



تبرستان
www.tabarestan.info

تکامل فنوداليسم در ايران

جلد اول

نوشته
فرهاد نعمانی



تبرستان
www.tabarestan.info

تکامل فتوٰی الیسم در ایران

تبرستان

www.tabarestan.info

جلد اول

نوشته فرهاد نعمانی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

تبرستان
www.tabarestan.info

فرهاد نمائی

تکامل فنودالیزم در ایران

جلد اول

چاپ اول، اسفندماه ۱۳۵۸ ه. ش. تهران

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

از تمامی کارگزارانی که در چاپ این کتاب زحمت
کشیده‌اند، و نیز از همه کسانی که در ویراستاری آن
دست داشته‌اند، بسیار سپاسگزارم. دپارته‌ای از موارد
نیز از یاری منوچهر سناجیان بهره‌برده‌ام، اما مسؤلیت
لغزشها را خود بعهده می‌گیرم.

ف.ن.
۱۳۸۸

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

مقدمه

اهداف

منابع و محدودیتهای آنها

بخش اول

۹	اهداف
۱۵	منابع و محدودیتهای آنها
۱۳	مسائل نظری و روش شناسانه
۱۵	فصل اول: محتوی و روش مطالعه تاریخ اقتصادی
۱۹	فصل دوم: علم اجتماعی
۲۱	بنیادهای علم اجتماعی
۲۳	قوانین کلی و رویدادهای خاص
۲۵	قصد انسانها و قوانین عینی
۲۷	مطابقت روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید
۲۷	مالکیت وسایل تولید و اهمیت آن در روابط انسانها در تولید
۲۹	شیوه تولید
۳۵	قانون همنوایی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید
۳۱	آگاهی اجتماعی
۳۲	مفهوم صورت بندی اقتصادی - اجتماعی، شالوده و روساخت
۳۳	قانون همنوایی بین روساخت و شالوده اقتصادی
۳۵	خصیلت محافظه کارانه روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی
۳۶	قانون توسعه و تکامل روزافزون نیروهای عامل در تولید
۳۸	پویای تکامل نظامهای اقتصادی - اجتماعی
۴۵	پویای جدلی تکامل اجتماعی
۴۱	تکامل نامتساوی و ترکیبی
۴۲	منشأ مادی تکامل نامتساوی و ترکیبات ناشی از آن

- ۴۸ ترکیب عناصر مختلف تاریخی و تنوع این ترکیبات
- ۴۹ تکامل نامتساوی جوامع ابتدایی
- ۵۱ مسأله «بی‌نظمی» در جامعه
- ۵۳ ویژگی‌های قومی
- ۵۷ فصل سوم: علم اجتماعی و منتقدان آن
- ۵۸ تبیین‌های «عامیانه» و مکانیکی از جامعه و منتقدان تعبیر «علمی»
- ۶۲ علم اجتماعی و انتقاد پوپر از آن
- ۷۹ فصل چهارم: شیوه تولید فنودالی
- ۷۹ مفهوم شیوه تولید
- ۸۱ خصایص نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید در فنودالیسم
- ۸۲ بهره‌کشی فنودالی
- ۸۹ نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های متعارف درباره فنودالیسم

بخش دوم

- ۹۵ شیوه تولید فنودالی در اروپا
- ۹۷ فصل پنجم: انواع مالکیت‌های فنودالی زمین در اروپا
- ۹۷ بنفیس و فیف
- ۱۰۱ آلو
- ۱۰۲ زمینهای کلیسا
- ۱۰۳ زمینهای سلطنتی
- ۱۰۴ چراگاه و جنگل اشتراکی
- ۱۰۵ فصل ششم: تقیدات دوستایی در اروپا
- ۱۰۶ جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی سرواژ
- ۱۰۷ منشأ طبقه سرف
- ۱۰۹ سرواژ در مرحله تکامل فنودالیسم در اروپا
- ۱۱۱ تعهدات و تقیدات تولیدکنندگان وابسته
- ۱۱۵ قشر بندی روستاییان اروپا در دوره فنودالیسم
- ۱۱۹ فصل هفتم: بهره‌کشی فنودالی در اروپا
- ۱۱۹ مانور
- ۱۲۱ سابقه تاریخی مانور
- ۱۲۲ مشخصات مانور
- ۱۲۵ تحول تاریخی مانور و تبدیل بهره‌کار به بهره‌جنسی و پولی
- ۱۳۳ فصل هشتم: تحولات روابط ارضی در اروپا قبل و بعد از گسترش سرمایه‌داری
- ۱۳۵ تحولات روابط ارضی در دوره تلاشی فنودالیسم

بخش سوم

- ۱۲۳ شیوه تولید فتودالی در ایران
- ۱۴۵ فصل نهم: تکامل مالکیت‌های فتودالی زمین در ایران
- ۱۴۶ اراضی اشتراکی روستاییان
- ۱۵۱ اراضی دیوانی
- ۱۶۱ اراضی سلطنتی
- ۱۷۲ اراضی ملکی [خصوصی]
- ۱۸۷ اراضی وقفی
- ۱۹۶ چراگاه‌های صحرائنشینان
- ۲۰۱ اراضی اهدایی مشروط
- ۲۲۹ سیورغال
- ۲۳۷ فصل دهم: تقیدات و قابلیتهای روستاییان در ایران
- ۲۳۷ تجزیه جماعت‌های روستایی و اضمحلال برده‌داری
- ۲۴۰ تکامل وابستگی روستاییان در برابر فتودالها
- ۲۴۸ تعهدات فتودالی روستاییان
- ۲۵۷ فصل یازدهم: بهره‌کشی فتودالی
- ۲۵۷ مزارعه
- ۲۶۱ سهم مزارعان از محصول
- ۲۶۵ شیوه تقسیم اراضی بین مزارعان
- ۲۶۹ تغییرات بهره مالکانه و مالیات ارضی
- ۲۸۲ شیوه‌های تقویم مالیات ارضی
- ۲۸۵ فصل دوازدهم: پویش عمومی تکامل روابط ارضی در ایران
- ۲۹۳ فصل سیزدهم: پویش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید کشاورزی
- ۳۲۷ فصل چهاردهم: پویش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید در شهر
- تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره اعراب، حکومت‌های محلی و سلجوقیان
- ۳۳۵ تولیدات شهری و تحول آنها از زمان تسلط اعراب تا هنگام حمله مغولها
- ۳۴۳ تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره مغولها
- ۳۵۰ تولیدات شهری در دوره مغولها
- ۳۵۲ تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره صفویه
- ۳۵۷ روابط اقتصادی ایران با اروپا در دوره صفویه
- ۳۶۰ تولیدات شهری و تحول آنها در دوره صفویه
- ۳۶۸ فصل پانزدهم: اصناف پیشه‌داری در ایران
- ۳۷۵ فصل شانزدهم: جنبش‌های ضد فتودالی روستاییان و پیشه‌وران در ایران
- ۳۸۳

۳۸۲	نهضت مزدکیان
۳۸۹	نهضت‌های مردم در دوره تسلط اعراب و سلسله‌های محلی
۴۰۲	نهضت‌های مردم در دوره تسلط مغولها
۴۱۳	نهضت‌های مردم در دوره صفویه
۴۱۹	فصل هفدهم: پویش عمومی تکامل شیوه تولید فنودالی در ایران

بخش چهارم

۴۲۳	ملاحظات راجع به دو مسأله در تاریخ ایران
۴۲۵	فصل هجدهم: کادبردپذیری «شیوه تولید آسپایی در ایران»
۴۲۸	شکلهای مالکیت زمین
۴۳۱	اهمیت آبیاری در ایران
۴۳۲	شیوه‌های آبیاری در ایران
۴۴۳	مالکیت و نظارت بر شبکه‌های آبیاری
۴۴۶	توسعه و تکامل شهرها و نقش اقتصادی آنها
۴۵۱	فصل نوزدهم: مسأله ایلات در تاریخ ایران
۴۵۱	انواع اقتصاد شبانی
۴۵۳	کوچ‌نشینی در سرزمین ایران در دوره قبل از اسلام
۴۵۵	کوچ‌نشینی از ابتدای اسلام در ایران تا پایان قرن هفدهم
۴۵۹	ایلات در دوره سلجوقیان و مغولها

فهرست مآخذ

۲۷۳	الف - مآخذ فارسی
۲۷۹	ب - مآخذ خارجی
۲۸۵	فهرست موضوعی

غرض از تألیف کتاب حاضر مطالعه شیوه تولید غالب در تاریخ ایران از دوره ساسانیان تا آخر دوره صفویه است.^۱ چنین مطالعه‌ای طرح و حل چهار مسئله متفاوت و در عین حال مربوط به هم را ایجاب می‌کند:

۱. موضوع علم اجتماعی و قوانین حاکم بر تکامل جامعه.
۲. فنودالیسم بطور کلی.
۳. فنودالیسم و تکامل آن در ایران.
۴. کاربردپذیری «شیوه تولید آسیایی» در ایران.

از این روی، در بخش اول کتاب پس از طرح مسائل نظری و روش شناسانه^۲ علم اجتماعی، می‌کوشیم انتقاداتی را که بر این نظریه وارد شده‌اند، مورد ارزیابی قرار دهیم. آنگاه به مطالعه فنودالیسم بعنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی خواهیم پرداخت و اصول نظری و گرایشهای موجود در تاریخ نگاری متعارف را راجع به فنودالیسم باز نگری خواهیم کرد.

در بخش دوم کتاب، از آنجاکه واژه فنودالیسم - نه خود فنودالیسم - نخست در اروپا رایج گشته است، تصویری کلی از روابط فنودالی در اروپا را ارائه خواهیم داد، و به اختصار از تحول روابط انسانها در تولید فنودالی اروپا تا جایی که به مسئله مالکیت زمین، تثبیتات و بهره‌کشی مربوط می‌شود، گفتگو خواهیم کرد. این امر زمینه‌ای برای مقایسه روابط فنودالی ایران با اروپا بدست می‌دهد.

در بخش سوم، در چهارچوب نظری و روش شناسانه بخش اول، تکامل و ویژگیهای روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید ایران از زمان ساسانیان تا آخر دوره

۱. کتاب حاضر در واقع مشتمل بر تکامل فنودالیسم در ایران از دوره ساسانیان تا آخر دوره صفویه است. تکامل و ویژگیهای روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید در دوره افشاریه تا آخر دوره قاجاریه در مجلد دیگری منتشر خواهد شد.

صفویه، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این بخش مقولات زمینداری و تکامل آنها، تقیدات و تابعیتهای روستایی، بهره‌کشی فنودالی، پویش عمومی تکامل روابط ارضی و ترکیب زمینداران، قشرهای مختلف طبقه کشاورز، اصناف، و پویش عمومی تکامل نیروهای عامل در تولید در کشاورزی و شهرها مورد مطالعه و ارزیابی قرار خواهند گرفت. آنگاه شرحی خلاصه از جنبشهای ضد فنودالی روستاییان و پیشه‌وران در دوران مورد نظر بدست داده خواهد شد، و سرانجام، به اختصار، پویش عمومی تکامل شیوه تولید فنودالی در ایران، بعنوان نتیجه‌گیری، ارائه خواهد گشت.

بخش آخر کتاب به‌طرح دو مسأله که به‌ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران در قرون وسطی مربوط می‌گردند، اختصاص می‌یابد، و همراه با بررسی مسائل نامبرده، نقاط ضعف نظرات ابراز شده در مورد آنها نیز مورد انتقاد قرار می‌گیرند. این مسائل مسأله ایلات و نقش آنها در ساخت اقتصادی ایران در دوره مورد نظر، و مسأله «شیوه تولید آسیایی» می‌باشند.

از آنجا که هدف این مطالعه بطور کلی نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید در دوره معینی بوده است، تمعناً همه جنبه‌های نظام اقتصادی - اجتماعی فنودالیسم، مانند عناصر فکری و نهادهای سیاسی آن که در تاریخ سرزمین ما پدید آمده‌اند، مشمول این مطالعه نگشته‌اند. چرا که پدیده‌های مذکور باید در کتاب جداگانه‌ای مورد بحث قرار گیرند. در سواردی نیز بسبب کمبود سدارک، پاره‌ای از مسائل به‌اختصار مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، و تنها به ذکر کلیاتی راجع به آنها اکتفا شده است. آشکار است که این مسائل را باید در آینده بصورت کاملتری مورد بررسی قرار داد.

این کتاب حاصل کوششی است که مؤلف در این مسیر بدان دست زده است. شکی نیست که چون منابع تازه‌ای در دسترس اهل تحقیق قرار گیرند، آثار جدید و حتی خاصی پدید می‌آیند، و ترکیبات تازه‌ای ضرورت پیدا خواهند کرد. با این حال ذکر این نکته لازم است که برخی از فصول این تألیف از استقلال نسبی برخوردارند. و این امر می‌تواند برای آن دسته از طالبان علوم اجتماعی که ترکیب موجود در این کتاب را نمی‌پذیرند، مؤثر افتد. بهرگونه، اگر این اثر بتواند دقت نظر و تفکر عمیق‌تری را درباره تاریخ این سرزمین برانگیزد، به گمان نگارنده، موجودیت خود را اثبات کرده است.

منابع و محدودیتهای آنها

منابع مربوط به زمینداری، تقیدات، بهره‌کشی، تولیدات شهری، سازمانهای اجتماعی و روابط بین طبقات مختلف در دوره‌های مختلف تاریخ ایران دارای محدودیتهایی است. ذکر تمامی این منابع در اینجا ضروری بنظر نمی‌رسد چرا که پاره‌ای از محققین تاریخ ایران به انجام این سهم دست یازیده‌اند.^۳ لیکن می‌توان منابع مورد استفاده در این مطالعه را بطور کلی در دو مقوله

۳. بعنوان مثال به کتابهای زیر رجوع شود. ن. و. پیگولوسکایا، و دیگران، تاریخ ایران. ۱۳۲۹، جلد اول، ص ۸ - ۱۰، ۶۸ - ۷۳، ۱۵۱ - ۱۶۴، ۲۳۸ - ۲۵۶، و جلد دوم، ص ۳۲۶ - ۳۴۷، ۳۲۰ - ۳۳۰، ۳۹۱ - ۳۹۸، ۵۳۱ - ۵۴۰، ۵۹۸ - ۶۰۶. همینطور، ا.ک.س. لمتون، مالک و زارع در ایران. ۱۳۳۵، ص ۵ - ۳۰.

وسیع گنجانید. مقوله نخست مشتمل بر منابع اصلی به زبانهای مختلف یا تألیفات تاریخی نقلی، حقوقی، آثار جغرافیایی، منابع مستند، تذکره حیات اولیاء الله، تاریخ زندگی رجال، تألیفات رجال سیاسی، و تألیفات درباره فن کشاورزی، دایرة المعارفها و سفرنامه ها است. نمونه هایی از این نوع عبارتند از: تاریخ مبارک غازانی (تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی)؛ الخراج (تألیف ابویوسف انصاری)؛ مسالک و ممالک (تألیف اصطخری)؛ تذکره الشعرا (تألیف دولت شاه سمرقندی)؛ سیاست نامه (تألیف خواجه نظام الملک طوسی)؛ اشداد الزداعه (تألیف قاسم هروی)؛ دد در باد شاهنشاه ایران (تألیف انگلبرت کمپفر)، و غیره.

دومین مقوله تحقیقات تخصصی و عمومی چاپ شده و چاپ نشده راجع به مقولات اقتصادی - اجتماعی مختلف را، مانند روابط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی، که با روشها و نظرگاههای مختلفی تألیف گشته اند، در برسی گیرد. نمونه هایی از چنین تألیفاتی عبارتند از:

Frede Lokkegaard, *Islamic Taxation in the Classic Period*,

ا.ک.س. لمتون، مالک و زادع دد ایران، ای. ب. پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی دد ایران عهد مغول، مقالات مختلف

The Encyclopedia of Islam, Robert M. Adams. *Land Behind Bagdad'*

C. Cahen, "L'Evolution de l'iqta' du ix^e au xiii^e siècle," *Annales Economies Societes Civilisations*, 1953.

بهرگونه، مطالعه روابط اقتصادی ایران در دوره باستان، قرون وسطی و پس از آن با محدودیتهای گوناگونی دست بگریبان است. نخستین محدودیت این است که در بسیاری از نقاط، کاوشهای باستانشناسی صورت نگرفته اند، و آنجا هم که حفاریهای باستانشناسی بعمل آمده، اشیاء متعددی که بدست آمده اند، مورد تفسیر قرار نگرفته اند. از این گذشته، پاره ای از منابع مستند درباره برخی از دوره های تاریخی نیز از میان رفته است. به همین دلیل میزان شناخت ما از دوره های تاریخ اقتصادی - اجتماعی، به ویژه دوره قبل از ساسانیان، بسیار ناچیز است. ولی با توجه به این که مطالعه حاضر بر دوره بعد از ساسانیان ناظر است، تأثیر این محدودیت در این کتاب چندان شهود نیست.

دیگر از محدودیتهای این مطالعه، کمبود اطلاعاتی است که منابع موجود درباره زندگی تولیدکنندگان و روابط آنان با غیر تولیدکنندگان در اختیار ما می گذارند. با این حال، حتی زمانی که در منابع اصلی اشاراتی به این روابط وجود دارد، این اشارات محدود به شرایط موجود در مناطقی خاص و در زمانهایی معین است. این امر پژوهشگر تاریخ ایران را با محدودیت تعمیم سواچه می سازد. با اینهمه، در برخی از مسائل نیز وی بسبب ناکافی بودن مدارک، باید به اختصار بپردازد، و تنها به ذکر کلیاتی قناعت کند.

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش اول:

مسائل نظری و روش شناسانه



محتوی و روش مطالعه تاریخ اقتصادی

مطالعه حیات اقتصادی و اجتماعی بشر در طول تاریخ، مانند تمام مطالعات علمی، زائیده مقتضیات جوامع انسانی است.

ضرورت مطالعه های تاریخی هنگامی پدید می آید که جامعه در سیر زبانی خود به مرحله معینی از خود آگاهی^۱ و قشر بندی می رسد. چنین شرایطی درک موقعیت کنونی جامعه را ایجاب می کند که این خود مستلزم درک صحیحی از گذشته آنست. هر طبقه اجتماعی با مطالعه گذشته جامعه بی که آن طبقه جزئی از آن است، در پی آنست که موقعیت کنونی خود را که مشتمل بر روابطش با طبقات اجتماعی دیگر است، دریابد و از این طریق سر نوشت تاریخی خود را در پویش تحول جامعه رقم زند؛ شناخت گذشته جزئی جدایی ناپذیر از درک حال و پیش بینی مشروط آینده است. چنین مطالعه بی به درک نیروهای جامعه، مسیر تکامل آن، چگونگی و وسایل ایجاد تحول در آن، می انجامد. ضرورت مطالعات تاریخی بطور اعم، و تاریخ اقتصادی بطور اخص، از این روی است.

بدیهی است که درک صحیح و تبیین^۲ رویدادها و واقعیتهای تاریخی، مستقل و جدا از پویش^۳ تاریخ، و بدون وجود یک علم اجتماعی عینی^۴، امکان پذیر نیست. خصیلت غیر علمی مطالعات اجتماعی در جوامع غربی، از جمله سوانح بزرگی است که بر سر راه درک پویشهای عینی تاریخی وجود دارد. از این روی است که بر رغم گسترش مطالعات تاریخی در جوامع غربی، علم تاریخ بصورت متعارف آن قادر به مطالعه عینی پویش تکامل اجتماعی و قوانین حاکم بر آن نمی باشد، و بناچار جنبه توجیه آمیز بخود گرفته است.

روش توجیه آمیز نسبت به رویدادهای تاریخی بارها مورد انتقاد بسیاری از متفکران اندیشه های فلسفی و اجتماعی دوره های مختلف قرار گرفته است. اما بسیاری از این متفکران توجه خود را تنها به بررسی انگیزه های روانی و ذهنی فعالیت بشر در طول تاریخ، محدود ساخته اند؛ بدون این که درک درستی از علل این انگیزه ها بدست دهند، و در صدد کشف روابط

1. Self - Consciousness 2. Explanation 3. Process 4. Objective

عینی حاکم بر تحول نظام روابط اجتماعی باشند و رابطه آن را با مراحل مختلف تولید دریابند.

گذشته از این، بسیاری از این متفکران در مطالعه خویش فعالیت و نقش مردم، یعنی فعالان اقتصادی، را در ساختن تاریخ نادیده گرفته‌اند. تاریخ شناسی متعارف دست آخر عبارتست از گردآوری واقعیت‌های تاریخی به وسایل مختلف، بدست دادن تصویری از مراحل خاص پویش تاریخی، و نیز توصیف صرف آن. در حالی که مطالعه علمی تاریخ بررسی همه-جانبه پویش پیدایش، تکامل و تلاشی ساختهای اقتصادی - اجتماعی، و همه گرایشهای متضاد در این ساختها را ایجاب می‌کند. در این مطالعه درگیریهایی مذکور، با در نظر گرفتن شرایط تولید و روابط گروههای مختلف اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد، و کوشش می‌شود تا از برخورد ذهنی افراطی و دلخواه در انتخاب و تفسیر انگاره‌های «راهنا» اجتناب گردد، و ریشه تمام انگارها با در نظر گرفتن مقتضیات واقعی زندگی انسانها کاویده شود.

بنابراین، محتوای هر مطالعه علمی و تاریخی، بررسی دقیق فعالیت‌های اقتصادی می‌باشد؛ و مطالعه اقتصادی کلید درک کل پویش تکامل اجتماعی - در گذشته و حال - است. چراکه تاریخ تکامل اجتماعی در وهله نخست تاریخ تکامل تولید، وسایل تولید، و به اختصار، تاریخ تکامل نیروهای عامل و روابط انسانها در تولید است. نتیجه آن که برداشت علمی از تاریخ مستلزم رعایت چند نکته اساسی است:

۱. هدف اساسی و مهم هر مطالعه تاریخ اقتصادی باید تکامل روشهای مورد استفاده در تولید در مراحل مختلف تاریخی باشد. چنین مطالعه‌ای گذشته از بررسی تاریخی - اقتصادی انضمامی^۲، باید متضمن تصویری تاریخی و انضمامی از قوانین حاکم بر تولید و اقتصاد جامعه باشد. این قوانین شالوده درک قوانین تکامل جامعه را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، مطالعه تاریخ اقتصادی باید بر تماسی حقایق و تبیین قوانین عمومی علم اجتماعی روشنی افکند.

۲. هدف دیگری که خود سهم‌ترین وسیله نیل به هدف مذکور در بالا می‌باشد، مطالعه واقعیت‌های تاریخی انضمامی در حوزه تکامل اقتصادی یک جامعه و در مراحل مختلف تحول آن است. قوانین حاکم بر انگاره‌ها^۴ و طرق تکامل اقتصادی کشورهای مختلف در ادوار مختلف تاریخی مشترکند، اما در عین حال این انگاره‌ها و طرق تکامل در هر مورد از چنان ویژگی‌هایی برخوردارند که نمی‌توان بجای مطالعه انضمامی صرفاً به مطالعه علم اجتماع «بطور اعم» پرداخت و آن را بدان محدود ساخت. در چنین حالتی ضروری است که خصایص فردی و انضمامی هر جامعه در هر مرحله‌ای از تاریخ آن مورد تحلیل قرار گیرد. در واقع، شالوده هر تعمیمی^۱ در مورد پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی در همین مطالعه انضمامی اقتصادی - اجتماعی منفرد قرار دارد. این امر تنها هنگامی امکانپذیر است که از انبوه مصالح تاریخی استفاده شود.

۳. اما مطالعه تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع نباید به گردآوری مصالح تاریخی

و واقعی محدود شود، و صرفاً به توصیف رویدادها اکتفا گردد. مطالعه علمی تاریخ اقتصادی نیازمند نقد و تفسیر علمی همه اسناد، مدارک و اشیاء تاریخی از نظر فهم درست پویش تکامل اقتصادی - اجتماعی است.

در نظر گرفتن همه نکات بالا به این نتیجه گیری می‌انجامد که برای رسم یک تصویر کلی از تحول اقتصادی - آنچنان که نمایانگر دگرگونی نظامهای اقتصادی معین در دوره‌های خاص، و در عین حال، نشان دهنده شیوه‌های تولید و توزیع باشد - باید از جمع‌آوری واقعیتهای انضمامی تاریخی استفاده کرد.

تحلیل روابط عینی اجتماعی، مشاهده وقوع مجدد این روابط و در نتیجه تعمیم نظامهای جوامع مختلف را در یک مفهوم اساسی «ساخت اجتماعی» اسکانپذیر می‌سازد. تنها چنین تعمیمی است که به‌ما این توانایی را می‌دهد که از توصیف صرف رویدادهای اجتماعی به تحلیل علمی این روابط برسیم؛ و تنها از این طریق است که می‌توان «آنچه» ساخت اقتصادی - اجتماعی یک جامعه را از ساخت جامعه دیگر متمایز می‌سازد، مشخص ساخت؛ و نیز «آنچه» را که در همه این ساختها مشترک است، بازشناخت.

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که رویدادها و واقعیتهای اقتصادی - اجتماعی می‌بایست در بستر تاریخی خود مورد مطالعه قرار گیرند، و در رابطه با آن شرایطی که این رویدادها تاریخی در آن به وقوع پیوسته‌اند، تبیین گردند. این طریقی است که می‌تواند ما را به درک روابط عینی حاکم بر تحول نظامهای اقتصادی - اجتماعی مختلف نایل گرداند. بعنوان مثال، ما ممکن است نظام فئودالیسم را مورد خرده‌گیری قرار دهیم، اما این امر مانع از آن نیست که به‌هنگام مطالعه پیدایش و تحول اقتصاد فئودالی - به‌صرف وجود این خرده‌گیریها بر این نظام - نوآوریهای آن را چه از جنبه مادی و چه از نظر ملاحظات معنوی، نسبت به نظام برده‌داری نادیده انگاریم.

در عین حال، مطالعه نظامهای اقتصادی - اجتماعی باید دربرگیرنده درگیریهای درونی آن، رابطه متقابل بین اجزاء درگیر، و سرانجام تکامل منطقی این درگیریها باشد. چنین مطالعه‌ای باید دانش سطحی و نیز باورهای جزئی افراد جوامع مختلف را، به‌ر صورت و در زمینه هر یک از معارف بشری که باشند، زیرپا نهد و دانشی ژرف در اختیار ما گذارد. طبیعتاً این نوع مطالعه به‌آینده نیز ناظر خواهد بود و سیر کلی حل درگیریها را نشان می‌دهد.

دیدیم که مطالعه تاریخی به جمع‌آوری صرف واقعیتهای تاریخی و یا خلاصه کردن این واقعیتهای محدود نمی‌گردد. برداشت علمی از تاریخ باید با تمییز مراحل تکامل تاریخی از یکدیگر همراه باشد. درک قوانین حاکم بر این مراحل، و قوانین خاص هر مرحله، از نظر روش‌شناسی از اهمیت زیادی برخوردار است. اما از آنجا که تاریخ‌شناسی متعارف بر سنای مفهوم علمی از تاریخ بنا نشده است، قادر به ایجاد یک نظام علمی از دوره‌بندی تاریخ نمی‌باشد. با اینهمه می‌توان نظریه‌ای علمی از تکامل اقتصادی - اجتماعی بدست داد. این نظریه بر مبنای تعریف و طبقه‌بندی ساختهای اقتصادی - اجتماعی، مفهوم شیوه

تولید و روابط ناشی از آن تولید در بین انسانها، بنامی گردد. در این نظریه رابطه بین تولید کننده و غیرتولید کننده، رابطه‌ای که شکل و محتوای آن همواره با مرحله خاصی از تکامل اقتصادی مطابقت دارد، شالوده نهانی هر نظم اجتماعی تلقی می‌شود. دوره‌های اقتصادی مختلف نه از این طریق که چه تولید می‌شود، بلکه از این طریق که چگونه این تولید انجام می‌شود، و نیز از طریق وسایل مورد استفاده در پویش تولید، از یکدیگر متمایز می‌گردند. روشهای کار نه تنها شاخصی برای تکامل نیروی کار انسان می‌باشد، بلکه بر شرایط اجتماعی که کار در آن انجام می‌شود، نیز دلالت دارند.

در عین حال، همواره باید در نظر داشت که با این که امروزه مراحل مختلف تکامل جوامع بطور کلی مشخص شده‌اند، و اگرچه تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع مراحل معینی را پشت سر گذاشته است، با اینهمه، این مراحل در همه جوامع از اهمیت یکسانی برخوردار نبوده‌اند؛ چرا که رویدادهای تاریخی مشابه در شرایط گوناگون تاریخی می‌توانند نتایج کاملاً متفاوتی به بار آورند. با مطالعه و آنگاه مقایسه چنین تکاسلهایی است که می‌توان به فهم درست این پدیده‌ها نایل آمد. پس باید به خاطر داشت که واقعیت‌های انضمامی تاریخی در دوره‌های مختلف و تحت شرایط مادی گوناگون، ترکیبات تاریخی پیچیده‌ای در سیر تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع بوجود آورده‌اند.

مطلب قابل توجه دیگر آن است که آخرین مرجع تعیین کننده در تاریخ، شرایط واقعی حیات انسانها در مبارزه دوگانه آنها با طبیعت و با یکدیگر است.

عامل اقتصادی، چنانکه خواهیم دید، به سبب ارتباط متقابل پدیده‌ها، تنها عامل تعیین کننده نیست - اگرچه ساخت اقتصادی شالوده حیات انسانها را تشکیل می‌دهد. بدون شک شرایط ذهنی انسانها، اشکال سیاسی مبارزه گروههای مختلف با یکدیگر و نتایج آن، قواعد حقوقی، نظریه‌های سیاسی و فلسفی، نگرشهای مذهبی و تحول آنها، همه بر پویشهای تاریخی اثرگذارده و در بسیاری از موارد شکل آنها را تعیین می‌کنند. «اثر متقابل همه این عوامل است که به همراه انبوهی بیکران از تصادفات (یعنی مسائل و رویدادهایی که روابط درونی آنها با یکدیگر آنچنان دور و یا آنچنان غیرقابل اثبات هستند که نمی‌توانیم آنها را به احتساب آوریم) بعنوان ضرورت راه خود را می‌گشاید؛ و گرنه تطبیق نظریه بریک دوران دلخواه تاریخی از حل یک معادله یک مجهولی از نوع درجه اول، آسانتر خواهد بود.»

در واقع فصلهای دوم به بعد کتاب حاضر به روشن ساختن چنین نظریه‌ای، و کار برد آن در سیر انضمامی تاریخ تکامل مردم فلات ایران، اختصاص دارد.

مسائل علم اجتماعی: روابط اجتماعی و قوانین تکامل اجتماعی

مسائل علم اجتماعی کدامند؟ روشن است که با مشخص ساختن این مسائل می‌توان موضوع علم اجتماعی را به سادگی تعریف کرد. و هر کوششی که در جهت تنظیم این مسائل و تعریفی از موضوع علم اجتماعی صورت گیرد، مغتنم است.

در یک برداشت علمی، هر آنچه در جهان واقعی می‌گذرد به مدد عواملی که تماماً در این جهان‌اند، تبیین می‌گردند. در این برداشت، برای تبیین پویشهای متنوع هستی و کشف قوانین عمل آنها، خود این پویشها مورد مطالعه قرار می‌گیرند. از آنجا که انسان خود جزئی از جهان واقعی است، کشف قوانین رویدادهای اجتماعی نیز مستلزم مطالعه خود پویشهای گوناگون اجتماعی است.

چنین مطالعات علمی ضرورتاً با محک واقعیت سنجیده خواهند شد و متضمن استفاده از روشهای علمی - یعنی ساختن گمانه‌ها، آزمون آنها و تشکیل نظریه‌ها - در مطالعه جامعه می‌باشند. این، بنیان یک برداشت علمی از جامعه را تشکیل می‌دهد.

در شروع این مطالعه می‌توان گفت که «نخستین فرض مقدماتی» تمامی تاریخ بشر، وجود افراد زنده انسانی است. بنابراین نخستین واقعیتی که تثبیت می‌گردد سازمان جسمانی این افراد و رابطه متعاقب آنان با بقیه طبیعت است. «تنها هنگامی که این حقیقت استوار گشت، می‌توانیم به بررسی این امر بپردازیم که چگونه بینهایت کنشهای متقابل افراد انسانی تاریخ بشر را می‌سازد. جامعه بشری زاییده رابطه متقابل افراد انسانی است. بنابراین این طبیعی است که علم اجتماعی به تحقیق درباره این امر بپردازد که افراد انسانی چگونه زندگی خویش را بسر می‌آورند، و چگونه قادر می‌گردند که نیازهای خویش را از طریق روابط متقابل اجتماعی برآورده سازند. اما مسائل و موضوع علم اجتماعی، فیزیولوژی و

1. Processes. پویش پدیده (Phenomenon) ای است با تغییر مداوم زمانی.

2. Hypotheses

3. Premise

4. Interaction

5. Inter - relation

«دانشناسی افراد انسانی، فعالیتها و واکنشهای فردی آنان نیست. این چیزی است که در برداشت علمی از علم اجتماعی مسلم انگاشته می‌شود. جاسع بشری از طریق ارتباط کم و بیش دائم اجتماعی بین افراد بشر بوجود می‌آید و با برجا می‌ماند. روابط اجتماعی، همانگونه که به آن اشاره شد، روابطی کم و بیش دائمی هستند که از کنش متقابل افراد بشر بوجود می‌آیند؛ و موضوع علم اجتماعی «روابط اجتماعی است».

نهایت آن که به هنگام گفتگو از تشکیل روابط اجتماعی خاص و یا ایجاد پدیده‌های اجتماعی خاص، غرض ما آن چیزی است که یک عده افراد انسانی بکمک یکدیگر انجام می‌دهند. برای نمونه اگر از تولید کالائی صحبت می‌کنیم، منظور ما چگونگی سازمان دهی فعالیت تولیدی و توزیع محصول ناشی از آنست؛^۶ اگر بحث در مورد نهاد خاصی است، غرض ما چگونگی تنظیم کارها توسط افراد انسانی است. کار اصلی علم اجتماعی توصیف و تبیین روابط اجتماعی است. اما علم اجتماعی روابط بین افراد خاص و واقعی را از این افراد تجرید می‌کند و سروکارش اساساً با همین روابط تجرید یافته است. پس هنگامی که از روابط اجتماعی گفتگو می‌کنیم، مقصود روابطی است که بین تعدادی افراد، صرف نظر از ویژگیهای شخصی آنان، برقرار می‌گردند. روابط اجتماعی زاینده روابط بین افرادند. لیکن برای توصیف روابط اجتماعی مجبور نیستیم به ذکر جزئیات مربوط به خلق و خوی فرد فرد کسانی که در این روابط محاط شده‌اند، پردازیم چرا که روابط اجتماعی نسبت به طول عمر این کسان جنبه پایدار دارند. به همین دلیل است که ما در علوم اجتماعی از نیروی تجرید کمک می‌طلبیم. مطالعه روابط اجتماعی مستقل از افرادی که وارد آن می‌شوند، محتاج به «نیروی تجرید» است.

بنابراین، علم اجتماعی روابط اجتماعی را از افراد تجرید می‌کند و آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مسائل مورد نظر علم اجتماعی آن جنبه‌هایی از رفتار آدمیان است که جنبه کلیت دارند - به نتایج حاصل از کنشهای متقابل تعداد زیادی از افراد مربوط می‌گردند - و نه ویژگی این یا آن فرد.

البته نمی‌توان انکار کرد که در روابط اجتماعی پاره‌ای از افراد از موقعیت خاصی برخوردارند، چرا که بسیاری از روابط اجتماعی قرار دادن افراد در موقعیت‌های خاصی را ایجاب می‌کنند - رؤسای جمهور، روحانیان، رهبران نهضت‌ها وغیره. کاملاً امکان دارد که تصمیمات و اعمال این افراد عواقب اجتماعی وسیعی در برداشته باشند. اما خصلت و دانسته نتایج حاصل از این اعمال و تصمیمات به روابط اجتماعی محیط بر این افراد بستگی دارد. سئاله‌ای که در علم اجتماعی اهمیت اساسی دارد تنها روشنی بخشیدن به اعمال و انگیزه‌های افراد نیست، بلکه سئاله اساسی این علم وابستگی متقابل روابط اجتماعی است؛ روابط اجتماعی که همواره تغییر می‌کنند و تکامل می‌یابند. این که چنین تغییر و تکاملی چگونه

6. Reaction

۷. برای تمییز ویژگی روابط اقتصادی نسبت به دیگر روابط اجتماعی رجوع شود به داب، موریس... سرمایه‌داری چیست؟ ۱۳۵۲، ص ۴۹-۵۰.

8. Abstraction

به وقوع می‌پیوندد و از چه قوانینی تبعیت می‌کند — سائلهٔ اساسی درک علمی جامعه و تاریخ آن — چیزی است که مستلزم تشخیص و تحلیل وابستگی متقابل روابط اجتماعی است. و آنچه به عنوان «قوانین»^۱ حاکم بر جامعه و تکامل آن مورد گفتگو قرار می‌گیرد چیزی به جز احکام کلی در مورد این وابستگی نیست.

برای مثال قانون مشهور «عرضه و تقاضا» در اقتصاد را در نظر بگیریم. این قانون حکمی است در مورد وابستگی قیمت به روابط خریداران و فروشندگان در بازار. فروشندگان کالاها را به بازار عرضه می‌کنند و خریداران با وسایل پرداخت به بازار می‌آیند. این خود معرف رابطه‌ای اجتماعی بین انسان‌ها در شکل فروشنده و خریدار است. هنگام فروش کالا و دست به دست گشتن پول نیز یک رابطهٔ اجتماعی پدید می‌آید. بدین ترتیب «قانون عرضه و تقاضا» کاسلا و صرفاً از وابستگی متقابل روابط اجتماعی خاصی ناشی می‌گردد.

امروز دیگر کمتر کسی این امر را انکار می‌کند که «پادهای» از روابط اجتماعی از طریق قوانین خاصی به‌نظم در می‌آیند. به عنوان مثال، هنگامی که تولید محصول شکل کالایی به خود می‌گیرد، قوانین اقتصادی خاصی بر تولید و مبادلهٔ آنها حکمفرما می‌شوند. لیکن پاره‌ای کسان وجود قوانین تغییرناپذیری را که توسعه و تکامل جوامع بشری را در طول تاریخ تنظیم کنند، آن چنان که از طریق آن بتوانیم چگونگی و چرایی تکامل اجتماعی را دریابیم، انکار می‌کنند. از نظر این عده هر رویداد تاریخی منحصر به فرد است، و اوضاع و احوالی کاسلا یکسان با آنچه موجود رویداد خاصی می‌گردد، هرگز تکرار نمی‌شود. در نتیجه سبنایی برای کشف قوانین تغییرناپذیری که تغییرات اجتماعی را تنظیم کند، نمی‌توان یافت. براساس این نظر ما می‌توانیم مثلاً از قوانین علم مکانیک در مورد حرکت اجسام گفتگو کنیم، چرا که حرکات اجسام دائماً تکرار می‌شوند؛ اما در مورد رویدادهای تاریخ انسانی چنین ادعایی نمی‌توان کرد.

در این دید یک خطای اساسی وجود دارد. بدیهی است که هر رویداد، چه در صحنهٔ طبیعت و چه در جامعه، منحصر به فرد است و تازگی دارد. لیکن در جامعه، همانند طبیعت، غالباً رویدادهایی که از نوع واحدی هستند — برای مثال تغییر کیفی یک ساخت اقتصادی — اجتماعی و نه بصورت یک رویداد صرفاً انحصاری — تکرار می‌گردند. با این ترتیب، در شکل‌های مختلف جوامع پدیده‌های عامی را می‌توان باز شناخت. اینها روابط شالوده‌ای هستند که بقای هر جامعه‌ای را اسکانپذیر می‌سازند؛ و قوانین عمومی که در تکامل جوامع انسانی کاربرد دارند، از مطالعهٔ آنها — روابط مذکور — بدست می‌آیند.

بنیادهای علم اجتماعی

چه روشهایی را در مطالعهٔ علمی جامعهٔ انسانی می‌توان پذیرفت، و چه گمانه‌هایی را در مورد علوم اجتماعی می‌توان اساسی دانست؟ در این جا باید بین پویسهای که در طبیعت و در جامعه وجود دارند، فرق گذارد چرا که پویسهای گوناگون، فنون تحقیق خاص خود را

ايجاد مي کنند. اين فنون تحقيق متضمن روشهاي خاص آزمون و سنجش گمانه هاي علم اجتماعي نيز مي باشند. پويشهايي که در جامعه وجود دارند، بر خلاف پويشهاي مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی یا بیولوژیکی ناشی از عوامل خود آگاه اند^{۱۱}. در چنین حالتی روشن است که نمی توان روابط اجتماعي را از طریق آزمایش مطالعه کرد - با این که چنین عملی در حیطه علوم طبیعی ممکن است. عالم اجتماعي برای کشف نظم حاکم بر روابط اجتماعي نمی تواند این روابط را بطور مصنوعی در آزمایشگاه بوجود آورد. همینطور برای وی امکانپذیر نیست که در حین مطالعه روابط اجتماعي پاره ای از روابط را از مجموعه روابط جدا سازد. او خود یکی از اعضای جامعه است، و ناگزیر از لمس جامعه، با تمام پیچیدگیهایش، می باشد. در اینجاست که نیروی تجرید متفکر اجتماعي را یاری می رساند. به عبارت دیگر، در جایی که جدا کردن روابط خاصی از طریق آزمایش و تجربه ممکن نیست، مطالعه گرجامعه آنها را در ذهن خویش از یکدیگر منترع می سازد.

پس برای کشف قوانین اساسی تکامل اجتماعي این سؤال را باید مطرح ساخت که آیا اساساً می توان روابطی را باز شناخت که هر جامعه ای را در طول تاریخ از آن گریزی نبوده است؟ به عبارت دیگر باید پرسید که چه شرایطی برای اداسه حیات اجتماعي ضروری است؟ زمانی که چنین روابطی مشخص گشتند، آنگاه می توان گمانه هایی در مورد وابستگی متقابل آنها ارائه کرد و صحت آنها را با حیات گذشته اجتماعي دریافت. آنگاه می توان به تبیین تکامل جامعه پرداخت^{۱۲}.

هنگامی که سئال اصلی مطرح شد، جواب روشن می گردد. شرط ضروری برای بقاء هر جامعه ای شرکت اعضای جامعه در فراهم آوردن وسایل مادی معیشت آنان است. بدون چنین مشارکت جمعی که متضمن مقابله انسان و طبیعت است، حیات بشری ناممکن خواهد بود. بنابر این تولید اجتماعي، نخستین پويشی است که در اجتماع رخ می دهد. پويش تولید - پويش کار - پويشی است که کالاهای انسانی مواد پراکنده در طبیعت را با نیازهای بشر تطبیق می دهد. این پويش از آن نظر در حیات اجتماعي شکل نخستین دارد که سرآغاز و ملازم همه رویداد های اجتماعي است، و همه پدیده های زندگی اجتماعي انسان ریشه در این روابط شالوده ای دارند. از جمله احکام اساسی که در علم اجتماعي می توان به نظم در آورد یکی هم وجود اینگونه روابط شالوده ای برای هر نوع فعالیت اجتماعي است. به عبارت دیگر فرضهای علم اجتماعي را با در نظر گرفتن شرایطی که ملازم وجود افراد بشری است و با هر نوع روابط اجتماعي همراهند، می توان بدست آورد. این فرضها وجود آدیبان و سازمان جسمانی آنان، و از این روی روابط ضروری آنان با بقیه طبیعت است.

البته ساختمان جسمانی آدیبان محصول تکامل طبیعی نوع آنان است؛ و در جریان چنین تکاملی رابطه آنان با طبیعت تکامل پیدا کرده است. خصایص فیزیولوژیکی انسان، یعنی قامت راست، دستها و مغز چنین رابطه خاصی را با طبیعت ايجاد می کرده است و

10. Self - Conscious

۱۱. باید توجه داشت که این مسئله برکنار از این سؤال غیر ممکن است که چه چیز تمام پدیدهها را تبیین می کند. چنین سئوالی اساساً در حوزه علم نمی گنجد.

در جریان این رابطه تأمین نیازهای انسان از طریق تولید اجتماعی میسرگشته است. روابط اقتصادی که آدمیان را در هر لحظه از زمان در بر می‌گیرند، دو جنبه دارند: نخست روابط آنان با طبیعت، و دیگر روابطشان با انسانهای دیگر که در جریان مقابله آنان با طبیعت، بین خود ایشان برقرار می‌گردند.

زندگی انسان بر خلاف پاره‌ای از حیوانات بصورت فردی مقدور نیست و بر عکس ستلزم وجود اجتماعی از انسانهاست. چراکه تجهیزات جسمی وی به او این توانایی را نمی‌دهند که مستقیماً و بصورت فردی حوایج مادی زندگی خود را برآورد. انسان به‌منظور تولید وسایل معیشت خود ناگزیر از آن شده که به‌هنگام برخورد با طبیعت و برای استفاده از موادگسترده در آن، به‌ساختن آلات و ابزارکار بپردازد و مهارت و شناخت لازم را برای استفاده از آنها بدست آورد. اینها را می‌توان نیروهای عامل در تولید خواند. به‌عبارت دیگر مقوله نیروهای عامل در تولید روشهای فنی تولید، وسایل تولید و مهارتهای بشر برای استفاده از این وسایل را همراه با افرادی که وسایل مذکور را بکار می‌برند، در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، در جریان استفاده از نیروهای عامل در تولید بین انسانها روابطی برقرار می‌گردند. انسانها در تولید و بهره‌برداری از طبیعت به یکدیگر متکی‌اند. چنین بهره‌برداری تنها از طریق همکاری اعضای یک جامعه و حتی جوامع دیگر، و مبادله متقابلی که بین آنان صورت می‌گیرد، امکانپذیر می‌گردد. به واسطه این همکاری و مبادلات است که روابط و تماس خاصی بین آدمیان صورت می‌گیرد. بنابراین روابط انسانها در تولید از روابط مختلفی تشکیل می‌شوند که در پویش تولید وجود می‌آیند، و ارکان اساسی آن را مالکیت وسایل تولید و توزیع محصول می‌سازند.

از خلال تعیین شرط ضروری حیات اجتماعی آدمیان - همکاری آنان در تولید وسایل مادی معیشت - می‌توان چندگمانه کلی، که به‌رگونه به یکدیگر مربوطند، درباره چگونگی تکامل زندگی اجتماعی بدست آورد.

در اینجا نخست چهارچوب این نظریه را به‌شکلی خلاصه بدست می‌دهیم، و آنگاه به بحث کاملتر در مورد آن و نتایج ناشی از آن می‌پردازیم:

۱. در جریان رفع نیازمندیهای مادی آدمیان روابطی - روابط انسانها در تولید - بوجود می‌آیند. این روابط به مالکیت وسایل تولید، و شیوه توزیع محصول بین آنان بستگی دارند و ساخت اقتصادی جامعه را چنین روابطی تشکیل می‌دهند.

۲. روابط انسانها در تولید و همکاری آنان در یک سازمان اقتصادی، مستقل از اراده آگاه آنانست، اما بامیزان معینی از تسلط انسان بر طبیعت و در نتیجه باسطح مشخصی از نیروهای عامل در تولید مطابقت دارد. به عبارت دیگر، انسانهایی که برای معیشت خود به‌سطح معینی از تکنیک وابسته هستند، روابط مالکیتی را بوجود می‌آورند که با این تکنیکها متناسبند. برای نمونه، وجود سرمایه هنگامی امکانپذیر است که در پویش تولید از ماشین آلات استفاده شود.

۳. آنگاه نهادهای اجتماعی و نظامهای ارزشی که با ساخت اقتصادی یا روابط انسانها در تولید جامعه هماهنگی دارند، پدید می‌آیند. برای نمونه، مجلس قانونگذاری

یا دانشگاه با مقتضیات اقتصادی - اجتماعی یک جامعه قبیله‌ای سازگار نیست و چنانکه می‌دانیم اینها همه نخستین بار در جریان تکامل تاریخی نظام سرمایه‌داری بوجود آمدند. این سه قضیه^{۱۲} که در ارتباط متقابل با یکدیگرند، برای تبیین تکامل اجتماعی و چگونگی تغییر ساخت‌های اقتصادی مختلف اهمیت فراوان دارند. در مرحله معینی از تکامل و توسعه جوامع بشری نیروهای عاسل در تولید سازگاری خود را با روابط آدمیان در تولید از دست می‌دهند، و در نتیجه روابط موجود سد راه پیشرفت نیروهای مذکور می‌گردند. از این روی است که روایطی که انسانها در تولید دارند، ضرورتاً دگرگون می‌شوند و با تغییر آن همه ساخت فکری و انگارهای ذهنی و نیز نهادهای مختلف جامعه دچار تحول شده، تغییر شکل می‌یابند.

بنابراین، در مطالعه علمی جامعه می‌توان این اسر را بعنوان یک حکم کلی پذیرفت که وابستگی متقابلی بین ساخت اقتصادی و نهادها و انگارهای افراد جامعه وجود دارد و این حکم را می‌توان به صورت گمانه‌ای با واقعیات تاریخی سنجید و درستی آن را باز شناخت. در واقع، هر تصویر دیگری از واقعیت را به دشواری می‌توان پذیرفت. آیا می‌توان جامعه‌ای را نام برد که در آن انسانها بدون این که به تولید بپردازند، به زندگی خود ادامه دهند؟ یا جامعه‌ای را می‌توان باز شناخت که نهادهای آن در یک هماهنگی کلی با حیات مادی جامعه نباشند و یا با تکامل این حیات مادی سازگار نگردند و با این همه جامعه بتواند به بقای خویش ادامه دهد؟

قوانین کلی و رویدادهای خاص

باید توجه داشت که این نظریه عمومی، مانند تمام نظریه‌های علمی، کلی‌ترین روابط را بست می‌دهد و آدمی را در میان انبوه بی‌پایانی از رویدادها و جریانات یاری می‌رساند تا طبقه‌بندی و درک رابطه بین واقعیات برای وی ممکن گردد. چنین نظریه‌ای واقعیات تاریخی را در یک سطح کلی تبیین می‌کند، لیکن تبیین رویدادهای خاص مستلزم استفاده از قوانین خاصی است که در چهارچوب قوانین عمومی عمل می‌کنند.

همه نظریه‌های اساسی علمی نیز جنبه عمومی دارند و در نتیجه در تبیین پدیده‌ها، در اوضاع و احوال خاصی، تنها نمی‌توان به آنها اکتفا کرد. بنابراین قوانین کلی مذکور به خودی خود و مستقل از شرایطی خاص، نمی‌توانند نتایج علل خاصی را که در محیط‌های خاصی وجود دارند، پیش‌بینی کنند. لیکن باید در نظر داشت که در یک برداشت علمی نیز می‌توان پدیده‌های اجتماعی مختلف را از طریق علل خاصی که در پویش کلی انطباق روابط انسانها در تولید با تولید، به وقوع می‌پیوندند، توضیح داد. ناتوانی هر نظریه عمومی اجتماعی در پیش‌بینی نتایج علل خاصی، دلیل بر ضعف نظریه سزبورنیست. مسئله این است که بکمک این نظریه بتوان اثرات علل خاصی را در پویش عمومی تکامل اجتماعی تبیین کرد.

برای نمونه، می‌دانیم که در تکامل جامعه انگلیس اختلافی بین هائری هشتم و

پاپ بر سر مسأله طلاق همسر هانری بروز کرد. پادشاه انگلیس با پاپ قطع رابطه کرد و این کار دست هانری را در مورد ضبط زمین های کلیسا و تقسیم آن بین درباریان و نزدیکان وی باز گذاشت - عملی که نتایج اقتصادی و سیاسی مهمی در برداشت. مسلماً هیچ قانونی در نظریه های تکامل اجتماعی وجود ندارد که بر طبق آن هانری هشتم می بایست از زن خود ناراضی گردد و با پاپ درافتد. برعکس، این وقایع خاص ناشی از علل خاصی بودند که نمی توان آنها را از قوانین کلی استنتاج کرد. اما توانایی هانری هشتم در استفاده از این وقایع و این که او توانست به رغم ضبط زمین های کلیسا جان سالم به در برد و بالاخره این که این اعمال تغییرات مهمی در ساخت اجتماعی انگلستان بوجود آورد، تنها از طریق روابط اجتماعی متضادی قابل تبیین است که در آن مرحله خاص از تاریخ انگلستان بوجود آمد. علاوه بر این، در نقاط دیگر نیز که تضادهای اجتماعی مشابهی وجود داشتند، تغییرات سیاسی و اقتصادی مشابهی به وقوع پیوستند. پادشاهان دیگر اروپا نیز - با اینکه مشکلی با زنان خود نداشتند - در نتیجه تأثیر قوانین کلی یکسانی از کلیسا و نهادهایش روگردان شدند، اگرچه اوضاع و احوال و علت اعمال خاص آنان در هر مورد متفاوت بود.

قوانینی که تکامل روابط اجتماعی را به نظم در می آورند، از طریق شرایط نسبتاً تصادفی و اعمال افرادی که در این روابط سحاطاند، واقعیت پیدا می کنند. اما این قوانین را نباید همچون نوعی «سرنوشت» که به زندگی افراد انسان تحمیل شده باشند، در نظر آورد. روابط اجتماعی در جریان زندگی افراد بشر بوجود می آیند، و همین روابط هستند که منجر به ایجاد قوانین تکامل جامعه می گردند: بستگی افراد انسانی به یکدیگر و مقابله مشترک آنان با طبیعت، زاینده روابط اجتماعی و تکامل این روابط است.

بدین ترتیب، جوامع بشری از طریق توالی رویدادهای نسبتاً تصادفی توسعه و تکامل می یابند. همه این رویدادها علل خاصی و اثرات خاص خود را دارا هستند، لیکن در کلیت خود، پویشی را نشان می دهند که بر آن قوانین تکامل روابط اجتماعی حاکم است.

قصد انسانها و قوانین عینی

اختلاف اساسی بین پویشهای اجتماعی و پویشهای طبیعی از آنجا ناشی می شود که جامعه را انسانها می سازند. «در طبیعت عمل عوامل بریکدیگر کور و نا آگاهانه است.» اما «در تاریخ جامعه، برعکس، انسانها آگاهی دارند و افرادی هستند که با شور یا تأمل دست به عمل می زنند و برای رسیدن به هدفهای مشخصی کار می کنند؛ در این حالت هیچ چیز بدون یک مقصود مشخص، بدون یک نشانه روی ناظر به مقصود به وقوع نمی پیوندد.»

پدیده های اجتماعی زاینده فعالیت آگاهانه و ناظر به مقصود افرادی هستند که بواسطه خواسته هایی که دارند، دست به انتخاب می زنند. پاره ای مدعی اند که این امر با این نظریه که قوانینی تکامل اجتماعی را نظم می بخشند و چنین نظمی نیز عینی می باشد، ناسازگار است. بر اساس این ادعا اگر تکامل اجتماعی به هوش، انتخاب و اراده انسانها بستگی داشته باشد، در این صورت قوانینی که نمایانگر نظم حاکم بر چنین تکاملی باشند، وجود نخواهند داشت.

در این مورد می‌توان گفت که تغییر روابط اجتماعی از طریق اعمال ارادی انسانها، به معنای عدم وجود قانون عمومی وابستگی متقابل روابط اجتماعی نیست. برعکس، هر زمان که انسانها روابط معینی با یکدیگر داشته باشند، این امر روابط دیگر آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ قانون وابستگی متقابل بر کل روابط دگرگونی‌پذیر اجتماعی حاکم است و انسانها نمی‌توانند این روابط را بصورتی که دلخواه آنهاست، بوجود آورند یا دگرگون سازند.

هنگامی که تمایلات و مقاصد انسانها را در زمینه اجتماعی آنها بررسی می‌کنیم، باید این سؤال را مطرح سازیم: مقاصد و انتخابهای آنها ملهم از چه چیزی است و نتیجه اعمال ناظر به مقصود آنها را چه چیزی تعیین می‌کند؟ هدفهای خاصی که انسانها در مسیر زندگی خود برمی‌گزینند، مستقل از شرایط زندگی آنان نیستند. همچنین انسانها لزوماً از نتایج انتخابهای خود و اعمالی که براساس چنین انتخابی انجام می‌دهند، آگاه نیستند. چهارچوب عمل انسانها روابطی است که آنان با طبیعت و بین خود به منظور ارضای نیازهای زندگی ایجاد کرده‌اند؛ این یک شرط عینی زندگی افراد بشر است. البته هر چه بهتر بتوانیم این شرایط عینی را درک کنیم، محدودیت این چهارچوب کمتر جلوه‌گر خواهد شد. هر چه بهتر درک کنیم چه کاری شدنی نیست بهتر می‌توانیم به آنچه شدنی است، پی ببریم و چگونگی انجام آنرا دریابیم.

انگارهای موجود در ذهن آدمیان، هدفها، عواطف و نیز امیال آنان در رابطه با شرایط واقعی زندگی بوجود می‌آیند، و شرایط واقعی زندگی آنان شامل رابطه ایشان با طبیعت و رابطه ما بین خود آنانست. عواملی که دگرگونیهای اجتماعی را سبب می‌شوند، «انگارها» یا «هدفها» بصورت انتزاعی و نیز افراد مجردی که هر یک مستقلاً تصمیم به انجام کاری می‌گیرند، نیستند. انسانها به انگارها و هدفهای خود براساس پوییش زندگی واقعی شکل می‌بخشند. شرط اساسی برای بقای هر جامعه انسانی ایجاد وسایل معیشت آن جامعه است، و رابطه انسانها با طبیعت و با خود در جریان این امر بوجود می‌آید. وقوع این امر مستقل از انتخابها، انگارها و مقاصد فردی است. با سطح معینی از نیروهای عامل در تولید و روابط خاصی که انسانها در تولید پیدا کرده‌اند، انگارها و مقاصدی که با این شرایط مطابقت دارند، شکل می‌گیرند. منافع، تضاد منافع، مقاصد و جاهطلبیهای مختلف از این شرایط نشأت می‌گیرند.

بدین ترتیب، اگر چه جامعه از افرادی تشکیل شده است که با فعالیت آگاه خود تاریخ را می‌سازند، اما برای کشف قوانین تکامل تاریخی نمی‌توان به هدفهای آگاه، مقاصد و انگیزم‌های افراد اکتفا کرد. تبیین انگیزه‌های انسانی و نتایج اعمال آنان، مستلزم توجه به وابستگی متقابل روابط اجتماعی است: قوانینی که به دگرگونیها نظم می‌دهند از خلال این روابط کشف می‌گردند. به راستی که انسانها تاریخ خود را نه در شرایطی که خود می‌خواهند، بلکه در شرایطی که به آنان ارائه شده و خود سهمی در ایجاد آن نداشته‌اند، می‌سازند. از این روی سروکار قوانین اساسی تکامل اجتماعی که چگونگی ایجاد دگرگونی این اوضاع و احوال را تنظیم می‌کنند، با رویدادهای فردی نیست، بلکه ناظر به نتایج کنشهای متقابل تعداد زیادی از افراد در یک دوره زمانی می‌باشد - کنشهای متقابلی که زاینده تأمین نیازهای مادی جامعه و روابط اقتصادی - اجتماعی ناشی از آن است.

مطابقت روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید

پس از این نتیجه‌گیری که تولید وسایل معیشت شرط لازم زندگی اجتماعی انسان است، می‌توان گمانه کلی چگونگی تکامل زندگی مادی بشر را مشخص ساخت. این گمانه که با سنجش آن یکی از قوانین عمومی تکامل اجتماعی را می‌توان بدست آورد، عبارتست از مطابقت روابط انسانها در تولید^{۱۳} با نیروهای عامل در تولید^{۱۴}، و مطابقت انگارها و نهادهای اجتماعی با شالوده اقتصادی جامعه.

بنابراین باید ثابت کرد که اساسی‌ترین نظمی که در مطالعه قوانین حاکم بر فعالیت اقتصادی انسان با آن مواجهیم، زاینده وابستگی روابط انسانها در تولید به نیروهای عامل در تولید می‌باشد. در این مورد باید گفت که سطح معینی از توسعه و تکامل نیروهایی که در تولید بسیج شده‌اند، مستلزم شکل خاصی از همکاری و تقسیم کار در پویش تولید است. همکاری و تقسیم کار در یک مزرعه بزرگ که در آن از تراکتور و کمباین و کود-شیمیائی استفاده می‌شود، ضرورتاً متمایز از نوع همکاری و تقسیم کار در یک واحد تولیدی فئودالی (مانور^{۱۵}) اربابی یا زمین اربابی) است، که کاربرد ابزار و آلات ابتدایی را در کشت ایجاب می‌کند. بنابراین براحتی می‌توان پذیرفت که وسایل تولید، سازمان تولید را تعیین می‌کنند.

اما روابط انسانها در تولید به یک واحد اقتصادی (مزرعه، کارخانه و غیره) که در آن پویش تولید تحقق می‌یابد، محدود نمی‌گردد. برای نمونه یک کارخانه نساجی را می‌توان در نظر گرفت که ماشین آلات آن در ناحیه یا کشور دیگری ساخته شده است؛ مواد خام آن از جایی دیگر بدست می‌آید و سوخت آن از دیار دیگری تأمین می‌شود. با در نظر گرفتن این مسائل است که نظام پیچیده روابط اجتماعی را که در بردارنده روابط انسانها در تولید می‌باشد، می‌توان مشخص ساخت.

مالکیت وسایل تولید و اهمیت آن در روابط انسانها در تولید

برای درک یک نظام اجتماعی که در پویش تولید شکل می‌گیرد، باید روابط اساسی را

۱۳. روابط انسانها در تولید روابطی هستند که از خلال پویش تولید و توزیع آن بین انسانها بوجود می‌آیند این روابط نه تنها روابط اجتماعی انسانها بلکه روابط آنها با وسایل تولید-زمین، مواد خام، کارگاه تولیدی، ابزار و آلات کار- را نیز در بر می‌گیرند، آنها ناگزیرند که به رابطه خویش با ابزارهای تولید نظم و ترتیبی دهند. بدین ترتیب است که روابط مبتنی بر مالکیت ایجاد می‌شوند، یعنی روابطی که برای نظم دادن به روابط متقابل انسانها در پویش استفاده از وسایل تولید و توزیع محصول بوجود می‌آیند.

۱۴. تولید مستلزم استفاده از ابزار و آلات کار است. لیکن این وسایل به خودی خود مولد نیستند. بدون وجود انسانهایی که از مهارتشان در ساختن این ابزار و آلات استفاده کنند و سپس آنها را در تولید بکار برند، تولید امکان پذیر نخواهد بود. بنابراین نیروهای عامل در تولید شامل ابزار تولید و نیروی انسانی که با استفاده از تجربه و مهارت خود از این ابزار و آلات بهره‌برداری می‌کند، می‌باشد. به عبارت دیگر، نیروهای عامل در تولید، معرف بر خورد انسان به اشیاء و نیروهای طبیعت برای تولید ثروت مادی است.

که خصایص کلی آن نظام اجتماعی را تعیین می‌کنند، باز شناخت. عمده‌ترین این روابط، که از رابطه انسان با وسایل تولید ناشی می‌شوند، روابط مبتنی بر مالکیت می‌باشند. غرض از مالکیت، تنها تصرف نیست، بلکه تصرفی است که بوسیلهٔ اعضاء جامعه به رسمیت شناخته شده باشد و هنجارهای جامعه آن را مورد حمایت قرار دهند.

مجموعهٔ روابطی که در پویش اجتماعی تولید وجود می‌آیند، بر پایهٔ مالکیت وسایل تولید بنا می‌گردند چرا که مالکیت وسایل تولید است که راه‌های استفاده از این وسایل و همچنین شکل همکاری و تقسیم کار را تعیین می‌کند. علاوه بر آن، چگونگی توزیع محصول تولید بین تولیدکننده و غیر تولیدکننده ناشی از چگونگی توزیع مالکیت وسایل تولید است. رابطهٔ مبتنی بر مالکیت از آن روی وجود می‌آید که در پویش تولید حق بهره‌برداری انحصاری از وسایل تولید به افراد یا گروهی از افراد واگذار می‌شود. اما این روابط از عمل جمعی و سنجیدهٔ افراد، یک تصمیم عمومی یا یک «قرارداد اجتماعی»، ناشی نمی‌شوند. این روابط از طریق پوشهای خود بخودی و ناآگاهانه شکل می‌گیرند. انسانها روابط متقابل خود را در رابطه با وسایل تولید به نحوی تنظیم می‌کنند که با نیروهای عامل در تولید سازگار باشند — چرا که در غیر این صورت تولید تحقق نمی‌پذیرفت. روابط مبتنی بر مالکیت در پویش تولید شکل می‌گیرند و انسان‌ها از خلال همین پویش بر آن آگاه می‌گردند.

سبای سازمان‌دهی روابط انسانها در پویش تولید، مالکیت وسایل تولید است. در نتیجه، روابط انسانها در تولید باید بر این اساس طبقه‌بندی شوند. اگر وسایل تولید در مالکیت جامعه باشد، مالکیت وسایل تولید اجتماعی است. در یک قبیلهٔ بسیار ابتدایی شکارگر روابط ساده و مستقیمی بین افراد قبیله، و منجمله شکارگران آن، وجود دارد، و زمین شکار و حیوانات از آن کسی نیست. اما تقسیم کار، تخصص در تولید را پدید آورد. این تقسیم کار ضرورتاً تقسیم وظایف بین افراد را پیش آورد. چنین تقسیم وظایفی که، بهرگونه، قشرهایی در جامعه از آن نشأت گرفتند، درابتداء احتمالاً بطور کامل جنبهٔ کارکردی^{۱۶} داشته است، یعنی با کم بودن باروری^{۱۷}، اقتصاد، اقتصادی معیشتی^{۱۸} بود، و طبقات اجتماعی و رده‌بندیهای مربوط به آن در آن مصداقی نداشت. با افزایش تقسیم کاری که با تکامل نیروهای عامل در تولید پدید آمد، باروری کار در جامعه زیادتر شده، این اردستهٔ کوچکی از افراد جامعه را از کار جسمانی در تولید بی‌نیاز کرد؛ چرا که باروری جامعه به‌سبب آن بود که کار بخشی از جامعه نیازهای دستهٔ اخیر را نیز بر می‌آورد، و حتی سطح زندگی را هم بالاتر می‌برد. در چنین شرایطی طبقات اجتماعی شکل یافتند: آنان که کار بدنی می‌کردند وسایل تولید را در اختیار نداشتند، و بر عکس، این وسایل در مالکیت کسانی بود که کارشان جسمانی نبود.

بنابر این، روابط مبتنی بر مالکیت عامل تنظیم‌کنندهٔ روابط متقابل انسانها در پویش استفاده از وسایل تولید و نیز توزیع محصول می‌باشد.

شیوه تولید

نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید بر روی هم یک شیوه تولید را می‌سازند. ساخت اقتصادی هر جامعه را با تعیین روابطی که بین افراد آن جامعه در پویش تولید وجود دارد، می‌توان مشخص ساخت. تاریخ تکامل جوامع بشری تاکنون شاهد پنج شیوه تولید بوده است که هر یک به دوره تاریخی معینی اختصاص داشته‌اند.

نخستین آنها شیوه تولید جماعت‌های ابتدایی است، که در آن وسایل تولید و به‌ویژه زمین، از آن همه بوده است.

پس از آن شیوه برده‌داری پدید می‌آید که در آن هم وسایل تولید و هم کسانی که آن را بکار می‌برند، یعنی بردگان، در مالکیت دیگران، یعنی برده‌داران، هستند. برده‌ها یا در مالکیت خصوصی افراد هستند یا در مالکیت دولت.

سومین شیوه تولید، شیوه تولید فئودالی است که در آن، زمین — وسیله اصلی تولید — هم می‌تواند در مالکیت دولت (سلطان)؛ هم در مالکیت نهادهایی مانند کلیسا یا نهادهایی مذهبی دیگر، و هم در مالکیت خصوصی افراد باشد. آنان که بر روی این زمین کار می‌کنند، رعیت (یا سرف^۱ اروپایی) به واسطه تقیدات و تعهدات مختلف به زمین یا مالک وابسته‌اند، و سهمی از محصول را به شکل‌های مختلف که بعداً به مطالعه آنها خواهیم پرداخت، در اختیار مالک قرار می‌دهند.

شیوه تولید سرمایه‌داری بدنبال شیوه تولید فئودالی در تاریخ بشر پدیدار گردیده است. در اینجا تولید به منظور مبادله است و شکل کالایی بخود می‌گیرد. وسایل تولید در مالکیت بخش خاصی از جامعه، یعنی سرمایه‌داران، است. بقیه افراد نیروی کار خود را در بازار عرضه می‌دارند. سرمایه‌داران یا به صورت فردی یا به شکل گروهی (شرکت‌های سهامی) مالکیت وسایل تولید را در دست دارند. در این نوع تولید ابعاد واحدهای تولیدی معمولاً بزرگ است، تعداد زیادی کارگر را به خود جذب می‌کند. همکاری و تقسیم کار در این واحدها به نحو بارزی توسعه یافته است. در این شرایط نیز مالکان وسایل تولید قسمتی از محصول تولیدشده را بخود اختصاص می‌دهند.

و سرانجام، پنجمین شیوه تولید، شیوه تولید مبتنی بر برنامه‌ریزی است.

بطور کلی این شیوه‌های تولید مختص دوره‌های خاصی از تکامل جامعه انسانی‌اند. لیکن باید در نظر داشت که این دوره‌ها از طریق مراحل انتقالی با یکدیگر پیوند می‌یابند که در آن دویا چند شیوه تولید در کنار هم قرار می‌گیرند. با اینهمه حتی در یک دوره که شیوه تولیدی خاصی آن را مشخص می‌سازد، بقایای شیوه‌های تولید دیگری را نیز می‌توان یافت؛ همچنان که در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری عناصری از نظام فئودالی باقی می‌مانند. با وجود این برای تشخیص شیوه تولید یک دوره خاص شیوه تولید غالب را باید جستجو کرد. شیوه تولیدی که روابط انسانها را در تولید آن جامعه و از آن روی تکامل روابط اقتصادی آن جامعه را تعیین می‌کند. عناصر شیوه‌های تولید دیگر که در کنار این نوع مسلط وجود دارند، یا از گذشته باقی مانده‌اند یا آن که عناصری از شکل‌های آینده می‌باشند که توسعه و تکامل

آن در زمان رخ خواهد داد. همانطور که شکل های ابتدایی تولید سرمایه داری را در دوره فنودالیسم می توان پیدا کرد.

گذشته از پنج شیوه تولید یادشده، به شیوه تولید دیگری نیز می توان اشاره کرد که در هیچ دوره ای جنبه غالب پیدا نکرده است؛ لیکن وجود آن را بصورت یک شیوه تولید حاشیه ای در دوره های مختلف می توان مورد تأیید قرار داد. این شیوه تولید، شیوه تولید کالایی ساده است که در آن وسایل تولید جزء اسوال خصوصی تولیدکنندگان، و در پاره ای از اوقات جزء اسوال خانوادگی تولیدکنندگان است. در واقع تولید کالایی ساده بشکل صنایع دستی نقش مهمی در اواخر دوره فنودالیسم، از نظر تکامل جوامع، پیدا می کند. همچنین نقش تولید کالایی ساده به شکل تولید خصوصی روستاییان در نظام سرمایه داری و اوایل تکامل نظام مبتنی بر برنامه ریزی، سهم است.

در اینجا می توان این سؤال اساسی را مطرح ساخت که چگونه می توان یک شیوه تولید را از شیوه تولید دیگر تمییز داد، و چگونه می توان آنها را طبقه بندی کرد؟ اختلاف اساسی شیوه های تولید را باید در اختلاف روابط انسانها در تولید جستجو کرد، و انواع مختلف شیوه های تولیدی را بر مبنای انواع مختلف روابط انسانها در تولید تعریف نمود. ارضای نیازهای مادی انسانها همواره در چهارچوب شیوه تولید خاصی صورت می گیرد. روابطی که این اسرا را بین انسانها تعیین می کند که چه کسی به تولید پردازد و چه کسی وسایل تولید را در دست داشته باشد و چه سهمی از محصول به چه کسی برسد، همچنان که اشاره شد، مبنای تشخیص یک شیوه تولید است.

اما معیار اساسی برای تمییز شیوه های تولیدی تعارض آمیز از یکدیگر شکل رابطه توزیعی بین تولیدکننده و افراد غیر تولیدکننده است. از این روی است که می توان طرز گرفتن محصول کار اضافی تولیدکنندگان را از آنان، تفاوت اساسی بین شکل های مختلف اقتصادی جامعه - مثلا جامعه ای که بر مبنای کار برده بنا شده و جامعه ای که بر مبنای کار رعیت بنا شده است - دانست.

قانون همنوایی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید

شیوه تولید یک کل متوازن است که در آن روابط انسانها در تولید، و بویژه رکن اساسی آن یعنی مالکیت وسایل تولید، منطبق با سطح معینی از تکامل نیروهای عامل در تولید می باشد. تناسب روابط و نیروها اسری اختیاری نیست. یک واحد بزرگ صنعتی مانند کارخانه ذوب آهن که در آن تولیدکنندگان با ماشین آلات بزرگ و تخصصی سروکار دارند، در شرایط تولید کالایی ساده که در آن مالکیت وسایل تولید بین افراد مختلف توزیع شده است و ابزار کار ساده است، نمی تواند بوجود آید. چنین واحد تولیدی در یک شیوه تولید متکامل تر امکان بقاء خواهد داشت.

برده در نظام برده داری نسبت به ابزار کار بی توجه است، و به همین دلیل در این نظام تکامل این ابزار امکانپذیر نیست. استفاده از ابزار کار بهتر مستلزم وجود شرایط

تولید دیگری است.

در نظام فئودالی نیز توسعه و تکامل صنایع، آنچنان که تکنولوژی جدید سبانی آن را تشکیل دهد، امکانپذیر نیست؛ چرا که این امر مستلزم آزاد شدن رعایا و تشکیل بازار برای نیروی کار خواهد بود.

پس هر سطحی از تکامل نیروها در تولید، روابط خاصی را ایجاد می‌کند. اما این رابطه جنبه متقابل دارد، و روابط انسانها در تولید نیز بر توسعه و تکامل نیروهای مذکور اثر می‌گذارد. روابطی که با این نیروها تناسب داشته باشند، موجب تکامل این نیروها می‌گردند. برعکس، روابطی که فراخور نیروهای عامل در تولید نباشند، سد راه تکامل این نیروها می‌گردند. مثلاً در حالی که یک تولیدکننده در پویش تولید نظام فئودالی در کار با ابزار خویش و نیز تولید محصول، دقت کم و بیش زیادی به کار می‌برد، برای کار در کارخانه فرد مناسبی نخواهد بود. شرایط تراکم - یعنی افزایش موجودی وسایل تولید - در نظام سرمایه‌داری مساعدتر است. روابط انسانها در این نظام با پیشرفت فنی همراه می‌باشد، در حالی که عکس‌العمل تولیدکننده در نظام فئودالی با هر نوع دگرگونی فنی، محافظه کارانه است.

از روابط انسانها در تولید و سطح معینی از توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید، و نیز ارتباطی که بین این دو وجود دارد، یک کل متوازن ایجاد می‌شود. این همانست که از آن بعنوان قانون هم‌نوایی روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید یاد می‌کنند. این قانون، قانون اساسی اقتصاد سیاسی است. مسأله وابستگی روابط انسانها در تولید به نیروهای عامل در تولید، نه تنها برای روشنی بخشیدن به کل روابط اقتصادی، بلکه از نظر درک تمامی روابط اجتماعی حائز اهمیت است. به این دلیل قانون مذکور نخستین قانون اساسی علم اجتماعی نیز می‌باشد.

آگاهی اجتماعی

روابط اجتماعی به روابط اقتصادی محدود نمی‌شوند. به غیر از روابط اقتصادی که متضمن رابطه اجتماعی انسانها بوساطت اشیاء مادی است، روابط اجتماعی دیگری نیز وجود دارند که مستقیماً از برخورد انسانها با یکدیگر، برخوردارند و بر طبق انگاره خاصی تکرار می‌شود، ناشی می‌گردند. اینها آن قسمت از روابط اجتماعی هستند که از خلال زندگی خانوادگی، رسوم و اخلاقیات رایج در جامعه شکل می‌گیرند. روابط سیاسی ناشی از فعالیت کارگزاران دولتی است، و کار روابط حقوقی نیز تنظیم فعالیت انسانها در جامعه است. عمل انسانها در چنین روابطی آگاهانه است. آنها انگارهایی درباره خود و درباره هدفهای خود در زندگی دارند. انسانها از این امر آگاهند که از طریق رفتاری که به پدید آمدن این روابط اجتماعی منجر می‌شود، بر یکدیگر اثر می‌گذارند. اما از سوی دیگر، انسانها معمولاً - اگر چه نه همیشه - از روابط اقتصادی که در آن قرار دارند، آگاه نیستند. لیکن عموماً از روابط توزیعی، که دریافت سزد، بهره، اجاره و سود را در بر می‌گیرد، آگاهی دارند.

در پاره‌ای از روابط اقتصادی، مانند روابط بین برده‌دار و برده یا روابط مبتنی بر همکاری و تقسیم کار در یک کارخانه، نیز آگاهی از این روابط دیده می‌شود. اما انسانها عموماً از تقسیم‌کاری که در رابطه با مبادلهٔ محصول بین تولیدکنندگان و غیره، در تولید کالایی ساده و تولید سرمایه‌داری وجود دارد، آگاهی ندارند. یک کارگر ذوب‌آهن در فرانسه و یک کارگر کشاورز در هند نسبت به روابط اجتماعی بین خود آگاه نیستند.

انگارهایی که در ذهن آدمیان شکل می‌گیرند، از روابط اجتماعی بین آنان نشأت می‌گیرند، و آنان از طریق این انگارها نسبت به روابط اجتماعی آگاهی پیدا می‌کنند. همچنین در روابط اجتماعی انگارهای سیاسی، حقوقی، اخلاقی و مذهبی، فلسفی، هنری و علمی در ذهن انسانها پدید می‌آیند که بر سبای آنها به‌ارزیابی روابط اجتماعی می‌پردازند. مجموعهٔ این انگارها، انگارهای اجتماعی را می‌سازند، و نظامی از این انگارها، ایدئولوژی جامعه را بوجود می‌آورد. اما در کنار این انگارهای اجتماعی تمایلات کم و بیش مشخصی در انسانها نسبت به روابط مختلف اجتماعی پیدا می‌شوند (برای نمونه، تمایلات خصمانه‌ای که برخی از گروهها به روابط سیاسی خاصی دارند، یا احترامی که اعضای گروههای اجتماعی دیگری برای روحانیون قائلند، و غیره). اینها را می‌توان در مقولهٔ روانشناسی اجتماعی جای داد. ایدئولوژی یا گرایشهای روانشناسانه — جامعه‌شناسانه معینی در یک جامعه می‌توانند معرف انگارهای اجتماعی و شرایط ذهنی قسمتی از آن جامعه (یک طبقهٔ اجتماعی) و یا کل جامعهٔ مزبور باشند. مجموعهٔ انگارهای اجتماعی و گرایشهای روانشناسانهٔ افراد آن جامعه، آگاهی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

بعجز روابط انسانها در تولید، پاره‌ای از روابط اجتماعی، و پاره‌ای از عناصر آگاهی اجتماعی برای یک شیوهٔ تولیدی ضروری‌اند. در هر جا که روابط تعارض‌آمیز وجود داشته باشند، روابط حقوقی و سیاسی خاصی که توازن را به‌سود پاره‌ای از گروههای اقتصادی — اجتماعی حفظ کنند، ضرورت وجودی پیدا خواهند کرد. برای نمونه در نظام فئودالی عقاید مذهبی و فلسفی خاصی را می‌توان یافت که سلسله سراتب طبقه‌ای این نظام را از جنبهٔ نظری توجیه می‌کنند، و این نظام گرایشهای جامعه‌شناسانه — روانشناسانهٔ رعایا را در مورد اطاعت و عبودیت به همراه دارد. در نظام مبتنی بر بازار نیز مالکیت خصوصی محترم شمرده می‌شود، و تولیدکنندگان به‌انضباط موجود در کارخانه که برای کار توأم آنها ضروری است، عادت می‌کنند.

مفهوم صورت بندی اقتصادی — اجتماعی، شالوده و روساخت

هنگامی که انسانها به منظور ارضای نیازهای خود وارد روابط ضروری و معینی در پویش تولید می‌شوند، از منافع و خواستههای خاصی برخوردار می‌گردند، و منافع و خواستههای متضاد، سبب درگیری آنان می‌شوند. این پویش به‌نحوی عینی و مستقل از پنداشت^{۲۰} افراد جامعه در مورد آنان، وجود دارد. لیکن عمل انسانها آگاهانه است، و در حین

عمل انگارهایی درباره خود و هدفهای خود در زندگی دارند. در واقع فعالیت آگاهانه افراد بشری در انواع مختلف نهادهای اجتماعی که در رابطه با مقاصد آگاهانه انسانها بوجود می‌آیند، شکل پیدا می‌کنند.

بنابراین در مطالعه کل حیات اجتماعی باید بین ساخت اقتصادی و تکامل اقتصادی، از یک سوی، وانگاره‌ها و هدفهای آگاهی که در ذهن انسانها شکل می‌گیرند، و نیز نهادهایی که در رابطه با این انگاره‌ها و هدفها تکامل می‌یابند، از سوی دیگر، تمییز گذارد: اینها دو جنبه مختلف و در عین حال جدایی ناپذیر تکامل زندگی اجتماعی می‌باشند.

عقاید سیاسی و اقتصادی که در رابطه با کارکردهای مدیریت حکومت شکل می‌گیرند، یا موجب پیشرفت شکل خاصی از مدیریت و حکومت می‌گردند یا از آن مانعت بعمل می‌آورند. البته، این مستقیم‌ترین راه ایجاد ارتباط بین نهادها و پویشهای ایدئولوژیکی با شالوده اقتصادی جامعه است. در حالی که در مواقعی پاره‌ای از پویشهای ایدئولوژیکی - مذهبی، حقوقی، فلسفی، هنری و غیره - ارتباط نزدیکی با درگیریهای نهادی و سیاسی موجود در جامعه دارند.

در ضمن باید متذکر شد که رابطه شالوده و پویشهای ایدئولوژیکی و نهادهای اجتماعی اساساً رابطه‌ای پویا است تا ایستا. این رابطه اساساً رابطه‌ای است بین جنبه‌های جدایی ناپذیر کل پویش اجتماعی. این پویشهای ایدئولوژیکی و روابط و نهادهای اجتماعی بر اساس شالوده اقتصادی جامعه بوجود می‌آیند، اما متقابلاً بر شالوده اقتصادی اثر می‌گذارد. جامعه از افراد مختلفی تشکیل شده که به فعالیت‌های اجتماعی خاصی مشغولند. شرط لازم تمام این فعالیتها نیز تولید است، و در این پویش است که روابطی بین انسانها بوجود می‌آیند که با سطح تجربه انسانها و ابزار تولیدی آنان متناسب اند انسانها بر مبنای روابط ناشی از آن است که به فعالیت‌های اجتماعی دیگر مشغول می‌شوند. پس معنای این حکم که توسعه و تکامل نهادی و ایدئولوژیکی بر اساس تکامل اقتصادی انجام می‌گیرد نیز چنین چیزی است. بدین معناست که می‌گوییم انگارهایی که در جامعه وجود دارند، و نهادها و جدالهای ایدئولوژیکی، بر اساس روابط انسانها در تولید توسعه و تکامل می‌یابند.

روساخت یک شیوه تولیدی خاص، آن قسمت از روابط اجتماعی (به غیر از روابط انسانها در تولید) و نیز آگاهیهای اجتماعی را تشکیل می‌دهد که برای حفظ موجودیت آن شیوه تولیدی خاص ضرورت داشته باشد. شیوه تولید همراه با روساخت آن صورت بندی اقتصادی - اجتماعی یا نظام اقتصادی - اجتماعی را می‌سازند، و روابطی که با تولید این نظام اجتماعی تناسب داشته باشند، شالوده اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهند. آنچه تحت عنوان روساخت جامعه مورد نظر است، تمام روابط اجتماعی یا تمام آگاهی اجتماعی را در بر نمی‌گیرد. روساخت جامعه تنها به آن قسمت از روابط اجتماعی و آن انگاره‌های اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه‌ای اطلاق می‌شود که برای موجودیت یک شیوه تولید ضروری باشد، و دوام روابط موجود انسانها در تولید را امکانپذیر سازد، و موجب

تحکیم نهادهای اساسی نظام اقتصادی - اجتماعی موجود گردد.

بدین ترتیب، یک نظام اقتصادی - اجتماعی یک کسل متوازن است و از یک حقیقت عینی تاریخی برخوردار. در علم اجتماعی از نظامهای اقتصادی - اجتماعی متعددی در طول تاریخ بشر، یاد می‌شود: آسیایی، اشتراکی ابتدایی، برده‌داری، فنودالی، سرمایه‌داری و غیره. از این میان شیوه تولیدی که با نظام آسیایی قابل تطبیق باشد، هنوز مورد بحث و گفتگو است. تاکنون جامعه‌شناسان و تاریخ‌شناسان در این نظام به‌جز ذکر پاره‌ای از ویژگیهای خاص آن، صورت مشخص نیروهای عامل در تولید، و روابط منطبق با آن در میان انسانها، یا به‌عبارت دیگر، شیوه تولید آن، و چگونگی اختلاف آن، مثلاً با نظام فنودالی یا نظام برده‌داری، را نشان نداده‌اند. معمولاً گفتگو از این است که نظام آسیایی بر مبنای مالکیت دولتی زمین که خود از ضرورت ایجاد مؤسسات آبیاری وسیع نشأت گرفته، بنا شده است: یعنی، کشاورزی در این نظام مستلزم وجود آبیاری مصنوعی در سطح وسیع، می‌باشد. لیکن در اینجا می‌توان پرسید که از چه نوع کاری در این نظام استفاده می‌شود؟ در واقع اگر در نظامهای تعارض‌آمیز، تفاوت اساسی شکل‌های اقتصادی جامعه در طرز گرفتن کار اضافی از تولیدکننده باشد، پس رابطه تولیدکننده و غیر تولیدکننده در نظام آسیایی چگونه خواهد بود؟ در واقع صاحب نظران مختلف عقاید مختلفی در این مورد ابراز داشته‌اند. از نظر این عده، تولیدکنندگان نظامهایی که توسط آنان آسیایی خوانده شده‌اند، می‌توانند برده و هم‌غیر برده باشند. بنابراین نه رابطه توزیعی در این نظام و نه انسان تولیدکننده در این نظام، هیچ‌یک هنوز بدرستی مشخص نگردیده‌اند. یک نظام اقتصادی - اجتماعی را تنها با خصایص ویژه آن نمی‌توان بازشناخت. بلکه یک نظام اقتصادی - اجتماعی را از طریق روابط اساسی که بین تولیدکننده و غیر تولیدکننده برقرار می‌گردند، می‌توان مشخص ساخت. یعنی در هر مرحله از تکامل جامعه باید نشان داد که روابط اساسی مذکور از چه کیفیتی برخوردارند.

قانون هم‌نوایی بین روستا و شالوده اقتصادی

برای روستا جامعه نمی‌توان قائل به اختیار شد: روستا با شالوده اقتصادی تناسب دارد، و در نتیجه با کل یک شیوه تولیدی خاص سازگار است. هنگامی که روابط اساسی انسانها در تولید دگرگون شد (مثلاً مالکیت وسایل تولید تغییر کرد)، روستا نیز با آن تغییر می‌کند، و سرانجام، یک نظام اجتماعی جدید زاده می‌شود. این وابستگی که بین روابط اقتصادی و روستا جامعه (که منظور آن قسمت از روابط اجتماعی است که از نظر حفظ یک شیوه تولیدی لازم می‌باشند) وجود دارد، دومین قانون اساسی علم اجتماعی را بست می‌دهد. این قانون به قانون هم‌نوایی بین روستا و شالوده اقتصادی معروف است. هنگامی که شالوده اقتصادی جامعه دگرگون شد تنها آن قسمت از روابط اجتماعی و آن عناصری از آگاهی اجتماعی تغییر می‌یابند که با الزامات شالوده اقتصادی سازگار نباشند. در عین حال روابط اجتماعی جدید و عناصر تازه آگاهی اجتماعی بر مبنای الزامات جدید

شالوده اقتصادی جامعه پدید می‌آیند. عناصری از آگاهیهای اجتماعی و روابط اجتماعی گذشته دست نخورده باقی می‌مانند، یا این که تنها در شکل آنها تغییراتی بوجود می‌آید. بدین ترتیب، تنها قسمتی از روابط اجتماعی رو ساخت یک نظام اقتصادی - اجتماعی را می‌سازند. این روابط از خلال پویسهای تاریخی شکل می‌گیرند و آگاهی اجتماعی و روابط انسانها را در تولید در بر می‌گیرند. پاره‌ای از این روابط که در نظامهای قبلی شکل گرفته‌اند، در نظام جدید باقی می‌مانند. اینها بقایای روابطی هستند که مانعی برای تکامل شالوده اقتصادی جدید ایجاد نمی‌کنند. برخی مواقع این عناصر باقی مانده از موقعیت خاصی در رو ساخت جدید برخوردار می‌شوند. بعنوان مثال مسیحیت که به هنگام تلاشی جامعه باستانی پدید آمد، طی دوران قرون وسطی در اروپا بصورت چهار چوب فکری - ارزشی مسلط بر جامعه در آمد، و حتی عناصری از آن در دوران بعدی در جامعه باقی ماندند.

ناگفته نباید گذارد که آگاهی اجتماعی و روابط اجتماعی در دوره‌های انتقالی شکل پیچیده‌ای پیدا می‌کنند. چرا که در این دوره‌ها شیوه‌های تولیدی مختلف به همزیستی در کنار یکدیگر - مثلاً، تولید کالایی ساده در کنار تولید کالایی - ادامه خواهند داد.

قوانین اول و دوم علم اجتماعی شرایط لازم ایجاد هماهنگی و توازن صورت‌بندیهای اجتماعی، و نیز شرایط لازم برای سازگاری متقابل اجزای یک نظام اقتصادی - اجتماعی را بدست می‌دهند. قانون اول همناوی ضروری بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید، و قانون دوم همناوی ضروری بین رو ساخت و شالوده اقتصادی را نشان می‌دهند. این قوانین را می‌توان قوانینی دانست که از ضرورت حفظ^{۱۱} صورت بندی اجتماعی ناشی می‌شوند. فقدان شرایط ضروری برای تحقق این قوانین، نظامهای اقتصادی - اجتماعی را با تضادهای درونی مواجه خواهد ساخت، و بین اجزاء مختلف صورت بندی ناهماهنگی و ناسازگاری بوجود خواهد آورد.

برای درک پویس تاریخی تکامل جوامع، باید عاملی را که توازن داخلی صورت‌بندی اجتماعی را برهم می‌زند، و سازگاری متقابل بین اجزاء را از بین می‌برد، مشخص ساخت. این عامل، توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید است. امکانات فزاینده انسان برای درگونی طبیعت و منطبق ساختن آن با نیازهایش باعث تغییر شیوه‌های برخورد وی با طبیعت در پویس تولید می‌گردد.

خصالت محافظه کارانه روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی

فعالتهای دائمی و تکراری انسان روابط اجتماعی را بوجود می‌آورند. روابط اجتماعی نوعی از رفتار مکرر انسانهاست که بدنبال برخوردهای اجتماعی بوجود می‌آیند. از خلال این واکنشهای دائمی انگارهای اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه متفاوتی ایجاد می‌گردند، و در ذهن انسانها نقش می‌بندند. بسبب همین کنشهای مکرر و دائمی است که حیات اجتماعی انگاره‌های منظمی به خود می‌گیرد، و از این روی تحلیل علمی زندگی

اجتماعی امکانپذیر می‌گردد. تکرار عملی بطور دائم، یعنی تکرار عملی بصورت قبلی آن، عادت^{۲۲} را بوجود می‌آورد. عرف یا رسم^{۲۳} مجموعه‌ای از اعمال است که بصورت عادت اجرا می‌شود. رسوم و بطور کلی اعمال عادی تا آنجا ادامه می‌یابند که محرکات خارجی رفتار آنها را سلب نکنند. محرک خارجی در فعالیتی که انجام می‌گرفته تغییری بوجود می‌آورد؛ این فعالیت جدید نیز پس از مدتی خود به عادت تبدیل می‌گردد. این شکل کلی رفتار انسانها است. روابط اجتماعی که زاینده کنشهای متقابل دائمی و مکرر انسانهاست، همراه با انگارهای اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه ناشی از این روابط صورت عادت به خود می‌گیرند، و مجموعه رفتارهای رایج اجتماعی را بوجود می‌آورند. از این روی است که تغییر روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی به کندی صورت می‌گیرد و خصیلت محافظه کارانه‌ای پیدا می‌کنند. تغییر آنها نیز تنها از طریق محرک خارجی امکانپذیر خواهد بود.

قانون توسعه و تکامل روز افزون نیروهای عامل در تولید

یکی از حوزه‌های فعالیت انسانی که سلطه عادت و یکنواختی بر آن کمتر می‌باشد، آن جنبه از پویای تولید است که انسان را در رابطه با طبیعت قرار می‌دهد، چرا که مدام انگیزه‌های تازه‌ای برای دگرگونی رفتار انسان فراهم می‌آورد. در رابطه انسان با طبیعت، شیوه‌های بسورد استفاده بشر برای کار و عمل در طبیعت، و تواناییهایی که بدانها دست می‌یابد، مشخص می‌گردند. این شیوه‌ها با سطح نیروهای عامل در تولید، یعنی وسایل تولید، و بویژه ابزار کار و تجربه و امکانات انسانها برای استفاده از این ابزار، متناسب است.

توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید که شامل تکامل تجربه، مهارت، شناخت و امکانات تولیدی انسانها می‌گردد، علت اساسی و تعیین کننده تکامل جامعه انسانی است. تکامل این نیروها خود نیز بسبب کوشش مدام بشر برای تسلط بیشتر بر طبیعت است. این کوشش نتیجه طبیعی تضاد اساسی انسان و محیط طبیعی اوست؛ تضادی که شروع آن هنگامی است که انسان به ساختن ابزار پرداخت - یعنی از بدو تولد انسان - و بصورت جمعی آن را بکار گرفت. بدین ترتیب، در پویای اجتماعی کار، انسانها محیط طبیعی خود را از خلال پویای کار متحول می‌سازند و محیط جدیدی بوجود می‌آورند که متشکل از محصولات کار آنها (خانه‌ها، شهرها، دهکده‌ها، کارگاهها، وسایل حمل و نقل، سدها و غیره) است. این محیط جدید را می‌توان دست آوردهای مادی تاریخی جامعه خواند.

این محیط مادی جدید انگیزه‌ایست برای دگرگونی در پویای اجتماعی تولید. آنگاه مجدداً ابزار جدید و بهتری برای کار ساخته می‌شود، امکان استفاده از مصالح جدیدی که کار بر روی آنها انجام می‌شود، بوجود می‌آید و طرز استفاده از ابزار جدید فرا گرفته می‌شود. این امر محیط مادی جدید را از نو تغییر می‌دهد، و بدین ترتیب انگیزه جدیدی برای دگرگونی در رفتار، و غیره، بوجود می‌آورد. این محیط مادی دائماً به نیروهای طبیعی انسان یاری می‌رساند،

و موجب تحکیم و تسلط او بر طبیعت می‌گردد. هر عمل جدید انسان محرکات بیرونی تازه‌ای بوجود می‌آورد که خود موجب دگرگونی مجدد فعالیت انسان می‌گردد، و از این طریق نیروهای عامل در تولید تکامل می‌یابند.

بنابراین، اگرچه روابط اجتماعی، انگارهای اجتماعی و گرایشهای جامعه‌شناسانه — روانشناسانه کمتر در معرض دگرگونی قرار دارند، با وجود این، نیروهای عامل در تولید تکامل می‌یابند و امکانات بالقوه تولید جامعه را افزایش می‌دهند. با اینهمه، باید توجه داشت که توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید در تاریخ جامعه پویایی پیوسته، منظم و دائمی نیست. اگر همواره نسلاً ابزارها و فنون تولیدی را که از نسلهای گذشته به ارث به آنان رسیده بود، بهبود می‌بخشیدند، سرعت پیشرفت تاریخ بسی بیشتر بود. لیکن، برخلاف این، در غالب اوقات، انسانها پس از دست یافتن به ابزاری جدید، مدت‌ها آن را مورد استفاده قرار داده‌اند؛ و از این روی بوده که روابطی که در جریان استفاده از این ابزار میان آدمیان بوجود می‌آمده، کمتر دگرگونی می‌یافته است. همچنین، امکان دست یابی به ابزارهای جدید برای نواحی مختلف متفاوت بوده است: درپاره‌ای از نواحی ابزار جدیدی ساخته می‌شده است، و روابط انسانها در تولید به سرعت تغییر می‌یافته است، در نواحی دیگر ابزار قدیمی مدت‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته است. مثلاً، تولید در عصر پارینه سنگی برای صدها هزار سال به نحوی کمابیش یکسان انجام می‌شد، و نسلهای متوالی انسانها در یک نظام اشتراکی ابتدایی روزگاری می‌گذراندند.

رشد و توسعه سریع نیروهای عامل در تولید در نظام مبتنی بر بازار به وقوع می‌پیوندد. اما نباید چنین پنداشت که در ابتدا روابطی مساعد بین آدمیان برقرار گشت، و پس از آن این رشد و توسعه روی داد. برعکس، این توسعه و تکامل در بطن نظام فئودالی رخ داد، و تنها پس از گسترش نیروهای عامل در تولید بود که روابط جدید جایگزین روابط فئودالی گردید. یک رشته اختراعات و ابداعات در عصر فئودالی (مانند استفاده‌های تازه از نیروی آب، نوع جدید خیش، روشهای نوین در میانوردی، دوک ریسنده‌گی، روشهای جدید استخراج معادن، چرخ ساشینی، آیش‌گذاری متناوب، و غیره) شرایط لازم برای توسعه و تکامل نظام جدید را فراهم آورد.

این انگاره منظمی که توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید در طول تاریخ به‌خود می‌گیرند، موجد قانون توسعه و تکامل روزافزون نیروهای عامل در تولید می‌گردد. این قانون بیانگر ضرورت دگرگونی مدام نیروهای عامل در تولید است. این ضرورت از انگیزه‌های تازه‌ای که بسبب دگرگون ساختن محیط سادی توسط انسان در پویایی تولید پدید می‌آیند، نشأت می‌گیرد. براین روال است که شیوه واکنش انسان نسبت به طبیعت تغییر می‌یابد. در این پویایی است که تسلط انسان بر جهان سادی افزون می‌گردد. در واقع، از نظر علمی نمی‌توان گفت که عامل اساسی و تعیین کننده در تکامل اجتماعی، روابط اقتصادی یا حتی آن قسمت از روابط اقتصادی است که روابط انسانها بدین تولید را بوجود می‌آورد؛ این پویایی کنش متقابل بین انسان و محیط طبیعی اوست که نقش تعیین کننده دارد. اما درک علل رشد و توسعه این نیروها و روابط متناسب با آن، مستلزم رد کردن چنین فرضی است که

تکامل این نیروها و روابط متناسب با آن، مطابق با انگاره‌ای از پیش ساخته و برنامه‌ای از پیش مهیا، صورت گرفته است. گرچه بهتر ساختن ابزار و فنون تولید همواره با دنبال روی از منافع فوری خود انسانها سازگاری داشته‌اند، لیکن نتایج ژرف این تغییرات برای کسانی که به آن دست می‌زدند، همواره قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی نبوده است. بعنوان مثال، در شروع تولید کالایی در کارگاهها صاحبان این کارگاهها برنامه‌ای برای ایجاد تجهیزات عظیم تولیدی و تقسیم کارگسترده در تولید نداشتند، بلکه فقط به دنبال منافع خود بودند. در جریان این امر صاحبان کارگاههای مذکور به استخدام نیروی کار پرداختند؛ اقدام آنها از آن روی بود که این کار بهترین و تنها راه ممکن برای استقرار تولید کالایی و کارگاهی بود که در آن زمان صحنه فعالیت آنها بشمار می‌آمد. بدین ترتیب رشد و توسعه تولید کارگاهی مستقل از خواست صاحبان سرمایه رخ داد، و از سود طلبی صاحبان این کارگاهها نشأت می‌گرفت. رشد و توسعه این نیروها نیز به ایجاد روابط جدیدی بین انسانها منجر گردید که زاینده مقتضیات اقتصادی جامعه بودند، و هیچ برنامه‌ای از پیش برای ایجاد آن تنظیم نگردیده بود. بدین جهت است که می‌گوییم تکامل چنین روابطی در تولید مستقل از اراده انسانها رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، روابط معینی که آدمیان وارد آن می‌شوند، مستقل از اراده آنان می‌باشد؛ و این روابط با الزامات عملی تولید مطابقت دارند. روابط انسانها در تولید «ضوری» اند چرا که آنان در روابط معینی بایکدیگر به تولید می‌پردازند، و این روابط مستقل از «اراده» ایشانست چون از قبل تصمیم به ایجاد چنین روابطی گرفته نشده است. البته، باید متذکر شد که در نظامی که برنامه‌ریزی اساس اقتصادی تخصیص منابع را تشکیل می‌دهد، روابط انسانها در تولید آگاهانه دگرگون می‌شوند.

پوش تکامل نظامهای اقتصادی-اجتماعی

تکامل روزافزون نیروهای عامل در تولید، دیر یا زود، همنوایی بین این نیروها و روابطی را که این نیروها محتوای آنهاست، برهم می‌زند. هماهنگی درونی شیوه تولید از بین می‌رود، و از صورت یک کل متوازن خارج می‌گردد، و تضادی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید بوجود می‌آید. اما بنا بر قانون اول علم اجتماعی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید همنوایی وجود دارد؛ پس، این روابط به سوی همنوایی با نیروهای مذکور گرایش پیدا می‌کنند.

اختراعات تازه و بکارگرفتن نیروهای جدید در تولید که تقسیم کار جدیدی را ایجاد می‌کند، نوع و میزان محصول را بیشتر می‌کند. اما این تقسیم جدید کار از طریق روابط تازه افراد با اشیاء سازمان داده می‌شود که این خود اساس توزیع محصول زیادتر را بوجود می‌آورد. چرا که روابط مبتنی بر مالکیت قدیمی دیگر برای سازمان دهی تقسیم جدید کار و توزیع محصول کافی نیست. همان روابطی که زمانی با نیروهای عامل در تولید متناسب بودند، اینک مانع تکامل این نیروها می‌گردند. در این حالت روشن است که روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید همنوایی ندارد. بر اثر ایستادگی روابط انسانها

در تولید در مقابل دگرگونی (چراکه این روابط متضمن علائق ریشه‌دار طبقات هستند)، درگیریهای عمیق اجتماعی پدید می‌آیند.

برای نمونه، رشد و توسعه صنعت کارگاهی، و تکامل فنون جدید در کشاورزی مستلزم استخدام نیروی کار مزدبگیر بود، چنانکه عملاً نیز چنین شد. لیکن تنها در چهار چوب روابط جدیدی بین انسانها در تولید بود که این نیروها را می‌شد بکارگرفت. اما روابط فئودالی موجود، که تولیدکننده را به زمین و خدست فئودال وابسته کرده بود، مانعی برای تکامل این نیروها بوجود می‌آورد. مالکیت فئودالی، باج‌گیری و محدودیتهایی که این نظام برای بازرگانی ایجاد کرده بود، ساعی برای تکامل کشاورزی و صنعت کارگاهی بود. بدین ترتیب، بین روابط قدیمی انسانها در تولید و نیروهای جدید ناسازگاری بوجود می‌آید.

اما دگرگونی در روابط انسانها در تولید هم‌نواپی بین رو ساخت و شالوده اقتصادی جامعه را نیز برهم می‌زند. تضاد داخلی بین رو ساخت قدیمی و مقتضیات عملی شالوده اقتصادی جدید شدت می‌یابد، لیکن قانون دوم علم اجتماعی هم‌نواپی بین رو ساخت و الزامات شالوده اقتصادی را از نو تضمین می‌کند: رو ساخت تغییر می‌یابد، و یک نظام اقتصادی - اجتماعی جدید پا به عرصه وجود می‌گذارد. با این حال به این نکته باید توجه داشت که در اغلب اوقات بقایای روابط اقتصادی در نظام قبلی، در نظام جدید نیز برجای می‌مانند. چنین اسکانی نیز هست که روابط اجتماعی قدیمی و عناصری از رو ساخت قدیمی به همزیستی خود با رو ساخت جدید ادامه دهند، اما دیگر روابط اجتماعی مسلط نخواهند بود. سرانجام، باید متذکر شد که دو قانون اساسی علم اجتماعی بصورت پی‌درپی تحقق نمی‌یابند - این دو قانون همزمان با یکدیگر عمل می‌کنند، اگرچه جریان سازگاری رو ساخت با شالوده اقتصادی معمولاً از پویش هم‌نواپی روابط انسانها با نیروهای عامل در تولید بیشتر طول می‌کشد.

علاوه بر این، رو ساخت جدید در خلا^۱ بوجود نمی‌آید: اجزاء رو ساخت جدید زاییده تحول روابط و انگارهای اجتماعی، و گرایشهای جامعه شناسانه - روانشناسانه گذشته‌اند که با الزامات شالوده اقتصادی جدید انطباق پیدا کرده‌اند. روشن است که انگارها ناشی از روابط ما با محیطمان می‌باشند، و از این نظر است که نوع واحدی از روابط اقتصادی در انگلستان منجر به رو ساختی به شکل پارساگرایی^۲ می‌شود و در فرانسه ماده گرایی و نهضت آزادی فکر را رواج می‌دهد. خواه‌ناخواه رو ساختهای جدید در این دو جامعه برسبنای روابط اجتماعی و انگارهای اجتماعی مختلفی بنا شده‌اند. اغلب اتفاق می‌افتد که رو ساختهای جدید عناصری از روابط اجتماعی و انگارهای اجتماعی دوره‌های پیشین را که اعتبار خود را از دست داده‌اند، می‌پذیرند که در ساخت جدید از اعتبار و نفوذ تازه‌ای برخوردار می‌گردند. مثلاً، قوانین مدنی روسی از تولید کالایی نشأت می‌گرفت، و بنابراین در نظام فئودالی که زیر سلطه اقتصاد طبیعی می‌باشد، ضرورتی نداشت. اما به هنگام پیدایش و تکامل نظام سرمایه‌داری نفوذ و اعتبار گذشته آنان از نواحیاء شد. همچنین به این نکته باید توجه داشت که بر اثر ارتباط متقابل ملل مختلف، و تکامل نامتساوی جوامع، اغلب رو ساخت یا عناصری از

روساخت یک جامعه که در مرحله معینی از تکامل قرار دارد، به جامعه یا جوامع دیگری منتقل می‌شود. از این طریق است که عناصر مختلف روساختهایی که به دوره‌های مختلفی از تاریخ تعلق دارند با یکدیگر ترکیب می‌شوند. تا روساخت نظامهای اقتصادی - اجتماعی جدید را بسازند. ضمیمه اصلی ویژگیهای موجود در روابط اجتماعی نقاط مختلف عالم دقیقاً چنین چیزی است.

نتیجه آنکه روساختهای متناسب با روابط متفاوت انسانها در تولید از یک جامعه به جامعه دیگر تغییر می‌کنند. امروزه نظامهای مبتنی بر بازار معاصر از روساختهای کاملاً یکسانی برخوردار نیستند. از سوی دیگر، اختلاف زیادی از نظر آگاهی اجتماعی در نقاط مختلف عالم می‌توان یافت. علت آنست که هر یک از این جوامع از عناصر مختلفی از روساخت قدیمی به شکل میراث اجتماعی برخوردارند - مانند مسیحیت در اروپا، اسلام در خاورمیانه و شمال آفریقا، و غیره؛ یا سلطنت در انگلستان و جمهوری در امریکای شمالی. پس امکان دارد که نظامهای اقتصادی - اجتماعی مشابهی، روابط اجتماعی و آگاهی اجتماعی مختلفی داشته باشند.

پویهای جدلی تکامل اجتماعی

پویش انتقال از یک صورت بندی اجتماعی به صورت بندی اجتماعی تازه‌ای از چندین نوع تضاد در جامعه نشأت می‌گیرد. این تضادها در نتیجه جرح و تعدیلهایی که پیدا می‌کنند، سرانجام حل می‌گردند. چنین پویش تکاملی را که مضمون پیدایش و از بین رفتن تضادها می‌باشد، پویش جدلی می‌خوانیم.

تکامل جوامع انسانی شامل سه پویش جدلی است. نخستین پویش جدلی در تضاد دائمی انسان و طبیعت، یا در پویش کار، بوجود می‌آید. با آفرینش محیط مادی جدیدی بوسیله انسان، بین محرکات خارجی محیط تازه و روال گذشته عمل وی تعارض بوجود می‌آید. تضاد مذکور با دگرگونی شکل سنتی فعالیت‌های انسان، یا، بمعنای وسیعتر، نیروهای عامل در تولید، از میان می‌رود. لیکن پویش فوق پایان ناپذیر است. دوسین پویش جدلی از تضاد پویش جدلی نخست سرچشمه می‌گیرد و مضمون آن تضاد بین نیروهای عامل در تولید و روابط انسان در جریان استفاده از نیروهای مذکور است. این تضاد نیز که در آغاز برای رشد و توسعه نیروهای عامل در تولید ایجاد مانع می‌کرد، با منطبق شدن این روابط با نیروهای جدید، از بین می‌رود. منشاء سومین پویش جدلی تضاد بین روابط انسانها در تولید و روساخت قدیمی است. این تضاد نیز که در ابتدا سانی برای پیدایش و توسعه شالوده جدید اقتصادی است، با سازگار شدن روساخت با آن، از میان برداشته می‌شود. این سه پویش جدلی همراه با یکدیگر، اساس تکامل جوامع انسانی را تشکیل می‌دهند.

چنین انگاره‌ای در پویش تکامل اجتماعی تمامی نظامهای اقتصادی - اجتماعی صادق است. نظمی که تاکنون بر این انگاره حکومت می‌کرده بر اساس ماهیت محافظه کارانه شالوده اقتصادی و روساخت آن (یا کل روابط و آگاهی‌های اجتماعی که در مقابل تکامل

دائمی نیروهای عامل در تولید قرار می‌گیرد) بنا شده است. در نظامهای تعارض آمیز، عامل دیگری نیز وجود داشته است که خصیصهٔ محافظه کارانهٔ فوق را تشدید می‌کرده است. این عامل گرایش پاره‌ای از طبقات اجتماعی به حفظ منافع خویش بوده است. به عنوان نمونه، طبقهٔ فئودال از روابطی جانبداری می‌کند که حافظ منافع و امتیازات ایشان است. نتیجهٔ این امر مقاومت در مقابل تغییر و ایجاد قوانین و نهادهایی است که امکان بقای آنها را مقدور می‌سازد. به همین دلیل، در مقابل، هر شیوهٔ تولیدی جدید به طبقات تازه‌ای پا می‌دهد که در آن ذینفع است، و عقاید اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه — روانشناسانهٔ خاص خود را دارند، و در شرایط مساعد نضج خواهند گرفت. در چنین اوضاع و احوالی آگاهی اجتماعی دچار وقفه خواهد شد: در کنار رو ساخت شالودهٔ اقتصادی موجود، و نیز بقایایی از رو ساخت نظامهای قبلی، نطفهٔ رو ساخت آیندهٔ نظام اقتصادی — اجتماعی بسته خواهد شد. مبارزهٔ گروهها به مبارزهٔ بین عقاید و ایدئولوژیهای اجتماعی تبدیل می‌شود، و گرایشهای جامعه شناسانه — روانشناسانه شروع به مقابله با یکدیگر می‌کنند. در این میان عقاید اجتماعی و گرایشهای جامعه شناسانه — روانشناسانهٔ جدید نقش هادی طبقات نوپا را برعهده می‌گیرند.

البته باید اضافه کرد که حفظ روابط انسانها در تولید و رو ساخت موجود تنها به کمک گروههایی که مستقیماً در این رابطه ذینفع هستند، صورت نمی‌گیرد، بلکه آن قشرهای اجتماعی که به رو ساخت نظام اقتصادی — اجتماعی مورد نظر وابسته می‌باشند، نیز به این امر کمک می‌کنند. این قشرها برخلاف طبقات، شامل گروهی از افراد می‌شوند که خصایص یک رو ساخت معین، که خود ناشی از الزامات شالودهٔ اقتصادی است، موجب آنها بوده است.

تکامل نامتساوی و ترکیبی

تا اینجا آنچه از مطالعهٔ قوانین عمومی جامعه و نیز صورت‌بندیهای اقتصادی — اجتماعی برمی‌آید، آن است که صورت‌بندیهای اقتصادی — اجتماعی مختلفی در سیر تاریخ پدیدار گشته‌اند که هر یک از آنها معرف یک نظام کاسل اقتصادی — اجتماعی بوده‌اند. نظامهای سدکور در پهنهٔ زمان ناهمگونیهایشان شدید گشته، و به علت برهم خوردن تعادل ناپایدار آنها، جای خود را به نظامهای جدیدی داده‌اند. تکامل اجتماعی از روندهای مشخصی تشکیل می‌گردد که جایگزینی نظامهای اقتصادی — اجتماعی اساس آن است.

تا اوایل قرن بیستم مدارک و اطلاعاتی که مورخین برای تدوین نظریه‌ای عمومی دربارهٔ اروپا بطور کلی، و تاریخ کشورهای غیر اروپایی بطور اخص، در دست داشتند، اندک بودند. با اینهمه تاریخ اروپا مدارک زیادی برای ایجاد چنین نظریهٔ عمومی در مورد تاریخ این قسمت از دنیا فراهم آورد.

اشکال تکامل یافتهٔ نظام برده‌داری در یونان و ایتالیا و صورت تکامل یافتهٔ نظام فئودالی در بقیهٔ نقاط اروپا مشخص شده‌اند. اینها همه مصالح لازم برای تکوین نظریه‌ای راجع بصورت‌بندیهای تاریخی و توالی آنها بشمار می‌آیند. از ابتدای اوایل قرن بیستم

تا زمان حاضر نیز شواهد تاریخی فراوانی که از اکثر نقاط جهان گرد آمده، دقیق تر ساختن نظریه عمومی تاریخی را امکان پذیر ساخته‌اند. با این حال، بررسی انضمامی تاریخ جهان نظر دقیق تری در مورد توالی صورت‌بندیهای تاریخی را ممکن می‌سازد. بعنوان مثال، می‌بینیم که در بعضی موارد، در تاریخ ژرمنها و ژاپنیها به هنگام اتحاد قبیله‌ای، تشکیل نهاد دولت نه بر اساس برده‌داری، بلکه بر سبنای روابط فتودالی است، و این عمل به‌رغم وجود روابط نسبتاً مشخص برده‌داری صورت می‌گیرد. تاریخ پاره‌ای از جوامع نیز نشان دهنده آن است که یک کشور عقب افتاده ممکن است به‌جای پیشرفته‌تری ارتقاء یابد. مطالعه این شواهد، اهمیت عوامل خارجی و نقش آنها را در تحول جوامع روشن می‌کند چرا که تاریخ هر جامعه‌ای همواره با تاریخ جوامع اطراف در ارتباط و از آنها متأثر بوده است. با این حال رابطه مذکور در شرایط گوناگون، ویژگیهای متفاوتی خواهد داشت و دامنه آن نیز متناسب با این شرایط فرق می‌کند. از این روی است که شرایط تاریخی جوامع نقش بسیار مهمی در حیات تاریخی آنها بازی می‌کنند. چرا که در هر دوره‌ای جوامعی را می‌توان یافت که از نظر پیشرفت فنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نسبت به جوامع دیگر جلو افتاده‌تراند. در واقع، فرض تکامل مساوی نه تنها برای همه جوامع، بلکه در درون یک جامعه نیز واقعیت ندارد. سیرتاریخ از تکامل نامتساوی^{۲۰} عوامل تاریخی تشکیل یافته است و همین امر است که تکامل جوامع مختلف را مشروط می‌سازد. برای نمونه، آسیای شرقی که در قرن هفتم میلادی از تاریخ مشترکی برخوردار بود، از چندین جامعه تشکیل می‌شد. در این هنگام جامعه چین که مدتها قبل از قید نظام برده‌داری رهاگشته بود، تحت تسلط نظام فتودالی قرار داشت. چین در این زمان از موقعیت برتری نسبت به جوامع دیگر این منطقه از آسیا به‌رمنند بود، در حالی که کره و بعداز آن ویتنام بتازگی با به دوران فتودالیسم گذاشته بودند. در چنین اوضاع و احوالی جامعه ژاپن که اتحاد قبیله‌ای در آن تکامل می‌یافت، در شرایط تاریخی خاصی که در این منطقه وجود داشت، تحت تأثیر نظام تکامل یافته فتودالی جوامع مجاور قرار گرفت و بدون این که از مرحله برده‌داری بگذرد، فتودالیسم در آن پدید آمد. یعنی عناصر برده‌داری اتحاد قبیله‌ای به عناصر فتودالی تبدیل گشتند، و بنابراین رابطه بین سران و ریش‌سفیدان قبیله با افراد عادی شکل فتودالی بخود گرفت: پرداخت خراج (مازاد محصول کشاورزی و شکار) به ریش‌سفیدان و سران قبیله توسط افراد عادی. پیدایش تقییدات فتودالی در این جامعه نیز نهادهای اجتماعی کهن را متحول ساخت و آنها را با روابط جدید هم‌نوآ کرد. از این روی، مطالعه انضمامی تکامل جوامع ضروری است. و آنچه مطالعات انضمامی نمایان می‌سازند، وجود قانون تکامل نامتساوی است. قانون تکامل نامتساوی بدین معناست که توالی صورت‌بندیهای اقتصادی - اجتماعی در یکایک جوامع مختلف یکسان نبوده است. لیکن روند تاریخ، بویژه در رابطه با فعالیت اقتصادی انسان، شکل مشخصی داشته است. این روند مشخص از این واقعیت نشأت می‌گیرد که انسان به‌منظور برآوردن نیازهای خود دست به تولید می‌زند، و این پویا هم روابط انسانیها با یکدیگر و هم نیروهای عامل در تولید را در برمی‌گیرد. سیر تاریخ در این پویا تکاملی

آشکار می‌گردد. ولی پویش تکاملی مذکور، بصورت مراحل مشخص اقتصادی - اجتماعی، تنها در چهارچوب پویش تاریخ جهانی به وقوع پیوسته است و نه ضرورتاً در پویش تاریخی هر جامعه و کشوری معین. بعبارت دیگر، تاریخ بشر بطور کلی متضمن گذر از مراحل مختلفی بوده است که اجتناب‌ناپذیر نیز می‌نموده. اما گذر از این مراحل در جوامع مختلف بشری به گونه‌ای واحد نبوده است. در واقع، گذر یکسان همه جوامع از مراحل مشخص، اسکان‌پذیر نبوده است. بعنوان مثال، امروزه در قاره آفریقا و آمریکای جنوبی اقوامی وجود دارند که هنوز حیات قبیله‌ای دارند و در مرحله ابتدایی تکامل اجتماعی بسر می‌برند. ولی نباید چنین پنداشت که این جوامع محکومند که همه مراحل تکاملی را طی کنند تا به سطح تکامل کنونی جوامع بشری برسند. در شرایط کنونی که زندگی انسانهای مناطق مختلف چنین پیوندهای گسترده‌ای بایکدیگر دارند، و به‌هنگامی که جوامع تکامل یافته نقش شکل‌دهنده‌ای به پویش تاریخ دارند، موجودیت تاریخی و ویژگی نظام اقتصادی - اجتماعی جوامعی که در سطح عقب‌مانده‌تری قرار دارند، تا حد زیادی به شرایط مذکور بستگی پیدا می‌کند. در چنین اوضاع - و احوالی پویش تکامل این جوامع، از نظر دامنه و سرعت و نیز تداوم آن، به گونه‌ای متفاوت از شرایط دیگر تحقق خواهد یافت. بنابراین، با این که مطالعات نظری درباره تکامل جوامع انسانی نشان می‌دهد که جوامع پیشرفته بصورتی متوالی از مراحل مختلفی مانند برده‌داری، فئودالی و غیره، گذشته‌اند، لیکن این اسریمعناهای آن نیست که تمام جوامع انسانی از این مراحل گذشته‌اند و یا ضرورتاً خواهند گذشت. تنها می‌توان گفت که جوامع تکامل یافته‌تر این مراحل را پشت‌سر گذاشته‌اند و گذر موفقیت‌آمیز آنها از این مراحل این اسکان را بوجود آورده که جوامع عقب‌مانده‌تر بتوانند مراحل تاریخی دور از هم را به یکدیگر پیوند دهند و یا این مراحل را به گونه‌ای باهم ترکیب کنند.

قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی^{۱۶} بیانی فشرده و تجریدی از این گونه دگرگونیهای بهم اثرگذارنده در صحنه تکامل جامعه است. این قانون محصول تجرید از انواع مثالهای ذکر شده از تکامل اجتماعات بشری است. پیش از شروع سنجش کاربرد آن در مراحل اساسی تاریخ و نشان دادن این که چگونه این قانون پاره‌ای از پدیده‌های پیچیده اجتماعی را تبیین‌پذیر می‌سازد، لازم است که نخست به تعریف آن بپردازیم.

قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی قانونی علمی است که دامنه کاربرد آن در صحنه تاریخ بسیار وسیع است. این قانون حاصل عمل دو قانون می‌باشد. آنچه این قانون اساساً ناظر به آن است (در مرحله تکامل نامتساوی)، وجود سطوح مختلف رشد و تکامل بین اجزاء مختلف حیات اجتماعی است. از سوی دیگر، قانون مذکور (در مرحله دوم این قانون) ارتباط انضمامی عواملی را که بطور نامتساوی رشد و تکامل یافته‌اند، در پویشهای تاریخی مورد تأکید قرار می‌دهد. قانون نشان‌دهنده ارتباط ضروری و عمومی بین پدیده‌ها و پویشهای گوناگون است که تکامل طبیعی و ضروری آنها را تعیین می‌کند. جنبه‌های گوناگون هستی از طریق انواع مختلفی از قوانین تنظیم و تعیین می‌گردند، و میزان شمول قوانین مختلف یکسان نخواهند بود. عمومی‌ترین قوانین همه پویشهای هستی را دربر

می‌گیرند، و بر وجود و تحول دلالت دارند. از سوی دیگر، قوانین خاص‌تر در اوضاع و احوال معینی تحقق می‌یابند، مانند آن دسته قوانینی که حوزه عملشان صورت بندی اقتصادی - اجتماعی خاصی است - برای نمونه، قانون تمرکز سرمایه تنها در نظام مبتنی بر بازار عمل می‌کند.

حوزه عمل قانون تکامل ناستساوی و ترکیبی از نظر دانه آن بین حوزه‌های عمل این دو نوع قانون قرار می‌گیرد. این قانون نه در حوزه فلسفه می‌گنجد و نه در محدوده یک نظام اقتصادی قرار می‌گیرد، بلکه از جمله دستاوردهای علم اجتماعی است. به کمک این قانون می‌توان جنبه‌های خاص و سهمی از روندهای تاریخی را در جریان تکامل اجتماعی روشن ساخت.

منشاء مادی تکامل نامتساوی و ترکیبات ناشی از آن

قانون تکامل ناستساوی و ترکیبی زاده شرایط عینی مختلف تکامل اجتماعی انسانهاست. حلقه‌های ضروری در این زنجیر تکامل اجتماعی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- (۱) درک علمی از تاریخ و جامعه بشری مستلزم قبول این فرض مقدساتی و واقعی است که شرط بقای هر جامعه‌ای مستلزم شرکت افراد آن در تهیه وسایل مادی معیشت اعضای جامعه مذکور است، تا از طریق تولید اجتماعی نیازهای آنان برآورده شود.
- (۲) تکامل جامعه از طریق توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید تعیین می‌شود.
- (۳) بر بنیاد این نیروها، روابط خاصی بین انسانها برقرار می‌گردند که آنها نیز به نوبه خود ساخت اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده، شکل خاصی به آن می‌بخشند.
- (۴) تکامل تدریجی نیروهای عامل در تولید، و در نتیجه ایجاد روابط جدیدی بین انسانها در تولید است که نظم اقتصادی - اجتماعی جدیدی را بوجود می‌آورد.

در زنجیر تکامل اجتماعی همه اینها حکم حلقه‌های ضروری را دارند. اما بسبب آن که اجتماعات مختلف از شرایط طبیعی و نیز ارتباطات تاریخی متفاوتی - و بعبارت دیگر شرایط مادی مختلفی - برخوردارند، رشد و تکامل نیروهای عامل در تولید که در تحلیل نهایی منشاء همه دگرگونیهای اجتماعی بشمار می‌رود، در سطوح مختلف جامعه بشری، یعنی هم در سطح همه اجتماعات انسانی و هم در سطح یک جامعه خاص، به گونه‌ای یکسان نبوده است. این تفاوت در سطح رشد و تکامل یک جامعه معین بسبب از میان رفتن تناسب موجود بین قسمتهای مختلف یک جامعه، بین عناصر مختلف یک ساخت اجتماعی، بین رشته‌های مختلف اقتصاد یک جامعه، بین طبقات مختلف، بین نهادهای اجتماعی مختلف و حوزه‌های فرهنگی برقرار می‌گردد، و در سطح همه اجتماعات باعث تفاوت‌های فاحش بین آنها می‌شود، و ناهماهنگی تکامل را در زمینه‌های مذکور بین آنها ایجاد می‌کند. چنین چیزی اساس قانون تکامل نامتساوی را تشکیل می‌دهد.

تفاوتهایی که در سطح تکامل پدیده‌های تاریخی و نیز بین اجزاء گوناگون تاریخ بشر وقوع می‌یابند، مینا و علل وقوع نمودهای نامتجانس را که نسبت به نهادها یا روابط موجود جامعه در مرحله پایین‌تر یا بالاتری قرار دارند، تشکیل می‌دهند. در چنین شرایطی

وضع موجود جامعه زاینده ترکیب نهادهای مراحل گوناگون تاریخی است. صورت بندی جامعه در این حالت از خصایص کاسلا متضادی برخوردار است، و ویژگیهای خاص خود را دارد. بدین طریق است که مرحله دوم این قانون، یعنی قانون تکامل ترکیبی تحقق می پذیرد، و اجزاء تکامل یافته گوناگون، نه در ساختهای متجانس ساده، بلکه در شکلی پیچیده و نامتجانس، و در بسیاری از اوقات متناقض، وحدت می یابند. البته، خصایص متناقض این ترکیب تنها از این واقعیت نشأت نمی گیرند که صورت بندیها و عوامل مختلف در تاریخ بشر در سطحهای گوناگون تکامل اجتماعی در کنار یکدیگر قرار دارند، و از یک استقلال نسبی برخوردارند. شیوه ترکیب مذکور و نتایج حاصل از آن به دوره های تاریخی نیز بستگی دارند. از این قرارچگونگی این ترکیب در دوره های ما قبل سرمایه داری، سرمایه داری، وغیره، فرق می کند. این ترکیب پس از آنکه بوجود آمد، خود در مرحله ای دیگر سوجد پویش تازه ای می گردد.

روشن است که این دو قانون، یا اگر بخواهیم بگوییم دو جنبه یک قانون، در یک مرحله عمل نخواهند کرد. تکامل نامتساوی قبل از ترکیب عواسلی که بی تناسب تکامل یافته اند، بوجود می آید، و قانون دوم از عمل قانون اول نتیجه می شود و متکی به آن است. لیکن قانون یا جنبه دوم برابری تکامل مذکور نیز اثر می گذارد. این که چرا دو قانون در یک قانون تجلی می یابند، از آنجا ناشی می شود که این ترکیب نتیجه ضروری تکامل نامتساوی قبلی است.

سطح سیر رویدادهای تاریخی و عدم تناسبی که در تکامل جواسح مختلف مشاهده می شود، ضرورت و عینیت قانون تکامل نامتساوی را نشان می دهد. نفی این قانون بمنزله اثبات این حکم است که نیروهای عامل در تولید در همه جا به گونه ای یکسان تکامل می یابند و سازمانهای اجتماعی و رساختهای فرهنگی ناشی از آن دربر دارنده عناصر هماهنگی می باشند که کاسلا با یکدیگر متناسبند.

نتایجی که از عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی ناشی می شوند، کدامند؟ آیا از پیش می توان دریافت که ترکیب عوامل در سطوح مختلف تکامل اجتماعی نتایجی بیار می آورد که در منظر تاریخی واگشت یا پیشرفت باشند؟ آنچه عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی را مشروط می سازد، از عوامل متفاوتی تشکیل می گردد: ساخت جامعه، پویایی نیروهای درونی و ارتباطات تاریخی و بین المللی این نیروها. بنابراین، عمل این قانون بر حسب شرایط دگرگون شونده تاریخی، نتایج مختلفی در تکامل یک نظام اقتصادی بیار می آورد.

برای آنکه موردی انضمامی از این امر بدست داده شود به شرح عمل این قانون در مورد تکامل نامتساوی اقتصادی - اجتماعی در سطح دو جامعه بین النهرین و فلات ایران در قرلهای نهم و هشتم پیش از میلاد، می پردازیم.

تقسیم فنی کار بین کشاورزی و صنعت در بین النهرین قرلهای نهم و هشتم پیش از میلاد عملی گشته بود، و دولتهای برده دار در این ناحیه پا به عرصه وجود گذاشته بودند. لیکن همین ایام مقارن با تجزیه جواسح ابتدایی در فلات ایران بود. علت این تکامل نابرابر را در

شرایط مادی مختلف باید جستجو کرد. آب و هوا و شرایط طبیعی در بین‌النهرین مساعدتر از فلات ایران بود. رسوبات رودخانه‌های دجله و فرات زمینهای حاصل‌خیزی را بوجود می‌آوردند که برای کشاورزی بسیار مناسب بودند. بسبب وجود چنین زمینهای باروری، مردم این ناحیه خیلی زودتر قادر به توسعه کشاورزی گشتند و از این طریق توانستند که بیش از احتیاج خود تولید کنند. همین مازاد تولید بود که بیانی تقسیم اجتماعی کار، پیدایش دولت، و در نتیجه شهرها و تمدن را بنا نهاد. در ایران شرایط طبیعی و جغرافیایی با بین‌النهرین تفاوت بسیار داشت. این سرزمین فاقد رودهای پرآبی چون دجله و فرات بود. مردم ساکن در این ناحیه برای آنکه بتوانند به کشت و زرع بپردازند، ناگزیر بودند که اجتماع خود را در اطراف چشمه‌ها و رودهای کم‌آب سازمان دهند.

قوام دولتهای برده‌دار در بین‌النهرین و همچنین وجود اقوام کوچ‌نشین در نواحی شرق و شمال شرقی فلات ایران سبب آن گشتند که مردم ساکن فلات ایران بتدریج دائماً در معرض تاخت‌وتاز دولتها و اقوام کوچ‌نشین مذکور قرار گیرند. آنچه در این ارتباط جنبه اساسی داشت آن بود که دولتهای برده‌دار بین‌النهرین این ارتباط را برای بدست آوردن برده، و بهره‌برداری از معادن آهن که مورد نیاز آنها بود، و همچنین غنایم دیگر، برقرار کرده بودند. در نتیجه نابرابری تکامل اقتصادی - اجتماعی این مناطق، ارتباط خاصی بین این مناطق برقرار گشت. در همین زمان در بسیاری از نقاط فلات ایران نظام قبیله‌ای در شرف تجزیه بود. با این حال هنوز اجتماعات سرزمین مادی شرقی که نسبت به جوامع مادی غربی کمتر تکامل یافته بودند، سازمان اجتماعی ابتدایی خود را حفظ کرده بودند.^{۲۷}

بهرگونه، یورشها و سبذلات گوناگون باعث آن گشتند که بین اقوام مهاجم و ساکنان ایران برخوردهایی صورت گیرد، و چنین برخوردهایی سبب می‌شد که آداب و رسوم و شیوه‌های مختلف زندگی در سطوح متفاوت تکامل اقتصادی - اجتماعی با یکدیگر تلاقی پیدا کنند و نظامهای متکاملتر اقتصادی - اجتماعی جوامع کمتر تکامل یافته را تحت تأثیر خود قرار دهند. تمامی نواحی فلات ایران به گونه‌ای یکسان از این برخوردها تأثیر برنداشتند. نواحی غرب بویژه از تمدن بابل و آشور تأثیر فراوان برداشتند و حیات اجتماعی در آنجا نسبت به دیگر نقاط فلات ایران تکامل بیشتری یافت. سادها برای آنکه بتوانند در مقابل هجوم دولتهای برده‌دار ایستادگی کنند، و نیز تسلط خود را بر اقوام دیگر عملی سازند، اتحادیه قباایل را بوجود آوردند. از این روی بود که ساکنان نواحی غرب ایران بیخاطر حفظ استقلال و آزادی خویش در مقابل هجوم اقوام غیر، تشکیلاتی بوجود آوردند که از نظر وسعت و پیچیدگی با تشکیلات این جوامع در پایان قرن دهم و آغاز قرن نهم پیش از میلاد تفاوت بسیار داشت، و در سطح تکامل یافته‌تری قرار می‌گرفت. همین امر بود که سبب پیدایش سازمان قبیله‌ای پراسنه و پیچیده‌ای، چون جامعه مادی، در قرن هفتم پیش از میلاد شد، و دولت مادی پای گرفت. این رویداد در حالی صورت می‌گرفت که جامعه مادی هنوز نخستین مراحل تکامل یک جامعه مبتنی بر تقسیم اجتماعی کار بین طبقات مختلف اقتصادی - اجتماعی را می‌پیمود، و هنوز شرایط درونی قوام دولت در آن کاملاً

نضج نگرفته بودند چرا که در این سرزمین هنوز جماعت‌های مستقل و کوچک و پادشاهی‌های بسیار خرد وجود داشتند. با اینهمه، سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی در همه قبایلی که به این اتحادیه پیوستند، یکسان نبود. انبوه سردم آزاد جماعت‌های روستایی مدافع پادشاهی ماد در برابر اشراف قبیله‌ای و قبایل تکامل‌یافته‌تر بودند، و برای جلوگیری از نفوذ قبایل تکامل یافته‌تر و برده‌دار به تمرکز قدرت در دست پادشاه ماد کمک کردند. بنابراین دولت ماد یک دولت نیمه برده‌دار شد که تکیه‌گاه آن تا حدودی بر اعضای جماعت‌های آزاد بود.^{۲۶} بدین ترتیب، بر اثر عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی، نهاد دولت در جامعه‌ای بوجود آمد که مقتضیات عملی حیات اجتماعی هنوز به سطحی از تکامل نرسیده بود که وجود چنین نهادی را کاملاً ایجاب کند. اما بسبب وجود ارتباط با دولت‌های برده‌دار بین‌النهرین، و بخاطر جلوگیری از تجاوز این دولت‌ها، اتحاد قبایل مختلف عملی گشت. حاصل این رویدادها در جامعه ماد این شد که تقسیمات ارضی قبیله‌ای و عشیرتی و نیز نهاد‌های جماعت بدوی و نهاد‌های جامعه دارای طبقه بشکلی شگفت‌انگیز با یکدیگر تداخل و اختلاط پیدا کنند و به همزیستی در کنار هم و همچنین مبارزه با یکدیگر بپردازند. پاره‌ای از تناقضات که پس از آن در روابط اجتماعی ساکنان فلات ایران پدید آمدند، تا مدت‌ها همزیستی نظام برده‌داری و بقایای جماعت‌های ابتدایی را در کنار یکدیگر، و تحت نظر دولت‌های ماد و هخامنشی و اشکانی، توجیه می‌کرد. این شرایط تا اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان وجود داشتند، و تنها از این زمان به بعد است که جماعت‌های ابتدایی بصورت کاملی مورد تجاوز سالکان بزرگ و اشراف قرار می‌گیرند، و سازمان آنها از هم پاشیده می‌شود.

نتایج عمل قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی در اوضاع و احوال و زمینه‌های مختلف متفاوت است؛ در برخی شرایط، ترکیب عناصر تکامل یافته با عناصر کمتر تکامل یافته پیشرفت اجتماعی را تسریع می‌کند، در حالی که در شرایط دیگر چنین ترکیبی ممکن است سد راه پیشرفت اجتماعی باشد و حتی برای مدتی پیشرفت مذکور را بتعمیق اندازد. این که چه روندی در سیر تاریخ جامعه در یک محدوده معین زمانی جنبه مسلط پیدا خواهد کرد، به اهمیت نسبی عناصر تکامل یافته‌تر در موقعیت‌های مختلف و این که این عناصر تا چه حد در شرایط تاریخی ریشه دوانده‌اند، بستگی دارد. پس وجود عناصر مترقی به خودی خود پیشروی بدون وقفه در تاریخ را تضمین نخواهند کرد، مگر این که عناصر مذکور قادر باشند شالوده نظام اجتماعی را دگرگون سازند و آرا از نو بازسازی کنند. در شرایطی جز این، تأثیر آنها محدود خواهد بود.

موقعیت ژاپن و چین در قرن نوزدهم میلادی نمونه‌های خوبی از تجسم چنین حقیقتی می‌باشند. در این قرن دو کشور فئودالی ناسبرده در معرض برخورد با نیروهای سرمایه‌داری غرب قرار گرفتند. چین مورد تجاوز نظام مذکور قرار گرفت، و اقتصاد این جامعه به زیر سیطره نیروهای بازار درآمد. کشورهای غربی به تحکیم تسلط سیاسی و نظامی خود بر این کشور پرداختند، و تنها به سبب رقابت این کشورها بود که چین تقسیم نگردید.

اگر چه ورود سرمایه‌داری به چین با کاسلترین تجهیزات تولید، حمل و نقل، بازرگانی و مالی این نظام همراه بود؛^{۲۹} لیکن این امر بطور کلی گسترش سرمایه‌داری در چین را سبب نشد. برعکس، تسلط غرب نگاهدارنده نهادهای کهن و نظام ارضی قدیم در جامعه چین بود، و چنین تسلطی از تکامل مستقل سرمایه‌داری در جامعه مذکور سمانعت بعمل می‌آورد.

در همین دوره، در ژاپن انقلاب میجی^{۳۰} همراه با نفوذ و گسترش روابط مبتنی بر بازار و نهادهای نوی سازگار با نظام سرمایه‌داری، نضج و تقویت طبقه سرمایه‌دار صنعتی و بازرگان ژاپنی را بدنبال داشت که این امر خود با ایجاد صنایع بزرگ، بانکها و قدرت نظامی‌قرین‌بود. بدین ترتیب، این کشور بجای آنکه اسیر نیروهای گسترش طلب سرمایه‌داری غرب شود، خود به نیروی توسعه طلب مستقلی تبدیل یافت.

خلاصه آنکه در مورد اول، یعنی در مورد چین، در شرایط تاریخی معینی که وجود داشت، قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی منجر به انقیاد و وابستگی کشور مذکور شد، در حالی که عمل همین قانون در ژاپن پیشرفت صنایع ملی و روابط سرمایه‌داری را از پی آورد.

ترکیب عناصر مختلف تاریخی و تنوع این ترکیبات

قبلا گفتیم که قانون تکامل نامتساوی و ترکیبی دو جنبه دارد، و جنبه دوم آن عبارت است از ترکیب عواملی که بصورتی نابرابر تکامل یافته‌اند. اما نظری دقیقتر به این مسأله، موجب طرح دسئوال می‌شود. نخست این که چه عناصری با یکدیگر ترکیب می‌شوند؛ و دیگر این که این عناصر چگونه با هم ترکیب می‌گردند. هنگامی که عناصری از مراحل مختلف تکامل اجتماعی با هم ترکیب می‌شوند، پدیده تازه‌ای بوجود می‌آید؛ بر این روال است که ممکن است صورت‌بندی جدیدی تشکیل شود که دارای خصایص ویژه‌ای باشد.

بعنوان مثال، می‌توان تاریخ ماد را به یاد آورد. جوامع ساکن این سرزمین از قرن نهم تا قرن هفتم پیش از میلاد نخستین سداری تکامل را برای تبدیل به یک جامعه مبتنی بر طبقات و پیدایش دولت پیمودند؛ ولی در این ایام در بیشتر نواحی فلات ایران جماعت‌های مستقل و کوچک و پادشاهی‌های بسیار خرد نیز وجود داشته‌اند. در چنین اوضاع و احوالی ساکنان نواحی مختلف سرزمین ماد برای جلوگیری از تجاوز دولت برده‌دار آشور و حفظ استقلال و آزادی خویش، اتحادیه قبایل ماد را تشکیل دادند. آنگاه ترکیب تازه‌ای پدید آمد که در آن تقسیمات ارضی و قبیله‌ای و عشیرتی و مؤسسات جماعت‌های بدوی با تأسیسات جامعه مبتنی بر طبقات اقتصادی - اجتماعی که از آشور و بابل اقتباس شده بود، به گونه‌ای عجیب درهم آمیختند. این عناصر گرچه با هم همزیستی داشتند، لیکن در تعارض دائم با یکدیگر بودند. در اینجا تکامل نامتساوی و ترکیبی معجونی از عناصر کهنه و نو را بوجود آورد، و تعارض موجود در ساخت درونی جامعه، که از ترکیب عناصر مختلفی که به سطوح مختلف تکامل اجتماعی تعلق داشتند، ناشی شده بود، مالمی برای تحول سریع و

کامل نظام برده‌داری بوجود آورد. اما نظام قبلی جامعه اینک با مسائلی مواجه گردید که حل آنها تنها با استفاده از روشها و نهادهای تکامل یافته اسکانپذیر بود. در دوره‌های اخیر نیز بیش از هر زمان دیگری ناظر عملکرد این قانون هستیم: مردم نواحی عقب‌افتاده‌ای که ناگهان با پیشرفته‌ترین فنون تولید مواجه می‌گردند؛ و کسانی که برای سفر به مسکن مطلوب خود در کنار استفاده از اسب و شتر، سوار هواپیمای جت می‌شوند؛ حرسرایی که تهویه مطبوع دارد، و غیره.

اما ترکیبات جدیدی که در صورت‌بندیها تشکیل می‌گردند، در شرایط متفاوت نتایج مختلفی ببار می‌آورند. برای روشنتر کردن این مسأله باید انواع ترکیبات مختلفی را که امکان وقوع آنها می‌رود، تشریح کنیم.

دو نوع ترکیب اصلی می‌توان تصور کرد. در یک ترکیب، اسکان دارد عناصری از یک مجموعه متکاملتر مثلا عناصری از یک فرهنگ سترقی، جذب مجموعه‌ای که از تکامل کمتری برخوردار است - مانند یکسازمان اجتماعی کهنه - کردند. در ترکیب دیگر، برخی از جنبه‌های یک‌نظم ابتدایی وارد یک سازمان اجتماعی تکامل یافته‌تر می‌گردند. در مورد ترکیب نوع نخست باید گفت این که ترکیب عناصر تکامل یافته‌تر با یک ساخت ابتدایی چه نتایجی ببار می‌آورد، بستگی به شرایط موجود خواهد داشت. مثلا، یک جامعه ابتدایی ممکن است تیر آهنی تکامل یافته‌تری را جایگزین تیر سنگی خود کند. این جایگزینی تغییری اساسی در نظم اجتماعی جامعه ابتدایی بوجود نمی‌آورد. لیکن اگر همین جامعه ابتدایی در رابطه با نظام سرمایه‌داری قرار گیرد و با آن وارد معاملات تجاری خاصی گردد، بسبب نفوذ پول و عادات ناشی از رواج آن، دگرگونیهای عمیقی ایجاد خواهندگشت. چرا که در این حال مبادله و پول، مقابلهٔ منافع خصوصی و منافع جمعی را در جامعه ابتدایی ایجاب می‌کند، و بتدریج این جامعه را به بازار جهانی وابسته می‌سازد. در برخی از شرایط تاریخی نیز نفوذ عناصر تکامل یافته‌تری ممکن است به دوام نهادهای کهنه بینجامد. مثلا، نفوذ غرب در کشورهای عقب افتاده، موجب حفظ نهادهای قدیمی گشت. اما گسترش فنون و عقاید جدید موقعیت این نهادها را در دراز مدت متزلزل کرده است.

همچنین سازمانهای ابتدایی بر اثر دست یافتن به سازمانی متکامل تر ممکن است نیرویی تازه کسب کنند. در این صورت سازمان ابتدایی بتدریج در نظام تکامل یافته‌تر تحلیل خواهد رفت، لیکن بسبب ورود عناصر جدید کمتر تکامل یافته ساخت درونی جامعه تکامل یافته‌تر دچار تناقضات شدیدی می‌گردد، و در تکامل جامعه مذکور وقفه‌ای روی می‌دهد. با این ترتیب، نتایج حاصل از عمل این قانون تنها با در نظر گرفتن شرایط الضامی قابل پیشبینی هستند.

تکامل نامتساوی جوامع ابتدایی

تکامل سازمانهای اجتماعی، و نیز تکامل ساختهای اجتماعی در طول تاریخ، تکاملی نامتساوی بوده است. عناصر گوناگون حیات اجتماعی در زمان واحدی پدید نیامده، و از سیر

رشد یکسانی برخوردار نبوده‌اند. تکامل آنها نیز در شرایط مختلفی صورت گرفته است. باستانشناسان به‌اتکای سوادِی که انسان صرف ساختن اسلحه و ابزار تولیدی می‌کرده، دست به تقسیم تاریخ بشر زده‌اند. بر اثر این تقسیم‌بندی است که محدوده‌های زمانی مانند عصر سنگ، عصر مفرغ و عصر آهن مشخص می‌گردند. دوام هر یک از اعصار فوق که نمایانگر سه مرحله تکامل تکنولوژیکی بوده است، یکسان نیست. از این گذشته، اجتماعات انسانی که در نقاط مختلف زمین پراکنده‌اند، در زمانهای متفاوتی این اعصار را پشت سر گذاشته‌اند. بطور کلی تقسیمات زمانی واحدی با مراحل گذر همه جوامع از این اعصار تطبیق پیدا نمی‌کند.

تکامل سازمانهای اجتماعی نیز از همین تکامل ناستسوی برخوردار بوده است. اگر اجتماعات انسانی را بر پایه خصلت عمومی فرهنگ مادی هردورانی مشخص سازیم، می‌توان تاریخ بشر را در سه مقوله اساسی گنجانند: توحش^{۳۰}، بدویت^{۳۱} و تمدن. توحش مقارن با استفاده از شکار و ماهیگیری بعنوان طریق اساسی تأمین معاش، و بدویت همزمان با کاربرد کشاورزی و دامداری در شکل فعالیت اصلی تولیدی، در جامعه بشری می‌باشد^{۳۲}.

هنوز این امر به‌درستی معلوم نیست که آیا دامداری و کشاورزی همراه با هم در کاربرد یک اقتصاد مختلط وجود داشته‌اند، یا این که رواج یکی از آنها بر دیگری تقدم داشته است. بر این حال باستانشناسان بقایای اجتماعات وابسته به کشاورزی مختلط — کشاورزی آبیخته با دامداری — را ردیابی کرده‌اند. اقوامی هم وجود داشته‌اند که طریق معاش آنها منحصرآ شبنانی بوده است، همینطور سردمی بوده‌اند که تنها بوسیله کشتکاری و سکونت دائم در یک نقطه یا ناحیه روزگار می‌گذرانده‌اند. چنین جوامعی از تکاملی یک‌جانبه برخوردار می‌گشته‌اند. نحوه معیشت شبنانی اسکانات بالقوه تولید کشاورزی ساکن را ندارد. اقوام شبنان از آنجا که در یک محل سکونت دائم ندارند، از سطح بالاتر تولید غذایی نمی‌توانند بهره‌گیرند. پس از ابداع فن شخم‌زنی، اختلاف سطح تکامل موجود اقتصاد اقوام ساکن و خانه‌بدوش از این هم بیشتر گردید. تقسیم کار در اقتصاد شبنانی گسترشی محدود دارد و قابل مقایسه با تقسیم کار گسترده زندگی شهری و حتی روستایی نیست.

برتری ذاتی تولید کشاورزی بر اقتصاد شبنانی را در ایجاد فرهنگ پیچیده شهری که بر پایه کشاورزی بیان می‌گردد، به‌وضوح می‌توان دید. از این گذشته، در اقتصاد مبتنی بر تولید کشاورزی از سزایای تولید شبنانی نیز می‌توان به‌سادگی استفاده برد. در واقع ترکیب این دو، تولید کشاورزی و تولید شبنانی، بود که زمینه را برای پیدایش تمدن فراهم آورد، و گهواره‌های آن را در بین‌النهرین، مصر، هندوستان و چین، تکان داد.

30. Savagery 31. Barbarism

۳۲. و. دیاکوف، و. س. کووالف (دیراستاران)، تاریخ جهان باستان، جلد اول، ۱۳۵۰.

مسأله «بی‌نظمی» در جامعه

آیا گذر جوامع از مرحله قبل از تمدن به مراحل تمدن و بعد از آن تابع نظم است؟ تنوع و کثرت رویدادهای اجتماعی و تاریخی در طول حیات فکری بشر این اندیشه را در پاره‌ای از اذهان بوجود آورده است که تاریخ بشر مشحون از بی‌نظمی است و تکامل اجتماعی از هیچ قاعده‌ای پیروی نمی‌کند. این افراد توالی مراحل مختلف تکامل اجتماعی را بی‌معنا می‌دانند، و فرهنگ جامعه را در قید هیچ شرط واقعی نمی‌گذارند. بدون شک نمی‌توان منکر این اسکان شد که مردمی که در قرن بیستم در شرایط عصر سنگ بسر می‌برند، می‌توانند از رادیوی ترانزیستوری استفاده کنند، حتی اگر دخالتی در ساختن آن نکرده باشند. اما روشن است که نمی‌توانیم انتظار چنین چیزی را در جوامع عصر سنگ بیست‌هزار سال پیش داشته باشیم: چنین توقعی را می‌شود غیرممکن انگاشت.

آرایش شیوه‌های زیست و حتی عناصر گوناگون حیات اجتماعی در یک سیر زمانی، نیازمند مهارت‌های ذهنی و تخصصی چندانی نیست: تشخیص این که ماهیگیری و شکار، یا بطور کلی گردآوری خوراک، بر تولید خوراک تقدم داشته است، یا این که استفاده از ابزار سنگی پیش از ابزار آهنی رایج بوده، یا این که سخن‌گویی قبل از نوشتن وجود داشته است، و یا این که مبادله کالا مقدم بر استفاده از پول بوده است، مستلزم تأمل کمی می‌باشد. این نوع توالی حتی در سطوح مقدماتی تاریخ عمومی بشر اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

خصایص اساسی ساختهای اجتماعی جوامع ابتدایی را روشهای ابتدایی تولید وسایل زیست آنها که خود از سطح تکامل پایین نیروهای عامل در تولید ناشی می‌شود، محدود می‌سازد و تعیین می‌کند.

در مورد مرحله بالاتر تکامل اجتماعی، یعنی تحول بدویت به تمدن، مطالعات زیادی انجام شده است. باستان‌شناس معروف، و گوردون چاپلند، در کتاب تکامل اجتماعی، زمینه‌یابی^{۳۳} کاملی از مراحل ستوالی‌گذر جوامع بدوی به جوامع متمدن تحت شرایط طبیعی مختلف بدست می‌دهد. او این نظر را تأیید می‌کند که از نظر اقتصادی نقطه آغاز تکامل همه جوامع یکی بوده: «نقطه عزیمت در هر تمدنی - دست‌کم در قلمرو اقتصاد - مشابه بوده است، چرا که تمامی فرهنگهای بدوی که بررسی‌گشته‌اند، شالوده آنها را کشت غلات واحد و پرورش انواع یکسانی از حیوانات تشکیل می‌داده است.»^{۳۴} بعبارت دیگر، تفاوت بین بدویت و توحش را از طریق ابداع و کاربرد فنون تولیدی بهتر در کشاورزی و دامداری می‌توان باز شناخت.

بعلاوه، چاپلند ضمن قبول این حقیقت که فرهنگهای گوناگون بشری، حتی در مرحله واحدی از تکامل، اختلافات انضمامی از خود بروز داده‌اند، بر آن است که «باجود این، [تمدن] در هر جایی بمعنای تجمع جمعیت‌های بزرگی در شهرها؛ ایجاد تفاوت بین تولید - کنندگان کشاورزی (سازمان‌گیران، زارعین، و غیره)، و پیشه‌وران متخصص تمام

33 Survey

34. V. Gordon Childe, *Sociae Evolltion*, 1963, P. 158.

وقت، بازرگانان، مقامات رسمی، روحانیان و حکام؛ تمرکز مؤثر قدرت سیاسی و اقتصادی، بکاربردن نمادهای قراردادی برای ثبت و انتقال اطلاعات (خط)، و همینطور معیارهای قراردادی اوزان و سنجش زمان و مکان که به علوم تقویمی و ریاضی منجر می‌گردند، می‌باشد.^{۳۰} با اینهمه چایلد این عقیده را رد می‌کند که جوامع مختلف مسیر تکامل همانندی را طی کرده‌اند. مثلاً، وی تکامل اقتصاد روستایی مصر را به گونه‌ای مستقل و مجزا از تکامل اقتصاد روستایی اروپای معتدل می‌داند.^{۳۱}

نتیجه‌گیری کلی چایلد از این ملاحظات مختلف این است که «در نهایت امر، تکامل اقتصاد روستایی جوامع بدوی در مناطق مورد بررسی نه‌توازی، بلکه واگرایی^{۳۲} و همگرایی^{۳۳} را نشان می‌دهد.»^{۳۴} اما چنین نتیجه‌گیری کافی بنظر نمی‌رسد. در نظری کل‌نگرانه، و با در نظر گرفتن ارتباط متقابل تاریخی، درسی یابیم که همه اقوامی که به مرحله بدویت پا گذاشته‌اند، فعالیت اساسی تولیدیشان یکی بوده و شامل کشت غلات و دامداری ابتدایی می‌گشته است. آنگاه اقوام مذکور بسبب وجود شرایط متفاوت تاریخی و طبیعی، مسیرهای گوناگونی را پیموده، و متمدن شده‌اند - اگر سوانعی سدره نشده باشند.

ولی آیا مسیر تکامل بعدی جوامع - بعد از پیدایش تمدن - نشان‌دهنده چنین همانندیی بوده است؟ آیا تکامل جوامع از آن پس مسیر مشخص و معینی را پیموده؟ آنچه از مطالعه تاریخ بشر برمی‌آید آن است که بخشهای پیشرفته‌تر جامعه بشری به ترتیب مراحل برده‌داری، فئودالیسم، و غیره، را پشت سر گذاشته‌اند. لیکن این نظم‌بندی بدان معنا نیست که هراجماع بشری، در هر جای زمین که قرار گرفته باشد، از این مراحل گذشته است، و یا ضرورتاً می‌گذرد. کافی است اقوام پیش‌آهنگ این مراحل را طی کنند تا دست‌آوردهای آنها در هر مرحله، ادغام مراحل گوناگون تاریخی را برای اقوام دیگر ممکن سازد. طریقی که از تکامل ساختهای اقتصادی - اجتماعی، در سطح کل اجتماعات بشری، به دست آمده، و دلالت بر گذر منظم جوامع انسانی از مراحل مختلف می‌کند، محصول یک تجرید است؛ تجریدی علمی که از مطالعه واقعیات اساسی تکامل اجتماعی نشأت گرفته است، و در مطالعات تاریخی حکم راهنما را خواهد داشت. لیکن این طرح را نمی‌توان مستقیماً جایگزین مطالعه انضمامی یک بخش یا بخشهایی از جامعه بشری کرد. در مقایسه با نظم یک طرح عمومی تکامل تاریخی، تاریخ آمیخته‌ای از «نظم» و «بی‌نظمی» است. نظم موجود در سیر تاریخ را اساساً توسعه و تکامل نیروهای عامل در تولید و خصایص آن، و بطور کلی، تولید وسایل زندگی تعیین می‌کند. لیکن تجلی این علیت در تکامل واقعی جامعه بصورتی ساده و مستقیم نیست، بلکه شکلی پیچیده و نامتجانس دارد.

هیچ مثالی بهتر از پدیده توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی این مسأله را روشن نمی‌کند. در خلال چهار قرن گذشته نظام سرمایه‌داری از یک کشور به کشور دیگر و از یک قاره به قاره

۳۵. همان، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۳۶. همان، ص ۱۵۹.

دیگرگسترش یافته است، و همراه با این گسترش مراحل سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری صنعتی و سرمایه‌داری انحصاری را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته است. با این که بیشتر جوامع در بافت روابط ناشی از پیدایش و تکامل چنین نظامی قرار گرفته‌اند، و به اسارت تقسیم بین‌المللی کار درآمده‌اند، هنوز تمامی آنها از سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی یکسانی برخوردار نیستند. این نظام در اروپا و آمریکای شمالی به سطحی بالاتر از سطح تکامل آن در آسیا، آفریقا و آمریکای مرکزی و جنوبی نایل گشت. این امر مصداقی از وابستگی متقابل پدیده‌هاست که بیانگر جنبه‌های متضاد یک پویش می‌باشد. اشکال توسعه نیافته این نظام در بخش وسیعی از جهان، محصول اشکال توسعه یافته آن در بخش کوچکتری از جهان است. ۴۰ جوامعی که اکنون از شکل توسعه یافته این نظام برخوردارند، نیز در یک زمان سلطه روابط مبتنی بر بازار نظام مذکور را نپذیرفتند. در هلند و انگلستان روابط نظام مبتنی بر بازار در بین قرنهای شانزده و هفده میلادی ارکان جامعه را دگرگون ساختند. با این حال در مرحله سرمایه‌داری انحصاری جوامع سرمایه‌داری اروپای غربی از ایالات متحد عقب ماندند. در این مثال به خوبی شاهد عدم همانندی تکامل اقتصادی - اجتماعی در یک مرحله خاص هستیم، که این یکی از جنبه‌های قانون تکامل نامتساوی را نشان می‌دهد.

ویژگیهای قومی

از آنجا که کراراً این مسأله عنوان می‌شود که تنظیم یک طرح عمومی از تکامل تاریخی بر-سبنای شیوه معاش انسانها، به قیمت نادیده گرفتن ویژگیهای قومی اجتماعات بشری تمام می‌شود، خوب است که به اختصار به این مسأله بپردازیم.

هرگونه پنداشت علمی از تاریخ مستلزم بحساب آوردن اجزای گوناگون پویشهای حیات اجتماعی انسان و تعیین معنا و اهمیت آنها در روندهای تاریخی است. در واقع پنداشت علمی از تاریخ و طبیعت متضمن بررسی مسایل انضمامی در شرایط انضمامی است. از این روی نمی‌توان پذیرفت پنداشتی که ادعای مطابقت هر چه بیشتر با پویشهای تاریخی را دارد، بتواند یکی از اجزای این پویشها - ویژگیهای قومی - را که بویژه در خط مشیهای جامعه اهمیت زیادی دارند، از تصویری که از تکامل جامعه بدست می‌دهد، حذف کند. در واقع تنظیم طرح تکامل تاریخ برسبنای نحوه همیشه انسانها هیچ مغایرتی با تشخیص اهمیت ویژگیهای قومی ندارد. آنچه در چنین طرحی از تکامل جوامع نقش ویژگیهای قومی را تغییر می‌دهد، نحوه برخورد با آنهاست. به عبارت دیگر، در پنداشت علمی از تاریخ ویژگیهای قومی بعنوان پدیده‌هایی که از مقتضیات عملی حیات اجتماعی انسانها ناشی می‌گردند، تلقی شده، منشأ و تکامل آنها پی‌گرددی می‌شود؛ پس آنچه در اینجا نفی می‌گردد آن برداشتی است که این ویژگیها را به حوادث تبیین‌ناپذیر ربط می‌دهد، و آنها را ثابت و دائمی می‌داند. برعکس، پنداشت علمی از تاریخ ویژگیهای قومی را همچون محصولات تکامل تاریخی خاصی که از ترکیب انضمامی پویشهای عمومی با شرایط درونی خاصی در هر جامعه بوجود می‌آیند، در نظر می‌آورد. کاملاً

۴۰. رجوع شود به باران، پل، اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی (دشد، ۱۳۵۴، ص ۳۹-۱۱۲).

طبیعی است که این ویژگیها را محصول ترکیب کل با جزء، و امر مجرد^{۴۱} با امر انضمامی^{۴۲} بدانیم، و این چیزی است که نه تنها علم ایجاب می‌کند، بلکه قضاوتهای روزمره ما نیز بر روال آن قرار دارند و بخوبی با آن آشنا هستند. روشن است که هر درختی ویژگیهایی دارد که آنرا در ظاهر امر از درختان دیگر متمایز می‌سازد با اینهمه این درخت خاص نیز یک درخت است، و در یک نوع خاص از اشیاء - نوع درخت - می‌گنجد. در واقع، شکل ظاهری یک درخت خاص، نمودهای گونه‌گون ساخت گیاهی مشابهی می‌باشند. هر یک از افراد انسان را که در نظر بگیریم، این امر را می‌توانیم ببینیم که وی با این که چهره‌ای خاص دارد، اساساً سایر مشخصات انسانهای دیگر مانند چشم، گوش، دهان، پیشانی و غیره برخوردار است. در این مورد نیز سیمای خاصی که از آن طریق این شخص از دیگران متمایز می‌شود، نمودی خاص از ساختهای فیزیولوژیکی مشابه انسانی است. ساخت اقتصادی - اجتماعی جوامع مختلف و حیات آنها نیز از ویژگیهایی برخوردار می‌باشند. ولی این ویژگیها را نتیجه عمل کار قوانینی کلی می‌توان دانست که تحت شرایط تاریخی خاصی شکل گرفته‌اند. عبارت دیگر، این ویژگیها در تحلیل نهایی از طریق پویشهای عمومی تبلور یافته‌اند. در واقع، ویژگیهای قومی عمومی‌ترین محصولات تکامل نامتساوی در تاریخ و نتیجه نهایی آن می‌باشند.

بهرگونه، باید توجه داشت که هر اندازه این ویژگیها در ساخت اجتماعی ریشه دوانده باشند، و هر قدر تأثیر آنها بر زندگی عمیق باشند، بازهم دانه تأثیرشان بر تکامل جامعه مذکور به دو دلیل محدود خواهد بود. نخست این که این ویژگیها بنا بر طبیعتشان (این که این ویژگیها محصول تکامل تاریخی خاصی هستند که از ترکیب انضمامی پویشهای عمومی با شرایط درونی خاصی بوجود می‌آیند) دانه عمل محدودی خواهند داشت. نقش تعیین کننده این ویژگیها نه پبای پویشهای اساسی و عمومی اقتصاد و سیاست می‌رسد، و نه قابلیت آنها دارد که سد راه عمل قوانین حاکم بر این پویشها گردد. بعنوان نمونه، می‌توان نتایج سیاسی بحران دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحد و آلمان را در نظر گرفت؛ این بحران بسبب گذشته خاص و ویژگیهای ساخت اجتماعی هر یک از دو جامعه نتایج متفاوتی بار آورد. در یکی از این دو کشور بحران به اصلاحاتی منجر شد که از طریق برنامه سیاست جدید^{۴۳} روزولت تحقق یافت، و در کشور دیگر از خلال یک برنامه ارتجاعی به تسلط فاشیسم انجامید. با این حال دو برنامه مختلف مذکور جهت یگانه‌ای داشتند. اختلاف روشهای این دو جامعه از یک سوی بسبب ثروت و منابع بیشتر، و در نتیجه ثبات اقتصادی - سیاسی ایالات متحد، و جانفِتادگی روابط طبقات و درگیری آنها در این کشور، از سوی دیگر، بود. با اینهمه، پویشهای انحصارگرایانه هر دو قدرت را در مرحله بعد به جنگ کشانید. یعنی به رغم اختلافات مهمی که بین رژیمهای سیاسی این دو کشور وجود داشت، هر دو در جهت واحدی تحول یافتند و تسلیم قوانین اساسی حاکم بر مرحله انحصاری گشتند.

دلیل دیگری نیز دانه عمل ویژگیهای قومی را محدود می‌سازد. این ویژگیها دچار

محدودیت تاریخی معینی می‌باشند؛ چراکه دائمی و مطلق نیستند. آنها تحت شرایط تاریخی معینی بوجود می‌آیند، و دائمی بودن آنها منوط به برقراری شرایط مذکور است؛ پس، در اوضاع واحوال جدید تاریخی از میان می‌روند و حتی ممکن است به ویژگیهای متضاد با نوع اول تبدیل گردند.^{۴۴}

تبرستان
www.tabarestan.info

۴۴. گذشته از منابع ذکر شده، از آثار نویسندگان زیر نیز استفاده شده است:
M. Cornforth , M . Dobb , O . Lange , G. Novack. J . Hoffman , R .Hilton , V.Kelle,
M. Kovabon.

همواره برسر این بحث بوده که انگارها و نهادها عوامل تعیین کننده تکامل اجتماعی اند یا آن که تکامل اجتماعی زاینده تکامل اقتصادی است. قبول نظر نخست این اشکال را بدنبال دارد که نمی تواند به این سؤال پاسخ گوید که این انگارها چگونه در ذهن انسانها تشکیل می گردند. در حالی که تکامل اقتصادی خود-بین است. برای تبیین این که چرا روابط اقتصادی خاصی پدید می آیند- مثلا، چرا مالکیت خصوصی نضج می گیرد؟ چرا محصول به کالا تبدیل می گردد؟ چرا رعیت بوجود می آید؟- هیچ نیازی نیست که به خارج از حوزه توسعه و تکامل اقتصادی نظر افکنیم. آنگاه، با تشخیص روند تکامل اقتصادی و دلایل اقتصادی آن، می توان به تبیین این اسپرداخت که چرا انسانها انگارهای قبلی خود را کافی نمی دانند و نهادهای جدیدی بوجود می آورند.

در عین حال این نکته را نباید از نظر دور داشت که انگارها و نهادهایی که بر اساس شالوده اقتصادی تشکیل می شوند، تنها یک «بازتاب» ساده از شالوده مذکور نیستند- تأثیرات آنها جنبه انفعالی ندارد. بلکه، برعکس، نقشی که این انگارها و نهادها در اقتصاد بر عهده دارند، فعال است. تکامل جامعه، رشد و توسعه تسلط انسان بر طبیعت است، و در جریان این امر است که آدیپان با یکدیگر رابطه برقرار می کنند. انگارها و نهادها انسانها نمی توانند با این تکامل اقتصادی ناسربوط باشند. برعکس، این انگارها و نهادها نقششان در این تکامل تابع ضرورتهاست.

بدین ترتیب، برای نمونه، انگارها و نهادهای فئودالی و همچنین مباحث ایدئولوژیکی و رقابتیهای نهادی و تنشهای اجتماعی که از نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالیسم نشأت می گرفتند، نشانه ای از درهم ریختگی بشمار می آمدند، و نقشی ضروری در تکامل اقتصاد فئودالی و تلاشی آن اجرا کردند. در واقع با استفاده از ایدئولوژی و نهادها، مختلف، و درگیری که ایدئولوژی و نهادها دارند، است که آدیپان نحوه حیات اقتصادی خویش را متحقق می سازند. چرا که بدون انگارهایی که از طریق آنها انسانها مقاصد خود را بیان کنند

و بدون نهادهایی که بدان وسیله مقاصد مذکور را تحقق بخشند، فعالیت اقتصادی آنان مقدور نخواهد شد. اما این که آنها چگونه این مقاصد را عنوان می‌کنند، و چه مقاصدی را در پیش روی خود قرار می‌دهند، همواره به شرایط واقعی خاصی بستگی دارد - به فعالیت اقتصادی آنان، روابط انسانها در تولید، و درگیری اقتصادی ناشی از آن. با این ترتیب، پوششهای اقتصادی را همواره می‌توان بمثابة شالوده‌ای برای تبیین پوششهای نهادی و ایدئولوژیکی در تاریخ جامعه، بشمار آورد. اما، در عین حال، پوششهای نهادی و ایدئولوژیکی کارکردی ضروری در رابطه با اقتصاد به عهده دارند، و چگونگی کار پوششهای اقتصادی را تبیین می‌کنند.

آنچه به پوششهای اقتصادی در تکامل اجتماعی اصالت می‌بخشد این حقیقت است که پوششهای اقتصادی را از طریق قوانین اقتصادی می‌توان تبیین کرد. با کشف این قوانین کل تکامل اجتماعی و کنشهای متقابل پیچیده - حداقل از نظر خطوط کلی آن - تبیین پذیر می‌گردند. در حالی که این پدیده‌ها را نمی‌توان تنها از طریق تکامل انگارها و نهادها تبیین کرد؛ چرا که انگارها و نهادها خود بر سنای شالوده اقتصادی تکامل می‌یابند و از تکامل مستقلی برخوردار نیستند.

تازمانی که در تلاشیم تا انگارها را به عنوان عامل تعیین کننده در رشد و توسعه جوامع قلمداد کنیم، به تبیین علمی از تکامل اجتماعی، که تبیین خود این انگارها را نیز در برداشته باشد، دست نخواهیم یافت. چون در این حالت اگر انگارها از گزیده‌های متغیری که در زندگی اجتماعی وجود دارند بعنوان حوزه مستقلی مورد توجه قرار گیرند، کشف قوانین کلی حاکم بر این انگارها و انگیزه‌ها اسکانپذیر نخواهد بود، و برخورد علمی به یک پدیده اجتماعی، از این طریق ممکن نخواهد بود. خلاصه آنکه تنها با مطرح نظر قرار دادن شالوده اقتصادی، کشف قوانین کلی تکامل اجتماعی - یعنی همناوبی بین روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید، همناوبی بین روساخت جامعه و شالوده اقتصادی آن و توسعه و تکامل افزاینده نیروهای عامل در تولید - اسکانپذیر می‌گردد. در مرحله کنونی تکامل علم، چنین پنداشتی از تاریخ از حدود حدس و گمان بسی فرارتر می‌رود. چنین تعبیری از تاریخ اساس روشن تبیین تاریخی را تشکیل می‌دهد که درستی آن را با کاربردن قوانین کلی بالا در موارد انضمامی^۲، می‌توان سنجید.

تبیینهای «عامیانه» و مکانیکی از جامعه و منتقدان تعبیر علمی^۱

از آنچه گفته شد این نتیجه را بسادگی می‌توان بدست داد که تبیین تکامل عناصر گوناگون روساخت کم و بیش دشوار است. این امر یکی از دلایل تبیینهای مکانیکی یا «عامیانه» ای است که معمولاً همراه با انتقاد از تفسیر علمی تاریخ ارائه می‌شود. حال بطور خلاصه به بررسی هریک از آنها می‌پردازیم.

بنابریکی از تبیینهای مکانیکی، تکامل انگارها و نهادها مستقیماً از تکامل و توسعه

نیروه‌های عامل در تولید ناشی می‌شوند. براساس چنین نظری می‌توان گفت که مثلاً ظهور ایدئولوژیهای جهان باستان نتیجه مستقیم تکامل فنون جدید در تولید بود، و استفاده از این فنون بود که انسانها را دارای عقاید جدیدی ساخت. در واقع، با اینکه این امر را می‌توان مورد تأیید قرار داد که حیات ذهنی انسانها در عصر آهن از دنیای ذهنی کسانی که تنها با ابزار سنگی سروکار داشتند، متفاوت بود، و نیز رابطه معینی را که بین انگارها و نهادها و اجتماعی از یک سوی، و نیروهای عامل در تولید از سوی دیگر، وجود دارد، نمی‌توان انکار کرد، با این حال نمی‌توان گفت که این انگارها و نهادها مستقیماً توسط نیروهای فوق تعیین می‌گردند. چرا که در جریان استفاده انسانها از نیروهای عامل در تولید، روابط خاصی که بین آنان برقرار می‌شود، سبب تشکیل انگارها و نهادها و اجتماعی خواهد بود. برای نمونه امروزه می‌دانیم که نظامهای اقتصادی - اجتماعی متفاوتی وجود دارند که با این که سطح تکامل نیروهای عامل در تولید کم و بیش در آنها یکی می‌باشد، لیکن حاوی نهادها و ارزشهای اجتماعی مختلفی هستند، چرا که روابط انسانها در این نظامها اساساً با یکدیگر متفاوت اند.

از سوی دیگر، پاره‌ای از صاحب نظران از این بابت که در پنداشتهای علمی از تاریخ کوشش می‌شود رویدادهای تاریخی تنها از طریق تکامل فنی وسایل تولید تبیین گردد، نسبت به این پنداشت خورده گیرند. با اینحال چنین تلقی یکسره نارواست. در واقع چنین بنظر می‌رسد که چنین برداشتی زاییده یک اغتشاش فکری می‌باشد. این اغتشاش محصول یکی گرفتن مفاهیم "شرایط اقتصادی" و "تکامل فنی" است. اگرچه از نظر علمی دگرگونی شرایط سادی حیات انسانها معمولاً با تکامل فنی وسایل تولید همراه است، لیکن تکامل وسایل تولید ضرورتاً معنای دگرگونی شرایط مادی را نمی‌دهد. یعنی با آنکه تکامل فنی وسایل تولید علت اساسی تغییر شرایط مادی می‌باشد، این امر جنبه همیشگی نداشته است. از یک سوی، در تغییر شرایط مادی علل دیگری نیز دخالت دارند، و از سوی دیگر، پاره‌ای از تغییراتی که در حوزه‌های فنی تولید صورت می‌گیرند، شرایط سادی را چندان متأثر نمی‌سازند. از دیدگاه علمی شرایط اقتصادی عامل اساسی در سیر تاریخ می‌باشند: از این دیدگاه تأثیرات تکامل فنی بر حرکت تاریخ به شکلی غیر مستقیم، و تا آنجاست که این تکامل موجب دگرگونی شرایط مادی و شالوده اقتصادی می‌گردد.

همچنین در تصور پاره‌ای از کسان، تکامل روساخت جامعه که براساس شالوده اقتصادی صورت می‌گیرد، پوشی خود بخود است. در این تصور ارتباط متقابل پدیده‌ها مورد عنایت قرار نمی‌گیرد، و این امر در نظر گرفته نمی‌شود که انگارها و نهادها محصول خود بخود یک ساخت اقتصادی نمی‌باشند، بلکه از فعالیتها و درگیریهای آگاهانه انسانها در تولید نشأت می‌گیرند. برای تبیین روساخت باید فعالیتها و درگیریهای انسانها بصورت انضمامی مورد مطالعه قرار گیرند، و این مطالعه باید در مسیر تکامل پیچیده جامعه انجام گیرد. بنابراین، اگر براساس شرایط اقتصادی خاصی، دست به پیش‌بینی روساخت خاصی بزنیم، و یا خصیصه‌ای در روساخت جامعه‌ای را از خصیصه‌ای در شالوده اقتصادی جامعه استنتاج کنیم، کشتی به خشکی رانده‌ایم و برداشتی غیر علمی کرده‌ایم. در واقع تکامل روساخت

جامعه از طریق مطالعه و اقیعات موجود در جامعه امکانپذیر است.

به زعم برخی دیگر هر انگار و نهاد اجتماعی خاصی محصول بلاواسطه نیاز اقتصادی خاصی می باشد و علت وجودی آن نیز همین است. چنین برداشتی مبنای انتقاد پاره‌ای کسان از درک علمی تاریخ گذشته، این نسبت را به آن روا می‌دارند که تأکید آن این است که عمل انسانها همواره از منافع شخصی آنان ناشی می‌شود. از نظر این گروه صاحب نظران، در بسیاری از اوقات محرکهای آسانی^۳ - و نه محرکهای سادی - است که موجب عمل انسانها می‌باشد، و در چنین سواتعی اعمال مذکور با منافع شخصی آنها مغایرت دارد. در اینجا نیز با اغتشاش فکری برسر معانی مفاهیم مواجهیم. چیزی که در اینجا از یاد می‌رود دوگانگی بین واقع‌گرایی در تاریخ و آرمان‌گرایی^۴ فردی است. در برداشت نخست تلاش اصلی متوجه آن نیست که انگیزه‌های سبب اعمال افراد تبیین گردد. بلکه سعی در تنظیم نظریه‌ای تاریخی است تا نیروهای تعیین‌کننده عمل جمعی انسانها را تبیین کند. چرا که چنین نیروهایی هستند که علت نهایی عمل انسان را تشکیل می‌دهند. در این شیوه برخورد کاملاً امکانپذیر است که تصور کنیم فردی برخلاف منافع شخصی خود عمل کند، و حتی زندگی خود را فدای آسانی کند. لیکن این امر با این حقیقت که اعمال مذکور از منافع مادی طبقه یا گروهی که این آرمان را می‌بالند، نشأت می‌گیرند، مغایرتی ندارد. برای نمونه اگر جنگ ژاپن و روسیه تزاری را در سال ۱۹۰۵ در نظر بگیریم، می‌بینیم که گروه مسلط جامعه ژاپن در آن زمان برای گسترش صنایع خود به بازار وسیعتری نیاز داشت. روسیه تزاری از این بابت برای ژاپن ایجاد سماعت می‌کرد. نتیجه آن که بر سر تسلط بر بازارها بین ژاپن و روسیه جنگ در گرفت. این جنگ احساساتی را در افراد دو کشور برانگیخت، و دهها هزار نفر از آنها را واداشت تا زندگی خود را فدا سازند. اما در این میان تنها تعداد معدودی از منافع مستقیم در این جنگ برخوردار بودند. بنابراین اکثریت کسانی که زندگی خود را فدا ساختند در رابطه مستقیم با منافعشان دست به این عمل نزدند. در این اوضاع و احوال عمل آنان گرچه ناشی از انگیزه‌های آسانی آنهاست، لیکن واقعه تاریخی مورد نظر ما، یعنی جنگ، ناشی از منافع مادی می‌باشد. این منافع مادی نیز به نوبه خود محصول شرایط مادیست. از این روی است که اختلاف معانی بین «شرایط» و «منافع» نادیده گرفته می‌شود. دیدگاه علمی هرگز تکیه‌گاه این ادعا نیست که «منافع» مادی سیر تاریخ را تعیین می‌کنند، بلکه تنها ناظر به این نتیجه‌گیری است که تحولات تاریخی زاینده دگرگونی شرایط مادی می‌باشند. در حالت کلی شرایط مادی زاینده منافع مادی هستند که سیر تاریخ از آنها تبعیت می‌کند. از خود گذشتگی انسانها در بسیاری از موارد نه از طریق منافع مادی، بلکه از طریق شرایط مادی قابل تبیین است.

درواقع باید گفت که برداشت علمی از تاریخ پیش از هر چیز دستورالعملی است برای مطالعه، و نه اهرمی برای نظریه پردازی. بر این روال است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که مطالعه تمامی تاریخ را باید از نو انجام داد، و پی‌به‌علت وجودی یکایک صورت‌بندی‌های مختلف اجتماعی برد. این کار باید مقدم بر استنتاج نگرشهای سیاسی، مدنی - حقوقی، زیبایی-شناسی، فلسفی، مذهبی و غیره، از این صورت‌بندی‌های اجتماعی انجام گیرد. «این، کاری است

که به ندرت انجام شده است، چرا که فقط اندک کسانی به جد بدان پرداخته‌اند. برای این کار به کمک بسیاری نیاز داریم؛ این قلمرو بیکران است؛ و کسی که می‌خواهد جدی کار کند، می‌تواند نتایج درخشان بدست آورد...»

بنابراین مطالعه انضمامی چگونگی تشکیل انگارها و نهادها بر اساس تکامل اقتصادی، و اثر متقابل این انگارها و نهادها بر ساخت اقتصادی و تکامل جامعه، در هر مورد، ضروری است. بر اساس نتیجه‌گیری‌هایی که تا کنون کرده‌ایم، تولید و بازسازی زندگی واقعی را آخرین مرجع تعیین‌کننده در تاریخ می‌توانیم بدانیم. در حالی که نمی‌توان گفت که عامل اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده در تکامل جامعه می‌باشد. حال اگر به استناد این که تولید و بازسازی زندگی واقعی آخرین مرجع تعیین‌کننده در تاریخ می‌باشد، آن را همچون یگانه عامل تعیین‌کننده فرض کنیم، خود را اسیر یک تجرید سازی بیهوده کرده‌ایم.

شرایط اقتصادی شالوده را بوجود می‌آورند، لیکن عوامل گوناگون رو ساخت - شکل‌های سیاسی مبارزه‌گره‌وهی و نتایج آن... شکل‌های حقوقی و بازتاب همه این درگیری‌های واقعی در ذهن کسانی که در آن دخالت دارند، نظریه‌های سیاسی و حقوقی و فلسفی، نگرش‌های مذهبی و تکامل آنها به‌آیات، همه نبردهای تاریخی را متأثر می‌سازند و در بسیاری از موارد نیز شکل آنها را تعیین می‌کنند. اثر متقابل همه این عوامل به همراه انبوهی بیکران از تصادفات (یعنی مسائل و حوادثی که رابطه درونی آنها بایکدیگر آنچنان دور یا آنچنان غیر قابل اثبات است که نمی‌توانیم آنها را در محاسبه منظور داریم) است که بعنوان ضرورت راه خود را می‌گشاید...

ما خود تاریخ خویش را می‌سازیم. اما در شرایط و با فرض‌های معینی. در میان این شرایط و فرض‌ها آنچه اقتصادی است، سرانجام تعیین‌کننده است. اما سنت‌های سیاسی و غیره، حتی سنت‌هایی که در ذهن انسانها ریشه دوانده‌اند، نقشی، اگر نه تعیین‌کننده، بازی می‌کنند.

پس با این که بطور کلی انگارها و نهادها را محصول شرایط اقتصادی می‌توان دانست، اما شکل خاص آنها را در موقع معینی از تاریخ یک جامعه، تنها از طریق شرایط اقتصادی آن جامعه خاص در آن زمان معین، نمی‌توان تبیین کرد. یعنی با وجود آن که تأثیر تکامل اقتصادی همواره آشکار است، ولی باید بستگی انگارها و نهادهای جاری را به عوامل مختلفی در زندگی یک جامعه (مانند خصایص و سنت‌های مردم آن جامعه، شخصیت رهبران آنان، و از همه مهمتر، تاریخ جامعه مذکور) در نظر داشت. برای نمونه، اگرچه انگارهای حقوقی همیشه بازتابی از شرایط اقتصادی‌اند، اما این امکان وجود دارد که انگارهای حقوقی در جوامعی که مجسم‌کننده نظام‌های اقتصادی - اجتماعی واحدی هستند، مشابه نباشند. مثلاً ممکن است که قوانین حقوقی نظام فئودالی در جریان تکامل جامعه شکل اصلی خود را به‌رغم محتوای تازه‌آن در نظام جدید، حفظ کند - به گونه‌ای که در انگلستان بوقوع پیوست. بدین ترتیب انگارهای حقوقی و قوانین حاکم بر پیدایش و چگونگی آن، محصول مستقیم شرایط اقتصادی نمی‌باشند، بلکه از طریق پویش منطق ساختن قوانین قدیمی با مقتضیات تازه، به‌شکلی که در زمان جدید قابل استفاده باشند، شکل می‌گیرند.

از جمله انتقاداتی که به چنین برداشتی شده، انتقادی انگارگرایانه است که در زیر پوشش «نظریه علمی شناخت و روانشناسی» رخ می‌نماید. اما این انتقاد بری از منطق انگارگرایی محض می‌باشد. انگارگرایی محض، آنچنان که هگل آن را ارائه کرده، یک ساختمان کاملاً منطقی است. درچنین بیانی از فلسفه، صرف نظر از مبانی غلط آن، و با قبول فرضهای مقدساتی آن، ساختمان منطقی که بدست داده می‌شود، خدشه ناپذیر است. لیکن فلسفه «جدید» از این خصیصه نیز برخوردار نیست، و حتی منطق انگارگرایی محض را نیز ندارد. از این گذشته، فلسفه مذکور واگشت‌گرای نیز هست. محتوای تمامی این باورها و نظرات را چنین می‌توان خلاصه کرد که از نظر فلسفی از هیچ روی تحول شرایط مادی به انگارها رانمی‌توان نشان داد؛ و در نتیجه، این انگارها از شرایط اقتصادی نشأت نمی‌گیرند؛ و بنابراین شرایط اقتصادی نیروی محرک تاریخ نمی‌باشند. در برابر چنین بحثی نکته ساده‌ای که می‌توان مطرح کرد، بدون آن که به مباحث مشکل فلسفی پای‌گذاشت، آن است که اگر از طریق یافته‌های تاریخی بتوان ثابت کرد که تکامل انگارها در پی تکامل شرایط اقتصادی رخ می‌دهند، دیگرنگران این سؤال «فلسفی» که تحول انگارها چگونه روی می‌دهند، نخواهیم بود. این، دیگر وظیفه فلسفه است که مسائل خود را حل کند.

به هرگونه، اغلب اتفاق می‌افتد که به درک علمی از تاریخ استیلازاتی داده می‌شود و نحوه تبیین تاریخی آن را در مورد پاره‌ای از رویدادهای تاریخی که در دوره‌های خاصی به وقوع پیوسته است، روشنتر می‌دانند: مثلاً آن را برای کشف نیروهای اقتصادی پنهانی که انقلاب فرانسه یا سقوط روم را باعث شدند، تا حدودی مفید می‌دانند. بطور کلی این اعتقاد وجود دارد که از طریق درک علمی تاریخ پاره‌ای از رویدادها و روابط حاکم در ادوار تاریخی را می‌توان تبیین کرد، اما نه همه آنها را. معمولاً در این گونه موارد بدون مطالعه دقیق تاریخ جوامع اعلام می‌شود که قوانین تاریخی وجود ندارند، و عملاً برخوردار علمی با تاریخ اسکان ناپذیر است. خلاصه آن که علم تاریخ وجود خارجی ندارد. گفتنی است که این گرایشهای هیچ‌گرایانه* نه تنها به حوزه فلسفه تاریخ، بلکه به جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی نیز سرایت یافته است.

علم اجتماعی و انتقاد پوپر از آن

از جمله مسائلی که در رابطه با دفاع از موقع تاریخ‌شناسی بعنوان یک علم اجتماعی مطرح می‌گردد این سؤال است که آیا در تاریخ نظم قابل کشفی وجود دارد که از طریق روشهای علمی بتوان آن را باز شناخت، و در پیش‌بینی و شکل دادن به آینده مورد استفاده قرار داد؟ جوابهایی که صاحب نظران علوم اجتماعی و نیز فلاسفه به این سؤال می‌دهند، یکسان نیستند. گوناگونی جوابهای مذکور زاده نوع‌گرایی است که هر مکتب نسبت به واقعیتهای پیرامون خویش اختیار می‌کند.

رویه‌رفته می‌توان گفت که مکاتب اثبات‌گرایی^۶ و نسبی‌گرایی^۷ تاریخی نظری مخالف با نظم‌پذیری سیر رویدادهای اجتماعی و امکان پیش‌بینی تاریخی دارند. درحالی که مخالفین واقع‌گرایی آنها از این لحاظ تفاوتی در ماهیت و اطمینتهای فیزیکی و اجتماعی نمی‌بینند، و با تبیین حال، و برسبنای مطالعه گذشته و حال، و ردیابی روندهای تکامل و قوانین عینی که این روندها را تعیین می‌کنند، به پیش‌بینی علمی درباره آینده دست می‌زنند.

کارل پوپر^۸ یکی از منادان برداشت نخست است. پوپر و دیگر اثبات‌گرایان به آن نوع پندداشت از انسان و جامعه بعنوان مقولاتی تاریخی و گرایش به تحلیل و تبیین رویدادهای اجتماعی در بستر تاریخی آنها، عنوان "جزمی"^۹ اطلاق می‌کنند. پوپر این براهت "جزمی" را "تاریخ‌گرایی"^{۱۰} می‌خواند. البته آنچه را که پوپر تحت عنوان تاریخ-گرایی رد می‌کند، گرایشهای متنوعی را دربرمی‌گیرد که گاه از نظر فرضهای مقدساتی و مبانی فلسفی تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند.^{۱۱} با اینهمه، هدف اصلی انتقاد وی آن پنداشتی از تاریخ و جامعه است که با در نظر گرفتن ارتباطات متقابل و واقعی پدیده‌ها، و نیز تغییر آنها، بمطالعه قوانین تکامل اجتماعی می‌پردازد. بدین جهت، چون در اینجا نادرستی پنداشتهای پوپر درباره علم اجتماعی و پنداشت علمی از تاریخ مورد نظراند، مقابله مفاهیم و بسادی هر یک از مکاتب تاریخ‌گرایی با نظرات وی مورد اعتنای اصلی ما نیستند.

پوپر تاریخ‌گرایی را چنین تعریف می‌کند: تاریخ‌گرایی "آن طرز تلقی و برداشت از علوم اجتماعی است که در آن [پیش‌بینی] قادیخی هدف اصلی بشمار می‌رود، و فرض این است که با اکتشاف "آهنگها، یا [انگاره‌ها]"، "قوانین" یا [روندهایی] که زمینه تحول و تکامل تاریخ است، چنین [پیش‌بینی] امکانپذیر است."^{۱۲}

پوپر از این امر آگاه است که قبول امکان پیش‌بینی تاریخی به شکل جدایی‌ناپذیری با برسمیت شناختن قوانین اجتماعی - تاریخی پیوند دارد. بنابراین، وی به رد هر دو مسئله برمی‌خیزد.

چرا عالم اجتماعی نباید در پی کشف "انگاره‌ها" و "قوانین" تکامل اجتماعی برآید؟ از آن روی که پوپر ضمن آن که قائل به نوعی ضرورت فیزیکی است، قبول هر نوع علت‌گرایی^{۱۳} و ضرورت را در مورد تبیین پدیده‌های اجتماعی مردود می‌شمارد، گرچه منکر قابلیت تشخیص روندهای اجتماعی، مانند رشد جمعیت، نمی‌گردد.^{۱۴} وی در جریان یکی از سخنرانیهایش

6. Positivist

۷. (Relativist) این مکتب اگر چه ظهور جامعه‌جدید را قبول می‌کند، اما منکر پیشرفت اجتماعی است.

8. Karl Popper

9. Dogmatic 10. Historicism

۱۱. مثلاً، رجوع شود به کارل ر. پوپر، فکر قادیخیگری، (۱۳۵۰)، ص ۳۵.

۱۲. همان، ص ۱۷. ترجمه فارسی، ۱۹۶۰ *The Poverty Of Historicism*, Karl R. Popper

کتاب پوپر بامتن انگلیسی آن، مقایسه شده است

13. Determinism

۱۴. همان، ص ۱۲۸-۱۵۷، بویژه ص ۱۴۰.

این گفته را برزبان می‌راند که "قانون تکامل^{۱۰} وجود ندارد."^{۱۶}

پس چه نوع برداشتی از تاریخ سورد نظر پوپر است؟ به‌زعم پوپر برداشتی از تاریخ درست است که به تعمیمهای نظری^{۱۷} و مطالعه قوانین تکامل اجتماعی نمی‌پردازد. به عقیده وی "شالوده مشاهدهای جامعه‌شناسی را تنها می‌توان به صورت وقایعنامه‌ای از [رویدادها]، یعنی اتفاقات سیاسی یا اجتماعی، فراهم آورد. این وقایعنامه اتفاقات مهم سیاسی یا جزآن که در زندگی اجتماعی پیش آمده، همان است که معمولاً به نام 'تاریخ' خوانده می‌شود. تاریخ بدین معنای کم دامنۀ آن، شالوده و اساس جامعه‌شناسی است."^{۱۸} درحالی که تاریخ‌گرای "سدعی است که جامعه‌شناسی علم قادیخ نظری است."^{۱۹} بدین ترتیب، در باور پوپر تنها جامعه‌شناسی تجربی، و نه جامعه‌شناسی نظری، اسکانپذیر است. جامعه‌شناسی تنها قادر به توصیف تجربی واقعیتهای اجتماعی است. تاریخ و نظریه با یکدیگر سازگار نیستند. به عبارت دیگر، پویش تاریخی نمی‌تواند سورد تحقیق نظری قرارگیرد چرا که این دو مائۀ الجمع‌اند، و تحلیل منطقی - تاریخی اسکانپذیر نیست. البته، پوپر خود را موافق استفاده از تجربه تاریخی در مطالعات علوم اجتماعی جلوه می‌دهد.^{۲۰} اما آنچه وی درباره بهره‌گیری از تجربه تاریخی عنوان می‌کند چیزی جز حکمی ساده راجع به این که تاریخ جامعه وجود دارد و مطالعه آن بی‌فایده نیست، نمی‌باشد. آشکار است که چنین حکمی پیش-پا افتاده است، و نمی‌توان برداشتی علمی از تاریخ را بدان خلاصه کرد. با اینهمه، وی اصرار می‌ورزد که برداشت درست از تاریخ تنها در پی توصیف صرف از تاریخ برمی‌آید. به‌زعم وی "این روش‌شناسی ضد تاریخ‌گرانه است، ولی بهیچ وجه ضد تاریخی نیست."^{۲۱} طبق نظر پوپر مفهوم تکامل در زیست‌شناسی نیز از معنای بسیار محدودی برخوردار است. چرا که به‌زعم وی تکامل حیات پدیده‌ای منحصر بفرد و جزئی^{۲۲} است. در نتیجه، این فرض را که تکامل کلی^{۲۳} است، نمی‌توان قبول کرد. بدیهی است که این حکم در سورد تکامل اجتماعی نیز صادق است.^{۲۴} از این گذشته، مفهوم حرکت نیز در سورد جامعه کاربرد پذیر نیست. وی در کتاب *فقر قادیخ‌گرایی* چنین می‌نویسد:

بدهیم‌های مشابهی از استعمال اصطلاحات دیگر فیزیکی... درباره [جامعه] پیدا شده است. غالباً چنین استعمالی بی‌ضرر است. مثلاً اگر تغییرات سازمان اجتماعی را در روشهای تولید و غیره به‌نام حرکت بخوانیم، هیچ ضرری ندارد. ولی باید کاملاً هشیارباشیم که در اینجا از سحاز و استعاره استفاده کرده‌ایم و ممکن است همین مایه‌گمراهی ما شود. چه اگر در فیزیک از حرکت یک جسم یا منظومه‌ای از

15. Evolution

16. Karl R. Popper, *Conjectures and Refutations*, 1969, P. 340.

17. Theoretical generalizations

۱۸. فقر تاریخی‌گرایی. پیشین، ص ۵۳-۵۴.

۱۹. همان، ص ۵۴.

۲۰. همان، ص ۶۲. ۲۱. همان.

22. Singular

23. Universal

۲۲. *Conjectures*. پیشین، ص ۳۴۰.

اجسام سخن بگوییم، هرگز قصد بیان این مطلب را نداریم که آن جسم یا منظومه اجسام دستخوش تغییری درونی و [ساختی] می‌شود، بلکه تنها منظور آن است که [موقع] نسبی آن به فلان دستگاه مختصات (که بصورت [اختیاری] انتخاب شده) تغییر پیدا کرده است. درست متقابل با این طرز تصورات آنچه جامعه‌شناس از حرکت [جامعه]، در نظر دارد و آن را تغییر درونی یا [ساختی] می‌داند.^{۲۰}

آشکار است که پوپر در اینجا تعبیری بسیار محدود و مکانیکی از حرکت بسط می‌دهد، و آن را تنها تغییر در موقع^{۲۶} پدیده‌ها می‌داند. وی تغییر درونی و ساختی را نادیده انگاشته، بنا بر تعریف محدود خویش از حرکت کاربرد پذیری این مفهوم را در مورد جامعه نفی می‌کند. به زعم وی «[انگار] حرکت خود [جامعه]— یعنی این [انگار] که [جامعه]، برسان یک جسم فیزیکی، می‌تواند به عنوان یک کل در امتداد خط سیر معین و جهت معین حرکت کند— یک اشتباه [کل‌گرایانه]^{۲۷} است.»^{۲۸} بدین ترتیب، پوپر با بکار گرفتن تعبیری ساده و محدود از مفاهیم حرکت و تکامل کاربرد پذیری مقولات عمومی و علمی را در جامعه‌شناسی سردود می‌شمارد: «قصد سن آن است که از نظری دفاع کنم که خصوصیت تاریخ در آن است که بیش از آنکه به قوانین و تعمیمها توجه داشته باشد، علاقه‌مند به [رویدادهای] واقعی و [جزئی] و [خاص] است.»^{۲۹}

در واقع، پوپر نه تنها مطالعه نظری پویای اجتماعی— تاریخی را ناممکن می‌داند، بلکه چنین مطالعه‌ای را اساساً با عمل مغایر می‌شناسد، و آن را خطری جدی برای تمدن بشری می‌داند. بدین ترتیب، انتقاد شناخت‌شناسانه^{۳۰} وی از تاریخ‌گرایی به نحوی برهنه و آشکار شکل سیاسی بخود می‌گیرد.

حال باید دید که به چه علت پوپر با «پیش‌بینی تاریخی» مخالفت می‌ورزد. به زعم پوپر اصول حاکم بر چنین پیش‌بینیهایی با مبانی پیش‌بینیهای معمول در علوم فیزیکی مغایرت دارند. در حالی که پیش‌بینیهای علمی جنبه مشروط دارند (یعنی نشان دهنده آنند که دگرگونی خاصی دگرگونیهای دیگری را سبب می‌گردند)، پیش‌بینیهای تاریخ‌گرای «پیش‌گوییهای نامشروط تاریخی» می‌باشند.^{۳۱} بدین سبب، وی تاریخ‌گرایی را یک «فلسفه مبتنی بر پیش‌گویی» می‌داند تا علم.

گذشته از این، پوپر سه خطای نظری «ماهیت‌گرایی»^{۳۲}، «کل‌گرایی»^{۳۳} و «ناکجا آبادگرایی»^{۳۴} را به تاریخ‌گرایی نسبت می‌دهد. به عقیده وی تاریخ‌گرایی از آن روی ماهیت‌گرای است که به پیش‌بینیهای نامشروط تاریخی می‌پردازد. تاریخ‌گرایی متضمن طرح از پیش ساخته‌ای از تکامل انسان و جامعه می‌باشد، و این طرح تعیین قوانین تکامل

۲۵. فتر تاریخی‌گری. پیشین، ص ۱۳۸.

26. Position 27. Holistic

۲۸. همان، ص ۱۳۹.

۲۹. همان، ص ۱۷۲.

30 Epistemological

۳۱. Conjectures. پیشین، ص ۳۳۹.

32. Essentialism

33. Holism

34. Utopianism

تاریخی را برای چنین شیوه نگرشی اسکانپذیر می‌سازد. پوپر می‌پندارد که تاریخ‌گرایان این کار را بمنزله اسکان پیش‌بینی تکامل آینده جوامع بشری می‌انگارند. از نظر تاریخ‌گرای «جامعه‌شناسی، کوششی می‌شود برای حل‌سأله کهن خبر دادن از آینده»^{۳۰} به عقیده تاریخ-گرای موضوع مورد مطالعه علم اجتماعی «فهمیدن و [تبیین] اسوری [جامعه‌شناسانه] همچون دولت و عمل اقتصادی و گروه اجتماعی و نظایر اینها است» و این که چنین کاری «تنها از راه نفوذ در [ماهیت] آنها ممکن» می‌باشد.^{۳۱} بگفته پوپر ماهیت در قالب انگاره معینی از تکامل تجلی می‌یابد، چرا که ماهیت، «یعنی آنچه در ضمن تغییرات تغییرنا کرده باقی می‌ماند،... و حاصل جمع یا سرچشمه همه اسکانات جدا ناشدنی شیء...» خود را تنها از خلال تغییر آشکار می‌سازد.^{۳۲} بدین ترتیب، «چون این اصل را در جامعه‌شناسی تطبیق کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که [ماهیت] یا خصوصیت واقعی یک گروه اجتماعی تنها از طریق تاریخ آن آشکار و قابل شناختن می‌شود.»^{۳۳} پس تاریخ‌گرای برای نظر است که بوسیله مطالعه انگاره تاریخی تکامل جامعه، می‌توان به ماهیت جامعه دست یافت، و در نتیجه، آینده را پیش‌بینی کرد. علم اجتماعی و پنداشت علمی از تاریخ نیز معتقد به این اسراست که سرنوشت آینده و اجتناب ناپذیر تکامل تاریخی انسان بوسیله ماهیت اجتماعی وی، از پیش تعیین شده است. این علم بوسیله مطالعه تاریخ جامعه و کشف ماهیت آن، به پیش‌گوییهای نامشروط تاریخی دست می‌یازد، و قائل به قدرگرای^{۳۴} است.

از آنجا که تاریخ‌گرای به‌زعم پوپر چهار ماهیت‌گرای است، بناچار به کل‌گرایی و ناکجاآبادگرایی نیز گرایش دارد. بگفته وی «نیرومندترین عامل در اتحاد بیان [تاریخ‌گرای] و [ناکجاآبادگرایی]، بدون شک برداشت [کل‌گرایانه] است که هر دو در آن با یکدیگر شریکند.»^{۳۵} تاریخ‌گرای جامعه را بعنوان یک کل مورد مطالعه قرار می‌دهد، و به جنبه‌های جزئی حیات اجتماعی که بوسیله کل تعیین شده‌اند، تنها از لحاظ تکامل آنها می‌نگرد. ناکجاآبادگرایی نیز «به‌طریق مشابهی [کل‌گرایانه] است.»^{۳۶} در حالی که به عقیده پوپر مشاهده و توصیف پدیده‌های کلی جامعه و طبیعت اسکان‌ناپذیر است، و خصلتهای جزئی و مجموعه آنها عامل تعیین‌کننده خصلت کل نمی‌باشند. بگفته پوپر «اگر می‌خواهیم چیزی را مورد تحقیق قرار دهیم، باید بعضی از جنبه‌های آن راگزین کنیم. برای ما این اسکان وجود ندارد که یک تکه کلی جهان یا یک تکه کلی طبیعت را توصیف کنیم؛ حقیقت این است که حتی کوچکترین تکه یک کل را نمی‌توان بدین صورت توصیف کرد، چون هر چیز توصیفی بالضروره‌گزینشی است.»^{۳۷} نظام اجتماعی یا یک کل نمی‌تواند

۳۵. فقرتادایخیگری. پیشین، ص ۵۷ ۳۶. همان، ص ۴۴

۳۷. همان، ص ۴۷-۴۸.

۳۸. همان، ص ۴۸. مثلاً از نظر پوپر کار برد این اصل در مورد طبقات اجتماعی چنین است، «بورژوازی را تنها از راه تاریخ آن می‌توان تعریف کرده، یعنی طبقه‌ای که در دوران انقلاب صنعتی روی کار آمد و زمینداران را از مهادان به‌درکرد، و پیوسته با طبقه رنجبران می‌جنگید و هنوز می‌جنگد...» (همان، ص ۴۸-۴۹).

39. Fatalism

۴۰. همان، ص ۹۳. ۴۱. همان. ۴۲. همان، ص ۹۷

موضوع تحقیق علمی (تجربی) واقع شود.^{۴۳} آنچه در واقع وجود دارد، افراد و کنشها و واکنشهای آنهاست که به زعم پوپر هرگز خصلتی نظام پذیر و سازمان یافته نمی یابند. بدین ترتیب، وی منکر این اسر می گردد که هر کل وجودی برتر از اجزاء خود دارد، و این که خصلت کلیت است که در تحلیل نهایی خصلت جنبه های جزئی و خاص را تعیین می کند.

از نظر پوپر کل گرایان «نه تنها نقشه تحقیق در کل [جامعه] را با روش ناسمکنی می ریزند، بلکه این نقشه را در سر می پرورند که [جامعه] ما را بعنوان یک کل، تحت کنترل قرار دهند و آن را نوسازی کنند.»^{۴۴} چنین قصدی ناکجا آبادگرایی است. بنابراین، در قبال گرایشهای علمی معتقدین به علت گرایی در تاریخ و علت پذیری اسور انسانی و اسکان کشف قوانین حاکم بر آنها، پوپر نظر دارد که چنین پنداشتی واهی و خیال پردازانه است. چرا که وی تاریخ را متشکل از رویدادهای منحصر بفرد و جزئی می داند که هیچ نظم قابل اعتمادی را در آن نمی توان بازشناخت. در واقع، سهمترین جنبه تکامل در تاریخ، بگمان پوپر، وقوع رویدادهای غیرتکراری است. در نتیجه، پیش بینی تکامل اقتصادی، سیاسی، یا تاریخی، اسری بی پایه می باشد.

بدیهی است که از خلال رشته پایان ناپذیری از رویدادهای «منحصر بفرد» تاریخی هیچ قانونی را نمی توان تنظیم کرد. اگر به گفته پوپر، هر رویدادی در حیات اجتماعی و در عرصه وسیعتری، پودشهای تاریخی، یکتا و منحصر بفرد باشد، تبیین آن و نیز تحلیل علمی سوتع تاریخی اسکان ناپذیر خواهد بود. با این حال، با پوپر و دیگر اثبات گرایان می توان همدستان شد و پذیرفت که مطابقت هر حکمی با واقعیت محک اساسی برای سنجش اعتبار علمی آن حکم است. بدنبال این اتفاق نظر، آرایسی را که پوپر، خود، در مورد جنبه های گوناگون مطالعه پدیده های اجتماعی و نیز تکامل تاریخی بدست می دهد، باید با معیار فوق — تطابق با واقعیت — سنجید، و بر این اسر وقوف یافت که مضمون تاریخ نظم است یا بی نظمی.

اساساً توجه انسان به تاریخ زاییده ضرورت تصمیم گیری انسانها نسبت به چگونگی زندگی آنها در آینده می باشد. تاریخ بشر همچون بنای نیمه تمامی است که افراد انسان سدام در حال تکمیل آن هستند. تمامی افراد بشر، آگاهانه و ناآگاهانه، در این سازندگی دست دارند، و هر نسلی از جایی شروع می کند که نسل پیش آن را به اتمام رسانده است. بنابراین، تاریخ آفرینی انسانها درنگ ناپذیر است، و محدودیت ناشی از عمل نسلهای ستوالی گذشته برای هر نسل تازه ای انکار نکردنی است.

این راست است که انسانها تاریخ خود را با کنشهای خویش می آفرینند، و «سرنوشتی» بر تاریخ انسان حاکم نیست. اسآ آنان ناگزیر از روبرو شدن با شرایط معینی هستند که از گذشته به ارث برده اند. آنان این شرایط را با کنشهای خویش دگرگون می سازند، و پس از ایجاد شرایط جدید واکنشهای جدیدی نسبت به آن از خود نشان می دهند. همانگونه که در فصل گذشته گفته شد، تنها در طبیعت است که عمل عوامل بر یکدیگر کور و ناآگاهانه می باشد. «در تاریخ جامعه، برعکس، انسانها آگاهی دارند،... و برای

رسیدن به هدفهای مشخصی کار می‌کنند.» پس، پدیده‌های اجتماعی زاینده فعالیت آگاهانه و ناظر به مقصود افرادی هستند که بواسطه خواسته‌هایی که دارند، دست به انتخاب می‌زنند. اما این امر با این نظریه که قوانینی تکامل اجتماعی را نظم می‌بخشند، و چنین نظمی نیز عینی است، سازگاری دارد. تفسیر روابط اجتماعی از طریق اعمال ارادی انسانها، به معنای عدم وجود قانون عمومی وابستگی متقابل روابط اجتماعی، یا علیت اجتماعی، نیست. در واقع، هر زبان که انسانها روابط معینی با یکدیگر داشته باشند، این امر روابط دیگر آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ قانون وابستگی متقابل، بر کل روابط دگرگونی پذیر اجتماعی حاکم است، و انسانها نمی‌توانند این روابط را بصورتی که دلخواه آنهاست، بوجود آورند یا دگرگون سازند. هدفهای خاصی که انسانها در مسیر زندگی خود انتخاب می‌کنند، مستقل از شرایط زندگی آنان نیستند. چهارچوب عمل آنان روابطی است که آنان با طبیعت و بین خود به‌منظور رضای نیازهای زندگی ایجاد کرده‌اند، و این، یک شرط عینی زندگی انسانهاست. به عقیده پوپر پنداشت علمی از تاریخ در پی کشف «واقعیت پنهان یا ماهیتی» است که خود را در مسیر دگرگونی آشکار سازد. شکی نیست که علم اجتماعی در پی کشف و توصیف پویش ضروری و اجتناب ناپذیر روابط انسانها با طبیعت و میان خود، می‌باشد. این روابط خصلت دگرگونی اجتماعی را که انسانها ایجاد کننده آنند، تعیین می‌کنند، و فعالیت آگاهانه آنان را مشروط می‌سازند. از این لحاظ، تفاوتی در ماهیت کشفیات علم اجتماعی درباره انسانها و کشفیات علوم تجربی درباره چیزهای مختلف، وجود ندارد. مثلاً، عالم شیمی نیز در پی کشف پویشها و روابطی است که پدیده‌های شیمیایی را تعیین می‌کنند و مشروط می‌سازند. بدین معناست که می‌گوییم علم شیمی (مانند تمامی رشته‌های علوم طبیعی) مدعی کشف «واقعیت پنهان» است - واقعیتی که بگفته پوپر «در پس نمودهاست.»^{۴۵} علم اجتماعی بر این نظر است که در پویش تولید انسانها به‌منظور بکار گرفتن نیروهای عامل در تولید وارد روابطی با یکدیگر می‌شوند که در مراحل تاریخی خاصی متضمن درگیری میان آنان نیز بوده است. انسانها ناگزیر از وارد شدن به چنین روابطی هستند. این واقعیت «پنهان» بود، و علم اجتماعی به کشف آن دست یافته است. در اینجا، روابط واقعی افراد که به نحوی تجربی درستی و نادرستی آن را می‌توان معلوم کرد، مورد نظراند. و این روابط هستند که درگیری میان گروهها را تعیین می‌کنند و مشروط می‌سازند. در واقع، پوپر با رد مفاهیم ضرورت تاریخی و قوانین تکامل اجتماعی، مطالعه شالوده عینی، ماهیت، و قانون را بعنوان چیزی متمایز از یافته‌های حسی، ماهیت‌گرایی می‌داند. از این روی انتقاد وی از ماهیت‌گرایی دچار انگارگرایی ذهنی^{۴۶} است، و به‌رود ساده‌مندی گرای و انگارگرایی عینی^{۴۷} می‌انجامد. پوپر به این امر آگاهی دارد که مکانیکی که ضرورت عینی و تاریخی را به رسمیت می‌شناسند، قائل به تمایز بین درونی^{۴۸} و بیرونی^{۴۹} و پدیده^{۵۰} (نمود) و ماهیت‌اند. اما به‌زعم وی چنین تمایزی نادرست است و دچار ماهیت‌گرایی

۴۵. Conjectures. پیشین، ص ۱۰۵. همینطور فقر (نا)یخیگری. پیشین، ص ۴۴-۴۸.

46. Subjective Idealism

47. Objective Idealism

48. Internal

49. External

50. Phenomenon

می‌باشد.

چنین پنداشتی در تاریخ فلسفه پدیده‌گرایی^{۵۱} نامیده می‌شود. پیروان این مکتب (اثبات‌گرایان و اثبات‌گرایان جدید) بر این عقیده‌اند که جز پدیده، چیز دیگری (ماهیت) وجود ندارد، و این که «ماهیت» مفهومی ساختگی است که به‌عرفان و تأمل صرف نظری و بحث‌های بیهوده کشیده می‌شود.

بهرگونه، پوپر به تبعیت از پدیده‌گرایی، پس از رد عینیت‌کسل، و در نتیجه، رد محتوای عینی مقولات ماهیت و نظم، اصول نظریه پنداشت علمی از تاریخ را، که به‌زعم وی یکی از خصایص ویژه آن ماهیت‌گرایی است، رد می‌کند. به‌عقیده وی علم اجتماعی ماهیت‌گرای است چرا که به تحلیل نظری و پیش‌بینی علمی اعتقاد دارد.

حال این مسأله پیش می‌آید که تعمیم‌های نظری، قوانین و پیش‌بینی‌های علوم طبیعی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ پوپر چنین خصایصی را در علوم طبیعی تنها بوسیله رد ماهیت‌گرایی امکان‌پذیر می‌داند. به‌زعم وی، علوم طبیعی علاقه‌ای به درک ماهیت پدیده‌ها ندارند. این علوم به‌سؤال «چرا؟» جواب نمی‌دهند، بلکه به‌سؤال «چگونه؟» می‌پردازند. فرض‌های روش‌شناسانه علوم طبیعی صرفاً نام‌گرایانه^{۵۲} است. پوپر در این زمینه می‌نویسد: «علم فیزیک در [ماهیت] آنها یانور تحقیق نمی‌کند، بلکه الفاظ را با کمال آزادی برای توضیح و توصیف بعضی از مشهودات فیزیکی، و نیز بعنوان نام‌هایی برای بعضی از [ساختهای] مهم و پیچیده فیزیکی بکار می‌برد. در زیست‌شناسی نیز چنین است.»^{۵۳} بدین ترتیب، انتقاد پوپر از تاریخ‌گرایی نه تنها به پدیده‌گرایی کشیده می‌شود، بلکه به‌رد این الزام علمی که یک مفهوم می‌بایست تعریف شود، و این که مفاهیم خود شکل‌های کاربردی تعمیم‌ها می‌باشند، و همچنین جایگزین شدن نشانه‌ها و برجسب‌های متعارف بجای مفاهیم، می‌انجاسد. پوپر با رد مقولات اساسی جامعه‌شناسی، رد جامعه‌شناسی بعنوان یک علم نظری، در تحلیل‌های تعبیری ذهنی از پویش شناخت بدست می‌دهد و حقیقت عینی را منکر می‌گردد.

بعقیده پوپر تاریخ‌گرایان با کشف قوانین تکامل اجتماعی به پیش‌بینی تاریخی می‌پردازند. در حالی که، به‌زعم وی، کشف قوانین و پیش‌بینی تاریخی امکان‌پذیر نیستند. علم اجتماعی بر این نظر است که پیش‌بینی در تاریخ در جایی پدید می‌آید که سازندگان تاریخ سعی بر آن دارند که بین آنچه در آینده‌روی خواهد داد و آنچه اکنون وجود دارد، رابطه یا روابطی را مشخص سازند. این پیش‌بینیها به انسان کمک می‌کنند که به پویش تاریخ-آفرینی شکل آگاهانه و سنجیده بخشند، و توانایی نظری را به توانایی عملی بدل کنند. هر قدر روابط فوق دقیقتر مشخص گردند، تسلط نظری انسان بر امکانات آتی خویش بیشتر خواهد بود. شناخت چنین رابطه‌ای متضمن تشخیص نظمی در دگرگونیهای اجتماعی، و به عبارت دیگر دگرگونیهای تاریخی، است. وجود نظم قابل شناخت در جامعه و امکان پیش‌بینی در مورد پدیده‌های اجتماعی، دو جنبه یک مسأله یا دو روی یک سکه می‌باشند. طبیعی است

تا آنجا که سروکار ما با پدیده‌های دگرگون شونده اجتماعی در گذشته باشد، تنها توصیف و تبیین آن موقعیتها و رویدادهای اجتماعی که اکنون جزئی از تاریخ گشته‌اند، مورد توجه ما قرار خواهند گرفت. در این حالت شناخت واقعیت‌های متقدم درک رویدادهای متأخر را میسر می‌کند، و آن را در صحنه تاریخی معینی با معنا می‌سازد. روشن است که تبیین و معنا بخشیدن به رویدادهای فوق سستلزم وجود نظمی در تحولات تاریخی و شناخت آن توسط پژوهندگان است که به کار مطالعه این دگرگونیها مشغولند. چرا که محدود ساختن وظیفه تاریخ به گردآوری و دسته‌بندی واقعیتها، انکار معنای آن بعنوان یکی از رشته‌های معارف بشری در زندگی اجتماعی است. تأکید بر تکرار ناپذیری رویدادهای اجتماعی بعنوان خصیصه ویژه وقایع و پدیده‌های تاریخی، نفی وجود نظم قابل شناخت در حیات اجتماعی انسانهاست. حال آن که اگر از ویژگیهایی که هر پدیده اجتماعی، و در نتیجه تاریخی، را فرا گرفته، به میزان عمومیت آن، یعنی جنبه‌های تکرار پذیر آن گذر کنیم، قابلیت تعمیم روابط بین پدیده‌های تاریخی را در خواهیم یافت.

رویدادهای اجتماعی مانند رویدادهای طبیعی تکرار پذیر و نمودار نظم یا قانون‌اند. در سراسر واقعیت — چه در طبیعت و چه در جامعه — هیچ رویدادی نه کاملاً منفرد و مستقل است و نه عین رویدادهای دیگر. هر رویداد واقعی جزئی یا خاص است، ولی هر امر جزئی یا خاص بهره‌ای از واقعیتی کلی یا عام دارد. پس هر رویداد از جهتی بی نظیر، و از جهتی مکرر است. کار علم کشف انگاره کلی و مکرر رویدادهای جزئی است. این اصل هم در مورد علوم اجتماعی و هم در مورد علوم دیگر صدق می‌کند.^۴

در همین جاست که علم تاریخ و بطور کلی علم اجتماعی شالوده وجود خود را پیدا می‌کنند. روابطی که علم اجتماعی و تاریخ با آن سروکار دارند، زائیده کنش متقابل و دائمی انسانها در جریان درنگ ناپذیر ارضای نیازهای اولی و ثانوی آنان می‌باشند. نیازهای اولی، کلیه حوایج اصلی آدیان — خوراک، پوشاک و مسکن — را شامل می‌گردند، و نیازهای ثانوی احتیاجاتی هستند که بر بنای نیازهای نوع نخست پای می‌گیرند و ملهم از آنند. بنابراین، برای کشف روابط اساسی و تعیین کننده در هر جامعه ناگزیر از آنیم که ضرورت مطالعه نحوه معیشت افراد آن جامعه را مورد تأکید خاص قرار دهیم. از خلال مطالعه نحوه معیشت افراد هر اجتماعی با پدیده‌هایی روبرو می‌گردیم که وقوع مکرر از جمله خصایص آنهاست. زیرا تولید سستلزم بازسازی است و بازسازی نیز متضمن تکرار می‌باشد. خلاصه آن که وظیفه اصلی علم اجتماعی پیدا کردن نظم حاکم بر روابط اقتصادی — اجتماعی و تنظیم آن بصورت قوانینی است که ارتباطات ضروری بین واقعیتها و همچنین تکامل آنها را نشان دهند. بنابراین انتقاد پسوپر از تاریخ گرایی در مورد این که از دیدگاه تاریخ-گرایانه وقوع هر امری ناشی از عمل قانون خاصی می‌باشد، نارواست. چرا که، در وهله نخست، با یک چوب راندن تمامی تحلیلهای تاریخی و یکسره کردن اعتبار علمی همه

۵۴. امیر حسین آریان پور، «زمینه فلسفی نظام‌های علوم اجتماعی»، دره ۱۰، گرب، حماسه

روشهای متنوع آن از یک بررسی علمی سزاوار نیست. از این گذشته انتقاد مذکور برای آن دسته از برداشتهای تاریخی که دست به تبیین تحولات جوامع انسانی از طریق قوانین حاکم بر تحولات مذکور می‌زنند، نیز محلی از اعراب ندارد؛ بسیاری معنا خواهد بود که مطالعه ای را بخاطر توسل به قانون یا قوانین علمی مورد انتقاد قرار دهیم. نکته ای که سبب اغتشاش فکری بسیاری از کسانی می‌گردد که با روش متافیزیکی به مطالعه انسان و جامعه وی می‌پردازند، این است که آنان در غالب موارد این حقیقت را در نمی‌یابند که اراده آزاد انسانها با بوجوبیت پدیده‌های اجتماعی و تاریخی منافات ندارد. با این حال، علیت درحیات اجتماعی با اعمال انسانها پیوند دارد و از آن جدا نیست. لیکن هر آینه که استقلال علیت را از خواست یکایک افراد از نظر دور بداریم، اسیرگردایی خواهیم گشت که هر نوع نظم‌بندی استواری را در اجتماع بشری و تاریخ آن از دسترس ما بدور خواهد داشت.

اراده فردی زداینده جبر اجتماعی نیست. افراد موافق مقتضیات اورگانیزم خود و محیط طبیعی، جامعه‌سی‌آفرینند. ولی جامعه‌مانند هر کل دیگر، وجودی برتر از اجزاء یا عوامل سازنده خود دارد، و از این رو بنا بر نظامی خاص و مستقل از اراده‌های فردی، رفتار می‌کند. جامعه نسبت به هر فرد معین، واقعیتی عینی یا بیرونی است. زیرا از هزاران فرد مرکب است و جدا و پیش از هر فرد معین وجود دارد. بر همین شیوه، جامعه نسبت به هر نسل معین هم واقعیتی عینی یا بیرونی است، زیرا از صدها نسل مرکب است و جدا و پیش از هر نسل معین وجود دارد.^{۵۵}

به‌زعم پوپر، از آنجا که رویدادهای تاریخی نتیجه فعالیت انسانهاست، بنا بر این نمی‌توان آنها را مورد پیش‌بینی قرار داد. به عبارت دیگر، پوپر بر این عقیده است که انسانها تاریخ خود را می‌آفرینند، و در نتیجه، ضرورت تاریخی یا عینی که اعمال آنان و نتایج ناشی از آنها را، تعیین کند، وجود ندارد. بدین ترتیب، طبیعت پوشش اجتماعی پیش‌بینی دراز مدت اجتماعی را امکان‌ناپذیر می‌سازد.

پوپر (و نیز اثبات‌گرایان جدید) قادر به تشخیص شروط بودن اعمال انسانها نیست. به عقیده وی انسانها شرایط حیات خویش را خود بوجود می‌آورند، و در نتیجه، شرایط عینی حیات آنها نقشی در تعیین رفتار آنان ندارند. بدین ترتیب، این اسرکه هدفهایی که انسانها برای خود برمی‌گزینند، منعکس‌کننده چیزی است که به نحوی عینی وجود دارد، نفی می‌گردد.

راست است که تاریخ هدف و برنامه از پیش ساخته‌ای ندارد، و وظایفی که جوامع مختلف در مراحل گوناگون تکامل اقتصادی - اجتماعی خود با آنها مواجه هستند، بوسیله گروه‌های مختلف و بر اساس شرایط مادی و اسکانات موجود مطرح می‌گردند. لیکن این شرایط بوسیله نسلهای گذشته بوجود آمده‌اند، و هر نسل جدیدی فعالیت خود را با آن آغاز می‌کند. بدین سبب «ترجیحات ذهنی ما دگرگونیهای دوره‌های تاریخی را تعیین نمی‌کنند». شرایط عینی و کنش آگاهانه انسانها متقابلاً بر یکدیگر اثر می‌گذارند، و دو جنبه جدایی

ناپذیر پویش اجتماعی - تاریخی واحدی را مشخص می‌سازند. اما از آنجا که پوپر قادر به درک تحول جدلی تاریخ نیست، این دو جنبه جدایی ناپذیر پویش واقعی تاریخی را مطلقاً مانع‌الجمع می‌داند.

پوپر با تکیه بر این نظر که نتیجه‌گیریهای تاریخ‌گرایانه در مقایسه با پیش‌بینیهای علمی جنبه ناسشروط دارند، آنها را غیرقابل اثبات، و از این روی غیر علمی می‌خواند.^{۵۶} حال آن که بررسی همه جانبه وانضمامی سیر تحولات اجتماعی و شرایط تاریخی که مبنای هر نوع پیش‌بینی در علم اجتماعی را تشکیل می‌دهد، معایر این نظر است، و از هر نوع «پیش‌گویی» - به معنای مورد نظر پوپر - ببری می‌باشد. زیرا از آنجا که ضرورت‌های متضادی پویشهای تاریخی را شکل می‌دهند، نتایجی که به‌دست خواهند آمد، مشروط به کنش متقابل بعدی و اهمیت نسبی این ضرورتها می‌باشند. در واقع پنداشت علمی از تاریخ از آنجا که شناخت مطلق را امکان‌پذیر نمی‌داند، طبیعی است که پیش‌بینی ناسشروط را نیز سردود شمارد. این پنداشت مخالف هرگونه ادعای مبتنی بر پیش‌گویی است.

با این ترتیب، ادعای ناسشروط بودن پیش‌بینیها در علم اجتماعی را می‌توان رد کرد. راست است که قوانین عمومی تکامل تاریخی جهت پیش‌بینیهای درازمدت ما را تعیین می‌کنند، و این پیش‌بینیها از اهمیت نظری و عملی بسیاری در حیات اجتماعی برخوردارند، لیکن این پیش‌بینیها تنها وابسته به قوانین عمومی نیستند. پیش‌بینیهای فوق به‌گمانه‌ها یا فرضیات مربوط به روابط اقتصادی - اجتماعی موجود، و به عبارت دیگر شرایط موجود، نیز وابسته‌اند.

با اینهمه، پوپر که خود بر این نظر اصرار دارد که علم اجتماعی قادر به پیش‌بینی تکامل تاریخی نمی‌باشد، و نباید بدان سبادت ورزد و این پیش‌بینی ناسشروط می‌باشد، و بنابراین نادرست است، خلاف آن عمل می‌کند و به نحوی جزمی و مطلق تحولات بعدی جوامع را نفی کرده، آن را سردود و مخرب می‌شمارد.^{۵۷} چنین ناسازگاری زائیده نقص ذاتی شناخت اثبات‌گرایانه است، و بیانگر این نکته می‌باشد که پنداشت‌های مختلف از علم و روشهای آن، تا چه حد می‌توانند از جهان بینیهای نادرست تأثیر بردارند.

پیش از این گفته شد که حیات اجتماعی انسان بر محور تأمین معاش انسانها می‌گردد. پس نظم اساسی قابل شناخت در جامعه و تحول آن را از خلال مطالعه نحوه تأمین معاش افراد آن جامعه می‌توان بازشناخت. از آنجا که نحوه معیشت آدمیان در جریان زمان از دگرگونیهای ژرفی برخوردارگشته است، ناگزیر هر مطالعه اجتماعی متضمن دوره‌بندی از تاریخ خواهد بود تا وقایع و اسور را در صحنه تاریخی که در آن رخ می‌نمایند، پر معنا سازد. دوره‌بندی تاریخی ضرورتی است که بر مبنای تحولات عمومی اجتماعی بنا می‌گردد. در واقع دوره‌بندی تاریخ بشر نتیجه کوششی است که در جهت نظام‌پذیر کردن پویشهای تاریخی از طرف محقق بعمل می‌آید. هر اندازه این دوره‌بندیها با نظم اساسی قابل شناخت در جوامع بشری، که از خلال فعالیت‌های تولیدی مشخص می‌گردد، پیوند بیشتری

۵۶. فقر تاریخیگری. پیشین، ص ۵۷.

۵۷. Conjectures. پیشین، ص ۳۶۱.

داشته باشند، و بیشتر بدان متکی گردند، شالوده محکمتری خواهند یافت. با این حال، منتقدی مانند پوپر بر این نظر است که تاریخ‌گرایان هر قانون جامعه‌شناسانه و بطور کلی قوانین حیات اجتماعی انسانها را در زمانها و مکانهای معینی معتبر می‌دانند و برای این قوانین مجدودیتی قائلند: «تنها قوانین دارای صحت کلی اجتماعی قوانینی خواهد بود که دوره‌های متوالی را بیکدیگر پیوند میدهد. اینها قوانین توسعه و تکامل تاریخی است که تعیین‌کننده انتقال از یک دوره به دوره دیگر می‌شود. منظور [تاریخ‌گرای] از اینکه می‌گوید تنها قوانین حقیقی قوانین تاریخی هستند، همین مطلب است.»^{۶۰} از این روی است که تاریخ‌گرایان بدین اعتقاد می‌رسند که قانون تعیین‌کننده تکامل اجتماعی را یافته‌اند، و این قانون، قانونی «تکاملی»^{۶۱} است. براساس چنین قانونی تاریخ‌گرای می‌پندارد که تکامل اجتماعی سیر معینی دارد و از مراحل مختلفی می‌گذرد. با وجود این پوپر رد چنین «ادعایی» را ساده می‌انگارد. وی این سؤال را مطرح می‌سازد: «آیا ممکن است قانون تکاملی وجود داشته باشد؟»^{۶۲} آنگاه خود وی به این سؤال چنین جواب می‌دهد:

اعتقاد من آن است که جواب این سؤال باید نه باشد، و اینکه جستجوی قانون، نظم تغییرناپذیر، در تکامل احتمالاتی تواند در داخل میدان روش علمی، خواه در زیست‌شناسی یا در جامعه‌شناسی، واقع شود. دلیل من بسیار ساده است. تکامل زندگی بر روی زمین، یا تکامل اجتماع بشری، یک فرایند تاریخی منحصر بفرد است. چنین فرایندی را می‌توانیم فرض کنیم که مطابق با هر نوع از قوانین علیتی، از قبیل قوانین مکانیک و شیمی و توارث و تفکیک یاخته و انتخاب طبیعی و غیره مطابقت دارد. ولی توصیف آن یک قانون نیست، بلکه یک گزارش تاریخی جزئی است. قوانین کلی، چنانکه هکسلی گفته است، مؤیداتی هستند مربوط به نظمی تغییرناپذیر، یعنی مربوط به همه فرایندهای از یک نوع؛ و با آنکه دلیلی نداریم که بنا بر آن بتوانیم مشاهده یک مثال منحصر بفرد را وسیله‌ای برای صورتبندی یک قانون کلی قرار دهیم، یا اینکه، اگر سعادت یار ما باشد، نتوانیم به حقیقت برسیم، این امر واضح است که هر قانون، که بدین صورت یا به صورتی دیگر صورتبندی شده باشد، پیش از آنکه به صورت جدی توسط علم پذیرفته شود، باید با مثالهای دیگر به محک زده شود. ولی اگر همیشه خود را با مشاهده یک فرایند تنها محدود کنیم، نمی‌توانیم امید آن را داشته باشیم که یک فرضیه کلی را محک بزنیم یا به یک قانون طبیعی قابل قبول برای علم دسترس پیدا کنیم. و همچنین مشاهده یک فرایند تنها نمی‌تواند در پیشینی گسترش آینده آن به ما مددی برساند...^{۶۱}

با این ترتیب، نظر فوق هم اعتبار «قوانین جامعه‌شناسانه» یا قوانین «تکامل اجتماعی» و

۵۸. فخر تاریخی‌گری. پیشین، ص ۵۷.

هم ارزش علمی قوانین تکامل اورگانیک‌کی داروین را مورد تردید قرار می‌دهد. دو نکته در نظر پوپر راجع به این بخش از پنداشت تاریخ‌گرایان وجود دارد. نکته نخست به‌چگونگی درک و یا تلقی وی از پنداشت تاریخ‌گرایان، از هر نوع آنها که بخواهیم، مربوط می‌گردد، و نکته دوم به‌امکان شناخت ما از تکامل و یا دست‌یازیدن به قانون تکامل در زمینه‌های مختلف هستی ربط می‌یابد. از آنجا که وی مصداق حکم خود را در تاریخ‌گرایی بمعنای خاصی پیدا نمی‌کند، ما نیز مختاریم که معنای مورد نظر خود را بدان اطلاق کنیم. در اینجا باید مؤکداً بگوییم که انتساب این نظر به تاریخ‌گرایان که فقط قوانینی در صحنه جامعه‌داری صحت عمومی خواهند بود که ادوار ستوایی تاریخی را به یکدیگر پیوند دهند، زائیده چیزی نیست مگر درک نادرستی از تاریخ‌گرایی. چرا که تعیین قوانین تکامل تاریخی با تمییز قوانینی که ادوار مختلف تاریخ را به یکدیگر پیوند می‌بخشند، ربطی ندارد. مراحل انتقال، مراحل خاص‌صافی می‌باشند که بسبب ویژگی‌هایشان الزامات خاصی را دربردارند. از این گذشته، چگونه ممکن بود تاریخ‌گرایان قوانینی را که تنها در شرایطی خاص — مراحل انتقالی — کاربرد دارند، بعنوان قوانین عمومی تکامل تاریخی عرضه کنند. همچنان که پس از این خواهیم دید، نظم عمومی قابل کشف که پنداشت علمی از تاریخ مدافع آنست، در تاریخ بشر کلیت دارد و نه تنها مراحل انتقالی بلکه سراسر حیات تاریخی وی را فرا خواهد گرفت. بنابراین پوپر نمی‌تواند دریابد که در کجاست که تاریخ‌گرایان دعوی کشف نظم عمومی را در تاریخ بشر دارند. در عوض وی نظری را به آنان نسبت می‌دهد که اساساً نارواست. و بحث دربارهٔ نکته دوم این اسکان را بما می‌دهد که نظم مورد نظر آنان را دریابیم.

نکته دومی که در بحث اخیر پوپر وجود دارد نیز به‌دفعه‌ی وی از قانون حاکم بر پویشهای متنوع تکامل ویا قوانین تکاملی مربوط می‌شود. نظم حاکم بر پویش تکامل اجتماعی عبارت از تنظیم رابطه‌ای نیست که از طریق آن آغاز و انجام تکامل اجتماعی تعیین گردد. چنین برداشتی از تکامل اجتماعی متضمن قبول سرنوشتی مقدر برای جوامع بشری است و از علم فاصله‌ای بعید دارد. در واقع، نظم‌بندی علم پویش تکامل اجتماعی روالی جز این دارد. سیر طولانی تاریخ و تعدد جوامعی که این سیر بر آنان شمول می‌یافته است، یافتن چنین نظمی را اسکالندیزر ساخته است. تلاش بدام آدمیان برای برآوردن نیازهایشان نیاز به اصلاح و بهبود بخشیدن وسایل و طرق ارضای این نیازها دائماً اجتماعات بشری را از تجهیزات تولیدی بهتری برخوردار می‌ساخته‌اند. از سوی دیگر، کالبد اجتماعی تکامل تجهیزات تولیدی، یعنی روابط انسانها در تولید، نیز می‌بایست از هم‌نواپی با تکامل تجهیزات تولیدی برخوردار گردد. و در اینجاست که نظم اساسی دیگری در جامعه و تاریخ رخ می‌نماید. بدین ترتیب است که ما قادر می‌گردیم نظم‌های پویش تکامل اجتماعی را بازشناسیم.

به ترتیب مشابهی نیز می‌توانیم تکامل اورگانیک‌کی را مورد بحث قرار دهیم. نظریه داروین دربارهٔ این تکامل نیز حاوی قانونی دربارهٔ تکامل «تغییرناپذیر» و «کلی» که ساده اورگانیک‌کی به ترتیب از مراحل بی‌مهرگان دریایی، ماهیان، خزندگان، پستانداران و سرانجام انسان، بگذرد، نمی‌باشد. البته، تکامل اورگانیک‌کی در روی زمین، پویشی منحصر-

بفرد است، و بنابراین نمی‌توان به یک قانون «کلی» که همواره از «نظم تغییرناپذیری» تبعیت کند، نائل گشت. نظریه داروین اساساً نظریه‌ای راجع به انتخاب طبیعی بود که به اتکای آن چگونگی این تکامل منحصر بفرد تبیین می‌گشت. پس نظم عمومی حاکم بر تکامل ماده اورگانیکی زاییده ارتباط متقابل و دائمی بین انواع مختلف جانداران از یک سوی، و بین انواع جانداران و محیط طبیعی آنها از سوی دیگر، می‌باشد. از آنجا که این ارتباط متقابل دائمی است و برای تمامی انواع جانداران عمومیت دارد، پس نظم قابل شناخت در چنین ارتباطی تعمیم‌پذیر است، و همانست که نظم تکاملی عمومی ماده اورگانیکی را تشکیل می‌دهد.

آنچه ما در مورد نظم تکامل عمومی تاریخ بشر گفته‌ایم، نیز به همین ترتیب قابل اثبات است. ارتباطات متقابل اجتماعی که نظم تکاملی از خلال آن بدست می‌آید، نه تنها چگونگی وقوع این تکامل منحصر بفرد و جزئی را بما نشان می‌دهند، بلکه این را نیز بما می‌نمایانند که به چه نحو آن را در مسیر خواسته‌های انسان بکارگیریم. نظم تکاملی فوق این امر را مشخص می‌سازد که سازمان اجتماعی اولیه می‌بایست در سطح جماعت‌های ابتدایی تشکیل گردد، و آنگاه همراه با پیدایش موقعیتهای متفاوت در تولید و توزیع، توسعه و تکامل یابد و آثاری ببار آورد.

با این حال، پوپر همچنان اهتمام می‌ورزد که تکامل اجتماعی پویای منحصر بفرد است: «خصوصیت تاریخ در آن است که بیش از آنکه به قوانین دمیچیمها توجه داشته باشد، علاقه‌مند به [رویدادهای] واقعی و [جزئی] و [خاص] است.»^{۲۲} از این روی وی نتیجه می‌گیرد که بین علوم نظری و تاریخی باید قائل به تمایز گشت. با اینهمه چنین دوگانگی در ماهیت نظم‌های حاکم بر دگرگونی واقعیت‌های متنوع مذکور نیست. در واقع نظم موجود در تکامل تاریخ بشر از طریق قانون هم‌نوایی روابط انسانها در تولید با نیروهای عامل در تولید تعریف می‌گردد. امروزه این قانون تا حد زیادی به رسمیت شناخته شده است، و پژوهندگان تاریخ ناگزیرند که اهمیت آن را از نظر دور ندارند. تکامل جامعه بشری انکار نکردنی است و بدیهی است که اشکال خاص این تکامل و مراحل مختلف آن تکرارناپذیرند. لیکن وجود این اشکال متنوع تکامل، مایه نفی قانون عمومی تکامل نمی‌باشد. از هنگام کشف قانون هم‌نوایی مذکور تاکنون، روشنایی بسیاری بر چگونگی تکامل جوامع انسانی افکنده شده است. باید در نظر داشت که تکامل غیر تکراری بمعنای تکامل بی نظم جامعه نیست. همانگونه که قبلاً گفته شد، در جامعه نیز، همانند طبیعت، رویدادهای از نوع واحدی کراراً به وقوع می‌پیوندند که می‌توانند الزامات کشف قوانین اجتماعی را برآورده سازند. به رغم تنوع بسیار در شکل‌های حیات اجتماعی و ویژگی‌های مختلف جوامع انسانی، روابط عمومی را در آنها می‌توان باز شناخت. این روابط، روابط شالوده‌ای هر جامعه را تشکیل می‌دهند، و بقای آن را اسکان‌پذیر می‌سازند. قوانین عمومی نیز که در تکامل همه جوامع انسانی قابل تعیین می‌باشند، از مطالعه آنها — روابط مذکور — بدست می‌آیند.

نتیجه آن که پوپر غیر قابل برگشت، تکرارناپذیر و منحصر بفرد تکامل بر اساس

قوانین عمومی، پوشی قابل درک است. لیکن پوپر آن را همچون پوشی می‌انگارد که «همیشه» از نظمی فوق تاریخی تبعیت می‌کند. در حالی که نظم حاکم بر این پوشی، ترتیب مراحل مختلف، و ضرورت پیدایش مرحله‌ای معین بعد از یک مرحله خاص، ناشی از عمل قوانین خاصی هستند.

سرانجام، ضمن در نظر گرفتن قوانینی که تا بحال در مورد تکامل جوامع بدست داده‌ایم (ونه قوانینی که پوپر به تاریخ‌گرایان نسبت می‌دهد)، نکته‌ای دیگر در مورد این ادعای پوپر که به عقیده تاریخ‌گرایان قوانین اجتماعی حاکم بر دوره‌های گوناگون تاریخی و نیز مکانهای مختلف از یکدیگر متمایزند، می‌توان گفت. هنگامی که روابط اجتماعی خاصی در مرحله‌ای معین از تکامل اجتماعی شکل می‌گیرند و ارتباط متقابل مشخصی بین انواع متفاوت این روابط برقرار می‌شود، هر رویدادی که در این زمینه شخص وقوع یابد، ناگزیر در ارتباط معین آن با سایر عناصر مجموعه مذکور نقش و معنای معینی خواهند داشت که تنها بوسیله شناسایی زمینه کلی وقوع آن و ارتباط آن با دیگر اجزای زمینه فوق تعیین پذیر می‌شود. مثلاً، در نظام اقتصادی—اجتماعی فئودالی قوانین مربوط به قیمت و سود، و غیره، نمی‌توانند به نحوی غالب بر روابط اقتصادی انسانها مسلط گردند. تنها در نظام مبتنی بر بازار است که قوانین مذکور به نحوی غالب بر روابط اقتصادی را شکل می‌دهند.

گفتیم که به زعم پوپر تاریخ‌گرایی و پنداشت علمی از تاریخ دچار «کل‌گرایی» و «ناکجاآبادگرایی» است. طبق نظر وی کل‌گرایان جامعه را بعنوان یک کل مطالعه می‌کنند، و به جنبه‌های جزئی یا خاص حیات اجتماعی نمی‌پردازند. و از آنجا که تاریخ‌گرایان به دنبال دگرگون ساختن کل‌اند، و نه «جنبه‌های» خاص جامعه، بنابراین ناکجاآبادگرایی نیز هستند.^{۶۳}

شکی نیست که پنداشت علمی از تاریخ به تکامل جامعه بعنوان یک کل، علاقمند است. زیست‌شناسی نیز به تکامل اورگانیسم بعنوان تکامل یک کل می‌نگرد. اما این امر پنداشت علمی از تاریخ و نیز زیست‌شناسی را دچار «کل‌گرایی» نمی‌کند. چرا که این دو کل را فدای جزء نمی‌کنند و کل را محصول مجموعه کنش متقابل اجزای آن می‌دانند. اما همچنان که می‌توان گفت کل متشکل از اجزای آنست، همینطور باید افزود که اجزای یک کل بوسیله آن تعیین می‌گردند. برداشتهای مکانیکی چنین ارتباط متقابلی را بشکل محدودی می‌پذیرند، و در نتیجه، تبیین پوششهای اجتماعی را اسکان‌ناپذیر می‌پندارند.

بدیهی است که جامعه مانند اورگانیسم تکامل نمی‌یابد. ارتباط اجزای جامعه، افراد، با یکدیگر زاینده فعالیت آگاهانه و ناظر به مقصود آنهاست. این ارتباط به نحو اجتناب‌ناپذیری برای ارضای نیازهای انسان بوجود می‌آید. تنها پس از تحلیلی علمی از پوشش اجتماعی، یعنی روابطی که انسانها به منظور ارضای نیازهای خویش وارد آن می‌شوند، است که می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که برای دگرگون ساختن جامعه باید روابط انسانها در تولید را مطابق با سطح تکامل نیروهای عامل در تولید تغییر داد. آنگاه، با تغییر شالوده اقتصادی می‌توان

انتظار داشت که روساخت جامعه نیز دچار تحول گردد. چنین نتیجه‌گیری ناشی از تحلیلی علمی است، و درستی و نادرستی آن را واقعیت‌های تاریخی معلوم می‌سازند. پس، در اینجا سخن از دگرگون ساختن "کل"، و این که تنها بدان وسیله می‌توان اجزاء را تغییر داد، نیست. بدون شک کوشش در جهت دگرگون ساختن "کل" بدون این که کاری در جهت تغییر اجزای آن صورت گیرد، خیال‌پردازی و ناکجاآبادگرایی است. در واقع، پنداشت علمی از تاریخ بر آن است که درک تکامل کل بدون مطالعه اجزاء و ارتباط متقابل آنها، امکان‌پذیر نیست. این پنداشت بوسیله مطالعه اجزای مختلف جامعه در پی درک چگونگی شکل و تکامل کل است، و پس از کشف روابط تعیین‌کننده تکامل اجتماعی، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که برای دگرگون ساختن جامعه باید به روابط اصلی توجه بیشتری داشت.^{۶۴}

تبرستان
www.tabarestan.info

۶۴. گذشته از منابع ذکر شده، از آثار نویسندگان زیر نیز استفاده شده است:

M. Cornforth, J.L.N. Danilova.

شیوه تولید فنودالی

پژوهندگانی که از نظرگاههای مختلف و با شیوه‌های گوناگون جنبه‌های متفاوت حیات اقتصادی و اجتماعی جوامع مختلف، بویژه جوامع اروپا، را مورد غور و بررسی قرار داده‌اند، برداشتهایی از فنودالیسم داشته‌اند که متضمن تعاریف گوناگونی از این مفهوم می‌باشند. در بررسی حاضر که فنودالیسم بعنوان یک شیوه تولید در نظر گرفته می‌شود، مطالعه آن بعنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی مشخص در پویش تکامل اجتماعی ضرورت دارد. پس از آن می‌توان به بحث درباره تعاریف مختلف فنودالیسم پرداخت، و از خلال آن اصول نظری و زمینه‌های ایدئولوژیکی تاریخ نگاری فنودالیسم را تحلیل و نقد کرد.

مفهوم شیوه تولید

همچنان که پیش از این اشاره شد، از فنودالیسم در این کتاب یک نظام اقتصادی - اجتماعی متمایز در تکامل تاریخی جوامع انسانی مستفاد می‌شود. از این روی در تعریف ما از فنودالیسم نه روابط حقوقی، قضایی و نهادی موجود بین فنودال بزرگ و دست‌نشانده، سلطان و مقطع، بلکه این شیوه تولید است که اهمیت اساسی پیدا می‌کند.

از آنجا که هرپدیده اجتماعی، پدیده‌ای تاریخی نیز می‌باشد، هر برداشت و تعریفی از فنودالیسم هنگامی از نظر علمی قابل قبول است که برپویش واقعی تکامل تاریخی روشنی بخشد، و به درک ما از پویش‌های عینی در تاریخ بشر کمک کند. در این برداشت دوره‌بندی تاریخ برسبنای نظریه خاصی از تولید صورت می‌گیرد که ملازم با تجزیهات نظری معینی است و متکی به آن می‌باشد.

در فصلهای گذشته دیدیم که دوره‌بندی تاریخ را می‌توان براساس شیوه تولید، یعنی شیوه تولید وسایل معیشت، انجام داد. باوجود این باید پذیرفت که مفهوم شیوه تولید مفهوم ساده‌ای نیست. درواقع، تنها راه نیل به فهم درستی از آن، و نیز درک پیچیدگی آن، تجزیه عناصر آن از یکدیگر و مطالعه هر یک، و سپس مطالعه روابط متقابل این عناصر در یک کل، می‌باشد.

تجزیه یک پدیده در ذهن انسان، تجزیه جنبه‌های اساسی آن به منظور فهم آن، مستلزم استفاده از روش تحلیل است، و نتایج واسطی که در این میان بدست می‌آیند، تجرید یا انتزاع، خوانده می‌شوند. مطالعه پدیده‌های اجتماعی نیز استفاده از تجرید را ایجاب می‌کنند؛ چرا که بدون آن چنین مطالعه‌ای اسکان‌پذیر نخواهد بود.

مفهوم شیوه تولید از طریق دو تجرید اساسی مشخص و روشن می‌گردد: جنبه اجتماعی و جنبه مادی پویش تولید. در واقع، کاربرد صحیح چنین پنداشتی از تاریخ به توانایی ما در نشان دادن پویش واقعی تولید بستگی دارد. نقطه شروع این پنداشت بررسی تولید مادی، یعنی رابطه انسان با طبیعت، و چهارچوب اجتماعی آن، یعنی رابطه انسان با انسان است. ولی چون این دو، یعنی رابطه انسان با طبیعت و انسان با انسان دو جنبه کنش متقابل واحدی هستند، از این روی تجرید این دو نباید با رابطه اورگانیک آنها مغایر باشد و یا این رابطه را نادیده‌انگارد. این دو جنبه جدایی‌ناپذیر تولید شالوده شیوه تولید را تشکیل می‌دهند. با این حال باید دید که تجرید هر یک از این دو جنبه متضمن چه عناصری است و ما چگونه آنها را از یکدیگر تمییز می‌دهیم. تاکنون به این استنتاج دست یازیده‌ایم که انسانها تاریخ خود را نه‌آنطور که دلخواه آنان است، بلکه براساس شرایط عینی که از نسلهای گذشته به ارث برده‌اند، می‌سازند. جزء اصلی حیات اجتماعی انسان را کار وی در تولید وسایل مورد نیاز زندگی — خوراک، پوشاک و مسکن — تشکیل می‌دهد. این فعالیت زاده یک ضرورت طبیعی پابرجاست، و شرط اساسی هر جامعه انسانی می‌باشد. با وجود آن که شرایط جغرافیایی و جمعیتی جزئی از الزامات پویش تولید می‌باشند، با این حال این شرایط شالوده پویش تاریخی را نمی‌سازند؛ تأثیر این شرایط بر مسیر تکامل اجتماعی البته مهم است، لیکن این تأثیر در جهت کند یا تند ساختن آنست.

رابطه انسان با محیط پیرامون خویش، برخلاف سایر حیوانات، رابطه‌ای فعال است. او با کار خویش ارزشهای مادی مورد نیاز خود را تأمین می‌کند. این کار مستلزم استفاده از ابزار است. و این ابزار را جامعه خود باید فراهم آورد. هر نسل، از میراث اجتماعی نسلهای گذشته برخوردار می‌گردد. بخش مهمی از این میراث را ابزارهای تولیدی ساخته شده بوسیله نسلهای پیشین جامعه تشکیل می‌دهد. اینها وسایلی هستند که جامعه را در تسلط بر طبیعت یاری می‌دهند. بهبود و گسترش چنین وسایلی از تسلط جوامع انسانی بر طبیعت حکایت می‌کند. بدیهی است که هرگونه نوآوری و اختراعی برزیننه دست‌آوردهای گذشتگان صورت می‌گیرد. طبیعی است که تکامل چنین وسایلی — ابزارها — با شناخت بیشتر و گسترش زیادتر مهارت‌های انسانی همراه است و ضرورتاً آنها را بدنبال دارد. از این روی است که در پویش تولید نقش اساسی را تولیدکنندگان ایفا می‌کنند.

ابزار کار و موضوع کار که بوسیله آنها ارزشهای مادی تولید می‌شوند، و نیز انسانهایی که به کمک این وسایل و براساس تجربه و شناخت خاصی کار می‌کنند، نیروهای عامل در تولید را بوجود می‌آورند.

اما نیروهای عامل در تولید تنها یک جنبه از پویش تولید را نشان می‌دهند. هیچگاه نباید از یاد برد که تولید، تولید افراد منفرد و جدا از هم نیست، بلکه همواره خصیلتی اجتماعی

دارد. بنابراین، روابط معینی بین انسانها در پوییش تولید، مستقل از اراده آنان، برقرار می‌شود. در ابتدا این روابط بر مبنای همکاری بین انسانها قرار داشته است. لیکن در مرحله خاصی از تکامل ابزارها و فنون و دانش کاربردی انسان، موقعیتهای ناهمسازی در صحنه اقتصاد و اجتماع بین اعضای جامعه پدید می‌آیند، و تمام یا قسمتی از وسایل تولید در اختیار تعداد معدودی از افراد جامعه قرار می‌گیرد. از آن به بعد بین تولیدکنندگان و وسایل تولید جدایی می‌افتد و در نتیجه، تولید، ارتباط خاصی بین تولیدکنندگان و مالکان وسایل تولید را ایجاد می‌کند. چنین ارتباطی در پوییش تولید مشخص کننده روابط بین طبقات اجتماع است. این نوع ارتباط را که در پوییش تولید بین انسانها شکل می‌گیرد، روابط بین انسانها در تولید می‌خوانند. ایجاد این روابط مستقل از آگاهی انسانهاست، و این بمعنای عینیت روابط مذکور است که از خصایص مشخصه آن می‌باشد. خصایص دیگر این روابط را نیز سطح تکامل نیروهای عامل در تولید تعیین می‌کنند. با این ترتیب، روابط بین انسانها در پوییش تولید و نیروهای عامل در تولید مستقل از یکدیگر وجود ندارند، بلکه این دوازده وحدت برخوردارند. انعکاس ذهنی وحدت بین نیروها و روابط بین انسانها در پوییش تولید مفهوم شیوه تولید می‌باشد که کل پوییشهای اجتماعی، اعم از سیاسی و فکری و حقوقی، را مشروط می‌سازد. از جمله خصایص ذاتی تولید، از دیرباز، تغییر مدام آن، و در نتیجه تکامل شیوه‌های تولید بوده است. تغییر و تکامل نظامهای اقتصادی - اجتماعی نیز از این روی بوده است. پس به رغم وحدت نیروهای عامل در تولید و روابط بین انسانها در تولید، شکاف و تضاد بین این دو را نباید نادیده گرفت. سبب این درگیری سببهای متفاوتی است که نیروها و روابط انسانها در تولید هریک در طریق تکامل طی می‌کنند. چراکه ابزارها، فنون، مهارتها و تجارب انسانها در تولید کم و بیش مدام در حال تغییر می‌باشند. حوزه فنی تولید در بردارنده پویاترین عناصر پوییش تولید بمعنای اعم آن می‌باشد. لیکن به رغم پویایی نیروها، روابط انسانها در تولید از قابلیت تغییر بسیار محدودتری برخوردارند. بنابراین، درگیری این دو جنبه شیوه تولید بواسطه رشد لایتقطع نیروهای عامل در تولید و بازدارندگی چهارچوب اجتماعی تولید در مقابل چنین رشدی می‌باشد. با اینهمه، باید یادآور این نکته شد که ذکر حقیقت فوق بمعنای انکار اثرات تشدیدکننده و تعدیل سازنده روابط انسانها در تولید بر نیروهای عامل در تولید نمی‌باشد. بهرگونه، این درگیری است که به درگیریها در حوزه‌های دیگر حیات اجتماعی، و از همه مهمتر ساخت اجتماعی و روابط بین طبقات می‌انجامد. نظامهای جدید اقتصادی - اجتماعی محصول این درگیری می‌باشند. از اینجاست که اسکان تمیز دوره‌های تاریخی از یکدیگر، و همچنین تشخیص وجوه اشتراک و افتراق نظامهای اقتصادی - اجتماعی جوامع بشری در ادوار مختلف تاریخی دست می‌دهد. در نتیجه، استفاده از سلاک علمی تکرار که در تمامی علوم عمومیت دارد، و ذهن‌گرایان اسکان کاربرد آن را در علوم اجتماعی نفی می‌کنند، اسکان‌پذیر می‌گردد.

خصایص نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید در فتودالیسم

شیوه تولید فتودالی از دو جنبه مرتبط و در عین حال متضاد برخوردار است: روابط انسانها در تولید و نیروهای عامل در تولید. روابط انسانها در تولید فتودالی بر مبنای مالکیت مهمترین

وسیله تولید در این شیوه تولید، یعنی زمین، شکل می‌گیرد؛ این مالکیت از آن ارباب، یانهادی است که این طبقه را تجسم می‌بخشد. در کنار این مالکیت، مالکیت فردی ابزار تولید، مانند خیش و گاو و نیز ابزار پیشه‌وران شهری، نیز وجود دارد. سرف یا رعیت گرچه تحت تسلط لرد یا ارباب است، لیکن می‌تواند صاحب اموال شخصی و قسمتی از ابزار تولید، مانند گاو و شخم و بذر، و همچنین محصول که پس از برداشت تمهداتش به ارباب برای او باقی می‌ماند، باشد.

در واحدهای اقتصادی این نظام تولیدکنندگان بر روی زمینهایی که از طرف ارباب بین آنها تقسیم شده است، و در "اجاره" آنها قرار دارد، به تولید می‌پردازند. این روستاییان با این که به ارباب وابسته هستند، اما برخلاف برده مستقیماً خرید و فروش نمی‌شوند.

مانند هر جامعه‌ای که در آن موقعیتهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی بین طبقات اجتماعی وجود دارد، رابطه تسلط و تابعیت در جوامع فئودالی نیز می‌بایست به دریافت مازاد تولید بینجامد، همچنانکه اربابان مازاد تولید روستاییان را به شکل اجاره دریافت می‌دارند.

چون رعیت یا سرف، مالک قسمتی از وسایل تولید است، و زمین نیز (گرچه در مالکیت ارباب است) در اختیار وی قرار دارد، فعالیتهای زراعی و صنایع روستایی مربوط به آن را خود بطور مستقل می‌تواند انجام دهد. پس به اقتضای موقعیت، وابستگی شخصی، یعنی فقدان آزادی شخصی، وابستگی به زمین، و قید و بندهای گوناگون برای تصاحب مازاد تولید ضروری است. با اینهمه، این وابستگی به شکلهای مختلفی متجلی می‌گردد: یا بصورت وابستگی به زمین و یا بعلت وجود شرایط سنتی و طبیعی خاص، در شکلی تعدیل یافته‌تر. در واقع، در جامعه فئودالی تمامی افراد در یک شبکه روابط وابستگی قرار گرفته‌اند: اعم از رعایا، اربابان، تابعان یا واسالها، روحانیان و افراد معمولی. وابستگی شخصی در اوضاع و احوال یک جامعه فئودالی مشخص کننده روابط انسانها در تولید و دیگر روابط اجتماعی خواهد بود. این وابستگی شخصی که تار و پود جامعه را تشکیل می‌دهد، الزاماتی را از نظر نحوه انجام کار و چگونگی توزیع محصول ناشی از آن بوجود می‌آورد. از این روی است که کار اضافی به شکل انجام بیگاری یا پرداختهای جنسی و پولی پدید می‌آید؛ و به اقتضای همین امر است که کار اضافی از طریق اجبار و زور، در هر شکل ممکن آن، به روستاییان تحمیل خواهد گشت. حال اگر تولیدکنندگان مستقیماً رویاروی اربابان قرار نگیرند، "بلکه تحت تابعیت مستقیم دولتی واقع شوند که در آن واحد بعنوان حاکم و ارباب، بر آنها حکومت می‌کند، آنگاه اجاره و مالیات یکی می‌شوند؛ عبارت دیگر، مالیاتی متفاوت از اجاره زمین وجود نخواهد داشت." و در واقع، رابطه بین تولید کننده و غیر تولید کننده منبعت از چگونگی دریافت مازاد تولید است. رکن عمده ساخت اجتماعی را رابطه توزیعی بین این دو طبقه که طبعاً با مرحله خاصی از تکامل روشهای کار و در نتیجه باروری اجتماعی آن، همنوایی دارد، تشکیل می‌دهد. چنین رابطه‌ای اساسی‌ترین وجه تمایز نظامهای اقتصادی - اجتماعی گوناگون از یکدیگر است. باین حال نباید از نظر دور داشت که وجود روابط توزیعی و همینطور ساختهای اقتصادی مشابه - یعنی وجود تشابه در

۱. اگر در چنین شرایطی مالک وجود نمی‌داشت، تولید بصورت تولید کالایی ساده، یعنی تولید توسط تولیدکننده‌ای که مالک وسایل تولید خویش است، می‌بود.

2. Productivity

عناصر اساسی آن — در جوامع مختلف ضرورتاً همراه با اشکال همدان پدیده‌های فکری و هنری و سیاسی و حقوقی نیست. بنابر شرایط گوناگون طبیعی، روابط نژادی، و گذشته تاریخی جوامع بشری، و غیره، این پدیده‌ها می‌توانند شکلهای بسیار متفاوتی در این جوامع پیدا کنند. با وجود شکلهای گوناگون بهره‌کشی انسان از انسان، دو شکل آن از عمومیت بیشتری برخوردار می‌باشند: شکل نخست بهره‌کشی از طریق "اجبار اقتصادی" است که در نظام فتودالی بصورت بهره‌کار، جنسی و پولی نمود پیدا می‌کند، و طریق دیگر بهره‌کشی "اجبار غیر اقتصادی" یا "اجبار مستقیم" است. هر یک از این دو صورت کلی بهره‌کشی خود بر گونه‌های متعددی مشتمل‌اند که هر یک از روابط معینی بین تولیدکننده و غیرتولیدکننده و نیز سطح معینی از تکامل مبارزه انسان با طبیعت، نشأت می‌گیرند. در نظام برده‌داری اخذ مازاد تولید از تولیدکننده شکل اجبار مستقیم داشت و به نحوی عریان صورت می‌گرفت. اما در فتودالیسم، ارباب مالک "مطلق" رعیت نیست. بنابراین وابستگی فتودالی حالت بینابینی از بهره‌کشی را منعکس می‌سازد و آسیخته‌ای از اجبارهای اقتصادی و غیراقتصادی را تجلی می‌بخشد. در این نظام بهره‌کشی از طریق اجبار مستقیم هنوز نقش اصلی را برعهده دارد. لیکن در نظام مبتنی بر بازار اجبار اقتصادی شکل غالب رابطه توزیعی است. چرا که تولیدکننده این نظام نیروی کار خود را در بازار به فروش می‌رساند تا از این طریق زیست خود را تأمین کند. در نظام فتودالی تعهدات روستاییان به پرداخت بهره‌کار، جنسی و پول محدود نمی‌گردد. عوارض مختلف همراه با وابستگی شخصی اجبارهای غیر اقتصادی روستاییان را تشکیل می‌دهند شکل و میزان این اجبارها متفاوت‌اند. با وجود این، خصایص اساسی و عمومی این وابستگی عبارتند از: وابستگی روستایی به زمین و سمانعت از نقل مکان روستاییان از یک زمین به زمین دیگر؛ تابعیت روستاییان از قدرت اداری، قضایی و انتظامی ارباب و مأموران دولت؛ تقیدات مربوط به پرداخت باجهایی که به جنسی یا به پول مطالبه می‌شوند؛ و بطور کلی، حقوق محدود روستاییان در ساخت اجتماعی جامعه. از این لحاظ وابستگی شخصی، حقوقی و اداری روستاییان به ارباب معنایی بیش از منبع درآمدی اضافی برای وی داشت. از آنجا که تولیدکننده این نظام به سبب عدم وجود تقسیم کار گسترده که خود از سطح پایین تکامل نیروهای عامل در تولید ناشی می‌شد، قسمتی از وسایل تولید را در اختیار داشت، اجبار غیر اقتصادی — یعنی اعمال قدرت مستقیم ارباب بر رعایا از نظر حفظ موقعیت ارباب و تداوم اخذ مازاد تولید از رعایا برای وی ضرورت داشت. از این روی تسلط حقوقی و اداری ارباب بر تولیدکننده، با قدرت ارباب بر شخص رعیت پیوند نزدیک داشت.

مالکیت فتودالی با تماحب مازاد تولید بشکل بهره فتودالی تحقق و تداوم می‌یابد. آنچه بطور کلی می‌توان گفت این است که تمامی این مازاد توسط اربابان به مصارف غیرتولیدی می‌رسید. در نتیجه، انگاره تولید مجدد در این نظام، برخلاف نظام سرمایه‌داری، جنبه‌ای تقریباً ایستا دارد. به همین دلیل تکامل نیروهای عامل در تولید به کندی صورت می‌گیرد و ابزار تولیدی ساده می‌باشند. فعالیت تولیدی خصلتی کم‌ویش فردی دارد، و تقسیم کار در سطح پایینی از تکامل واقع است. در نتیجه، اقتصاد فتودالی یک اقتصاد طبیعی است — یعنی

اقتصادی که در آن تولید اساساً برای مصرف و نه فروش صورت می‌گیرد. باین حال تسلط اقتصاد طبیعی مطلق نیست، چرا که بخش کوچکی از محصولات زراعی وارد پویش فروش می‌گردد. بهر حال اگر سطح تکامل نیروهای عامل در تولید در دوره فنودالسم را در نظر بگیریم در خواهیم یافت که نمی‌توان از اقتصاد طبیعی این دوره بعنوان اقتصادی که فاقد بازار یا گردش پول، و اجاره پولی فنودالی می‌باشد، گفتگو کرد. حتی بهنگام تسلط اقتصاد طبیعی مبادله و پول، و در نتیجه، اجاره پولی، می‌تواند وجود داشته باشد، چرا که همواره قسمتی از مازاد تولید برای فروش در شهرها عرضه می‌گردد. با اینهمه، نباید اقتصاد طبیعی را با اقتصاد مبتنی بر مبادله و تولید کالایی که در آن تولید بمنظور فروش صورت می‌گیرد، مشابه دانست. گسترش تولید کالایی در کشاورزی بتدریج صورت می‌گیرد. شکل رایج تولید کالایی در کشاورزی تولید کالایی ساده، یعنی تولید توسط تولید کنندگان مستقلی که مالک وسایل تولید خود هستند و نیازهایشان را از طریق مبادله برآورده می‌سازند، می‌باشد.

بهره کشی فنودالی

تولید اضافی در کشاورزی مبنای تمام تولیدات اضافی دیگر است. بطور کلی، پیدایش تقسیم اجتماعی کار و تأمین معاش گروه غیر تولید کننده بدون تولید اضافی اسکانپذیر نیست. بدون تولید اضافی در کشاورزی نیز پیدایش فعالیتهای تخصصی دیگر مانند صنعت، علم و هنر و غیره، نمی‌توانست بوجود آید. تاکنون در این مورد سخن رانده‌ایم که تولید اضافی در نظام فنودالی به سه شکل مختلف نمودار گشته است: کار (بهره یا اجاره کار)، به جنس (ارزش استفاده)، یا به پول (بهره نقدی). تولید اضافی که در اختیار ارباب فنودال قرار می‌گیرد به بهره فنودالی مشهور است، و نمایانگر تحقق حقوق مالکیت انحصاری ارباب بر زمین می‌باشد. هدف عینی مسلط بر پویش تولید در این نظام دریافت بهره مالکانه است.

در این اقتصاد طبیعی تنها قسمت ناچیزی از مازاد تولید کشاورزی به بازار عرضه گردید، لیکن مازاد تولید این نظام منحصر به محصولات زراعی نبود. این مازاد محصول صنایع دستی را نیز در برمی‌گیرد. کارهای دستی و پیشه‌وری، بعنوان اشتغالی فرعی در میان فعالیتهای اصلی، نیازمندیهای ده‌نشینان را نیز برمی‌آورد و از این لحاظ وجود آن ضرورت دارد.

پرداخت مازاد تولید بصورت کار اجباری در زمینهای ارباب نوع ابتدایی و ساده بهره فنودالی است. در این حالت تولید کننده که غالباً از ابزار کار خود (خیش، غیره) نیز استفاده می‌کند، چند روز از هفته را بر روی زمین خود - حصه رعیتی - کار کرده، بقیه اوقات هفته را بدون دریافت هیچگونه اجرتی به کار بر روی زمین ارباب - حصه اربابی - می‌گذراند. کار زارع در حصه رعیتی که از نظر اجتماعی کاری لازم بحساب می‌آید، تولید لازم برای تأمین معاش وی را فراهم می‌کند. کار زارع در حصه اربابی (که از نظر اجتماعی کاری اضافی می‌باشد) تولید اضافی مورد نیاز مالک را فراهم می‌آورد. در این حالت اجاره و تولید اضافی یکی می‌باشند، و اجاره - نه سود - شکل دریافت مازاد را تشکیل می‌دهد. هر چه تعداد روزهای کار اجباری در حصه اربابی کمتر باشد، به تعداد روزهایی که رعیت برای تولید لازم به کار می‌پردازد، افزوده می‌گردد، و بنابراین سهم بیشتری نصیب وی خواهد شد. البته باید در نظر داشت که در

چنین حالتی تولید لازم نه تنها صرف تأمین معیشت رعیت و خانواده وی می‌گردد، بلکه الزامات کاری وی را نیز باید فراهم آورد زیرا که رعیت احتمالاً با خیش و گاو شخم خود به تولید می‌پردازد. کافی بودن محصول کار رعیت هم برای تأمین معیشت وی و هم برای تولید مجدد ابزار و بذرسورد استفاده وی، شرط ضروری هر شیوه تولیدی است. بجز این، تولید دائم، تولید مجدد، امکان‌پذیر نمی‌گشت. از این گذشته، روشن است که در شیوه تولیدی خاصی که در آن تولیدکننده به غیر از زمین، بقیه یا قسمتی از وسایل تولید را در اختیار دارد، روابط مالکیت را باید بعنوان رابطه مستقیمی بین ارباب و رعیت تلقی کرد که تولیدکننده در آن از آزادی بسیار محدودی برخوردار است؛ این فقدان آزادی «سکن است به بندگی توأم با کار اجباری یا فقط رابطه‌ای که بر خراج دهی مبنی است، بینجامد». درک این نکته ما را در شناخت روابط توزیعی و تقیدات فتودالی بسیار کمک می‌کند. تحت شرایط فوق تولیدکنندگان ابزار تولید خود را، یعنی وسایلی که آنان را در مواجهه مستقیم با طبیعت قرار می‌دهد، در تصرف دارند، و مستقلاً به فعالیت زراعی و صنایع دستی خالگی می‌پردازند. این شرایط، همچنان که پیش از این یادآور شدیم، فشارهای غیر اقتصادی — به شکل‌های گوناگون — را ایجاد می‌کنند. با این حال اجبارهای مستقیم این اقتصاد از اقتصاد برده‌داری متمایز است. «برده در شرایط بیگانه‌ای، و آنهم بصورتی غیرمستقل، دست به تولید می‌زند». در حالی که رعیت مستقلاً به فعالیت تولیدی می‌پردازد. بنابر این، در نظام فتودالی وابستگی شخصی ضرورت دارد، لیکن ملاک فتودال بودن یک جامعه تنها درجه گسترش آزادی شخصی افراد تولیدکننده نیست. شدیدترین نوع این وابستگی، وابستگی به زمین، و شکل خفیف‌تر آن تقیدات مختلف روستایی است. اگر در بعضی اراضی سروکار تولیدکننده با مالک خصوصی نباشد و در عوض، مانند روستاییان اراضی دیوانی تحت تابعیت مستقیم دولت قرارگیرد، «در این صورت اجاره (بهره) و مالیات با یکدیگر یکی می‌گردند، و عبارت دیگر، مالیاتی متمایز از این شکل اجاره زمین وجود نخواهد داشت». شکل اقتصادی خاصی که انجام کار اضافی بخود می‌گیرد، روابط بین فرودست و فرادست را تعیین می‌کند. ویرسبنای این روابط است که کل ساخت اقتصادی جامعه، و در نتیجه شکل خاص اعمال قدرت در آن، پهای می‌گیرد. «همواره رابطه مستقیم مالکان وسایل با تولیدکنندگان — رابطه‌ای که طبعاً با مرحله خاصی از تکامل روشهای کار و در نتیجه با زوری اجتماعی آن، همروایی دارد — است که راز نهان، شالوده پنهان کل ساخت اجتماعی، و همراه با آن شکل سیاسی رابطه فرمانروایی و تابعیت... را آشکار می‌سازد». این امر مانع از پیدایش شکلهای متفاوتی از پدیده‌ها که از شالوده‌های اقتصادی واحدی — واحد از این نظر که شرایط اساسی آنها با یکدیگر مشابه می‌باشند — نشأت گرفته‌اند، نمی‌باشد. سبب وقوع این پدیده‌ها تنوع شرایط اعم از اوضاع و احوال مختلف، محیط طبیعی، گذشته تاریخی، و جز آن است. بعبارت دیگر، در جوامعی که ساختهای اقتصادی — اجتماعی آنها مضمون یکسانی دارند، می‌توان بنا به دلایل فوق، اشکال مختلفی از بهره‌کشی، نهادهای سیاسی و تقیدات روستایی را یافت. بهرگوله، می‌توان شکلهای مذکور را به استناد شرایط متنوعی که ذکر آن گذشت، تبیین کرد. با این حال، عدم درک درست چنین مسئله‌ای تمییز عوامل اصلی از غیر اصلی را در مطالعه ساخت اقتصادی — اجتماعی جوامع برای پاره‌ای از محققان مشکل ساخته است.

بهرحال، بهره‌کار در فئودالیسم نمایانگر تولید اضافی در زمان و مکان مشخصی است. در اینجا صرف نظر از آن که تولیدکننده باید نیروی کار کافی در اختیار داشته باشد، موضوع کاروی، یعنی زمینی که بر روی آن کشت می‌کند، همراه با وسایل کار او، نیز باید از باروری کافی برخوردار باشند. این بدان معناست که باروری طبیعی کار در چنین شرایطی باید تا آن حد بالا باشد که تولید محصول را برای رعیت بمیزانی بیش از مقدار مورد نیاز او جهت تأمین معاش خود و خانواده وی اسکانپذیر سازد. چرا که در غیر اینصورت تولید مجدد با مضایق بسیار روبرو می‌گردید، و شاید هم غیرممکن می‌گشت. با اینحال چنین اسکانی نیز خود از طریق اوضاع و احوال عینی و ذهنی مشروط می‌گردد. اگر کمبود نیروی کار، موضوع کار یا ابزار کار وجود داشته باشد، آنگاه کار اضافی در مقایسه با کار لازم، وسعت چندانی نخواهد یافت. لیکن در چنین حالتی از یک سوی خواستهای تولیدکنندگان، و از سوی دیگر تعداد نسبی مالکان، و بالاخره مازاد تولید، نیز کم خواهد بود.

بهره‌کار، کار اضافی رعیت را در اختیار ارباب قرار می‌دهد، ولی این امر با این اسکان که تحت چنین شرایطی تولیدکننده بتواند مالکیتی مستقل یا ثروتی بسست آورد، مغایرتی ندارد. علت آن نیز وجود سنتها و نقش تعیین‌کننده آنها در اوضاع و احوال ابتدایی و تکامل نیافته است که چهارچوب اجتماعی تولید فئودالی دربردارد. بدیهی است که این سنتها که مؤید نظم موجود می‌باشند، حدود بهره‌کار را تعیین می‌کنند. به هرگونه، چنین تشکلی هنگامی صورت خواهد گرفت که تولید مجدد شالوده نظم موجود و عوامل اساسی آن را فراهم آورد. وجود نظم و قاعده برای ایجاد ثبات اجتماعی و کنار گذاشتن نقش تصادف در پویای حیات اجتماعی از جمله عناصر ضروری هر شیوه تولید می‌باشد. سنت در نظام فئودالی تجسم ثبات اجتماعی است، و نظام اجتماعی را از دست اندازی پدیده‌های تصادفی محافظت می‌کند. در نظامهای ماقبل سرمایه‌داری تشکیل این قالبهای رفتاری از طریق دوام تولید مجدد عملی می‌گشت. دوام روابط پس از مدتی آنها را بصورت عادت و سنت در می‌آورد، و فشارهای اجتماعی و از آن جمله قوانین رسمی، ضامن اجرای آن می‌گردند. برای نمونه، اگر در ابتدای امر کار اجباری برای سرف سه روز در هفته تعیین می‌گشت، با مرور زمان این سه روز کار در هفته تثبیت می‌شد، و جنبه قانونی بخود می‌گرفت. اگر چه باروری کار تولیدکننده در بقیه روزهای هفته که در اختیار خود وی بود، و همراه با شناخت بیشتر وی افزایش می‌یافت، عامل متغیری است. در نتیجه، اسکان به دست آوردن ثروتی، هر چند ناچیز، برای تولیدکننده وجود دارد. در ضمن نباید از یاد برد که تکامل اقتصادی در چنین حالتی اسکانپذیر است، لیکن میزان و سرعت آن به اوضاع و احوال و شرایط مادی مساعد بستگی دارد.

پرداخت مازاد تولید، به شکل محصول در کنار بهره‌کار، و در برخی از جوامع مجزا از آن بوجود می‌آید. در این حالت تولیدکننده مازاد تولید را در اختیار مالک (دولت و افراد خصوصی) قرار می‌دهد. در این شکل رابطه توزیعی مالک دیگر مستقیماً از کار اضافی تولیدکننده بهره‌برداری نمی‌کند، بلکه محصول کار اضافی وی را به دست خواهد آورد. بدین ترتیب، تغییر بهره‌کار به بهره‌جنسی تغییری در ماهیت رابطه توزیعی ارباب و رعیت بوجود نمی‌آورد. به هنگام رواج بهره‌جنسی نیز تولیدکننده مالک قسمتی از اشیاء کار و ابزار کاری است که

برای دوام تولید مجدد ضروری اند. در این حالت امکان دارد که زمین تنها عامل تولیدی باشد که به رعیت تعلق نداشته باشد. با این حال مازاد تولید عملاً در داخل حوزه تولیدی بوجود می‌آید. تحت چنین شرایطی تولیدکننده کم و بیش تمام اوقات کار خود را صرف تولید می‌کند، اگر چه قسمتی از محصول حاصل از همین کار است که بعنوان مازاد تولید در اختیار ارباب قرار می‌گیرد، بدون این که چیزی در ازای آن به رعیت داده شود. در چنین شرایطی دیگر مرزی بین کاری که تولیدکننده برای خود و کاری که وی برای مالک زمین می‌کند، وجود ندارد.

تا زمانی که پرداخت تولید اضافی بشکل کار و محصول است، بازرگانی، پول و سرمایه در حواشی اقتصاد طبیعی پای می‌گیرند. آشکار است که قسمتی از تولید اضافی ممکن است توسط مالکان در بازار بفروش برسد، اما بخش اعظم این مازاد توسط ارباب مصرف می‌شود. علاوه بر این، اشاعه بهره کار و جنسی یگانگی بین صنایع دستی روستایی و زراعت را ایجاد می‌کند. مازاد تولید که شکل اجاره را بخود می‌گیرد، حاصل کار اضافی در کشاورزی و صنایع دستی است، و از این روی اجاره جنسی کم و بیش شامل محصولات صنعتی دستی نیز می‌گردد، همچنانکه در اروپای قرون وسطی رواج داشت.

انجام بیگاری بصورت فرعی آن، مانند ساختن خانه ارباب، یا نهر کشی، و غیره نیز در کنار بهره جنسی وجود دارد، با اینهمه، حتی این «بهره‌گیرهای» اضافی از روستاییان نیز ضرورتاً تمامی مازاد تولید را در بر نمی‌گیرد. به هنگام پیدایش شرایط مساعد، رعیت می‌تواند زمان بیشتری را صرف کار برای خود سازد.

هنگامی که بهره بصورت کار یا جنسی شکل مسلط رابطه توزیعی جامعه را تشکیل می‌دهند، بسبب وجود وابستگی تولیدکنندگان به تولید محصولات خاص، و وحدت ضروری که بین زراعت و صنایع دستی روستایی پدید می‌آید، خود کفایی اقتصادی تحکیم می‌گردد. در این شرایط رعایا از داشتن ارتباط با بازارهای شهری و جریان تولید کالاها و نیز تاریخ آن بخش از جامعه که خارج از حوزه روستا قرار دارند، بازمی‌مانند. اینها همه زمینه «ایستایی» روابط اجتماعی را تشکیل می‌دهند. در چنین اوضاع و احوالی برای اکثریت کسان دست‌یابی به محصولات که توسط پیشه‌وران شهری تولید می‌شوند، وجود ندارد، و به همین سبب نیز بیشتر تولیدات شهری را کالاهای تجملی تشکیل می‌دادند. بهر حال، محدودیت بازار، توسعه تولیدات صنعتی و دستی را در تنگنا می‌گذاشت. طبیعی است که در چنین حالتی سنت نقش شکل دهنده‌ای در روابط توزیعی بین انسانها، بویژه در مراحل ابتدایی توسعه و تکامل جوامع بشری، ایفا خواهد کرد. نتیجه آن که امکان گردآوری ثروت از طریق افزایش باروری کار برای رعیت وجود دارد. حال اگر میزان بهره جنسی از حد تولید ضروری فراتر رود، باز-سازی مجدد شرایط کار، تولید مجدد وسایل تولید، و گسترش تولید کم و بیش ناسمکن می‌گردد، و سطح معیشت و امکانات زیستی آنها به حد اقل ممکن کاهش می‌یابد. امکان ایجاد چنین وضعی به هنگامی دست می‌دهد که جامعه معینی مورد هجوم اقوام بیگانه و نیز کشورهایی که به مرحله پیشرفته‌تری از تکامل اقتصادی - اجتماعی رسیده باشند، قرار می‌گیرد. به هر صورت، با گسترش بهره مالکانه از نوع بهره کار و بهره جنسی، تحت شرایط مختلف

طبیعی و اجتماعی، امکان پیدایش قشرهای اجتماعی که برحسب موقعیت اقتصادی تولید-کنندگان مرتبه‌بندی‌گشته‌اند، وجود دارد. تغییرات در نسق‌بندی زمین، دست‌یابی به محصول بیشتری بخاطر حاصل‌خیزی خاک، وقوع قحطی، شیوع اسراض، تقسیم زمین بسبب اجرای قوانین ارث، و نیز رباخواری، به‌ایجاد قشربندی بین روستائیان کمک می‌کنند و از خلال آن تولیدکنندگان زراعی این نظام به‌این امکان دست می‌یابند که روستائیان دیگر را مورد بهره‌کشی قرار دهند.

سرانجام، پرداخت تولید اضافی به‌وساطت پول نیز چیزی جز تغییر در شکل بهره‌فتودالی نیست. در اینجا تولیدکننده با در معرض فروش گذاشتن قسمتی از محصول در بازار آن را مبدل به کالا می‌سازد. بهره‌پولی فتودالسم با اجاره زمین در نظام سرمایه‌داری یکی نیست، و برخلاف این یک، شامل تمامی مازاد تولید می‌گردد. در نظام سرمایه‌داری اجاره بخشی از سود را تشکیل می‌دهد. درحالی‌که رواج بهره‌پولی فتودالی بمعنای آن نیست که تولیدکنندگان خود محصولات اساسی مورد نیازشان را تأمین نمی‌کنند، بلکه براین اسر دلالت دارد که قسمتی از این محصول به کالا تبدیل می‌گردد. بدین ترتیب، نظام تولیدی بسته قدیم کم‌وبیش دگرگون می‌شود، و استقلال نسبی خود را از دست می‌دهد. باینحال تولیدکنندگان این نظام کماکان مالکیت قسمتی از وسایل تولید را در اختیار دارند و همچنان بعنوان رعیت ارباب، مازاد تولید را به‌شکل‌های مختلف و همچنین خدمات‌گوناگون، در اختیار وی می‌گذارند. تغییر نوع بهره‌مالکانه از جنسی به‌پولی ابتدا در اطراف شهرها پدید می‌آید، و آنگاه بتدریج در نقاط دیگر رسوخ پیدا می‌کند. پرداخت بهره بصورت پول کشاورز را ناگزیر می‌سازد که محصول تولید خود را در بازار به‌پول تبدیل کند. بدین ترتیب، شرط ضروری اشاعه پرداخت بهره بشکل پولی آن توسعه بازرگانی و تجارت، صنایع شهری و بطورکلی تولید کالایی ساده، و در نتیجه گردش پول و وجود قیمت برای محصولات در بازار می‌باشد.

بهره‌پولی آخرین و تکامل‌یافته‌ترین شکل دریافت اجاره زمین در نظام فتودالی است، و تکامل آن یا به‌تحول این نظام به‌بهره‌برداریهای کوچک رعیتی می‌انجامد، و یا موجب پای‌گرفتن اجاره‌داری‌هایی می‌گردد که بوسیله مستأجرین سرمایه‌دار اداره می‌شوند.

با رواج بهره‌پولی حیات اقتصادی بتدریج تعادل نسبی خود را از دست داده، ناستعداد و پویا می‌شود. تولید و مصرف درکنار افزایش بی‌سابقه بازرگانی توسعه می‌یابند. پول به‌هرجا رخنه می‌کند، تمام قیود سنتی را در هم می‌شکند، و روابط موجود را متحول می‌سازد. هرچیز قیمت پیدا می‌کند، و ارزش افراد با درآمد آنان تعیین می‌شود. همراه با این تحولات پول رابطه عریان اقتصادی بین زارع و مالک، بین کار لازم و کار اضافی را که پیش از این از خلال بهره‌کار و جنسی آشکار بود، می‌پوشاند. زمیندار و اجاره‌دار، اجیر کننده و مزدگیر، بعنوان مالکان «آزاد» کالا در بازار گردهم می‌آیند، و تصور این مبادله «آزاد» دوام روابط قدیمی را در زیر شکل پولی آن پنهان می‌سازد.

اگر چه پول و بازرگانی در تلاشی نظام فتودالی اثر دارند، لیکن سرچشمه تلاشی این نظام را باید در درون آن جستجو کرد، که آن نیز توسعه نیافتن این نظام است. در نظام فتودالی باروری کار در کشاورزی در سطح پایینی قرار دارد زیرا که روشهای مورد استفاده در

آن ابتدایی می‌باشند، و انگیزه‌های کار به سبب روابط خاص انسانها در تولید، روابط ارباب— رعیتی، در ایجاد تحرک در پویش تولید چندان مؤثر نیستند. ساخت اقتصادی— اجتماعی فنودالی که در ابتدا خود شرایط کاربرد روشهای جدید تولیدی را که در جامعه ما— قبل آن ناممکن بود، اسکانپذیر می‌سازد، حال باز دارنده‌گسترش بیشتر چنین روشهایی از تولید می‌گردد. زیرا که از یکسوی، فقر تولیدکننده مانع استفاده از ابزار بهتری در تولید می‌گردد، و حاصل هر نوع بهبودی در باروری کار در اختیار مالک قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، مالک نیز با تصرف مازاد، و برقراری تقیدات مختلف روستایی، رعیت را بی‌رق می‌سازد، و خلافت وی را از بین می‌برد. رشد بازرگانی و نیاز زمینداران به پول بیشتر اشتهای آنان را برای افزایش بهره مالکانه بر می‌انگیزد. افزایشی که طبیعتاً به فقیرتر کردن زارعان می‌انجامد. افزایش افراد دست نشانده و رشد طبیعی خانواددهای فنودال باعث افزایش اعضای طبقه مالک می‌گردد. همراه با رشد طبقه غیرسولد، جنگ نیز بر مخارج فنودالها می‌افزاید، و بدین ترتیب درگیریهای نظام فنودالی که مشخص‌کننده تحول اجتماعی می‌باشند، پدید می‌آیند. البته، نباید فراموش کرد که تحول مذکور در شرایط مختلف تاریخ تکامل اقتصادی— اجتماعی جوامع شکل‌های خاصی بخود می‌گیرد، که هر یک مستلزم بررسی انضمامی خاص خود می‌باشد.

نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های متعارف درباره فنودالیسم

در مطالعه حاضر بنابه دلایلی که پیش از این بر سر آنها گفتگو شده، فنودالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی اجتماعی تعریف می‌شود. مطابق این برداشت روابط اقتصادی که بین افراد بشر در پویش تولید پدید می‌آیند، و نیز رابطه متقابل انسان و طبیعت در این پویش اجتماعی که مشخص‌کننده نیروهای عامل در تولید است، محور اصلی مطالعه باید قرارگیرد. بر پایه این نوع برداشت از نظام فنودالی می‌توان گفت که این نظام با مرحله خاصی از تاریخ تحول جامعه مطابقت دارد. در چنین حالتی بدیهی است که تأکید متوجه ماهیت تاریخی پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی مرحله مذکور خواهد گشت.

مسئله این برداشت یگانه برداشت نظام‌پذیر از این موضوع در تاریخ شناسی نیست. در این زمینه ما با نظریه‌ها و برداشتهای متنوعی روبرو می‌گردیم که در زیر به نقد و بررسی پاره‌ای از آنها خواهیم پرداخت. در این بررسی ارائه کاسل نظریه‌های گوناگون درباره فنودالیسم مورد نظر نیست، بلکه تنها تأکید بر چگونگی و چرایی میزان توانایی این گونه نظریات در تبیین پدیده فنودالیسم است. بنابراین آنچه در بررسی این نظریات اساسی است نه تأثیر داشتن آنها، بلکه میزان تعیین‌کنندگی نقش آنها در تبیین پیدایش و تکامل این نظام اقتصادی— اجتماعی، فنودالیسم، است.

تاریخ شناسان متعارف را از لحاظ نحوه نگرش به فنودالیسم می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست آنان که دیدشان از فنودالیسم کم و بیش همراه با تعصبات اروپا— مداری است و هر یک از دیدگاه رشته‌های گوناگون علوم انسانی مانند علم سیاست، حقوق، تاریخ اقتصادی و اجتماعی به مطالعه این موضوع می‌پردازند و آنگاه بر مبنای جنبه خاص مورد بررسی خود تعریفی از این نظام اقتصادی— اجتماعی بدست می‌دهند. بر این روال موضوع مورد مطالعه

تاریخ شناس سیاسی، اشکال و سازمانهای حکومتی است، و بنا بر این فئودالیسم را نوعی سازمان-دهی حیات سیاسی تعریف می‌کند. از نظر وی حکومت فئودالی حکومتی است که در آن زمینداری منشاء قدرت سیاسی است. حقوقدان نیز فئودالیسم را با زمینداری مشروط یکی می‌داند و پایگاه اجتماعی افراد را در ارتباط با اجاره داری زمین جستجو می‌کند. تاریخ شناس اقتصادی نیز فئودالیسم را نوع خاصی از سازمان دهی کشت زمین می‌انگارد که در آن مالک دارای حقوقی نسبت به کشاورزان می‌باشد.^۶

از سوی دیگر، برخی از محققان نیز ضمن استفاده از این تعاریف فئودالیسم را به عنوان نظامی از نهادهای مختلف که بشکل خاصی سازمان داده شده است، می‌پندارند. با این که پژوهندگان فوق اسکان وجود نظام فئودالی در نقاط مختلف عالم را نفی نمی‌کنند، لیکن در تعریف آنان از فئودالیسم رد پندارهای اروپا-مداری را می‌توان پیدا کرد.

به عقیده گروه فوق نوع آرمانی^۷ فئودالیسم با سه خصیصه اصلی مشخص می‌گردد. خصیصه نخست آن پاره-پاره بودن قدرت سیاسی و وجود سلسله مراتبی از آن است- به ترتیب وجود سنیورها^۸ یا سوزرینها^۹، واسالها^{۱۰} و خرده واسالها. روابط بین فئودال و دست نشاندهگان وی از طریق قراردادهای دوجانبه‌ای که هر یک از آنان را به طور رسمی متعهد به انجام وظایفشان می‌کند، تنظیم می‌گردد. دومین خصیصه و در عین حال خصیصه اصلی این نظام که در حوزه اقتصادی می‌گنجد، وجود نظام مانوری است که همراه با محدودیتهای حقوقی برای رعایا می‌باشد، و نیز تمایز بین زمینداری مشروط و غیر مشروط است. و سرانجام خصیصه سوم نوع آرمانی فئودالیسم عبارت است از انجام خدمت اداری یا نظامی معینی بوسیله واسال در ازای زمینی که فئودال بزرگ در اختیار وی قرار می‌دهد. لیکن، به رغم این که محققان مذکور همه این خصایص را مورد تأکید قرار می‌دهند، معهذا توجه آنان معطوف به مسائل خاصی می‌گردد.

ماکس وبر فئودالیسم را همچون یک ساخت اقتدار^{۱۱} در نظرمی‌گیرد که مبنای آن را فیف و بنفیس تشکیل می‌دهند. در واقع زندگی ماسوران اداری نظام مذکور از طریق این دو نهاد تأمین می‌گردد.^{۱۲} کولبورن و استریر فئودالیسم را «یک روش حکومت، و نه یک نظام اقتصادی یا اجتماعی، هر چند که [این حکومت] از محیط اقتصادی و اجتماعی تأثیر برمی‌دارد و بر آن نیز تأثیر می‌گذارد» می‌دانند. از نظر آنها فئودالیسم «یک روش حکومت است که رابطه اساسی آن نه رابطه حاکم و تابع یا دولت و شهروند، بلکه رابطه لرد و واسال است.»^{۱۳} تعریف گن‌شاف از فئودالیسم نیز در حول محور رابطه لرد، واسال، ارباب و دست نشانده، می‌چرخد. در چنین رابطه‌ای زمین به صورت فیف در اختیار واسال گذاشته می‌شود، و

5. Status

6. Helen M. Cam, «The Decline and Fall of English Feudalism», *History*, Vol. XXV, 1941, P. 216.

7. Ideal type

8. Seniors 9. Suzerains 10. Vassals

11. Structure of authority

12. Max Weber, *The Theory of Social and Economic Organization*, 1947, PP. 351-86.

13. Joseph R. Strayer and Rushton Coulborn (eds), *Feudalism in History*, 1965, PP. 4-5.

واسال هم در ازای دریافت فیف متعهد به انجام خدمات خاصی برای لرد می‌گردد^{۱۴}.
تعریف مارک بلوک از فئودالیسم اگر چه از معنای وسیعتری برخوردار است، لیکن وی نیز در بررسی این پدیده از گرایشهای اروپا - مداری بری نیست. بلوک فئودالیسم را شکلی از جامعه و تمدن می‌داند که دارای خصایص کلی معینی، علاوه بر وجود لرد، واسال و فیف، می‌باشد. در مورد خصایص کلی این «جامعه» نظر بلوک چنین است:

[وجود] کشاورزان تابع؛ استفاده وسیع از اجاره‌داری (یعنی، فیف داری) به جای برده‌داری، که دیگر سحلی از اعراب نداشت؛ تفوق طبقه جنگجویان متخصص؛ وابستگیهای ناشی از تابعیت و حمایت که موجب پیوند انسانها با یکدیگر می‌گشتند، و در بین طبقه جنگجو شکل خاصی از نظام واسالی را به خود می‌گرفتند؛... اینها خصایص اساسی فئودالیسم اروپا بودند.^{۱۵}

اگر چنین تعریفی از «جامعه فئودالی» را بپذیریم، باید بگوییم که در اروپا فئودالیسم تنها از اواسط قرن نهم میلادی تا نخستین دهه‌های قرن سیزدهم میلادی، وجود داشته است.^{۱۶} با وجود محدودیت تعریف این محققان از فئودالیسم، آنان از این رأی نیز جانبداری می‌کنند که چنین نهادهایی به شکل‌های مختلفی در پاره‌ای از جوامع غیر اروپایی وجود داشته‌اند. از آن جمله گن‌شاف بر این عقیده است که بعضی از نهادهای جوامع آسیایی به‌تبعو بارزی به نهادهای فئودالی اروپا شباهت دارند. به گفته او «دایمیو»^{۱۷} بوشی^{۱۸} یا ساورایی^{۱۹} با واسال اروپایی قابل مقایسه‌اند و زمینی که به آنها واگذار می‌شده، به فیف اروپاییان می‌ماند. همین اسر درباره اقطاع عربی و ترکی نیز صادق است.^{۲۰} به‌زعم کول‌بورن و استریر نیز تعریفی که از فئودالیسم بدست می‌دهند، از تمایلات اروپا - مداری به‌دوراست و بگونه‌ای جدید به تحلیل فئودالیسم بعنوان پدیده‌ای در تاریخ جهان می‌پردازد.

همه این تعاریف نهادها و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی خاصی را که در اروپا، و نیز در پاره‌ای از نقاط دیگر، وجود داشته‌اند، دربر می‌گیرند. تردیدی نیست که نهادها و روابط سیاسی جزئی از نظام فئودالی را تشکیل می‌داده‌اند. لیکن صرف وجود این یا آن نهاد سیاسی یک نظام اقتصادی - اجتماعی را مشخص نمی‌سازد. محققان غربی این نهادها را جدا از روابط اقتصادی در نظر می‌آوردند و تنها در جوامعی به ارتباط این دو می‌پرداختند. دیگر، این امر که این نهادها و روابط خود از شرایط اقتصادی - اجتماعی خاصی نشأت می‌گیرند، مورد عنایت آنان واقع نمی‌شود. روشن است که محتوای این نیازهای اجتماعی دایماً تغییر می‌یابد. لیکن در تحلیل نهایی این شرایط سادی زندگی جامعه می‌باشند که در درون کالبد اجتماعی و از طریق اساسی‌ترین وجهه آن، یعنی روابط انسانها در تولید، محتوای این نیازها را تعیین می‌کنند. ارجحیت چنین روابطی در تعریف فئودالیسم یا هر نظام اقتصادی - اجتماعی دیگری نسبت به فعالیتها و روابط اجتماعی دیگری که مورد توجه نظریه -

14. F. L. Ganshof, *Feudalism*, 1964, PP. XVI - XVII.

15. Marc Bloch, *Feudal Society*, Vol. II., 1967, P. 446.

۱۶. همان، جلد اول، ص XIX.

17. Daimyo

18. Bushi

19. Samurai

۲۰. Ganshof، پیشین، ص XVIII.

آفرینان و تاریخ شناسان متعارف است، زاده اولویت منطقی و تاریخی اساسی‌ترین نیاز انسان و جامعه، یعنی زیست فیزیکی، می‌باشد. انگارها، نهادهای اجتماعی، آداب و رسوم و گرایشهای ذهنی افراد جامعه نیز متأثر از روابط انسانها در تولیداند. پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، پدیده‌های مستقلی نبوده، اثر و نقش آنها در چهارچوب نظام اقتصادی-اجتماعی خاصی که جزئی از آن را می‌سازند، تبیین پذیر است. این نهادها و روابط اجتماعی که تاریخ‌شناسان و نظریه آفرینان مذکور بیشترین توجه خود را بدان معطوف ساخته‌اند، مدام در معرض دگرگونی قرار دارند. و هر نظریه تاریخی می‌بایست قادر به تبیین چنین دگرگونی باشد. در حالی که آنچه از خلال ارزیابی این نظریه‌ها می‌توان دریافت، آنست که نظریه‌های فوق توانایی تبیین دگرگونی‌هایی را که در نهادهای اقتصادی-اجتماعی فنودالیسم پدید آمده‌اند، ندارند. تنها باید به این بسنده کرد که در نظریات پژوهندگان مذکور ویژگیهای اجتماعی و گاه اقتصادی معینی مستقل از پدیده‌های اقتصادی-اجتماعی اساسی این نظام، سبنای تعریف آنان از فنودالیسم قرار می‌گیرند.

به هرگونه، از نظرگاه روش‌شناسی علمی مشخص ساختن یک نظام اقتصادی-اجتماعی از طریق برخی از خصایص نهادها یا روابط آن کاری نارواست. چرا که نظامهای اقتصادی-اجتماعی را که عرصه وجودی هر یک از آنها مرحله تاریخی خاصی می‌باشد، تنها بر پایه تفاوت‌های کیفی که از نظر روابط انسانها در تولید بین آنها وجود دارد، می‌توان مشخص کرد. پس، بجای تأکید بر نهادها و روابط اجتماعی خاصی، و در عوض تحلیلی خرد از این نهادها و پاره‌ای از روابط اجتماعی، بیش از همه باید روابط انسانها در تولید را مورد مطالعه قرار دهیم و آنگاه بر اساس تصویرگسترده و روشنی که فراهم می‌آید، به بررسی روابط اجتماعی، نهادهای مذکور و نیز انگارهای مختلفی که در جامعه وجود دارند، بپردازیم.

آن دسته از صاحب نظرانی که قلمرو مطالعه آنان تاریخ تطبیقی است و ادعای برداشتن گامی سهم در جهت تکامل روش‌شناسی تاریخ تطبیقی جواسع را با ارائه نظریه‌ای خاص در مورد فنودالیسم، در سر دارند، نیز در واقع برداشتی محدود و در نهایت اسر نادرست از این مسئله دارند. هر آینه که سحتوای نظریه‌های آنان در نظر گرفته شود، روشن می‌گردد که انتخابهایی که در موردگزینه‌ش موضوع بعمل آمده است و نیز تعابیری که از این موضوعها بدست داده می‌شوند، مانع از آن می‌گردند که اعتباری به روش تحقیق «تاریخ تطبیقی» تعلق گیرد. برای نمونه، کول‌بورن و استریر در کتاب فنودالیسم در تاریخ وحدت و قابلیت پیش‌بینی در پویسهای تاریخی را تنها توازی^{۱۱} و تکرار پدیده‌های تاریخی می‌انگارند: نظریه‌ای مانند نظریه ادواری^{۱۲} آرنولد توین‌بی که بر پایه آن تمدنهای مختلف پدیدار می‌گردند، نضج می‌یابند و آنگاه زوال پیدا می‌کنند. بدیهی است که اینگونه نظریه‌ها تکامل جواسع بشری بطور کلی، و نیز انگاره پیشرفت را به معارضه می‌طلبند.

در جایی که بسیاری از تاریخ‌شناسان متعارف در غرب فنودالیسم را یک سازمان سیاسی که کم و بیش به یک ساخت معین زمینداری متکی می‌باشد، تعریف می‌کنند، کول‌بورن و استریر از توجه به ارتباط نهادهای سیاسی با روابط اقتصادی غفلت می‌ورزند. کول‌بورن تا

آنجا پیش می‌رود که می‌گوید فئودالیسم یک نهاد سیاسی محض است: یک روش حکومت که روابط سهم آن روابط تولیدکننده و غیر تولیدکننده نیستند، بلکه رابطه «بین لرد و واسال» می‌باشد.^{۲۳} از دیدگاه این دو محقق رابطه بین نظام واسالی و زمینداری تنها عاملی است که تعریف فئودالیسم را امکانپذیر می‌سازد. نتایج حاصل از این نحوه نگرش یکی آن است که روابط فئودالی بر مبنای دست‌نشانده‌گی، مستقل از فیف نیز می‌تواند وجود داشته باشد. دیگر این که رابطه تولیدکننده و غیر تولیدکننده از نظر مطالعه این نظام چندان اهمیت ندارد زیرا بهره‌کشی مالکان از رعایا پیش از ایجاد «نظام فئودالی» نیز وجود داشته است. جای هیچ شبهه نیست که تعریف فئودالیسم بدینگونه، از تعریفی که بر مبنای بازشناسی فئودالیسم بعنوان یک ساخت اقتصادی- اجتماعی صورت می‌گیرد، فاصله زیادی دارد. طرفداران تعریف نخست ساخت سیاسی را از روابط اقتصادی جدا می‌سازند و به برداشتی انکارگرایانه از تاریخ‌گرایی دارند. انکارگرایی در نظریه‌های آنان در آنجا آشکار می‌گردد که تنها عوامل فرهنگی و سیاسی در تاریخ مورد تأکید قرار می‌گیرند. صاحب نظران گروه اخیر وحدت تاریخ جهان را انکار می‌کنند، و امکان شناخت علمی تاریخ بشری را منتفی می‌سازند. بدین ترتیب، به‌رغم تفاوت‌های ناچیزی که در نظریه‌های چنین تاریخ‌شناسانی وجود دارد، انکارگرایی خصلت مشترک تبیین‌های تاریخی آنانست. با اینهمه، آرای این صاحب‌نظران از تشتت بسیاری برخوردار است: برخی از آنان مفاهیم تاریخی خود را بر اساس نظریه پراکنده‌گزینی «عوامل» بنا کرده‌اند، و پاره‌ای دیگر از طرح مسائل نظری فرو می‌گذارند و تنها به ثبت و جمع‌آوری رویدادها و واقعیت‌های تاریخی می‌پردازند چرا که به‌زعم آنان در جامعه بشری، بر خلاف طبیعت، هیچگونه نظمی قابل رویت نیست.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم:

شیوه تولید فتودالی در اروپا



انواع مالکیت‌های فئودالی زمین در اروپا

در این فصل شکل‌های مالکیت فئودالی زمین در اروپا مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این شکل‌ها عبارتند از بنفیس، فیف، مالکیت کلیسا، مالکیت خصوصی، مالکیت اشتراکی جنگل، چراگاه و چمنزار. مطالعه این شکل‌های زمینداری اهمیت و کارکرد تاریخی هر یک از آنها را - نقشی را که در ایجاد طبقه فئودال ایفا کرده‌اند - مشخص خواهد ساخت.

بنفیس و فیف

بنفیس^۱ و فیف^۲ نهادهای اساسی مالکیت مشروط در شرایط تکامل یافته نظام فئودالی اروپا بوده‌اند. روش اهداء زمین بصورت مشروط آن در اواسط قرن هشتم میلادی در زمان شارلمارتل^۳ باب شد، و در فرانسه و آلمان رواج یافت.^۴ فیف و بنفیس به واسطه (دست‌نشانگان) یا تابعین فئودال‌های بزرگ واگذار می‌شدند. بنفیس واگذاری مشروط زمین برای مدتی معین - معمولاً تا هنگام سرگ - در ازای خدمت نظامی یا اداری و حتی خدماتی از قبیل نجاری یا آشپزی در خانه ارباب می‌باشد. اما فیف، با این‌که مالکیت مشروط زمین بحساب می‌آید، موروثی بوده است.

در دوره حکومت فرانکها و لمباردها افراد آزاد شهری و روستایی برای تأمین زندگی خود ناگزیر بودند که یا خود را تحت حمایت افراد ثروتمندتری قرار دهند یا این‌که برای برخوردار شدن از زندگی مرفه‌تری به خدمت اربابان درآیند و برای آنها خدمت نظامی یا اداری انجام دهند. فقیرترین این افراد بتدریج به برده یا سرف^۵ تبدیل شدند، و بقیه بصورت وابستگان و تابعین طبقه فئودال در آمدند. در واقع، گسترش نهاد حمایت یا التجاء^۶ همراه با

1. Benefice

2. Fief

3. Charles Martel

۴. Ganshof، پیشین. ص ۱۶-۱۷، ۱۰۶-۱۰۷.

5. Vassals

۶. همان، ص ۳۸-۵۳، ۱۰۱.

7. Serf

۸. التجاء مقابل Commendation آمده است.

شکل گرفتن قرارداد وابستگی صورت پذیرفت. برای نمونه بنا بر قوانین فرانکها رابطه واسالی از طریق بیعت یا پیمان بندگی^۹ (بساطبوسی) صورت عمل بخود می گرفت. شخص تابع را واسال (لاتین آن Vassus) می خواندند، و او کسی بود که به هنگام بیعت دست خود را در دست لرد یا سنیور^{۱۰} (در لاتین Dominus) می گذارد و چند جمله در باب وفاداری ادا می کرد، و در پاره‌ای از نقاط، پس از این عمل لرد و واسال یکدیگر را می بوسیدند. بعدها این عمل با ذکر قسم وفاداری به انجیل انجام می شد. تعهداتی که چنین بیعتی بوجود می آورد تا زمانی که دو طرف قرارداد زنده بودند، به قوت خود باقی می ماندند. اما با برگ یکی از طرفین قرارداد این تعهدات نیز از بین می رفتند. هنگامی که عامل وراثت در سالکیت مشروط زمین رایج گشت، نظام قرارداد دوجانبه ضعیف گردید. این عامل، یعنی وراثت، از طریق قوانین مدون بر رابطه لرد و واسال اثر نگذاشت، بلکه این چیزی بود که در عمل بوقوع پیوست. هنگامی که لرد یا واسالی فوت می کرد، لرد یا واسال جدیداً همان قسم وفاداری را تکرار می کرد. تعهدات دوجانبه لرد و واسال، بر سبب آداب و رسوم محلی، تفاوت می پذیرفتند. واسال متعهد بود نسبت به لرد وفادار بماند، و از او تحت هر شرایطی در مقابل دیگران دفاع کند، به کار کردهای قضایی لرد کمک کند، و در سواقت ضروری او را از کمکهای مسالی برخوردار سازد. و از همه سهمتر واسال تعهد انجام خدمت نظامی را برگردن داشت. از سوی دیگر، لرد نیز متعهد بود در همه سواقت از واسال حمایت کند، و مواظبت یتیمان او را برعهده گیرد. علاوه بر این لرد متعهد بود وسایل معیشت واسال را از طریق واگذاری زمین به وی فراهم آورد. وجود چنین نهادی خیلی طبیعی بنظر می رسد چرا که در یک اقتصاد طبیعی، یعنی جایی که تولید برای مصرف است و نه فروش، سباده و پول رواج چندانی ندارند، و بنابراین پرداخت حقوق به شکل امروزی آن عملی نیست. اما همه واسالها نیز در ازای خدمت اداری یا نظامی خود قطعه زمینی دریافت نمی داشتند. بعضی از واسالها در منزل لرد زندگی می کردند، و لرد مستقیماً خوراک و مسکن و پوشاک آنها را تأمین می کرد.

از جمله نظراتی که در رابطه با این امر ابراز می شود آن است که از خصوصیات اساسی قرارداد دو طرفه میان لرد و واسال آزادی طرفین از اجرای قرارداد فوق به هنگام عدم رعایت تعهدات از جانب یکی از آنها می باشد. با این حال روشن نیست که تحت چه اوضاع و احوالی این امر تحقق می یافته است، چرا که معمولاً به قرارداد مذکور به این صورت عمل نمی شده است.^{۱۱}

در قرن نهم و دهم میلادی تعداد زیادی از واسالها در اقامتگاه لرد زندگی می کردند. لیکن بتدریج لرد و واسال واگذاری و دریافت زمین را ترجیح دادند، چون واگذاری زمین استقلال بیشتری برای واسال بدنبال داشت، و مسئولیت لرد را به هنگام بحران و قحطی ازبابت زندگی واسال کمتر می کرد.^{۱۲} همانگونه که اشاره شد، واگذاری زمین به واسالها مشروط به انجام خدماتی برای لرد بود.

9. Homage 10. Senior

11. Marc Bloch "European Feudalism" *Encyclopaedia of the Social Sciences*, VI, 1931, PP. 205-8.

12. David Herlihy (ed.), *The History of Feudalism*, 1970, P. 74, ۴۳، پیشین. Ganshof,

چنین زمینی در ابتدا بنفیس خوانده می‌شد. بعدها مالکیت مشروط زمین فیف نامیده شد. پس از دوره فرانکها نیز تصرف زمین، بدون قید و شرط، به آلو یا آلود^{۱۳} شهرت یافت. البته در برخی اوقات مالکین آزاد آلو نیز مجبور می‌شدند زمین خود را در اختیار بزرگان قرار دهند تا از حمایت آنها برخوردار گردند. در چنین حالتی مالک آلو زمین را بعنوان فیف بازپس می‌گرفت.^{۱۴} در پاره‌ای از مواقع نیز رهبران سیاسی و نظامی خود را مالک تمام زمینها اعلام می‌کردند، و سپس زمینهای ضبط شده را بین نظامیان و دیربان خود تقسیم می‌کردند.^{۱۵}

معمولاً آن گروه از واسالهایی را که مستقیماً از شاه فیف دریافت می‌داشتند، پارون^{۱۶} می‌خواندند؛ چنین کسانی نسبت به دیگر واسالها از مقام برتری برخوردار بودند. سپس این بارونها به نظامیان و اداریان خود فیفهایی واگذار می‌کردند.^{۱۷} ضمناً واسال زن نیز وجود داشته است، و در این حالت شوهران آنها بجای همسرانشان خدمت نظامی انجام می‌دادند. البته در این دوره تعداد زیادی از فیف‌داران واسال کسی نبودند؛ فیف پیشه‌وران وابسته به لرد، مانند نقاشان، نجاران و آهنگران، مأمورین اداری مانور، مانند باشترین و غیره، از این قسم بوده اند.

به هنگام مرگ واسال و تفویض فیف به وارث وی، لرد چیزی از خانواده او دریافت می‌داشت. واسالها نیز قسمتی از فیف خود را بین دست‌نشانندگان خویش تقسیم می‌کردند. در ابتدا این عمل باید مورد تأیید لرد قرار می‌گرفت، اما بتدریج این رسم از میان رفت. بدین ترتیب، در کنار و به موازات وابستگی شخصی، وابستگی به زمین نیز رواج یافت.

در اوایل و اواسط دوره فئودالی تمام افراد آزاد خدمت سربازی انجام می‌دادند و در ازای این خدمت، زمین دریافت می‌داشتند. اما تدریجاً قدرت ارتش متکی به سواره نظام شد. افراد این سواره نظام را شوالیه می‌نامیدند. به شوالیه‌ها نیز در ازای خدمت نظامی فیف واگذار شد و این رسم بزودی در میان بیشتر حکام رواج یافت. شارل سارتل نیز برای مبارزه با اعراب و دشمنان محلی، فیفهای نظامی بسیاری که اغلب شامل زمینهای مذهبی تصرف شده می‌شد، به نظامیان خود واگذار کرد.^{۱۸} این امر نشان می‌دهد که منشاء بسیاری از فیفهای نظامی در اروپا حمایت نبوده است چرا که فیف نظامی بیشتر در زمینهای فوق رواج یافت و نه در زمینهای خرده مالکان.

از سوی دیگر، از آنجا که اقتصاد طبیعی پرداخت نقدی حقوق را اسکانپذیر نمی‌ساخت، شاهان اروپا برای جوابگویی به خدمت نمایندگان خود در سراسر کشور که به کنت معروف بودند، بنفیس واگذار می‌کردند که عبارت بود از دریافت زمین (نهادی مانند اقطاع التملیک) یا دریافت سهمی از درآمد سلطنتی در استانها (نهادی مانند اقطاع الاستغلال).^{۱۹} شاهان اروپا به منظور ایجاد وابستگی، کنتها را نیز از میان واسالهایی خود انتخاب می‌کردند. در عین حال

13. Alleu, Allod

۱۴. Encyclopaedia, Bloch, پیشین، ص ۲۰۵.

15. Shepard B. Clough, *European Economic History*, 1968, PP. 52-3.

16. ^۲Baron

17. "Feudalism," *Encyclopaedia Britannica*, IX, 1968, 219.

۱۸. Encyclopaedia, Bloch, پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۷.

۱۹. همان، ص ۲۰۷.

این کنتها، و همنیطور واسالهای کلیسا، خود واسالهای خویش را انتخاب می کردند و پاره‌ای از کارکردهای اداری و قضایی خود را به این واسالهای درجه دو تفویض می کردند. البته نظام دست‌نشانده‌گی (واسالی) بربنمای رابطه واسالها با یک لرد شکل می‌گرفت، اما در عمل، بویژه از قرن دهم به این سوی، بسیاری از واسالها فیفهای متعددی از لردهای مختلف دریافت می‌داشتند.^{۲۰} به هرگونه، سلسله مراتب فوق در شرایط اقتصادی - اجتماعی دوره فئودالی به‌عدم تمرکز و تقسیم قدرت دولت مرکزی، دریافت حق ضرب سکه، دریافت راه‌هداریها و باجهای مختلف منجر می‌گشته است.

البته، در کنار فیفهای متداول، فیف پولی^{۲۱} هم وجود داشته است. بموجب چنین فیفی واسالها به‌شرط انجام خدمت نظامی (معمولاً ۴ روز در سال) مقدار ثابتی پول دریافت می‌داشتند.^{۲۲}

رواج اصل وراثت در نظام فئودالی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هم لرد و هم واسال به‌سوروثی کردن تابعیت و بنفیس‌گرایش داشتند. لرد می‌خواست از خدمت واسال و خانواده او برخوردار گردد، و واسال خواستار آن بود که امتیازات خانوادگی وی حفظ شود. از این روی بود که بنفیس‌سوروثی‌گشت. شارل مارتل این عمل را طبیعی می‌پنداشت و امپراتور کنراد دوم^{۲۳} اینکار را قانونی اعلام کرد، اما در فرانسه و آلمان این عمل قانوناً مجاز نبود. در همین حال با‌سوروثی شدن فیف، این زمینها قابل فروش نیز شدند. البته جلب توافق لرد برای فروش زمین ضروری بود، اما بتدریج مخالفت لرد با چنین عملی غیر ممکن گردید.^{۲۴} در ضمن با این که رسماً می‌بایست زمین فیف به‌پسر ارشد و یا به‌پسر کوچکتر برسد، اما در عمل این قانون همواره اجرا نمی‌شده است.^{۲۵}

وسعت زمین فیف برحسب‌مقام واسال فرق می‌کرد، و اندازه آن حداقل یک هکتار و حداکثر وسعتی برابر با یک استان داشت. معمولاً مساحت زمین فیف برای تأمین زندگی یک شوالیه، خانواده و خدمتکاران او کافی بوده است. برای مثال، در آسند فیف یک شوالیه (که در انگلستان Feodum militis خوانده می‌شد). ۲ پوند بوده است. تخمین زده می‌شود که کار ۱۰ الی ۳۰ خانواده روستایی برای تأمین زندگی یک شوالیه کافی بوده است. فیف داران علاوه بر درآمد زمین، از فروش سشاغل و القاب نیز عوایدی بستان می‌آوردند، و بعضی از آنها بهره پولی از لرد یا شاهان دریافت می‌کردند. بهره پولی که بنام Feodum de bursa مشهور بود، توسط شاهان انگلیس در سطح اروپا اهداء می‌شد تا از این طریق شاهزادگان اروپایی را باخود همراه سازند.^{۲۶}

۲۰. همان، ص ۲۰۸.

21. Money fief

22. E. M., Tappen, *In Feudal Time*, 1943, P. 83.

23. Conrad II

۲۴. *Encyclopaedia Bloch*, پیشین، ص ۲۰۷.

25. Gerald A. J. Hodgett, *A social and Economic History of Medieval Europe*, 1972, PP. 176 and 179.

۲۶. "Feudalism" پیشین، ص ۲۱۹.

آلو

آلو^{۲۷} نوع مالکیت خصوصی زمین بوده است که قید و شرط انواع دیگر مالکیت‌های فئودالی زمین را نداشت. آلو ملکی بود که آزادانه در مالکیت افراد قرار داشت. مالکین آلو هیچ تعهدی از بابت انجام خدمتی برای لرد نداشتند، و کاملاً از نظرگردن‌نهادن به این نوع خدمات آزاد بودند، و سروکار آنها تنها با دولت مرکزی بود. درپاره‌ای از املاک صومعه‌ها نیز مستأجرینی (Cercensuales) وجود داشتند که منبج درآمد آنها زمین بود و به هنگام جشنهای کلیسا چیزی به صومعه می‌پرداختند.^{۲۸} این زمینها در اواخر قرن پانزدهم، یعنی پس از واقعه مرگ سیاه، رویه‌افزایش نهاد. زارعین آزاد این زمینها را از مالکان اجاره می‌کردند، و در عوض سهمی از محصول خود را بصورت جنسی و نقدی به آنها می‌پرداختند.^{۲۹}

زمینهای آلو قابل خرید و فروش بوده‌اند، و به سبب توزیع آنها بین وراث، زودتر از زمینهای دیگر خرد و تقسیم گشته‌اند. معمولاً در زمینهایی که در دارای مالکیت مشروط بوده‌اند (فیف)، زمین تنها به یکی از وراث که معمولاً فرزند ذکور و ارشد یا جوانترین آنها بود، می‌رسید، اما در مالکیت آلو زمین بین تمام وراث تقسیم می‌شده است.^{۳۰}

از آنجا که تنها مانورهای^{۳۱} اروپا دارای بایگانی بوده‌اند، تخمین وسعت زمینهای آلو مشکل است. در واقع مزرعه‌ای که لردی در آن ساکن نبود، از تاریخ مدونی نیز برخوردار نبوده است. و تنها هنگامی که مالکان آن با لردهای زمینهای مجاور درگیری پیدا می‌کردند، انعکاس وجود زمینهای آلو را از خلال درگیریهای فوق دستون تاریخی می‌توان دید. با اینهمه تا حد زیادی می‌توان منشأ، تحول و گسترش این نوع زمینداری را در دوره فئودالیسم اروپا روشن ساخت.

پیش از سقوط امپراتوری روم در بسیاری از نقاط اروپا مزارع روستاییان آزاد وجود داشته است. با گسترش و پای‌گرفتن نظام فئودالی در اروپا، افراد قدرتمند مالکان این زمینها (آلو) را در اغلب نقاط تحت حمایت خود درآوردند، و بتدریج مالکیت این زمینها را به خود منتقل ساختند. با اینهمه همه مالکان زمینهای آلو به‌التجاء لرد خاصی درنیاسه بودند، و بودند کسانی که در دوره فرانکها مستقیماً به شاه و خزانه او مالیات می‌پرداختند. کنتها نیز از این افراد برای استفاده در ارتش پادشاه بهره می‌جستند. این اتباع آزاد تحت عنوان پیشکشی یا خدمت داوطلبانه یا به‌سأورین سلطنتی مالیات می‌پرداختند، یا برای آنها بیگاری می‌کردند. این عمل تدریجاً رواج پیدا کرد و شکل رسم را بخود گرفت، و سأسورین و کنتها نیز جبراً از آنها این مالیات را دریافت می‌داشتند، و مالکان آلوها در توده تابعان مانورها ادغام شدند و مزارع استیجاری آنها به‌سلک استیجاری مبدل گشت.

هنگامی که اعطای سعافیت‌های قضایی افزایش یافت و لردهای مذهبی و نیمه مذهبی

27. Allod , Alleu

۲۸. Hodgett , پیشین. ص ۲۰۸.

29. Maurice Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*, 1972, P. 60.

۳۰. Hodgett , پیشین. ص ۱۷۹.

31. Manors

از این معافیتها برخوردار شدند، قدرت اربابان فزونی گرفت. در ابتداء این معافیتها تنهاشمول حال اسلاک لرد می‌شد. ولی همه این اسلاک در یک نقطه قرار نداشتند. اسلاک آلو در اغلب اوقات در میان قطعات مختلفی که به لردی تعلق داشتند، واقع می‌شدند، و بدین سبب مأموران دولتی کمتر می‌توانستند به آلو سرزنند و با آنها ارتباط برقرار کنند. بنابراین اغلب اتفاق می‌افتاد که مأموران حقوق مالی و قضایی دولت نسبت به این زمینها را در اختیار صاحب مانور، یعنی لرد، قرار می‌دادند. و در بعضی از موارد نیز صاحبان آلو خود این امتیاز را به لرد وا می‌گذاشتند تا از تعدی مأموران دولتی و ورود آنها به زمین خود جلوگیری کنند. در موارد دیگری لردها مالکیت آلو را بزور به خود منتقل می‌ساختند، و در نتیجه صاحب آلو مجبور می‌شد که خود را به التیجاء آنها درآورد.^{۳۲}

قبول قرار داد دوجانبه طریق دیگری بود که به کاهش زمینهای آلو انجامید. در چنین حالتی صاحب آلو زمین خود - و در بعضی اوقات شخص خود - را در اختیار لرد قدرتمندی قرار می‌داد، و در ازای آن حمایت ارباب را کسب می‌کرد و اجاره‌ای (Quit-Rent) به وی می‌پرداخت. البته شکی نیست که در همه موارد چنین قراردادی داوطلبانه نبود. در هر صورت این افراد نیز بتدریج به انجام بیگاری برای لرد مجبور شدند، و از حق استفاده از جنگل عمومی اطراف زمین خود، مگر در ازای پرداخت وجهی، محروم گشتند.

به‌رحال، در انگلستان در زمان پادشاهی نورهن مالکیت زمینهای آلو کاسلا از میان رفت، اما در دیگر نقاط اروپای غربی آلو برجای ماند. در پاره‌ای از نقاط فرانسه در خلال قرنهای دوازدهم و سیزدهم میلادی وسعت زمینهای آلو بسرعت کاهش یافت، اما در جنوب غربی فرانسه، و بعضی از استانهای مرکزی، و در آلمان آلو کم و بیش باقی ماند. با این حال گفتنی است که این آلوی نجبا بود که برقرار ماند. این زمینها توسط رعایای وابسته کشت می‌شدند.^{۳۳}

در ضمن باید متذکر شده‌ام منشاء بخشی از مالکیت خصوصی اروپا نیز تصرف زمینهای ارباب توسط مباشرین بین قرنهای یازدهم و سیزدهم بوده است. از آنجا که مانورهای لردها در نقاط مختلف پراکنده بودند، و وسایل و راههای ارتباطی نارسا بودند، تسلط ارباب بر اسلاک خویش با اشکالاتی مواجه بود. بدین سبب مباشرین (در لاتین Villici یا Maiores، در فرانسه Maires، در آلمانی Meier) که از طرف لرد مسئول اداره این اسلاک بودند، بتدریج مالکیت قطعاتی از حصه‌های اربابی را از آن خود کردند، و تابعین آنها مانند جنگلبانان نیز در این مورد از آنها پیروی کردند. مباشرین مذکور پس از آنکه خانه مانوری و قسمتی از زمین را در ازای پرداخت اجاره‌ای (Cens) بلست آوردند، بتدریج زمین را صاحب شدند.^{۳۴} نتیجه حاصل از این کار تقریباً شبیه نتیجه حاصل از روش مقاطعه در خاورمیانه بود.

زمینهای کلیسا

در دوره فئودالیسم اروپا کلیسا از جمله زمینداران بزرگ بشمار می‌رفته است. در قرن هشتم

۳۲. Bloch، پیشین. جلد اول، ص ۲۴۵. ۳۳. همان، ص ۲۴۸.

۳۴. Hodgett، پیشین. ص ۱۷۵.

تعداد و ابعاد املاک کلیسا افزایش یافت. وشواهد نشان می‌دهند که حتی در اواسط قرن ششم میلادی هم املاک سراسقف راوما ۳۰ در پادوا ۳۶ املاکی بزرگ بوده‌اند، و در قرن نهم تعداد زیادی مستأجرین وابسته به نام کولونی^{۳۷}، ویلانی^{۳۸}، و ماساری^{۳۹} بر روی این زمینها کاری کرده‌اند که حق تغییرمسکن ازایشان سلب شده بود، و در انتخاب همسر محدودیت‌هایی داشته‌اند، و به کلیسا بهره جنسی و پولی می‌پرداخته‌اند.^{۴۰}

افراد صومعه‌ها و کلیساهای محلی از جمله حمایت کنندگان با نفوذ بوده‌اند که بسیاری از خرده مالکین را به‌التجاء خود درآوردند، و اینان در عوض هدیه سالانه‌ای به صومعه یا کلیسا مسترد می‌داشتند، و خدمات دیگری، از قبیل بیگاری، نیز، برای آنها انجام می‌دادند. برای نمونه، در یکی از ستون قرن دهم میلادی به وجود این زمینها و بیگاری در آنها چنین اشاره شده است: "در این منطقه ۱۴ مرد آزاد وجود دارند که زمین خود را در اختیار کلیسا قرار داده‌اند، و هر یک تعهد کرده‌اند که یک روز در هفته [برای کلیسا] کار کنند."^{۴۱}

معمولاً کلیساها از مالکین اصلی مانورها بوده‌اند. پس از سقوط امپراتوری روم پاره‌ای از این کلیساها حتی حق دریافت مالیات دولتی را کسب کردند. پادشاهان فرانکی نیز امتیازات بیشتری به آنها بخشیدند، و در نتیجه آنها را از حقوق قضایی بسیاری برخوردار کردند.^{۴۲} مالکان بزرگ روحانی نیز املاک خود را بصورت بنفیس و فیف به دست نشانندگان خویش واگذار می‌کردند.^{۴۳}

وسعت املاک کلیسا زیاد بوده؛ تنها در فرانسه در اواسط قرون وسطی یک چهارم تا یک سوم زمینها در اختیار کلیساهای اصلی، پادشاه و نجبای طراز اول قرار داشته است. برای مثال، ۲۳ تا ۳۰ درصد زمینهای زیرکشت حوالی پاریس در اختیار کلیسا بوده است.^{۴۴}

زمینهای سلطنتی

زمینهای سلطنتی همواره در اروپای دوره فئودالیسم وجود داشته است. این زمینها منبع درآمد شاهان را تشکیل می‌دادند، و توسط سرفها کشت می‌شدند؛ لیکن در همه نقاط اروپا نحوه مالکیت پادشاه از قواعد و رسوم یکسانی برخوردار نبوده است. مثلاً، ویژگی اصلی مالکیت فئودالی در انگلستان این بود که تمام زمینها سلطنتی بوده‌اند، و اتباع انگلستان این زمینها را بعنوان مستأجر در اختیار می‌گرفته‌اند. با این ترتیب، از تسلط نورمنها به اینسوی مالکیت آلو در انگلستان وجود نداشته است.^{۴۵} در حالی که در نقاط دیگر اروپا همه زمینها در اختیار شاه نبوده است، اگرچه وسعت این زمینها زیاد بوده.

- | | | |
|-------------|--------------|------------|
| 35. Ravenna | 36. Padua | 37. Coloni |
| 38. Villani | 39. Massarii | |

۴۰. همان، ص ۱۸۱. ۴۱. همان، ص ۲۹.

۴۲. *Encyclopaedia 'Bloch*. پیشین. ص ۲۰۶.

۴۳. "Feudalism" پیشین. ص ۲۱۸.

۴۴. Hodgett، پیشین. ص ۳۳.

۴۵. Ganshof، پیشین. ص ۶۷، ۱۶۷.

چراگاه و جنگل اشتراکی

در خارج از شهرها و روستاهای دوره فنودالیزم اروپا معمولاً زمین جنگلی، چراگاه و چمنزارهایی وجود داشت. زمین جنگل متعلق به فرد بود، اما کشاورزان می‌توانستند از چوب آن برای سوخت مورد نیاز خود، و در پاره‌ای از اوقات برای ساختن کلبه خود، استفاده کنند. همچنین روستاییان از چراگاهها برای چرای دام خود استفاده می‌کردند، لیکن تعداد داسهایی که می‌توانست وارد چراگاه شود، محدود بود. چمنزارها هم در اختیار همه بود، و از علف خشک آن برای مصرف زمستانی دام استفاده می‌شد. استفاده مشترک از این چراگاهها و چمنزارها تا قرن نوزدهم میلادی در اغلب نقاط اروپا رواج داشت.^{۴۶}

تبرستان
www.tabarestan.info

تقیدات روستایی در اروپا

واژه سرواژ^۱ و ویله‌نژ^۲ معمولاً برای تشریح پایگاه اجتماعی کشاورزانی بکار می‌رود که کم و بیش وسایل تولید معیشت خود را در اختیار دارند، لیکن فاقد آزادی شخصی هستند. از آنجا که چنین کشاورزانی پاره‌ای از وسایل تولید معیشت خود را در اختیار دارند، انتقال مازاد تولید به اجبار صورت می‌گیرد چرا که رعایا، برخلاف تولیدکنندگان نظام مبتنی بر بازار، ناگزیر از فروش نیروی کار خویش بمنظور تأمین معیشت نیستند. بنابراین از نظرگاه علمی سرواژ انتقال اجباری مازاد کار (بیگاری) یا محصول مازاد کار (به جنس یا به پول) است که با شکل‌های گوناگون قضایی و نهادی همراه می‌باشد. اسکان دارد در قوانین عمومی از این شکل‌های گوناگون قضایی و نهادی تعریفی به دست داده شده باشد یا چنین تعریفی در آنها نتوان یافت. از آنجا که موجودیت واقعیت‌های اجتماعی غالباً مستقل از به رسمیت شناخته شدن آنها از نظر حقوقی می‌باشد، بنابراین سرواژی که بصورت قانونی رسمیت یافته باشد ضرورتاً متعلق به دوره‌ای خواهد بود که سرواژ عملاً پای گرفته است. برای نمونه، تا قرن دوازدهم در انگلستان هیچ قانونی بوقوعیت اشخاصی را که در وضع بینابین برده و انسان آزاد قرار داشتند، منعکس نمی‌ساخت، ولی قرن‌ها بود که شرایط اجتماعی بندگی روستایی در این جامعه وجود داشتند.^۳

برخی از تاریخ‌شناسان بر این اعتقادند که سرواژ تا اواخر قرن شانزدهم در روسیه وجود نداشته است، ولی پاره‌ای دیگر معتقدند که وابسته کردن کشاورزان در قرن نهم در کیف رخ می‌دهد و در این قرن سرواژ در روسیه پدید می‌آید. در قوانین اسلامی نیز پایگاه اجتماعی واسطی بین برده و فرد آزاد برسمیت شناخته نمی‌شد، اما، چنانکه خواهیم دید، قبل و بعد از اسلام رعیت وابسته، به معنای اقتصادی و اجتماعی آن، وجود داشته است.

1. Servage, Serfdom 2. Villeinage

3. "Serfdom and Villeinage," *Encyclopaedia Britannica*, XX, 1968, P. 244.

جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی سرواژ

قبل از بررسی منشاء پیدایش تولیدکننده نظام فنودالی و منشاء و تکامل سرواژ در اروپا بهتر است که به تشریح جنبه‌های اقتصادی - اجتماعی سرواژ بپردازیم. سرفهای اروپا را کشاورزان تشکیل می‌دادند. آنها معاش خود را با کشت زمین تأمین می‌کردند. آنچه در تاریخ مشخص است این است که گذشته از واقعیت اقتصادی - اجتماعی، قوانین هم قایل به تمایزی بین برده و سرف شده‌اند. برده جزئی از ابزار تولید بود که در مالکیت برده‌دار قرار داشت. برده خوراک، پوشاک و مسکن برده‌دار را فراهم می‌کرد، در حالیکه ارباب سرف چنین الزامی را احساس نمی‌کرد. در اوضاع و احوال مساعدی سرف می‌توانست بیش از نیاز معاش خود تولید کند، و پس از پرداخت بهره مالکانه، قسمتی از مازاد را نزد خود نگهدارد. با اینهمه سرف به ارباب وابسته بود، و اغلب اوقات مازاد تولید را بشکل بهره مالکانه و عوارض مختلف در اختیار مالک قرار می‌داد. سرف خرید و فروش نمی‌شد، اگر چه در بعضی از نقاط سرف همراه با زمین خرید و فروش می‌شده است.^۴ علاوه بر این در اروپا ارباب از کار سرف برای کشت زمین خود که به‌حصه اربابی^۵ معروف بود، استفاده می‌برد. پرداخت اجاره یا بصورت کار در زمین ارباب، و یا بشکل جنسی و پولی نیز تنها - یا حتی - نشانه اساسی وابستگی سرف نبود چرا که سرف علاوه بر پرداخت مازاد تولید (اجبار اقتصادی) از حق تغییر مکان برخوردار نبود، باجهای مختلفی به ارباب می‌داد (اجبار غیر اقتصادی) و گریزی از تقیدات خود نداشت.

شدت و ضعف تقیدات روستایی در دوره فنودالیم به تبعیت از شرایطی خاص گوناگون بوده است. در هر جامعه‌ای نسبت نیروی کار به زمین از جمله عوامل مهمی بوده که در شرایط سیاسی خاصی تأثیر ویژه‌ای از خود برجای می‌گذاشته است. اگر زمین برای کشت کافی بود، امکان داشت که مالک زمین شرایط مناسبی برای جذب تولیدکننده فراهم آورد. در چنین شرایطی اجبارهای اقتصادی و غیراقتصادی (تقیدات روستایی) در سطح سلایمتری در کار بودند. با این حال این امکان نیز وجود داشت که مالکان برای جلوگیری از وقوع چنین حالتی، کشاورزان را از طریق محدودیتهای حقوقی به زمین یا به خود وابسته کنند، و از جابجایی آنها به زمین دیگر جلوگیری بعمل آورند. و از آنجا که نهادهای سیاسی جامعه در حیطه عمل طبقه مالک بود، چنین کاری به آسانی اسکانپذیر بود. اما اگر نسبت نیروی کار به زمین بزرگ باشد، آنگاه مالکان در موقعیتی خواهند بود تا برای رعایا تقیدات زیادی بصورت باجهای مختلف بوجود آورند، و بهره‌ای در سطح بالا طلب کنند. در این حالت اجبارهای اقتصادی و غیراقتصادی بیزانی است که مالک تنها از طریق ایجاد وابستگی می‌تواند تعهدات ناشی از این اجبارها را دریافت دارد. با این حال باید در نظر داشت که در این شرایط وابسته کردن رعیت به زمین چندان ضرورتی نداشته است، و تقیدات بصورت دریافت باجهای مختلف تجلی می‌یافته‌اند.^۶ از دیگر عواملی که به ایجاد تقیدات کمک می‌کند، بویژه هنگامی که حکومتیهای

۴. Clough, پیشین، ص ۵۳.

5. Demeane

۶. این امر در مورد خاورمیانه نیز صادق است.

مرکزی ضعیف باشند، توسعه وابستگی شخصی فقرا و تهی‌دستان به ثروتمندان می‌باشد. چنین مواردی، برای نمونه، در اواخر دوره امپراتوری روم، مصر باستان، و دولتهای بربر قرن ششم تا دوازدهم میلادی، و امپراتوری بیزانس و ایران دوره ساسانی رخ دادند. البته چهارچوب اقتصادی - اجتماعی شکل‌های گوناگون تقیدات وجود شرایط زیر است:

۱. وجود طبقه سالکی که از حقوق سیاسی و اقتصادی شخصی برخوردار باشد. ۲. وجود کشاورزانی که به تولید برای مصرف می‌پردازند. ۳. سطح معینی از تکامل نیروهای عامل در تولید که تولید روستایی را به نحوی غالب تولید اساسی جامعه سازد.

تنها با در نظر گرفتن کنش متقابل این عوامل گوناگون است که می‌توان شدت و ضعف سرواژ را در نقاط مختلف عالم در طی قرون وسطی دریافت.

منشأ طبقه سرف

طبقه زارعان وابسته که در اوایل قرن دوازدهم اکثریت اعضای جوامع اروپایی را تشکیل می‌دادند، انسانهایی را در بر می‌گرفت که اجداد آنها یا برده بودند یا افرادی که در گذشته از آزادی بیشتری نسبت به سرفها برخوردار می‌گشتند. پویش وابسته کردن انسانها به زمین یا به ارباب که از قرن سوم و چهارم میلادی آغاز شده بود از آن پس با سرعت زیادی تا قرن نهم و اوایل قرن دوازدهم ادامه یافت. در رومیایی پویش نخست، یعنی تبدیل برده به سرف ناگزیریم که اوایل دوره مسیحیت را در مد نظر قرار دهیم. در آن زمان بر اثر تحولاتی که صورت گرفته بود کشت زمینهای بزرگ^۷ توسط بردگان دیگر مقرون به صرفه نبود. تنگناهای زندگی برای بردگان چنان بود که آنها فقط هنگامی کار می‌کردند که دقیقاً تحت مراقبت قرار می‌گرفتند. باوروی آنها پایین بود، و نظارت و اعمال زور موجب افزایش هزینه برده‌داران می‌گردید. زمان فراوانی برده، برده‌داران به عدم علاقه برده اهمیت چندانی نمی‌دادند. اما صلح دوره آگوستن^۸ عرضه برده را تدریجاً کاهش داد، و برده‌داران با مشکل کمبود برده از یک سوی، و معارضه وی از سوی دیگر، روبرو شدند. برای حل این مشکل برده‌داران زمینهای بزرگ خود را به قطعات کوچکتر تقسیم کردند، و بردگان قبلی و زارعین آزادی بنام کولون^۹ را بروی آنها سکنی دادند. این بردگان از ارباب خود ابزار دریافت می‌داشتند، و در ازای استفاده از زمین و ابزار، سهمی از محصول را به وی می‌دادند. کولونها نیز اجاره یا بهره سالکانه را بصورت نقدی یا جنسی، یعنی سهمی از محصول، پرداخت می‌کردند. آنها و فرزندانشان حق ترک زمین را نداشتند، و به زمین وابسته بودند، و با زمین فروخته می‌شدند.

کمیابی برده روش کشت ویلای^{۱۰} گلی را نیز تغییر داد. در چنین زمینی که ابعادی گوناگون داشت، پاره‌ای از قطعات زمین (Dominus Fundi) زیر نظر ارباب قرار می‌گرفت، اما قسمت بزرگی از زمین ویلا بین بردگان آزاد شده، دهقانان خرد، یعنی کولونها، و بردگانی که آزادی خود را کاملاً بدست نیاورده بودند (Servi Casati)، یا شبه کولونها، تقسیم می‌شد. در این زمان سیاست دولت امپراتوری روم نیز این بود که شبه کولونها و کولونها را بر روی

7. Latifundia

8. Augustan

9. Colonus

10. Villa

زمین نگهدارد تا از آنها مالیات دریافت کند و جریان منظم غذا به شهر را تأمین کند. با این حال قوانین دولتی تا قرن چهارم بعد از میلاد اشاره‌ای به کولونها نمی‌کنند، و تنها در قانون اساسی کولستانین^{۱۱} (۴۳۲ م.) است که کولون بعنوان کسی که برای همیشه به زمین وابسته است، و باید مالیات امپراتوری را بپردازد، و برای دولت و ارباب بیگاری انجام دهد، به رسمیت شناخته می‌شود.^{۱۲} در واقع تا قبل از سال ۳۷۰ م. طبق فرمانی اربابان اجازه نداشتند بردگان را که نام آنها در فهرست مالیاتی دولت آمده بود، جدا از زمینی که توسط آنها کشت می‌شد، بفروش برسانند. بعدها نیز قانون دیگری تبدیل بردگان کشاورزی به برده خانگی را ممنوع ساخت. اگر چه در آن زمان تأمین خوراک و مسکن شبه کولونها و کولونها به عهده ارباب نبود، با اینهمه آنها در تابعیت او قرار داشتند، و حق مراجعه به محاکم عمومی از آنها سلب شده بود. در پاره‌ای از نقاط اروپا این نوع تولیدکنندگان حتی تا قرن نهم میلادی وجود داشته‌اند.^{۱۳}

در قرن سوم میلادی که بر مشکلات اقتصادی امپراتوری روم افزوده‌گشت، تأمین مخارج دولت از طریق مالیات اهمیت یافت. بنابراین کولون به زمین وابسته شد، پیشه‌ور به پیشه‌اش و مأمور اداری به کار اداریش وابستگی یافت. از این گذشته مقتضیات عملی تولید و شرایط حاکم بر آن نیز اربابان را بر آن می‌داشت که افراد آزاد را پس از پایان مدت اجاره بر روی زمین نگهدارند. البته این، عملی غیرقانونی بود. لیکن باید در نظر داشت که فقرا در شرایط نامساعدی قرار داشتند چرا که مسؤولیت فرستادن کولونها به سربازی و جمع‌آوری مالیات از آنها بر عهده ارباب بود. در قرن چهارم میلادی بر طبق فرمانی که از طرف دولت امپراتوری صادرگشت، تمام کولونهایی که برای سی سال یا بیشتر بر روی زمین کار کرده بودند، وابسته آن زمین گشتند؛ و عدم تمکین از این فرمان موجب تنبیه آنها می‌شد. با اینهمه فرمان ژوستینین^{۱۴} این عده را از بردگان متمایز ساخت. پس، حتی قبل از سقوط امپراتوری روم، موقعیت اجتماعی کولون بدتر از گذشته شد. اگر چه در زمان لمباردها^{۱۵} و مروینژیها^{۱۶} هیچ قانونی جایجایی این افراد را بر روی زمین منع نمی‌کرد، و دوات هم در این مورد دخالتی نمی‌کرد. اما مالکان در عمل روستاییان را به زمین وابسته ساختند، و حق قضاوت بر آنها را هم بتدریج بلست آوردند.^{۱۷}

به هنگام سقوط امپراتوری روم پاره‌ای از افراد آزاد که روی زمینهای استانه‌های شمالی امپراتوری روم زندگی می‌کردند، ژرمن بودند. بدنبال حمله ژرمنها به امپراتوری روم نیز گروهی از آنها وارد سرزمینهای روم گشتند. لیکن به رغم روابط قبیله‌ای حاکم بر آنها، تمامی افراد مذکور از آزادی کامل برخوردار نبودند. در واقع همه افراد این قبایل دارای موقعیت یکسانی

11. Constantine

12. M. M. Postam, ed., *The Cambridge Economic History of Europe*, Vol. I, 1966, PP. 246 - 55.

13. Hodgett, پیشین. ص ۲۵-۲۶.

14. Justinian 15. Lombards 16. Merovingians

17. همان، ص ۲۶-۲۷.

نبودند. نوشته‌های تاسیت^{۱۸} نمایانگر آن است که در میان ژرمنها نیز کشاورزانی وجود داشته‌اند که برده بوده‌اند، و افراد وابسته به نظامیان ژرمن نیز کاملاً آزاد نبوده‌اند. با اینهمه، اکثر ژرمنهایی که پس از سقوط امپراتوری روم در سرزمینهای فتح شده سکنی گزیدند، آزادی خود را بطور کامل از دست ندادند. ولی این عده نیز تدریجاً مورد تعدی بزرگان قرار گرفتند و برای جلوگیری از ورود مأموران مالیاتی و هجوم و غارت بیگانگان و تجاوز همسایگان ناگزیر از تن دادن به رسم التجاء گشتند که این امر نیز آزادی آنها را محدود می‌ساخت. برخی از آنها نیز که از امکانات مالی بهتری برخوردار بودند، بعنوان واسل لرد برگزیده شدند. اما اغلب آنها به رعیت وابسته به زمین تبدیل گشتند.^{۱۹} عامل مهم دیگری که به از بین رفتن خرده مالکان آزاد کمک کرد، الزامات یک اقتصاد طبیعی، یعنی اقتصادی که تولید در آن نه برای فروش، بلکه جهت مصرف است، بود. در چنین اقتصادی برای یک خرده مالک یا دهقان آزاد بسیار مشکل است که موقعیت اقتصادی خود را در یک فصل ناساعد و یا به هنگام بروز قطعی و شیوع اسراض حفظ کند. در چنین اوضاع و احوالی وی بناچار به بزرگ مالکان، نظامیان و یا صاحب منصبان کلیسا روی می‌آورد تا از جانب آنها حمایت شود. و این خود مقدمات بندگی یا واسالی را برای او فراهم می‌آورد.

سرواژ در مرحله فنودالیسم در اروپا

در اوایل دوره فنودالیسم اروپا درصد بزرگی از کشاورزانی که در نواحی غربی امپراتوری روم، یعنی ناحیه‌ای که بعداً کارولینژیها^{۲۰} بر آن تسلط یافتند، و نیز آنهایی که در قلمرو امپراتوری بیزانس زندگی می‌کردند، عملاً، و در بعضی از نواحی رسماً حق جابجا شدن بر روی زمین را نداشتند. چنین وابستگی در مراحل مختلف تکامل فنودالیسم در اروپا و بطور کلی در هر جای دیگری، یا از وابستگی به شخص مالک و یا به زمین نشأت می‌گیرد.^{۲۱} در قوانین و زمین-یابیهای^{۲۲} ارضی دوره کارولینژیها در قرن نهم و دهم میلادی از این دو نوع وابستگی نام برده می‌شود. در این دوره چه در امپراتوری روم غربی و چه در امپراتوری بیزانس تعداد روستاییانی که آزادی داشتند و از تقیدات گوناگون رها بودند، بخش ناچیزی از آنها را تشکیل می‌دادند. ولی برکنار از این قسمت کوچک روستاییان، بقیه آنها اسیر وابستگی گسترده‌ای بودند، و از اجبارهای غیر اقتصادی بسیاری برخوردار بودند.^{۲۳}

در قرن نهم و دهم میلادی، معنای محدود سرف در مورد تولید کنندگانی صادق بود که عنوان سروی^{۲۴} داشتند، اگر چه از نظر شرایط زندگی کولونها نیز موقعیت مشابه داشتند. سرویهای دوره کارولینژیها بصورت شخصی تابع ارباب بودند، و پایگاه اجتماعی آنها سوروی

18. Tacitus

۱۹. همان، ص ۲۷-۲۸.

20. Carolingians

۲۱. "Serfdom..." پیشین، ص ۲۴۵، و Hodgett، پیشین، ص ۳۲.

22. Surveys

۲۳. همان، ص ۲۰۹.

24. Servi

بود. آنها از هیچ نوع حقوقی در دادگاههای عمومی برخوردار نبودند، و از قبول مشاغل اداری نیز معاف می‌گشتند. تنها راه رهایی آنها از سوقیت بندگی اعطای آزادی به آنها توسط ارباب بود. آنها در واقع یک طبقه منفصل (کاست) سوروئی را تشکیل می‌دادند.^{۲۵}

در طی سده‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم میلادی اوضاع اقتصادی و سیاسی اروپا دستخوش تغییرات زیادی شد. جمعیت فزونی‌گرفت، بازرگانی و صنعت گسترش یافتند، و شهرها رونق پیدا کردند. جنگلها و باتلاقها پاک‌گشتند، و به‌زمینهای زیرکشت تبدیل شدند. با افزایش فیف‌داری، ملوک الطوایفی رواج یافت؛ و از قرن دوازدهم به اینسوی در همه نقاط اروپا دوک‌نشینها و پادشاهیهای فنودالی وجود داشتند. مدارک آماری موجود برای برآورد درست دامنه گسترش سرواژ ناقص‌اند، لیکن روشن‌است که در این دوره بر میزان وابستگی کشاورزان به اربابان در فرانسه، انگلستان و آلمان افزوده می‌شود.^{۲۶}

در اواسط قرن سیزدهم، تعداد سرفها، از نظر حقوقی، همانند عده این افراد در خلال چهارقرن گذشته بود. اما در همین مدت به‌تعداد کشاورزانی که از نظر اقتصادی - اجتماعی - و نه از نظر حقوقی - وابسته بودند، به‌میزان زیادی افزوده شده بود. این سرفها با این که از همان محدودیت‌های اقتصادی - اجتماعی سرفها برخوردار بودند، به‌لحاظ حقوقی سرف عنوان نمی‌گرفتند. این تفاوت صوری پنداشت برخی کسان را در مورد وجود یا عدم وجود فنودالیسم در همه نقاط اروپا تحت تأثیر قرار داده است. تمامی این کشاورزان دارای تقیدات اقتصادی و غیر اقتصادی مختلفی نسبت به ارباب بودند. آنها در حصه اربابی بیگاری می‌کردند، و یا - جهای گوناگونی به‌وی می‌پرداختند. البته، بیگاری در حصه اربابی در انگلستان قرنهای دوازدهم و سیزدهم میلادی وجود داشت، اما در نقاط دیگر اروپا بعد از قرن نهم از رواج این نوع بیگاری کاسته شد. اما در این نقاط نیز، مانند انگلستان، وابستگی روستاییان رویه - افزایش بود. چراکه لردها سلسله مراتب فنودالی و حقوق ناشی از آن را در تمامی سطوح استحکام بخشیدند و از حق قضاوت، نه تنها در مورد رعایای خود، بلکه تمام اهالی منطقه، برخوردار شدند؛ و این امر خود یکی از جلوه‌های وابستگی روستاییان بود. در واقع در این دوره، بر خلاف دوره سرمایه‌داری، حقوق عمومی و حقوق خصوصی باهم آمیخته بودند و از یکدیگر جدایی نداشتند. این حقوق با تقسیمات طبقه‌ای جامعه فنودالی و اقتصاد طبیعی آن تناسب داشت و جزئی از امتیازات طبقه‌ای فنودالها بود.^{۲۷}

اکنون باید به این سؤال پرداخت که چگونه قدرت اقتصادی - اجتماعی مالکان مذهبی و غیرمذهبی گسترش یافت؟ آنها هم از طریق اعمال قدرت در محل بسبب قدرت اقتصادی‌شان، و هم از طریق دریافت امتیازات و معافیتها از حکومت مرکزی به‌چنین قدرتی دست یافتند. پادشاهان فرانکی املاک بسیاری به کلیساها و نظامیان و اداریان خود بخشیدند. این املاک معافیتها و امتیازات زیادی برای صاحبان آنها همراه می‌آورد، و به اربابان حق قضاوت بر افراد املاک خود و افراد آزاد نواحی اطراف آن واگذار می‌شد. از آنجا که چنین معافیت‌هایی حق دخالت

۲۵. "Serfdom..." پیشین. ص ۲۴۶.

۲۶. همان، ص ۲۴۵.

۲۷. همان، ص ۲۴۶.

سامورین پادشاه در کارهای این املاک را از آنها سلب می‌کردند، و رعایا نیز حق مراجعه به دادگاههای سلطنتی را از دست می‌دادند، وابستگی رعیت به ارباب افزایش می‌یافت.^{۲۸}

در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی قدرت قضایی اربابان افزایش یافت. اربابان مذهبی و غیرمذهبی حاکمیت خود را در املاک مختلف گسترش دادند. البته باید بین حقوق قضایی یک لرد بعنوان ارباب مانور و حقوق او بعنوان نماینده پادشاه دقیقاً به تمایز قایل شد. در انگلستان قرن دوازدهم، اربابان دادگاههای خود را داشتند، اما در همین هنگام در این کشور لردهایی که یک صده کامل (تقسیمات منطقه‌ای مربوط به شایر) را در اختیار داشتند، دادگاههای عمومی موسوم به دادگاه صده^{۲۹} را نیز در اختیار داشتند. در این زمان تخیلفاتی که قبلاً به دادگاههای عمومی ارجاع می‌شد، در دادگاههای صده مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند. اما با افزایش قدرت لرد، قضاوت وی در این دادگاهها جنبه تعیین کننده یافت، و قضاوت در مورد اعمال جنایی مهم که قبلاً سخصت شاه بود، نیز به لرد واگذار گشت. در دیگر نقاط اروپا نیز قدرت حقوقی زمینداران وسعت یافت، و حتی از قدرت لردهای انگلستان بیشتر شد. البته به این نکته باید توجه داشت که اربابان از طریق دریافت جریمه و تاوان نیز درآمد قابل ملاحظه‌ای بدست می‌آوردند.^{۳۰} گذشته از این، زمین داران این دوره چند نوع تعهد اساسی برای اغلب روستاییان بوجود آوردند.

تعهدات و تقیدات تولیدکنندگان وابسته

نخستین تعهد روستایی در طی دوره فئودالیسم اروپا پرداخت مالیات سرانه‌ای (Capitagium، بهفرانسه Chevage) بود که سالانه به ارباب پرداخت می‌شد. این مالیات سرانه را هم سرفها و هم افرادی که خود را به‌التجاء ارباب مذهبی در آورده بودند، می‌پرداختند.^{۳۱} مقدار این مالیات زیاد نبود، اما وجود آن مبین وابستگی این افراد به ارباب محل بود. این مالیات سرانه در ابتداء از بردگان آزاد شده دریافت می‌شد.^{۳۲}

تالاژ^{۳۳} نیز نوعی مالیات بود که به هنگام بسی‌نظمیهای اواخر دوره کارولینژیها رواج یافت. چنین مالیاتی را نورمنها نیز در زمینهای سلطنتی انگلستان اشاعه دادند. تالاژ در فرانسه و انگلستان بیشتر از آلمان رایج بوده است. سرچشمه این دو نوع مالیات را در عهد ژرمنها می‌توان یافت. روشن است که تحمیل چنین عوارضی بی‌ارتباط با قدرت قضایی اربابان نبوده است.^{۳۴}

یکی دیگر از تعهدات روستاییان لزوم گرفتن اجازه از لرد برای ازدواج با یکی از زنان خارج از ملک ارباب بود (Forismaritagium). علت وجودی چنین تقیدی آن بود که

۲۸. Hodgett، پیشین، ص ۳۰.

29. Hundred Court

۳۰ همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۳۱. «...Serfdom» پیشین، ص ۲۴۶

۳۲. Hodgett، پیشین ص ۳۰.

33. tallage , tailage

۳۴. همان .

فرزند ناشی از ازدواج رعیتی که قانوناً سرف محسوب می‌شد، با یکی از افراد آزاد، فردی آزاد بود. اگر این عمل صورت می‌گرفت، عرضه نیروی کار سورد نیاز ارباب کاهش می‌یافت، و این امر تهدیدی برای وی بحساب می‌آمد.

سومین قید عمده روستاییان اروپا در دوره فئودالیسم دریافت قسمتی از ارث رعیت توسط ارباب بود. اگر رعیت وارثی نداشت قسمت اعظم یا همه ارث وی از آن ارباب می‌شد. در صورتی که از رعیت فرزندی برجای می‌ماند، فرزند وی وارث قسمتی از ارث پدر می‌شد، اما متعهد بود که مانند پدر خود برای ارباب کار کند. آن‌عه از رعایا هم که از نظر قانونی سرف عنوان نمی‌گرفتند، لیکن وابسته به ارباب بودند، تعدادی از دامپایشان را به ارباب پیشکش می‌کردند.

چهارمین نوع تقید روستایی عبارت بود از تعهدی (Banalités) که بر اساس آن کشاورز متعهد می‌گشت که غله خود را در آسیاب ارباب آرد کند، نان خود را در نانوائی ارباب بپزد، و آب‌انگور سورد نیاز خود را در ماشین انگورگیری ارباب بگیرد. به‌ازای استفاده از همه این وسایل رعیت می‌بایست مبلغی به ارباب بپردازد. در بعضی از مزارع نیز ارباب حق انحصاری نگهداشتن گاوان را برای خود نگاه می‌داشت، و از رعایا بخاطر استفاده از آن چیزی می‌گرفت.^{۳۴} از قرن یازدهم به اینسوی به‌سبب رواج رسم بان^{۳۵}، نوع جدیدی از عوارض سنیوری رسوم گشت که در آلمان به بان^{۳۶} و در فرانسه به پوئسته^{۳۷} رسوم بود. بررور زمان تعهدات و تقیدات هر چه بیشتری وضع می‌گشتند. در واقع در حالیکه بیگاری بصورت بهره کار کاهش می‌یافت، تقیدات دیگری برای روستاییان بوجود می‌آمد. به‌پاره‌ای از این عوارض پیش از این اشاره شد. به‌فهرست مذکور باید بیگاریهای جدیدی (Corvée)، مانند حمل محصول به بازار، بیگاری برای آبجوسازی و شراب‌سازی، باج رعیت به ارباب بخاطر شوهر دادن دختر خود، پرداخت وجهی بمنظور استفاده از چراگاه و جنگل را اضافه کرد^{۳۸}. از همه اینها گذشته، رعیت هیزم و پارچه‌های پشمی و پنبه‌ای سورد نیاز ارباب را تهیه می‌کرد، خانه او را می‌ساخت، و برای او نجاری و آهنگری می‌کرد، و در جشنها در مقابل وی می‌رقصید.^{۳۹}

با وجود این، تعهدات رعایا در اینجا پایان نمی‌پذیرفت: آنها مجبور بودند یک‌دهم محصول (عشریه) را به کلیسا بپردازند. چنین می‌نماید که پرداخت عشریه که در اصل برای تأمین زندگی افراد کلیسا بوجود آمد، نخست جنبه داوطلبانه داشته است. اما پس از مدتی تبدیل به یکی از تعهدات دایم روستاییان شد. در راه اجرای این تعهد رعایا ناچار بودند که از هر ده دسته غله یک دسته، یک‌گوساله از هر ده‌گوساله، و یک بره از هر ده‌بره، از هر ده جوجه یک جوجه، از هر ده تخم‌مرغ یک عدد، و نیز یک دهم چوب بریده شده را در اختیار کلیسا قرار دهند. در پاره‌ای از اوقات نیز مالیات سلطنتی به این مالیاتها افزوده می‌گشت. مالیات سلطنتی و نیز مالیات کلیسا، هم به خرده مالکان و هم به کشاورزان وابسته تعلق می‌گرفت.

۳۴. همان.

35. Ban 36. Bann 37. Poesté

۳۸. همان، ص ۱۷۴.

۳۹. Tappen، پیشین. ۸۹-۹۳.

بر آورد می‌شود که جمع کل این عوارض و باجهای مختلف به حدود پنجاه درصد تولید ناخالص یک سرف می‌رسیده است.^{۴۰} و این امر خود وسعت و سنگینی آن تقیدات را برای رعایای وابسته‌ای که رسماً یا عملاً سرف بودند، نشان می‌دهد.

با اینهمه باید در نظر داشت که میزان و شدت وابستگی روستاییان در همه نقاط اروپا یکسان نبوده است. بلکه این وابستگی از نظر میزان و شدت در نواحی مختلف اروپا متفاوت بوده است. مثلاً رسم بنالیتته^{۴۱} در اواخر قرن نهم و دهم بیش از هر جای دیگری در فرانسه گسترش داشته است؛ علت این امر را شاید بتوان در ناتوانی زیاد پادشاهان این دوره فرانسه یافت. از سوی دیگر این رسم در آلمان کمتر از نقاط دیگر رایج بوده است، و زمان رواج آن نیز دیرتر از نقاط دیگر بوده^{۴۲}. این امر در مورد وابستگی روستاییان به زمین و شخص ارباب نیز صادق است. در سوئیس وابستگی به زمین پس از سبارژه این جامعه برای کسب استقلال ملی از میان رفت، اما در بعضی از نواحی فرانسه سرواژ تاجایی که به زمین مربوط می‌شد، دوام آورد (Servage réel). ایسن نوع بندگی در لائون^{۴۳}، شاپین^{۴۴}، و بعضی از نقاط بورگاندی^{۴۵}، فرانش کومته^{۴۶}، و نیورنه^{۴۷} دایر بوده است. در حالی که در نواحی آنتردوسر^{۴۸} وابستگی به زمین عملاً وجود نداشت، در نواحی مدوک^{۴۹} این وابستگی کاملاً برقرار بوده. در فرانکونی^{۵۰} وابستگی به زمین پیش از واقعه سرگ سیاه از بین رفت، در حالی که روستاییان انگلستان اگر چه به خرید زمین بیشتر روی آوردند، لیکن قادر به خرید آزادی خود نگشتند، و تقیدات آنها مانند گذشته پا بر جای ماند.^{۵۱}

در آلمان هوریگنها^{۵۲} که بازماندگان بردگانی بودند که بر روی حصه اربابی کار می‌کردند، همراه با روستاییان وابسته دیگر موجد طبقه افراد وابسته (Leibeigene) گردیدند. اگر چه تکامل تدریجی این عده در اساس فرق چندانی با تکامل موقعیت روستاییان وابسته سایر نقاط اروپا نداشت، لیکن گروه اخیر سرفهایی بودند که در ابتداء از جانب لرد برای انجام وظایف اداری و نظامی برگزیده شده، دارای روابطی نزدیک باوی بودند. پس از آن که نقش نظامی این گروه افزایش یافت، از طرف لرد به آنها فیف واگذار شد، و بتدریج در قرن سیزدهم به رغم موقعیت محدودی که از نظر ازدواج و خرید و فروش زمین داشتند، به مرتبه نجبا ارتقاء پیدا کردند.

در انگلستان وابستگی روستاییان بیشتر به زمین بود تا به شخص لرد. علت این امر مسکن است آن باشد که بسبب قدرت زیاد حکومت مرکزی در انگلستان، حقوق خصوصی نسبت به نقاط دیگر اروپا کمتر توسعه یافته بود. البته، حقوقدانان انگلیس در قرن سیزدهم انجام

۴۰. Postam، پیشین. ص ۶۰۳.

41. Banalités

۴۲. Hodgett، پیشین. ص ۳۰.

43. Laon

44. Champagne

45. Burgandy

46. Franche - Comté

47. Nivernais

48. Entre - deux - Mers

49. Médoc

50. Franconia

۵۱. همان، ص ۲۰۹-۲۱۰.

52. Hörigen

بیگاری و پرداخت بهره کار را سلاکی برای مشخص ساختن موقعیت غیر آزاد افراد می شناختند، با این که سلاک فوق در باوریا نیز مصداق داشته است.

آنچه باعث جرح و تعدیل شکل بندگی در اروپا می شد، وجود دو دسته عوامل مخالف، پاره‌ای هم، در سرتاسر اروپا بود. یک دسته از این عوامل موجب تشدید وابستگی به زمین می شد، و درکنار آن دسته دیگری از عوامل، منجمله گرایش اربابان و حکومتها به پاک کردن زمینهای جنگلی و احیای زمینهای سوات به کاهش این وابستگی کمک می کرده‌اند. چراکه تعدادی از روستاییان آزاد با پرداخت بهره جنسی و پولی در این زمینها ساکن شدند. چنین روندی را در انگلستان و فرانسه قرن دوازدهم می توان مشاهده کرد. در مقابل، زمینداران پاره‌ای از نقاط اروپا برای جلوگیری از حرکت روستاییان به طرف این زمینها و ایجاد انگیزه‌های بیشتر برای روستاییان وابسته، برخی از تقیدات روستایی، مانند ممنوعیت ازدواج در خارج از مانورو مالیات برارث را از میان برداشتند، و نیز روستاییان را از پرداخت باجهای دیگری معاف کردند. با اینهمه، روستاییان عملاً در موقعیت بندگی نگاه داشته شدند. در مورد نخست نیز، اگر چه وابستگی به زمین از بین رفت، اما دیگر تقیدات روستایی برجای باقی ماندند.^{۵۳}

در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم پادشاهان فرانسه بعضی از تقیدات زمینهای سلطنتی را کاهش دادند، یا حتی آزادی تعدادی از سرفها را به آنها باز پس دادند. علت این عمل نیز اصلاح مشکلات مالی دستگاه سلطنت بود. همچنین در ایتالیا در همین دوره نهضت آزاد ساختن سرفها بوجود آمد، و علت اصلی آن نیز مشکلات مالی و سیاسی بود. حکومت کمونهای شهری هم برای تضعیف بانی قدرت نجبای زمیندار و ازدیاد تعداد مالیات دهندگان آزاد این کمونها، و بالاخره افزایش عرضه نیروی کار شهری دست به چنین کاری زدند.^{۵۴}

در واقع، شرایط اقتصادی و سیاسی اروپای غربی در قرن چهاردهم میلادی کاهش تقیدات روستایی را ایجاب کردند. رشد بازرگانی و افزایش قدرت حکومتهای مرکزی دو عامل مهم برای کاهش تقیدات روستایی بودند. لیکن مهمترین عامل در کاهش این تقیدات قیاسهای دهقانی و کاهش جمعیت اروپا پس از واقعه مرگ سیاه بود که نسبت نیروی کار به زمین را به نفع روستاییان دگرگون ساخت. قیاسهای دهقانی انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا بین قرنهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم میلادی، و آلمان در اوایل قرن شانزدهم درگرفت. این قیاسها در اعتراض به موقعیت بندگی روستاییان پدید آمد، و جهت اساسی آنها آزادی و کاهش اجاره، و دریافت اجازه خرید و فروش زمین بود.^{۵۵} البته قیاسهای دهقانی ایتالیا در قرن دوازدهم نیز در اعطای آزادی به روستاییان مذکور یاری رساننده بود. قیام دهقانی در کتالونی^{۵۶}

۵۳. همان.

۵۴. «Serfdom...»، پیشین، ص ۲۴۶.

۵۵. شمار قیام روستاییان انگلیس که به رهبری جان بال (J. Ball) صورت گرفت، معرف گرایشهای تسای خواهانۀ این روستاییان بود:

When Adam dalf and Eve span, Who Was thanne a gentilman?

(J.D. Bernal, *Science in History*, Vol. 4, 1969, P. 1045.)

56. Catalonia

نیز در اواخر قرن پانزدهم برضد تقیدات شخصی صورت گرفت که جایگزین بهره‌کار بعنوان تقید اصلی روستاییان شده بود. هدف نهضت دهقانی آلمان بین سالهای ۱۴۹۳ و ۱۵۲۵، الغای سرواژ و کاهش اجاره زمین و بیگاریهای مختلف بود.^{۶۰} با این حال باید در نظر داشت که این قیاسها اجبارهای غیراقتصادی و اقتصادی روستاییان را بطور کلی در انگلستان تا قرن هفدهم، و در فرانسه و آلمان غربی تا قرن هیجدهم، و در اروپای شرقی تا قرنهای نوزدهم و بیستم از میان برنداشتند، و وضع اقتصادی - سیاسی روستاییان عملاً بهبود چندانی نیافت، و نظام اقتصادی - اجتماعی فنودالیسم به نحوی غالب در این دوره پا برجا ماند. در واقع شرایط زندگی روستاییان در اروپای شرقی در اواخر قرون وسطی بدتر هم شد. قبل از قرن چهاردهم وضع روستاییان اروپای شرقی از وضع روستاییان اروپای غربی چندان بدتر نبود. چراکه در آن دوره جماعت‌های آزاد روستایی در زمینهای دست نخورده آلمان شرقی، لهستان، بوهیمیا^{۶۱}، سوراویا^{۶۲}، و مجارستان پای گرفته بودند. از قرن چهاردهم به بعد این جماعتها تحت شرایط خاص سیاسی و اقتصادی که پدید آمده بود، در وضع نامناسبی قرار گرفتند. منطقه بین بالتیک و بالکان در قرنهای چهاردهم و پانزدهم درگیر جنگهای بسیاری گشتند. این جنگها به کاهش جمعیت روستایی انجامیدند، و موجب افزایش زمینهای ناکاشت گردیدند (همانگونه که در غرب روی داد). در نتیجه این جنگها قدرت نجبا به ضرر قدرت مرکزی فزونی یافت. وقوع این امر در آلمان شرقی، پروس و لهستان مقارن با افزایش تقاضا برای غله در اروپای غربی گردید. از این روی اربابان برای بست آوردن عایدی بیشتر، زمینهای روستاییان را تصرف کردند، و مجدداً بهره‌کار را رواج دادند، و حتی بر میدان آن افزودند. برای مثال در لهستان در قرن پانزدهم بیگاری در حصه اربابی (بهره‌کار) به چهار روز در هفته افزایش یافت، و قوانینی برای وابسته کردن روستاییان به زمین وضع شد، و در سوراویا و مجارستان و بوهیمیا نیز همین امر به نتایج مشابهی انجامید. با وجود قیاسهای دهقانی در این منطقه، روستاییان اسپراتوری اطریش - مجارستان تا اواخر قرن هیجدهم از حق حرکت و حق انتخاب پیشه محروم بودند. سیر تشدید تقیدات روستایی در روسیه نیز مانند دیگر کشورهای اروپای شرقی بود.^{۶۳}

فقر بندی روستاییان اروپا در دوره فنودالیسم

افراد طبقه روستایی اروپا در این دوره از موقعیت اقتصادی - اجتماعی یکسانی برخوردار نبودند، و به قشرهای مختلف تقسیم می‌گشتند. در واقع حتی در اوایل قرن دوازدهم میلادی نیز روستاییانی که از نظر حقوقی به زمین وابسته بودند (Villein - Serf)، همه از آزادی یکسانی بهره‌مند نمی‌گشتند. قشر بالایی این روستاییان سرفهائی بودند که در ابتداء خود را به‌التجاء اربابان در آورده بودند، لیکن زمین خود را در اختیار داشتند. مونتمنهای^{۶۱} آلمان در

۵۷. «Serfdom...» پیشین، ص ۲۴۷.

58. Bohemia 59. Moravia

۶۰. همان.

61. Muntmen

قرن دوازدهم از موقعیت برتری نسبت به دیگر مستأجرین وابسته برخوردار بودند. در فرانسه این سرفها را کومینده^{۶۲} می خواندند، اما موقعیت آنها عملاً تفاوتی با موقعیت بقیه سرفها نداشت. وضع دوسزدی سوکمنها^{۶۳} از سرفهای دیگر بهتر بود چراکه وابستگی آنها بیشتر به لرد بود تا به زمین. در آلمان نیز پاره‌ای از سرفها مانند سوکمنهای انگلیسی و لیبرویلن^{۶۴} فرانسوی می توانستند ارباب خویش را خود انتخاب کنند. ولی حتی چنین قشری نیز تقیداتی داشت و تعهد انجام خدماتی را برای لرد برگردن داشت.^{۶۵}

پایین تر از این قشرها روستاییان وابسته به زمین قرار داشتند که بار انواع تقیداتی را که ذکر آن بمیان رفت، بردوش داشتند. در بعضی از نقاط، مانند نواحی جنوب کوههای آلپ، کار این دسته از روستاییان در چهارچوب قراردادی صورت می گرفت که به لیلولو^{۶۶} معروف بود. مدت این قرارداد معمولاً بیست و نه ساله بود. بر طبق این قرارداد روستایی ناگزیر بود در زمین موضوع قرار داد سکونت گزیند و آن را کشت کند. در صورت تخلف نیز روستایی توسط ارباب از زمین رانده می شد.^{۶۷} با اینهمه، این اجاره موقتی مانع از این نمی گردید که آنها را مانند روستاییان شمال کوههای آلپ سرف نخوانیم.

پایین تر از همه این قشرها بوردیرها^{۶۸}، اسکواترها^{۶۹}، و کاترها^{۷۰} بودند که به خوش- نشینهای خاورمیانه شباهت داشتند. آنها فاقد ملک استیجاری بودند، اگر چه پاره‌ای از آنها که از موقعیت بهتری برخوردار بودند، صاحب قطعه زمین بسیار کوچکی - کوچکتر از زمینی که سرفهای دیگر در اختیار داشتند - بودند. بسیاری از آنها درازای پرداخت بهره جنسی بر روی زمین ارباب یا زمین سورد بهره برداری روستاییان مرفه کار می کردند. بخشی از ایشان نیز به شبانی مشغول بودند. احتمال که پدران افراد این قشر پس از اقامت در مانورها، بر خلاف دیگر روستاییان استطاعت اجاره زمینی برای کشت را نداشته‌اند. دسته‌ای از آنها هم فرزندان جوانتر روستاییان وابسته بودند که قوانین ارث سهمی به ایشان وا نمی گذاشتند.^{۷۱}

از اینقرار انواع و درجات مختلف وابستگی روستاییان اروپا را در دوره فئودالیسم می توان مشاهده کرد. و بنابر مقتضیات عملی و فکری گوناگون اجتماع قشریندی در درون طبقه روستاییان وابسته وسعت پیدا کرد. برای مثال، در دوره‌های بحرانی قرنهای چهاردهم و پانزدهم این قشریندی را به نحو مشخصی در روستاهای انگلستان می توان مشاهده کرد.^{۷۲} بر اثر این قشریندی است که دهقان مرفه، متوسط و فقیر بوجود می آید، و دهقان مرفه به این اسکان دست می یابد که به خرید زمین بپردازد، و بتدریج، هنگامی که بازرگانی محلی گسترش

62. Commendés

63. Domesday socman

64. Libre Villain

۶۵. «Hodgett»، پیشین، ص ۳۳.

66. Livello

۶۷. همان، ص ۱۸۱.

68. Bordiers

69. Squatters

70. Cotters

۷۱. Clough، پیشین، ص ۵۶-۵۷، و Hodgett، پیشین، ص ۳۳-۳۴.

۷۲. Dobb، پیشین، ص ۶۰-۶۱.

می‌یابد، دست به تراکم سرمایه زند. ۷۳
 بالاخره، این دهقانان مرفه سرانجام توانستند آزادی خود را از ارباب باز خرید کنند،
 و «کولاکهای» اواخر دوره فتودالیسم اروپا و خرده‌سالکان قرنهای شانزدهم و هفدهم
 اروپای غربی را بوجود آورند. ۷۴

تبرستان
 www.tabarestan.info

۷۳. در واقع در سال ۱۴۳۵ م. یکی از سرفه‌های مانور کاسکل کومب به هنگام مرگ ۲۰۰۰ پوند
 اورت از خود باقی می‌گذارد (همان، ص ۶۱).
 ۷۴. در اینجا باید این نکته را خاطر نشان ساخت که اگر چه پاره‌ای از سرفه‌ها توانستند آزادی
 خود را باز خرید کنند، و از وابستگی بزمین و محدودیتهای دیگر رهایی یابند، لیکن در ازای
 آن ناچار بودند که سالانه عوارضی پولی یا جنسی به ارباب بپردازند (Tappen، پیشین، ص ۸۷-۸۸).

تبرستان
www.tabarestan.info



بهره‌کشی فئودالی در اروپا

در دوره فئودالیسم تولید بصورت غالب برای مصرف است و نه مبادله. پس اقتصاد طبیعی اقتصاد مسلط جامعه است. فعالیت اصلی تولیدی جامعه در یک اقتصاد فئودالی کشاورزی است. در چنین شرایطی مبادله در شهرها و اطراف شهرها وجود داشته است، اما حوزه محدودی از تولید جامعه را در بر می‌گرفته است، و بدین سبب می‌توان گفت که اقتصاد فئودالی بطور کلی یک اقتصاد خودکفا در سطح یک اجتماع (ده) یا حتی، در پاره‌ای از نقاط، خانواده بوده است. اگر چه این راست است که آمار و شواهد قابل دسترس در مورد توزیع جمعیت بین شهر و ده در اروپای قرون وسطی به ندرت وجود دارد، با این حال تخمین زده می‌شود که در اوایل قرن چهاردهم در فرانسه بین ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم معاش خود را مستقیماً از طریق زمین تأمین می‌کردند. احتمالاً چنین نسبتی را به اکثر نقاط اروپای غربی می‌توان تعمیم داد، و بطور کلی تا قرن نوزدهم تمامی اروپای غربی، بجز شهرها، چنین وضعی داشته است.^۱ به همین دلیل نیز هنگام مطالعه روابط توزیمی نظام اقتصادی—اجتماعی فئودالیسم می‌بایست فعالیتی که زمینه‌ساز این روابط می‌باشد، یعنی کشاورزی، برداریم.

مانور

شناخت چگونگی سیر و تکامل یکی از واحدهای اساسی در تولید و توزیع این نظام، یعنی سانور (Manor در انگلستان، Seignior در فرانسه، و Grundherrschaft در آلمان) به هنگام مطالعه روابط توزیمی در دوره فئودالیسم اروپای غربی و سرکسزی جنبه اساسی دارد. از قرن یازدهم به اینسوی مانور تبدیل به نهادی می‌گردد که عناصر اصلی روابط ارباب—رعیت را در خود جای می‌دهد. از طریق این نهاد، و در این نهاد بود که مازاد تولید رعیت در اختیار ارباب قرار داده می‌شد، در حالی که هیچ نوع خدمت اساسی از جانب ارباب برای رعیت انجام نمی‌گرفت تا چنین رابطه‌ای را توجیه کند. تسلط ارباب از طریق «حمایت» او از رعیت در قبال نابسامانیهای این دوره توجیه می‌شد، لیکن این حمایتی

۱. Clough، پیشین. ص ۵۱ و Hodgett، پیشین. ص ۹۰.

بود که رعیت در انتخاب آن حقی را دارا نبود. عنصر اجبار در این روابط نیز از این راه جنبه آبرانه پیدا می‌کرد که تعداد زیادی از رعایا در قرون وسطی سرف بودند، یعنی حتی اگر از نظر حقوقی سرف نبودند، و قانوناً آزاد بودند، عملاً به‌ارباب وابستگی داشتند.

سوی قرار داد تابعیت فردی که هم مواد آن معمولاً به‌دقت مشخص نمی‌گشت و هم زود به‌دست فراموشی سپرده می‌شد، رابطه بین لرد و تولیدکننده از طریق «رسم مانور»^۲ تنظیم می‌گشت. در واقع این رسم چنان اهمیت داشت که در فرانسه واژه رایج برای اجاره Customs بود و پرداخت‌کننده اجاره را Customary Man می‌نامیدند.^۳

بطور خلاصه، مانور سلک اربابی بزرگی بود که به‌طریق مشروط یا غیرمشروط به‌ارباب واگذار می‌شد. تولیدکنندگان این اسلاک را روستاییان وابسته به‌زمین (خواه از نظر حقوقی و خواه تنها در عمل) تشکیل می‌دادند که مازاد تولید را بصورت انجام بیگاری در ملک ارباب، بهره جنسی و یا پولی در اختیار وی قرار می‌دادند. مانور از چندین سزرعه کوچک تشکیل می‌شد. تولیدکنندگان مالکیت این زمینها را دارا نبودند، بلکه تنها مجاز به‌بهره برداری از آنها بودند، و در قید تقیدات و بیگاریهای مختلفی قرار داشتند.

شکلهای تابعیت رعایا در مانورهای مختلف برحسب اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی و نیز سنتهای هر محل تفاوت می‌پذیرفت. اما عنصر اصلی رابطه تابعیت در همه مانورها و زمینهای غیر مانوری، یعنی دریافت بهره از رعایایی که در روی زمینها ساکن شده بودند، بیش از سه شکل بهره کار، بهره جنسی و بهره پولی بخود نمی‌گرفت.^۴

گسترش این نوع سلک در تمام اروپا به‌گونه‌ای یکسان نبود. در برخی نقاط مانور زودتر و در نقاط دیگری، دیرتر، توسعه یافت؛ و در بعضی از نقاط تمام زمینهای موجود به مانور تبدیل گشتند، و در پاره‌ای از نقاط تعداد زیادی از زمینداریهای روستایی برجای ماندند. مانوری کردن پاره‌ای از نقاط فرانسه و ایتالیا خیلی پیشتر از آلمان و انگلستان انجام گرفت. در واقع، در اوایل قرن سیزدهم اسلاک بزرگ آلمان هنوز در مرحله انتقال به مانور بودند.

در قرن نهم در بسیاری از نقاط اسلاک بزرگی به وجود آمده بودند. این اسلاک در شمال شرقی و جنوب شرقی گل^۵، بیشتر نقاط ایتالیا، کاتالونی^۶ و سرزمین راین، و پاره‌ای از نقاط آلمان مرکزی و جنوبی پراکنده بودند. در انگلستان مانوری کردن اسلاک در اواسط قرن دهم بوقوع پیوست. مانور هرگز در جنوب غربی گل و ساکسون شکل غالب پیدا نکرد چرا که در آنجا اسلاک بزرگ در کنار اسلاک کوچک باقی ماندند، و صاحبان اسلاک کوچک نیز تحت نفوذ حکومت مرکزی قرار داشتند. ضمناً در پاره‌ای از نواحی مانند شمال هلند، نروژ و شاید سوئد، کم و بیش اثری از اسلاک مانوری دیده نشده است.^۷

2. Custom of the manor

۳. Bloch، پیشین. جلد اول، ص ۲۴۸.

4. Rodney Hilton، «The Manor»، *The Journal of Peasant Studies*، Vol. 1، No. 1، Oct. 1973، P. 108.

5. Gaul 6. Catalonia

۷. Hodgett، پیشین. ص ۲۴.

سابقه تاریخی مانور

منشأ پیدایش اسلاک بزرگ در شبه جزیره ایتالیا به هنگام گسترش امپراتوری روم از طریق اهداء زمین به افراد نظامی و اداری، تصرف، ازدواج و جز آن، بود. در منطقه گل این اسلاک قبل از اشاعه سلطه امپراتوری نیز وجود داشتند. مانور تحت عنوان ویلا^۸ در شبه جزیره ایتالیا و گل وجود داشت. تأثیر نهادهای رومی برجاسعه روستایی در پاره‌ای از نقاط عمیق بود؛ و این امر بویژه در مورد ویلاهای گل فرانکها و ایتالیا صورتی بارز داشت. همانگونه که قبلاً ذکر آن رفت، در اواخر دوره برده‌داری روم برده‌داران بخشی از زمینهای خود را به بردگان نیمه‌آزاد، بردگان آزاد شده و کولونها به اجاره دادند. اسلاک رومی فوق یا ویلاهای گلی تا دوره قرون وسطی برجای ماندند، و بتدریج به واحدهای خود کفایی تبدیل گشتند که خود نیازهایشان را برآورده می‌ساختند. تولیدکنندگان این زمینها نیز علاوه بر پرداخت اجاره، خدماتی نیز برای ارباب انجام می‌دادند.

در چنین اسلاکی، که چنانچه اشاره شد به ویلا معروف بودند، قسمتی از زمین معمولاً در اختیار ارباب باقی می‌ماند. این قطعه زمین به دو مینوس فوندی^۹ مصطلح بود، اما بخش بزرگتری از زمین که شامل مزارع کوچک می‌گشت، توسط بردگان نیمه‌آزاد و کولونها کشت می‌شد. حتی وجود اسلاک استیجاری برای این بردگان نیمه‌آزاد (Mansi Serviles)، و اسلاک استیجاری جهت افراد آزاد (Mansi Igneiuile)، در قرن نهم میلادی نیز محرز گشته است. از سوی دیگر، افراد آزادی هم وجود داشتند که زمین آنها در مالکیت ایشان قرار داشت و کشتکاری بر روی آن را نیز خود بر عهده داشتند و فقط در ازای آن به سران قبیله یا طایفه اجاره می‌پرداختند. رؤسای قبایل و طوایف مذکور تدریجاً به اربابان محلی تبدیل شدند، و همپای دیگر مالکان بزرگ به دست‌اندازی به زمینهای اطراف پرداختند. آنها یا توسل به نیروهای قهرآمیز و «نهاد التجاء» زمینهای کوچک اطراف زمینهای خود را تحت سلطه خویش درآوردند. با این ترتیب، مانور از دو طریق عمده فزونی و گسترش یافت: نخست از طریق دست‌اندازی اربابان به زمینهای خصوصی که در لابلای اسلاک آنها قرار داشتند، و دوم از طریق التجاء. از همین روی بود که مانور از تجمع مزارع کوچک بوجود آمد. این امر اگرچه تقیدات جدیدی برای مالک آزادی که اکنون مستأجر لرد شده بود، بوجود می‌آورد، لیکن دگرگونی در شیوه‌های کشت را باعث نگشت. وی بدان سبب به تابعیت لرد در می‌آمد که زمینداران بزرگ از قدرت اقتصادی - سیاسی وسیعی برخوردار شده بودند.

با اینهمه باید متذکر شد که تشکیل مانور در همه نقاط اروپا در رابطه با فئوداران و اربابان مستفندی که حکم و اسالهای مرتبه نخست را دارا باشند، صورت نگرفته است. در واقع در ساردنی^{۱۰} که از نقاط دیگر اروپا نسبتاً بدیر مانده بود، و از حوادث آن کم و بیش برکنار بود، مانور بدون رواج اشرافیت اروپا و رسم التجاء فرانکها پسای گرفت. با وجود این در این منطقه نیز زمین همچون اسلاک مانور نقاط دیگر اروپا و توسط روستایی وابسته کشت می‌شد. از سوی دیگر، در مناطقی مانند سکونتگاههای اقوام سلت^{۱۱} در مجمع‌الجزایر انگلیس، شبه جزیره اسکانه

8. Villa

9. Dominus fundi

10. Sardinia

11. Celtic

یناوی، و همچنین تا قرن چهاردهم و پانزدهم در ژرمانی و سواحل دریای شمال، کم و بیش نه مانور و نه نظام واسالی پدید آمد. با اینحال روستایی وابسته در این مناطق پدیده‌ای بیگانه نبود. برور سران زمیندار و افراد نظامی روستاهای ژرمانی در استقرار نظام مانوری کوشیدند، و روابط خویشاوندی از میان برداشته شدند. در واقع هنگامی که نهادهای اقتصادی و سیاسی فتودالیسم اروپا در اوج تکامل خود بودند، مدت‌ها از آشنایی کم و بیش این جوامع با مسأله وابستگی زارعین خرد و تابعین نظامی می‌گذشت. لیکن این جوامع فاقد نظام سلسله مراتب تابعیت روستایی و واسالی، دست کم بصورتی که در دیگر نقاط اروپا رواج داشت، بودند. دلایل وجود چنین وضعی ممکن است فقدان نفوذ فرانکها در این مناطق، و وجود کشاورزان آزادی باشد که خود جزء نظامیان بودند، و در حین مبارزه با آنها در یک سطح می‌جنگیدند. وجود روابط خویشاوندی در میان مردم سلت، شمال هلند، اسکاندیناوی، و وجود نهادهای قانونی عمومی در میان مردم آلمان نیز برای ویژگی بی‌اثر نبوده است.

نظام مانوری در انگلستان بیش از هر جای دیگری گسترش یافت، و در زمان پادشاهی نورمنها زمینهای خصوصی روستاییان و نجبا بکلی برچیده شدند. درحالی که در سایر نواحی اروپای غربی به‌رغم گسترش وسیع مانور، زمینهای خصوصی نجبا، آلو، برجای ماندند.^{۱۲}

مشخصات مانور

مانور ملکی اربابی بود که به‌سه قسمت اصلی و مربوط به هم تقسیم می‌شد. یک قسمت حصه اربابی^{۱۳} بود که هرچه رعایا در آن تولید می‌کردند از آن ارباب می‌شد. قسمت دیگر را حصه‌های رعیتی^{۱۴} می‌خواندند که شامل بهره‌برداریهای کوچک و متوسط رعایای وابسته یا سرفها می‌گشت. روستاییان در ازای انجام بیگاری و تعهدات دیگری که پیش از این از آنها سخن رفت، حق استفاده از این زمینها را تحصیل می‌کردند، و از آنچه از تولید در این زمینها نصیب آنها می‌گشت، حوایج زندگی خود و خانوادهشان را برمی‌آوردند. درکنار حصه اربابی و رعیتی نیز چراگاهها و جنگلهای اشتراکی قرار داشتند. از این گذشته، مانور محوطه انبار ارباب، کارگاهها و آغل را نیز در برمی‌گرفت. این ساختمانها که بعضی اوقات حصارکشی می‌شدند، به زبان لاتین Curtis نامیده می‌شدند، و در ایتالیا به Corte، و در آلمان به Hof مشهور بودند. بهرگونه، نورمنها واژه مانور را اشاعه دادند.

حصه اربابی توسط سرفها کشت می‌شد، اگرچه در مراحل نخستین توسعه و تکامل مانور علاوه برسرف برده‌هم به کشت زمین می‌پرداخت. از نظرگاه حقوقدانان قرون وسطی سرفها فقط هنگام ضرورت در زمین ارباب بیگاری می‌کردند. لیکن رسم غالب جزاین بود. تعهد اساسی رعیت پرداخت بهره کار بود. تعداد روزهای بیگاری رعیت در حصه اربابی معمولاً سه روز در هفته بود، ولی در پاره‌ای از نقاط تعداد روزهای کار به پنج روز در هفته نیز می‌رسیده است.^{۱۵} خانواده رعیت نیز از طریق «نسق» وی، یا حصه رعیتی، ارتزاق می‌کردند. از نظر

۱۲. Bloch، پیشین. جلد اول، ص ۲۴۷-۲۴۸.

13. Demesne 14. Tenure

۱۵. Hodgett، پیشین. ص ۳۲، و Clough، پیشین. ص ۵۷.

حقوقی تنها «نسق دار» تعهدانجام چندروزکار در حصه اربابی را برعهده داشت، و سایر اعضای خانواده رعیت می‌توانستند بر روی زمینی که در اختیار داشتند به کشاورزی بپردازند. ولی در عمل در مواقع کاشت و برداشت محصول رعیت مجبور بود دیگر افراد خانواده خود را نیز برای کار در حصه اربابی فراخواند. البته در این صورت ارباب هم ناگزیر بود که خوراک آنها را فراهم آورد. در بسیاری از نقاط رعیت می‌بایست گاو و گاری مورد نیاز ارباب را خود فراهم کند، و برای وی به هنگام کشت و برداشت، خدمات اضافی از قبیل خرمن‌کوبی، انجام دهد.^{۱۶}

در پاره‌ای از نواحی، بویژه در ابتدای رشد و توسعه نظام فئودالیسم، اجاره‌داران وابسته (سرفها) تولیدکننده اصلی مائورها بودند، با این حال در نواحی دیگر اروپا از کاربرده درمی‌یاس وسیعی استفاده می‌شده است.^{۱۷} مثلاً، تا پیش از تسلط نورسها بر انگلستان بسیاری از اسلاک بزرگ در این کشور توسط افرادی (Famuli) که برده یا نیمه‌برده بودند، کشت می‌شدند. پس از تسلط نورسها استفاده از کار برده بتدریج کمتر شد، و بدان حد رسید که در قرن نهم در مانوری واقع در فارفا^{۱۸} در مقابل ۱۰۰۰ اجاره‌دار وابسته تنها ۹۳ برده وجود داشتند، و در قرن دهم در اسلاک سنتا جولیا^{۱۹} در برابر ۴۰۰۰ اجاره‌دار وابسته فقط ۷۴۱ برده بودند.^{۲۰} از قرن یازدهم به اینسوی در بعضی از نقاط اروپا، اگرچه به نحوی بسیار محدود، کارگر روز مزد هم‌رخ می‌نماید.^{۲۱} این واقعیتها نشان دهنده آنند که وجود برده و کارگر روزمزد در کنار رعیت تنها از ویژگیهای جوامع آسیایی نبوده است.

این واقعیت را نیز باید در نظر داشت که دسته‌ای از روستاییان ظاهراً آزاد هم وجود داشتند که از نظر حقوقی به زمین وابسته نبودند، لیکن در قید تنقیدات زیادی بودند، و وضعی چندان بهتر از سرفهای حقوقی نداشتند. آنها نیز می‌بایست در زمین ارباب بیگاری کنند، محصول را برای فروش به شهر ببرند، و قسمتی از محصول زمین خود را در اختیار ارباب قرار دهند. در واقع نهمسرف وابسته به زمین و نه دیگر تولیدکنندگان این دوره، هیچیک، نمی‌توانستند وضع زندگی خود را بهبود بخشند.^{۲۲}

علاوه بر کار اجباری در زمین ارباب، سرفهای حقوقی و غیر حقوقی اروپا ملزم بودند، که قسمتی از محصول زمین خود را، بخشی از ماهی صیدشده یا عسل تهیه شده، یک بره در بهار، و یک خوک در اواخر پاییز، یک مرغابی در کریسمس و چند تخم مرغ در عید پاک، به ارباب پیشکش کنند. همچنان که اشاره شد، تولیدکنندگان علاوه بر تولید محصول اضافی کشاورزی نیازهای دیگر ارباب مذهبی و غیر مذهبی و خانواده آنها را نیز برآورده می‌کردند.^{۲۳} گذشته از همه این تنقیدات، رعیت مقید بود که یک دهم محصول خود را در اختیار کلیساگذارند.^{۲۴} در رأس سلسله مراتب داخل مانور، لرد یا ارباب قرار داشت. او و خدمتکارانش در

۱۶. همان، ص ۵۷. ۱۷. Hodgett، پیشین، ص ۳۲.

18. Farfa 19. Santa Giulia

۲۰. این ارقام بردگان خانگی را نیز در برمی‌گیرد. و نیز رجوع شود به

Perry Anderson, *Passages from Antiquity to Feudalism*, 1975, pp.154-9, 165, 176-8.

۲۱. Hodgett، پیشین، ص ۳۲.

۲۲. Clough، پیشین، ص ۵۸. ۲۳. همان، ص ۵۷. ۲۴. Tappen، پیشین، ص ۸۹.

فصلهای گوناگون در مانورهای مختلفی زندگی می‌کردند تا آنچه را در محل تولید شده‌است، به‌صرف رسانند. پس از لرد پیشکار^{۲۶} بالاترین جای را در هرم قدرت اشغال می‌کرد. پس از پیشکار سباش^{۲۷} بود که مسئول اداره کل مانور بود، و کارهای مختلف تحت سرپرستی وی انجام می‌گرفتند، و اگر محصولی برای فروش وجود داشت، توسط او به بازار فرستاده می‌شد. جای پایین‌تر از سباش، از آن کدخدا یا دهمار^{۲۸} مانور بود که یکی از مستأجرین بحساب می‌آمد. کدخدایان مراقب رفتار روستاییان در محل بودند، و سباشین سواظب رفتار کدخدایان، و به‌همین ترتیب، پیشکاران رفتار سباشین را تحت نظر داشتند^{۲۹}. معمولاً نیز این سباش، بویژه شغل پیشکاری و سباشی جنبه موروثی داشت^{۳۰}. یک حسابدار هم وجود داشت که معمولاً از خویشاوندان ارباب بود. در رده پایین این سلسله مراتب نیز رعایا قرار داشتند^{۳۱}.

نیاز یک مانور به‌شهر یا محصولات نقاط دیگر بسیار کم بود. مواد خوراکی، بجز نمک، ادویه، شکر و اجناس تجملی مورد استفاده لرد، در خود مانور تولید می‌گشت. کتان و پنبه در زمین مانور کشت می‌شد، و در همانجا به پارچه تبدیل می‌گردید. هر خانواده‌ای جوراب، دستکش، کلاه، و کفشهای ساده مورد نیاز خود را می‌ساخت. تجار مانور به ساختن ابزار و قطعات چوبی می‌پرداخت، و آهنگر مانور وسایل فلزی مورد نیاز افراد را تهیه می‌کرد، و تعمیر ابزار و نیز بعهده داشت. اگر کلیسایی که در مانور ساخته می‌شد، بزرگ بود، بنا را از نقاط اطراف می‌آوردند، در غیر اینصورت خود روستاییان کار ساختمان کلیسا را بعهده می‌گرفتند.

در چنین شرایطی تقسیم کار گسترشی محدود داشت، و ابزار تولیدی ساده و ناکارای بودند. داسها کوتاه و سنگین، و خیشها چوبی، پرچه و بزرگ بودند بطوری که چند جفت گاو برای کشیدن آنها لازم بود. این خیشها زمین را به‌نحو عمیقی زیرورو نمی‌کردند. زهکشی و کود دادن زمین کمتر کار برد داشت، و به‌همین دلیل خاک فرسایش زیادی پیدا می‌کرد. نتیجه آنکه باروری تولید در سطح پایینی قرار داشت. شناخت محدود تولیدکنندگان سبب می‌گشت که تولید اضافی آنها از بین برود، و اگر هم در سال خوبی محصول زیاد بود، آن را در بازار عرضه نمی‌کردند چرا که بیم کاهش محصول در سال بعد آنها را از این کار باز می‌داشت^{۳۲}.

با وجود این، از آن روی که تأمین زندگی گروه غیر تولیدکننده جامعه در چنین اقتصادی که تعداد آنها به‌حدود ده درصد جمعیت بالغ می‌گشت، امکان پذیر بود، می‌توان گفت که اقتصادی که این واحدهای تولیدی، مانور یا ده، را در خود جای می‌داده چندان هم اقتصادی ابتدایی نبوده است. اگرچه این اقتصاد از نظر شکل اجتماعی برگشت به اقتصادهای روستایی ماقبل برده‌داری را ایجاب کرد، لیکن این برگشت با استفاده از سطح بالاتر نیروهای عامل در تولید و روابط انسانها در تولید همراه بود.

اندازه مانورها در نواحی مختلف برحسب حاصلخیزی خاک، نوع کشت و میزان نفوذ ارباب تفاوت می‌یافت. بزرگترین این مانورها تمام زمینهای یک ده را شامل می‌شده است، و مالکان بزرگ معمولاً بیش از یک ده را در اختیار داشته‌اند. بعنوان مثال، مساحت مانورهای

25. Steward

26. Bailiff

27. Reeve

۲۸. همان، ص ۹۳. Clough، پیشین، ص ۵۷.

۲۹. Tappin، پیشین، ص ۹۳. ۳۰. همان، ص ۹۴-۹۳.

پاپرینگ^{۳۲} بین ۱۷ تا ۳۰ هکتار بوده است، و مانورهای سن ژرمن دپره^{۳۳} که در چهار دهه واقع شده بود، هریک مساحتی بین ۴/۳۰ تا ۹/۶۰ هکتار داشته‌اند. در یکی از مانورهای سن ژرمن دپره ۲۰ نفر زندگی می‌کرده‌اند؛ دوبرادر متأهل، یکی از آنها با ۳ فرزند و دیگری با ۶ فرزند، یک خواهر با ۶ فرزند، و یک خواهر مجرد^{۳۴}.

سستاگران در حصه اربابی به انجام کار اجباری می‌پرداختند. البته خدساتی که سرفها انجام می‌دادند برحسب سطح تکامل فنون فرق می‌کرد. اختراع آسیاب آبی قسمتی از زمان کاری را که صرف آرد کردن غله می‌شد، آزاد ساخت، و آن را به‌استفاده بر روی زمین کشانند. از قرن نهم میلادی به‌اینسوی، وسعت مانورها در بسیاری از نقاط از یک ده کامل کمتر گشت، و علت آن هم تکه شدن زمین بین وراث و رواج واگذاری مالکیت‌های مشروط بصورت فیف بود. چراکه یک لرد بزرگ برای واگذاری زمینهای خود به‌واساهايش ناچار بود این اسلاک را بین ایشان تقسیم کند. از این گذشته اسلاک اربابهای بزرگ در یک جامع نبودند و در نقاط مختلف پراکنده بودند^{۳۵}. با این حال نباید از یاد برد که بین قرنهای دهم تا سیزدهم علاوه بر مانورهایی که تحت عنوان فیف یا بنفیس در اختیار واساها گذاشته می‌شدند، مانورهای دیگری نیز وجود داشتند که گرچه هم از کار سرف رسمی و هم از کار سرف غیررسمی در آنها استفاده می‌شد، اما جزء مالکیت‌های مشروط بحساب نمی‌آمدند. سرفهای این زمینها از نظر انجام خدسات نظامی تعهدی برگردن نداشتند چراکه اربابان آنها از لردهای متنفذتری تابعیت نداشتند.

بهرگونه، در فاصله زمانی بین قرنهای دهم و سیزدهم بود که مانور، همراه با سه قسمت سجزای آن، یعنی حصه اربابی، حصه رعیتی، و چراگاه‌ها، جنگلهای اشتراکی، نه در همه نقاط اروپا بلکه در اغلب نقاط آن قاره رواج گسترده پیدا کرد. طی این مدت در بسیاری از نقاط فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، انگلستان، اسکاتلند، ایرلند، لهستان و جنوب شرقی اروپا، مانور یک واحد تولیدی غالب بود، و اربابان مانور و رعایا دو طبقه اصلی جامعه فنودالی را تشکیل می‌دادند. در امپراتوری بیزانس در نیمه دوم قرن یازدهم نهادی مانند نهاد مانور در اروپا شکل گرفت. در این‌جا نیز با زمینداران با نفوذی (Pronoetes) روبرو می‌گردیم که زمین خود را بصورت مشروط از امپراتوران دریافت می‌داشتند. رعایای وابسته آنها را پارویکویی^{۳۶} می‌خواندند، و فیف آنها پرونوئیا^{۳۷} خوانده می‌شد که در بیشتر موارد تا قرن سیزدهم موروثی نبوده است^{۳۸}.

تحول تاریخی مانور و تبدیل بهره‌کار به بهره‌جنسی و پولی

گسترش اسلاک مانوری در خطه اروپا همزمان صورت نگرفت. میزان رواج مانور در فرانسه بین قرنهای نهم و اوایل قرنهای یازدهم به‌اوج خود رسید؛ همچنین در طول قرن دوازدهم در مانورهای فرانسه و

32. Poperinghe

33. Saint-Germain-des-Prés

34. Bloch, جلد اول، پیشین. ص ۲۴۲.

35. Hodgett, پیشین. ص ۳۵.

36. Paróikoi

37. Pronoia

38. Hodgett, پیشین. ص ۱۶۶-۱۷۰.

انگلستان دگرگونی‌هایی صورت گرفت. املاک مانوری در آلمان تا قرن دوازدهم میلادی اهمیتی اساسی پیدا نکردند. در همین حال با وجود نهضت ایجاد کولونی در اروپای شرقی طی قرنهای دوازدهم و سیزدهم وابستگی به‌زمین هنوز از نظر حقوقی شناخته نشده بود. این امر تا اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم یعنی تا هنگام پیدایش املاک‌کی که به‌نحو وسیعی از روستاییان وابسته به‌زمین بهره‌کشی می‌کردند، ادامه پیدا کرد. گفتنی است که وضع اخیر تا قرن نوزدهم در این قسمت از جهان پایدار ماند. از قرن هشتم به‌این‌سوی نیز در شمال و جنوب ایتالیا املاک مختلف به‌دو قسمت مشخص حصه اربابی و رعیتی تقسیم شدند. ولی به‌همراه رشد شهرها در ایتالیا، اواخر قرن یازدهم و افزایش قیمت زمین به‌سبب افزایش جمعیت در این منطقه، دگرگونی‌هایی در سازمان مانور ایجاد شد. اعیان زمینهای موات و باتلاقی رواج یافت و زمینهای جدیدی به‌زیرکشت رفتند؛ کانال‌کشی و کشت آبی‌گسترش پیدا کردند، و بهره‌جنسی و پولی جایگزین بهره‌کارگشتند. لیکن در ایتالیا، سرکزی بهره‌کار هرگز اهمیتی نداشته است، و در عوض بهره‌جنسی شکل مسلط رابطه‌توزیعی را تعیین می‌کرده است. روستایی وابسته در مانورهای ایتالیا رعیت اجاره‌داری بود که زمین را معمولاً برای ۲۰ سال از ارباب اجاره می‌کرد. بر طبق این قرارداد رعیت می‌بایست زمین را کشت کند و ارباب هم اقتصاد را تحت تسلط خود داشت، و از طریق مباشرانش بر کار رعایا نظارت می‌کرد. اما رعیت ایتالیایی در کنار پرداخت جنسی، اسیر تقیدات زیادی بود، و بسیاری از آنها بیگاریهای مختلفی برای ارباب انجام می‌دادند.^{۳۹} در فاصله‌های ۱۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی مراکز شهری در ایتالیا بخشی از جمعیت روستایی را در خود جذب می‌کردند، و این امر سبب گشت که نظام سهم‌بری^{۴۰} که در ایتالیا به‌آن سزادریا^{۴۱} می‌گفتند، در برخی از نواحی ایتالیا رواج یابد. در قرن چهاردهم نیز زمینهای اغلب مانورهای ایتالیا به‌جماعت ده اجاره داده شدند.^{۴۲} در اسپانیا نقش برده در کشتزارها واجد اهمیت بوده است؛ و در اوایل قرن پانزدهم بازار برده فروشی مهمی در کاتالونی^{۴۳} وجود داشته است. در این منطقه اکثر رعایا بهره‌جنسی می‌پرداختند، و بیگاری بصورت کنار در حصه اربابی نبوده است، بلکه بصورت فرعی آن، معمولاً ۶ روز کار در سال، رواج داشته است. با این حال رعایای اسپانیا عوارض متعددی به‌ارباب می‌پرداختند و تعهدات آنها کمتر از تعهدات روستایی شمال اروپا نبوده است. آنها به‌زمین وابسته بودند، و ارباب یک سوم تا یک دوم نسق رعیت را به‌هنگام فوت او تصرف می‌کرد. در ضمن در بسیاری از نواحی اسپانیا علاوه بر کشاورزی، به‌داسپوری و پرورش گوسفند می‌پرداختند. در اروپای شرقی نیز از کنار برده در کشاورزی استفاده می‌شده است. روستاییان این منطقه هم علاوه بر پرداخت بهره مالکانه، عوارض مختلفی به‌اربابان می‌داده‌اند.^{۴۴}

عوامل اقتصادی و سیاسی مختلفی به‌توسعه، گسترش و تلاشی نهاد مانور در اروپا

۳۹. همان، ص ۱۸۱.

40. Métyage 41. Mezzadria

۴۲. همان، ص ۱۸۲.

43. Catalonia

۴۴. همان، ص ۱۸۲-۱۸۳.

کمک کرده‌اند. بطور کلی، حکومت‌های مرکزی ضعیف این امر را برای زمینداران امکان پذیر ساختند که از روستاییان بهره‌کشی بیشتری بکنند چرا که ضعف قدرت پادشاهان سبب می‌شد که آنها فیف‌سوروثی را با تمام امتیازات و سعافیت‌های مختلف قضایی و اداری، به واسطه‌های خود واگذار کنند. و معمولاً در این زمان بود که اربابان قدرت زیادی کسب می‌کردند، و ناامنی افزایش می‌یافت و روستاییان بیشتر گرایش پیدا می‌کردند تا خود را به‌التجاء اربابان قدرتمند درآورند؛ و در نتیجه تقیدات و وابستگی آنها افزایش می‌یافت. با وجود این نباید از نظر دور داشت که در زمان امیران قدرتمند نیز قدرت فیف‌داران افزایش یافت؛ مثلاً فردریک بارباروزا^{۴۵} در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی، قدرت اربابان را زیادتر کرد^{۴۶}. همچنین تشدید بندگی روستایی در روسیه با ایجاد تمرکز سیاسی در این جامعه همراه بوده است^{۴۷}.

در اروپای شرقی، بین قرن‌های دوازدهم و چهاردهم، استفاده از کار سرف، روستایی وابسته به زمین، کمتر امکان‌پذیر بود چرا که اربابان بخاطر جلب روستاییان و اسکان آنها در کولونیهای^{۴۸} برپا شده، نمی‌توانستند آنها را به زمین وابسته سازند. لیکن پس از استقرار روستاییان در این مناطق، و هنگامی که جنگ‌های لهستان و پروس، روسیه و لیتوانی، و روسیه و تاتارها، و جنگ‌های هوسیتها^{۴۹} در بوهیمیا اسنیت منطقه را کاهش داد، و نیاز به حمایت را افزون ساخت، اربابان در وابسته کردن روستاییان به زمین توفیق یافتند.^{۵۰} اما در دیگر نقاط اروپا همراه با افزایش جمعیتی که مستقیماً نیازشان از طریق کشت بر روی زمین تأمین می‌گردید، پرداخت اجاره به شکل سه یا چهار روز کار در هفته در حصه اربابی به پرداخت بهره بصورت جنسی، سهمی از محصول، و نیز بهره به شکل پولی تغییر یافت. با اینهمه این اسر سوجد دگرگونی کیفی در روابط ارباب رعیت نگشت، و اجاره‌های اقتصادی و غیر اقتصادی به‌قوت خود باقی ماندند.

پرداخت تولید اضافی به شکل بهره کار نوع ابتدایی و ساده بهره فنودالی در اروپا بود. در چنین حالتی تولیدکننده قسمتی از روزهای هفته را روی زمین خود کار می‌کرد، و بقیه اوقات هفته را بدون دریافت هیچگونه اجرتی صرف کار روی زمین ارباب می‌کرد. کار زارع در زمین خود، یعنی کار لازم از دیدگاه کل جامعه، محصول لازم برای معیشت او را فراهم می‌کرد. کار زارع در زمین ارباب، کار اضافی از دیدگاه کل جامعه، محصول اضافی مورد نیاز مالک را در اختیار وی قرار می‌داد.

پرداخت محصول اضافی بوسیله محصولات زراعی در کنار بهره کار شکل گرفت. در این حالت تولیدکننده محصول تولید اضافی را مستقیماً در اختیار مالک می‌گذاشت. در این حال، مالک دیگر از کار اضافی تولیدکننده بصورتی مستقیم برخوردار نمی‌گشت، بلکه محصول این کار اضافی را بدست می‌آورد. به هرگونه، تغییر بهره کار به بهره جنسی تغییری در ماهیت بهره‌کشی بوجود نمی‌آورد.

45. Barbarossa

46. همان، ص ۱۶۷. Dobb، پیشین، ص ۵۳.

48. Colony 49. Huste

50. Hodgett، پیشین، ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

تا هنگامی که پرداخت محصول اضافی به شکل کار، و پس از آن بصورت جنسی (ارزش استفاده) بود، بازرگانی، پول و سرمایه فقط در حواشی اقتصاد طبیعی، یعنی تولید برای مصرف و نه برای فروش، امکان وجود می یافت. بخشی از محصول اضافی مذکور توسط مالکین در بازار به فروش می رسید، اما قسمت اعظم این محصول در زمین ارباب مصرف می شد. و بخش بسیار بزرگی از جمعیت قادر به خرید محصولات تولید شده توسط پیشه وران شهری نبودند. به همین علت تولیدات شهری بیشتر شامل کالاهاى تجملی می گشت، و محدودیت بازار این محصولات توسعه و تکامل تولید در صنایع دستی را در تنگنا قرار می داد.

پرداخت محصول اضافی با پول نیز تغییر در شکل بهره فئودالی است و نه در ماهیت آن. در اینجا تولید کننده قسمتی از محصول تولید خود را با فروش آن در بازار به کالا تبدیل می کند. اما چنین عملی نظام تولیدی بسته کهن را کم و بیش تغییر می دهد و استقلال واحد های آن را از میان بر می دارد. تغییر بهره جنسی به بهره پولی نخست در اطراف شهرها صورت گرفت و آنگاه به نقاط دیگر سرایت پیدا کرد. برای پرداخت بهره پولی، کشاورز ناچار بود محصول خود را در بازار به پول تبدیل کند. بدین ترتیب، پرداخت بهره نقدی توسعه تجارت، صنایع شهری و بطور کلی تولید کالایی ساده (تولید برای فروش توسط پیشه ورانی که مالک وسایل تولید خود هستند)، و بنابراین گردش پول و وجود قیمت برای محصولات در بازار را ایجاد می کرد. در واقع این عوامل بودند که موجب تبدیل تدریجی بهره کار به بهره جنسی و پولی در اروپای غربی، گشتند.

در قرن دوازدهم میلادی بیگاری در حصه اربابی یکی از مهمترین ملاکهای حقوقی اجاره توأم با بندگی بود. در این اوقات اگر چه در بسیاری از نقاط اروپا از لحاظ حقوقی سروز وجود نداشت، ولی در عمل بیگاری و تقیدات گوناگونی بر ذمه رعایا بود و آنها را وابسته می ساخت. در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم در فرانسه، آلمان غربی و انگلستان، خدمات اجباری، مانند کار در حصه اربابی، رو به کاهش گذاشتند، اگر چه در برخی نقاط، بویژه انگلستان، این خدمات در قرن سیزدهم مجدداً افزایش یافتند*.

البته، مهمترین عامل تجزیه مانور و تبدیل بهره کار به بهره جنسی، در دراز مدت، مقاومت منفعل رعایا به هنگام کار در حصه اربابی، و فرار روستاییان از مانور بود. فرار روستاییان در انگلستان و دیگر نقاط اروپای غربی که در سطح وسیعی انجام می گرفت، نه تنها موجب افزایش جمعیت شهر شد، بلکه به ایجاد گروه های انقلابی روستایی مانند ژاکریها کمک کرد*^۲. در ضمن پیشکار ارباب نیز قادر به انجام وظایف خود در مورد نظارت بر حصه های رعیتی، و جلوگیری از خرد شدن نسق رعایا، نبود. خرد شدن حصه رعیتی که قوانین ارث آن را اجتناب ناپذیر می ساختند، تحمیل عوارض و باجهای مختلف را با اشکال مواجه می ساخت. خرد شدن حصه اربابی که بواسطه افزایش تعداد واسالها عملی گشته بود، نیاز به خدمت اجباری بصورت کار را کاهش می داد. علاوه بر این، تکامل ابزار تولید، مانند سبکتر شدن خیشها و افزایش کارایی آنها استفاده از اسب بجای گاو در شخم، از کار طلبی پویش تولید

۵۱. Dobb، پیشین. ص ۴۰، و Hodgett، پیشین. ص ۱۷۰-۱۷۲.

۵۲. همان، ص ۱۷۰.

می‌گاست، و در نتیجه نیاز به خدمت اجباری به شکل کار در حصه اربابی را کمتر می‌کرد. فنون بهتر موجب ازدیاد باروری در تولید می‌گشت، و افزایش باروری نیز با زیاد شدن محصول اضافی همراه بود.

از دو طریق دیگر، و به نحوی غیر مستقیم، نیز بهره جنسی متداول گشت. نخست از این طریق که بین قریه‌های یازدهم و سیزدهم میلادی پراکندگی زمینهای اربابان زمینهای فراهم کرد تا پیشکاران بعضی از املاک، بویژه املاک مذهبی قسمتهایی از حصه‌های اربابی و خانه اربابی را در ازای پرداخت اجاره (Quit—Rent) یا مقدار معینی پول، در اختیار گیرند. پیشکاران رسماً اداره املاک زمینداران را برعهده داشتند، ولی در عمل سود حاصل از تولید روستایی و تقیدات وابسته به این املاک در اختیار آنها قرار می‌گرفت، و مالکیت زمین را نیز تدریجاً به خود ملحق ساختند. نارسایی وسایل ارتباطی و مشغولیات نظامی زمینداران هم مانع توقف یا کندگی این عمل می‌گشت.^۳

طریق دیگر برجسته شدن حصه‌های اربابی و در نتیجه تبدیل بهره کار به بهره جنسی، رواج رسمی بود که بنا بر آن قسمتی از حصه اربابی نه با چند روز کار در هفته توسط رعیت، بلکه از راه بیگاری در قطعه معینی از حصه اربابی (Riga یا Corvée aux pièces) به زیرکشت درآمد. این قطعه زمینها که در حصه اربابی قرار داشتند، توسط ساکنین آنها کشت می‌شدند. سرفهایی که در حصه اربابی سکنی‌گزیدند، به آنها بهره جنسی می‌پرداختند. این بهره‌بردارها که توسط سرفها کشت می‌شدند، وسعت حصه‌های اربابی را کاهش می‌دادند. ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که اربابان داوطلبانه دست به چنین کاری نزدند. مشکلات نظارت مستقیم و کمبود تولیدکننده، چنین سیاستی را از جانب آنها ایجاب کرد. گذشته از همه اینها تقسیم زمین بین وارثین در املاک زمینداران غیرمذهبی، به تقسیم حصه اربابی و تجزیه ویلا و مانور کلاسیک می‌انجامید.^۴

در قرن دوازدهم بسیاری از فئودالهای بزرگ زمینهای زیادی در نقاط مختلف در اختیار داشتند، و حصه‌های اربابی را به روستاییان وابسته اجاره می‌دادند. این امر بویژه در مورد انگلستان صادق بود. با این حال، روند فوق در اواخر قرن دوازدهم و همچنین در قرن سیزدهم میلادی جهتی متفاوت پیدا می‌کند و همراه با افزایش قیمتها، و بالا رفتن مزدکارگر در شهرها و اطراف آن، و سودآوری کشت غله، اربابان علاقه بیشتری به در اختیار گرفتن حصه اربابی نشان دادند، و روستاییان را در قید تقیدات بیشتری قرار دادند. این گرایش زمینداران با سوقیت همراه بود چرا که آنها رعایا را تنها از خدمت اجباری به شکل کار در حصه اربابی به ازای دریافت مبلغی معاف کرده بودند، و نواز قید تقیدات دیگر^۵. بهر حال در قرن سیزدهم میلادی پویش معافیت روستاییان وابسته از خدمات اجباری به شکل کار در حصه اربابی، و عبارت دقیقتر، خرید آن توسط رعیت از ارباب، در همه املاک متوقف گشت مگر در سانورهای که به داسپروری اشتغال داشتند، و نیز در نقاطی که ارباب به نیروی انسانی بیشتری برای کارهای فصلی خود از قبیل نهرکشی، زهکشی، حمل محصول به بازار، و از همه همتر، برداشت محصول نیاز داشت. در پاره‌ای از املاک بویژه املاک کلیسا، تلاشهایی صورت

۵۳. همان، ص ۱۷۵. ۵۴. همان، ص ۱۷۶. ۵۵. همان، ص ۱۷۱-۱۷۲.

گرفت که بیگاری مجدداً برقرار گردد، و یا این که دست کم تعهد خدمات جدیدی برای روستاییان که بهره جنسی می برداختند، وضع شود^{۵۶}. در چنین مواردی روستاییان می کوشیدند تا در دادگاههای سلطنتی ثابت کنند که زمین را در ازای پرداخت بهره جنسی و پولی، باضافه خدمات اجباری سبکتری در مقایسه با گذشته، اجاره کرده اند. لیکن از آنجا که بسیاری از امتیازات به دست آمده روستاییان در قرن دوازدهم میلادی، «غیرقانونی» بود، کوشش آنها در این دادگاهها بی ثمر می ماند. از سوی دیگر، افزایش جمعیت تقاضا برای زمین را بالا برده بود، و این امر باعث زیادتر شدن نسبت نیروی کار به زمین گشته بود. با این ترتیب، اربابان عملاً در موقعیتی مساعد برای اعمال اجبارهای غیر اقتصادی بیشتر قرار داشتند^{۵۷}.

بهرگونه، دوراهی که به آنها اشاره شد، طرقی بودند که قسمتهایی از حصه اربابی را بین قرنهای یازدهم تا سیزدهم، از نظارت و کشت مستقیم ارباب خارج ساخت. همه این عوامل، در ارتباط با یکدیگر، تغییر بهره کار به بهره جنسی و پولی را امکان پذیر ساختند. گذشته از این، بهره جنسی و پولی انگیزه روستاییان را برای تولید زیادتر، بیشتر می کردند. در همین حال، توسعه بازرگانی و گسترش بازار غله و شراب، پول را به صحنه اقتصاد روستا کشاند.

با تبدیل بهره کار به بهره جنسی روستاییان می توانستند بجای کار در حصه اربابی قسمتی از محصول تولید شده را در اختیار وی گذارند. با اینهمه، به رغم تحول بهره کار به بهره جنسی، دگرگونی اساسی در رابطه توزیعی نظام موجود ایجاد نگشت، و تقیدات فئودالی همچنان برجای ماند. بطور کلی، زمینداران انگلیس تا قرن هفدهم میلادی، و زمینداران سایر مناطق اروپای غربی تا قرن هیجدهم و نوزدهم، و اربابان اروپای شرقی تا قرن بیستم، بسبب برخورداری از مالکیت زمین تحت اختیار خود واحد حقوقی می گشتند. برای آنها ممکن بود، و عملاً نیز چنین بوده، که علاوه بر دریافت بهره جنسی و پولی، خدمات دیگری از روستاییان مطالبه کنند. این مالکین هنوز امتیاز قضایی تنظیم امور حقوقی دعاوی واقع در املاک خویش را دارا بودند. تا زمانهای فوق، افراد مذکور همچنان عوارضی را که قبلاً بدانها اشاره شد، از روستاییان دریافت می داشتند، و رعایای آنها از بابت سهم کامیسا ناگزیر از پرداخت عشریه بودند. به همه اینها مالیاتی را که با افزایش قدرت حکومتهای مرکزی از طرف دولت مرکزی پرووستاییان وضع شد، باید افزود^{۵۸}. بنابراین، تغییرات نوع بهره مالکانه از نظر بهره کشی فئودالی، تغییری اساسی در روابط توزیعی نظام فئودالی ایجاد نمی کند.

در ضمن، همراه با اخذ بهره جنسی از سرفهای بخشی از زمینها، نوع دیگری از بهره کشی نیز رواج یافت. بر اثر افزایش جمعیت اروپا در قرن یازدهم و دوازدهم، و توسعه بازرگانی بین المللی، زمینهای بیشتری برای کشت آماده گشت. البته، احیاء زمینهای سوات و جنگلها طی این مدت در همه اروپا یکسان نبوده است. این زمینها در ازای پرداخت بهره جنسی و پولی و یا سهمی از محصول (Métayage) مورد استفاده رعیت قرار می گرفتند. در واقع در نتیجه چنین قراردادی بود که روستاییان نقاط مختلف، بویژه فرانسه، قادر به کسب امتیازاتی گشتند.

۵۶ همان، ص ۱۷۲.

۵۸ Clough، پیشین، ص ۶۶-۶۹.

۵۷ همان.

اگرچه تقیدات گذشته آنها بطور کلی برجای ماند. ۹* و همانگونه که مذکور افتاد، پویش تعدیل و کاهش تقیدات روستایی در قرن سیزدهم متوقف گشت، و اربابان طالب اجاره بیشتری شدند، و افزایش جمعیت روستایی هم آنها را در موقعیت مناسبتری قرار داد. با افزایش بهره جنسی و پولی، و عوارض مختلف، و نیز کاهش یا افزایش مدت اجاره برحسب منافع ارباب، سطح زندگی روستائیان در قرن سیزدهم نسبت به گذشته به نحو بارزی تنزل پیدا کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info



تحولات روابط ارضی در اروپا قبل و بعد از

گسترش سرمایه‌داری

سرمایه‌داری اروپا بعنوان یک ساخت اقتصادی - اجتماعی از بطن جامعه فئودالی پدید آمد. قدیمی‌ترین شکل آن، سرمایه‌داری تجاری و رباخواری بود. نقش بازرگانان و تجار در زندگی اقتصاد اروپا با نضج و تکامل مبادله پولی در داخل اقتصاد طبیعی زیاد شد. سرمایه‌داران تاجر با تهیه انواع کالاهای تفتنی و لوکس برای فئودالها کارشان رونق گرفت، و منفعت بسیار از این راه بردند. بساین ترتیب، قسمتی از سازادی که دهقانان تولید می‌کردند، به جیب تجار، یعنی نمایندگان سرمایه‌داری تجاری سرازیر شد.

باتوسعه تجارت و بازرگانی رباخواری نیز رونق گرفت. فئودالهای بزرگ، حکام و حکومتها به‌مناسبت جنگهای خانمان‌برانداز و خرجهای فئودالی خود احتیاج بیشتری به پول پیدا کردند، و بدین‌صورت پایه فعالیت رباخواران مستحکم‌تر شد و رباخوار نیز مثل سرمایه‌دار تجاری قسمتی از مازاد دهقانان را که توسط مالک تصرف می‌شد، بچنگ آورد.

باتحول فئودالیسم اروپا، بازرگانی و تجارت نیز رشا پیدا کرد. بین قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی بازرگانی، بویژه بازرگانی دریایی، وسعت زیادی یافت. رشد بازرگانی باعث رشد شهرهای ثروتمندی مانند شهرهای شمال ایتالیا، فلندر، بالتیک و انگلستان شد. جنگهای صلیبی (اولی در اواخر قرن یازدهم و هفتمی در اواسط قرن سیزدهم میلادی) نیز بازرگانی را بین خاورمیانه و اروپا افزایش داد. در حقیقت تراکم سرمایه تجاری بوسیله تجار ایتالیایی که از قرن یازدهم تا پانزدهم میلادی بر زندگی اقتصادی اروپا مسلط بودند، با جنگهای صلیبی آغاز شد. بساین ترتیب، بازرگانی، راهزنی و تقلب به یکدیگر آمیختند. بعدها نیز منبع تراکم اولیه سرمایه پولی برای تجار پرتغال، اسپانیا، هلند و انگلستان در قرون پانزدهم و شانزدهم راهزنی و غارت کشورهای آسیایی، افریقایی و آمریکایی شد.

در این دوره بازرگانی خارجی منبع اصلی تراکم سرمایه تجاری بود چرا که در اقتصادی که به‌نحوی مسلط بر مبنای تولید کالایی ساده بنا شده است، بازرگانی جزئی و کلی در کالاهای مصرفی محدود است. تولید در سطح صنایع دستی است، و بنابراین تراکم سرمایه تجاری نمی‌تواند زیاد باشد. عمدتاً از طریق بازرگانی خارجی تجار می‌توانند قسمتی از تولید اضافی

کشاورزی را به خود اختصاص دهند. تجارت ادویه و محصولات شرقی، و همچنین تجارت پارچه‌های ایتالیایی و فلمنگی، نمونه‌هایی از تجارت تجملی این دوره می‌باشند. با افزایش بازرگانی با شرق کاخها و قلعه‌های فنودالهای اروپا ملو از کالاهای تجملی شدند. این یکی از راههایی بود که رشد بازرگانی، اقتصاد طبیعی فنودالی را در هم می‌شکست. آنچه بازرگانان از نواحی دور می‌آوردند، فنودالها با اشتیاق می‌خریدند. مازاد تولید شده بوسیله کشاورزان بود که به فنودالها امکان خرید اجناس بازرگانان را می‌داد. بدین- ترتیب، فنودالها نه تنها می‌خواستند ثروت خود را تبدیل به پول نمایند، بلکه به پول بیشتری هم نیاز داشتند. بی دلیل نیست که در مناطق مختلف اروپا به موازات رشد بازرگانی و تجارت بهره‌کشی مالکان نیز از رعایای وابسته‌فروزی یافت، که این خود باعث بوجود آمدن انقلابات گوناگون دهقانی شد.

البته، پول و بازرگانی در تلاشی نظام فنودالیسم مؤثر بودند. اما ریشه تلاشی فنودالیسم اروپا را باید در داخل آن جستجو کرد، و آن توسعه نیافتن این نظام بود. باوروری کار در کشاورزی در سطح پایینی قرار داشت، زیرا که فنون مورد استفاده در کشاورزی ابتدایی بوده، انگیزه‌های کارچندان مؤثر نبودند. ساخت اقتصادی - اجتماعی فنودالیسم اروپا که در ابتداء خود شرایط بکاربردن روشهای جدید تولیدی را که در جامعه برده‌داری ممکن نبود، امکان‌پذیر ساخته بود، حال با زارنده‌گسترش بیشتر چنین روشهایی در تولید بود. زارع، کاری برای بهبود زمین که به سبب کشت قرون وسطایی قوت خود را از دست داده بود، انجام نمی‌داد. نه تنها فقر او مانع استفاده از کود برای افزایش توان زمین می‌شد، بلکه هر نوع بهبودی در باوروری محصول در اختیار مالک قرار می‌گرفت. مالک نیز با تصرف مازاد تولید خلاقیات کشاورز را از بین می‌برد. در اواخر دوره فنودالیسم، احتیاج فنودالها به پول نیز اشتهای مالکان را برای افزایش بهره مالکانه برانگیخت. این امر خود به فقیر کردن زارعین کمک کرد. آنچه فنودالها نمی‌توانستند از زارعین خود، بخاطر فقر آنها و سکون تولید بدست آورند، سعی می‌کردند با جنگهای محلی از فنودالهای دیگر بچنگ آورند. در نتیجه، بسبب نیرومندتر شدن منابع نظامی، تعداد دست‌نشانندگان افزایش یافت. افزایش تعداد دست‌نشانندگان و رشد طبیعی خانواده‌های اشرافی باعث افزایش ابعاد طبقه‌ای شد که مولد ثروت نبود. جنگ و افزایش تعداد دست‌نشانندگان خرج خانواده‌های فنودالی و پادشاهان را زیاد کرد.

هر قدر فنودالها سعی می‌کردند موقعیت خود را استحکام بیشتری بخشند، وضع اقتصادی - اجتماعی آنها بحرانی‌تر می‌شد. هر چه وضع فنودالها بدتر می‌گردید، وضع تجار و سرمایه‌داران، یعنی قشر بالایی شهرها مستحکم‌تر می‌شد.

بدین ترتیب، در عصر تلاشی فنودالیسم، درگیریهایی که تحول اجتماعی را مشخص می‌ساختند، درگیری مالک و زارع، و درگیری بین مالکان و سرمایه‌داران بودند. با گسترش این درگیریها، قدرت فنودالها کاهش یافت. و بتدریج، با تمرکز وسایل تولید در دست سرمایه‌داران

و جدا شدن تولید کنندگان از مالکیت وسایل تولید، سرمایه‌داری بوجود آمد.^۲

تحولات روابط ارضی در دوره تلاشی فئودالیسم

روابط فئودالی بین قرنهای هیجدهم و نوزدهم در اروپای غربی از میان برداشته شد، و روابط سرمایه‌داری جایگزین آن گشت. در این میان دو تحول سفایر با هم در نظام زمینداری اروپای غربی به وقوع پیوسته بود. از یک سوی، در برخی از نقاط املاک بزرگی بوجود آمدند که در آنها غله و گوشت برای فروش در بازار تولید می‌شدند. در این نقاط فنون کشاورزی جدید مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در شرق رودخانه الب در آلمان، در انگلستان، و جنوب ایتالیا، و جنوب اسپانیا، و تا اندازه‌ای در دانمارک چنین روندی محسوس بود، اما در تمامی این مناطق روابط ارضی از نوع سرمایه‌داری برقرار نشده بودند. بعنوان نمونه در آلمان شرقی به رغم وجود املاک بزرگی که تولید در آن در رابطه با بازار صورت می‌گرفت، تولید کنندگان این زمینها را روستاییان وابسته به زمین تشکیل می‌دادند که در قید تقیدات گوناگونی قرار داشتند. از سوی دیگر، بهره‌بردارهای کوچک یا زمینداریهای خرد در مناطقی پای گرفت که روستاییان آن در جریان نهضت‌های سیاسی مالکیت نسق خود را بدون پرداخت غرامتی به دست آورده بودند. در فرانسه و نقاطی که به هنگام تساط فرانسویان در دوره انقلاب کبیر و سلطه ناپلئون مشمول اصلاحات اجتماعی ملهم از آنها گشته بودند، و نیز در نقاطی که سرگرداری و تهیه لبنیات فعالیت تخصصی آنها شده بود، مانند بلژیک، هلند، آلمان غربی، ساووی، و قسمتی از دانمارک، روستاییان مالک نسقهای خود شدند، زمینداری خرد رواج یافت.^۳

در سال ۱۶۴۶ م. پارلمان انگلیس نظام مانوری را ملتی ساخت، و حقوق مطلق مالکیت زمینداران را به رسمیت شناخت. در عین حال، اصلاحات پارلمان شامل سصادرة قسمتی از املاک چارلز اول، اسقها و فنودالهایی که به چارلز وفادار بودند، گردید. بخش بزرگی از این زمینها را نه دهقانان، بلکه بازرگانان، بانکداران و مقاطعه کاران دولتی خریدند. بدین ترتیب، اگر چه خرده مالکان از قید تقیدات فئودالی رهاگشتند، اما رعایا همچنان مجبور بودند به اربابان عوارض مختلفی بپردازند و به نفع آنان بیگاری انجام دهند. با اینهمه، اصلاحات پارلمان نتایج بارزی در زمینه تحول سرمایه‌داری به بار آورد، و به رشد روابط جدید انسانها در تولید یاری رساند.^۴

خصیصه اصلی زمینداری انگلستان به هنگام انقلاب کشاورزی، با تشکیل املاک بزرگ از طریق حصارکشی نمود پیدا کرد.^۵ افزایش قیمت محصولات کشاورزی از اواسط قرن هیجدهم تا بعد از سقوط ناپلئون، و همچنین توسعه بازار محصولات کشاورزی، فعالیت کشاورزی را سود

۲. برای مطالعه جنبه‌های مختلف مسأله تلاشی فئودالیسم و منشأ سرمایه‌داری رجوع شود به:

Maurice Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*, 1972.

Leo Huberman, *Man's Worldly Goods*, New York, 1968, part I.

Christopher Hill, *Reformation to Industrial Revolution*, 1971.

Eric J. Hobsbawm, *Industry and Empire*. 1971.

Rodney Hilton (ed.), *the Transition from Feudalism to Capitalism*, 1976.

۳. Clough, پیشین، ص ۳۱۷. ۴. Hill, پیشین، ص ۱۴۶-۱۵۴.

۵. همان، ص ۶۱-۷۱، ۱۴۹-۱۵۴.

آور ساخت. در واقع، نهضت حصارکشی، و تبدیل زمینهای زیرکشت به چراگاه، از قرن پانزدهم به بعد گسترش یافت. در اواسط قرن پانزدهم زمینداران انگلیس زمینهای زیرکشت را به چراگاه مبدل ساختند. تا از افزایش قیمت پشم که گوسفندداری را پرسودتر از کشت زمین می ساخت، بهره گیرند. با این حال، نهضت حصارکشی تا قرن هیجدهم میلادی از اهمیت چندانی برخوردار نگشت.

به هرگونه، در انگلستان زمینهایی نیز که در آنها کشاورزی همچنان برجای ماند، نحوه اجاره داری تغییر کرد. تا قبل از قرن هیجدهم میلادی نسلهای متوالی زارعین، مستأجرین مالک بحساب می آمدند. حال مالک فقط به اجاره کوتاه مدت - معمولاً نه سال - تن می داد. این پویش تا آنجا دوام آورد که در اواخر قرن هیجدهم میلادی کشاورزی انگلستان در دست مالکین سرمایه داری بود که از کارگر مزدبگیر برای کشاورزی استفاده می کردند. آن عده از زارعین هم که بواسطه حصارکشی از روی زمین رانده شدند، به شهرها روی آوردند. با وجود این نهضت حصارکشی به ایجاد املاک بزرگی که با روش سرمایه داری مورد کشت و کار قرار می گرفتند، و در آنها بجای سرف از کارگر استفاده می شد، انجامیاد. گفتنی است که قوانین پارلمان انگلیس نیز چنین نهضتی را صحت گذارند. بدین ترتیب، در سال ۱۸۷۳ م. نیمی از زمینهای انگلستان در اختیار ۲۲۵۰ نفر بود - تمرکزی که جدول شماره ۱ به نحو بازرسی آن را مشخص می سازد.^۶

جدول شماره ۱

توزیع زمین در انگلستان (۱۸۷۳)^۷

نیت زمینهای هر نوع مالکیت (درصد)	کل مساحت زمین (۱۰۰۰ آکر)	متوسط مقدار زمین برای هر مالک (آکر)	نوع مالکان و حدود مالکیت (آکر) ^۸
۸/۶	۲۹۵۰		دولت و زمینهای موات
۰/۴	۱۵۰	۰/۲۱	کلبه نشینان ^۹ ، کمتر از ۱ آکر
۱۱/۴	۳۹۳۰	۱۸	خرده مالکان کوچک، ۱-۱۰۰ آکر
۱۲	۴۱۴۰	۱۶۹	خرده مالکان متوسط، ۱۰۱-۳۰۰ آکر
۱۳/۹	۲۷۸۰	۴۹۸	خرده مالکان بزرگ، ۳۰۱-۱۰۰۰ آکر
۱۲/۵	۲۳۱۰	۱۷۰۸	بزرگ مالکان (اشراف درجه دو) ^{۱۰} ۱۰۰۰-۳۰۰۰ آکر
۲۴/۶	۸۴۹۰	۶۵۹۷	بزرگ مالکان غیر نجیب زاده، ۳۰۰۱ آکر و بیشتر
۱۶/۶	۵۷۲۰	۱۴۳۲۰	نجیبان ^{۱۱}
۱۰۰	۳۴۴۷۰		کل

۶. Hobsbawm, پیشین، ص ۹۷-۱۰۷. ۷. Clough پیشین، ص ۳۱۷-۳۱۹.

۸. همان، ص ۳۱۹. ۹. ۱۰۹ هکتار = ۲/۴۷ آکر 10. Cotters 11. Squires 12. peers

دگرگونی زمینداری در فرانسه پویشی متفاوت از دگرگونی آن در انگلستان دارد. تکامل کشت و زرع فنودالی در فرانسه جریانی کندتر از آنچه در انگلستان روی داد، داشت؛ و اشراف ثروتمند فرانسه گرایش به کشاورزی به کمک فنون جدید و در چهارچوبی تازه از خود نشان نمی‌دادند. با اینهمه در قرنهای هفدهم و هیجدهم در فرانسه نیز دست اندازی به مراتب که زمینهای عمومی بحساب می‌آمدند، و بیرون راندن زارعین از زمینها، اگر چه نه بشدت انگلستان، عملی گشت. لیکن اغلب مالکان فرانسه هنوز از طریق دریافت بهره جنسی و پولی و انجام تقیدات مختلف روستایی تأمین درآمد می‌کردند. با افزایش قیمت محصولات کشاورزی زمینداران کوشیدند تا تقیدات فنودالی و روستایی را افزایش دهند، و سهم خود را از قرار داد سهم‌بری یا متایاژ که در بعضی از نقاط جایگزین پرداخت بهره جنسی و پولی شده بود، زیادت‌ر کنند. این عمل خشم روستاییان را برانگیخت، و متفکران اجتماعی آن زمان نیز آن را به باد انتقاد گرفتند^{۱۳}. از آنجا که مستأجرین کمتر قادر به پرداخت بهره پولی بودند، متایاژ، نظام سهم‌بری، در مناطق مرکزی و غربی فرانسه بسرعت گسترش یافت. در واقع، در قرن هیجدهم میلادی ۷۰ درصد از زمینهای زراعی فرانسه در دست سهم بران (Métayers) بود، و متایاژ نهاد غالب بهره‌کشی روستایی در فرانسه قبل از انقلاب بشمار می‌رفته است. با اینهمه قرارداد فوق نیز وضع روستاییان را بهبود نبخشید چراکه شرایط این قرارداد برای روستاییان سنگین بود، و مساحت سزارع آنها هم کوچک. در این قراردادها اگر مالک زمین بذر، گاو، شخم و دیگر وسایل تولید را در اختیار رعیت قرار می‌داد، نصف محصول غله را می‌توانست تصاحب کند؛ در پاره‌ای از موارد وی علاوه بر این سهم، نیمی از محصول انگور و سایر میوه‌جات را نیز طلب می‌کرد. لیکن اگر مالک زمین نصف بذر مورد نیاز را در اختیار رعیت قرار می‌داد، سهم او از محصول به یک سوم کاهش می‌یافت^{۱۴}.

به‌هرگونه، روستاییان فرانسه در کنار پرداخت سهمی از محصول بعنوان اجاره فنودالی، تقیدات مختلفی برگردن داشتند. بدین سبب از خواسته‌های سهم روستاییان به هنگام انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، از میان برداشتن اجبارهای غیر اقتصادی و تحصیل زمین بود. در این سال ویلاهای اربابان مورد حمله روستاییان قرار گرفتند و قبایله‌های ملکی به دست روستاییان سوزانده شدند. سرانجام در شب چهارم اوت سال ۱۷۸۹ اجبارهای غیر اقتصادی و حقوق مانوری لغو گردیدند، و روستاییان بدون پرداخت غرامت، از قید این اجبارها رهایی یافتند، و تنها مقرر شد که حق مالکیت زمین را در ازای پرداخت غرامت بپست آورند. با این حال روستاییان زیر بار نرفته، پس از قیاسهای مختلف، پرداخت غرامت برای زمین را نیز ملغی ساختند، در نتیجه مقدار زیادی از زمینهای فرانسه بین رعایا تقسیم شد. دولت انقلابی فرانسه آن زمان زمینهای کلیسا را نیز تصاحب کرد، قسمتی از این زمینها به ثروتمندان فروخته شد، و بقیه در اختیار روستاییان قرار گرفت. املاک آن دسته از اشراف که به هنگام انقلاب فرانسه را ترک کرده بودند، نیز توسط دولت ضبط شد، و نیمی از آن به روستاییان، و بقیه به مالکان بزرگ فروخته شد. املاک افرادی نیز که مورد اعتماد دولت نبودند، میان سربازان دولت

۱۳. همان، ص ۳۱۹.

14. "Land Tenure," *Encyclopaedia of the Social Sciences*, IX-X, 1967, p. 92.

انقلابی وقت توزیع شد. نخستین آمارگیری کشاورزی که در سال ۱۸۶۲ انجام شد، اهمیت بهره‌برداریهای کوچک را در زمینداری فرانسه در این زمان نشان می‌دهد (جدول شماره ۲).

جدول شماره ۲

توزیع بهره‌برداریهای ارضی فرانسه در سالهای ۱۸۶۲ و ۱۹۰۸ بر حسب مساحت آنها^{۱۶}

تعداد بهره‌برداریها		مساحت بهره‌برداریها (هکتار)
۱۹۰۸	۱۸۶۲	
۲۰۰۸۷۰۸۵۱	—	کمتر از ۱ هکتار
۲۰۵۲۳۰۷۱۳	۲۰۲۳۵۰۴۰۱	۱-۱۰ هکتار
۲۲۵۰۸۶۲	۶۳۶۰۳۰۹	۱۰-۲۰ هکتار
۱۱۸۰۴۹۸	۱۵۲۰۱۶۷	۲۰-۱۰۰ هکتار
۲۹۰۵۲۱	—	بیشتر از ۱۰۰ هکتار

وضع زمینداری آلمان در قرن نوزدهم بر اثر اجرای سیاستهای گوناگون در مناطق مختلف، پیچیده‌تر از وضع زمینداری انگلستان و فرانسه بود. بطور کلی در پروس، شرق رودالب، املاک بزرگ اربابی جنبه مسلط داشتند. در هاننور، شله‌زیسک — هسولشتاین، وستفاليا و باواریای علیا^{۱۷}، بهره‌برداریهای بزرگ روستایی نوع بهره‌برداری غالب منطقه را تشکیل می‌دادند، و در غرب و جنوب غربی آلمان غلبه از آن بهره‌برداریهای کوچک روستایی بود. این اختلافات از ماهیت نظام مانوری و محدودیت نوع محصول به سبب وجود شرایط خاص طبیعی، و نیز خصلت اصلاحات در این سه منطقه ناشی می‌شده است. در پروس شرقی صاحبان املاک در زمین خود زندگی می‌کردند، و محصول غله زمینشان را در بازارهای اروپای غربی عرضه می‌کردند. و در ازای صدور آن محصولات مورد نیاز خود را وارد می‌کردند. اگر چه تولید در این زمین در رابطه با بازار صورت می‌گرفت، ولی تقیدات روستایی بر جای ماندند، و از روستاییان همچنان بهره جنسی و پولی و حتی بهره کار اخذ می‌شد. روستاییان این منطقه برای اربابان بیگاری می‌کردند، و حتی در قرن نوزدهم سرواژ به قوت گذشته خود باقی بود. روستاییان حق تغییر مکان را نداشتند، و انواع اجارهای غیر اقتصادی، و حتی بیگاریهای مانند کار در اصطبل و آشپزخانه ارباب، بردست و پای آنها سنگینی می‌کرد. با اینهمه، در آلمان قیاسهای روستاییان برای لغو این تقیدات مکرر بوقوع می‌پیوست، و سرانجام دولت پروس را بر آن داشت که در سالهای ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۹ م. به لغو سرواژ دست زند، و بیگاریها و وابستگیهای مختلف را از دوش روستاییان بردارد. لیکن از آنجا که این اصلاحات از طرف دولت پروس و به اتکای قدرت اقتصادی و سیاسی فئودالها انجام می‌گرفت، توفیق چندانی

۱۵. Clough، پیشین، ص ۳۳۰-۳۲۲. ۱۶. همان، ص ۳۲۲.

نیافتند. زمینداران با دست اندازی بر املاک بزرگ موقعیت خویش را استحکام بخشیدند، و اصلاحات فوق را عملاً عقیم ساختند.^{۱۸}

نظام مانوری در آلمان غربی شباهت زیادی به نظام مانوری در فرانسه داشت، و فنودالهای بزرگ از طریق دریافت بهره جنسی و پولی مازاد کشاورزی را در اختیار می‌گرفتند، و تولید بیشتر برای مصرف بود، و نه فروش (Grunderrschaft). بنابراین هنگامی که اصلاحات شروع شد، مالکان این منطقه از نظر سیاسی و اقتصادی در وضع ناساعدتری نسبت به زمینداران آلمان شرقی قرار داشتند. بدین جهت در آن دسته از مناطق که از انقلاب کبیر فرانسه تأثیر پذیرفتند، بهره برداریهای کوچک بنحو غالبی رواج پیدا کردند. در سال ۱۷۹۸ م. روستاییان سواحل شرقی رود راین^{۱۹} از قید تعهدات غیر اقتصادی رهایی یافتند، و بدون پرداخت غرامت مالکیت نسقهای خود را بدست آوردند. زمینهای کلیسا و زمینهای اربابان فراری ضبط گردید، و به روستاییان فروخته شد.

در منطقه بین رود راین و الب، یعنی ناحیه‌ای که کمتر تحت نفوذ فرانسه قرار داشت، اصلاحات ارضی دوره ناپلئون النای تقیدات مانوری را نیز به همراه آورد، لیکن روستاییان به ازای تحصیل آزادی غرامتی می‌پرداختند. این عمل سبب گشت که آنگاه از روستاییانی که از امکانات مادی مساعدی برخوردار نبودند، زمین خود را به کشاورزان سرفه بفروشند. از این روی بود که زمینداری روستاییان سرفه در این ناحیه پای گرفت.^{۲۰}

تحول زمینداری در نقاط دیگر اروپا نیز یکی از سه راهی را پیمود که در سه ناحیه متفاوت آلمان، در جریان تحول نظام فنودالیسم به سرمایه‌داری، طی شد. سرواژ در دانمارک در سال ۱۷۸۸ م. ملغی گردید، و از آن پس روستاییان مالکیت نسقهای خود را بدست آوردند. با وجود این روستاییان این کشور مجبور به پرداخت غرامت در ازای بدست آوردن زمین بودند. در نتیجه، در این کشور زمینداری بزرگ تا سال ۱۸۹۹ در کنار زمینداری کوچک برجای ماند. در این سال زمینهای دولتی، کلیسا و فنودالهای بزرگ بتدریج بین روستاییان تقسیم شدند.^{۲۱} تقیدات یا اجبارهای غیر اقتصادی در بلژیک و هلند بدنبال تسلط فرانسه بر این دو کشور در فاصله سالهای ۱۷۹۵ تا ۱۸۱۴ لغو گردید. روستاییان حق مالکیت نسقهای خود را بدست آوردند، و حتی در سواردی قسمتی از زمینهای کلیسا و مالکین فراری (مهاجر) را نیز خریداری کردند. با این حال بعضی از مالکین بزرگ تعداد زیادی از مزارع کوچک و جدا از هم را در هم ادغام کردند و آنها را به املاک بزرگ مبدل ساختند.^{۲۲}

ژوزف دوم در اطریش، در سال ۱۷۸۱ م. حکم لغو سرواژ را صادر کرد، و بدین روستاییان آزادی جابجا شدن بر روی زمین، مالکیت آن، و ازدواج بر طبق خواست خویش، را بدست آوردند. پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ نیز روستاییان اطریش حق خرید نسقهای خود را در ازای پرداخت غرامت کسب کردند.^{۲۳}

۱۸. همان، ص ۳۲۳-۳۲۴.

19. Rhine

۲۰. همان، ص ۳۲۴. ۲۱. همان، ص ۳۲۵.

۲۲. همان. ۲۳. همان.

در ایتالیا اگر چه قبل از انقلاب کبیر فرانسه اصلاحات روستایی در منطقه ساووی^{۲۴} آغاز شده بود، لیکن تقیدات فنودالی و اجبارهای غیر اقتصادی روستاییان تا زمان تسلط فرانسویها همچنان حفظ شدند. با اینهمه، بعد از انقلاب فرانسه نیز زمینداری بزرگ در این کشور رواج داشت. در سیسیل و ناپل تولید در زمینهای اربابی در رابطه با بازار بود، و در توسکانی و منطقه تحت نفوذ پاپ نظام سهم‌بری که به ایتالیایی به آن مزادریا^{۲۵} می‌گفتند، و زمینداری بزرگ، جنبه غالب داشت. با وجود این در پاره‌ای از نقاط روابط سرمایه‌داری در کشاورزی روابط مسلط را تشکیل می‌دادند، و مالکین این زمینها بسیاری از زمینهای ضبط شده کلیسا را پس از ایجاد وحدت ایتالیا در سال ۱۸۶۰، از دولت خریدند^{۲۶}.

در قرن نوزدهم در ایرلند، اسپانیا و اروپای شرقی اسلاک بزرگ فنودالی نقشی مسلط در صحنه اقتصاد و اجتماع داشتند. در ایرلند به‌جز منطقه آستر، اغلب مالکین را زمینداران غایب انگلیسی تشکیل می‌دادند که از روستاییان بهره‌جنسی و پولی می‌گرفتند، و تقیدات زیادی بر آنها تحمیل می‌کردند. این وضع عملاً تا سال ۱۹۰۳ م. دوام داشت. در این سال دولت انگلیس صندوقی برای کمک به روستاییان جهت خرید نسه‌های خود ایجاد کرد^{۲۷}.

در اسپانیا سروزا در دوره استیلای ناپلئون بلغی شد، و کلیسا زمینهای خود را در دهه ۱۸۳۰ از دست داد. با اینهمه بزرگ مالکی در این جامعه پا برجای ماند، و مسأله تقسیم این اراضی همواره از جمله مهم‌ترین مسایل سیاسی و اقتصادی آن بوده است. در سال ۱۹۳۲ حکومت جمهوری اسپانیا اصلاحاتی را در این زمینه مطرح کرد که در سال ۱۹۳۶ حکومت جدید آن را معوق‌گذار^{۲۸} کرد.

سرفهای روسانی در سال ۱۸۶۴ آزادگشتند، و این اسکان برای آنها بوجود آمد که بر حسب تعداد گاو و شخصی که در اختیار داشتند، زمین بخرند. اما مبلغ غرامت چنان زیاد بود که تعداد اندکی از روستاییان قادر به پرداخت آن بودند. در جارجستان نیز سرفها در سال ۱۸۴۸ آزادی خود را بدست آوردند، اما آنها نیز مجبور به پرداخت غرامت‌گزافی بودند، و بنابر این دست یازیدن به زمینها برای آنها مقدور نبود^{۲۹}.

در روسیه تزاری چنین اصلاحاتی تا اواسط قرن نوزدهم انجام نشد. تنها پس از سال ۱۸۶۱، و به‌سبب شورشهای متعدد دهقانی و افزایش تقاضا برای نیروی کار در شهرها بود که تزار روسیه فرمان لغو سروزا را صادر کرد. بین سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۶۶، دو میلیون سرف در زمینهای سلطنتی از تقیدات فنودالی رهاگشتند، و در سال ۱۸۶۱ نیز دو میلیون سرف که در اسلاک اشراف کار می‌کردند، از پرداخت عوارض فنودالی خلاص شدند، و بر طبق فرمانی حق خرید نسق خود را در ازای پرداخت غرامت کسب کردند. خرید و فروش زارعین، تنبیه و کار اجباری آنها لغو شد، ولی زمین همچنان در دست مالکان باقی ماند^{۳۰}. اما از آنجا که تحت شرایط خاص روسیه و نابسامانیهای موجود در نظام اقتصادی - اجتماعی این کشور، اصلاحات فوق با حمایت دولت و اشراف صورت گرفت، بقایای روابط قدیمی تا مدت زیادی در

24. Savoy

25. Mezzadria

۲۶. همان. ۲۷. همان، ص ۳۲۵-۳۲۶. ۲۸. همان، ص ۳۲۶.

۲۹. همان، ص ۳۲۶. ۳۰. همان، ص ۳۲۶-۳۲۸.

روسیه پا برجای ماند.

نتیجه آن که با چنین ترکیب و تنوعی بود که روابط فئودالی در تولید کشاورزی جوامع مختلف اروپا طی قرنهای هیجدهم، نوزدهم و بیستم میلادی بتدریج از میان رفتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش سوم:

شیوه تولید فنودالی در ایران

تکامل مالکیت‌های فئودالی زمین در ایران

در این فصل منشأ، تغییر و تکامل انواع مالکیت‌های فئودالی زمین و تناسب بین اقسام آن در ایران از زمان ساسانیان (قرن سوم م.) تا زمان افشاریه (قرن هیجدهم م.)، قرن دوازدهم ه.ق) مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در عین حال، کار کرد تاریخی این مالکیت‌ها، یعنی سهم بالقوه آنها در تشکیل طبقه فئودال، نیز مورد نظر است.

طبقه بندی تقسیمات مالکیت ارضی در ایران، قبل و بعد از تسلط اعراب، بدون اشکال نیست. چراکه از یک سوی منابع موجود به‌نحو مشخصی از تقسیمات مالکیت ارضی سخن نمی‌گویند، و تعریف دقیقی از آنها ارائه نمی‌دهند، و از سوی دیگر، فقیهان اسلامی نیز به سبب آن که کوشیده‌اند تا همه روابط جدید و ناشناخته موجود در قلمرو خلفای اسلامی را به قرآن و احادیث مستند سازند، واقعیت تاریخی را منعکس نساخته‌اند. در واقع، چنین می‌نماید که فقیهان اسلامی کوشیده‌اند تا روابط ارضی واقعی و تغییر پذیر را در جوامع مختلف اسلامی بر قوانین قضایی موضوعه خویش به‌نحو مصنوعی منطبق سازند. از این روی برداشت آنها غالباً به انتزاع گراییده است، و از بررسی واقعیت بدور مانده. در عین حال، در آغاز، فقیهان دو مسأله مالکیت زمین و شیوه دریافت مالیات را از یکدیگر متمایز نساخته‌اند.^۱ و از آنجا که دولت در دوره خاصی از تکامل زمین‌داری فئودالی در خاورمیانه هم حاکم بر اراضی بود و هم مالک قسمتی از زمینها و بهره‌گیرنده مستقیم از آنها، موازین قضایی و فقهی کمتر توانسته‌اند واقعیت تاریخی را منعکس کنند. پس از انقراض خلافت نیز فقه چهار انجمادگردید، و تغییراتی که در مالکیت ارضی پدید آمدند، در آن منعکس نگردیدند.^۲

۱. مثلاً، رجوع شود به:

Yahya Ben Adam's kitab al-kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. I, 1967, Qudama B. Jafar's Kitab al-kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. II, 1967, and Abu Yusuf's kitab al-kharaj, *Taxation in Islam*, Vol. III, 1969.

۲. ای. پ. پطروففسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد دوم، ۱۳۴۴.

با اینهمه، بررسی علمی منابع موجود این امر را آشکار می‌سازد که در دوره‌های مختلف تکامل زمینداری در ایران، تقسیمات مالکیت ارضی بصورت زیر بوده است: (۱) اراضی اشتراکی روستاییان؛ (۲) اراضی دیوانی (دولتی)؛ (۳) مالکیت‌های مشروط زمین، مانند اقطاع و تیول، و غیر مشروط، مانند سیورغال^۳؛ (۴) اراضی سلطنتی؛ (۵) اراضی ملکی خصوصی، و اراضی روستاییان آزاد؛ (۶) اراضی وقفی؛ (۷) چراگاه‌های ایلات. بدیهی است که هر یک از این مالکیتها در دوره خاصی بوجود آمده‌اند، و ترکیب و اهمیت آنها در زمانهای مختلف دگرگون شده است.

اراضی اشتراکی روستاییان

اراضی اشتراکی روستاییان زمینهایی بوده‌اند که مورد استفاده جمعی جماعت‌های روستایی قرار می‌گرفته‌اند. این اراضی در آغاز بصورت اشتراکی در تصرف و مالکیت روستاییان قرار داشته‌اند. بتدریج به سبب تکامل اقتصادی - اجتماعی، این اراضی یا از درون تجزیه شدند، و یا تحت تسلط شاهان و بزرگان به جماعت‌های روستایی غیر مستقل و وابسته تبدیل گردیدند. در حالت اخیر روستاییان بصورت جمعی زمین را در تصرف خود داشتند، اما مورد بهره‌کشی نفوذالی قرار می‌گرفتند.

کمبود شواهد مستند درباره مالکیت اشتراکی روستاییان آزاد در دوره اشکانیان و ما- قبل آن، ارزیابی اهمیت چنین مقوله‌ای را مشکل می‌سازد. با اینهمه، ارائه تصویری کلی از تکامل این نوع زمینها امکان‌پذیر است. و از آنجا که بررسی تکامل روابط انسانها در تولید پس از قرنهای سوم و چهارم م.، مطالعه تکامل و تجزیه این اراضی را ضروری می‌سازد، باید تغییرات اساسی را که در مالکیت اراضی اشتراکی پدید آمدند، مورد مطالعه قرار دهیم. سرزمین ایران یکی از کهنترین مراکز کشاورزی جهان است. حفاریهای باستانشناسی نشان می‌دهند که در چهارمین هزاره قبل از میلاد کشاورزی این سرزمین در سطح بالایی بوده است^۴.

بر مبنای حفاریهای تپه حصار دامغان، تپه گیان نزدیک نهاوند، تپه سیالک نزدیک کاشان و گوی تپه نزدیک رضائیه به این نتیجه‌گیری می‌رسیم که در پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد، نخستین تقسیم مهم اجتماعی کار، یعنی تقسیم کار میان قبایل شبان‌پیشه و زراعت پیشه در ایران پدید آمده است. در نواحی زراعتی، نقاط مسکونی، یعنی دهکده‌ها، که هنوز از استحکاماتی برخوردار نبودند، ایجاد گشتند. بتدریج، در این نواحی پیشه نساجی و کوزب‌گری پیشرفت کرد، و شرایط مساعدی برای تحول به دوسمین مرحله مهم تقسیم اجتماعی کار، یعنی تقسیم کار بین زراعت و پیشه فراهم آمد. این امر در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد بوقوع پیوست، و پیدایش طبقات اجتماعی نیز به این دوره مربوط می‌گردد. لیکن در این دوره تکامل اقتصادی - اجتماعی در همه نقاط سرزمین ایران به یک شکل و در یک سطح نبود. در واقع نواحی شرقی ایران نسبت به نواحی غربی آن از لحاظ تکامل اقتصادی،

۳. فقه اسلامی این اراضی را جزء اراضی دولتی بحساب می‌آورد.

۴. تاریخ ایران، هفتمین جلد اول، ص ۶.

—اجتماعی عقب مانده‌تر بود.

کشاورزی و دامداری ابتدایی مالکیت اشتراکی وسایل اساسی تولید را ایجاد می‌کرد. شکل این مالکیت متناسب با سطح تکامل نیروهای عامل در تولید بود، چراکه زراعت و دام‌داری با وسایل ابتدایی، جز از طریق کار دسته‌جمعی تمام افراد جامعه عملی نبود. وسایل تولید، بویژه زمین و ابزارکار، بصورت اشتراکی در مالکیت همه اعضای جماعت‌های روستایی قرار داشت. البته، در چهارچوب مالکیت اشتراکی وسایل تولید، مالکیت خصوصی وسایل شخصی، از قبیل لباس و اسلحه، وجود داشته است. وظایف خانه‌داری نیز بصورت دسته جمعی انجام می‌شد، و مردم در خانه‌های اشتراکی می‌زیستند.^۶

در اوستا اشاراتی راجع به جماعت‌های روستایی وجود دارد. در این کتاب سازمان اجتماعی قبیله‌های ایرانی پیش از هخامنشیان بر پایه خانواده (نمانا) و جماعت عشیرتی خود مختار (ویس) عنوان می‌شود. هر یک از این جماعت‌ها از ترکیب چند خانواده تشکیل می‌شدند. دسته‌ای از این جماعت‌های عشیرتی، قبیله یا زانتو^۷ را تشکیل می‌دادند. اتحاد این قبایل نیز یک واحد اجتماعی بزرگتری به نام داهیو^۸ را بوجود می‌آورد.^۹

این جماعت‌ها بوسیله شورای ریش سفیدان که غالباً معرف یک قبیله یا کلان بودند، اداره می‌شدند. عضویت در این جماعت‌ها از طریق وابستگی به یکی از گروه‌های پدری^{۱۰} تعیین می‌گردید، و زنان نیز از طریق ازدواج به عضویت جماعت‌ها در می‌آمدند.

مهمترین کارهای جماعت را شورای ریش سفیدان حل و فصل می‌کرد. این کارها تقسیم دوری زمین بین گروه‌های پدری، مسایل مربوط به تولید، اتخاذ تصمیم در مورد تنبیه اعضای جماعت، و مسایل اجتماعی درونی و بیرونی را شامل می‌گردید.^{۱۱}

همراه با تکامل نیروهای عامل در تولید، مبادله، مالکیت خصوصی و وضع نابرابر اقتصادی گسترش یافت. بدین ترتیب، پیش از فتوحات قبایل پارس، قشر بندی در درون جماعت‌های روستایی پیچیده‌تر گشت، و از میان اعضای عشیره کاهنان و اعیان پدید آمدند.^{۱۲} لشکر کشی‌های مختلفی که به منظور تصرف زمینهای دیگران صورت می‌گرفت، افزایش یافت، و اسیران جنگی بعنوان برده در دست اعیان قبایل قرار گرفتند. این امر نیز به نابرابرتر ساختن

۵. در نقاط مسکونی عصر نوسنگی هزاره چهارم قبل از میلاد در استخر فارس که بوسیله هر تسلفند کشف شده، معلوم گشته که در آن عصر در آن منطقه، مسکن، گلی و دسته‌جمعی بوده است. (E. E. Herzfeld. *Iran in the Ancient East*, 1944, pp. 10-11.)

تولستوف نیز وجود جماعت‌های اشتراکی را در خوارزم در نیمه دوم هزاره اول روشن ساخته است. (W. B. Fisher (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. I, 1968, pp. 425-6.)

6. nmana

7. vis

8. zantu

9. dahyu

10. Richard N. Frye, *The Heritage of Persia*, 1963, pp. 49-52.

11. Agnatic

12. A. G. Perikhanian, "Agnatic Groups in Ancient Iran," *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. IX, No. 1, Summer 1970, pp. 15-9.

۱۳. آثار آشوری مربوط به قرن نهم قبل از میلاد از دو گروه از قبایل ایرانی، یعنی مادها و پارسها، نام می‌برند. از آنجا که مادها در تماس با آشوریها و عیلامیها بودند، و بر سر راه بازرگانی بین هندو بین‌النهرین اقامت داشتند، تکامل اقتصادی-اجتماعی مادها بیشتر از دیگر قبایل ایرانی بود (قادیخ جهان باستان. جلد اول، پیشین. ص ۲۵۲-۲۵۳).

شرایط اقتصادی کمک کرد. با اینهمه، در مراحل ابتدایی این قشر بندی، ساخت عشیرتی-قبیله‌ای جماعتها مانعی برای تجزیه سریع بهم پیوستگی جماعتها و ظهور طبقات بود. با افزایش جنگها و دست اندازی حکومت‌های تکامل یافته‌تر بین‌النهرین بر نواحی مجاور، شورای ریش سفیدان دیگر از عهده مقابله با نیروهای قویتر و حفاظت از اموال اعضای متمولتر قبیله بر نمی‌آمد. بدین سبب، نقش اربابان جنگ فزونی گرفت، و اتحاد قبایل ماد صورت پذیرفت. تقسیمات ناحیه‌ای-اداری بوجود آمد، اما پاره‌ای از سازمانهای جماعتها، مانند شورای ریش سفیدان و مجلس نظامیان جماعتها باقی ماندند. بدین ترتیب، ساخت جامعه ایران در قرنهای هشتم و نهم قبل از میلاد بوسیله ترکیبی از تقسیمات ناحیه‌ای و قبیله‌ای، و نیز نهادهای جماعت بدوی و نهادهای جامعه دارای طبقه مشخص می‌گردد. و بتدریج دولت ماد یک دولت نیمه برده‌دار شد که تکیه‌گاه آن تا حدودی اعضای جماعتهای آزاد بود.^{۱۴} همزیستی و همچنین مبارزه نهادهای گوناگونی که از لحاظ تکامل اقتصادی-اجتماعی در سطحهای مختلفی قرار داشتند، به تناقضاتی در روابط اجتماعی ساکنان فلات ایران منجر گردید که تا مدت‌ها همزیستی نظام برده‌داری و بقایای جماعتهای ابتدایی را در کنار یکدیگر، و تحت نظر دولت‌های ماد و هخامنشی و اشکانی، توجیه می‌کرد. این شرایط تا اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان وجود داشتند، و تنها از این زمان به بعد است که جماعتهای ابتدایی بصورت کاملی مورد تجاوز مالکان بزرگ و اشراف قرار گرفتند، و سازمان آنها از هم پاشیده شد.

در آغاز قرن ششم قبل از میلاد مادها قبایل پارسی را مطیع خویش ساختند، اما پس از مدت کوتاهی قبایل پارس تحت رهبری هخامنشیان متحد شدند، و امپراتوری هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.) را بوجود آوردند.^{۱۵}

در دوره هخامنشیان از کار بردگان بیشتر از سابق استفاده می‌شد. در نتیجه فتوحات هخامنشیان در سرزمین‌های تکامل یافته‌تر، بسیاری از اشراف پارسی اراضی بسیاری را بدست آوردند که بوسیله بردگان کشت می‌شدند.^{۱۶} با اینهمه، هنوز در بسیاری از نقاط امپراتوری هخامنشیان بویژه در مشرق و مرکز فلات ایران، جماعتهای ابتدایی وجود داشتند. این جماعتها خود مختار بودند، و به شکل سازمان مدنی انسانهای آزاد و برده‌دار وجود داشتند. پاره‌ای از جماعتهای خود مختار بتدریج به جماعتهای روستایی مبدل گشتند، و در اواخر دوره هخامنشیان و در زمان شاهان سلوکی (۳۱۲-۱۴۱ ق.م.) به واحدهای مالی که بخشی از اراضی سلطنتی را تشکیل می‌دادند، تبدیل شدند.^{۱۷}

۱۴. تاریخ ماد. پوهن، ص ۱۷۹-۲۴۴.

۱۵. تاریخ ایران. جلد اول، پوهن ص ۱۶-۴۶

16. M. Dandamayev, "Foreign slaves on the Estates of the Achaemenid kings and Their Nobles," *International Conference of Orientalists*, 1960, pp. 147-53, and G. R. Driver, *Aramic Documents of the Fifth Century B. C.*, 1965, pp. 27-37 and 90.

17. I. M. Diakanov, "The Commune in the Ancient East as Treated in the works of Soviet Researchers," *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. II, No. I, Summer 1963, P. 42.

در دوره سلوکیان اراضی کشور به دو دسته اصلی اراضی سلطنتی و اراضی شهری تقسیم می‌شدند. منابع موجود نشان می‌دهند که بخش قابل توجهی از اراضی سزروعی سلطنتی را جماعت‌های روستایی کشت می‌کرده‌اند. این جماعت‌ها مالیات اراضی را بصورت جنسی و نقدی به پادشاه می‌پرداخته‌اند، و بیگاری‌هایی متحمل می‌شده‌اند.^{۱۸}

از چرم نوشته‌های مربوط به دوره اشکانیان در اورامان کردستان می‌توان استنتاج کرد که زمینهای اشتراکی در این دوره نیز وجود داشته‌اند. اما این مدارک همچنین حاکی بر آنند که مالکیت اشتراکی در حال تجزیه و پاشیدگی بوده است، زیرا قسمتی از این اراضی برای فروش عرضه می‌شده‌اند. در عین حال، در کنار اراضی جماعت‌های روستایی، اراضی بردم داران نیز وجود داشته‌اند.^{۱۹}

در اواخر دوره اشکانیان پویش تبدیل اعضای آزاد جماعت‌ها به رعایای وابسته به ارباب زمین نسبت به گذشته سریعتر گردید.^{۲۰} طی قرنهای دوم و چهارم میلادی جماعت‌ها یا توسط اربابان بزرگ تجزیه گشتند، و یا به جماعت‌های وابسته‌ای که اعضای آن از آزادی کامل برخوردار نبودند، و مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند، تبدیل شدند. در پاره‌ای از جماعت‌ها که زمین در مالکیت اشتراکی اعضای آن بود، نیز زمین به مالکیت خصوصی افراد درآمد.^{۲۱}

در دوره ساسانیان (از دهه دوم قرن سوم تا دهه پنجم قرن هفتم م.) جماعت‌های خود مختار آزادی خود را از دست دادند، و یا به زمینهای سلطنتی تبدیل شدند یا از طرف شاهان ساسانی به اشرافی که از پرداخت مالیات معاف بودند، اهداء گردیدند. در نتیجه، بسیاری از مالکین کوچک و اعضای جماعت‌های آزاد به منظور فرار از ظلم مأمورین مالیات و نظامیان یا زمین خود را ترک کردند و خود را تحت حمایت اربابان بزرگ قرار دادند، و یا زمین خود را در اختیار اربابان قدرتمند گذاشتند و به التجاء آنها درآمدند. این پویش از یک سوی به پیدایش زمینداران بزرگ کمک کرد، و از سوی دیگر مالیات دریاقتی دولت را شدیداً کاهش داد. مسعودی، مورخ معروف، آغاز این پویش را در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۴۹۳ م.) می‌داند. به گفته او بهرام در آغاز پادشاهی «در امور رعیت ننگریست و خاصان و خدستگزاران و اطرافیان خویش را تیولها داد. در نتیجه اسلاک رو بخرابی نهاد و از آباد کنندگان تهی شد که در اسلاک اهل نفوذ اقامت گرفتند، و جز در اسلاک تیول آبادی نماند و وزیران برعایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند که امور سلطنت بدست وزیران او بود»^{۲۲}. به قول مسعودی،

۱۸. م. م. دیاکونو، اشکانیان، ۱۳۴۴، ص ۱۸-۱۹.

19. Vladimir G. Lukonin, *Persia II*, 1967, pp. 24-34.

۲۰. بنا به چرم نوشته‌های متعلق به سال ۱۲۲ م. که در اطراف شهر دورا - اوروپوس پیدا شده است، یکی از روستاییان عضو جماعت دهی بنام پالیکا (Paliga) مقداری پول قرض گرفته بوده است، و زمین و اموال خود را به وثیقه گذاشته بوده، طبق این مدارک روستایی مجبور بوده است برای پرداخت وام در زمین وام دهنده به بیگاری بپردازد، و بدون اجازه ارباب خود «نه روز و نه شب»، غیبت نکند (همان، ص ۲۳-۲۴، و اشکانیان، پیشین، ص ۷۰-۷۱).

۲۱. همان، ص ۷۱-۷۲.

۲۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، جلد اول، ۱۳۴۴، ص ۲۴۶.

بدنبال رواج رسم التجاء اوضاع چنان وخیم گردید که بهرام دوم پاره‌ای از روستاییان و مالکانی را که به التجاء بزرگان درآمده بودند، به زمینهایشان برگرداند و به منظور کمک به آنها از دریافت مالیاتهای معوقه صرفنظر کرد، و مقدار خراج و مالیات سرانه را کاهش داد^{۲۳}. همانگونه که پیش از این گفته شد، پویش مشابهی نیز در اواخر دوره اسپراتوری روم در کل^{۲۴} رخ داد. در آنجا نیز کشاورزان آزاد یا خسرده مالکین بمنظور فرار از ظلم مأمورین دولتی، قضاة و رباخواران، خود را به التجاء صاحبان قدرت در آوردند، به نحوی که اسپراتوران قرن چهارم م. اغلب فرمانهایی در جهت منع این کار صادر کردند.

دست اندازی به جماعتها و پویش تبدیل آنها به جماعتهای وابسته، و نیز تجزیة جماعتها و تبدیل اعضای آنها به روستاییان وابسته، بوسیله دولت و اشراف زمیندار در اواخر قرن پنجم میلادی افزایش یافت، و در اوایل قرن ششم میلادی این وضع واکنش شدید اعضای جماعتها و روستاییان وابسته را بوجود آورد. در واقع، نهضت سزدکیان منافع روستاییانی را منعکس می‌ساخت که آزادی خود را از دست داده بودند. روستاییانی که تحت نظام اجتماعی جدید مورد ستم واقع شده بودند، املاک اربابان بزرگ را میان خود تقسیم کردند، و در پاره‌ای از نقاط فلات ایران جماعتهای روستایی را از نو ایجاد کردند. بگفته طبری «سزدکیان برای گرفتن حق ققرا از اغنیا دست تعدی بر دیگران گشودند، و گفتند باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد، و هر کس چیزی از مال یا خواسته یازن اضافه بر حاجت داشته باشد نباید تنها در اختیار وی بماند»^{۲۵}. لیکن گسترش این نهضت اربابان را بر آن داشت که آن را بشدت سرکوب کنند. پس از سرکوبی آن، اراضی و اسواول تقسیم شده مجدداً

۲۳. بگفته مسعودی یکی از موبدان به بهرام می‌گوید: «بله‌ای پادشاه تو باملاک پرداختی و آن را از صاحبان و آبادکنندگانش که خراجگزار و مالیات بده بودند گرفتی و به اطرافیان و خدمه و مردم بیکار و دیگران دادی که بسود سریع چشم دوختند و منفعت زود خواستند و آبادی و مال - بینی را ... از نظر دور داشتند و بسبب تقرب پادشاه در کار وصول مالیات ایشان سهل‌انگاری شد و با دیگر مالیات دهندگان و آبادکنان املاک ستم روا داشتند که املاک را رها کردند و از دیار خویش برفتند و در املاک اهل نفوذ سکونت گرفتند و آبادی کم شد و اقوام اطراف طمع در ملک ایران بستند» (همان، ص ۲۴۸). پس بهرام دستور داد «که دفترها بیاوردند و املاک را از خاصان و اطرافیان بگرفتند و بصاحبانش پس دادند» (همان).

فردوسی نیز به هنگام توصیف ویران کردن و آباد کردن دهی توسط روزه موبد در زمان سلطنت بهرام گور تلویحاً تبدیل زمین جماعه ده را به مالکیت خصوصی بیان می‌کند (فردوسی، شاهنامه، ۱۳۴۶، ص ۴۰۴):

بیاورد مردم سوی آب گیر

همه مرزها را سپردن گرفت

همه دشت یکسر بیاراستند

و ز آن پس بهر سوبشد مرد پیر

زمین را به آباد کردن گرفت

ز همسایگان گاو و خر خواستند

24. Gaul

۲۵. ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسول والملوک، ۱۳۵۱، ص ۱۶۷. به قول ابن اثیر «مزدک... در اموال و املاک و زنان و بردگان و هر چیز مردمان را شریک و مساوی دانست که کسی بردگتری رجحانی نداشته باشد و بدین جهت پیران او از طبقات عوام زیاد شد (دههازار تن نوشته‌اند)...» (ابن اثیر، اخبار ایوان از الکامل، جلد اول، ۱۳۴۹، ص ۸۲).

به‌اربابان قبلی برگردانده شدند.^{۲۶}

بدین ترتیب، در دوره ساسانیان اغلب جماعت‌های روستایی یا تجزیه شدند و یا به جماعت‌های وابسته به‌اربابان و زمینهای سلطنتی تبدیل گردیدند.

پس از حمله اعراب منابع تاریخی اطلاعات صریحی در مورد زمینهای جماعت‌های روستایی و اراضی اشتراکی بدست نمی‌دهند. اما کمبود اطلاعات معرف آن است که این نوع اراضی کمتر اهمیت داشته‌اند، و صرفاً به‌اراضی اشتراکی چراگاهها و جنگلها محدود می‌شده‌اند. مثلاً، می‌دانیم که پس از فتح سیستان توسط اعراب، مردم سیستان تنها بدین شرط صلح را قبول کردند که در ازای قرار دادن اراضی شهر و نواحی اطراف آن در دست مسلمانان، «چراگاهها و شکارگاهها در اختیار مردم باشد.»^{۲۷} یا این‌که در قرن سوم هجری قمری جنگلها و چراگاهها در طبرستان و دیلم در مالکیت جماعت‌های روستایی بوده است. در اواخر قرن سوم طاهریان کوشیدند تا اراضی مزبور را به‌اراضی دیوانی تبدیل کنند و خراجی از آن بستانند، اما روستاییان مقاومت کردند و سر به‌شورش برداشتند.^{۲۸}

در منابع قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری نیز به‌وجود چنین اراضی اشاره نشده است، و تنها در یک مورد از جماعت روستایی سخن به‌میان آمده است. ظاهراً در قرن هشتم هجری-قمری جماعتی به‌منظور حفظ آزادی خود در مقابل شیخ صفی‌الدین اردبیلی که قصد تصرف زمینهای این جماعت را داشته است، عصیان می‌کنند.^{۲۹}

بنابر این، می‌توان بدین نتیجه‌گیری رسید که اراضی جماعت‌های روستایی، یعنی اراضی آن جماعت‌هایی که حق مالکیت خود را حفظ کرده بودند و خود در معرض بهره‌کشی فئودالی دیوان و یا زمینداران نبوده‌اند، در دوران تکامل فئودالیسم در ایران رو به‌نابودی بوده‌اند.^{۳۰}

اراضی دیوانی

مقدمه: اراضی دیوانی (دولتی) یکی از خصایص مشترک تاریخ زمینداری فئودالی در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه بوده است. اراضی مزبور را یا برای استفاده و یا تصرف، در ازای پرداخت مالیات ارضی (خراج) به‌روستاییان می‌دادند. مأموران مالی اداره این زمینها را از نظر مالی بعهده داشتند. مالیات (بهره) دریافت شده از روستاییان این اراضی، اعم از جنسی و نقدی، بصورت سواجب، مستمری، عطایا، کمک خرج، هدایا و غیره، توزیع می‌شد.

۲۶. بگفته طبری انوشیروان اموال فصبی را به صاحبانشان بازگردانید... (قادیخ‌المرسل والملوک، پیشین، ص ۱۷۷). به قول میرخواند «چون نوشیروان از قتل مزدک و متابانش فارغ گشت مالی که مزدک‌ها گرفته بودند به‌اربابان آن رسانید...» (میرخواند، «روضه‌الصفا»، جلد اول، ۱۳۳۸، ص ۷۷۸).

۲۷. اخبار ایران، پیشین، ص ۲۶۸.

۲۸. ابن‌اثیر، کامل. جلد یازدهم، ۱۳۳۸، ص ۲۹۶-۲۹۸.

۲۹. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۷۸-۸۰، ۱۱۸-۱۲۳.

۳۰. همان‌گونه که در فصلهای مربوط به فئودالیسم اروپا دیدیم، در جامعه فئودالی غرب نیز جماعت‌های روستایی موسوم به‌مارک (Mark) تا زمان تحول سرمایه‌داری باقی ماندند.

بدین ترتیب، دولت بوسیله کارسندان مالی خویش بلاواسطه در رابطه با روستاییان اراضی دیوانی، یعنی اعضای جماعت‌های روستایی و نیز روستاییانی که از این جماعتها جدا شده بودند، قرار می‌گرفت. در چنین حالتی تولیدکنندگان مستقیماً رویاروی اربابان قرار نمی‌گرفتند، بلکه تحت تابعیت مستقیم دولتی واقع می‌شدند که در آن واحد بعنوان حاکم و ارباب، بر آنها حکومت می‌کرد. بنابراین، اجاره و مالیات یکی می‌شدند، و مالیاتی متفاوت از اجاره زمین وجود نداشت.

تکامل اراضی دیوانی: پس از حمله اعراب به ایران اراضی دیوانی یا دولتی زمینهای بودند که در نتیجه فتح کشور به دست مسلمانان افتادند (مفتوح العنوه)، و به سلطنت دولت اسلامی درآمدند. بگفته بلاذری «چون [مسلمانان] آن زمینها را به جنگ فتح کردند و تقسیم نشد، پس مجموع آنها از آن همه مسلمانان است»^{۳۱}. این اراضی را جماعتها و یا خرده متصرفان روستایی در اختیار داشتند، و به دولت مالیات ارضی یا خراج می‌پرداختند. عبارت دیگر، این زمینها برای استفاده یا تصرف در اختیار روستاییان باقی ماند، و دولت توسط مأمورین مالی از آنها مازاد تولید را دریافت می‌کرد.

منابع و مدارک مربوط به دوره ساسانیان به اراضی دولتی بعنوان یکی از مقولات زمینداری، اشاره نمی‌کنند. ستون تاریخی دوره اسلام نیز که انواع زمینهای دوره ساسانی را بر شمرده‌اند، ذکری از زمین دیوانی بمیان نمی‌آورند. مثلاً، بلاذری می‌گوید که «عمرین خطاب در خاک سواد، زمینهای هر کس را که کشته شده بود، یا گریخته بود و تمام زمینهای خسرو، یا آنهايي را که به اهل بیئشش تعلق داشت و همه سردابها، و همه دیر یزید و هر ماکی را که کسری تصرف کرده بود، به نام خلافت قبض کرد، و بهای آن اسلاک به هفت هزار درهم رسید»^{۳۲} طبری نیز همین روایت را ذکر می‌کند، و بقول او در ناحیه سواد «مسلمانان اسوال مزبور را به جای گذاشتند و دست به تقسیم آنها نزدند، زیرا دستوری در توزیع آنها نداشتند. و این اموال عبارت بود از بیشه‌ها و تالابها و لوازم آتشکده‌ها و طرق چاپارها و آنچه از آن کسری و همراهان وی و آنچه به کشتگان و آسیابها متعلق بوده است...»^{۳۳}

اگر چه دفاتر دیوان خراج دولت ساسانی به هنگام حمله اعراب سوختند و معدوم شدند، و بنابر این از مطالب آن بی‌اطلاعیم، با اینهمه می‌دانیم که درآمد خزانه سلطنتی عمدتاً از محل خراج اراضی، مالیات سرانه و غنایم جنگی تأمین می‌شده است. هزینه عمده خزانه

۳۱. احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ۱۳۴۶، ص ۶۷.

۳۲. همان، ص ۷۵. محققان در مورد اصطلاح دیر یزید توضیح نداده‌اند. در پاره‌ای از متون این اصطلاح دیر برید آمده است. اگر ضبط صحیح دیر برید باشد، می‌توان تصور کرد که مراد چاپارخانه‌های دولتی بوده است. اگر روایت طبری و ابن اثیر را قبول کنیم، مراد از دیر برید همان چاپارخانه می‌باشد. (تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۶، اخبار ایران، پیشین، ص ۲۱۷).

۳۳. تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۴. ابن اثیر نیز در این باره چنین می‌نویسد، «همچنین عمر از تقسیم دهات سواد جلوگیری و ممانعت کرد... همچنین از تقسیم اموال متعلق به آتشکده‌ها و آنچه متعلق به کسری و اطرافایش و بیک‌ها و آنچه می‌بویط به مقتولین و پناهندگان بود... خودداری کرد...» (اخبار ایران، پیشین، ۲۱۶-۲۱۷).

دولت ساسانی نیز مخارج نگاهداری ارتش (بویژه در اواخر دوره ساسانی، در زمان خسرو اول)، دربار، و دیگر هزینه‌های شخصی شاهان ساسانی بوده است.^۳ و از آنجا که شاهان بر دیوان خراج تسلط داشتند، و بین درآمد دولت و شاه فرقی وجود نداشت، شاهان ساسانی هم از بهره مالکانه زمینهای سلطنتی و هم از خراج دریافتی دولت از زمینداران استفاده می‌بردند. لیکن خراج دریافتی ساسانیان از محصول اراضی گوناگون، از زمینهای دیوانی نبوده است. اراضی دیوانی بعنوان مقوله‌ای خاص پس از تسلط اعراب پدید آمد. روابط اقتصادی—

اجتماعی و شکل‌های مالکیتی که اعراب در سرزمینهای مفتوحه با آن مواجه شدند، کم و بیش نزد آنها ناشناخته بود. اعراب پس از آن که در محله سواد با ساخت اقتصادی—اجتماعی تکامل یافته‌تری مواجه گردیدند، برای حفظ و گسترش سلطه خود اکثر املاک موجود در سواد را به ملکیت «جماعت مسلمین» درآوردند.

فقیهان نیز اراضی دیوانی را زمینهایی می‌دانسته‌اند که در نتیجه فتح کشورهای مختلف به مالکیت اسلامی درآمده. لیکن بین فقیهان در امر واگذاری اراضی مفتوح‌العنوه، یعنی اراضی که مسلمانان با جنگ بستان آورده بودند، توافق نظر وجود نداشته است.

در قرآن به سه عنوان از اموالی که از مخالفان اسلام به دست اهل اسلام می‌افتد، یاد شده است: (۱) انفال؛ (۲) فیه؛ (۳) غنیمت. این سه لفظ به حسب لغت یک معنا ندارند، اما در این که از این الفاظ در قرآن یک معنی اراده شده یا معانی آنها اختلاف دارد، عقاید مختلفی پدید آمده است.

قدامة بن جعفر در کتاب خراج به نقل از ابن ابی‌الحدید این روایت را آورده است:

فقیهان درباره زمین‌هایی که به غلبه و زور گرفته شده باشد (ارض مفتوح‌العنوه) اختلاف کرده‌اند: برخی گفته‌اند باید بر پنج تقسیم گردد و چهار سهم از آنها در میان کسانی که فتح بستان آنها شده تقسیم شود. برخی گفته‌اند اختیار در این کار با امام است. اگر خواهد با آن معامله غنیمت می‌کند پس خمس آنرا می‌گیرد و چهار خمس دیگر را تقسیم می‌نماید، چه پیغمبر (ص) درباره زمین خیبر چنان کرده. و اگر خواهد با آن معامله فیئ می‌کند پس خمس نمی‌گیرد و قسمت نمی‌کند، بلکه بر همه اهل اسلام، موقوف و بهمه ایشان متعلق و مربوط می‌سازد، چنانکه عمر نسبت بارض سواد (کوفه و نواحی آن) و ارض مصر و جز این دو از دیگر زمینهایی که در زمان او فتح شده همین کار را انجام داده است.

از هر یک از این دو وجه می‌توان پیروی کرد چه پیغمبر (ص) خیبر را غنیمت قرار داده و تقسیم کرده است. زیرا بن عوام درباره مصر و بلاد شام چنین رأی داشته و بعمر گفته است. مالک بن انس همین مذهب را اختیار و از آن متابعت کرده است. لیکن عمر سواد و سایر آن‌گونه اراضی را فیئ دانسته و آنها را بر عامه اهل اسلام تا روز رستاخیز، موقوف ساخته و این رأی علی بن ابی طالب و معاذ بن جبل بوده که بعمر گفته‌اند و او بکار بسته.

۳۴. آرتور کریستنسن، وضع ملت و دولت در دهه‌های دوره شاهنشاهی ساسانیان، ۱۳۱۴ ص.

سفیان سعید همین مذهبا اختیار و پیروی کرده و این رأی کسی است که اختیار این گونه اراضی را با امام میداند تا اگر بخواهد آنرا غنیمت قرار دهد و اگر نه با آن معامله فیهی نماید که در هر سال بعموم مسلمین راجع باشد...^{۳۰}

بدین ترتیب، از آنجا که اقداماتی که در مورد تقسیم اراضی سرزمینهای فتح شده صورت گرفت، غالباً مبتنی بر اصول و قواعد کلی نبود، فقیهان کوشیده‌اند تا راحلهای عملی را از نظر قرآن سوجه جلوه دهند. از این روی، شافعی زمینهای مفتوح‌العنوه را بعنوان غنیمت به حساب می‌آورد و بر این عقیده است که این اراضی را می‌بایست میان مسلمانان تقسیم کرد، و این که اگر اینگونه زمین در اختیار شخص معینی در نیاید، به عموم مسلمانان تعلق می‌گیرد. مالک بن انس تقسیم این اراضی را جایز نمی‌شمرد و محصول اینگونه زمین را متعلق به جامعه اسلامی می‌داند. بنابر عقیده ابوحنیفه، خلیفه می‌تواند این زمینها را میان فاتحان بخش کند. در این صورت صاحب زمین عشر می‌پردازد. به عقیده او خلیفه همچنین می‌تواند این اراضی را در برابر دریافت خراج به صاحب اصلی آن باز پس دهد، یا این که آن را به نفع جامعه اسلامی ضبط کند.^{۳۱}

به هرگونه، پس از فتح تیسفون و محله سواد تمایل سران قبایل عرب بر این بود که بعد از تقسیم غنایم منقول و ارسال خمس آن به مدینه، اراضی مفتوحه را بین خود تقسیم کنند، و از دسترنج رعایا بهره‌گیرند. در صورت تقسیم اراضی بین اعراب، به هر یک از آنها سه نفر کشاورز می‌رسید.^{۳۲} در نتیجه، اعراب به منظور تقسیم اراضی بین خود به جنگ خبیر و جنگ قادسیه استناد کردند. در جنگ خبیر امیران لشکر از پیغمبر اسلام زمین دریافت داشتند، و در جنگ قادسیه قبیله بجیله که یک چهارم قوای عرب را در آن جنگ تشکیل می‌دادند، طبق قرار قبلی یک چهارم اراضی سواد را صاحب شدند.^{۳۳}

عمر نیز به هنگام فتح سواد قصد داشت که زمینهای مفتوحه را بین نظامیان تقسیم کند. لیکن پس از مدتی به دلایل سیاسی و نظامی از تقسیم اراضی بین اعراب خودداری کرد. وی بر این عقیده بود که با تقسیم اراضی بین سپاهیان گسترش فتوحات اعراب بمخاطره می‌افتد، و این عمل موجب بروز اختلاف بین افراد و قبایل مختلف می‌گردد. گذشته از این، به علت وجود جنگلها، بیشته‌ها و نهرهای آبیاری محله سواد، توزیع اراضی به قطعات کوچک مشکل می‌نمود.^{۳۴} به هرگونه، عمر سرانجام با در نظر گرفتن رأی عثمان، علی، طلحه، ابن عمر و دیگر

۳۵. به نقل از محمود شهابی، ادو اذقه، جلد اول، ۱۳۲۹، ۴۲۲-۴۲۳. برای بحث کامل‌تری راجع به غنایم و خمس و اختلاف فقیهان در مورد این دو مسئله رجوع شود به همان، ص ۱۸۶-۲۰۱.

۳۶. مالک و زادع دایران، پیشین، ۶۳-۷۴.

۳۷. «عمر بن خطاب خواست سواد را میان مسلمین بخش کند، پس فرمان داد ایشان را بشمارند. دریافت که نصیب هر مرد مسلمان سه برزگر است»، (فتوح البلدان، پیشین، ص ۶۷).

۳۸. همان، ص ۶۸. عمر نیز به افراد معدودی زمین واگذار کرده است. مثلاً، بلاذری موددی را در باره شخصی متذکر می‌شود که از عمر تقاضای واگذاری قطعه زمین خاصی را در بصره داشته است، و عمر نیز چنین می‌کند.

۳۹. اخبار ایران، پیشین، ص ۲۱۶.

صحابه تقاضای نظامیان عرب را سببی بر تقسیم اراضی سواد رد کرد، و تنها غنایم منقول و اسیران جنگی را بین آنها تقسیم کرد. بلاذری در این باره چنین می‌نویسد:

چون سعد بن ابی وقاص سواد را قتح کرد، عمر به سوی او نامه نوشت که: ... [ای سعد]، نامه‌تو نزدیک ما رسید. می‌گویی که مردمان از تو خواسته‌اند که هر چه را خداوند برایشان ارزانی داشته است میانشان تقسیم کنی. چون نامه من نزدیک تو آمد، بنگر که سپاهیان چه چیزها از سال و متاع بر استرها بار کرده‌اند و چه اغنام و احساسی با خویش دارند. پنج یک آن مالها برگیر و هر چه ماند میان ایشان بخش کن و زمینها و نهرها را به کشاورزان بازده تا در شمار اعطاءهای مسلمین درآید. چون، اگر زمینها را نیز میان فاتحین بخش کنی، از برای آنان که در این نواحی خواهند زیست، هیچ نخواهد ماند.^{۴۰}

بهرگونه، آنچه در عمل رخ داد این بود که اراضی متعلق به خانواده سلطنتی و اشراف ساسانی، ماسویدان، و زمین مالکاتی که در جنگ کشته شده بودند و یا گریخته بودند، در اختیار دولت اسلامی قرار گرفت، و خلیفه به نام دولت اسلامی حق داشت که این اراضی را به سبیل خود اداره کند.^{۴۱} در عین حال خلیفه می‌توانست این اراضی را به نفع مسلمانان زراعت کند، از کشاورزان بهره مالکانه دریافت نماید، و یا آنها را از زمین بیرون کند و آن را بفروشد، و یا آن را بشکل اقطاع به اشخاصی که از لحاظ سیاسی مناسب می‌دانست، واگذار کند.^{۴۲} تازمانی که عمر زنده بود، از این اسلاک چیزی به بزرگان عرب واگذار نشد. اسان جانشین او عثمان این اراضی را که در آن زمان «صوافی»^{۴۳} و قطعی خوانده می‌شدند، برای جلب نظر هواداران خود به آنها واگذار کرد. در واقع عثمان به عبدالله بن مسعود زمینی در نهرین و به عمار بن یاسر زمینی در استینیا به اقطاع داد، و صعبن را به عباب بن الارث، و قرینه هرمز را به

۴۰. فتوح البلدان پیشین، ص ۶۷. به گفته بلاذری علی به عمر پیشنهاد کرد که روستائیان را بین نظامیان تقسیم نکند «تا مسلمین را متبع سودی باشند» (همان، ص ۶۸). درجایی دیگر بلاذری استدلال عمر در باره عدم تقسیم زمین بین نظامیان را چنین عنوان می‌کند: «پس برای مسلمانانی که بعد از شما آیند چه خواهد ماند، و من بیم آن دارم که چون سواد را بخش کنم بر سر آب با یکدیگر به نزاع برخیزید» (همان، ص ۷۰).

۴۱. اگرچه به قول بلاذری، پس از جنگ جماجم «مردم دیوان را به آتش سپردند، پس هر قوم زمینهای پیرامون خویش را تصاحب کرد»، (همان، ص ۶۷).

۴۲. تخمین زده می‌شود که مقرری سالانه امیران و سران قبایل عرب و نیز افراد عادی از محل در آمد حاصل از زمینهای محله سواد و غنایم جنگی، به ترتیب بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ درهم و ۲۵۰ تا ۳۰۰ درهم بوده است.

M. A. Shaban, *Islamic History: 600 - 750 A. D.*, 1971, pp. 54-5.

۴۳. دراصل اصفی بوده است. صافیه به معنای خمس غنایمی بود که به امام یا خلیفه می‌رسید، و از غنایمی که موان جنگجویان تقسیم می‌شد، مجزا بوده است. البته پس از یک قرن معنای صافیه وسعت یافت، بطوری که اغلب خلفا و امیران مقدار زیادی از زمینها را به خود اختصاص دادند، و بدین ترتیب وسعت زمین خالصه سلطنتی را گسترش دادند (مالک وزادع در ایران. پیشین، ص ۷۶).

سعد، نشاسته را به طلحه بن عبدالله، و قطعه زمینی را به یزید پسر معاویه به اقطاع داد.^{۴۴} آن قسمت از زمینهایی نیز که در سواد به دهقانها، یعنی اشراف خرد محلی، تعلق داشتند، در دست آنها باقی ماندند. دهقانان این ناحیه نیز متعهد شدند که علاوه بر پرداخت مالیات خود، مالیات دیگران را نیز جمع آوری کنند، و آن را به دولت اسلامی بپردازند.^{۴۵} لیکن در نقاط دیگر فلات ایران اعراب کمتر به تغییر روابط مالکیت پرداختند، و بسیاری از اراضی مناطق مختلف را - بر اختیار اربابان محلی، یعنی دهقانان، و حتی روحانیان، باقی گذاردند. در واقع مالکان محلی حقوق و امتیازات خود را حفظ کردند، و تنها مجبور بودند مالیات زمین، یعنی خراج، را به خزانه حکومت اسلامی پرداخت کنند. مثلاً، پس از فتح حلاوان، قمعاق بن عمر سردم آن ناحیه را به پرداخت جزیه وادار کرد، «و قباد نامی را که خراسانی الاصل بود به سرزبانی آن صفحات گماشت.»^{۴۶} همچنین، سردم نواحی را مهرمز، شوشتر، شوش، گندیشاپور، اهواز، همدان، آذربایجان، اصفهان، ری، گرگان و طبرستان به شرط پرداخت جزیه بر سراموال خود باقی ماندند.^{۴۷} مثلاً متن نامه نعمان بن مقرن و حذیفه به ساکنان ماهین که به موجب آن اسان به ایشان داده شد، در این زمینه گویاست:

بسم الله الرحمن الرحيم، این است آنچه نعمان بن مقرن به سردم ماه بهر اذان تعهد نموده، وی آنان را بر جان و مال و زمینهایشان اسان داده، به این شرط که سنتی را تغییر ندهند و چیزی بین آنها و شریعتشان مانع نگردد، ایشان مادام که هر ساله جزیه را به مسأور خراجشان بپردازند و گم شده را راهنمایی کنند و راهها را مرمت و اصلاح نمایند و سپاهیان مسلمین را که بر آنان میگذرند برای مدت یکشنبه روز

۴۴. فتوح البلدان، پیشین، ص ۷۶. به گفته بلاذری «عثمان... اسامه بن زید را زمینی دیگر به اقطاع داد که وی آنرا فروخت...»، (همان).

۴۵. تاریخ الرسول والملوک. پیشین، ص ۲۶۳-۲۶۴. به گفته طبری، هنگامی که خالد بن ولید به عراق رهسپار شد، «به قرایی که موسوم به بانقیاد و باروسما و آلئیس بود، فرود آمد. مردم آن نواحی با او از در صلح آمدند و ابن سلوبا از جانب ایشان با وی پیمان مصالحه بست، این امر به سال دوازدهم هجرت به وقوع پیوست. خالد بن ولید از آن مردم جزیه گرفت و پیمانی در این باب بدین مضمون برای آنها نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، از خالد بن ولید به ابن سلوبا السوادیه که در کناره فرات سکنی دارد... تو از جانب خود و هر کس در جزیره تو بسر میرد و خراج گزار تو میباشد و در قریه ات بانقیاد و باروسما زندگی مینماید. هزار درم جزیه داده ای، و من آن را از تو پذیرفتم...»، (همان، ص ۲۶۴). البته این پیمان شامل زمینهای خاندان ساسانی و اشرافی که از اراضی خود گریخته بودند، نمی شد (همان، ص ۲۸۶). در جایی دیگر طبری می نویسد: «خالد دهقانان را در نتیجه این فتح آواره و پریشان ساخت... ولی فرزندان سپاهیان را که در خدمت ایرانیان بودند به اسیری گرفت، و دهقانانی را که ابراز مقاومت ننموده بودند از جای خود حرکت نداد، و ذمی بودن آنان را تضمین نمود. سهم هر سواری از مسلمین از غنایم فتح روز ذات السلاسل هزار درهم و هر پیاده ای ثلث آن بود»، (همان، ص ۲۷۲).

به هر گونه، کسانی که ضمانت تحصیل خراج را داشتند رؤسای روستاهایی بودند که نزد خالد به عنوان گروگان بسر می بردند...»، (همان، ص ۲۸۸).

۴۶. همان، ص ۳۷۶.

۴۷. همان، ص ۳۷۸-۳۸۵.

پذیرائی کنند و خیرخواهی بخرچ دهند برمال و جان و زمینهای خود ایمن میباشند، ولی هرگاه راه خلاف پویند و تغییر و تبدیل بدهند ذمه سا از آنها بری خواهد بود.^{۴۸}

تنها در اصطخر، فسا، دارا بگرد، کرمان و سیستان، و تا اندازه‌ای در همدان، خراسان و اهواز است که پاره‌ای از اراضی را امیران و نظامیان عرب به نفع خود ضبط کردند.^{۴۹}

در زمان عثمان از وسعت اراضی دیوانی کاسته شد. چراکه عثمان بخشی از این زمینها، و نیز اراضی سوات، را بین هواداران خود تقسیم کرد. بخش بزرگی از این اراضی به خانواده اسویان واگذارگردید که اولین سلسله امپراتوری اسلام را بوجود آوردند.^{۵۰} در دوره اسویان نیز پویش کاهش وسعت اراضی دیوانی ادامه یافت. مثلاً، معاویه خلیفه اموی (۴۱-۶۱ ه. ق. ۶۶۱-۶۸۰ م.) بخشی از زمینهای دیوانی را به شکل اقطاع به افراد دودمان خویش واگذار کرد. در این دوره اراضی دیوانی قابل فروش نبودند، لیکن به سرور زمان افرادی که به گونه‌ای از این زمینها دریافت کرده بودند، آنها را به ملک طلق خود در آوردند. کاهش خراج پرداختی در دوره حجاج، عامل بنی امیه در عراق، و نیز در زمان عمر دوم (۹۹-۱۰۱ ه. ق. ۷۱۷-۷۲۰ م.) تا حدی نشان دهنده غصب اراضی دیوانی توسط افراد با نفوذ است.^{۵۱}

در دوره عباسیان در قرن دوم هجری قمری (مطابق با قرن هشتم میلادی)، وسعت زمینهای دیوانی به ضرر اراضی سلطنتی و اقطاعی کاهش یافت.^{۵۲} لیکن در این دوره پاره‌ای از املاک خصوصی نیز به نفع اراضی دیوانی ضبط شدند؛ مثلاً، قسمتی از املاک خصوصی ساسورین عالیرتبه در اوایل حکومت عباسیان به زمین دیوانی تبدیل شدند.^{۵۳}

درآمد اراضی دیوانی که در زمان خلفای عباسی زمینهای بسیاری را در صبر، عراق، خراسان و خوزستان شامل می‌شد، غالباً مخارج دربار، هزینه ساختمان و نگهداری کاخها، تابعان و حرس‌سراهای خلفا را تأمین می‌کرد.^{۵۴} بخشی از درآمد این اراضی نیز به عنوان مستمری و حقوق به نظامیان و ساسورین اداری تعلق می‌گرفت.^{۵۵}

۴۸. همان، ص ۴۱۰. شرایط مذکور در این نامه، در تمامی عهدنامه‌های مربوط به اصفهان، همدان، ری، گرگان، تبرستان، آذربایجان و منان نیز آمده است (همان، ص ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰).

۴۹. همان، ص ۴۳۵-۴۴۳

50. M. Siddiqi, *Development of Islamic State and Society*, 1956, pp. 69-73.

۵۱. مالک‌وزارح دزایران، پیشین، ص ۷۲-۷۴.

۵۲. همان، ص ۷۶ و سعید نفیسی، *تاریخ خاندان طاهری*، جلد اول، ۱۳۳۵، ص ۳۳۸.

53. C. Cahen, "Day'a," *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1965, p. 188.

54. Reuben Levy, *The Social Structure of Islam*, 1957, p. 323

۵۵. اگر مقدار مخارجی را که از طریق دریافت مالیات صرف تأمین زندگی دربار و دیوان سالاری نظامی و اداری می‌شد، با مقدار مخارج مربوط به هزینه‌های عمومی، مانند مخارج شهر مکه و مدینه، نگهداری راه‌ها و غیره، مقایسه کنیم، اهمیت مخارج نوع اول نمایان می‌گردد. در سال ۹۱۸ م. مخارج عمومی کمتر از یک میلیون دینار بوده است، در حالی که دربار و دیوان سالاری در حدود

۱۵ میلیون دینار به خود اختصاص داده‌اند (همان، ص ۳۲۴).

طی قرنهای چهارم و ششم قمری (دهم تا دوازدهم میلادی) وسعت اراضی دولتی بمسبب افزایش اراضی اقطاعی، اسلاک سوقوفه و خصوصی کاهش یافت. با اینهمه، چنین می‌نماید که در اوایل قرون وسطی در بعضی از نواحی ایران مانند طبرستان و فارس زمینداری خصوصی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.^{۵۶}

بدین ترتیب، اراضی دیوانی که در اوایل حکومت اسلام پدیدار می‌گردند، بتدریج اهمیت خود را به‌ضرر مالکیت‌های مشروط و غیرمشروط زمین از دست می‌دهند. لیکن وسعت این اراضی در اوایل تأسیس سلسله‌های سامانیان، آل بویه، سلجوقیان، ایلخانان و صفویه افزایش یافته است. چرا که قشراکمه جدید خود را در تضاد با قشراکمه قدیمی می‌دیدند، و از این روی برای از میان برداشتن قدرت سیاسی آنها، به‌ضبط اراضی اقطاعی، سلطنتی و خصوصی می‌پرداخته است.^{۵۷}

در دوره مغول بخش بزرگی از زمینهای ضبط شده (دیوانی)، به‌شکل اقطاع (مالکیت مشروط) و سیورغال (مالکیت غیر مشروط)، به‌افراد مختلف واگذار گردید. پاره‌ای از این اراضی نیز توسط ایلخانان فروخته شدند، و برخی از آنها در ازای خدمت نظامی و اداری به‌افراد با نفوذ محلی به‌اقطاع داده شدند. گذشته از این، در این دوره حتی آن بخش از زمینهای دیوانی که به‌افراد مختلف واگذار نشده بودند، به‌مقاطعه افراد با نفوذ درآمدند.^{۵۸}

مقاطعه، اجاره دادن درآمد یک ناحیه به‌قرار مبلغی مقطوع، و بمدتی معین، بود.^{۵۹} مقاطعه‌کاران که مدت قرار داد آنها معمولاً بین سه تا شش سال بود، به‌عجله می‌کوشیدند تا از طریق غارت روستاییان بر ثروت خود بیفزایند. بدین ترتیب، رواج مقاطعه‌کاری وضع روستاییان اسلاک دیوانی را بشدت خراب کرد، و سقوط کشاورزی را تسریع نمود.^{۶۰}

در زمان هلاکویان نیز بخشی از گروههای غیر تولیدکننده، یعنی خدمتگزاران و گماشتگان مغولها، سواجب و مستمریهای خود را از درآمد اراضی دیوانی بصورت برات دریافت می‌داشتند. این کار تا اندازه‌ای در دوره سلجوقیان و پیش از آنها مرسوم بود، اما نه به‌آن حدی که در زمان مغولها متداول گردید. پیش از دوره غازان خان (۶۹۵-۷۰۴ ق.ه/ ۱۲۹۵-۱۳۰۴ م.) نیز مأسوران اداری و نظامی این وجوه را به‌شکل حواله و برات دریافت می‌داشتند.^{۶۱} برات به‌عهده خزانه‌داریهای محلی نوشته می‌شد، و خزانه‌داریها نیز پرداخت

۵۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۷.

۵۷. در این باره رجوع شود به بخشهای مربوط به اراضی سلطنتی، ملکی خصوصی، وقفی و مالکیت‌های مشروط در همین فصل.

۵۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۷-۹.

۵۹. در زمان خلفا و بویژه‌هیس از قرن پنجم قمری خراج اراضی دیوانی به افراد مهم و با نفوذ به‌مقاطعه داده می‌شد، و کسی که مقاطعه می‌گرفت، مقدار معینی به خلیفه می‌پرداخت. Annk. S. Lambton (ed.), *The Cambridge History of Islam*, Vol. II, 1970, p. 533.

در ایران پیشین، ص ۹۱.

۶۰. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۱-۱۲.

۶۱. رشیدالدین فضل‌الله. *تاریخ مبارک غازانی*. ۱۹۴۰، ص ۲۵۷-۲۵۹.

آن بروات را اغلب به‌عهده روستاییان اراضی دیوانی حواله می‌کردند. این شیوه به‌سبب آن که مبلغ برات با مبلغ خراج آن محل مطابقت نداشت، بار سنگینی بر دوش روستاییان بود. در واقع نوشتن بروات به‌عهده ولایات و توابع، منبغی برای دزدی و اخاذی بود. مال و کالایی که از طریق برات به‌ست می‌آمد، بین مأسوران اعزاسی و مأسوران محلی تقسیم می‌شد. گذشته از این، هنگامی که محصلان مالیات در فرستادن این وجوه تأخیر می‌کردند، سپاهیان خود به ولایات می‌رفتند و وجوه بروات را دریافت می‌داشتند، و باج مخصوصی هم بابت چهارپایان و علفه می‌گرفتند.^{۶۲}

غازان‌خان بسبب نابسامانی اوضاع اقتصادی-اجتماعی جامعه شیوه برات نویسی را لغو کرد، و اصل تثبیت میزان بهره و مالیات را جایگزین آن ساخت، و عمال دیوان را شدیداً از صدور بروات به‌نام اشخاص برحذر داشت.^{۶۳} با اینهمه، وی در اصلاحات خویش کاملاً موفق نشد، و در سال ۷۰۳ ه. ق/ ۱۳۰۳-۱۳۰۴ م. تصمیم گرفت که به‌عوض صدور بروات، به نظامیان اقطاع دهد.^{۶۴} لیکن در دوره سلطان ابوسعید مقاطعه مجدداً رواج یافت، و قواعد ستمکارانه‌ای که ممنوع گشته بودند، بار دیگر رایج گردیدند.

اراضی‌هایی که درآمد آنها به‌مقاطعه داده می‌شد، عملاً به‌زیر سلطه مقاطعه‌گر در می‌آمد، اگر چه زمین رسماً دیوانی باقی می‌ماند. از آنجا که مأسورین جمع‌آوری مالیات و مقاطعه‌گران معمولاً اربابان یا افراد با نفوذ محلی بودند، مانند مالکان زمین با روستاییان رفتار می‌کردند، و بسیاری از اوقات چیزی به‌دیوان نمی‌پرداختند.^{۶۵}

آن بخش از زمینهای دیوانی نیز که درآمد آن به‌مقاطعه داده نمی‌شد، تحت تسلط موران دولتی قرار داشت. اگر چه میزان خراج این اراضی ثابت بود، با اینهمه، مأسورین میزان خراج را بر مبنای خواست خود تغییر می‌دادند، و بیش از حد روستاییان را غارت می‌کردند. در اغلب سالها نیز مالیات را از پیش وصول می‌کردند، و در پاره‌ای از اوقات در طی سال چندین بار مالیات می‌گرفتند. بدین ترتیب، وابستگی کشاورزان به مأسورین دیوانی افزایش می‌یافت، و زندگی خصوصی آنها مورد مداخله مأسورین قرار می‌گرفت.

در دوره صفویه نیز اراضی دیوانی وجود داشته‌اند، و مانند گذشته، از وسعت آنها به‌سبب واگذاری تیول به نظامیان، اداریان و سران ایلات کاسته شده.^{۶۶} به‌گفته شاردن «اراضی

۶۲. مالک‌وزارح دایران. پیشین، ص ۱۷۳.

۶۳. قادیخ مبارک غازانی پیشین، ۲۵۷-۲۶۳. در بخشی از یرلیغ غازانی در مورد برات چنین آمده است، "فرمودیم تا آن اموال مفضل و مقرر که بموجب قانون که بر هر موضع مقرر شده حکام و کماشکتان ولایت در برات نکنند تا بکلی دست ایشان از برات و حوالت کوتاه گردد و بدان واسطه عوانان و سرهنگان بسیار که عدد ایشان زیادت از رعایای مال گذار گشته بود و مستقل از خورش ایشان از خون و مال رعایای عاجز... کوتاه دست شوند و از آن حرام خوردگی بی‌بهره شوند... (همان، ص ۲۵۹).

۶۴. همان، ص ۳۰۰-۳۰۳.

۶۵. Levy، پیشین، ص ۳۰۸-۳۱۰ و مالک‌وزارح دایران، ص ۱۷۰-۱۷۱، و J.A. Boyle (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. 5, 1968, pp. 485-6.

۶۶. کلوس میخائیل ره‌برن، نظام ایالات در دوره صفویه، ۱۳۴۹، ص ۱۷۰.

دولتی، که قسمت اعظم کشور را در بر می‌گیرد، در تصاحب دولت است، و قسمتی از آن را برای تحصیل در آمد در دست خود نگهدارد و قسمت دیگر را برای پرداخت حقوق مأموران و مستخدمین و واحدهای قشون اختصاص می‌دهد، زیرا حقوق هر کسی، حتی یک سرباز ساده، از عواید یک دهکده یا اراضی دیگر تعیین می‌گردد.^{۶۷} در عین حال، بخشی از عایدات شاهان صفوی نیز از اراضی دولتی تأمین می‌گردید. قسمتی از این اراضی نیز در دست حکام بزرگ قرار داشت.^{۶۸} این اراضی بیشتر، در خراسان، استرآباد، هرات، قندهار، قسمتی از فارس، بهبهان، کرمانشاه، زنجان و آذربایجان واقع شده بودند.^{۶۹} در حالی که «نواحی سازندگان وگیلان (در ساحل دریای خزر)، حوزه شهرهای اصفهان، قزوین، کاشان، یزد، قم، ساوه، لار، شیراز و چند ناحیه دیگر که کمتر شهرت دارد از املاک خاصه [سلطنتی]» بوده است.^{۷۰}

در این دوره نیز بتدریج وسعت زمینهای خالصه (سلطنتی) و تیولی به ضرر انواع دیگر زمینداری، بودیه دیوانی، افزایش می‌یابد. حتی در ابتدای دوره سلطنت شاه‌عباس اول (۹۰۵-۱۰۳۸ ق.ه/ ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) به سبب ضعف حکومت مرکزی هنوز نواحی محدودی جزء املاک خالصه محسوب می‌شدند، و تنها در حدود سال ۱۶۶۰ م. وسعت املاک خاصه به‌حد اکثر خود رسید. پس از آن به‌نظر می‌رسد که مجدداً بخشی از املاک خالصه را به حکام واگذار کردند، و کاهش املاک خالصه در اواخر دوره صفویه به سبب گرایش به‌گسترش عدم تمرکز، پدیدار می‌گردد.^{۷۱}

در این دوره نیز شاهان صفوی با صدور حواله به‌عهده ایالات تعهدات خود را عملی می‌ساختند. حواله بردن نوع بود: یک‌کسبه به‌حواله اراضی معینی بود و دسته دیگر به‌حواله حساب شاه، یعنی یا زمین را به‌جای حقوق مباشران دولتی، در تیول آنها قرار می‌دادند، و یا آن که عواید دهکده‌ها و مناطق دیگر را به‌جای حقوق مأموران حواله می‌دادند، و ایشان می‌توانستند حواله را به‌وسیله هر کسی که دلشان بخواهد وصول کنند. حواله‌های اراضی را

۶۷. سیاحتنامه‌شاددن. جلد هشتم، ۱۳۴۵، ص ۲۶۶. ذکر این نکته ضروری است که شاردن اراضی تیولی را زمینهای دولتی می‌خواند، و بدین سبب قسمت اعظم اراضی کشور را اراضی دیوانی می‌داند.

۶۸. همان، ص ۲۷۸.

۶۹. رهر برن، پیشین، ص ۵۱-۵۷، ۱۷۲-۱۸۳.

۷۰. انگلیت کمپفر، در دبداد شاهنشاه ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۱۱. باید توجه داشت که تفاوت بین زمینهای دولتی و خاصه در اواخر دوره صفویه قدری مبهم بوده است. ماخذ اروپایی گاه تمام ایالاتی را که تحت اختیار دیوان بوده است، خاصه می‌دانند. شاردن بین اراضی دولتی و خاصه تمایز دقیقی قابل می‌شود. به‌گفته وی «زمینهای قابل استفاده، بر چهار نوع است: اراضی دولتی، اراضی خالصه، موقوفات خصوصی و املاک خصوصی»، (سیاحتنامه‌شاددن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶). لمتون و رهر برن این تمایز را می‌پذیرند. (ولادیمیر-مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکره الملوك. ۱۳۳۴، ص ۱۴۹ و مالک‌وزارح در ایران. پیشین، ص ۲۱۸، ۲۳۲، و رهر برن، پیشین، ص ۱۷۹-۱۷۱).

۷۱. همان، ص ۱۷۲-۱۷۳، و محمد ابراهیم باستانی یاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی.

۱۳۴۸، ص ۶۹.

تیول می‌نامیدند، و این حواله‌ها گاه برعهده یک محل مقرر می‌شد و گاه برعهده محل دیگر^{۷۲}.

اراضی سلطنتی

مقدمه: اراضی سلطنتی تحت عنوان زمینهای "خسرو"، "ضیاع السلطان"، "خاص"، "خاصه" و "اینجو" در دوره‌های مختلف مورد مطالعه این بررسی وجود داشته‌اند، و اسلاک خصوصی شاهان، خلفا، خانها و در پاره‌ای از اوقات خاندان سلطنتی، را در برمی‌گرفته‌اند. در این اراضی شاهان مالک مستقیم زمین بوده‌اند، و تنها رابط بین سلطان و روستاییان مباشران و مأسوران خراج بوده‌اند. عواید اراضی سلطنتی نیز برای تأمین نیازمندیها و مخارج نگهداری دربار، خدمتگزاران خاصه، محافظان شخصی سلطان و عمل دربار به‌مصرف می‌رسید. تفاوت بین زمینهای دیوانی و سلطنتی نیز در این بوده که درآمد آن یک به‌خزانه دولتی تعلق می‌گرفت، و درآمد این یک در اختیار خزانه سلطنتی بود. از این روی از لحاظ نظری تمایزی بین خزانه سلطنتی و خزانه دولتی وجود داشته است. اما سلطان یا خلیفه بر هر دو خزانه مسلط بود، و عملاً از درآمد هر دو بهره می‌برد^{۷۳}. انتقال پول مابین دو خزانه نیز معمول بوده‌است، و خلفای عباسی در مواقع بحرانی به‌خزانه عمومی کمک کرده‌اند. برای نمونه، می‌دانیم که خلیفه مقتدر برای تأمین مخارج سپاه‌سزدر خود مقدار زیادی پول از خزانه خصوصی خویش به‌خزانه عمومی منتقل ساخته است^{۷۴}.

اداره اراضی وسیع سلطنتی همواره در دست دیوانهای خاصی بوده است که هر یک از آنها مسؤولیت اداره نواحی معینی را داشته‌اند^{۷۵}.

تکامل اراضی سلطنتی: اراضی سلطنتی پیش از دوره فئودالیسم نیز وجود داشته‌اند. می‌دانیم که پس از فتوحات پادشاهان هخامنشی، قسمت اعظم اراضی سرزمینهای مفتوحه، به‌استثنای اراضی شهرهای صاحب امتیاز، معابد و قبایل نیمه‌مستقل، و احتمالاً زمینهای ساتراپها و مأسورین عالیرتبه، بین اعضای خانواده هخامنشی تقسیم گردیده است^{۷۶}. شاهان هخامنشی در بابل اسلاک بسیاری داشتند که توسط بردگان کشت می‌شدند. غالباً این زمینها به اجاره افراد با

۷۲. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۵-۲۹۹، کمپفر، پیشین، ص ۱۱۹ - ۱۲۰ و

و باستانی پارسی، پیشین ۱۷۲-۲۰۱.

۷۳. برای نمونه، یکی از علل افزایش ثروت خلفای عباسی نیز همین بوده است. منصور، دومین خلیفه عباسی، پس از مرگ نزدیک به شصت میلیون دینار از خود بجای گذاشت، و هنگام مرگ فرزند خود مهدی را گفت که من ترا در این شهر چندان مال فراز آورده‌ام که اگر ده سال نیز خراج بتو نرسد، ارزاق سپاه و نفقات و مخارج ثغور را بدان کفایت توانی کرده (عبدالحسین زرین کوب، *دو قرن سکوت*، ۱۳۳۶، ص ۱۹۲) ثروت هارون الرشید را نیز به هنگام مرگ وی بیش از نهمصد میلیون دینار برآورد کرده‌اند (همان و *Levy*، پیشین ۳۰۶ - ص ۳۰۵). ۷۴. همان، ص ۳۰۶-۳۰۷.

75. Frede lokkegaard, *Islamic Taxation in the Classic Period*, 1950, pp. 51-2, Ann K. S. Lambton, "Divan," *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1964, pp. 333-5.

76. I.M. Diakonoff(ed-), *Ancient Mesopotamia*, Moscow, 1969, pp. 300-1.

نفوذ محلی درآمده بود، و اجاره آن به صورت جنسی پرداخت می شد.^{۷۶} وسعت زمینهای سلطنتی هخامنشیان در مقایسه با وسعت اراضی شاهان ماد بسیار بیشتر بود. اما این امر به معنای آن نیست که در زمان هخامنشیان، و پس از آنها، شاهان مالک نهایی تمام اراضی جاسعه بوده اند. در واقع شواهدی که برای اثبات مالکیت نهایی شاهان ارائه گردیده اند، یا به حق ویژه آنها در حوزه حقوق عمومی، مانند ضبط زمین به دلیل عدم پرداخت مالیات یا عدم اجرای تعهدات و غیره، و یا به زمینهای سلطنتی مربوط می گردند، و نه به همه زمینها بطور کلی.^{۷۷}

در زمان سلوکیان و اشکانیان اراضی سلطنتی، بویژه در نواحی تکامل یافته تراپراتوری، یعنی در بین النهرین، وسیع بوده اند. در این دوره اراضی کشور به غیر از زمینهای جماعتی آزاد، به دو گروه اصلی تقسیم می شدند: اراضی سلطنتی و اراضی شهری. اراضی سلطنتی نسبت به اراضی شهری از وسعت بیشتری برخوردار بوده است، و معمولاً شامل زمینهایی می شده که در جنگ بست آمده بودند. اما با گسترش و ایجاد شهرها، از وسعت این اراضی کاسته شد. شاهان اشکانی قسمتی از این اراضی را یا به شهرها و یا به دست نشاندگان خویش واگذار کردند. در هر دو مورد نیز اراضی واگذار شده از گروه اراضی سلطنتی خارج شدند. در این دوره قسمت سهمی از اراضی سلطنتی را جماعتی روستایی کشت می کردند، و بهره جنسی و پولی همراه با بیگاریهایی به شاه می پرداختند.^{۷۸}

خانواده سلطنتی در دوره ساسانیان (۲۲۲ - ۶۵۱ م.) نیز اسلاک وسیعی داشته اند، و مؤسسه اسلاک خاص اعضای خاندان شاهی اسور این اسلاک را اداره می کرده است. این اراضی با ضمیمه شدن سرزمینهای جدید به ایران، بویژه در نواحی غربی امپراتوری، گسترش یافتند. مثلاً، می دانیم که بخشی از سرزمینهای فتح شده در بین النهرین تحت اختیار شاهان ساسانی درآمدند. همچنین، بخشی از اراضی وابسته به شهر دورا - اوروپوس در کنار فرات، که در زمان شاپور اول به شهر شاهی تبدیل شد، به ساکنین ایرانی آنجا واگذار گردید.^{۷۹} لیکن اکثر اسلاک سلطنتی در اطراف تیسفون، در محله سواد و غرب ایران بطور کلی، گسترده بوده اند. به گفته بلاذری، طبری و ابن اثیر زمینهای "خسرو" یا "کسری" در محله سواد بسیار بوده اند.^{۸۰}

احمد بن ابی یعقوب مؤلف البلدان نیز از اراضی سلطنتی ساسانیان در جلوان نام می برد.^{۸۱} به عقیده پطروشفسکی مؤسسه اسلاک خاص اعضای خاندان شاهی در ایران عهد ساسانیان وجود داشته است، و در ارمنستان دوران مقدم فئودالی نیز این اسلاک وستان خوانده می شده.^{۸۲} احتمالاً در ایران نیز اسلاک خاص شاه و خاندان شاهی و سلطان نامیده می شده است،

۷۷. همان، ص ۳۰۷. Diakonov. «The Commune» پیشین، ص ۴۱.

۷۸. اشکانیان، پیشین، ص ۱۸-۱۹ و ۱۹۰ م. دبا کونوف. تاریخ ایران باستان، ۱۳۴۶، ص ۲۴۳.

۷۹. Lukonin، پیشین، ص ۷۹.

۸۰. فتوح البلدان، پیشین، ص ۷۵ و تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۴ و نیز اخبار ایران از الکامل، پیشین، ص ۲۱۷.

۸۱. احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ۱۳۴۷، ص ۴۴-۴۵.

۸۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۳-۱۴.

چرا که در ناحیه کرمانشاه اثر معروف تاریخی ساسانی در بعضی لهجه‌ها تاق وستان ذکر شده است، و در اسناد اسلامی تا حدود صدسال پیش این محل را برخلاف امروز که تاق وستان یا تاق بسطام نمی‌نامند، تاق و سطان می‌گفتند و می‌نوشتند، و حتی در افواه ساکنان کرمانشاه و نواحی آن خاک خسرو نام داده بودند.^{۸۳}

در آغاز در میان اعراب مقوله خاصی به نام اراضی سلطنتی وجود نداشت. این اراضی بعدها از زمینهای دیوانی و ضبط یا خرید اراضی خصوصی بوجود آمدند. قبلاً گفته شد که خمس غنایم به پیغمبر و جانشینانش اختصاص داشت، و این سهم از سهم غنایمی که میان جنگجویان بخش می‌شد، مجزا بود. در زمان اسویان بتدریج مقدار زیادی اراضی موسوم به صوافی به زمینهای سلطنتی تبدیل شدند، و به "ضیاع السلطان" و "خالصه" مشهور گشتند.^{۸۴} بدین ترتیب، پس از حمله اعراب زمین سلطنتی در دوره نخستین سلسله اسلامی، یعنی اسویان، بوجود آمد، و تمایز بین زمینهای دیوانی و سلطنتی آشکار گردید و بین خزانه سلطنتی و خزانه عمومی (بیت‌المال) جدایی افتاد.

در دوره اسویان این اسلاک شامل اراضی بود که آنها یا از عثمان دریافت داشته بودند، و یا خریده و ضبط کرده بودند.^{۸۵} مباشرین اسویان اداره اسور این اسلاک را در نقاط مختلف به عهده داشتند. مثلاً، به گفته مؤلف کتاب *الموزا والکتاب سردی* به نام "اسحاق بن قبیصه بن ذؤب کارهای دیوان صدقه و همچنین اسور اسلاک هشام را در اردن برعهده داشت"^{۸۶}، و سردی به نام فروخ "متصدی اسلاک هشام در نهر الزمان بود"^{۸۷}.

در دوره عباسیان زندگی ساده اعراب که در زمان اسویان دستخوش تغییر گشته بود، کاملاً تجملی گردید. در عین حال، در این دوره فتح سرزمینهای جدید، و در نتیجه عرضه غنایم، کاهش یافت. بنابراین، خلفای عباسی برای تأمین درآمد خود به زمین روی آوردند. آنها با ضبط اسلاک اسویان، و از طریق مصادره و خرید اسلاک خصوصی، اراضی وسیعی را صاحب شدند.^{۸۸} مثلاً، به موجب قادیخ طبرستان، هارون الرشید و نداد هرمز را مجبور کرد تا اسلاکش را به وی بفروشد. اگرچه نوع این معامله هبه بود، اما هارون در عوض یک میلیون درهم برای و نداد فرستاد.^{۸۹} گذشته از این، هارون الرشید پس از کشتن جعفر برمکی ثروت و اسواول غیر منقول برمکیان را

۸۳. سهراب ییروزیان (ویراستار)، *کرمانشاهان باستان*. ص ۱۱۲-۱۱۳.

۸۴. *مالک و ذراع دایران*. پیشین، ص ۷۶.

85. E. A. Belyaev, *Arabs, Islam and The Arab Caliphate*, 1969, PP. 124-43.

۸۶. ابو عبدالله محمد بن عبدوس الجهشیری، *کتاب الموزا والکتاب*. ۱۳۴۸، ص ۹۳.

۸۷. همان، ص ۹۴-۹۵.

۸۸. Lokkegaard، پیشین، ص ۵۱-۵۲.

۸۹. در ماخذ دیگری چنین آمده است که و نداد مجبور شد سیصدپاره از دهات و املاک خویش را به مأمون هدیه دهد (مالک و ذراع دایران، پیشین، ص ۷۷-۷۸).

در عراق به نفع خود ضبط کرد.^{۹۰}

شیوه دیگری نیز برای توسعه املاک خالصه (سلطنتی) وجود داشت. درپاره‌ای ازسوارد صاحبان املاک سرزمینهای فتح شده اراضی خود را به حکومت واگذار می کردند و به التجاء خانواده سلطنتی درسی آمدند تا بدین ترتیب از حمایت آنها برخوردار شوند. این رسم که در زمان ساسانیان نیز وجود داشته است، در زمان تسلط اعراب بسیار رواج یافت.^{۹۱} مثلاً، به گفته بلاذری مالکان چندین ده در همدان، خود را به التجاء یکی از امیران نظامی عرب درآوردند، و این امیر تا هنگام سرگش مالیات این اراضی را به دیوان می پرداخته است. پس از مرگ وی مالکان این دهات خود را به التجاء خلفای عباسی درآوردند، و بتدریج املاک خویش را از دست دادند.^{۹۲} در زنجان نیز مالکان املاک خویش را تحت حمایت حاکم عرب شمال ایران قرار دادند، و مستأجر وی شدند. این اراضی در زمان خلفای عباسی به زمینهای سلطنتی تبدیل شدند.^{۹۳} مردم مراغه نیز به هنگام تسلط اعراب خود را به التجاء والی عرب ارمنستان و آذربایجان درآوردند، اما در زمان هارون الرشید اراضی آنها ضبط گردید.^{۹۴} مردم بصره نیز خود را به التجاء علی، یکی از پسران هارون الرشید، درآوردند. آنها قبول کردند که درازای حمایت پسرهارون از آنها، اراضی خود را به نفع او زراعت کنند. علی نیز با ادای قسم، خود را به اجرای این قرارداد متعهد ساخت. و بدین ترتیب، این اراضی به املاک خانواده سلطنتی افزوده گشت.^{۹۵} مؤلف تاریخ قم (که در قرن چهارم قمری به تحریر آمده است) نیز سوردی را در این باره ذکر می کند. به گفته قمی در زمان حکومت معتضد خلیفه عباسی مالکان اراضی ناحیه جبال مجبور شدند که املاک خود را در اختیار خلیفه قرار دهند. پس از مدتی این اراضی در ازای پرداخت اجاره به مالکان قبلی آنها برگردانده شدند.^{۹۶}

درعین حال، خلفای عباسی اراضی وسیعی را در نقاط مختلف امپراتوری خویش به خود تخصیص می دادند. مثلاً، هنگامی که طاهر بن محمد بن عمرو لیث در سال ۲۸۹ هجری قمری/ ۹۰۱ - ۹۰۲ م. اقطاعی به نظامیان خود در فارس واگذار کرد، نامه‌ای از خلیفه دریافت

۹۰. کتاب الموزن والکتاب، پیشین، ص ۳۰۰. حرص و طمع خلفای عباسی در مورد دست انداختن به املاک مردم را مؤلف کتاب الموزن والکتاب در این روایت آشکار می سازد: "وقتی یحیی [برمکی] احساس نمود که در رفتار رشید تغییر روی داده است نزدیکی از دوستان خود از هاشمیان رفت و در کار خویش با او مشورت نمود. او گفت: امیرالمومنین دوست دارد پول جمع آوری کند و فرزندانش زیاد شده اند. او نیز دوست دارد برای ایشان املاکی تهیه کند و به نظر او املاک دوستان تو زیاد شده اند. اگر املاک و اموال دوستان خود را زیر نظر بگیری و آنها را به فرزندان امیرالمومنین تخصیص بدهی و بدان وسیله به او نزدیک بشوی امیدوارم تو و آنان سلامت بمانند و از آسیب او در امان باشی، (همان، ص ۲۸۹).

91. "Daya", Cahen, ۱۸۷-۱۸۸.

92. Al-Baladhuri, *Futuh al-Buldan*, Vol. II, 1924, P. 484.

۹۳. همان، ص ۱۲-۱۳.

۹۴. همان، ص ۲۶.

۹۵. همان، ص ۹۹.

۹۶. حسن بن محمد بن حسن القمی، تاریخ قم، ۱۳۱۳، ص ۱۸۷.

داشت که او را از این کار باز می‌داشت چرا که خلیفه مایل بود آن اراضی را به‌شکارگاه خود و زمین خالصه تبدیل کند.^{۹۷}

بهرگونه، احمد بن ابی یعقوب مؤلف البلدان، ضیاع سلطانی را بر چهار قسم می‌داند: (۱) ضیاع خاصه، یعنی املاک شخصی خلیفه که خراج آن ۵۱۶۴۴۷ دینار بوده است؛ (۲) ضیاع عباسی که غالباً متعلق به افراد خاندان عباسی بوده است^{۹۸}، و شماره آن در زمان مأسون به‌سی و سه هزار می‌رسیده، و در سال ۳۰۶ ه. ق مالیات آن ۱۴۴۷۶ دینار بوده است؛ (۳) ضیاع مستحده و نوینباد که مالیات آن ۲۸۹۰۳۶ دینار می‌شده است؛ (۴) ضیاع فرات در کنار رود فرات که در سال ۳۰۶ ه. ق ۶۱۷۱۲۶ دینار مالیات می‌پرداخته است.^{۹۹} در عین حال، در این دوره نوعی از املاک خالصه به‌شکل قرقهای حکومتی وجود داشته‌اند که اغنام و احشام خلیفه و اسباب قشون و چهارپایان چاپارخانه‌ها بر روی آنها می‌چریده‌اند.^{۱۰۰} املاک سلطنتی دوره عباسیان بطور کلی در سواد (بغداد، کوفه، واسط و بصره)، خوزستان و اصفهان قرار داشته‌اند، و بهره مالکانه آنها به‌شکل اجاره یا مقاطعه دریافت می‌شد. دفتر مخصوصی نیز اداره این املاک را برعهده داشته است.^{۱۰۱}

سلسله‌های محلی حاکم بر نواحی مختلف ایران نیز که در اواسط قرن سوم قمری/اواخر قرن نهم میلادی روی کار آمدند، پاره‌ای از اراضی را سلطنتی خواندند، و خاندان خود را مالک آنها دانستند. مثلاً، به‌گفته نرشخی مؤلف تاریخ بخارا، پاره‌ای از روستاهای بخارا "ضیاع سلطان شده، و خراج از دیوان پاک شده است چون بیکند، و بسیار روستاهای دیگر..."^{۱۰۲} سامانیان که املاک مختلفی را به‌مالکیت خویش درآورده بودند، دیوان خاصی برای اداره آنها تأسیس کرده بودند. در این دوره همچنین مقرر شده بود که به‌هنگام مرگ مأسوران دیوان، بخشی از املاک خصوصی آنها به‌املاک سلطنتی منتقل شود. در عین حال، قسمتی از املاک کسانی که وارثی نداشتند، نیز در اختیار سلطان قرار می‌گرفت. سرانجام، این رسم شامل حال کسانی که وارثی داشتند، نیز شد.^{۱۰۳}

غزنویان که در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری/اواخر قرن دهم میلادی به‌قدرت رسیدند، سیاست سامانیان را در مورد ضبط زمینهای سلسله‌های قبلی و کارسندان عالی‌رتبه دنبال کردند. آنها املاک خاندان سامانی را که در اواخر حکومت سامانیان در اختیار سیمجوریان درآمده بودند، ضبط کردند. در این دوره نیز غزنویان وارث نهایی اموال کسانی بودند که وارثی

۹۷. تاریخ سیستان. ۱۳۱۴، ص ۲۷۴.

۹۸. برای نمونه، زبیده همسر هارون املاک بسهاری داشته است به‌گفته مؤلف کتاب الموزن والکتاب دداد دبیر [زبیده] یکی از مباحثان ملک اورا که دوست هزار درهم از درآمد ملک بود زندانی کرد، کتاب الموزن والکتاب پیشین، ص ۲۱۴.

۹۹. البلدان. پیشین، ص ۴۸.

۱۰۰. مالک و زراع در ایران، پیشین، ص ۸۱.

۱۰۱. البلدان. پیشین، ص ۴۸.

۱۰۲. ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، تاریخ بخارا، ۱۳۵۱، ص ۴۶.

103. W. Barthold, *Turkestan Down To The Mongol Invasion*, 1968, PP.231,235 and 259.

نداشتند^{۱۰۴}. در آغاز نیز بخشی از املاک سلطنتی غزنویان را اقطاعات ایشان به روزگار سامانیان، تشکیل می‌دادند^{۱۰۵}. اراضی سلطنتی غزنویان از طریق خرید املاک خصوصی نیز گسترش یافت. مثلاً، چون سلطان مسعود بر حسنک خشم گرفت، "همه اسباب و ضیاع حسنک را بجملة جهت سلطان، و یک‌یک ضیاع را نام بروی خواندند و وی اقرار کرد و فروختن آن بطوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستد."^{۱۰۶} یا این که، به موجب تاریخ یمنی، سلطان محمود املاک یکی از اشراف محلی را به نقد خرید: "املاک و ضیاع ایشان بنواحی غرش ازیشان بخريد و از عقده شبيه بيرون آورد و بارديگر ضياع ديوان سلطنت مضاعف شد و بهای املاک نقد بدیشان تسليم افتاد تا در وجوه مصالح و حوايج خویش صرف کنند"^{۱۰۷}.

در زمان سلطان محمود اراضی سلطنتی در نواحی مختلف زیر سلطه حکومت وی گسترده بود، و در هر ناحیه دیوان خاصی آنها را اداره می‌کرد. به گفته بیهقی، "چون نصر گذشته بود، از شایستگی و بکار آمدگی این مرد [بوسعیسهل] سلطان محمود شغل همه ضیاع غزنی خاص بدو مفوض کرد — و این کار برابر صاحب دیوانی غزنی است... و پس از وفات سلطان محمود امیر مسعود سهم صاحب دیوانی غزنی بدو داد با ضیاع خاص..."^{۱۰۸} سلطان محمود علاوه بر این مأمور عالیرتبه، مباشران دیگری که عنوان وکیل داشتند، بر اراضی شخصی خود گمارده بود که کارهای ناحیه را بلاواسطه انجام می‌دادند^{۱۰۹}.

در زمان حکومت سلجوقیان اراضی سلطنتی در نقاط مختلف فلات ایران و در آسیای صغیر پراکنده بودند. اگرچه در این دوره قسمت اعظم امپراتوری سلجوقی به سبب رواج اقطاع داری از نظارت مستقیم سلطان خارج شده بود، با اینهمه هنوز مربوط به این دوره، مانند معجم البلدان و عتبه الکعبه، از اینگونه املاک که در بسطام، ری، مرو و کوفه وجود داشته‌اند، نام می‌برند. در دوره سلجوقیان نیز اراضی سلطنتی از طریق ضبط زمینهای سلسله‌های قبلی و بزرگان محلی بدست آمده بودند، و چنین می‌نماید که در پاره‌ای از موارد املاک خالصه یا املاک خاص سلطان به اجاره امیران بوده است^{۱۱۰}.

خوارزمشاهیان نیز اراضی وسیعی در اختیار داشته‌اند. در این دوره اراضی سلطنتی تحت عنوان اراضی خاص و خاصه مشهور بودند، و علی‌الرسم این اراضی از طریق ضبط املاک سلسله‌های قبلی، و ضبط اراضی خصوصی بدست آمده بودند. مثلاً، در سال ۶۲۴ ق/ ۱۲۲۷ م، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ولایت اردبیل و بیلقان را ملک خاص خویش ساخت، و پیشکار املاک مزبور نامه‌ای به مضمون زیر به سلطان نوشت: «بنده کمترین خاک پای سلطان را می‌بوسد و بعرض خداوندگار میرساند که برای مطبخ و نانوائی و سر طویله از درآمد محصول

104. C.E. Bosworth, *The Gaznavids*, 1963, PP. 6970.

۱۰۵. ترجمه تاریخ یمنی. ۱۳۴۵، ص ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۸.

۱۰۶. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی. ۱۳۵۰، ص ۲۳۴.

۱۰۷. ترجمه تاریخ یمنی. پیشین، ص ۳۳۱.

۱۰۸. تاریخ بیهقی. پیشین، ص ۱۵۶.

۱۰۹. آ.ی. برتس، ناصر خسرو و اسماعیلیان. ۱۳۴۶، ص ۲۵.

۱۱۰. مالک ذراع در ایران. پیشین، ص ۱۴۲-۱۴۳.

بیلقان هزار رأس [گوسفند حلال] و هزار [مکوک] گندم و هزار [مکوک] جو ارسال داشت.^{۱۱۱}

نهاد مغولی اینجوه که در زمان هلاکویان تکامل یافت، اراضی سلطنتی خسانواده سلطنتی و همچنین اراضی شخص ایلخانان مغول را در بر می‌گرفت. اگر چه اراضی ایلخانان را اینجوری خاص می‌نامیدند، اما زمینهای اینجو (بدون این که صفت خاص به آن اضافه شود) شامل اراضی زنه‌ای عقدی ایلخانان و پسرانشان نیز می‌شدند. عایدات زمینهای اینجو به‌صرف مخارج دستگاه ایلخانان و خاندان آنها می‌رسید، و گاهی صرف تأمین مخارج سپاهیان می‌شد. بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد که دوگروه اراضی اینجو وجود داشته‌اند: (۱) اراضی ملکی خاندان سلطنتی؛ (۲) اراضی متعلق به‌شخص سلطان که به‌اینجوری خاص، و نیز املاک خاص و خالصه، خوانده می‌شدند. احتمالاً اصطلاح «دلای» که رشیدالدین فضل‌الله و مؤلف تاریخ - و صاف در کنار کلمه اینجو آورده‌اند، نیز به‌معنای املاک شخصی سلطان است.^{۱۱۲}

نه تنها اراضی، بلکه افراد نیز جزو اینجو بوده‌اند، و از امتیازات آن بهره می‌جستند. افراد از طریق التجاره، خود و املاکشان را در پناه حمایت ایلخانان، زنان آنها و یا شاهزادگان قرار می‌دادند، و بدین ترتیب، در ردیف اینجو در می‌آمدند. شهرها نیز به‌ایلخان ملتجی می‌شدند و سرنوشت خود را به‌آنها می‌سپردند، و بدین ترتیب، جزء شهرهای خاص اینجو در می‌آمدند.^{۱۱۳}

گذشته از این، در قرنهای هفتم و هشتم ه.ق/ سیزدهم و چهاردهم م. دیوانی به‌نام دیوان خالصات وجود داشت که ناظر و مدیر اراضی بایر و غیر مسکونی بوده است که بر اثر غلبه مغولها مخروبه‌گشته بودند، و قبلاً یا به‌دولت و یا به‌مالکان خصوصی تعلق داشته‌اند. این اراضی را خالصات می‌خواندند و گروه خاصی از املاک خاصه ایلخانان را تشکیل می‌دادند.^{۱۱۴} مثلاً، به‌گفته نخجوانی‌گردآورنده مجموعه دستورالکاتب «معمد کافور بداندکی چون موسم بهار در آمده و دیهه‌های خاصه را بعمارت و زراعت احتیاج است می‌باید که چون واقف گردد در

۱۱۱. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۴.

۱۱۲. برای نمونه، در تاریخ مبارک‌غازانی چنین آمده است: «بنا برین مقدمات فرمودیم تا در ممالک و دیهه‌ها آب‌وزمین و مواضعی که هر یک نزدیک و مناسب ایشان باشد از اینجو و دلای و مزارع آبادان و خراب ایلغامی‌کری کرده... باسم اقطاع در هر هزار زمین گردانند...»، (تاریخ مبارک‌غازانی پیشین، ص ۳۰۵). در تحریر تاریخ و صاف نیز آمده است که: «کیخاتون اینجو و دلای فارس را از آغاز سال ۶۹۲ به‌دست چهار سال به‌مبلغ چهار هزار تومان (یعنی چهل هزار دینار) بر شیخ‌الاسلام ابراهیم بن محمد الطیبی مقرر داشت»، (عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ و صاف، ۱۳۴۶، ص ۱۶۱ - ۱۶۲). در جایی دیگر نیز مؤلف تاریخ و صاف از دلای غازان خان صحبت می‌کند (همان، ص ۲۴۳).

۱۱۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم پیشین، ص ۱۵ - ۱۶.

۱۱۴. به‌گفته مؤلف تاریخ و صاف در زمان غازان خان، مقرر شد که بیست هزار فدان زمین به‌دیوان خالصات خاصه پادشاه واگذار کنند...، (تحریر تاریخ و صاف، پیشین، ص ۲۱۱). و نیز، مالک دذاد در ایران پیشین، ص ۱۸۷ - ۱۸۸.

روز بعمارت باغات خاصه مشغول شود و زمینها را در زراعت آرد و مجموع حیوانات را زرع کند...»^{۱۱۰}

قسمتی از اراضی سلطنتی نیز از طریق خرید املاک خصوصی بدست آمده بودند. برای نمونه، در دستورالکاتب سی‌آید که «هم بمنعلقان سیدالخواص نجم‌الدین معلوم داند کی دیه فلان را از ناحیت سهرانرود بیع شرعی خریدیم و حجت مسجل بذکر آن ناطق و حکم دیوان صدور یافته...»^{۱۱۱} لیکن اراضی اینجو غالباً از طریق ضبط املاک مالکان خصوصی، مصادره اراضی مالکانی که گریخته و یا کشته شده بودند، ضبط املاک متعلق به شاهانی که مغولها بر آنها غلبه یافته بودند،^{۱۱۲} و نیز اراضی وقفی و دیوانی که ایلخانان آنها را ضبط کرده بودند، به مالکیت ایلخانان درآمده بودند.^{۱۱۳} برای نمونه، به گفته مؤلف تاریخ‌وصاف، در زمان ارغون-خان «برحسب دلخواه، ربعی از دیهها و سزرعه و بستانها و قناتها و آبها و آسیابهای فارس را مفروز کردند. چنانکه امروز درآمد املاک اینجو ششصد هزار دینار به مقاطعه می‌دهند. و بر جماعت ارباب و ملاک که صدساله املاک موروث و مکتسب در تصرف داشتند دعاوی رفت آن را نیز بنابه مقتضای وقت فیصله دادند.»^{۱۱۴}

املاک اینجو را دیوانی خاص اداره می‌کرد که به دیوان انجوا یا حکومت انجوا موسوم بود. رؤسای این دیوان نیز از میان فتوادلهای بزرگ برگزیده می‌شدند. مثلاً، بعضی از اتابکان لر کوچک شاغل این مقام بوده‌اند.^{۱۱۵} برای اداره املاک سلطنتی در فارس (بعد از سال ۶۸۳ ه.ق)، خراسان و بین‌النهرین که وسعت آنها قابل توجه بود، ساموران مخصوصی گمارده می‌شدند، و درآمد این املاک در صندوق خاصی که تمغا نام داشت، جمع‌آوری می‌شد.^{۱۱۶} در پاره‌ای از اوقات نیز درآمد املاک سلطنتی به مصرف مخارج دولت می‌رسیده است.^{۱۱۷}

تخمین زده می‌شود که املاک سلطنتی یک‌سوم از قلمرو ایلخانان را در بر می‌گرفته است. به گفته مؤلف تاریخ‌وصاف «حاصلات املاک [آباقا] در سال از سه هزار هزار و ششصد هزار دینار زیادت آمد.»^{۱۱۸} املاک خالصه غازان خان بیست هزار فدان، یعنی در حدود صدویست تا صد و چهل هزار هکتار بوده است.^{۱۱۹}

۱۱۵. محمد بن هندو شاه نخجوانی، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، جزء دوم از جلد اول، ۱۹۷۱.

ص ۴۱۸. همین‌طور ص ۳۷۰، ۴۶۱.

۱۱۶. همان، ص ۳۷۹.

۱۱۷. برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ۱۳۵۱، ص ۳۲۵.

۱۱۸. مالک‌وزاد در ایران، پیشین، ص ۱۶۴-۱۶۶.

۱۱۹. تهریر تاریخ‌وصاف، پیشین، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۱۲۰. معین‌الدین نظنزی، منتخب التواریخ معینی، ۱۳۳۶، ص ۶۲ و تهریر تاریخ‌وصاف. پیشین، ص ۲۷۶. همین‌طور رجوع شود به کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم،

پیشین، ص ۱۸.

۱۲۱. از آنجا که مالیات شهر نشینها نیز تمغا نامیده می‌شد، بدین سبب نمی‌توان دقیقاً رابطه این دو نوع درآمد را تعیین کرد (اشپولر، پیشین، ص ۳۲۶).

۱۲۲. همان، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۱۲۳. تهریر تاریخ‌وصاف، پیشین، ص ۳۳۳.

۱۲۴. همان، ص ۲۱۱ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۸.

در قادیخ و صاف ترکیب این اراضی در پاره‌ای از نواحی چنین بوده است: و از آن جمله سه هزار جفت در بغداد و اعمال آن مقرر گردانند و سه هزار فدان در ولایت شیراز بر حسب وسعت بلوکات و بقیه را حسب الامکان و امکان در روم و عراق و آذربایجان و دیار بکر با تخم و تناوی و مخارج آن مرتب سازند.^{۱۲۰} از مقایسه درآمد دیوان از اراضی دیوانی و ملکی چنین نتیجه می‌شود که وسعت اراضی اینجو در فارس بیش از وسعت اراضی دیوانی و ملکی بوده است. مثلاً، درآمد اراضی اینجو و دلاوی فارس در سال ۶۹۲ ه. ق هزار تومان بوده است.^{۱۲۱} در حالی که حمدالله مستوفی درآمد حاصل از اراضی دیوانی، ملکی و شهرهای سراسر فارس را ۲۸۷ تومان و ۱۲۰۰ دینار برآورد کرده است.^{۱۲۲}

اراضی اینجو را فرزندان ایلخانان به ارث می‌بردند، و صاحبان اراضی اینجو، یعنی خانواده سلطنتی، به اجرای خدمت نظامی و اداری ملزم نبوده‌اند. ایلخانان نیز اراضی اینجو را به بعضی از خانها به شکل اقطاع و وقف واگذار می‌کردند. برای نمونه، غازان خان قسمتی از اراضی اینجوی خویش را به خواجه رشیدالدین فضل‌الله بخشید. در ضمن غازان خان زمینهای اینجو را به شاهزادگان ذکور واگذار کرد تا برای اداره کردن خانواده آنها به وضع مالیات نیازی نباشد.^{۱۲۳} به گفته نظری مؤلف منتخب التواریخ معینی سلطان محمد الجایتو عزالدین محمود را حاکم اسلاک اینجو انتخاب کرد، و بعد از مدتی «ولایات و اسلاک آنجو به یک قلم بدو ارزانی داشت و بحکومت لرستان فرستاد.»^{۱۲۴} بدین ترتیب، اسلاک سلطنتی نه تنها به عنوان سیور غاتمیش به همسران، برادران و پسران ایلخانان داده می‌شد، بلکه آنها را بعنوان سواجب پادشاه و اقطاع به صاحب منصبان دولت، سرداران و سپاهیان واگذار می‌کردند.^{۱۲۵} مثلاً، ستون تاریخی از این نوع اقطاعات و پادشاهها در آسیای صغیر، ارمنستان، گرجستان، شیروان، بین‌النهرین، قزوین، شوشتر و خراسان نام برده‌اند.^{۱۲۶} در واقع، در این دوره گذشته از اقطاعات سوروثی، یک صدم از اسلاک سلطنتی به منظور اهداء «اقطاع سوقت» در نظر گرفته می‌شدند، و چون مدت قرار داد تمام می‌شد، این اراضی به اشخاص دیگری، واگذار می‌گردیدند. در این صورت این اراضی از اسلاکی که مستقیماً تحت اختیار ایلخان بودند، جدا می‌شدند.^{۱۲۷} متصرفان اراضی اینجو از امتیازات قابل ملاحظه‌ای، از جمله، معافیت از پرداخت

۱۲۵. تهریز قادیخ و صاف. پیشین، ص ۲۱۱.

۱۲۶. همان، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۱۲۷. «اکنون بردفاتر دیوانی دوست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار دو دوست دینار رایج است. در ولایت اکثر محصول می‌ستانند...» (حمدالله مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، ۱۳۳۶، ص ۱۳۶).

۱۲۸. مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۱۲۹. منتخب التواریخ معینی. پیشین، ص ۶۲-۶۳.

۱۳۰. قادیخ مهارلک‌غازانی. پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۹.

۱۳۱. اشیورلر، پیشین، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۱۳۲. همان، ص ۳۲۸ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۲.

۱۳۳. همان.

مالیات، برخوردار بودند.

در پاره‌ای از اوقات نیز کسانی که از دولت طلبی داشتند، با پرداخت پول به حکام، امیران و دبیران براتهایی برای املاک سلطنتی دریافت می‌کردند. این براتها در شهرها داد و ستد می‌شدند، و قیمت آن متناسب با درجه مرغوبیت ملک نوسان می‌کرد^{۱۳۴}. درآمد قسمتی از اراضی اینجورا نیز به مقاطعه می‌دادند^{۱۳۵}. در غیر اینصورت، سبازترین املاک سلطنتی در رابطه با رعایا قرار می‌گرفتند، و مازاد تولید را مستقیماً دریافت می‌داشتند^{۱۳۶}.

پس از فوت غازان خان اهداء اینجو به شاهزادگان و بزرگان کاهش یافت. با اینهمه، اهداء اینجو به نزدیکان ایلخانان کم و بیش دوام آورد^{۱۳۷}.

در دوره صفویه املاک سلطنتی را املاک خاصه و خالصه می‌خواندند^{۱۳۸}. لیکن در اواخر دوره صفویه تفاوت بین اراضی دولتی و خاصه سهیم بوده است، و این امر سیاحان خارجی را در مورد تقسیم بندی زمینداری به اشتباه کشانده است. به هرگونه، روشن است که در آن دوره اراضی سلطنتی به خالصه و خاصه مشهور بوده‌اند. اراضی خاصه در ایالت‌های بزرگ وجود داشته‌اند، و اراضی خالصه آن دسته از اراضی سلطنتی بوده‌اند که شاهان صفوی بخشی از آنها را به عنوان تیول به بزرگان نظامی و اداری واگذار می‌کردند. بدین ترتیب، اداره امور املاک و مناطق خاصه در طول دوره صفویه دچار تغییراتی گشته است. مثلاً، در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی خالصه به املاک سلطنتی کوچکی که در داخل حکومتی که به تیول داده شده بود، اطلاق می‌گردید. برعکس، خاصه را نواحی بزرگ و حکومت‌هایی که جزء املاک سلطنتی قرار داشتند، می‌گفتند.

اراضی سلطنتی ملک شخصی و خصوصی شاهان صفوی بوده است. لیکن این اراضی بر خلاف آنچه بعضی‌ها عنوان کرده‌اند، شامل تمام اراضی ایران نبوده است. اساساً چنین نظری را نظام الملک در میاست نامه مطرح ساخته است. چرا که به گفته وی «سلک و رعیت همه سلطان راست...»^{۱۳۹}. با اینهمه، به رغم آنچه محققان مختلف به استناد گفته نظام الملک و سیاحان خارجی باور دارند، این نظریه که در ایران شاهان یگانه مالک اراضی بوده‌اند، عملاً و رسماً واقعیت نداشته است. البته، شاهان ایران، همانند شاهان نقاط دیگر در عصر فتوایسیم، می‌توانستند املاکی را مصادره کنند و به زمینهای سلطنتی تبدیل نمایند. اما حقوق مالکیت برسمیت شناخته می‌شده است، و وجود املاک وقفی و ملکی دال بر آن بوده است. در غیر این صورت، چگونه می‌توان این امر را توضیح داد که «شاه عباس لازم دید که املاک شخصی خود را مبدل به اوقاف کند تا هم بتواند از عواید آن بهرمنندگردد و هم از سرزنش این و آن

۱۳۴. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۸.

۱۳۵. تهریز تاریخ و صاف، پیشین، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۱۳۶. دستورالکاتب فی تعیین المراتب، پیشین، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۱۳۷. مثلاً رجوع شود به حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ (شیدی)، ۱۳۱۷، ص ۱۳۸.

۱۳۸. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶، مینورسکی، پیشین، ص ۱۱۴۹.

مالک دزدارع در ایران، پیشین، ص ۲۱۷ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول،

جلد دوم، پیشین، ص ۲۴.

۱۳۹. ابوعلی حسن بن علی خواجه نظام الملک، سیاحت نامه، ۱۳۴۴، ص ۳۵.

که ممکن بود بگویند از راه حرام املاک مزبور را بدست آورده است، پرهیز کرده باشد.^{۱۴۰} این امر نمایانگر آن است که مالکان خصوصی نسبت به زمینهای خویش از حقوق کامل مالکیت برخوردار بوده‌اند. گذشته از این، در دوره صفویه هر مالکی می‌توانست ملک خود را وقف کند، و این کار میسر نمی‌شد مگر آن که مالکان نسبت به املاک خود دارای حق کامل مالکیت می‌بودند.^{۱۴۱} اگر نظام الملک سلطان را یگانه مالک زمین می‌دانسته است، احتمالاً به این دلیل بوده که او می‌خواست از دست اندازی خود سرانه مقطمان و بزرگان بر اراضی سلطنتی و دیوانی سمانعت بعمل آورد و تمرکز دولتی را حفظ نماید، و در نتیجه، از پاشیدگی و تفرقه فئودالی جلوگیری کند.^{۱۴۲}

در دوره صفویه بخشی از اراضی خالصه تیول مشاغل بود، و درآمد حاصل از بخشی دیگر از این اراضی سواجب ماسوران و خدستکاران دربار و حقوق افراد قشون شاه را تأمین می‌کرد. قسمتی از اراضی خالصه نیز از طریق اعطای شاهان صفوی بصورت موقت یا مادام‌العمر به افراد منتقل می‌شد، و گاه به شکل موروثی به افراد مختلف واگذار می‌گردید. پاره‌ای از این اراضی نیز در دست وزیران یا مباشران شاهان قرار می‌گرفت که هر یک در ایالت خویش به بهره‌برداری از آنها می‌پرداختند.^{۱۴۳} این املاک توسط پیشکاران شاهان صفوی که وزیر نامیده می‌شدند، اداره می‌گردیدند. کمپفر در این باره چنین می‌نویسد:

این پیشکاران سلطنتی بالاترین اختیارات اقتصادی و سیاسی مربوط به ناحیه تحت اداره خود را توأمأ دارا هستند. وظیفه اصلی آنها در اینست که مالیات غلات را بگیرند، مخارج اینکار را تعیین کنند و سهم موظف سالانه را به دفتر خانه توزیع تحویل دهند.^{۱۴۴}

عواید دربار از طرف مستوفی خاصه جمع‌آوری می‌شد. دفترخانه خاصه نیز زیر نظر مستوفی خاصه قرار داشت، و عواید آن به مصرف تأمین مخارج دربار می‌رسید. در این دفترخانه کلیه عواید و مخارج مربوط به املاک خاصه درج می‌گردیده است.^{۱۴۵}

در این دوره پاره‌ای از ایالات منحصراً تحت فرمان حکام نبوده‌اند، و وزرای کل در این ایالات بر اعمال آنها نظارت داشتند. اما وظیفه اصلی وزرای کل اداره املاک خاصه‌ای بوده که در محدوده ایالت حاکم قرار داشته است. دخالت در درآمد اراضی خاصه نیز کاملاً از اختیار حکام خارج بوده است. حکام تنها در صورتی می‌توانستند در مصرف این درآمدها اعمال نظر و دخالت کنند که دستور مستقیم از دربار می‌داشتند، و این کار نیز با وساطت وزیر کل انجام می‌گرفت.^{۱۴۶}

۱۴۰. مالک‌وزار در ایران. پیشون، ص ۲۱۳-۲۱۴.

۱۴۱. همان، ص ۲۱۴.

۱۴۲. همانگونه که در فصل مربوط به زمینداری اروپا گفته شد، در انگلستان شاه مالک نهایی اراضی بوده است.

۱۴۳. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشون، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۱۴۴. کمپفر، پیشون، ص ۱۱۱.

۱۴۵. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۱۴۶. زهر برن، پیشون، ص ۱۵۳-۱۶۴.

گذشته از این، سخارج پذیرایی میهمانان شاهان نیز اغلب از محل اسلاک خاصه تأمین می‌شده است.^{۱۴۷}

درآمد اسلاک خاصه صرف پرداخت سواجب حکام و سربازان نیز می‌شده است. این امر به‌ویژه هنگامی ضرورت می‌یافته که در یک ناحیه سرزی بیش از آن که عایدی آن ایالت اجازه می‌داد، سرباز داشت. مثلاً، شاه طهماسب برای دفاع از سرخس و زورآباد از توابع مشهد حکومت این دو ناحیه را مستقل اعلام کرد، و یکی از سادات محلی را که تا پانصد سلازم نگاه می‌داشت، به حکمرانی آنجا منصوب داشت. «اما از آنجا که عواید (مداخل) سرخس و زورآباد حتی برای، سواجب و انعام، دوست و پنجاه سپاهی و رساق نیز کفایت نمی‌کرد، شاه به حکام، مبلغی هر ساله برات بر خاصه شریفه خراسان شفقت کرد.»^{۱۴۸}

قسمتی از درآمدهای اسلاک خاصه نیز برای پرداخت سزد سپاهیان خاصه پرداخت می‌شد. وزرای خاصه نیز تا اندازه‌ای نسبت به این سربازان قدرت امرونی داشتند.^{۱۴۹}

درآمد اصلی شاهان صفوی از حاصل زمین بدست می‌آمد، اگر چه عوایدی از عوارض چهار پایان^{۱۵۰}، ابریشم و پنبه^{۱۵۱}، انحصار معادن فلزات و سنگهای گرانها و صید سروارید، ضرب سکه^{۱۵۲}، آب،^{۱۵۳} عوارض ساکنان شهرها^{۱۴۰}، عوارض پیشه‌وران و کسبه، و بیگاری^{۱۵۰}، نیز وجود داشته‌اند.

اراضی سلطنتی بسیار وسیع بوده‌اند، و به‌گفته شاردن شامل عراق عجم، فارس، قسمتی از کرمان، سواحل جنوبی بحر خزر، بخشی از آذربایجان و اصطهبانات می‌شده‌اند.^{۱۵۶} کمبفر درباره عواید اسلاک خاصه و مناطق خاصه در زمان شاه سلیمان چنین می‌نویسد:

در بودجه دربار شاهنشاهی بزرگترین رقم درآمد متعلق به اسلاک خاصه است. نواحی مازندران، گیلان (در ساحل دریای خزر)، و از آن گذشته حوزه شهرهای اصفهان،

۱۴۷. برای نمونه، در سال ۹۶۶ هـ. ق ۱۵۵۹ م. وزیر کل آذربایجان عهده دار پذیرایی سلطان بایزید بوده است، و یکی از اشراف سیستان زمانی که از طرف شاه به دربار خوانده شده بود، مخارج سفر خود را به صورت برات از وزیر کل خراسان دریافت کرد. (همان، ص ۱۶۴-۱۶۵).

۱۴۸. همان، ص ۱۶۵.

۱۴۹. همان، ص ۱۶۶.

۱۵۰. به‌گفته شاردن عوارض چهار پایان، بدان اندازه نیمی از عوارض محصولات زمینی هم نیست،، (سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم. پیشین. ص ۲۸۰). درآمد شاه از اغنام و احشام شخصی یک‌هفتم پشم و گله بوده است (همان).

۱۵۱. "ثلث مجموع محصول سراسر کشور متعلق به شاه است، (همان، ص ۲۸۱).

۱۵۲. "درآمد شاه از ضرب سکه، علاوه بر آنچه بابت حقوق ماموران و مخارج تهیه برداشت می‌شود، دودرصد است،، (همان).

۱۵۳. "ششدهم که آبهای اطراف اصفهان چهارهزار تومان درآمد سالانه دارد" (همان).

۱۵۴. "این عوارض از قرار یک‌هفتم طلا و جزیه است که دین اسلام کسانی را که نمی‌خواهند اسلام آورند، به پرداخت آن محکوم کرده است،، (همان).

۱۵۵. پیشه‌وران می‌توانستند برای خلاصی از انجام بیگاری، مبلغی به شاه بپردازند (همان، ص ۲۸۶).

۱۵۶. همان، ص ۲۶۷.

قزوین، کاشان، یزد، قم، ساوه، لار، شیراز و چند ناحیه دیگر که کمتر شهرت دارد از اسلاک خاصه است.^{۱۵۷}

در اوایل دوره صفویه، یعنی در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی وسعت اراضی خاصه بسبب ضعف حکومت مرکزی محدود بوده است. پس از این که شاه اسماعیل به سلطنت رسید، قسمتی از اراضی کشور را به نفع خود و فرزندانش ضبط کرد، و قسمتی از هر ولایت را به رسم تیول میان سرداران قزلباش تقسیم کرد. پس از مرگ شاه اسماعیل قدرت قزلباش کاهش یافت، و قسمتی از اسلاک و دارایی آنها ضمیمه اسلاک خاصه سلطنتی گردید. شاه عباس اول و جانشینانش تمام ایالات و حتی ایالات بزرگ مرکزی و شمالی را جزء اسلاک خاصه اعلام کردند. بدین ترتیب، وسعت اسلاک سلطنتی در اواسط قرن یازدهم هجری قمری به حد اکثر رسید، و پس از آن با رواج تیولداری، وسعت آنها کاهش یافت.^{۱۵۸}

قسمت عمده اسلاک سلطنتی شاهان صفوی از طریق مصادره اسلاک سلسله‌های قبلی و اسلاک بزرگان و رجال بدست آمده بود. به گفته کمپفر یکی از منابع درآمد صفویان از محل مصادره اسلاک و اموال کسانی بوده است که مورد خشم و غضب شاه واقع می‌شدند.^{۱۵۹} این امر مورد تأیید شاردن نیز می‌باشد.^{۱۶۰} برای نمونه، سیاست شاه عباس در این باره گویاست. در آغاز وی اسلاک حکام و بزرگان یزد و کرمان را مصادره کرد، آنگاه به خاموش کردن بزرگان فارس پرداخت، و سپس حکام و تیولداران مازندران و گیلان را از میان برداشت.^{۱۶۱} شاه عباس پس از فتح گیلان در سال ۱۰۰۶ هجری قمری، سراسر گیلان را از تصرف تیولداران درآورد، و ولایت آستارا را به اسلاک خالصه ضمیمه کرد. در اوایل سلطنت وی نیز مردم یکی از دهات نطنز از ظلم حکام و مأمورین دولت به او شکایت بردند. شاه امر به رسیدگی داد، و با آن که حق با رعایا بود، تمام ولایت نطنز را پس از تصرف، ضمیمه اسلاک خاصه کرد.^{۱۶۲}

در عین حال، شاه عباس به سبب افزایش قدرت ایلات قوای جدیدی را که از عناصر غیر ایلی فراهم کرده بود، پشتیبان خویش ساخت، و بدین ترتیب، در مبانی قدرت صفویه تغییراتی بوجود آورد. وی برای تأمین زندگی قوای جدید، همانند گذشته، اسلاک خالصه را به تیول داد. این تیولها سورونی بودند و به فرزندان ذکور به ارث می‌رسیدند مگر این که تیولدار سپاهیگری را ترک می‌گفت. این نظامیان یا بصورت قشون ثابت، و یا به شکل قوای چریک متشکل شدند. در مورد قشون ثابت هر یک از تیولها را به چند دسته از سپاهیان می‌دادند، و نه به هر یک از افراد، تا بدینگونه افراد تیولدار در امر وصول مالیات سرگردان نشوند در

۱۵۷. کمپفر، پیشین. ص ۱۱۱. مینورسکی نیز به نقل از عالم آرا می‌نویسد: «بیشتر املاک ولایت اصفهان خاصه شاه طهماسب بود و ملک خاص وی محسوب می‌گردید» (مینورسکی، پیشین. ص ۱۴۹). همینطور رجوع شود به ره‌برن، پیشین. ص ۱۷۲-۱۸۲.

۱۵۸. همان، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۱۵۹. کمپفر، پیشین. ص ۱۱۸.

۱۶۰. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۱۵۷.

۱۶۱. باستانی یاریزی، پیشین. ص ۳-۸.

۱۶۲. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول. جلد سوم، ۱۳۴۵، ص ۲۷۱-۲۷۲.

پاره‌ای از موارد سپاهیان حقوق خود را مستقیماً از محل تبول می‌گرفتند، و در بعضی موارد از خزانه مملکت^{۱۶۳}. گذشته از تبولهای لشکری، مأموران حکومت و افراد غیر نظامی نیز موقتاً یا مؤبداً تبولهایی از املاک خالصه داشته‌اند. بقیه این اراضی نیز در اختیار سمیز و وزیر قرار داشتند، و رعایای آنها بهره مالکانه می‌پرداختند^{۱۶۴}.

شاهان صفوی قسمتی از املاک خود را نیز وقف کردند. موقوفات سلطنتی بطور کلی به نام موقوفات «چهارده معصوم» خوانده می‌شدند^{۱۶۵}. در دوره شاه طهماسب اول این موقوفات وجود داشتند، و املاک آبادی را در شیروان، ارسباران، تبریز، قزوین، ری، گرسرود، اصفهان و استرآباد شامل می‌گردیدند. این املاک وقف «چهارده معصوم» بودند، و خود شاه متولی آنها بود. شاه عباس اول نیز املاک شخصی خود را که در اصفهان، کاشان، قزوین، نطنز، جوشقان یا در اطراف کاشان قرار داشتند، و همینطور بخشی از املاک سلطنتی را در خراسان وقف «چهارده معصوم» کرد. این موقوفات تحت نظر صدر خاصه اداره می‌شدند^{۱۶۶}.

اراضی ملکی (خصوصی)

مقدمه: اراضی ملکی یا خصوصی در دوره مورد مطالعه اراضی بوده‌اند که در مالکیت بلاواسطه و بلاشرط مالکان قرار داشته‌اند. این اراضی آزادانه به ارث به اخلاف منتقل می‌شده‌اند، و مالکان آنها به انجام خدمت نظامی یا اداری ملزم نبوده‌اند. در این زمینها که هم شامل اراضی بزرگ و هم شامل زمینهای کوچک بوده، مالک زمین بلاواسطه از روستاییان بهره‌کشی می‌کرده است. مالک زمین بخش بزرگی از مازاد را به‌منظور تأمین زندگی خود و خانواده‌اش، و نیز برای بازسازی تولید، تصاحب می‌کرده است، و بقیه آن را به‌شکل مالیات یا خراج در اختیار دولت قرار می‌داده است. بدین ترتیب، مالکیت بدون قید و شرط زمین به‌نهاد آسوی اروپای غربی شباهت داشته است.

اراضی ملکی به‌ندرت توسط مالک کشت می‌شدند (به‌جز مواردی که کشاورز خود مالک زمینش بوده). کشاورزان این اراضی را از مالکان زمین اجاره می‌کردند و مازاد تولید (بهره مالکانه) را به‌شکل‌های مختلف (جنسی و نقدی) به‌ارباب می‌دادند.

در اوایل تسلط اعراب این اراضی را ضیاع (جمع ضیعه) به‌معنای خواسته‌ها (زمین، آب و درخت) می‌خواندند که به‌تدریج در ایران به‌سلک و زمین اربابی مشهور گشتند. اصطلاح سلک به‌تسامی املاک خصوصی روستاییان صاحب زمین و نیز فتوادالهای کوچک و بزرگ اطلاق می‌گشته است، و مفهوم آن شامل حق مالکیت مالک بر زمین و آب بوده است.

۱۶۳. مالک وزارت در ایران. پیشین، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۱۶۴. همان، ص ۲۱۷-۲۱۸ همینطور سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶ و کمپفر، پیشین، ص ۱۱۱.

۱۶۵. به‌گفته شاردن «وقف [سلطنتی] به‌نام چهارده معصوم است... سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۵.

۱۶۶. رهر برن، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۶.

تکامل اراضی ملکی: کتاب حقوقی ساسانیان، یعنی هاتیکان هزار دادستان، زمین خصوصی (شخصی، خویش) را به رسمیت می‌شناخته است.^{۱۶۶} در این کتاب راجع به عقود شفاهی و اقسام قرارداد‌های مربوط به هبه و بخشیدن زمین باحتی استفاده از قنوت، و هبه‌های سوقت و رهن املاک مطالبی وجود دارد.^{۱۶۸}

در دوره ساسانیان بخش وسیعی از اراضی در دست خانواده سلطنتی و خاندانهای بزرگ فئودال بود.^{۱۶۹} مثلاً، به گفته طبری مهنرسی «بزرگ فرماندار» بهرام گور که از خاندان اشرافی اسپندیار، و اهل قریه ابروان واقع در محال اردشیر خره بوده است، این قریه و قریه جره را از اجدادش به ارث برده بود. او در رستاق دشتبارین و رستاق جره کاخی بنا کرد، و آتشکده‌ای در ده ابروان ساخت که چند قرن پس از انقراض ساسانیان هنوز برپا بود. نرسی در نزدیکی قریه ابروان چهارده دیگر آباد کرد، و در همین ناحیه سه باغ احداث کرد؛ و «در هر یک از آنها دوازده هزار درخت کاشت، در باغ اول دوازده هزار نخل خربا و در باغ دوم دوازده هزار درخت زیتون و در باغ سوم دوازده هزار سرو بکاشت».^{۱۷۰} این قریه‌ها و باغها تا قرن سوم قمری، یعنی در زمان طبری، در دست فرزندان نرسی باقی مانده بودند.^{۱۷۱}

در ضمن می‌دانیم که مه‌رام گشنسب که از خاندان شاهی و پدرش استاندار شهر نصیبین بوده، قریه پاکوریه را در بابل در مالکیت خود داشته، و به آیین اربابان بزرگ کاخی مجلل در پایتخت داشته است. چون وبا در پایتخت شیوع می‌یابد، مه‌رام یکی از املاک خویش می‌گریزد و سواظبت قری و (سایر بنده‌های خویش را) به یک نصرانی واگذار می‌کند.^{۱۷۲}

گذشته از مالکان بزرگ اشرافی، مالکان کوچک‌تری نیز در دوره ساسانیان وجود داشتند که دهقان خوانده می‌شدند. دهقانان نقش مهمی در جامعه ایفا می‌کردند، و نجای درجه دوم این دوره بودند. آنها اداره امور محلی را بصورت موروثی در اختیار خود داشتند، و به پنج قشر تقسیم می‌شدند که هر یک از این قشرها به جامه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شدند.^{۱۷۳} دهقانان در قلاع خود زندگی می‌کردند، و هر یک سپاهی مرکب از رعایای خود در اختیار داشتند. قدرت ارتش ساسانیان نیز به سواره‌نظام زره‌پوش ستکی بود، و این سواره‌نظام از دهقانان تشکیل می‌شد.^{۱۷۴}

167. L. Bogdanov, "Notes on a Sassanian Law - Book," *The Journal of The K. R. Cama*, No 18, 1931, P. 55 and L. Bogdanov, "Notes on a Sassanian Law - Book," *The Journal of The K. R. Cama*, NO 30. 1931, P. 72.

۱۶۸. همان، ص ۴۳، ۷۲، ۸۰. همینطور رجوع شود به آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان.

۱۳۵۱، ص ۳۵۸.

۱۶۹. درباره اشراف ساسانی و اراضی آنها در بخش مربوط به مالکیت‌های مشروط سخن خواهد رفت.

۱۷۰. تاریخ‌المسل والمملوک. بیسوی، ص ۱۵۵.

۱۷۱. همان.

۱۷۲. وضع ملت و دولت و دربار و دوره شاهنشاهی ساسانیان. بیسوی، ص ۷.

۱۷۳. ایران در زمان ساسانیان. ص ۱۳۲.

174. C. Huart, *Ancient Persia and Iranian Civilization*, 1927, P. 166.

دهقانان از روستاییان اجاره دریافت می‌کردند، و مالیات دولت را در اسلاک و دهات خود گرد می‌آوردند. مسئولیت آنها در مقابل دولت نیز اداری و قضایی بود. بدین ترتیب، اگر چه آنها مالک مطلق زمین بودند، و زمین را به اخلاف خود منتقل می‌ساختند، با اینهمه خدمتی نیز برای دولت ساسانی انجام می‌دادند که پس از تسلط اعراب قسمتی از این مسئولیتها را به غیر از جمع‌آوری مالیات، از دست دادند.^{۱۷۵}

وسعت زمینهای دهقانان متفاوت بود. پاره‌ای از دهقانان نیز اسلاک خود را از طریق اعطای شاهان ساسانی وسعت بخشیدند. مثلاً، می‌دانیم که هنگامی که بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸ م.) در شکارگاه راه‌گم می‌کند، بر دهقانی وارد می‌شود و چند شب نزد وی استراحت می‌کند. بهرام از میهمان‌نوازی دهقان خشنود می‌گردد، و پس از بازگشت به پایتخت چندین ده به وی واگذار می‌کند.^{۱۷۶}

خسرو اول پس از فرونشاندن نهضت مزدکیان، بیش از گذشته به دهقانان متکی گردید، و اسلاکشان را که در زمان مزدکیان از دستشان خارج شده بود، به آنها بازگرداند.^{۱۷۷} در عین حال، وی سرپرستی فرزندان دهقانانی را که کشته شده بودند، پذیرفت و کمک مالی در اختیار آنها گذاشت. اما خسرو اول و جانشینانش همه دهقانان را در سواره‌نظام به خدمت نمی‌گرفتند. انوشیروان سپاهیگری به سبک ملوک الطوائفی را کنار گذاشت، و سپاهی ثابت و دائم بوجود آورد. سواران زره‌پوش نیز که پیش از این به خرج خود مسلح می‌شدند، از آن پس سواجب بگیر دولت شدند.^{۱۷۸}

به هنگام جنگ با اعراب، خرده‌مالکان دهقان با آنها کنار آمدند. به گفته طبری بیشتر دهقانان مسلح سواد تسلیم اعراب شدند، و با پذیرفتن خراج، مال و جان و امتیازات خود را حفظ کردند. مثلاً، ابن‌صلوبال‌سواد که در ساحل فرات چندین قریه در مالکیت خویش داشت، و نیز دهقانان بهر سیر، با قبول پرداخت جزیه، مالک اراضی خویش باقی ماندند.^{۱۷۹} در دیگر نقاط ایران نیز دهقانان بر سر اسلاک خود باقی ماندند، و تنها به پرداخت مالیات زمین به خزانه اعراب مکلف شدند. بدین ترتیب، دهقانان راسهرمز، شوشتر، شوش، گندیشاپور، اهواز، همدان، آذربایجان، اصفهان، ری، گرگان، طبرستان و قسمتی از خراسان به شرط

۱۷۵. همان، ص ۱۴۳، ۱۵۸.

۱۷۶. مرزبان بن رستم بن شروین، مرزبان نامه. ۱۳۲۶ ه. ق. ص ۲۲. مادر خسرو اول نیز دختریک دهقان بوده است (ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال. ۱۳۴۶، ص ۶۹-۷۰).

۱۷۷. تاریخ‌الرسول‌الملوک. پیشین، ص ۱۷۷.

۱۷۸. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۱۲۸. ذکر این نکته نیز ضروری است که به غیر از دهقانان خرده‌مالکان دیگری نیز وجود داشته‌اند که معمولاً مورد تجاوز بزرگان قرار می‌گرفتند مثلاً رجوع شود به اخبار ایران. پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۳، درباره خرده مالکی که صاحب دهی بوده که با محصول آن مخارج زندگی خویش را تأمین می‌کرده است، مورد تجاوز مرزبان ناحیه قرار می‌گیرد.

۱۷۹. تاریخ‌الرسول‌الملوک. پیشین، ص ۳۶۳-۳۶۴.

پرداخت جزیه اسلاک خود را حفظ کردند.^{۱۸۰} مؤلف البلدان نیز به هنگام بررسی مسایل مربوط به اصفهان، اردستان، طبرستان، سرو و سمرقند از «اشراف عجم» و «دهقانان» و «دهقانان عجم» که مالک دهات این نواحی باقی ماندند، یاد می‌کند.^{۱۸۱} بدین ترتیب، بخش بزرگی از سرزمینهایی که اعراب از طریق جنگ بدست آوردند، همچنان در تصرف مالکان سابق آنها باقی ماندند. مالکان حق مطلق خود را بر اسلاکشان حفظ کردند. خرید و فروش اسلاک نیز مجاز بود، اما دوشروط و قید برای آن وجود داشت: نخست آن که متصرفان این اسلاک می‌بایست خراج را پردازند، و دوم آن که آنها زمین را در وضعی نمی‌توانستند قرار دهند که قانوناً از پرداخت خراج معاف گردند، یعنی نمی‌توانستند این اسلاک را به مسلمانان بفروشند و یا با قبول اسلام از پرداخت مالیات سرباز زنند. در واقع، چه زمین به وسیله قبول تابعیت و تهیه عهدنامه در اختیار مالکان قبلی باقی می‌ماند، و چه زمین به زور و بدون عهدنامه در اختیار مالکان آنها قرار می‌گرفت، در هر دو صورت مالکان می‌توانستند اسلاک خود را از طریق فروش و وصیت به یکدیگر منتقل سازند.^{۱۸۲}

در دوره تسلط اعراب دهقانان بتدریج قدرت خود را از دست دادند، و در قرن پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی دیگر در رأس هرم قدرت قرار نداشتند.^{۱۸۳} وسعت اسلاک دهقانان هم از طریق افزایش اقطاع داری و هم از طریق رسم التجاء کاهش یافت. دولتها نیز در مواقعی که از نظر مالی وضع ناساعدی داشتند، نخست اسلاک خرده مالکان و دهقانان را ضبط می‌کردند.^{۱۸۴}

در واقع، انحطاط قشر دهقان در سراسر ایران در زمان تأسیس سلسله‌های ایرانی بوقوع پیوست. شواهد موجود بر این امر گواهی می‌دهند که به سبب رواج اقطاع داری و افزایش مالیاتها، دهقانان به شهرها روی می‌آوردند. تا آن زمان دهقانان که اعیان و اشراف آسیای میانه و فلات ایران را تشکیل می‌دادند، «با جامه‌های خود از مردم عادی ممتاز بودند، کمر بند زرین می‌بستند، در قلاع مستحکم می‌زیستند، و نگهبانان داسانهای باستانی بودند»^{۱۸۵}. در زمان حکومت سامانیان اراضی ملکی خراسان و ماوراءالنهر غالباً در مالکیت دهقانان قرار داشتند. سامانیان نیز خود از یک خانواده قدیمی اشرافی برخاسته بودند، وجد آنها سامان خدات دهقان بوده^{۱۸۶}. سامانیان چون از میان قشر دهقانان برخاسته بودند، در آغاز برای رسیدن به حکومت از پشتیبانی آنها کمک گرفتند. چرا که دهقانان در قلاع خود زندگی می‌کردند،

۱۸۰. همان، ص ۳۷۸-۳۳۵. همینطور رجوع شود به Shaban، پیشین، ص ۱۷۲.

۱۸۱. البلدان، پیشین، ص ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۷۰.

۱۸۲. دانیل دنیث، جزیه در اسلام ۱۳۴۰، ص ۵۹-۶۱.

183. Richard w. Bulliet *The patricians of Nishapur*, 1972, P. 22.

۱۸۴. در مورد ضبط اراضی خرده مالکان رجوع شود به تاریخ قم پیشین، ص ۱۸۸. همینطور

Lokkegaard، پیشین، ص ۶۹-۸۰.

۱۸۵. برتلس، پیشین، ص ۲۷-۲۸. همینطور و. بارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی

تاقون دوازدهم، ۱۳۴۴، ص ۲۲، ۲۴۴-۲۴۵.

۱۸۶. تاریخ بهار، پیشین، ص ۸۱-۸۲.

وهران برای جنگ آماده بودند و از تحرک بسیار برخوردار بودند^{۱۸۷}. در قرن چهارم هجری قمری / دهم میلادی مؤلف نامعلوم حدودالعالم در ذکر ناحیه خراسان و شهرهای آن از تعدادی شاه نام می برد که دهقان بوده اند^{۱۸۸}. همچنین، در ذکر ایلاق در این کتاب آمده است که «سهران این ناحیت را دهقان ایلاق خوانند، و اندر قدیم دهقان این ناحیت را از سلوک اطراف بودندی^{۱۸۹}». در واقع، شاهان سامانی شورشیان یا «راهزنانی» را که در نواحی تحت سیطره آنها آشوب برپا می کردند، به کمک همین دهقانان و اشراف محلی از میان برداشتند^{۱۹۰}. با اینهمه، سامانیان که در ابتداء از دهقانان حمایت می کردند، در آخر برای حفظ تمرکز حکومت از آنها روی گرداندند. بدین سبب دهقانان از قراخانیان که بخارا را در سال ۹۹۲ میلادی فتح کردند، حمایت کردند، و در سرنگون ساختن حکومت سامانیان شرکت داشتند^{۱۹۱}. قراخانیان نیز دین خود را به دهقانان با واگذاری اقطاع هایی به آنها، ادا کردند^{۱۹۲}. در همین دوره دهقانان از چنان حیثیتی برخوردار بودند که غزنویان به سران سلجوقی که با دربار غزنوی صلح کرده بودند، حکومت شهرهایی مانند دهستان و نسا را واگذار کردند، و آنها را دهقان خواندند^{۱۹۳}.

به هرگونه، بین قرنهای دوم و پنجم هجری قمری دهقانان خرد به سبب خودسری مأموران سیالیاتی، رواج رسم التجاء، ضبط اراضی توسط دولتها و گسترش اقطاع داری از میان رفتند. مثلاً، راوندی مصادره اسلاک دهقانان را در دوره سلجوقیان چنین ذکر می کند:

سرگ وی [سؤیدالدین وزیر] راحت و آسایش مسلمانان بود که اهل عراق از قوانین ظلم که در خوزستان منتشر کرده بود، می اندیشیدند، و دهقانان بر اسلاک ایمن نبودند که قبالها همی خواست...^{۱۹۴}

دهقانان عمده ای که مالکیت اراضی خود را از طریق ضبط زمین از دست دادند، یا اقطاع دار شدند و یا به مأموران وصول مالیات مبدل گردیدند^{۱۹۵}. آن عده از آنها نیز که از طریق رسم التجاء و افزایش مالیات بتدریج دچار فقر و تنگدستی شدند، به زارعان مالکان بزرگ و اقطاع

۱۸۷. بارتولد، پیشین، ص ۹۲-۹۳. همینطور.

Richard N. Frye *Bukhara*, 1965, PP. 35, 43 and 73-40

۱۸۸. حدودالعالم، ۱۳۴۰، ص ۱۰۰-۱۰۱

۱۸۹. همان، ص ۱۱۴.

۱۹۰. بارتولد، پیشین ص ۹۱ سلسله های محلی ایران به این دهقانان کمک نیز کرده اند. مثلاً، عبدالله بن طاهر خرج تحصیل فرزندان دهقانان فقیر را تأمین می کرده است (همان، ص ۶۶-۶۷)

۱۹۱. Barthold، پیشین، ص ۳۰۷-۳۰۸.

۱۹۲. Bukhara، پیشین، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۱۹۳. بارتولد، پیشین، ص ۲۴۵.

۱۹۴. محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، (إحاطة الصدور آية المرور، ۱۳۳۳، ص ۳۸۱-۳۸۲).

۱۹۵. صفاریان پاره ای از زمینهای خصوصی را در قلمرو خود مصادره کردند، و مالکان این اراضی املاک خود را ترک کردند و خود را به التجاء طاهریان که در آن زمان در خراسان حکومت می کردند، در آوردند.

Khondamir, *A History of The Minor Dynastys of Persia*, 1910, PP. 11-3

داران تبدیل شدند. با اینهمه، اقلیتی از دهقانان در دوره‌های بعدی همچنان نفوذ و سالکیت خود را حفظ کردند.

همانگونه که قبلاً گفته شد، اعراب پس از تسلط بر ایران قسمتی از اراضی را به زمینهای دیوانی مبدل کردند. بتدریج بخشی از این اراضی، و همچنین اراضی سوات، به شکل قطعه به بزرگان عرب واگذار گردید. این زمینها تنها عشری از محصول را بعنوان مالیات به خزانه می‌پرداختند، در صورتی که اسلاک خصوصی دیگر متعهد بودند که مالیات بیشتری (خراج) بپردازند. بتدریج اعراب این زمینها را به سلک خصوصی خود تبدیل کردند. این امر نیز امکان‌پذیر بود چرا که مشخصات این نوع اراضی کمتر در اسناد دیوانی ضبط می‌گردید. چنین اراضی موروثی و قابل فروش بودند. در عین حال می‌دانیم که تعدادی از اعراب قدرتمند اسلاک زیادی در ایران بدست آوردند. در واقع، در دوره عباسیان و حکومت سلسله‌های محلی ایران بزرگترین مالکان خصوصی را کارمندان بلند پایه، مأموران وصول مالیات، سران سپاه و نزدیکان خلفا و سلاطین تشکیل می‌دادند.^{۱۶}

اصطخری در ذکر طبقات مردم در فارس، وجود اسلاک خصوصی و قدرت سه خانواده مهم این ناحیه را چنین عنوان می‌کند:

«آل عماره—کی ایشان را جلندی خوانند—ایشان را سلکتی فراخ و ولایتی تمام و قلعه های استوار هست برکنار دریا در حد کرمان. گویند که سلک ایشان پیش از روزگار موسی عمران صلوات الله علیه بودست، و از فرزندان آن پادشاهند... و تا این غایت هنوز لشکر وعدت دارند و رصدهای دریا ستانند و هیچ سلطان ایشان را از آن باز ندارد...»

و آل ابو زهیر کی سیف بنی زهیر به وی باز خوانند از فرزندان ساسته بن لوی پادشاهان شمشیرند...»

و آل حفظله بن تمیم... کسی از بحرین سوی پارس گذشتند در روزگار بنی اسبه... به اصطخر مقام کردند و مال بسیار و ضیاع آبادان به دست آوردند و یکی از ایشان... چنان توانگر شد کی به مبلغ یک بار هزار هزار دینار صحفها خرید و به هر جایگه در شهرها و ولایت اسلام وقف کرد. و مبلغ خراج این ولایت در ضیاع ایشان ده بار هزار درم بود.

عزیز بن ابراهیم را مأسون خلیفه غزای دریا فرمود. پسر او برداس بن عمر کی او را بلال گفتندی چندان سلک داشت کی هر سال سه بار هزار هزار درم خراج او بودی. و پسر (عم) او را محمد بن واصل هم این قدر خراج سلک بودی... و در آن وقت کی ترکان بر خلافت سستولی شدند خواستند تا ایشان از درگاه دور شوند. چهل مرد از امیران نامدار از ترکان بودند... پارس به اقطاع به ایشان دادند...»^{۱۷}

در زمان خلفای عباسی و سلسله‌های محلی بسیاری از اراضی ملکی اطراف شهرها آیز خرید و فروش می‌شده‌اند. مثلاً، مؤلف کتاب الموزاء و الکتاب، به نقل از عبدالواحد بن محمد که در زمان هارون الرشید می‌زیسته، در این زمینه چنین می‌نویسد:

۱۹۶. "Day/a" Caben. یوشین. ص ۸-۱۸۷.

۱۹۷. ابواسحق ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک. ۱۳۴۷، ص ۱۲۲-۱۲۴.

مباشر سن در فلان ملک به سن نوشت: زمین سجاور ملک تو را می‌فروشند و بهای آن چهار هزار دینار قطع شده است و سن از سالک آن خواهش کرده‌ام صبر کند تا پاسخ این نامه‌ام برسد. اگر پول فرستادی ملک از آن تو خواهد بود، در غیر این صورت آن را از دست خواهی داد»^{۱۹۸}.

در زمان غزنویان خاندانهای قدیمی صاحب املاک بزرگی بوده‌اند. مثلاً، البیهقیون که به‌گفته ابن فندق «جماعتی از بزرگان و افاضل»^{۱۹۹} بودند، در بیهقی اراضی بسیاری داشتند. خاندان میکائیلیان نیز که جدایشان به سورن می‌رسید، صاحب املاک وسیعی در نیشابور و بیهقی بودند. حسنک، وزیر سلطان محمود، املاک این خاندان را ضبط می‌کند. از این روی میکائیلیان در زمان سلطان مسعود به دیوان شکایت می‌برند، و املاک خود را باز پس می‌گیرند. بیهقی در این مورد چنین می‌نویسد:

و جمله کسان و پیوستگان میکائیلیان بدیوان رفتند و حال باز نمودند که جمله کشاورزان و وکلا و بزرگان توانگر را و هرکرا باز میخواندند بگرفتند و مالی عظیم از ایشان بستند و عزیزان قوم ذلیل گشتند، و بوسهل حقیقت بامیر رضی‌الله عنه بازگفت و املاک ایشان باز دادند و ایشان نظری نیکو یافتند^{۲۰۰}.

حسنک وزیر نیز خود دارای املاک بسیاری بوده است، چرا که به قول بیهقی وی «زمین و آب مسلمانان بستند»^{۲۰۱}... لیکن سلطان مسعود حسنک را مجبور کرد تا املاک خود را به وی بفروشد:

... همه اسباب و ضیاع حسنک را بجمله جهت سلطان، و یک یک ضیاع را نام بروی خواندند و وی اقرار کرد بفروختن آن بطوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستند^{۲۰۲}...

خرید و فروش املاک در دوره غزنویان نیز رواج داشته است. به‌گفته بیهقی «در نیشابور دیهی بود محمد آباد نام داشت... چنانکه یک جفت وار از آن که بنشابور و اصفهان و کاسان جریب گویند زمین ساده بهزار درم بخریدندی و چون با درخت و کشت و رزی بودی بسه هزار درم»^{۲۰۳}. یا این که به قول همین نویسنده «یک روز نزدیک وی [بونصر] رقتم یاقتم چندتن از دهقانان نزدیک وی و سی جفت وار زمین نزدیک این سرای بیع می‌کردند»^{۲۰۴}. و پس از آن که قحطی سختی نیشابور را فراگرفت، قیمت این اراضی به سرعت کاهش یافت، و معامله به

۱۹۸. کتاب الوزراء و الکتاب. پیشین، ص ۲۳۲.

۱۹۹. ابن فندق، تاریخ بیهق. ۱۳۱۷، ص ۱۱۷.

۲۰۰. تاریخ بیهقی. پیشین، ص ۴۴.

۲۰۱. همان، ص ۲۳۴.

۲۰۲. همان، ص ۲۳۰. درباره‌ای از موارد شاهان غزنوی املاک بزرگان را ضبط می‌کردند، و سپس هنگامی که بر سر لطف می‌آمدند، املاک ضبط شده را به مالکان سابق آنها باز پس می‌دادند (همان، ص ۵۲۸).

۲۰۳. همان، ص ۱۱-۸۱۰.

۲۰۴. همان ص ۸۱۱.

صورت جنسی انجام می‌گرفت. چنانکه به گفته بیهقی «حال این محمدآباد چنان شد که جفت‌واری زمین به یک سن گندم می‌فروختند و کس نمی‌خرید و بیش باز حادثه اتفاق این سال باید رفت که جفت واری زمین بهزار درم بخرند و پس از آن بدویست درم فروشد و پس از آن یک سن گندم فروشد...»^{۲۰۵} بدیهی است که به سبب تسلط اقتصاد طبیعی بر جامعه، خرید و فروش زمین تنها در اطراف شهرها صورت می‌گرفته است. نیشابور در زمان تسلط حکومت‌های محلی ایرانی از رونق بسیاری برخوردار بوده است، و تکامل نیروهای عامل در تولید در خراسان بسیار قابل ملاحظه بوده. از این روی می‌توان انتظار داشت که در مرحله شکوفایی فئودالیسم در ایران خرید و فروش زمین در اطراف شهرها صورت گیرد.

به هرگونه، در زمان سیمجوریان املاک خصوصی در طبرستان نیز وجود داشته‌اند. به گفته اسفندیار کاتب پاره‌ای از مالکان اراضی خصوصی در این دوره از پراخت خراج معاف بوده‌اند: «از هیچ هنرمند که ارباب املاک بودند خراج نفرمودی گرفت...»^{۲۰۶} پیش از تسلط آل بویه در قرن چهارم هجری قمری/دهم میلادی بر فارس، اراضی این منطقه به صورت غالبی ملکی بودند. در زمان آل بویه این اراضی مورد مصادره قرار گرفتند، و به اقطاع نظامیان درآمدند. این بلخی در این باره چنین می‌نویسد:

«در آن روزگار اسرا پیشکاران خلیفه را خواندندی هیچ کس را امیر نگفتندی مگر ایشانرا. مالکان املاک از سرملکها برفته بودند بیشترین از جور و قسمتها کی بریشان میرفت و از آن عهد باز اقطاع پدید آمدکی مالکان املاک بازگشتند و اگر نه پیش از آن همه ملک بود...»^{۲۰۷} با اینهمه، هنوز زمین ملکی در فارس یافت می‌شد، و درباره‌ای از اوقات در کنار زمین اقطاعی وجود داشت. مثلاً به گفته ابن بلخی در مورد بزرگ و کوچک «همه دیده‌ها ملکی» بوده‌اند و «خراجی بقطع» می‌گذارند.^{۲۰۸} در ناحیه بجه نیز دهی ملکی وجود داشته است.^{۲۰۹} رون بزرگ و کوچک نیز «سرغزار اقطاعی و ملکی» بوده است.^{۲۱۰} نهر بشاپور نیز که نواحی بشاپور را آبیاری می‌کرده است، از اراضی ملکی می‌گذشته است.^{۲۱۱}

در زمان سلجوقیان به رغم گسترش اقطاع داری، اراضی ملکی وجود داشته و مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته می‌شد. ظاهراً در این دوره قباله و سند مالکیت نیز وجود داشته است، لیکن شیوه منظمی برای ثبت املاک در میان نبوده است.^{۲۱۲} گذشته از این، میان اقطاع سوروئی و ملک تفاوتی وجود داشت چرا که صاحب «ملک شخصی» از حق کاسل مالکیت برخوردار بود،

۲۰۵. همان، ص ۸۱۲.

۲۰۶. بهاء‌الدین محمد بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، ۱۳۲۰، ص ۲۸۴.

۲۰۷. ابن بلخی، فاحشنامه، ۱۳۴۳، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۲۰۸. همان، ص ۱۴۴.

۲۰۹. همان.

۲۱۰. همان، ص ۱۴۸.

۲۱۱. همان، ص ۲۱۲.

۲۱۲. مالک‌دوازده‌دایران. پیشین، ۱۴۸-۱۴۹ به گفته مؤلف عتبة‌الکتابه... و در تحولات بوقت انتقال ملک از یکی به دیگری طریق دیان سهر د... (مؤید الدوله منتخب‌الدین بدیع‌اتابک الجونی، عتبة‌الکتابه، ۱۳۲۹، ۱۳۲۹، ص ۲۳).

در حالی که اقطاع موروثی (شخصی) تنها به اداره سلطان قابل استفاده بوده است. به عبارت دیگر، اقطاع موروثی قابل فسخ بود، و "هرگاه سلطانی بر روی کار می آمد صاحبان اقطاع شخصی از او درخواست میکردند که حق آنان را بر اقطاعی که داشتند تأیید کند"^{۲۱۳}. با اینهمه، "املاک شخصی" نیز از مصادره مصون نبودند. مثلاً، وزیر برکیارق املاکی را تصرف کرد و بیدگران و آگذار نمود^{۲۱۴}.

در زمان سلجوقیان دهقانان هنوز در پاره‌ای از نقاط صاحب زمین و قدرت بودند. مثلاً، مؤلف عتبه‌الکتابه به هنگام ذکر تولیت اوقاف گرگان چنین می‌نویسد:

چون تولیت اوقاف قصبه‌گرگان و نواحی آن بامام اجل عزیزالدین اثیرالاسلام... تفویض افتادست... فرمان چنانست که معروفان و مشاهیر و معتبران شهرگرگان و نواحی آن از سادات و قضاة و ائمه و رؤسا و دهاقین و نواب و مقطعان اعزهم الله واید هم اسباب تمکین و توقیر ضیاءالدین ساخته دارند...^{۲۱۵}

نجم رازی مؤلف مرصداالعباد (۶۱۸ ه. ق.)، نیز در بیان سلوک دهقانان و رؤسا و مزارعان می‌گوید "طایفه اول دهقانان اند که مال و ملک دارند و محتاج مزارعان و مزدوران و شاکردان باشند، تا از بهر ایشان بزراعت و عمارت مشغول شوند"^{۲۱۶}.

با اینهمه، همراه با گسترش اقطاع داری و اعطای امتیازات بسیار به اقطاع داران بسیاری از مقطع‌ها به ضبط اراضی ملکی اطراف اقطاع خویش پرداختند. و این امر یا از طریق مصادره مستقیم املاک و یا بوسیله خرید و رسم التجاء، صورت می‌گرفت^{۲۱۷}. مالکان خصوصی نیز به جز مواردی که به زور املاک خود را از دست می‌دادند و "مجبور به مهاجرت می‌شدند، همچنان به زراعت زمینی می‌پرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند"^{۲۱۸}. در این حالت، آنها در آغاز از حق مالکیت برخوردار بودند و خراج و مالیاتهای دیگر را مستقیماً به مقطع می‌پرداختند، اما بتدریج به مستأجران مقطع‌ها تبدیل شدند^{۲۱۹}. بدین ترتیب، در این دوره از وسعت اراضی ملکی به نفع اراضی اقطاعی کاسته شد.

مغولها نیز مالکیت شخصی را به رسمیت می‌شناختند. اراضی ملکی قابل فروش و اهداء به غیر بودند و به ارث به اخلاف منتقل می‌شدند. مثلاً، بخش اعظم املاک وسیع خواجهم رشیدالدین فضل‌الله خریداری شده بودند. وی در مکاتبات خویش نیز از املاک ایتنماعی در ملاطیه، خوزستان، کرمان، بصره و تبریز، نام می‌برد^{۲۲۰}.

۲۱۳. مالک‌وزارح در ایران. پیشین، ص ۱۴۲.

۲۱۴. همان، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۲۱۵. عتبه‌الکتابه. پیشین، ص ۵۲-۵۳.

۲۱۶. نجم‌رازی، مرصداالعباد، ۱۳۵۲، ص ۵۱۴.

217. C. Cahen, «Ikta», *The Encyclopaedia of Islam*, III, 1970, P. 1089.

۲۱۸. مالک‌وزارح در ایران. پیشین، ص ۱۲۴.

۲۱۹. همان.

۲۲۰. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۸ و مالک‌وزارح در

ایران. پیشین، ص ۱۹۷.

در این دوره نابسامان نیز بسیاری از مالکان زمینهای خود را به سبب مصادره آنها توسط خاندان ایلخانان، ماسوران عالیرتبه و دیوان از دست دادند. مثلاً به گفته مؤلف تاریخ صفای در زمان ارغون خان "برحسب دلخواه ربعی از دیه‌ها و سزرعه‌ها و بستانها و قنات‌ها و آب‌ها و آسیابهای فارس را مفروز کردند...^{۲۲۱}" در واقع، بسیاری از این اراضی چندین قرن در دست "ارباب و ملاک" بودند: "و برجماعت ارباب و ملاک که صدساله املاک سوروث و مکتسب در تصرف داشتند دعاوی رفت آن را نیز بنا به مقتضای وقت فیصله دادند"^{۲۲۲}.

با اینهمه، به رغم ضبط زمینها توسط ایلخانان و دیوانیان، یکی از خصایص بارز این دوره افزایش املاک و اسواال شخصی بوده است. ظاهراً پاره‌ای از ماسوران کشوری و لشکری اراضی اقطاعی، خالصه و وقفی را به ملک شخصی مبدل کردند.^{۲۲۳}

یکی از مالکان بزرگ در دوره ایلخانان خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود. وی املاک فراوانی در کردستان، عراق عجم، خوزستان، فارس، سیستان، سوریه، یمن و هند داشت. خواجه بخشی از این اراضی را برطبق وصیت نامه بر اولاد ذکور و اناث و بقاع خیر، و بخشی دیگر را به سلکیت فرزندان و علما وقف کرد. قسمتی از املاک او نیز در املاک خالصه و املاک غازانی، یعنی املاک غازان، قرار داشتند، و وی آنها را آبیاری و زراعت کرده بود. رشیدالدین این املاک را که از طریق دریافت اقطاع، بخشش و یا خرید آنها بدست آورده بود، به مالکیت شخصی خویش تبدیل کرده بود. او املاک خویش واقع در توران را که بعضی از آنها سیورغال سلاطین بودند و بعضی از آنها خریداری شده بودند، در وصیت‌نامه خود وقف بر جمیع اولاد ذکور و اناث کرد. املاک وی در سوریه و یمن نیز سیورغال ملک ناصر پادشاه مصر و سیورغال ملک اشرف پادشاه یمن بودند، و بعضی از آنها را وکلای او خریده بودند. وی این املاک را وقف کعبه و اورشلیم کرد. خواجه در سندو هند نیز املاکی داشت که آنها را وقف شهاب‌الدین سهروردی نمود.^{۲۲۴}

البته، دیوانیان دیگری نیز بودند که از این راه املاک بزرگی بدست آوردند. مثلاً، ابن طقطقی در عراق بسیاری از اراضی خالصه را اجاره کرد، و بدین وسیله ثروت بسیاری بچنگ آورد. اگرچه املاک و اسواال او بعداً توسط عظاملک جوینی مصادره گردیدند. شمس‌الدین محمد جوینی وزیر اعظم هلاکوخان، اباقا و تگودار املاک وسیعی در اختیار داشته است، و درآمد روزانه وی به ده هزار دینار بالغ می‌شده.^{۲۲۵}

در کنار املاک وسیع بزرگان کشوری و لشکری، املاک شخصی روحانیان خانواده‌های قدیمی و خرده مالکان نیز وجود داشتند. مثلاً، به گفته دولتشاه صاحب تذکره الشعراء، پدر عبدالرزاق نخستین حاکم سرمدار "مرد محتشم بزرگی بوده، و در املاک و اسباب دنیاوی در

۲۲۱. تاریخ صفای و صفای، پیشین، ص ۱۳۸.

۲۲۲. همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲۲۳. مالک‌دزادع ددایران، پیشین، ص ۱۹۷، ۲۰۳.

۲۲۴. همان، ص ۱۹۸-۱۹۹ و کشاورزی و مناسبات ارضی ددایران عهدمغول، جلد دوم، پیشین.

ص ۳۸-۴۰.

۲۲۵. مالک‌دزادع ددایران، پیشین، ص ۲۰۰.

ناحیت بیہق نظیر نداشت^{۲۲۶}.“ ایریمین الدین طغرائی پدر ابن یمین شاعر سربدار نیز بہ روزگار سلطان محمد خدا بنده در قصبہ فریومند خراسان “اسباب و اسلاک خریدہ متوطن شدہ“ بود^{۲۲۷}. دولتشاہ نیز صاحب اسلاک سوروثی بود^{۲۲۸}. ایرشاهی سبزواری (شاعر) کہ از خواہرزادگان خواجہ علی مؤید (حاکم سربدار) بودہ، “اسباب و اسلاک“ داشته است. ظاہراً ملک این شخص در زمان سربداران “بحوزہ دیوان افتادہ بود“ و سپس “بسعی بایسنغر بیزا [ملک وی را] بدورد کردند^{۲۲۹}...“ ایرمحمود شاعر سربدار نیز “ازدہقانی نان حاصل ساختی“ و صاحب ملک بود^{۲۳۰}. در بصرہ نیز اسلاک خصصرسی بسیار بودہ اند. چنان کہ در نامہ ای کہ رشیدالدین بہ سنقر- باورچی حاکم بصرہ نوشتہ، بہ وی پند دادہ است کہ با خردہ مالکان (دہقانان) بہ سہربانی رفتار کند^{۲۳۱}.

شیخ صفی الدین اردبیلی کہ “از یک پدر ملاک در اردبیل بدنیا آمد،^{۲۳۲}“ نیز در اوایل قرن ہشتم قمری قریہ گرج را در مالکیت خویش داشتہ است^{۲۳۳}. مؤلف احیاء الملوک نیز در ذکر وقایع اواخر قرن ہفتم قمری از دہقانان سیستان کہ آنہا را “مجوسیان دہقان“ می خواند، سخن می گوید^{۲۳۴}.

در دورہ مغولہا پارہای از کسان اراضی شخصی خود را از طریق بخشش ایلخانان بست آوردند. مثلاً غازان خان اراضی متروک را میان روستاییان تقسیم کرد. مال الاجارہ این اراضی روستاییان را بہ پذیرفتن چنین زمینہایی تشویق می کرد چرا کہ آنہا در سال نخست از پرداخت مالیات معاف بودند، و در سال دوم یک سوم از مالیات متداول بہ دولت پرداخت می گردید. میزان پرداخت مالیات در سال سوم نسبت بہ حاصلخیزی زمین طبقہ بندی می شد. چنانچہ زمین حاصلخیز بود، سہ چہارم، و در سورد زمینہای متوسط دوسوم و برای زمینہای کم- حاصل نیمی از مقدار متداول بہ دولت می رسید. پرداخت تمام حقوق متداول برای سال چہارم در نظر گرفتہ شدہ بود. در صورت پیدا شدن مالک قانونی اراضی متروک نیز روستاییان و مستأجران ملزم بودند تا برپایہ شریعت با مالک توافق کنند^{۲۳۵}.

اراضی ملکی را، مانند گذشتہ، بہ دیوان مالیات می پرداختند. لیکن برخی از اراضی کہ بہ حر، اسقاط یا موضوع وادرار موسوم بودند، از معافیت مالیاتی استفادہ می کردند. خواجہ نصیرالدین طوسی در این بارہ چنین می نویسد:

۲۲۶. دولتشاہ سمرقندی، تذکرۃ الشعراء، ۱۳۳۷، ص ۳۱۲.

۲۲۷. همان، ص ۳۰۶.

۲۲۸. همان، ص ۳۲۶.

۲۲۹. همان، ص ۴۸۰-۴۸۱.

۲۳۰. همان، ص ۳۰۹.

۲۳۱. مالک وزارت عدل ایران، پیشین، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۲۳۲. کمپفر، پیشین، ص ۲۰.

۲۳۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عہد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۸.

۲۳۴. ملک شاہ حسین سیستانی، احیاء الملوک، ۱۳۴۴، ص ۷۹.

۲۳۵. اشپولر، پیشین، ص ۳۱۸-۳۱۹.

«و زمینها و باغها که پادشاهان پیشین بر آن خراج نهاده باشند بسببی از اسباب آنرا [حر] خوانند و بهای آن [زمین] گرانتر باشد. و کسانی باشند که خراج ایشان بیفکنند باشند و آنرا [بعضی بلاد] اسقاط خوانند، [و بعضی موضوع]. و کسانی بوده باشند که زری معین ایشان را ادرار کرده باشند که در وجه خراج ایشان رانند، یا بجهت سعیش با ایشان دهند. و این هر سه یعنی [حر] و اسقاط و ادرار بمرثا برفته باشد، و بیکدیگر فروخته باشند، و آن را حساب مال و دستگاه سردم باشد، و آنرا بهیچ وقت [باطل نکنند]».^{۲۳۶}

با این ترتیب، به گفته نصیرالدین طوسی ادرار نیز در زمان وی جزء اسلاک شخصی بوده است. در حالی که در اوایل دوره مغول مستمری بوده که در مقابل خلعت به دبیران و روحانیان اهداء می شده. ظاهراً اینگونه اراضی را گروه‌های غیر تولیدکننده به سلک شخصی خویش تبدیل کرده بودند.

به هرگونه، در دوره مغول نیز اسلاک شخصی به غیر از اراضی حر و اسقاط، عسریا ده یک به دیوان می پرداختند. البته، اگر زمین آیش بود، مالیاتی بابت آن دریافت نمی شد.^{۲۳۷}

در زمان غازان خان دفترهای ثبت اسلاک در سراسر کشور بوجود آمدند، و بدین منظور منشیانی به ولایات مختلف برای تعیین وضع اسلاک شخصی و وقفی فرستاده شدند. اسناد مالکیت بانشان زرین دولت، یعنی آلتون تمغاسهر می شدند، و حاوی نام مالک و توصیف کامل ملک بودند.^{۲۳۸} در مناطق دوردست نیز محکمه‌ای در ساجد برای مدت چند روز تشکیل می گردید، و پس از بررسی وضع مالکیت، اسناد مالکیت را صادر می کرد. برطبق یرلیغی که در سوم رجب ۶۹۹ ه. ق. صادر گردید، نحوه فروش زمین اسلاک تعیین گردید. قبلاً اتفاق افتاده بود که کسی زمینی را بفروشد و پس از مدتی خود او یا وارثانش به استناد سندی تقلبی دوباره مدعی مالکیت آن زمین شوند. چنانچه سی سال از تاریخ معامله گذشته بود، ساله‌ای رخ نمی داد. در غیر این صورت، اسناد مورد بررسی قرار می گرفتند، و اگر در صحت آنها تردیدی وجود نداشت، به رسمیت شناخته می شدند.^{۲۳۹} به گفته رشیدالدین طبق فرمان غازان خان قرار بر این شد که مأموران "تفحص نموده تماست اسلاک اینجو و اوقاف وارثانی که از مدت سی سال باز بی منازع در تصرف ایشان بوده باشد، مشروح به اساسی مستصرفان بنویسند و در دفاتر ضبط گردانند."^{۲۴۰} به موجب فرمان دیگری غازان خان به مقطع‌ها دستور می دهد که "جماعت چریکیان با اسلاک و زمین ملاک و ارباب و اوقاف تعلق تسازند و در بهره آن تصرف نمایند"^{۲۴۱}... با اینهمه، اطلاع دقیقی درباره نحوه اجرای فرمانهای غازان خان در زمان خود وی و جانشینانش نداریم. تنها این آسر روشن است که پس از سرگ ابوسعید اجرای این فرمانها بشدت متزلزل گردید. البته،

۲۳۶. خواجه نصیرالدین طوسی، مجموعه رسائل، ص ۳۱.

۲۳۷. همان، ص ۳۰.

۲۳۸. اشپولر، پیشین، ص ۳۱۷ و مالک و ذراع دپیران. پیشین، ص ۱۷۹.

۲۳۹. اشپولر، پیشین، ص ۳۸۷.

۲۴۰. رشیدالدین فضل‌اله، جامع التواریخ، جلد دوم، ۱۳۳۸، ص ۱۰۳۱.

۲۴۱. همان، ص ۱۰۷۲.

منابع موجود غالباً از دعاوی ملکی سخن گفته‌اند. مثلاً، می‌دانیم که میان شیخ علاء‌الدین منصور یکی از فرزندان شیخ صفی‌الدین، و جلال‌الدین جوینی نواده شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان، برسردهی در اطراف اردبیل اختلافی وجود داشته است. جلال‌الدین جوینی از رئیس یکی از قبایل صحرائشین دشت قیچاق کمک طلبید. خان قبیله، ساتولمیش، سه تن از فرستادگان شیخ صدرالدین را که رئیس و سرشد درویشان صفوی بود، و برای مذاکره نزد خان رفته بودند، باز داشت کرد و سپاهیان خویش را به دهکده مورد دعوی فرستاد و پس از غارت ده، اموال روستاییان را تصاحب کرد. شیخ نیز روستاییان یکی دیگر از دهات خود را علیه صحرائشینان فرستاد، و سرانجام بر صحرائشینان پیروز گردید. البته این تنها اختلافی نبود که شیخ صدرالدین بر سر حق مالکیت با مالکان مختلف داشت. آشکار است که این نمونه‌ها نمایانگر مبارزه میان مالکان فئودال بر سر تصرف املاک و اراضی می‌باشند.^{۲۴۲}

در دوره صفویه نیز مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته می‌شد. افراد نسبت به املاک خود از حق کامل مالکیت برخوردار بودند، و می‌توانستند آنها را بفروشند و یا وقف کنند. املاک خصوصی تحت بازرسی مالکان آنها قرار داشتند، و مالکان بر اساس مزارعه مازاد تولید را از روستاییان صاحب نسق دریافت می‌داشتند و قسمتی از آن را بعنوان مالیات به دولت می‌پرداختند.^{۲۴۳}

در این دوره خاندانهای قدیمی علاوه بر تیول و سیورغال، صاحب ملک خصوصی نیز بودند. مثلاً، شاه محمود سیستانی در سیستان "در مواضع و املاک خود ساکن بود"^{۲۴۴}... "ملک‌شاه حسین سیستانی، از بازماندگان عمروین لیث صفاری^{۲۴۵}، در زمان شاه عباس اول علاوه بر تیول و سیورغال، املاک خصوصی نیز داشت^{۲۴۶}. در این دوره امیران سیستان صاحب املاک خصوصی بودند، و غالباً بین آنها بر سر تصاحب اراضی اختلاف پدید آمد^{۲۴۷}. این املاک دارای قبایله بودند، اما این امر مانع دست‌اندازی فئودالها بر اراضی یکدیگر نبود. مثلاً، به گفته ملک شاه حسین سیستانی مؤلف اعیان‌الملوک، شاه‌علی در سیستان "اکثر املاک شاه‌محمود حاجی را به تصرف در آورده و سوای املاک موروثی مواضع بسیار در سیستان و خشک‌رود خریداری

۲۴۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول. جلد دوم، پیشین، ص ۴۳-۴۵.

۲۴۳. با اینهمه، شاردن وضع اجاره بعضی از رقبات دیوانی و خالصه را با املاک خصوصی اشتباه می‌کند. به گفته وی "اراضی متعلق به افراد نودونه ساله بایشان تعلق دارد، نه بیشتر. این افراد می‌توانند در طول این مدت آنها را بفروشند یا هر طور دلشان بخواهد آنها را تملک داشته باشند بی آنکه بتوان چیزی از ایشان بازگرفت، (مباحثنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۷). پس از انقضای نودونه سال، مالک با پرداخت عواید يك ساله ملك اجاره نامه جدیدی برای همان مدت تنظیم می‌کرد (همان، ۲۶۷-۲۶۸).

۲۴۴. اعیان‌الملوک. پیشین، ص ۱۱۹. در واقع، املاک خصوصی یکی از شاهزادگان سیستان در زمان امیر تیمور به سیور غالبی تبدیل شد (همان، ص ۱۰۵).

۲۴۵. همان، ص ۳۱.

۲۴۶. همان، ص ۴۵۴، ۴۹۸-۵۰۱.

۲۴۷. همان، ص ۳۳۹، ۳۲۱، ۱۳۵.

نمود ۲۴۸.

سهم‌ترین تغییری که در دوره صفویه در ترکیب مالکان خصوصی بوجود آمد، افزایش مالکان روحانی بود. احتمالاً در آغاز روحانیان این اراضی را بعنوان متولیان وقف و یا از طریق دریافت تیول و سیورغال سوری در اختیار داشتند، سپس بتدریج این اراضی را به‌سلک شخصی خود تبدیل کردند. اکثر اراضی قشر روحانی نیز درپاره‌ای از نواحی کشور، بویژه در آذربایجان و اصفهان، قرار داشتند^{۲۴۹}.

اراضی وقفی

مقدمه: اراضی وقفی یا سوقفه زمینهایی بوده که شاهان، خلفا و یا فتودالها و ثروتمندان به نفع اشخاص خاص، مؤسسات دینی، مانند مساجد، مدارس و مزارها، و خیریه، مانند بیمارستانها و کاروانسراها، وقف می‌کردند. لیکن وقف، تنها به زمین محدود نمی‌شد و حمام، نهر، بازار، دکان، آسیاب و غیره، را نیز شامل می‌گردید.

وقف حبس و تعلق دایمی شیء به امری خاص است. فقهای اسلام وقف را بردونوع دانسته‌اند: وقف خاص و وقف عام. وقف خاص وقفی بوده که به اشخاص اختصاص داشته است، مانند املاکی که واقف بر اولاد خود وقف می‌کرده^{۲۵۰}. وقف عام نیز اختصاص به مصالح عامه داشته است.

شرع اسلام وجود متولی را برای هر سوقفه‌ای واجب می‌شمارد. متولی نیز می‌تواند خود واقف باشد، اگرچه مالکی‌ها به این امر مخالف‌اند.

وقف دایمی یا سوقفی، و نیز غیرقابل انتقال به‌غیر، فروش و رهن‌گذاری بوده، و از این نظر تقریباً شبیه سوال کلیسا در اروپای قرون وسطی می‌باشد. واقف می‌توانسته استفاده از مال سوقفه را مشروط به شرطی سازد. بدین ترتیب، وقف اسلامی به سبب آن که غیرقابل انتقال به‌غیر بوده است و واقف شرایط وقف را تعیین می‌کرده، نوعی مالکیت مشروط بحساب می‌آید.

به موجب شرع اسلام عشر محصول به متولی می‌رسد. در ایران معمولاً وقف از معافیت مالیاتی برخوردار بوده است و حق وصول حقوق دیوانی به متولیان سوقفه منتقل می‌شده. اراضی وقفی توسط زارعان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است، و در این مورد بین املاک سوقفه و انواع دیگر اراضی فتودالی تفاوتی وجود نداشته است. درپاره‌ای از سواردهای نیز ممکن بود شخص ثالثی بین زارع و مالک و یا زارع و متولی سوقفه واسطه شود، یا این که خود متولی سوقفه بلاواسطه

۲۴۸. همان، ص ۱۵۲. لیکن همواره حقوق مالکان پایمال نمی‌شده است. مثلاً حاکم سیستان در اوایل قرن نهم قمری تصمیم گرفت که در موضع برك شهری بسازد. بدین سبب حاکم قسمتی از املاک میران میر عبدالله را که در این شهر قرار گرفته بود، از ایشان به قیمت واقعی بستد، (همان، ص ۱۳۲).

۲۴۹. مالک‌وزاد در ایران. پیشین، ص ۲۴۷.

۲۵۰. فقها در این که وقف بر اولاد شرعاً جایز بوده یا نه، بایکدیگر اختلاف داشته‌اند. (همان، ص ۴۱۳).

در رابطه با زارعان قرار گیرد.

درآمد متولیان موقوفات تنها از بهره برداری از اراضی و بهره‌کشی از روستاییان ساکن در این زمینها بلست نمی‌آمد. آنها از اجاره دادن قناتها و نهرها و بازارها، گرمابه‌ها و غیره، نیز درآمدی کسب می‌کردند.

غرض از ایجاد اوقاف متنوع و متعدد بوده است، لیکن مهمترین کارکرد آن تأمین درآمد روحانیان و سایر قشرهای مذهبی و خدشه آنها بوده. گروه بزرگی از روحانیان دوره فتوالمیسم از محل مازاد تولید موقوفات، که بر اثر بهره‌کشی از رعایا و صنعتگران شهری بلست می‌آمد، بهره‌مند می‌شدند. این قشرها از متولی وقف موابج و مستمری خود را به شکل جنسی و نقدی دریافت می‌داشتند.

در کشورهای اسلامی معمولاً دیوان موقوفات برای نظارت بر اسوال وقفی وجود داشته است، اگرچه برخلاف دستگاه مشابه در کلیسای مسیحی متمرکز نبوده است. وظیفه اصلی دیوان موقوفات تعیین اصالت و قفنامه‌ها و حل و فصل دعاوی مربوط به تصرف و اداره اسوال وقفی بوده است.^{۲۰۱}

تکامل وقف: اطلاعات ما راجع به وقف در ایران و بیژانس پیش از اسلام اندک است. با اینهمه، می‌دانیم که در بیژانس نهادی مشابه وقف اسلامی وجود داشته است که نهادی خیریه‌ای بوده است.^{۲۰۲} در میان یهودیان نیز چنین نهادی وجود داشته است.^{۲۰۳} در کتاب ماتیکان هزاد دادستان نیز راجع به وقف املاک به شرط آن که متصدی وقف دعاهاهی برای راحت و رستگاری روح واقف بخواند، مطالبی وجود دارد.^{۲۰۴} در عین حال، در دوره ساسانیان یکی از دبیران روانگان دبیر، یا دبیر خیریه، یعنی دبیر اسوری که مربوط به روان است. خوانده می‌شده است.^{۲۰۵}

ظاهراً فکر ایجاد اراضی وقفی در اصل ریشه در فتوحات اعراب دارد چرا که پس از تسلط اعراب پاره‌ای از اراضی به مسلمانان فاتح تعلق گرفت و زارعان این زمینها در برابر پرداخت بهره مالکانه املاک مزبور از حق انتفاع برخوردار شدند، و زمین به نفع جامعه اسلامی حبس گردید. اما اصطلاح وقف در اواخر اولین قرن تسلط اسلام بر ایران در مورد اراضی به کار برده شد که مالکیت آن به نفع عا،ه، اسور خیریه، و یا شخص خاصی حبس شده بود. در این حالت بود که اراضی وقفی بعنوان یک شکل جدید مالکیت درآمد.^{۲۰۶}

در اوایل خلافت عباسیان، یعنی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم قمری، بسیاری از زمینداران با نفوذ اراضی خود را به وقف تبدیل کردند تا از دست اندازی بزرگان مصون باشند.

۲۵۱. همان، ص ۴۱۲-۴۲۳، ای. پ. پطروشفسکی، اسلام در ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۶۹-۱۷۰ و ایران‌شهر، جلد دوم، ۱۳۴۳، ص ۱۲۶۶.

252. Piae Cause

۲۵۳. Lokkegaard پیشین، ص ۵۳.

۲۵۴. ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۵۸.

۲۵۵. همان، ص ۱۵۵-۱۵۶، Lokkegaard، پیشین، ص ۵۳.

۲۵۶. همان، ص ۵۵.

از لحاظ نظری مالکیت اینگونه اراضی غیرقابل انتقال بود، لیکن در عمل این اراضی نیز مانند انواع دیگر زمینها مورد مصادره و ضبط قرار می‌گرفتند.^{۲۰۷} گذشته از این، به‌دو دلیل دیگر تعداد اراضی وقفی افزایش یافتند. نخست آن که با تبدیل اراضی سلکی به زمین وقفی به‌نحوی غیر-سستقیم از تقسیم زمین بر مبنای قوانین ارث اسلام ممانعت بعمل می‌آمد، و از خرد شدن زمین جلوگیری می‌شد. دوم آن که اراضی وقفی از پرداخت مالیات به‌دیوان معاف بودند. بدین سبب افراد ثروتمند برای فرار از پرداخت مالیات به‌این نهاد روی آوردند. لیکن به‌رغم این امتیازات، خلفا و امیران محلی در مدیریت این اراضی مداخله می‌کردند، و درپاره‌ای از موارد این اراضی را به‌نفع خود مورد مصادره قرار می‌دادند. مثلاً، در تاریخ قم در ذکر اعراب اشعری که در قم صاحب املاکی بودند، چنین آمده است:

«دیگر از مفاخر ایشان وقف کردن این گروه عربست که بقم بودند از ضیعتها و مزرعها و سیرایها تا غایت که بسیاری از ایشان هرچه مالک و متصرف آن بودند از مال و منال و استعه و ضیاع و عقار بائمه‌علیهم‌السلام بخشیدند و ایشان اول کسانی‌اند که بدین ابتداء کردند و خمس از مالهای خود بیرون کردند... و خلفا این املاک را که ایشان بدفعات وقف کردند بدست فراگرفتند. ایشان دیگر باره غیر آن املاک وقف کردند تا آنمقدار از آن بماند که دیلم باقطاع آنرا فراگرفتند و خراج املاک موقوفه ایشان چهار صد هزار درم برسیده است.^{۲۰۹}»

در ضمن می‌دانیم که عضدالدوله دیلمی در امور اوقاف سواد دخالت می‌کرده است، و مفتشان و سمیزانی بر آنها گمارده بود و برای هر یک از آنها مبلغ معینی بعنوان وظیفه مقرر کرده بود.^{۲۱۰} یا این که در زمان سلطان محمود، حسنک املاک و اوقاف خاندان اشرفی و قدیمی میکائیلیان را ضبط کرد. میکائیلیان به‌مسعود شکایت بردند، و سرانجام املاک خود را باز پس گرفتند، و اوقاف خویش را از نوزنده کردند.^{۲۱۱} سلطان محمود نیز در امور اوقاف خراسان دخالت می‌کرده است. مثلاً، در کتاب ترجمه تاریخ یمنی آمده است که سلطان محمود قاضی-القضاة ابو محمد عبدالله ابن محمد الناصی را به‌دیوار خراسان فرستاد تا تدارک امور اوقاف فرماید و آنچه دستهای ظلمه و مستأکله ستمگر بخشیده بودند، بیرون آورد.^{۲۱۲} پاره‌ای از سلاطین و امیران نیز املاک خصوصی را ضبط، و آنها را به‌اوقاف تبدیل می‌کردند. مثلاً، به‌گفته‌ی سرعشی املاک اربابی در طبرستان ضبط گردیدند، و وقف آستان قدس رضوی شدند.^{۲۱۳}

در دوره سلجوقیان املاک موقوفه بسیار بوده‌اند، و دولت تسلط بیشتری بر اینگونه

۲۵۷. *The Cambridge History of Islam*. پیشین، ص ۵۳۷ و مالک و ذارع در ایران. پیشین، ص ۸۲.

۲۵۹. تاریخ قم. پیشین، ص ۲۷۹.

۲۶۰. مالک و ذارع در ایران. پیشین، ص ۸۲.

۲۶۱. تاریخ بیهقی. پیشین، ص ۴۳-۴۴.

۲۶۲. ترجمه تاریخ یمنی. پیشین، ص ۴۷۵. در زمان سامانیان نیز دیوانی خاص امور اوقاف وجود داشته است (مالک و ذارع در ایران. پیشین، ص ۱۱۹).

۲۶۳. ظهر الدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان. ۱۳۴۷، ص ۲۶۹.

اراضی داشته است تا از این طریق تشکیلات مذهبی را در دایره تشکیلات حکومت محدود گردانند.^{۲۶۴} این امر به نحوی آشکار در منشورهایی که از طرف دیوان سنجر بعنوان حکام صادر شده، منعکس است. بر طبق این منشورها متولیان اوقاف تابع قدرت حکام بوده‌اند، و حکام بر مصرف عواید اوقاف و شیوه اداره اوقاف نظارت داشته‌اند. نظارت کلی اوقاف در اختیار قاضی عسکر لشکر سلطان بوده است. متولیان نیز مجبور بوده‌اند که اطلاعات کاملی در دسترس قاضی قرار دهند و مخارج دستگاه قاضی را بپردازند. در پاره‌ای از شهرها نیز دیوان اوقاف وجود داشته است که بر اوقاف ناحیه خاصی نظارت می‌کرده. مثلاً، منشوری که از طرف دیوان سنجر بعنوان نیابت دیوان اوقاف صادر شده، از نیابت تولیت می‌خواهد که وضع اوقاف را روشن سازد، به «معروفان و مشاهیر و معتبران شهرگران و نواحی آن از سادات و قضاة و ائمه و رؤسا و دهاقین و نواب و مقطعان» فرمان می‌دهد که از وی حمایت کنند.^{۲۶۵} با اینهمه، دیوان اوقاف بر همه اوقاف نظارت عالییه نداشته است.^{۲۶۶}

در دوره سلجوقیان نیز مواردی وجود دارند که از ضبط اراضی وقفی حکایت می‌کنند. مثلاً، از منشوری که دیوان سنجر در مورد اوقاف‌گران صادر کرده بود، چنین بر می‌آید که هرج و مرج بر اداره اوقاف حاکم بوده است.^{۲۶۷}

در عهد نخستین ایلخانان بت پرست، بسیاری از املاک وقفی مورد مصادره قرار گرفتند.^{۲۶۸} لیکن در دوره ایلخانان مسلمان، یعنی از غازان خان به بعد، املاک موقوفه افزایش یافتند، و به گفته مؤلف تاریخ و صاف در زمان سلطان ابوسعید بسیاری از اراضی به املاک موقوفه تبدیل شدند.^{۲۶۹} با اینهمه، بخشی از املاک وقفی کماکان در تصرف بزرگان مغول باقی ماندند. مثلاً، به گفته حمدانته مستوفی «ولایت پشکل دره ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان اقتاده چهل پاره دیه باشد... و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب بتصرف مغول است.^{۲۷۰}» در واقع تصاحب املاک و اسواول وقفی بیانگر مبارزه میان

۲۶۴. عتبة الکعبة. پیشین، ص ۵۰-۵۲، ۱۲۲-۱۲۳.

۲۶۵. همان، ص ۲۰-۵۲.

۲۶۶. مثلاً رجوع شود به همان، ص ۳۲-۳۳.

۲۶۷. همان، ص ۵۲-۵۵.

۲۶۸. مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۲۰۳ و کشاورزی و مناسبات ادنی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۳۳.

۲۶۹. تهر یو تاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۵۹-۳۶۰. غازان خان نیز قسمتی از املاک خود را به وقف مذهبی و خیریه‌ای تبدیل کرد (جامع التواریخ. پیشین، ۹۹۷-۱۰۰۴). تیمور لنگک نیز املاکی در حوالی اردبیل، اصفهان، همدان، طالش و طارم وقف خاندان صفوی می‌کند. این املاک در دست سران عشایر و امیران و کدخداها بوده‌اند، و بر طبق اسناد موجود ظاهرأ مالکان آنها این اراضی را «بی‌هیچ اجباری» می‌فروشد تا در اختیار خاندان صفوی قرار گیرد. تیمور به تولیت این املاک دستور می‌دهد تا هر سال عواید اوقاف را جمع کند و به خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن سلطان شیخ صفراالدین اسحاق بن سید جبرائیل الحسینی و فرزندانش بدهد (مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۲۲۳. همینطور

عالم‌آرای شاه اسماعیل. ۱۳۴۹، ص ۲۱).

۲۷۰. نزهة القلوب. پیشین، ص ۷۳.

دوقشر از طبقه فتودال، یعنی بزرگان لشکری و روحانیان، بوده است. اگر چه به قول خواجه نصیرالدین طوسی «پادشاه در چهارمال تصرف نکردی، ... چهارم مال وقف، وقف جهت خیرات [بزرگ] کرده‌اند، پادشاهان آنرا بفال نیک نداشتند و فرمودندی تا از آن معتمدی بر خبر باشد تا چنانچه وقف کرده‌اند [در آن خیرات صرف کنند و] بر موجب شرط واقف بمصرف رسانیده آید»^{۲۷۱}. لیکن واقعیت امر در مکتوب دستورالکاتب بر مراتب بهتر منعکس شده است. در این کتاب از این امر شکایت شده که «وجوهی جهت عمارت مسبلات تعیین فرموده‌اند. و اکثر موقوفات در تصرف مستأکله و متغلبان است و آنرا بلقمه و طعمه خود کرده‌اند و بهیچ حال تن در ادا نمی‌دهند و چون بعضی از ایشان تعلق باسرای بزرگ دارند مجال مناقشت در مطالب نیست...»^{۲۷۲} در دستورالکاتب راجع به دست‌اندازی متولیان بر عواید موقوفات نیز چنین آمده:

ابواب البراین ولایت اکثر از متنزهات بقاع است و بواسطه عدم کفایت و امانت متولیان روی بخرابی‌نهاد و مرتزقه ضروری محروم مانده و شروط تولیت شرعاً در متولیان منتفی گشته. اگر حکم التعمین مبارک صادر گردد که مجموع موقوفات این ولایت در عهده و اهتمام بنده باشد و متولیان خاین که شرعاً واجب العزل باشند معزول شوند و امانا برقرار بسوظایف خود مشغول گردند در اندک زمانی آثار آبادانی و رونق بقاع وقف و موقوف علیه و شکر مرتزقه بوضوح پیوندند^{۲۷۳}...

یرلیغ غازان خان راجع به اقطاع لشکر مغول نیز «جماعت چریکیان» را از تصرف «زمین ملاک و ارباب و اوقاف» بر حذر می‌دارد^{۲۷۴}. این دستور آشکارا بر این امر دلالت دارد که ضبط املاک و اوقاف در دوره ایلخانان رواج داشته است.

مأسوران عالیرتبه دیوانی عهد مغول نیز برخی از املاک خود را وقف می‌کردند. مثلاً رشیدالدین فضل‌الله به موجب وصیت نامه خود بخش قابل ملاحظه‌ای از املاک و اموالش را وقف کرده است^{۲۷۵}.

در این دوره وقف املاک به نفع کلیسای مسیحیان نیز رواج یافت. در حالی که طبق فقه اسلامی وقف اموال تنها به سود مؤسسات مسلمانان جایز شمرده می‌شد. بعدها در زمان صفویه حق وقف و استیازات متفرع از آن رسماً به اراضی ملکی صومعه‌های مسیحیان گسترش یافت^{۲۷۶}.

مشاغل روحانی قضاة قبل و بعد از تسلط مغول ارثی بوده است، و املاک موقوفه در تصرف آنها باقی می‌مانده است و به‌سبب موروثی آنها تبدیل می‌گشته، در «وقف اهلی» که مخصوص نگهداری و تأمین زندگی خانواده‌های سادات و شیوخ صوفیه بوده است، نیز منصب

۲۷۱. خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۴.

۲۷۲. دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۹۸.

۲۷۳. همان، ص ۴۹۹.

۲۷۴. جامع‌التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۲.

۲۷۵. مالک‌وزار در ایران. پیشین، ص ۱۹۸.

۲۷۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۴-۳۵.

متولی موروثی بوده^{۲۷۷}.

در عهد مغول دیوان موقوفات وجود داشته است، و در رأس آن شخصی روحانی که صدراالصدور نامیده می‌شده قرار داشته. وظیفه اصلی این دیوان حل و فصل دعاوی مربوط به تصرف و اداره اموال وقفی و تعیین اصالت و قفنامه‌ها بوده است^{۲۷۸}.

گروهی از روحانیان نیز از متولیان اوقاف سواجب و مستمری و ادرار که بصورت جنسی و نقدی پرداخت می‌شده، دریافت می‌داشتند. در مکتوبی در دستورالکاتب در یک مورد چنین آمده است:

«ششم مد عصره بعد از تبلیغ مراسم خدمت و اخلاص نموده می‌شود که وجهی از محصول فلان وقف بوجه ادرار این ضعیف بشرط واقف مقرست و واجب این سال با وجود آنکه از دیوان حکم داده‌اند و مجری داشته نرسیده^{۲۷۹}...»

در زمان ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو اراضی وقفی کماکان وجود داشتند، و تولیت اوقاف مذهبی موروثی بود. فرمان اوزون حسن که در ماه رمضان ۸۸۴ هـ ق درباره منصب نقابت و تقدم سادات قم و تولیت موقوفات امامزاده معصومه و مساجد آنجا در مورد شرایط مورد نظر واقف، مسؤولیتها، امتیازات و معافیت‌های وقف مذهبی بسیار گویاست، در بخشی از این فرمان چنین آمده است:

... از قدیم الایام الی یومنا هذا منصب نقابت و تقدم سادات و تولیت اوقاف سزار متبرکه امامزاده معصومه... به آباء عظام و اجداد کرام مرتضیان مشارالیهما متعلق بوده... و هر یک از ایشان که... رجوع این امر خطیر بدیشان تفویض فرمودیم... تا محصول موقوفات را به موجب شرع و شرط واقف به مصرف و جوب رسانند و رقبات را معمور داشته، در رواج و رونق مسجد و مشهدین منورین غایت اجتهاد به تقدیم رسانند. باینکه مرتضیان موسی الیهما را متصدی مناصب مذکوره دانسته... و عزل و نصب خادمان و... به رأی ایشان متعلق شناسند... و به دستوری که در فرامین سلاطین مذکور مسطور است از موقوفات مشهدین منورین و املاک و اسباب ایشان و سایر سادات رضویه و مجاوران مسزارات مذکوره که در شهر و ولایت قم دارند - ارتناً و اکتساباً - مال و اخراجات و حقوق دیوانی نمی‌گرفته‌اند و بریشان معاف و مسلم بوده و تا غایت استمرار یافته، به همان دستور معاف و مسلم و ترخان و مرفوع القلم داند و تغییر و تبدیل به قواعد مستمره راه ندهند و کسی را در خانه‌های ایشان فرود نیاورند و چهار پایان ایشان را به الاغ نگیرند و مواشی و سراعی و تمغانستانند و برزیگران ایشان را بیگار و شکار فرمایند و قیچور نستانند و امیرانی نطلبند و احکام سابق ایشان را به امضا مقرون شمرده، در کل ابواب و رعایت و مراقبت

۲۷۷. همان، ص ۲۷-۲۸.

۲۷۸. همان ص ۲۹.

۲۷۹. دستورالکاتب فی تعیین المراقب، پیشین، ۳۶۸.

واجب دانند و شرایط اعزاز و لوازم احترام به‌جای آورند.^{۲۸۰}... در این دوره نیز کلیسای مسیحیان سوقوفاتی داشته‌اند، و برخی از آنها از معافیت‌های مالیاتی برخوردار بوده‌اند. در قسمتی از فرمان مربوط به دوره قراقویونلو در بخشودن مال و اخراجات دیوانی و انک طاطیف و وانک و غادی چنین آمده است:

اسرا [ی] اولکا و حکام و داروغگان بلوکات و عمال و متصدیان اشغال دیوانیان قپانسات و ازان و ارسبار خصوصاً شحانسی و سلکان و مقدسین مواضع... فرمان همایون واقف و مطلع گردند بدانند که درین وقت پیشوای آل مسیح شماؤن و رطابید به‌درگاه عالم پناه آمد و بعد از عرض عبودیت و ... احکام سلاطین سابقه و حکم همایون که به اسضاء رسیده، سمت اصدار یافته بود به‌عز عرض رسانید مشتمل بر آن کسه و انک طاطیف و وانک و غادی کی مقام و مسکن او بوده و اراضی که متعلق به سوقوفات وانک او بوده و مزروع می‌گردانیده از مال و اخراجات و عوارض دیوانی معاف و مسلم گشته و از مزروعات و ارتقاعات و جهات اومال و خراج نطلبند و متعلقان او را مسلم و مرفوع القلم دانند.^{۲۸۱}...

در عهد صفویه وسعت اراضی وقفی به‌اوج خود رسید، و حتی به‌گفته شاردن ارزش آنها از ارزش املاک سلطنتی بیشتر بوده.^{۲۸۲} وی درباره اراضی وقفی چنین می‌نویسد:

املاک موقوفه در میان مسلمانان مقدس است، و اگر مالکی که اسوالش مصادر می‌شود، حتی یک روز قبل، مالی، خواه زمین یا خانه‌ای را وقف کرده باشد، شاه نمی‌تواند بان دست بزند.^{۲۸۳}

بدین ترتیب، مالکان این دوره برای جلوگیری از ضبط زمینشان توسط شاهان صفوی، به‌وقف اسوال خود پرداختند. اما در این دوره شاهان صفوی، بویژه شاه‌عباس اول، نیز بخش بزرگی از اسوال خود را وقف کردند تا به‌گفته شاردن «شرعاً استفاده از آنها [برایشان] مجاز و حلال باشد».^{۲۸۴} شاه عباس املاک خاصه خود را در اصفهان، کاشان، قزوین، نطنز، جوشقان در جنوب غربی کاشان و خراسان وقف چهارده معصوم کرد.^{۲۸۵} به‌گفته مؤلف «روضه الصفا»، شاه‌عباس «کل املاک خاصه خود را... به چهارده تقسیم مقسوم و بر چهارده معصوم وقف نموده... [و] پادشاهان گرامی نژاد را بعد از خود به تولیت این سوقوفات معین نمود».^{۲۸۶} عواید

۲۸۰. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو. ۱۳۵۲، ص ۸۴-۸۴ همینطور رجوع شود به همان، ص ۱۲۰-۱۲۱ راجع به تقویس منصب نقابت سادات و تولیت مزار فاطمه در قم به سیدرشیدالدین رشیدالاسلام فرزند نظام‌الدین سلطان احمد رضوی.

۲۸۱. همان، ص ۵۳. همینطور رجوع شود به همان، ص ۵۶-۵۷ راجع به پیشوایی ارامنه ولایت کویجه واروط و بخشودن مال و خراج زمینها و متعلقات وانک طاطیف و غادی و موقوفات قدیم و جدید آنها.

۲۸۲. میباحتنامه شاددن، جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۳.

۲۸۳. همان، ص ۴۱۴.

۲۸۴. همان، ص ۴۱۵.

۲۸۵. ره‌برین، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲۸۶. میرخواند، روضه الصفا، جلد هشتم، ص ۳۸۱.

موقوفات نیز پس از پرداخت «حق التولیه» بر حسب اختیار و نظر متولی به مصرف می‌رسید.^{۲۸۷} به گفته جلال‌الدین محمد یزدی منجم باشی «شاه ثواب مصرف حاصل از هر یک از موقوفات را بترتیب بیکی از اجداد، یا برادران و بستگان خود، مشروط بدانکه بشخص وی و اجدادش خیانت و بد نکرده باشند، اختصاص داده بود، و متولی هر قسمت از موقوفات براتی بمهراماسی که املاک وقف او شده بود، به نام شاه عباس می‌نوشت و شاه که متولی تمام موقوفات بود، اجازه پرداختن برات را صادر می‌کرد»^{۲۸۸}.

در دوره شاه طهماسب اول نیز این موقوفات وجود داشتند. خواهر شاه طهماسب املاکی را در شیروان، ارسبار، تبریز، قزوین، ری، گرمسیر، اصفهان و استرآباد وقف چهارده معصوم کرد.^{۲۸۹}

گذشته از خاندان سلطنتی، صاحبان املاک خصوصی نیز برای حفظ املاک خود بخشی از آنها را وقف کردند، زیرا بدین طریق خود یا خانواده آنها متولی موقوفات خویش می‌شدند و قسمت اعظم عواید آنها را به خود اختصاص می‌دادند. البته، قسمتی از این عواید نیز برای مقاصد خیریه‌ای به مصرف می‌رسیدند.^{۲۹۰} با اینهمه، سوء استفاده از عواید وقف رواج داشت، و متولیان از این طریق ثروت هنگفتی بدست آوردند. شاردن در این باره می‌نویسد:

شاه عباس دوم ضمن تجدیدنظر در تجاوزاتی که نسبت به اموال وقف صورت می‌گرفت، دراعطای چنین حقوقی کلان به یک نفر نیز تجدید نظر کرد. وی صورت کلیه عواید موقوفه کشور را بررسی می‌کرد، و در آن فهرست به نام اشخاصی برخورد که بیست و پنج تا سی هزار لیور عایدی سالانه داشتند، آنگاه دستور داد عواید به نسبت جدیدی تقسیم گردد.^{۲۹۱}

اراضی وقفی را غالباً به اجاره می‌دادند. در سندی مربوط به اوقاف غیاثیه که بعضی از آنها وقف خاص و برخی وقف عام بودند، آشکار است که دیوان در معامله با زارعان روش سزاعه را برگزیده است.^{۲۹۲} در پاره‌ای از موارد نیز متولیان املاک وقفی را به مقاطعه می‌دادند.^{۲۹۳} در دوره صفویه اداره موقوفات شاهی و دیگران در اختیار صدرخاصه و عامه بود.^{۲۹۴}

۲۸۷. همان، ص ۳۹۱.

۲۸۸. زندگانی شاه عباس اول، جلد سوم، پیشین، ص ۲۳. برای نمونه، «وقف حضرت امام محمد باقر، ثوابش از سایر اولاد قطب‌الاولیاء صفی‌الاصفیا شاه صفی، بشرط آنکه بشاه جنت مکانی خیانت و بدی نکرده باشد، ۳۰۰ تومان»، یا این که «وقف حضرت امام جعفر صادق، ثوابش از سایر اولاد شاه صفی بشرط عدم خیانت بشاه جنت مکانی، ۳۰۰ تومان»، (همان، ص ۲۳).

۲۸۹. ره‌برن، پیشین، ص ۱۷۴.

۲۹۰. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۷۳-۷۵ و مالک‌وزار در ایران، پیشین، ص ۲۲۴.

۲۹۱. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۷، ۴۱۸.

۲۹۲. جالب این که واقف اولیه این موقوفات در آذربایجان، غیاث‌الدین بن رشیدالدین درسال ۷۳۴ ق. ۱۳۳۳ م. بدین عمل دست‌زده بود (مالک‌وزار در ایران، پیشین، ص ۲۲۵).

۲۹۳. همان، ص ۲۲۶.

۲۹۴. تذکره الملوك، ۱۳۳۲، ص ۲.

به‌گفته‌ی کمپفر در زمان شاه سلیمان «صدر ممالک کلیهٔ اسلاکی را که در سراسر کشور از طرف اشخاص وقف امور دینی شده، اداره می‌کند. صدرخاصه ادارهٔ آن قسمت از موقوفات مذهبی را عهده‌دار است که به شخص شاه راجع می‌شود»^{۲۹۰}. صدر مستمری متولیان و روحانیان، وعاظ، مدرسان و طلاب را تعیین می‌کرد^{۲۹۱}. اوقافی نیز که پادشاه وقت متولی آنها بود، یعنی «اوقاف تقویضی» تحت نظارت «صدر خاصه و عامه» بودند.^{۲۹۲} ادارهٔ امور اوقاف در ولایات نیز با مستوفی مخصوصی بود. همهٔ وزراء، مستوفیان، متصدیان، متولیان، مباشران موقوفات خاصه و موقوفات دیوان ممالک مجبور بودند محاسبهٔ خود را برای سمیزی به‌دقتر موقوفان تسلیم کنند^{۲۹۳}. به‌گفتهٔ کمپفر «مستوفی موقوفات بر دفترخانهٔ موقوفات ریاست دارد. در این دفترخانه دربارهٔ اسلاک موقوفه تمام جزئیات مساحت، طرزکشت و دریاقتها و پرداختهای سالانه ثبت می‌شود.»^{۲۹۴} پاره‌ای از موقوفات نیز «حق التولیه» و «حق النظاره» به‌صدراعظم می‌پرداختند^{۳۰۰}.

شاردن دربارهٔ درآمد رؤسای موقوفات چنین می‌نویسد:

هر یک دوهزار تومان حقوق شغل خود را که معادل سی‌هزار اکو به‌پول ما [فرانسویان] است دریافت می‌دارند، اما چون مبلغ بحوالهٔ زمین است و زمین بیش از حقوق مقرر آنان ارزش دارد، و عواید دیگری هم دارند، عوایدشان تا شصت هزار اکو بالغ می‌گردد^{۳۰۱}.

استفاده از عواید موقوفات به صورت مستمری یا مادام‌العمر و یا موقت بوده است. به‌گفتهٔ شاردن «عواید موقوفات مادام‌العمر عبارتست از عوایدی که از اراضی تحصیل می‌گردد، عواید دیگر که خاصه بصورت حقوق مستمری است، عبارت از حواله‌ایست که برات نایبده می‌شود.»^{۳۰۲} کسانی که از عواید اسلاک وقفی مستمری دریافت می‌داشتند، در موعد معین به‌دقتر موقوفات مراجعه و حوالهٔ خود را دریافت می‌کردند^{۳۰۳}. به‌قول شاردن «گروه کثیری از مردم از درآمد اسواول موقوفه زندگی می‌کنند. اما باستانهای صدور نایبان صدور و مباشران اسلاک و کسانی که عواید اسواول را تقسیم می‌کنند، در میان بقیه، افراد زیاد ثروتمندی وجود ندارد»^{۳۰۴}.

۲۹۵. کمپفر، پیشین، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲۹۶. همان، ص ۱۲۲.

۲۹۷. تذکرهٔ الملوك، پیشین، ص ۲۲۳-۲۳۰.

۲۹۸. همان، ص ۴۴.

۲۹۹. کمپفر، پیشین، ص ۱۲۲.

۳۰۰. تذکرهٔ الملوك، پیشین، ص ۵۳.

۳۰۱. سیاحتنامه‌ی شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۴۱۷.

۳۰۲. همان، ص ۴۱۶.

۳۰۳. همان.

۳۰۴. همان، ص ۴۱۷.

چراگاههای صحرائشینان

مقدمه: چراگاههای صحرائشینان یا اراضی چادرنشینان که قبل از غلبه مغول آنها را چراگاه، در دوره مغول یورت و در دوره صفویه الکاه می خواندند، زمینهایی بودند که برای چراگاه داسها یا به منظور کوچ به مراتع مرتع کوهستانی (بیلاق) در تابستان و جلگه های پست (قشلاق) در زمستان، مورد استفاده قرار می گرفتند.

این اراضی را به نام مغولی یورت می خواندند، و یورت به معنای قلمرو کوچ قبیله یا ایل بوده ۲۰۰. اصطلاح علفخوار نیز که در متون بجای یورت بکار برده شده، هم به معنای چراگاه و هم به معنای مالکیت مرتع به کار رفته است ۲۰۶.

معمولاً این اراضی ضمیمه اراضی سلطنتی و اقطاعی بوده اند، لیکن از آنجا که ویژگیهای خاص خود را داشته اند، باید آنها را نوع خاصی از مالکیت فنودالی دانست. چراگاهها در اختیار خان قبایل کوچ نشین قرار می گرفتند، و رابطه توزیمی حاکم بر روابط ایلی در پس پرده رسوم پدر شاهی و جماعتی پنهان می گردید. پس از این که مراتع به رؤسای ایلات واگذار می گردید، عملاً در مالکیت رئیس قبیله یا عشیره قرار می گرفت. لیکن از نظر حقوقی چراگاه به صورت جمعی مورد استفاده قرار می گرفت، و کوچ و چرای داسها توسط اعضای ایل انجام می پذیرفت. اعضای فقیرتر ایل در ازای استفاده از چراگاه یا یورت به شکلهای مختلف بهره ای به خان می پرداختند. شکل غالب بهره کشی نیز عبارت بود از سپردن دام خان به اعضای ایل برای چرا، و دریافت قسمتی از دام و زاد و ولد آنها و دریافت بخشی از پشم و شیر آنها توسط خان. گذشته از پرداخت بهره کار و جنسی، اعضای ایل به شخص خان وابسته بودند، و عوارض مختلفی به او می پرداختند، با اینهمه، بسبب وجود روابط خویشاوندی و وابستگی اسیران و خانهای ایلات به نیروی جنگی اعضای ایل، میزان این بهره کشی سبکتر از میزان بهره کشی در کشاورزی ساکن بوده است ۲۰۷.

تکامل اراضی قبایل صحرائشین: پیش از ورود سلجوقیان، و بویژه مغولها، متون تاریخی موجود از اراضی قبایل صحرائشین کمتر سخن به میان می آوردند، این به سبب آن بوده که چراگاههای قبایل صحرائشین بسیار اندک بوده است. البته، اقتصاد شبانی و دامداری سنگی به یکجانشینی در ایران از مدتها پیش وجود داشته است، اما نسبت به کشاورزی ساکن از اهمیت بسیار کمی برخوردار بوده. بدین سبب پیش از غلبه اسلام و سلجوقیان متون تاریخی تنها از چراگاههای اطراف دهات نام می برند که بشکل دسته جمعی مورد استفاده روستاییان ساکن و «اکراد» بوده است. مثلاً، به گفته بلاذری در همدان و «سرزمینهای بالاتر از آن،

۳۰۵. جامع التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۲ و شرف الدین بن شمس الدین بدلیسی، شرفنامه، ۱۳۴۳، ص ۳۱۳، ۴۳۸، ۸۸۰.

۳۰۶. جامع التواریخ. پیشین، ص ۱۰۷۳ و منتخب التواریخ معینی پیشین، ص ۲۲۲، ۳۷۹ و نذیر دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۶۹، ۴۶۵.

۳۰۷. درباره روابط اقتصادی ایلات و منشاء آنها، رجوع شود به فصل مربوط به مسئله ایلات در ایران.

چراگاه چارپایان کردان و قوم‌هایی دیگر بود. و در همان جای، سرغزار چارپایان امیرالمؤمنین مهدی قرار داشت^{۳۰۸}. «احمد بن ابی یعقوب مؤلف البلدان که در حدود قرن سوم هجری قمری می‌زیسته، نیز از زندگی کوچ‌نشینی به‌جز در مورد ترکان که سرور را مورد تعرض قرار می‌دادند، سخنی به‌میان نمی‌آورد. جغرافیدانان قرن چهاردهم هجری قمری، ابن حوقل و اصطخری، بطور کلی تصویری از یک جامعهٔ سبتنی بر کشاورزی ساکن بست می‌دهند^{۳۰۹}. اگر چه آنها نیز از نیمه کوچ‌نشینان عرب و غیر عرب، و چراگاه‌های آنها، ذکری کرده‌اند. در کتاب حدودالعالم نیز که در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری قمری تألیف شده است، تنها در مورد بلوچها که آنها را صحرائین و شبان می‌خواند، از زندگی صحرائین سخنی می‌گوید^{۳۱۰}. در واقع، در دورهٔ اسلامی تمرکز اصلی نیمه کوچ‌نشینان و کوچ‌نشینان ناحیهٔ خوزستان، اصفهان و فارس بوده است. اکثر آنها به‌زندگی نیمه کوچ‌نشینی مشغول بوده‌اند، و در زمان حکومت آل بویه پاره‌ای از آنها اقطاع دریافت داشتند.^{۳۱۱}»

در دورهٔ سلجوقیان به‌رغم ورود ترکان به ایران، افزایش و گسترش زندگی کوچ‌نشینی اگر چه نسبت به گذشته اهمیت بیشتری می‌یابد، اما چندان چشم‌گیر نبوده است. در واقع، در ستون مربوط به آن دوره چراگاه نام خاصی ندارد، و کمتر از آن سخن به‌میان آمده. گذشته از این به‌نظر نمی‌آید که سلجوقیان، بر خلاف مغولها، مقدار زیادی از اراضی کشاورزی را به چراگاه تبدیل کرده باشند^{۳۱۲}. با اینهمه، «زبستانگاه» و «تابستانگاه» و «چراخور» از اصطلاحاتی هستند که در دورهٔ سلجوقیان جایی در ستون برای خود می‌یابند^{۳۱۳}.

تنها در دورهٔ مغول، و پس از آنها، است که بسیاری از اراضی بعنوان چراگاه (یورت) در اختیار خانهای ایلات ترک و مغول قرار گرفت^{۳۱۴}. در عمل مالکیت این سراتع در اختیار امیر هزاره، صده و دهه، یا بعبارت دیگر خان‌ایل، بود، و از لحاظ حقوقی ملک مشترک قبیله به‌حساب می‌آمد و بهره‌برداری از آنها جنبهٔ عمومی داشت. بسیاری از خانها نیز در کنار یورت^{۳۱۵}، از ایلخانان اقطاع دریافت می‌داشتند^{۳۱۶}.

بزرگان مغول گله‌های نسبتاً بزرگی داشتند، و هر سال بیلاق و قشلاق می‌کردند. گله‌های شاهی نیز به‌مأسورانی سپرده می‌شدند که آنها را قنارجی می‌خواندند. در بعضی موارد وزیران ایلخانان نیز اغنام و احشام فراوانی داشتند^{۳۱۷}.

۳۰۸. فتوح البلدان. پیشین، ص، ۱۳۲. ظاهر این چراگاه‌ها در آن دوره حوزه‌می‌خواندند (همان).

۳۰۹. ابن حوقل، صورة الارض. ۱۳۴۵. مسالك وممالك. پیشین.

۳۱۰. حدود العالم. پیشین، ص ۱۲۷.

۳۱۱. فارسنامه. پیشین، ص ۲۳۷-۲۳۹.

312. An. k. S. Lambton, "Ilat" The Encyclopaedia of Islam, III, 1970, PP. 1099-100

۳۱۳. خواجه ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه. ۱۳۳۲، ص ۱۰، ۴۸.

۳۱۴. منتخب التواریخ معینی. پیشین. ۲۰۴-۳۷۹

۳۱۵. نزهة القلوب. پیشین، ص ۶۹۰، ۸۳.

۳۱۶. Lambton, "Ilat". پیشین، ص ۱۱۰۰.

۳۱۷. مالک و ذراع دایران. پیشین، ص ۱۶۷.

ظاهراً در دوره ایلخانان سربازان (چریکان) اراضی مجاور را ضمیمه اقطاعات خویش ساختند و این اراضی را به‌یورت خود تبدیل کردند. در زمان غازان خان این کار منع گردید^{۳۱۸}، اما غارت‌گله‌داران همواره مایه نگرانی مردم دهنشینی بود که در مجاورت چراگاهها بسر می‌بردند. مثلاً، رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای خطاب به مردم خوزستان می‌نویسد که امیران چهارصده و دیگر کسانی که اغنام و احشام خود را به‌تشلای می‌فرستند «گله‌های خود را از روی سرکشی و خیرصبری در میان حاصل آن اراضی یله می‌کنند»^{۳۱۹}.

نطنزی در ذکر اولاد جوجی خان از یورتهایی که متعلق به منکوقاآن، نوقای، توقتای و سلاطین آق آورده بوده‌اند، نام می‌برد. گذشته از این، جمع کثیری از بزرگان مغول نیز یورت داشتند، و غالباً به‌یورت یکدیگر دست‌اندازی می‌کردند^{۳۲۰}. در ساوراء‌النهر نیز امیر حسین سلطان غازی و همه بزرگان یورتهای وسیعی در اختیار داشتند^{۳۲۱}. پاره‌ای از نقاط را نیز مغولان به‌انحوی اختیاری به‌یورت خود تبدیل می‌ساختند، و در آن محل اقامت می‌گزیدند^{۳۲۲}.

در دوره تیمور رؤسای ایلات و بزرگان ترک و مغول صاحب یورت بودند، در کتاب ظفرنامه اشارات زیادی به‌یورت ایلات وجود دارد^{۳۲۳}. تیمور نیز به‌پیروی از مغولهایی که پیش از وی حکومت می‌کردند، یورتهایی را به‌اتباع خود واگذار کرد^{۳۲۴}. خانهای سراسر سرزمین ایران نیز گذشته از یورت اقطاع، سیورغال^{۳۲۵} و اسلاک شخصی در اختیار داشتند^{۳۲۶}.

در این دوره ایلات در نقاط مختلف اردو می‌زدند، و پیشه‌وران زیادی از قبیل آهنگران، اسلحه‌سازان، و غیره، در این اردوها بکار مشغول بودند. بازرگانانی نیز وجود داشتند که کالاهای خود را از راههای مختلف حمل می‌کردند و از این اردوها می‌گذشتند تا به‌نقاط دیگر بروند^{۳۲۸}. پاره‌ای از اعضای ایلات برای تأمین خوراک خود گذشته از داسداری، به کشاورزی نیز می‌پرداختند. جوزافا باربارو تصویر بسیار جالبی از این اسر در سفرنامه خود

۳۱۸. " ... دیگر مردم چریک بادیهها که در حدود وجوار دیه‌های ایشان باشد تعلق نازند و زرع نکنند و بملت یورت، آب و زمین را قوریمیشی نکنند و آن مقدار علفخوار را که چرا گاه‌گاو و گوسفندان و ددازگوش ایشان باشد، مانع نشوند... " (جامع‌التواریخ، پیشین، ص ۱۰۷۳).

۳۱۹. مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۱۸۶. یانویس ۳.

۳۲۰. منتخب‌التواریخ معینی. پیشین، ص ۸۰، ۷۷، ۷۱، ۸۹.

۳۲۱. همان، ص ۱۱۰، ۱۵۲، ۲۰۴.

۳۲۲. همان، ص ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۸۴، ۳۳۹.

۳۲۳. همان، ص ۴۰۶.

۳۲۴. مثلاً، یورت‌ایل‌بولدای در نواحی کابل قراردادشته است (شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، ۱۹۷۲، ص ۳۷۳).

۳۲۵. مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۳۲۶. منتخب‌التواریخ معینی. پیشین، ص ۲۹۲.

۳۲۷. به‌گفته جوزافا باربارو "[بپردی] روستاهای بسیاری دارد که به‌نکام نیاز از آنها تا هزار اسب هم می‌توان گرفت و دارای چراگاههای نیکو و بیشه‌های خرم و رودهای بسیار است" (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۸).

۳۲۸. همان، ص ۳۲.

به دست می‌دهد:

اسید ندارم که کسی این منظره‌ای را که می‌گویم بشنود و باور کند. زیرا چه بسا که بیرسند چگونگی می‌شود که این همه مردم هر روزشان را در سفر بگذرانند! از کجا آذوقه می‌آورند؟ و خواربار از کجا بستم می‌آورند؟ به این پرسشها من که گواه زندگی آنان بوده‌ام چنین پاسخ می‌دهم. در حدود فوریه در سراسر اردو اعلام می‌کنند که هر کس کشاورز است آماده باشد که در سه مارس در فلان جسا باید کشت کند. در روز معین در آن ماه باید همه به آن محل بروند. چون این امر اعلان شد آنان که خیال کشت و کار دارند خود را آماده می‌کنند و با موافقت یکدیگر تخمها را در گاریها بار می‌کنند و نیز موشی و احشامی که لازم دارند و همچنین زنان و فرزندان شان را یا بعضی از آنان را، سپس به محل معهود می‌روند که معمولاً از دو روز راه از جایگاهی که چادر آنجا زده شده دورتر نیست. در آنجا می‌کارند و توقف می‌کنند تا کار خویش را بپایان برسانند. آنگاه به اردو بازمی‌گردند.

امپراتور با اردوی خویش رفتار یک مادر را با فرزندانش دارد. همانگونه که مادر آنان را چون به بازی فرستاد مراقب آنان است امپراتور هم نمی‌گذارد که فاصله کشتکاران از او به چهار روز راه برسد. همواره بر کشته کشاورزان از دور و نزدیک چشم دارد و چون هنگام درو برسد با اردو بدانجا نمی‌رود بلکه همان کسانی که آنها را کاشته اند و کسانی که می‌خواهند آنها را بخرند با گاریها و گاوها و شتران و آنچه به کارشان می‌آید از ابزار به کشتزار می‌فرستد.^{۳۲۹}

صفویه که با پشتیبانی ایلات ترک و مغول به سلطنت رسیدند، در آغاز امتیازات زیادی به رؤسای ایلات دادند. با اینهمه، پیش از سرگ شاه اسماعیل اصطکاک بین قبایل ترکمن و عناصر ایرانی حکومت آشکار گردید. شاه طهماسب اول نیز نتوانست رقابت بزرگان ترک و غیرترک را کاملاً به زیر سلطه خود در آورد، و در نتیجه در زمان وی حکومت ایلات مختلف در دست ایلات باقی ماندند. اما شاه عباس اول با کاهش اهمیت نیروی نظامی ایلات و تشکیل سپاه قزلباش از قدرت آنها کاست. در عین حال با افزایش وسعت اراضی خاصه در دوره صفویه، و بویژه در زمان شاه عباس اول، قدرت اقتصادی ایلات کاهش یافت.^{۳۳۰} با اینهمه، ایلات در این دوره چراگاههای وسیعی در اختیار داشتند که الکاء خوانده می‌شدند.^{۳۳۱} الکاء نیز در این دوره، هم به معنای قلمرو کوچ ایل و هم به معنای مالکیت مرتع بکار رفته است. مثلاً، در عالم آرای شاه اسماعیل آمده است که «خاقان سلیمان شاه، علی کیا را والی مازندران نموده به خلعت... او را سرافراز فرموده سرخص کرد که به جانب الکاء خود روانه شود»^{۳۳۲}. و یا این که

۳۲۹. همان، ص ۳۴-۳۵.

۳۳۰. Lambton, "Ilat", پیشین، ص ۱۱۰۱.

۳۳۱. در اواخر دوره مغول نیز اصطلاح الکاء رواج داشته است. مثلاً، رجوع شود به منتخب

التواریخ معینی. پیشین، ص ۲۹۲.

۳۳۲. عالم آرای شاه اسماعیل. پیشین، ص ۱۳۲.

شاه اسماعیل قلعه‌ای را «علاوة الکاء محمدخان استجلو نموده...» و نیز، چون صارم خان کرد شکست خورد، سپاه قزلباش «الکاء او را تاخت و تاراج نمود...»، تمامی الکاء او را ویران کردند و دست به تاراج و سوختن خانه‌ها و قتل و غارت گشودند.^{۳۳۴}

شاهان صفوی الکاء را در اغلب موارد بصورت موروثی به امیران و نزدیکان خویش واگذار می‌کردند. مثلاً، علاء الدوله ذوالقدر الکاء موروثی داشت.^{۳۳۵} و شاه اسماعیل الکاء ساوه، آوه و قم را به محمدحسین میرزا بایقرا واگذار نمود.^{۳۳۶} مؤلف عالم آرای عباسی نیز از الکاء بهرام میرزا در همدان در زمان شاه طهماسب یاد می‌کند.^{۳۳۷} شاه طهماسب اول نیز در سال ۹۶۱ ق/ ۱۵۵۳ م. به خلیل‌خان رئیس قبیله کرد سپاه منصور بخش ابهر و زنجان و سلاطین را واگذار کرد بشرط آن که وی سه هزار نفر از سپاهیان خود را به ارتش شاه ملحق سازد.^{۳۳۸} شاه عباس نیز الکاء سراغه و توابع را که همواره به یکی از اسراء عالی‌رتبه قزلباش نفوذ می‌گشت، به شیخ حیدر اهداء کرد.^{۳۳۹} پس از کشته شدن ابن حسین‌خان نیز شاه عباس «مظفر حسین پسر او را بجای پدر برتبه ایالت خانی سرافراز فرموده الکاء و اقطاع پدر را باو ارزالی داشت»^{۳۴۰}

ظاهراً در این دوره بسیاری از ایلات و خانها اقطاع یا تیول و الکاء را با هم دریافت می‌داشتند، چنانکه طایفه استاجلو و ترکمان هم تیول و هم الکاء داشتند.^{۳۴۱} در عالم آرای عباسی آمده است که در زمان شاه عباس اول طایفه تکلو و ترکمان «هر یک به الکاء و اقطاع خود رفتند که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند».^{۳۴۲} یا این که شاه عباس شمس‌خان قزاق را «از سرحد قزباغ کوچانیده بجانب دارا-بجرد فارس که باقطاع و تیول او مرحمت شده بود، برد»^{۳۴۳}.

پاره‌ای از الکاءها با تغییر شغل امیران و خانها از آنها باز پس گرفته می‌شد. مثلاً، هنگامی که شاه قلی خلیفه ذوالقدر حاکم دارابجرد ناسزد ایالت شیراز شد، الکاء او را به طهماسب قلی سلطان ولد علی‌خان دادند.^{۳۴۴}

بخشی از سواجب درباریان و مشاغل دیوانی دوره صفویه از عواید الکاءهای مختلف

۳۳۳. همان، ص ۱۹۲.

۳۳۴. همان، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

۳۳۵. همان، ص ۲۰۱.

۳۳۶. همان، ص ۲۶۴.

۳۳۷. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، جلد اول، ۱۳۳۴، ص ۷۲.

۳۳۸. ن. و. پیگولوسکیا و دیگران، تاریخ ایران، جلد دوم، ۱۳۴۹، ص ۵۰۹.

۳۳۹. اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، جلد دوم، ۱۳۳۵، ص ۸۱۲.

۳۴۰. همان، ص ۹۱۴.

۳۴۱. عالم آرای عباسی، جلد اول، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۴۱.

۳۴۲. همان، ص ۳۲۲.

۳۴۳. عالم آرای عباسی، جلد دوم، پیشین، ص ۹۱۴.

۳۴۴. عالم آرای عباسی، جلد اول، پیشین، ص ۳۶۱.

تأمین می‌شد. مثلاً، در تذکره‌الملوک قسمتی از سواجب امیر شکار باشی ۸۰۰ تومان از الکاه ابهر بوده‌است. امیرآخور باشی از محل الکائی ۱۲۱ تومان و ۱۴۴۱ دینار، و توپچی-باشی از الکاه شفت ۰۰ تومان سواجب دریافت می‌کرده‌اند.^{۳۴۰}

به هرگونه، این اراضی که از لحاظ حقوقی به ایلات واگذار می‌گردیدند، در عمل در اختیار سران قبایل بودند، و آنها حق استفاده از آنها را بدست می‌آوردند. سران قبایل بر مبنای چنین حقی در زیر پوشش «یاوری عشیرتی» از اعضای فقیر ایل بهره‌کشی می‌کردند، و انواع و اقسام عوارض را از آنها دریافت می‌داشتند.

اراضی اهدایی مشروط

مقدمه: اهدای مشروط زمین نوع خاصی از زمینداری فئودالی بوده است. در مالکیت مشروط اراضی، زمین یا عواید آن در ازای خدمت اداری یا نظامی بصورت موقت یا دائم و موروثی، بعنوان اقطاع یا تیول، در اختیار افراد مختلف قرار می‌گرفت تا زندگی آنها را از طریق اخذ بهره مالکانه و در نتیجه بهره‌کشی از روستاییان، تأمین کند.

فقه اسلامی تصرف مشروط زمین را رسماً جزئی از اراضی دولتی یا دیوانی بحساب می‌آورد چراکه این اراضی بخشی از زمینهای دیوانی بشمار می‌آمدند که به افراد واگذار می‌شدند. لیکن در واقع اهدای مشروط زمین، بویژه پس از آن که به مالکیت موروثی تبدیل گشت، از اراضی دیوانی متمایز است. چراکه در اراضی دیوانی دولت همچون مالک بلاواسطه زمین بوده است و مستقیماً از روستاییان بهره‌کشی می‌کرد. اما در اراضی مبتنی بر مالکیت مشروط حق اخذ بهره مالکانه، و در پاره‌ای از موارد اداره اراضی، به زمیندار منتقل می‌گردید. در نتیجه، می‌توان اراضی اهدایی مشروط را مقوله‌ای متمایز از اراضی دیوانی بشمار آورد.

تکامل مالکیت مشروط در دوران پیش و بعد از اسلام، این اسر را روشن می‌سازد که بخش وسیعی از اراضی دارای چندین مالک می‌گردید که بر مبنای سلسله سراتبی تابع و متبوع یکدیگر بودند. حقوق عالیه مالکیت این اراضی در دست شاهان، دولت یا امام (طبق نظر فقه اسلامی) بوده است، و اقطاع داران و تیولداران تابع، گماشته یا دست‌نشانده آنها بوده‌اند. این اسر تنها ویژگی خاص روابط زمینداری در جامعه ایران و آسیا نبوده چراکه در اروپا در دوره فئودالیسم نیز چنین روابطی وجود داشته‌اند. لیکن به سبب شرایط مختلف بیرونی و درونی جامعه‌های مختلف منشاء ایجاد این روابط در همه نقاط یکسان نبوده‌اند.

مالکیت مشروط و زمینداری بزرگ در دوره ساسانیان: در دوره اشکانیان بخش بزرگی از اراضی سرزمین ایران در تصاحب شهروندان برده‌دار و نیز خاندانهای بزرگی قرار داشت که قدرتشان بر تملک اراضی موروثی استوار بود. ظاهراً در این دوره هفت خاندان از لحاظ قدرت و نفوذ اقتصادی - سیاسی مقام اول را دارا بودند، و از میان آنها دو خاندان پس از خاندان اشکانی، از قدرت زیادتری نسبت به خاندانهای دیگر برخوردار بودند: خاندانهای سورن و قارن. حکومت ایالتها را افراد شش خاندان ممتاز به عهده داشتند، اما دقیقاً معلوم نیست که رابطه آنها با مالکیت‌های مشروط چگونه بوده است. در عین حال این اسر کاملاً مشخص نیست که چه نوع تولیدکننده‌های

بر روی اراضی وسیع این هفت خاندان ممتاز کار می کرده‌اند. اگر چه می‌دانیم که در دوره اشکانیان برده‌داری در غرب فلات ایران و بین‌النهرین رواج داشته، و شهروندان دولت - شهرها برده‌دار بوده‌اند.

بهرگونه، مالکان بزرگ دوره اشکانیان اتباع خود را برای جنگ با دشمنان شاهان اشکانی و گاهی نیز برای درافتادن با خود آنها مسلح می‌ساختند. مثلاً، سورن ده‌هزار سوار که «همه از بندگان او بودند، بجنگ کراسوس برد^{۳۴۶}». به گفته یوستی‌نوس خاندانهای بزرگ دوره اشکانیان 'لشکری دارند غالباً از بندگان نه مردم آزاد و جماعت ایشان روز افزون است زیرا اجازه آزاد کردن ایشان را ندارند بنابراین همگی آنها عبید بدنیا می‌آیند^{۳۴۷}».

قدرت سیاسی خاندانهای بزرگ این دوره در شورای اشرافی که یوستی‌نوس آن را «سنا» می‌خواند، تجلی می‌یافت. سرداران و حکام از میان اعضای این شورا انتخاب می‌شدند. در ضمن، اگر چه در این دوره مقام سلطنت حق انحصاری خاندان اشکانی محسوب می‌شد، با اینهمه، لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمی‌رسید، و پس از مرگ شاه بزرگان جانشین او را به دلخواه خود تعیین می‌کردند^{۳۴۸}.

در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان برده‌داری در غرب سرزمین ایران از میان برداشته شد، و به تدریج مالکیت‌های فتودالی زمین مشخص گردید. در اواخر قرن چهارم میلادی نیز خصایص عمده جامعه عهد ساسانی بازترگشت، و مرحله نخست جامعه فتودالی ایران تکوین یافت. در دوره ساسانیان شاه مالک عمده اراضی بود، و پس از وی قشرهای مختلف گروه غیر تولیدکننده آن زمان اراضی را به شکل‌های گوناگون در دست داشتند.

در اوستای جدید جامعه ایرانی به چهار طبقه تقسیم شده بود: نخست طبقه روحانیان (آتروا)، دوم طبقه نظامیان (ژیشتو)، سوم کشاورزان (واستروفیشیون) و چهارم طبقه پیشه‌وران (هوینی). در دوره ساسانیان کشاورزان و پیشه‌وران و بازرگانان در یک طبقه قرار گرفتند و طبقه دیرین را به تقسیم بندی قدیم افزودند. بدین ترتیب، طبقات چهارگانه زیر بوجود آمدند: روحانیان (آسروان)، نظامیان (ارتیشتاران)، دبیران (دویران)، رعایا (واستریوشان و هتخشان که شامل روستاییان، پیشه‌وران و بازرگانان بود). هر یک از این طبقات نیز به چند دسته تقسیم می‌شدند، و هر یک از آنها رئیسی داشتند^{۳۴۹}. در عین حال، طبق کتیبه حاجی‌آباد، در اوایل دوره ساسانیان طبقات ممتاز شامل گروه‌های شهرداران (اسراء دولت)، واسپوهران (رؤسای افراد خاندانهای بزرگ یا اهل بیوتات کهن)، وزرگان (بزرگان) و آزادان (احرار یا اشراف درجه دوم) می‌شدند^{۳۵۰}. اصحاب دین و دبیران جزء بزرگان و اشراف جدید بودند، و اصلاحات

۳۴۶. به نقل از پلوتارخس، در ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۲.

۳۴۷. وضع ملت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۱۰، زیر نویس ۳.

۳۴۸. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۱-۳۳.

۳۴۹. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۲۴ - ۲۶.

۳۵۰. در نامه تنسر تنها سه طبقه اشراف، نظامیان و رعایا نام برده می‌شوند (نامه تنسر، ۱۳۱۱، ص ۲۳ - ۲۴). واسپوهران کماردگان (گماشکان) یا دست‌نشانندگان ساسانیان نیز خوانده می‌شدند (کادنامه ادشیر با بکان، ۱۳۲۹، ص ۱، ۸۰).

نظامی خسرو اول اشراف نظامی درجه دوم، یعنی اسواران، را بوجود آورد^{۳۰۱}. شهرداران که از افراد طبقه اول اشراف ساسانیان بودند، و عنوان شاه داشتند، اسرای «تیولداری» بودند که در نقاط مختلف حکومت می‌کردند. شاهان خردی نیز وجود داشتند که تحت حمایت شاه ایران بودند، و شاهان ساسانی در عوض شاهی را در خاندان آنها موروثی کرده بودند مشروط بر آن که همواره سپاه خود را در اختیار شاهنشاه بگذارند و باجی به وی بپردازند. مثلاً، در اوایل دوره ساسانیان ارمنستان که زیر فرمان شاهان اشکانی نژاد بود «سرزمین تیول داده شاهنشاه بود»^{۳۰۲}... در ردیف این خاندانهای شاهی چند مرزبان نیز بودند که در زمان خسرو اول تنها سه تن از آنها بصورت موروثی پادشاهی آن نواحی را در دست داشتند^{۳۰۳}. پاره‌ای از ایالات نیز در اختیار خاندان ساسانی، بویژه آن شاهزادگانی که احتمال می‌رفت روزی بر تخت سلطنت نشینند، قرار داشتند^{۳۰۴}. چنان که شاهپور اول، هرمز اول، بهرام اول و بهرام دوم پیش از جلوس به تخت سلطنت، حکومت خراسان و پادشاهی کوشان را داشتند. در واقع این امر آنچنان اهمیت داشت که چون بزرگان خواستند بهرام پنجم را از جانشینی پدرش محروم سازند، این بهانه را پیش کشیدند که او هنوز حکومت ایالتی را نیافته است، و لیاقت او معلوم نیست^{۳۰۵}.

بهرگونه، در زمان تجزیه قدرت ساسانیان پس از خلع خسرو دوم عمده‌ای از شاهان شش‌غله خود را موروثی ساختند. این شاهان کوچک زمیندار در زمان هجوم اعراب به ایران در نقاط مختلف حکومت می‌کردند: مثلاً، ملک نیشابور، شاهان ایبورد، کابل، خوارزم، زابلستان، گرگان، و غیره^{۳۰۶}.

و اسپهران در ردیف اشراف جامعه ساسانی بر حسب ترتیب در درجه دوم قرار داشتند، و شامل سران مقتدر خاندانهای آن دوره می‌شدند. در رأس آنها هفت خاندان ممتاز قرار داشتند که میان آنها سه خاندان از عهد اشکانیان باقی مانده بودند. خاندانهای زمیندار قارن، سورن و اسپهبد از نژاد اشکانیان بودند، و انتساب به اشکانیان را امتیازی برای خود می‌دانستند. از این روی سایر خاندانهای ممتاز دوره ساسانیان نیز می‌کوشیدند که خود را به اشکانیان منسوب سازند؛ مثلاً، خاندانهای اسپندیار و مهران. خاندان ساسانی که سهم‌ترین خاندان آن دوره بود، و زیک نیز جزء دودمانهای هفت‌گانه بشمار می‌آمد^{۳۰۷}. به‌گفته طبری املاک خاندان قارن در نزدیکی نهاوند، املاک خاندان سورن در سیستان، املاک خاندان اسپندیار در ری، و

۳۵۱. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۲۷ - ۲۸.

۳۵۲. همان، ص ۲۹.

۳۵۳. همان.

۳۵۴. در دوره ساسانیان موضوع وراثت تاج و تخت مشخص نبوده است. در عمل هیچ یک از پادشاهان ساسانی در فاصله بعد از مرگ شاپور دوم و به سلطنت رسیدن قباد در حیات خویش ولعهد خود را انتخاب نکردند، و این کار را اشراف و روحانیان انجام می‌دادند.

۳۵۵. رجوع شود به ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۳۵۶. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۳۰ - ۳۱.

۳۵۷. همان، ص ۳۲ - ۳۳.

املاک خاندان اسپهبد در گرگان بوده‌اند.^{۳۰۸} یکی از افراد خاندان قارن، سوخرا بود که در پارس سکونت داشته. وی که نمونه کاملی از اشراف این دوره است، حاکم سیستان بود، و پس از شکست پیروز از هیاطله، سالها مقتدرترین شخص مملکت بچساب می‌آمد.^{۳۰۹}

خاندانهای اشرافی دوره ساسانیان علاقه و انتساب باستانی خود را بدهه (ویس) حفظ می‌کردند، و هرگاه مورخان از منشاء یکی از واسپوهران نام برده‌اند، غالباً دیهی را به اسم آنها نام می‌برند. مثلاً، مهرنرسی از خاندان اسپندیار، اهل قریه ابروان واقع در محال اردشیر خره بوده است، و این قریه و قریه جره را از اجدادش به ارث داشته‌است.^{۳۱۰} در نزدیکی نیشابور نیز دهی به نام سورین خوانده می‌شد. بهرام چوبین و پیران گشنسپ گریگوریوس که هر دو از اعضای خاندان مهران بودند، در ری می‌زیستند. بدین ترتیب، املاک و سپهران در سراسر کشور، بویژه هارت و ساد و پارس، گسترده بوده‌اند و املاک بزرگ یک پارچه کمتر وجود داشته‌اند. به گفته کریستن سن «ظاهراً همینست یکی از علل عمده اینکه ملاکین بزرگ در طول مدت این عهد بتدریج صفت اشراف ظاهری و درباری میبایند و از عنوان اشراف سلوک الطوائفی واقعی خارج میشوند.»^{۳۱۱} با اینهمه، پاره‌ای از واسپوهران مدتها پس از سقوط ساسانیان در فارس بحال خود باقی بودند. این حوقل و سعودی نیز از احترامی که این خانواده‌ها (اهل البیوتات واسپوهران) در زمان آنها نزد مردم داشته‌اند، سخن گفته‌اند. به گفته ابن‌حوقل اهل البیوتات واسپوهران از قدیم الایام تا زمان وی (قرن چهارم هجری قمری) ریاست دیوانها را بهمه داشته‌اند.^{۳۱۲}

اشراف زمیندار این دوره منحصر به هفت خاندان مذکور نبودند. ظاهراً بسیاری از نامهای خانوادگی که به «ان» ختم می‌شده‌اند، نام خانواده‌های صاحب زمین بوده‌اند.^{۳۱۳} در ضمن می‌دانیم که بهرام دوم به «خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان» خود املاک وسیعی واگذار کرد، و پاره‌ای از بزرگان نیز از طریق رسم التجار املاک خود را وسعت بخشیدند.^{۳۱۴} در دوره ساسانیان املاک بزرگ را «بکتابها و دیوانها بدون کردند» و شاهان ساسانی برای آن که «هر یک را درجه و مرتبه معین ماند» حکم کردند «تا عامه مستقل و املاک بزرگزادگان نخرند»، و «زن عامه» نخواهند «تا نسب محصور ماند».^{۳۱۵} با اینهمه، اطلاعات صریح و مستندی راجع به امتیازات صاحبان اراضی اهدایی مشروط و نیز نام خاص آنها در دوره ساسالی، موجود نیست. مثلاً، معلوم نیست که مصوینت‌های کلی و جزئی اراضی مبتنی بر

۳۵۸. تاریخ‌الرسول و الملوک. پیشین، ص ۸۳.

۳۵۹. وضع مملکت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۱۲۳.

۳۶۰. در قرن سوم قمری نیز این قریه‌ها در دست فرزندان مهر نرسی باقی مانده بودند (تاریخ‌الرسول و الملوک. پیشین، ص ۱۵۵).

۳۶۱. وضع مملکت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۳۵، و ص ۳۳-۳۵.

۳۶۲. همان، ص ۴۱.

۳۶۳. همان، ص ۳۵.

۳۶۴. مردج الذهب. جلد اول، پیشین، ۲۴۶-۲۴۸.

۳۶۵. نامه قنسر. پیشین، ص ۵۶-۵۷.

مالکیت‌های مشروطه، به غیر از معافیت مالیاتی، و یا اختیارات حکام شاهی نسبت به اراضی مشروطی که در قلمرو حکومت آنها واقع می‌شدند، چه بوده‌اند. اگر چه می‌دانیم که مالکان بزرگ از معافیت مالیاتی برخوردار بوده‌اند و رعایای آنها ملزم به انجام خدمت نظامی بوده‌اند.^{۳۶۶}

وزرگان (بزرگان) یا نژادگان، به قول طبری العظما و الاشراف، به صاحب منصبان عالی‌رتبه، وزراء و رؤسای دیوانها اطلاق می‌شده است. به گفته کریستین سن آنها اغلب در عزل و نصب پادشاهان دخالت می‌کردند، و همواره نامشان «در جنب اسم نجباء تیولدار» مذکور بوده است.^{۳۶۷}

قشر بالای روحانیان نیز از کسانی بودند که در دوره ساسانیان اراضی وسیعی در اختیار داشتند، و ظاهراً این زمینها را در ازای انجام خدمات مذهبی دریافت می‌کردند. «آنها پادشاهان نژادگان اقطاعی می‌رفتند، چنانکه گفتی با هم متفق شده‌اند، و در دوره انحطاط سلطنت عموماً این دو طبقه بخلاف شاه برمی‌خاستند»^{۳۶۸}. املاک شخصی روحانیان فراوان بودند، و این اراضی را آنها از طریق دریافت جرایم دینی، عشریه و صدقات به‌چنگ آورده بودند.

آزادان در زمان حکومت ساسانیان نژادگان و اصیل زادگان درجه دوم، اسواران و نیز دهگانان یا دهقانان که قشر پایینتر نژادگان درجه دوم بودند، را دربر می‌گرفت. اسواران که گل سرسیدلشکرساسانی بودند، در هنگام صلح در املاک خود اقامت می‌گزیدند. لیکن از مصونیتها و معافیت‌های آنها، و این که این اراضی را بصورت مشروط در اختیار داشته‌اند یا نه، خبری در دست نیست. اسواران سواران زره‌پوش نجیب‌زاده بودند، و به گفته کریستین سن «ظن بیقین است که بیشتر اسواران مقطعان زبردست و سپهران نبوده، بلکه خود تیولداران کوچک و گوشک‌داران مرتبط با شخص شاهنشاه بوده‌اند»^{۳۶۹}. به هرگونه، خسرو اول سپاه‌گیری به‌سبک ملوک‌الطوایفی را از میان برداشت، و سپاهی ثابت و دایمی بوجود آورد. از این روی اسواران که سابقاً به‌خرج خویش مسلح می‌شدند، و زندگی پاره‌ای از آنها شبیه به‌سوالیه‌های زبردست اربابان بزرگ اروپا بود، از آن پس به اسواران اشرافی و وابسته به دولت تبدیل شدند. بدین ترتیب، احتمالاً در زمان خسرو اول مالکیت مشروط زمین در ازای خدمت نظامی افزایش یافت، و مشخصتر از گذشته شد.^{۳۷۰}

دهقانان نیز مالک قریه خود بودند، و در سپاه خدمت می‌کردند. آنها نماینده حکومت در ده بودند، و مالیات دیوانی را جمع‌آوری می‌کردند. خسرو اول نیز پس از تضعیف قدرت زمینداران بزرگ، به دهقانان روی آورد و به آنها ستکی گردید. لیکن آنها پس از حمله اعراب

۳۶۶. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۴۲.

۳۶۷. همان. به قول دینوری، اردشیر «اِبرسام را مشمول عنایت خویش فرمود و املاک فراوانی به او ارزانی داشت»، (اخبار الطول. پیشین، ص ۴۸).

۳۶۸. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۵۰.

۳۶۹. همان، ص ۱۱۶.

۳۷۰. همان، ص ۱۲۵. به گفته نظام‌الملک «چون سه‌چهار سال [از پادشاهی خسرو اول] بگذشت مقطعان و کماشکان همچنان درازدستی همی‌کردند... پس گفت... بزرگان که بزرگی ولایت از پدرم یافته‌اند... نان پاره ایشان هیچ کم نکردم...» (سیاحت‌نامه. پیشین، ص ۳۶).

با فاتحان کنار آمدند و بدین وسیله پاره‌ای از امتیازات و نیز اسلاک خود را حفظ کردند.^{۳۷۱}
تکامل اقطاع در دوره خلفای عباسی و سلسله‌های محلی: اصطلاح اقطاع که معنای لغوی آن سهم است، و از فعل قطع به معنای بریدن و سهم کردن می‌آید، معرف اهدای مشروط زمین در دوره اسلامی و پس از آن بوده است.^{۳۷۲}

اهدای مشروط زمین به شکل فتوای آن برای نخستین بار پس از غلبه اعراب بر سرزمین ایران در عهد امویان متداول گشت. البته، پیش از امویان نیز اراضی معدودی به اشخاص مختلفی واگذار شدند. در صدر اسلام بخش بسیار کوچکی از اراضی صوافی و نیز اراضی بایر و موات و با تلاحی که قطعی (قطیعه) خوانده می‌شدند، در اختیار افراد معدودی قرار گرفت. این اراضی از پرداخت خراج معاف بودند، و در پاره‌ای از موارد به صورت موروثی به افراد واگذار شدند.^{۳۷۳} به تدریج، قطیعه را اقطاع خواندند، و مالکیت این زمینها مشروط به کشت آنها شد. در واقع عمر پاره‌ای از این اراضی را به این سبب که به زیر کشت برده نشده بودند، باز پس گرفتند.^{۳۷۴}

در میان خلفای راشدین عثمان تنها کسی بود که اراضی بسیاری به نزدیکان خود، بویژه خاندان بنی امیه، واگذار کرد. بلاذری در این باره چنین می‌گوید:
 «نخستین کسی که در عراق زمین‌هایی به اقطاع بخشید عثمان بن عفان بود. وی قطیعه‌هایی فراوان از زمین‌های کسری و آنان که به جانی دیگر کوچیده بودند، بخش کرد...»^{۳۷۵}.

عثمان «عبدالله بن مسعود را زمینی در نهرین به اقطاع داد و عمار بن یا سر را استینیا، خباب بن-الارت را صعبا، و سعد را قریه هرمز به اقطاع بخشید»^{۳۷۶}. اراضی دیوانی قابل فروش نبودند، اما به سرور زمان افرادی که بخشی از این اراضی را بعنوان اقطاع دریافت داشتند، چنین کردند. مثلاً، به گفته بلاذری «عثمان بن عفان، طلحه بن عبدالله را نشاستج و اسامه بن زید را زمینی

۳۷۱. وضع و ملت و دولت و دهراد در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۶۴-۶۷.

۳۷۲. اصطلاح اقطاع ریشه در برخی از کلمات قرآن دارد. در قرآن، سوره ۱۳، آیه ۳، از قطعات زمین سخن رفته است، «و در زمین قطعاتی [وفی الارض قطع] مجاور و متصل است، زمینی برای تاکستان و باغ و انگور قابل است و یکجا برای زراعت غلات و زمینی برای نخلستان آنها نخلهای گوناگون و با آنکه همه بایک آب مشروب می‌شوند ما بعضی را برای خوردن بر بعضی برتری دادیم و این امور عاقلانرا ادله واضحی بر حکمت صانع است»، (سوره ۱۳، آیه ۳۶). بقها اصطلاح اقطاع را از قرآن گرفتند، چرا که آنها می‌کوشیدند همه روابط جدیدی را که پس از تسلط اعراب در سرزمین خلافت بوجود آمده بودند و با وجود داشتند، به استناد قرآن و با احادیث توضیح دهند.

۳۷۳. به گفته مؤلف بهرالمفوائد پیمبر اسلام چند قطعه زمین به چند نفر واگذار کرده دو مورد آن از اراضی بودند که هنوز در قلمرو حکومت اسلامی قرار نداشتند (بهرالمفوائد، ۱۳۴۵، ص ۱۶۰-۱۶۱).

۳۷۴. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۶-۱۹، ۵۸. در واقع اهدای بنفیس در عهد مرویشریها (بن-قرنهای ششم و هشتم میلادی) نیز مشروط به آباد کردن زمین بود (Ganshof، پیشین، ص ۲۱-۱۲).

۳۷۵. فتوح البلدان، ص ۷۶.

۳۷۶. همان.

دیگر به اقطاع داد که وی آنرا فروخت^{۳۷۷}».

در زمان اسیان اهدای مشروط زمین از اراضی دیوانی گسترش بیشتری یافت. معاویه خلیفه اسیوی اقطاع‌هایی به افراد دودمان خود واگذار کرد، و یزید پسر معاویه نیز اقطاع‌هایی به نزدیکان خود اهداء کرد^{۳۷۸}. ظاهراً در این دوره اراضی اقطاع از پرداخت خراج معاف بودند^{۳۷۹}.

فقا در قرن‌های دوم و سوم هجری قمری از چند نوع اقطاع نام برده‌اند: اقطاع- التملیک، اقطاع الاستغلال و اقطاع الارفاق یا اقطاع اجاره. اقطاع التملیک متضمن اهدای زمین، و اقطاع الاستغلال به معنای تفویض حق استفاده از عواید زمینهای دیوانی برای مدت معینی بوده است. اقطاع الارفاق نیز در واقع همان اراضی اجاره‌ای بودند، و فرق آن با اجاره کردن درآمدهای مالیاتی بسیار ناچیز بوده^{۳۸۰}.

فقا شرایطی برای اقطاع دادن وضع کرده‌اند. مثلاً، «ابویوسف معتقد بود که زمین را فقط بشرط تصرف دائم میتوان باشخاص داد و خلفای بعدی نمی‌توانند صاحب اقطاع [و باصطلاح مقطع] یا وارث او یا کسانی که مقطع زمین خود را باآن فروخته است از تصرف زمین باز دارند مگر اینکه زمین را زراعت نکرده باشد...^{۳۸۱}» به عقیده ماوردی که در قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته، اهدای اراضی سوات بعنوان اقطاع التملیک اسری مشروع است، و این اسر شامل اراضی سزروع واقع در سرزمین اسلام و سرزمین کفار نیز می‌شود. ماوردی واگذار کردن اراضی خراجی و عشری را به اشخاص به منظور استفاده از عواید آن مشروع می‌داند، اما تأکید بر آن دارد که این نوع عطا یا نباید موروثی باشند^{۳۸۲}. قدامت‌بن جعفر نیز اقطاع را اهدای موروثی زمین می‌داند که صاحب آن باید عشری به دولت بپردازد، و واگذاری غیر موروثی زمین را طعمه می‌خواند^{۳۸۳}.

به هرگونه، آنچه حکومت بدان نظر داشت، دریافت مال الاجاره این اراضی بود. از این روی، به رغم نظر فقا بسیاری از اراضی دیوانی به اجاره‌های کوتاه مدت یا بلند مدت اشخاص درآمدند. این نوع واگذار کردن زمین را طعمه می‌خواندند. در عین حال، اجاره‌داری مالیات (مقاطعه) نیز جزو این نوع اجاره داریها شد. وضع اجاره‌دار درآمدهای مالیاتی که می‌توانست

۳۷۷. همان.

۳۷۸. همان، ص. ۱۲۶.

۳۷۹. خسرو خسروی، نظامهای بهره‌برداری از زمین در ایران، ۱۳۵۲، ص. ۹۰.

۳۸۰. Lokke gaard، پیشین، ص. ۵۹-۶۴ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغل، جلد دوم، پیشین، ۴۷-۴۸ و نیز مالک و زارع در ایران، پیشین، ص. ۸۴.

۳۸۱. همان، ص. ۸۲-۸۳.

۳۸۲. همان، ص. ۸۳-۸۴.

383. Ann K.S. Lambton, "The Evolution Of Iqtā in Medieval Iran," Iran, Vol. V, 1967, P. 42.

خوارزمی در مفاتیح العلوم که بین سالهای ۳۶۳ تا ۳۸۳ قمری تألیف شده، اقطاع را بدین صورت تعریف می‌کند: " یعنی حکمران زمینی را به رسم قبول به کسی واگذار تا از آن او گردد. این گونه زمینها را قطائع می‌گویند که مفروض قطیمه است (ابوعبداله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، مفاتیح العلوم، ۱۳۴۷، ص. ۶۲).

به‌زور مالیات را وصول کند، بسیار شبیه به‌وضع مالکی بود که تحت حمایت حکومت بهره‌مالکانه زمینی را که یا در تصرف او بود یا به‌ارث برده بود، دریافت می‌داشت^{۳۸۴}.

در ضمن در اوایل حکومت عباسیان زمینهایی را که از پرداخت خراج معاف بودند و به‌اشخاص واگذار شده بودند، ایغار می‌خواندند^{۳۸۵}. این اراضی را از محل املاک دیوانی می‌داده‌اند، و داشتن این نوع اراضی متضمن معافیت کلی یا جزئی مالیاتی بوده است. مأمورین مالیاتی به‌این اراضی وارد نمی‌شدند، و دریافت‌کننده ایغار تنها میزان معینی مالیات به‌دولت می‌پرداخت. معمولاً ایغار به‌اراضی خراجی تعلق می‌گرفت^{۳۸۶}. چنین می‌نماید که ناحیه مرج و کرج جزو اراضی ایغار بوده‌اند، و بعدها علی بن عیسی بعضی املاک را در ایغارین پس گرفت و ضمیمه املاک خویش کرد^{۳۸۷}. قمی در تاریخ قم راجع به‌اراضی ایغارین چنین می‌نویسد:

علی بن عیسی حکم کرد که از برای اهل ایغارین در روزگار والی شدن ابی‌الحسین احمد بن سعد به‌ایغارین از برای آنکسی که ضمیمه خود تسلیم گرداند و برضای او بستاند که از غله آن ضمیمه قوت او بدو دهند و در اسوا با جمعها بر آن بکشایند یعنی هر آنچه بمساحت بر صاحب ضمیمه لازم شود از وسطالت نمایند و متعرض او نشوند و او را زحمت ندهند^{۳۸۸}.

بهرگونه، نهاد ایغار به‌افزایش قدرت بسیاری از بزرگانی که با کسب این معافیت استقلال مالی بدست آورده بودند، کمک کرد^{۳۸۹}. در واقع، در اواسط دوره حکومت عباسیان مالیات دریافتی رویه کاهش نهاد. چرا که در این دوره قدرت آن عهده که قطیعه، طعمه، اقطاع و ایغار دریافت کردند، و نیز آنهایی که از طریق رسم التجاء و ضبط زمینهای اطراف ملک خویش، اراضی خود را وسعت بخشیدند، فزونی گرفت. از سوی دیگر، بتدریج که لشکریان مزدور جانشین قوایی شدند که در صدر اسلام از همه رعایای امپراتوری تشکیل یافته بود، مسأله تأمین زندگی سپاهیان مشکلتر شد. اقتصاد طبیعی نیز بطور کلی بر سرزمینهای وسیع خلافت مسلط بود، و بنابراین پرداخت مزد به‌سپاهیان روزافزون امپراتوری امکان‌پذیر نبود. در چنین حالتی تنها از طریق زمینداری و مازاد تولید شده در زمین است که زندگی قشرهای گوناگون طبقه غیرتولیدکننده تأمین می‌گردد. از این روی، عباسیان در آغاز به‌سربازان و اسیران مال‌الاجاره اراضی، یا حق وصول خراج را واگذار کردند، و سرانجام هنگامی که وصول مال‌الاجاره اراضی بی‌نظمی فراوانی را موجب گردید، خود زمین را به‌سپاهیان و فرماندهان آنها بخشیدند. در ضمن بسیاری

۳۸۴. Lambton "Iqta", پیشین، ص ۴۲.

۳۸۵. خوارزمی مؤلف مفاتیح‌المعلوم، ایغار را چنین تعریف می‌کند: "یعنی حمایت، و آن چنین است که حکومت حمایت مردم روستا یا دهقانی را بدون آنکه عاملی یا مأموری در آنجا بگمارد برعهده می‌گیرد و برای این طرفداری مبلتی تعیین می‌شود که بایسد هر سال به مرکز بیت‌المال در پایتخت یا به یکی از شهرستانها فرستاده شود، (مفاتیح‌المعلوم، پیشین، ص ۶۲). 386. C. Cahen, "Ighar," *The EncycloPaedia of Islam*, III, 1970, P. 105.

۳۸۷. تاریخ قم، پیشین، ص ۱۸۷.

۳۸۸. همان

۳۸۹. Cahen, "Iktā", پیشین، ص ۱۰۸۸ و تاریخ‌خاندان طاهری، پیشین، ص ۳۸۸.

از سرداران ترک که اسلاکی به آنها واگذار شده بود، زمینهای بسیاری را بعنوان اجاره‌دار درآمد‌های مالیاتی تصرف کردند و مبالغی را که می‌بایست از این طریق به‌خزانه ارسال‌دارند، غالباً تصرف کردند. البته، واگذاری مال‌الاجاره زمین به‌سپاهیان ریشه در رسم واگذاری خراج دارد، و فقها آن را مشروع می‌شناختند.^{۳۹۰}

بهرگونه، به‌سبب افزایش قیاسهای محلی و گسترش امپراتوری اسلام، مخارج نظامی فزونی گرفت، و این امر همراه با خود کاسگی امیران نظامی که وصول مالیات را با اشکال‌روبرو می‌ساخت، خلفای عباسی را بر آن داشت تا حکومت ایالات را به شرط این که سران نظامی خرج سپاه خود را تأمین کنند، در اختیار آنها گذارند. این کار طبیعتاً به‌ایجاد حکومت‌های ملوک‌نظامی الطوائفی در سراسر امپراتوری عباسیان یاری رساند.

در مراحل نخستین اقطاع داری، مقطع‌ها عسری از بهره‌دریافت شده را به‌خزانه‌عباسیان می‌پرداختند. بدین ترتیب، بنفیس آنها عبارت بود از تفاوت بین خراج دریافتی و عسری که به‌دولت می‌پرداختند. اما از آنجا که در اغلب اوقات مقطع‌ها نظامیان عالی‌رتبه بودند، دولت قادر به دریافت سهم خویش نبود. بعدها در زمان حکومت آل‌بویه اقطاع‌های نظامی از پرداخت هرگونه مالیاتی به‌دولت معاف شدند.^{۳۹۱}

مقطع‌ها در اقطاع خود ناگزیر از تأمین زندگی تابعان و نظامیان‌شان بودند، و اسلحه آنها را فراهم می‌ساختند. در عین حال، آنها مخارجی را که دولت قبلاً در آن ناحیه بعهده داشت، نیز متعهد می‌شدند.^{۳۹۲}

اهدای اقطاع مستلزم اجرای خدمت نظامی و اداری بود. اگرچه پاره‌ای از اقطاع‌های دوره عباسیان مشروط به انجام خدمت نظامی و اداری نبوده‌اند. مثلاً، به گفته مؤلف کتاب *الموزاء و الكتاب منصور خلیفه عباسی* ملکی را که در نزدیکی اهواز قرار داشت و بناها و نهرهایش ویران شده بودند، به اقطاع پسرش درآورد و سیصد هزار درهم برای آبادی آن اختصاص داد.^{۳۹۳} سوسی‌الهادی خلیفه عباسی نیز ملکی به یحیی بن خالد بعنوان اقطاع واگذار کرد. جهش‌بازی در این باره می‌نویسد:

390. C. Cahen, "Djaysh," *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1965, P. 508.

این امر باعث شده پاره‌ای از محققان مقطع، یعنی اقطاع دار، را تنها واسطه‌ای میان دولت و روستاییان بدانند. آنها بر این عقیده‌اند که مقطع در آغاز جز تحصیلدار مالیات نبوده‌است. باید توجه داشت که چنین برداشتی از مسأله از نظر گاه فقها به رویدادها می‌نگرد، و به عبارت دیگر "از وراء ظاهر معمول حقوقی و اقمیت تاریخی" را مورد مشاهده قرار نمی‌دهد. (کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۴۸). در فئودالیسم اروپا نیز هم‌واسالها بنفیس نداشتند. در زمان شارلمان و جانشینان وی بسیاری از واسالها بنفیس نداشتند، و مسکن، خوراک، پوشاک و اسلحه خود را از لرد دریافت می‌کردند و نزد وی می‌زیستند. تنها از نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی بود که رسم اهدای مشروط زمین، بنفیس، در اروپای غربی رواج یافت. (Ganshof، پیشین، ص ۳۶۱).

۳۹۱. Cahen, "Iktá", پیشین، ص ۱۰۸۸.

۳۹۲. Cahen, "Djaysh", پیشین، ص ۵۰۸.

۳۹۳. کتاب الموزاء و الكتاب، پیشین، ص ۱۵۸.

«خالد بن برمک در باب الشماسیة در مکانی به نام سویقة خالد منزل داشت. آنجا راهی تبول او کرده بود»^{۳۹۴}. هارون الرشید نیز چنین اقطاع هایی واگذار کرده است. برای نمونه: [هارون الرشید] دستور داد سلکی با محصول یکصد هزار درهم غله و زمینی که یک هزار هزار درهم ارزش داشته باشد برای حمدونة تبول شود. منشی حمدونة برای صدور فرمان به دیوان املاک، دیوان الضیاع، رقت و برسرزمین معینی بامنشیان اختلاف نظر پیدا کرد و نظرایشان را رد نمود... [حمدونة] به رشید شکایت کرد... [سرانجام رشید] دستور داد تا مطابق میل منشیان نوشته شود^{۳۹۵}.

رسم واگذاری اقطاع به دست نشانندگان منحصر به خلفای عباسی نبود. عمال خلیفه و حکام محلی در قلمرو خود به تابعان و زیردستان اقطاع می دادند. بدین ترتیب، سلسله مراتب فتووالی در دوره عباسیان از نوشکل گرفت. در رأس خلیفه عباسی قرار داشت، و پس از وی تابعان درجه اول که با خلیفه بیعت کرده بودند، جای داشتند. پس از تابعان درجه اول نیز دست نشانندگان آنها قرار داشتند که اقطاع های کوچکتری در اختیار آنها بود. البته، تعهد دوجانبه اقطاع دهنده و مقطع کاملاً شکل تعهد دوجانبه لرد و واسال غیر مذهبی اروپا را نداشت، اما این اسرمانع از این نیست که رابطه بین آن دو را در سلسله مراتب فتووالی به حساب نیاوریم. چرا که شالوده اقتصادی به سبب شرایط تاریخی مختلف درونی و بیرونی می تواند شکلهای گوناگون روابط اجتماعی و سیاسی را باعث شود. در تحلیل نهایی نهادهایی مانند اقطاع، بنفیس و شکلهای دیگر آن در نقاط مختلف جهان، نتیجه طبیعی تسلط اقتصاد طبیعی بر جوامع قرون وسطی هستند. تسلط اقتصاد طبیعی نیز خود ناشی از تکامل محدود رابطه انسان با طبیعت، یعنی نیروهای عامل در تولید، است. در چنین حالتی تأمین زندگی غیر تولید کنندگان به شکل دیگری امکان پذیر نیست، و بنابراین ایجاد نهادهایی مانند اقطاع و بنفیس اجتناب ناپذیراند. با اینهمه، در خاورمیانه نیز رابطه واسالی از طریق بیعت یا پیمان بندگی (بساط بوسی) صورت عمل بخود می گرفت. مثلاً، بیعتنامه سلطان مسعود رابطه او با خلیفه قائم باسرالله را نشان می دهد. در قسمتی از این نامه که در قادیخ بیعتی مذکور است، چنین آمده است:

بیعت کردم بسید خود... امام قائم باسرالله امیر المؤمنین، بیعت فرمان برداری و پیرو بودن و راضی بودن و اختیار داشتن از روی اعتقاد و... برآنکه من دوست باشم دوستداران او را و دشمن باشم دشمنان او را از خاص و عام و نزدیک و دور حاضر و غایب... و برآنکه بفرمان برداری آورد مرا این بیعت...^{۳۹۶}

همانگونه که اشاره شد، عمال خلیفه و حکام محلی نیز در قلمرو خود به تابعان و زیردستان

۳۹۴. همان، ص ۲۲۰. در متن اصلی این کتاب جمله دوم چنین آمده است: «وهیء اقطاع - من المهدی... (ابو عبدالله محمد بن عدوس الجهشیری کتاب الوزراء والکتاب. ۱۳۵۷ ه. ق.، ص ۱۴۵).

۳۹۵. کتاب الوزراء والکتاب. پیشین، ص ۲۹۸.

۳۹۶. قادیخ بیعتی پیشین ص ۹۵۷-۹۶۱ و نیز رجوع شود به ابوالحسن هلال بن محسن، (سوم دار الخلافه. ۱۳۴۶، ص ۵۹-۷۲ راجع به مراسم قبول تابعیت عضدالدوله و عهدنامه وی.

اقطاع می‌دادند. سامانیان که در ابتداء ماوراءالنهر، بخارا و سمرقند را از مأمون خلیفه عباسی به صورت اقطاع سوروئی در اختیار داشتند^{۳۹۷}، با حفظ تابعیت خلفای عباسی، به حکام محلی و تابعان خود اقطاع می‌دادند^{۳۹۸}. مثلاً، سبکتکین پدر سلطان محمود از سامانیان اقطاع داشت. به گفته مؤلف قادیخ یمنی "امیرناصرالدین [سبکتکین] را عزم خاست که مدتی به هرات رود و عهد سطلعه اسباب و ضیاع و اقطاع خویش تازه گرداند"^{۳۹۹}. به قول نظام‌المک امیران لشکر البتکین که سپهسالاری خراسان را داشت، "همه نان پاره و جاه و حشمت و نعمت و ولایت^{۴۰۰}" از او داشتند. وی هنگامی که برغزین مسلط شد، به لویک، امیرغزین، نان پاره داد^{۴۰۱}. سبکتکین که در آغاز غلام‌البتکین بود، نیز به زبردستان خود اقطاع می‌داد، و به هنگام جنگ آنها را فرا می‌خواند تا در رکاب او به خدمت بپردازند. مثلاً، در قادیخ یمنی آمده است که "امیرناصرالدین باطراف نوشتها فرستاد و لشکر را باز خواند و جمعی را که دستوری یافته بودند و بسراقطاع رفته برسبیل استعجال با خویشتن گرفت"^{۴۰۲}.

سیمجوریان در زمان سامانیان حکومت و اقطاع سوروئی قهستان را داشتند. منصوربن نوح قهستان را به اقطاع ابوالحسین سیمجوری درآورد. پس از مدتی ابوالحسین سیمجوری "کفران نعمت" آغاز کرد، و "نان پاره" او را به یکی از "بندگان دولت" دادند. اما بعد از مدتی سامانیان اقطاع ابوالحسین را به پسرش بازپس دادند، و از آن پس قهستان اقطاع سوروئی آل سیمجور بود^{۴۰۳}.

سفاریان که بر جنوب شرقی ایران حکومت می‌کردند، در آغاز تابعیت خلفای عباسی را داشتند، لیکن پس از شکست از سامانیان، به تابعیت آنها درآمدند.^{۴۰۴} سفاریان نیز به نظامیان خود اقطاع می‌دادند. به گفته مؤلف قادیخ سیستان طاهر بن محمد عمرو لیث "سپاه را اقطاعها بسیار همی داد و عطیتهای... و همه سپاه باقطاع و عطا خرسندگشتند"^{۴۰۵}.

داعی کبیر که در حدود سال ۳۱۰ ه. ق. / ۹۲۳ م. در طبرستان فرمان می‌راند، یک روز از هفته را به واگذار کردن اقطاع اختصاص داده بود. به گفته اسفندیارکاتب وی "روزهای ایام سبع قسمت کرد بر مصالح دین و دیناریک روز بمنظره علم و فقه و نظربازینشستی و یک

۳۹۷. هانری‌ماسه (ویراستار)، تمدن ایرانی، ۱۳۳۷ ص. ۲۵۰.

۳۹۸. Barthold، پیشین، ص ۲۳۸-۲۳۹ و Bukhara، پیشین، ص ۱۲۵-۱۲۷.

۳۹۹. ترجمه قادیخ یمنی. پیشین، ص ۱۱۱.

۴۰۰. سیاست نامه. پیشین، ص ۱۲۹.

۴۰۱. همان، ص ۱۳۵. نان پاره یعنی وسیله معیشت و روزی. ظاهراً نان پاره در اصل به قطعه زمینی اطلاق می‌شده که پادشاهان و امیران آنها را به عنوان اقطاع به چاکران خود واگذار می‌کردند.

۴۰۲. ترجمه قادیخ یمنی. پیشین، ص ۱۱۸. و نیز رجوع شود به همان، ص ۱۰۴ و ۱۱۰ راجع به کشمکش موجود بین امیران برای دست‌انداختن بر اقطاع‌های یکدیگر.

۴۰۳. همان، ص ۸۴، ۴۵ و ۱۶۶.

۴۰۴. Khondamlr، پیشین، ص ۱۱-۱۳.

۴۰۵. قادیخ سیستان. پیشین، ص ۲۷۴.

روز با حکام... و یک روز تدبیر سلک و اقطاعات...^{۴۰۶}

سبکتکین مؤسس سلسله غزنویان از سامانیان اقطاع داشت، لیکن سلطان محمود پسر او از تابعیت سامانیان سر باز زد و خود را تابع خلیفه القادر بالله خواند.^{۴۰۷} سلطان محمود در آغاز بر آن بود تا به منظور جلوگیری از تجزیه حکومت از تعداد اقطاع ها بکاهد. لیکن گسترش اقطاع - داری در شرایط اقتصاد فئودالی اجتناب ناپذیر بود. از این روی سلطان محمود نیز اقطاع های زیادی به اسیران و دیربان و گذار کرد، اگر چه وی به واگذار کردن اقطاع الاستقلال بیش از سایر اقطاع ها تمایل داشت.^{۴۰۸} مثلاً، در قادیخ یمینی آمده است که سلطان محمود به نصر بن الحسن که "مدتها ملازم خدمت بود،... بیاروجوسند بوی داد، و او بسراقطاع خویش رفت...^{۴۰۹}" چنین می نماید که سلطان مسعود نیز به ترکان سلجوقی اقطاع هایی از نوع اقطاع الاستقلال در دهستان و نسا و فراوه اهداء کرد.^{۴۱۰}

پاره ای از اقطاع های این دوره نیز در اختیار غلامان خاصه سلاطین غزنوی بودند. چنان که به گفته قابوس بن وشمگیر غلام سلطان محمود، ایاز، و غلام سلطان مسعود، نوشتگین غرجه، اقطاع داشتند.^{۴۱۱}

در زمان حکومت آل بویه، اقطاع نظامی در غرب ایران و عراق نوع غالب مالکیت زمین گردید. بسیاری از اراضی بعنوان اقطاع بین نظامیان توزیع شدند.^{۴۱۲} ابن بلخی در این باره می گوید:

در آن روزگار اسرا پیشکاران خلیفه را خواندندی هیچ کس را اسیر نگفتندی مگر ایشانرا مالکان املاک از سرملکها برفته بودند. بیشترین از جور و قسمتها کی بریشان سیرفت و از آن عهد باز اقطاع پدید آمدکی مالکان املاک باز گذاشتند و اگر نه پیش از آن همه ملک بود...^{۴۱۳}

بدین ترتیب، پس از تسلط آل بویه بر فارس (۵۳۲ ق. / ۱۱۳۴ م.) املاک خصوصی مصادره گردیدند، و به اقطاع نظامیان درآمدند. لیکن پاره ای از بزرگان و قبایل محلی از آل بویه اقطاع دریافت داشتند. مثلاً، به گفته ابن بلخی:

بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود کی ایشان قومی بودند کی پیشه

۴۰۶. قادیخ طبرستان. پیشین، ص ۲۸۴.

۴۰۷. ترجمه قادیخ یمینی. پیشین، ص ۱۸۲.

۴۰۸. Bosworth، پیشین، ص ۲-۴۱.

۴۰۹. ترجمه قادیخ یمینی. پیشین، ص ۲۴۳. اما پس از مدتی اقطاع نصر بن الحسن باز پس - گرفته شد (همان). در این دوره اقطاع های نظامی را دیوان الجیش اداره می کرده است (Iqtā, Lambton، پیشین، ص ۴۶).

۴۱۰. قادیخ بیهقی پیشین، ص ۴۴۱.

۴۱۱. قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوسی نامه. ۱۳۴۵، ص ۸۴.

۴۱۲. Iktā, Caben، پیشین، ۱۰۸۸. در این دوره اقطاع های نظامی از پرداخت مالیات نیز معاف گردیدند (همان).

۴۱۳. فارسنامه. پیشین، ص ۲۴۴-۲۴۵.

ایشان‌شهبانی و هیزم کشی و سزدوری بودی و بآخر روزگار دیلم در قنور چون فضلو به فراخاست ایشانرا شوکتی پدید آمد و برروزگار زیادت میگشت تا همگان سپاهی و سلاح و واقطاع خواری شدند و از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل اند^{۴۱۴}...

در تاریخ قم آمده است که اقطاع داری در زمان تسلط آل بویه بر قم و اطراف آن رواج یافت. بخشی از این اراضی از طریق مصادره اراضی خصوصی به اقطاع تبدیل گشتند^{۴۱۵}. در مازندران نیز آل بویه قسمتی از اراضی خصوصی را به اقطاع تبدیل کردند^{۴۱۶}. در بغداد سپاهیان ملکند الرحیم بویی اقطاع‌هایی در اختیار داشتند، تا این که طغرل بیگ سلجوقی اقطاع‌ها را از دست صاحبان آنها گرفت^{۴۱۷}. خاندان آل بویه نیز پس از غلبه سلجوقیان تابعیت آنها را پذیرفتند، و از آنها اقطاع دریافت داشتند^{۴۱۸}.

در این دوره به رغم رواج اقطاع در سراسر سرزمین ایران، مقطع‌ها از نظر حقوقی از حق قضاوت بر روستاییان برخوردار نبودند. لیکن در عمل اقطاع به صورت آشکاری تابعیت و وابستگی روستاییان را به مقطع افزایش داد. گذشته از این، مصادره اراضی مجاور اقطاع‌ها توسط مقطع‌ها، و نیز گسترش رسم التجاء، تقیدات روستاییان شدیدتر از گذشته گردید، و مالکیت خرد آنها از میان برداشته شد^{۴۱۹}.

بدین ترتیب، در قرن‌های سوم و چهارم هجری قمری کارکردهای نظامی، اداری و جمع‌آوری مالیات در دست یک شخص، یعنی مقطع، متمرکز گردید، و این امر منجر به ایجاد املاک بزرگی شد که عملاً از حکومت مرکزی مستقل بودند. پاره‌ای از مقطع‌ها نیز در نواحی تحت حکومت خود زمینی به اقطاع دریافت می‌داشتند، و از این حق برخوردار بودند که اقطاع خود را به اقطاع‌های کوچکتری تقسیم کنند. در این حالت قدرت اقتصادی آنها بعنوان مقطع با کار کرد آنها بعنوان حاکم یک ناحیه درهم می‌آمیخت، و بدین سبب وابستگی افراد شهری و رعایا به آنها افزایش می‌یافت. تنها تعهدی نیز که این نوع مقطع‌ها در قبال حکومت ملزم به انجام آن بودند، تهیه سپاه برای جنگ بر علیه دشمنان خلفای عباسی، و خطبه خواندن و ضرب سکه به نام آنها بود^{۴۲۰}.

۴۱۴. همان، ص ۲۳۴.

۴۱۵. تاریخ قم، پیشین، ص ۲۷۹.

۴۱۶. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۴۱۷. مالک‌وزادع دایران، پیشین، ص ۱۱۷.

۴۱۸. حمداله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، ۱۹۰۳، م. ص ۱۸۸.

419. C. Cahen, L, Evolution de l'iqta' du ix^e au xiii^e Siècle, *Annale E. S.C.*, 1953, P. 45.

۴۲۰. همان، ص ۳۶-۳۶. در اروپای مرکزی کارولینژیها از زمان شارل مارتل تا زمان شارلمان

سمی بر این داشتند که از گرایش به عدم تمرکز که با افزایش اهدای مشروط زمین آغاز شده بود، جلوگیری کنند. لیکن از قرن نهم میلادی به این سوی کاهش قدرت حکومت مرکزی رواج ملوک‌الطوایفی و جنگ‌های داخلی شاهان را بر آن داشت تا اراضی سلطنتی را بین تابعان خود تقسیم کنند، و امتیازات بسیاری برای واسالها قایل شوند. در این دوره حقوق عمومی در اختیار مقطع‌های اروپا قرار گرفت، و قدرت مرکزی رو به ضعف نهاد (A. Dopsch, *The Economic and Social Foundations of European Civilization* 1969, P. 289)

در اواخر دوره عباسیان نیز پویش مشابهی به وقوع پیوست.

تکامل اقطاع در دوره سلجوقیان: در دوره سلجوقیان (بین قرنهای پنجم ه.ق./ یازدهم م. و هفتم ه.ق./ سیزدهم م.) اقطاع سهمترین مقوله زمینداری در سرزمین ایران بود. در این دوره اقطاع سوروئی رواج یافت، و هرشغلی دارای اقطاع بود. گذشته از این، در زمان حکومت سلجوقیان اقطاع وسیله‌ای شد برای اعمال سلطه امیران لشکری و صحرانشینان ترک بر زارعان اسکان یافته ایرانی.

سلجوقیان که دولت غزنویان را در خراسان و ماوراءالنهر از میان برداشتند، دستگامسیاسی و اداری آنها را به ارث بردند. سلطان مسعود نیز پس از شکست از سلجوقیان به تابعان خود اجازه داد تا به خدمت آنها درآیند^{۴۲۱}. خواجه نظام‌الملک نیز که قدرت مطلقه سلطان مسعود منتهای آرزویش بود، امیران و سران سلجوقی را که در آغاز بی‌سواد بودند، در امور اداری راهنمایی کرد، و نهادهای قدیمی را بکارگرفت. از این روی، در این دوره تغییرات وسیعی در نظام اقتصادی - اجتماعی جامعه پدید نیامد. تنها ترکیب طبقه حاکمه دستخوش تغییرگردید، و صحرانشینان در سایه خدمت و قرابت خانوادگی یا عشیرتی با خاندان سلجوقی، وضع و مقام ممتازی کسب کردند. بدین ترتیب، طبیعی است که در این دوره نیز اقطاع داری که نظام‌الملک به بازسازی آن پرداخت، از نو وسیله‌ای برای پرداخت سواجب و حقوق امیران و دبیران شود. اما رواج اقطاع داری گرایش به عدم تمرکز را برخلاف میل قشر اداری جامعه، مانند نظام‌الملک، افزایش داد، و سوء استفاده مقطعی از امتیازات اقطاع هایشان فزونی گرفت، و قدرت حکومت مرکزی رو به ضعف گذاشت. با اینهمه، امپراتوری سلجوقیان در اغلب اوقات نه مستقیماً، بلکه به نحوی غیر مستقیم اداره می‌شد. مسائل مالی و اداری امپراتوری بسیار بودند، و از این روی اعمال سیاستی که از انعطاف‌پذیری قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشد، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. بدین سبب خاندانهای قدیمی و سلسله‌های محلی به شرط قبول تابعیت سلجوقیان، اراضی و قلمرو تحت حکومت خود را حفظ کردند^{۴۲۲}. مثلاً، همانگونه که اشاره شد، یکی از افراد خاندان آل بویه تا سال ۵۴۹ ه.ق./ ۱۱۵۷ م. از سلجوقیان اقطاع داشت، و غزنین اقطاع بهرام‌شاه غزنوی بود. نوشتگین غرجه نیز اقطاع خوارزم را داشت^{۴۲۳}.

در عهد سلجوقیان اقطاع‌های گوناگونی وجود داشتند، و اسکان داشت یک مقطع بیش از یک نوع اقطاع در آن واحد داشته باشد. سهمترین نوع اقطاع، اقطاع‌هایی بود که سلطان به اعضای خانواده خود واگذار می‌کرد. ظاهراً این اقطاع‌ها در آغاز سوروئی نبودند، و بتدریج گرایش به سوروئی کردن آنها پیش آمد. پاره‌ای از شاهزادگان نواحی معینی را اقطاع سوروئی خود می‌دانستند، و بعضی از آنها، مانند سلجوقیان کرمان و سوریه، با این اقطاع‌ها حکومت‌های مستقلی برای خود ایجاد کردند. با اینهمه، چنین می‌نماید که در این دوره تصرف اراضی اقطاعی متضمن حق مالکیت دائمی نبوده است، و ملکان سلجوقی غالباً به اراده سلطان که می‌توانست اقطاع را فسخ کند، زمین را در تصرف داشتند. روشن نیست که ملکان سلجوقی تا چه اندازه در

۴۲۱. در واقع بهرام‌شاه غزنوی از سنجز غزنین را به اقطاع گرفت (دائرة‌الصدر و آية‌السرود. پیشین، ص ۱۲۹).

422. Carla L. Klausner, *The Seljuk Vezirate*, 1973, pp. 10-11.

۴۲۳. سلجوقنامه. پیشین، ص ۴۴ دائرة‌الصدر و آية‌السرود. پیشین، ص ۱۶۹.

اقطاع خود حق حکومت داشته‌اند. ظاهراً سلطان در یک ناحیهٔ معین امور خاصی از جمله حق مالکیت خود را به‌سلک تفویض می‌کرده است^{۴۲۴}. مثلاً، آلپ ارسلان که بخش‌هایی از امپراتوری سلجوقیان را بین اعضای خانوادهٔ خود تقسیم کرد، در منشوری گیلان و خوارزم را بعنوان اسلاک خاص خود («سلکیات») به‌سلکیت یکی از پسرانش در آورد. در این منشور به‌سردم دستور داده شده است که شاهزاده را «مالک» آن نواحی شناسند، و به‌عمل دیوان نیز فرمان داده شده که خراج خود را به‌سلک بپردازند^{۴۲۵}.

حکومت‌گراگان و نواحی آن از طرف سنجر به‌سلک مسعود سلجوقی واگذار گردید، و در منشوری که در این باره صادر شده مردم طبرستان، گرگان، دهستان، بسطام و داسغان موظف شده‌اند که خراج و عوارض مقرر دیوانی را با تصویب مسعود به‌مقطعان و متصرفان بپردازند. در بخشی از این فرمان چنین آمده است:

... از لشکری و رعیت ما هر چه در آن ولایت هست از حصول وقلاع و معاقل و اموال و ارتفاعات سهلی و جبلی، بری و بحری بفرزند... ملک الاسلام مسعود... سپردیم... [تا] با مقطعان و شحنگان اطراف آنچه شرط احتیاط و استقصا باشد درین باب بجای آرد... و حرمت اسرا و شاهیر که در خدمت او منتظم اند از حشم خراسان و عراق و مازندران بر حسب درجات و تفاوت طبقات ایشان موفور دارد و مشاورت کردن با ایشان از سهامات مصالح داند... و اقطاع و مواجب و ارزاق هر کس بر وفق استحقاق و مقدار اقتدار مقرر و مهنا دارد... و فرمان چنانست که جماعت اسرا و اولیاء و معتمدان جرجان و طبرستان و دهستان و بسطام و داسغان... دل و زبان در خدمت طاعت او یکسان دارند... و اموال و رسوم و حقوق دیوانی بمقطعان و متصرفان بتوقیع و فرمان او گزارند^{۴۲۶}...

البته، شرایط اقطاع های سلکان سلجوقی یکسان نبوده است، و تنها پارای از آنها حق واگذار کردن اقطاع و دریافت حقوق مالی را کسب می‌کرده‌اند. لیکن چنان‌که از شورش نافرجام ارسلان ارغون و منکوبار بر می‌آید، در این دوره همه شاهزادگان دریافت اقطاع را حق خویش می‌دانسته‌اند^{۴۲۷}.

گذشته از اقطاع های سلکان سلجوقی، اقطاع های دیوانی، لشکری و اقطاع هایی که بعنوان اسلاک شخصی واگذار می‌شدند، نیز وجود داشتند. اقطاع های دیوانی در واقع واگذار کردن حکومت ایالات به‌امیران و دیگران بودند. این اقطاع ها سوروثی نبودند، مگر از طریق غصب^{۴۲۸}. در منشور ایالت و شحنگی بلخ در زمان سنجر چنین آمده است:

۴۲۴. Lambton, Iqtá, پیشین، ص ۴۶.

۴۲۵. مالك و زارغ در ایران. پیشین، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۴۲۶. عتبه‌الکتبه. پیشین، ص ۱۸-۲۱.

۴۲۷. ارسلان ارغون خراسان را از برکیارق به اقطاع گرفت، و منکو بار که درآمد خود را کافی نمی‌پنداشت، دست به شورش زد و اقطاع بیشتری طلب کرد.

(M. F. Sanaullah, *The Decline of The Seljuqid Empire* 1938, 'PP. 3-4)

۴۲۸. مالك و زارغ در ایران. پیشین، ص ۱۳۴-۱۳۵.

فرزند عمادالدوله و الدین امیر خراسان مرزبان الشرق را پیش تخت خواندیم بر سیل اعزاز و اجلال و جایگاه جد و پدر او که در خدمت معهود و مقرر بودست بوی سپردیم... و اقطاع همچنان که ایشان داشته‌اند و بتازگی مشروع دیوان عرض بدان ناطقتست و بر ذکر تفصیل آن مشتمل بروی تقریر فرمودیم و املاک بر موجب حجتها و قبالات مسلم گردانیدیم و جملگی خیول و حشم و غلامان را که در وفوج آن گذشتگان رحمهم الله بوده‌اند در فوج او منتظم کردیم... و مصالح این شغل خطیر... بتدبیر... او سوکول گردانیدیم و این منشور محرر و نافذگشت تا فرزند عمادالدوله... اقطاع و املاک خویش برین جملت که فرموده شد در تصرف می‌دارد^{۴۲۹}...

بتدریج اقطاع دیوانی بصورت اقطاع لشکری درآمد، و اقطاع دیوانی به امیران و اگذار گردید. با افزایش قدرت امیران نیز این گرایش در آنها بوجود آمد که اقطاع خویش را سوروئی کنند، و پاره‌ای از آنها خودسرانه اقطاع خود را طبق وصیت‌نامه به دیگران انتقال دادند^{۴۳۰}.
و اسالهای اروپایی نیز همواره در پی این فرصت بودند که املاک غیر سوروئی (بنفیس) را به املاک سوروئی (فیف) مبدل کنند. شارلمان در مورد این مسأله گفته است که 'شنیده‌ام کنتها و اشخاص دیگر که از ما بنفیس دریافت داشته‌اند، چنان رفتار می‌کنند که گویی این اراضی ملک طلق آنهاست'^{۴۳۱}؛ در واقع در قرن نهم میلادی بسیاری از اسالهای اروپای غربی بنفیس خود را به فیف سوروئی تبدیل کردند، و این امر هم در مورد بنفیس نظامی و هم در مورد بنفیس اداری رخ داد^{۴۳۲}. نظام الملک نیز در میاست نامه از تمایل مقطع‌ها به سوروئی کردن اقطاعشان شکایت کرده است^{۴۳۳}.

بهرگونه، در دوره سلجوقیان اقطاع دیوانی در آغاز در رابطه با انجام خدمت اداری و اگذار می‌گردید، اما بتدریج که دستگاه اداری تابع سیاست و قدرت نظامی شد، خدمت نظامی نیز به تعهدات مقطع‌ها افزوده‌گشت. از این روی مقطع‌ها مجبور شدند که تعداد معینی از سپاهیان را مجهز سازند و به درگاه سلطان روانه کنند. ظاهراً در دیوان اقطاع‌ها نیز صورتی از مقطع‌ها و عده سپاهیان که مقطع‌ها می‌بایست آماده کنند، ضبط می‌شده است. مثلاً، در منشوری که به هنگام انتخاب برادر سنجر، امیر عضدالدین، به حکومت‌گرایان صادر گردیده است، از امیر خواسته شده که «در معنی اقطاع مقطعان نظری شافی کند، هر کس که در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد...»^{۴۳۴} در منشور دیگری که برای منتخب‌الدین یمن‌الدوله صادر شده، آمده است که «می‌فرماییم تا هر کس که اقطاع و نالپاره دارد و در خدمت ما

۴۲۹. عتبة‌الکتبه. پیشین، ص ۷۶-۸۷.

۴۳۰. مالک وزادع در ایران. پیشین، ص ۱۳۵-۱۳۵. و همینطور قادیخ ایران جلد اول، پیشین، ۳۰۹۱.

۴۳۱. Ganshof. پیشین، ص ۳۷۱.

۴۳۲. همان، ۵۳۱-۵۳.

۴۳۳. میاست نامه. پیشین، ص ۳۵.

۴۳۴. عتبة‌الکتبه. پیشین، ص ۳۲.

مرتب است اقطاع قدیم بروی مقرر باشد^{۴۳۰}...» و به گفته راوندی «[سلطان محمود سلجوقی] بر احوال ذیوان و اقطاع اسر و قوف داشتی و هر وقت از وزیر و مستوفی عرض بازخواستی و هیچ احوال بروپوشینه نبودی^{۴۳۱}...»

پاره‌ای از مقطع‌ها نیز خود به دیگران اقطاع و اگذار می‌کردند. مثلاً، هنگامی که رکن-الدوله خمارتکین به اسر ملک‌شاه سلجوقی والی فارس شد، اقطاعی به خاندان مسعودیان و اگذار کرد^{۴۳۲}.

بعضی از امیران نظامی نیز اقطاع‌هایی که حکم پاداش خدساتشان را داشته است، دریافت می‌داشته‌اند. مثلاً، در منشوری که از طرف دیوان سنجر به نام اسپهبد سراج الدین مازندرانی صادر شده است، چنین آمده است:

امیر اسفهل سراج‌الدین... بسوابق حقوق متوسلت و بوسایل مقبول مستظهر و حقوق و خدستهای پسندیده و اخلاص در مطاوعت و بندگی دولت که ندوده است و می‌نماید... درین نوبت که او بحضرت جلت رسید و بشرایط بندگی... قیام نمود... در حق او آن فرمود که لایق نیکو خدستی و هنرمندی و فرزاندگی او بود و بر مقتضی وقت نالپاره ارزانی داشت و بماندگان اقطاعی بمبلغ سی هزار دینار نیشابوری منشور و مشروح نوشتند و مالمین مثال بروفق فرمان‌دام نفاذ می‌فرماییم تا هر نایب و گماشته ما که بدان ولایت رسد اقطاع سراج‌الدین بر موجب توفیق اعلیٰ مسلم دارند و در آن تصرف نکنند و مداخلت جایز ندارند^{۴۳۳}...

مأموران عالی‌رتبه اداری سلجوقیان نیز در ازای خدمت اداری اقطاع داشتند. این اقطاع‌ها یا شامل درآمد زمین یا خود زمین بوده است. نظام‌الملک اقطاع داشت، و خود به دیگران اقطاع و اگذار می‌کرد، چنان که ملک‌شاه به او پیغام داد که دست از خودسری بردارد:

با این همه چون سمع سلطان از عثرات نظام‌الملک پر شد یگروز کس فرستاد و بنظام‌الملک پیغام داد که تو با من در ملک‌شریکی و بی‌مشورت من هر تصرف که می‌خواهی می‌کنی و ولایت و اقطاع بفرزندان خود میدهی بینی که بفرمایم تا دستار از سرت بردارند. او جواب داد که آنک ترا تاج داد دستار بر سر من نهاد هر دو در هم بسته‌اند و با هم پیوسته...^{۴۳۴}

جمال‌الدین جواد اصفهانی نیز که ابتداء وزیر زندگی و پس از آن وزیر سیف‌الدین بود اقطاع‌های بسیار داشت. بزرگان اداری مملکت گذشته از اقطاع، قوای شخصی نیز داشتند، و بخش از عواید اقطاع‌های خود را صرف تأمین زندگی آنها می‌کردند. زندگی سایر مأموران دیوانی نیز از محل اقطاع تأمین می‌شد.^{۴۳۵}

۴۳۵. همان، ص ۶۹.

۴۳۶. احوال‌الصدور و آیه‌المرود، پیشین، ص ۲۰۵.

۴۳۷. فارسنامه، پیشین، ص ۲۳۸.

۴۳۸. عتبه‌الکتبه، پیشین، ص ۸۴.

۴۳۹. احوال‌الصدور و آیه‌المرود، پیشین، ص ۱۳۴. همینطور سلجوقنامه، پیشین، ص ۳۳.

۴۴۰. مالک و زارغ در ایران، پیشین، ص ۸-۱۳۷-۱۳۸.

در این عهد، مانند گذشته، حقوق تشون ثابت یا قوای چریک محلی را از محل اقطاع تأمین می کردند. در اقطاع های دیوانی امیران هنگامی که سرگرم جنگ و لشکرکشی نبودند، به وسیله عواید اقطاع زندگی خود را تأمین می کردند، و خود مستقیماً اداره آنها را به عهده داشتند. اما در اقطاع های لشکریان، سپاهیان تنها محصول اقطاع خود را در ازای خدمتی که انجام داده بودند، دریافت می داشتند.^{۴۴۱} در پاره ای از موارد نیز مواجب سربازان به وسیله برات پرداخت می شدند. بدیهی است که اقطاع های تشون دائمی کوچکتر از اقطاع های دیوانی امیران بودند.

به گفته راوندی در زمان ملکشا همه سپاهیان اقطاع داشته اند:

و لشگری که همواره ملازم رکاب بوذند. و اساسی ایشان در جراید دیوانی مثبت بوذ چهل و شش هزار سوار بوذند. و اقطاعات ایشان در بلاذ سمالک پراکنده بوذی تا بهر طرف که رسیدندی ایشانرا علوفه و نفقات معذ بوذی...^{۴۴۲}

لشکریان سلجوقیان اقطاع را حق خود می دانستند، و اگر در این امر کوتاهی می شد، سر به شورش برمی داشتند. مثلاً، هنگامی که وزیر سلطان مسعود سلجوقی اقطاع به یکسان به لشکریان داد، آنها به اتابک قراسنقور روی آوردند. ظهیرالدین نیشابوری در این باره می گوید:

[کمال الدین محمد وزیر] سردی متهور و دلاور بود با کفایت و شهامت تمام... و اسرا را حرمت نگاه نمیداشت و نان پاره. یکسان به لشکر میداد اسرا باتفاق استماله نامه با تابک قراسنقور نوشتند که وزیر با ما استخفاف و استهزا میکند و کس را وزن و محلی نمی نهد سلطان را بر تو متغیر گردانیده تدبیر کار او بوقت خویش بکن مبادا که استیلا زیاده شود...^{۴۴۳}

سلجوقیان اقطاع هایی به عنوان املاک شخصی به نزدیکان و خدمتگذاران خود بخشیدند. این گونه اقطاع ها معمولاً مادام العمر یا به صورت موروثی واگذار می شدند، اگر چه در پاره ای از موارد در زمان حیات مقطع قابل فسخ بودند. ظاهراً اقطاع های همسران سلجوقیان و روحانیان از این گونه بوده اند.^{۴۴۴}

صاحبان اقطاع شخصی هیچگونه تعهدی نسبت به سلطان یا دولت نداشتند، و در بعضی موارد از معافیت مالیاتی استفاده می کردند. با اینهمه، اقطاع های موروثی و شخصی از املاک خصوصی متمایز بودند. چرا که اقطاع شخصی به اراده سلطان قابل فسخ بود— حتی اگر اقطاع موروثی بود.^{۴۴۵}

اقطاع هایی که در ازای خدمت نظامی و اداری یا بعنوان ملک شخصی به افراد واگذار

۴۴۱. سلجوقنامه. پیشین، ص ۳۰.

۴۴۲. راحة الصدود وآية السرود. پیشین، ص ۱۳۱. ظهیر الدین نیشابوری تعداد سپاهیان اقطاع دار را پنجاه هزار نفر آورده است (سلجوقنامه. پیشین، ص ۳۲).

۴۴۳. همان، ص ۵۷.

۴۴۴. Lambton, "Iqtā", پیشین، ص ۴۶.

۴۴۵. مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۲.

می‌شدند، در پاره‌ای از موارد از مداخلهٔ مأموران دیوان معاف بودند. از این روی در این دوره وابستگی رعایای اسلاک اقطاعی افزایش یافت، «و غالباً آزادی سیر و سفر از [رعایا] سلب می‌شد و کراراً از بیگاری ناگزیر بودند.»^{۴۴۶} چنان‌که هنگامی که رعایای اتابک زنگی از موصل به‌ساردهین نزد حسام‌الدین تیمورتاش رفتند، زنگی آنها را به‌موصل برگرداند.^{۴۴۷} مقطع‌ها و مأموران اداری نیز به‌ارادهٔ خویش «رسوم ناپسندیده» وضع می‌کردند، و بدین سبب «رسیدگان» از دهات بسیار بودند.^{۴۴۸}

بهرگونه، در زمان سلجوقیان اقطاع داری بسیار گسترش یافت، تا جایی که به‌گفتهٔ راوندی «بندگان خاص خویش را سلطان از اقصای ولایت تا شام و ساحل محیط اقطاع داد...»^{۴۴۹} در واقع آنچه تجزیهٔ حکومت سلجوقیان را باعث شد، رواج اقطاع نظامی و دیوانی بود که به‌سبب آن مقطع‌های بزرگ عملاً مستقل شدند و به‌تدریج از حکومت مرکزی جدا گشتند. اتابک‌نشینانی در آذربایجان ایران و فارس و لرستان بوجود آمدند، و سلسله‌های اتابکان ایلدگزیان، سلغوریان و هزار اسپیان حکومت خود را تأسیس کردند. سرزمین کوهستانی غور در خاور هرات در زمان حیات سنجر مستقل گردید، و در اواسط قرن ششم هجری قمری خوارزمشاهیان حکومت مستقلی تشکیل دادند.^{۴۵۰}

البته، در اروپا نیز سیاست اهدای مشروط زمین یا درآمد آن، توسط کارولینژیها به‌ایجاد ملوک‌الطوایفی و حکومت‌های مستقل منجر گردید. حتی قبل از پایان حکومت شارلمان وابستگی و اسالها به‌لردها بیشتر از وابستگی آنها به‌شاه بود. بدین ترتیب، تعهدات و اسالی به‌دست فراموشی سپرده شدند، و حکومت‌های مستقلی در سراسر اروپا ایجاد گردیدند.^{۴۵۱}

تکامل اقطاع در دورهٔ مغول: در زمان سلجوقیان اقطاع به‌نحو آشکاری به‌وسیله‌ای برای اعمال بزرگان لشکری و صحرانشینان بر روستاییان ایرانی تبدیل شد، و بر اثر آن سلسله‌های مستقلی بوجود آمدند که بر فلات ایران و آسیای صغیر، بین‌النهرین و ماوراءالنهر مسلط گشتند. این اشراپیت ترک نژاد تا اندازه‌ای با حملهٔ مغول از میان برداشته شد. اما هنگامی که حکومت مغولها در ایران تثبیت یافت، ایلخانان مانند گذشته مجبور شدند که بتدریج نهادهای قدیمی را از نو رواج دهند. چرا که آنها نیز با یک اقتصاد طبیعی مواجه بودند که تنها تفاوت آن با گذشته ویرانی عظیم آن بود.

در آغاز، سپاهیان مغول سواجبی دریافت نمی‌داشتند، و تنها غنایم جنگی — حتی پس از آن که سهمیهٔ سران مغول را از آن جدا می‌کردند — زندگی آنها را تأمین می‌کرد.^{۴۵۲} لیکن پس از این که سرزهای امپراتوری مشخص گردیدند، و ایلخانان به‌سلطنت رسیدند، دیگر ادامهٔ

۴۴۶. همان، ص ۱۴۴.

۴۴۷. همان.

۴۴۸. عتبه‌الکتبه. پیشین، ص ۵۶.

۴۴۹. احة‌الصدور و آية‌السود. پیشین، ص ۱۲۹.

۴۵۰. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۴۵۱. Ganshof، پیشین، ص ۵۶-۵۸.

۴۵۲. البته، امیران تومان، هزاره و فرماندهان واحدهای کوچکتر سواجبی دریافت می‌داشتند.

سیاست قبلی اسکان‌پذیر نبود، چرا که مقدار غنایم کاهش یافته بود، و سهمیه‌ای که پس از پرداخت سهم بزرگان خاندان مغول، باقی می‌ماند، قابل ملاحظه نبود. این اوضاع و احوال و نیز لزوم وجود سپاه دائمی، ایلخانان را بر آن داشت که به سپاهیان معمولی نیز مواجبی بپردازند. در آغاز پرداخت مواجب به سپاهیان بصورت جنسی بود، اما سهمیه‌های ماهانه ناچیز بودند، و گذشته از این در زمان گیخاتو به علت نابسامانی اوضاع اقتصادی و اختلاس فرماندهان بزرگ، پرداخت سهمیه آذوقه یکسره متوقف گردید. در این زمان جیره سپاهیان را حواله می‌کردند، و این حواله‌ها غالباً وصول نمی‌شدند بدین سبب سربازان حواله‌های خود را به دلالتان به نصف ارزش آن می‌فروختند. غازان‌خان که وارث چنین وضعی بود، دستور داد که به هنگام برداشت محصول معادل وجوه برات‌هایی که به حساب سپاهیان و بر عهده اراضی می‌نوشتند، غله انبار کنند و به محاکم نظامی محل بپسارند تا در سوق لزوم بابت مواجب سپاهیان یا در برابر حواله‌های آنها پول نقد بدهد^{۴۰۳}. لیکن اقتصاد طبیعی و روبه‌زوال آن زمان غازان‌خان را از این کار بازداشت. از این روی وی تصمیم گرفت که مانند گذشته سزد سپاهیان و مواجب فرماندهان آنها را از راه واگذاری اقطاع‌هایی که در نزدیکی اردوگاه‌های آنان قرار داشتند، بپردازد. «برین نظم اندیشه فرمود و از آب آسویه تا مصر تمامت لشکر را در مدت دو سه ماه اقطاعت معین فرمود.»^{۴۰۴} اگر چه چنین سیاستی با سیاست مرکزیت طلبی غازان‌خان تناقض داشت، لیکن نیروی شرایط اقتصادی-اجتماعی وی را به اتخاذ آن واداشت. و بدین ترتیب، در این دوره نیز بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی می‌دهد که در اواسط عهد عباسیان و اوایل دوره سلجوقیان رخ داد.

البته، واگذار کردن اقطاع در زمان مغولها تنها باغازان آغاز نگردید. نخستین خانهای مغول به تعداد معدودی از سران لشکری اقطاع اهداء کرده بودند.^{۴۰۵} از این گذشته، اقطاع-هایی نیز از زمان پیش از مغولها، خاصه در قلمرو شاهان دست لشانده، وجود داشتند، که محفوظ ماندند.^{۴۰۶}

بهرگونه، بر طبق یرلیغ غازان‌خان که در سال ۵۷۰۳ ق. / ۱۱۳۰۳ م. صادر گردید، همه لشکریان اقطاع دریافت داشتند، و زمینهای وسیعی که جزو اراضی دیوانی و سلطنتی بودند، به اقطاع اختصاص یافتند. لشکریان هر یک زمینهای کوچکی در دست گرفتند و خود مسئول زراعت آنها شدند. بدین ترتیب، در این دوره سپاهیان مغول بلاواسطه در میان سلطان و روستاییان قرار گرفتند، و بهره مالکانه را مستقیماً از روستاییان دریافت می‌داشتند.^{۴۰۷} از این گذشته، بر طبق یرلیغ غازانی مقطع نه تنها حق داشت بهره مالکانه را از رعیت دریافت دارد، بلکه نسبت به زمین و آب نیز ذیحق بود. در عین حال، وی گذشته از بهره مالکانه تمام

۴۵۳. تاریخ مبارک‌غازانی. پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۲.

۴۵۴. همان، ص ۳۰۳.

۴۵۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶.

۴۵۶. اشبولی، پیشین، ص ۳۲۸.

۴۵۷. در عهد سلجوقیان مقطع‌های بزرگ دیوانی و لشکری همان سلطان و مالکان اراضی خصوصی و اقطاعی قرار داشتند.

سالیات‌هایی را که قبلاً به نفع دیوان اخذ می‌گردید، از روستاییان دریافت می‌کرد، و تنها • من تبریز غله به دیوان می‌پرداخت. در این یرلیغ وابستگی روستاییان به زمین مورد تأیید قرار گرفت، و مجازاتی برای روستاییان فراری تعیین شد. قرار بر این شد که هر سال «بینکچی عارض» به منظور رسیدگی به اقطاع‌ها به اراضی سزبور فرستاده شود. کسی حق نداشت که این اقطاع‌ها را از راه فروش یا بخشش به دیگری انتقال دهد. پس از سرگ سپاهی نیز زمین به فرزندان متوفی می‌رسید، و چنانچه وی فرزندی نداشت، یکی از غلامان وارث او می‌شد. امیران صده و دهه نیز این حق را داشتند که در صورت عدم قابلیت مقطع‌ها، از او سلب مالکیت کنند.

بر طبق فرمان غازانی مقرر گردید که اقطاع‌ها نخست میان امیران هزاره تقسیم‌گردند، سپس آنها زمین اقطاعی را میان امیران صده بخش کنند. امیران صده نیز وظیفه داشتند زمین را به اقطاع‌های کوچک‌تر و انفرادی قسمت کنند، و آنگاه تقسیم و توزیع اراضی را به حکومت اطلاع دهند. زمین می‌بایست بر حسب قرعه تعیین شود و حصه هر کس بر دفتر ثبت‌گردد و رونوشت اسناد نزد امیر هزاره نگهداری شود. علاوه بر این قرار شد امیر هزاره در ظرف سه‌ماه آلات و ادوات کشاورزی، مانند اسب و بذر، دریافت دارند.^{۴۰۸} در بخشی از متن یرلیغ غازانی در «باب اقطاع دادن به لشکر مغول» چنین آمده:

مادران و تبرکانان و خاتونان و پسران و دختران و دامادان و اسراء تومان و هزاره و صده و دهه و سلاطین و سلوک و بینکچیان و عموم اهالی تمامت ولایات از آب آسویه تا حدود مصر بدانند که... درین وقت فرمودیم که تمامت چریک مغول را بشمول عاطفت و عطیه در یک سلک کشند تا هیچ کدام از العام ما بی بهره نمانند و در وقت کوچ دادن و بلشگر بر نشستن قدرت و یسار و استطاعت داشته باشند که مسالک محافظت کنند... بنابراین مقسات فرمودیم تا در مسالک و دیهها آب و زمین سواضی که هر یک نزدیک و مناسب ایشان باشد از اینجو و دالای و مزارع آبادان و خراب ایلغابیشی کرده بموجبی که در دفاتر و قوانین مشیت است باسم اقطاع در هر هزاره معین گردانند و تسلیم ایشان کنند تا متصرف آن شوند... از سواض آنچه باینجو و دیوان تعلق داشته باشد جماعت رعایا که از قدیم الزمان باز رعیت آن موضع بوده‌اند و زراعت می‌کرده هم بر آن قاعده زرع کنند و بهره آن برآستی بچریک رسانند و مال و قوپچور و متوجهات دیوانی بر موجب مؤاسره و تفصیل که ذکر رفت زیادت و نقصان ناکرده بلشگر رسانند.^{۴۰۹}...

بدین ترتیب، در میان بزرگان صحرائشین و لشکری سلسله مراتب فئودالی اقطاع داری پدید آمد. در رأس، ایلخان بود، و پس از او به ترتیب امیر هزاره، امیر صده، امیر دهه و سرانجام مقطع‌های صغی. اقطاع داران مادون تابع و فرمانبردار اقطاع داران سافوق بودند، و همه از روستاییان اسکان یافته به شیوه فئودالی بهره‌کشی می‌کردند.

۴۰۸. تاریخ مبادک غازانی. پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۹

۴۰۹. همان، ص ۳۰۳-۳۰۶

گذشته از این اقطاع‌ها، یک صدم از اسلاک سلطنتی برای «اقطاع موقت» در اختیار بزرگان دیوانی و لشکری قرارگرفت. در این حالت، این اراضی از اسلاکی که مستقیماً تحت اختیار فرمانروا بودند، جدا می‌شدند.^{۴۶۰}

با رواج اقطاع نظامی سیاست ایجاد تمرکز غازان‌خان دچار تزلزل گردید، و راه برای ایجاد سلسله‌های محلی باز شد. در واقع پس از مرگ غازان‌خان سلسله‌های محلی، مانند آل-مظفر، اینجوئیان، اتابکان لر کوچک، اتابکان لر بزرگ، سلوک کت، جلایریان و غیره، در نقاط مختلف ایران بوجود آمدند.^{۴۶۱}

اقطاع عهد مغول با اقطاع دوره سلجوقیان و پیش از آن، این فرق را داشته است که حق وراثت و حق اقطاع دار نسبت به سردم قلمرو اقطاع رسماً از نظر حقوقی شناخته شده. از این گذشته، در این دوره سلسله مراتب فتوئالی و اقطاع داری مشخص‌تر از گذشته بوده است، و نه تنها زمین و آب، بلکه اشخاص نیز جزو اقطاع بوده‌اند.^{۴۶۲}

پس از ایلخانان، تیموریان نیز سیاست آنها را راجع به اقطاع دنبال کردند. پادشاهان این دوره اقطاع‌های وسیعی میان سران نظامی خود و فتوئالهای بزرگ ایرانی که جانب ایشان را گرفته بودند، تقسیم کردند. مثلاً، عادل‌شاه جلایر قصبه خجند را از تیموریان به اقطاع داشت.^{۴۶۳} تیمور محافظت قلمه کرتین را به یکی از سرداران خراسان به نام «محمدتورا که پادشاه پوران معروف بود تفویض فرمود و جماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را به اقطاع نامزد او فرمود.»^{۴۶۴} پسر شاهشجاع سلطان سبلی نیز اقطاعی در سمرقند داشت. تیمور به رئیس طایفه ترکمانان آق قویونلو، یعنی اوزون‌حسن، نیز اقطاع‌هایی در ارمنستان و بین‌النهرین داد، و اوزون‌حسن پس از غلبه بر ابو سعید و اسیر کردن وی، بر قسمت اعظم قلمرو خاندان تیموری مسلط گردید.^{۴۶۵} حمدالله مستوفی قزوینی نیز به هنگام ذکر مشکین از بلاد آذربایجان، ولایت مشکین را اقطاع لشگریان می‌خواند.^{۴۶۶}

در اواخر دوره مغول بتدریج تغییراتی در حقوق اقطاع داران پدید آمد، و منجر به توسعه مصونیت‌های اداری و مالی آنها شد. مثلاً، در مجموعه دستور الکاتب فی تعیین المراقب در فرمانی مربوط به سال ۷۵۹ ه. ق. راجع به تعیین اقطاع شیخ علی، امیر هزاره، دیگر از تقسیم اجباری اراضی اقطاعی میان امیران صده و درجات پایینتر ذکری بمیان نیامده است. در این یرلیغ تأمین زندگی افراد هزاره به امیر محول شده است، و اقطاع دار به موازات مصونیت مالیاتی، از مصونیت اداری نیز برخوردار گردیده. در ضمن بر طبق این فرمان افرادی که جزو هزاره نبوده‌اند،

۴۶۰. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۴۶۱. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۳۰-۴۷۸.

۴۶۲. تاریخ مبارک‌غازانی. پیشین، ص ۳۰۵-۳۰۷.

۴۶۳. منتخب التواریخ معینی. پیشین، ص ۴۱۴. همینطور رجوع شود به همان، ص ۳۷۶، ۴۱۰ و

۴۱۶ راجع به اقطاع‌های آن دوره.

۴۶۴. ظفرنامه. پیشین، ص ۸۹۷.

۴۶۵. همان، ص ۴۹۹.

۴۶۶. نزهة القلوب. پیشین، ص ۹۴.

از ورود به قلمرو اقطاع منع شده، بازگرداندن رعایای فراری به اراضی اقطاع مورد تأکید قرار گرفته است.^{۴۶۷}

ظاهراً پدر شیخ علی نیز اقطاع فوق را داشته است:

امیرطفا تیمور بدانند که درین وقت امارت فلان هزاره که داخل تومان اوست
بشیخ علی که قدیم پیدر او تعلق داشته تفویض فرمودیم...^{۴۶۸}
در مکتوب دیگری راجع به مشاورت در تدبیر مال و محافظت ملک در مجموعه دست‌والکاتب
درباره اقطاع امیران تومان و هزاره و صده چنین آمده است:
و جماعت امراء تومان و هزاره و صده که وظایف و جاسگیات گرفته و مواضع ولایات
با قطاعات در تصرف دارند با سر معاسلات و مقاطعات خود سی‌روند و بعمارت و
زراعت مشغول می‌شوند...^{۴۶۹}

دریافت اقطاع نظامی مشروط به انجام خدمت لشکری بوده است، و مقطع‌ها مجبور بودند که
برادران و فرزندان و نواب و خویشان خود را بر «درگاه سلطنت ملازم گردانند»:
پس تدبیر آنست که چون امرا جاسگیات خود گرفته باشند یا اقطاع در عوض آن
از دیوان ستنه نواب و معتمدان خود را بر سر آن معاسلات و اقطاع فرستند و
خوشیستن یک لحظه در شب و روز از سلازمت درگاه سلطنت استبعاد ننمایند تا
بوقت احتیاج بجواب مخالفان مشغول گردند و اگر امر اجمعی باشند که با ایشان
تشدید و تعنیف نشاید کرد چون خواهند که غیبت نمایند حکم نفاذ یابد که
جمعی از برادران و فرزندان و نواب و خویشان صاحب و جود با تمات لشگریان
بر درگاه و سلطنت ملازم گردانند تا در وقت حاجت جانسپاری کنند...^{۴۷۰}

در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری دیوانیان و روحانیان نیز از عواید اراضی بهره می-
بردند، و این اراضی در تملک مشروط آنها قرار می‌گرفتند.

مجموعه دست‌والکاتب فی تعیین المراتب از دو نوع اهدای مشروط زمین، یعنی ادارار و
مقاصه، نام می‌برد، و آن دورا چنین تعریف می‌کند:

ادارار وجهی است که پادشاهان در حق کسی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از
دیر بر اولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم دارند و مقاصد آنست که در عوض
آن وجه موضعی دیوانی بتملیک ابدی بر صاحب او و بر اولاد و احفاد او نسلا بعد
نسل مسلم دارند.^{۴۷۱}

در رساله خواجه نصیرالدین طوسی راجع به درآمد پادشاهان نیز درباره ادارار چنین آمده است:
و کسانی باشند که زری معین ایشان را ادارار کرده باشند که در وجه خراج

۴۶۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مفلول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۳-۶۴.

۴۶۸. دست‌والکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۰۶.

۴۶۹. همان، ص ۱۸۷.

۴۷۰. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۴۷۱. به نقل از دست‌والکاتب فی تعیین المراتب، در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد
مفلول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۷.

ایشان را نند، یا بجهت معیشت بایشان دهند.^{۴۷۲}

بدین ترتیب، ادار که با اقطاع الارفاق دوره عباسیان مطابقت دارد، و در دوره سلجوقیان نیز اقطاعی شبیه آن وجود داشته است، اهدای بهره مالکانه بوده که به صورت سرزنی به دیوانیان و روحانیان واگذار می‌شده.^{۴۷۳} دیوانیان و روحانیانی که ادار دریافت می‌داشتند، قسمتی از خراج زمین و یا دیگر مالیاتهای یک موضع را صاحب می‌شدند. مثلاً، در مجموعه دستورالکاتب آمده است که «خواجه نجم‌الدین را اداری بر ستوجهات خطیره مجری و مقرست و تمسکات قدیم و جدید بذکر آن ناطق در اجراء آن بتمغاجیان اشارت فرمودن خیری بموقع خواهد بود.»^{۴۷۴}

فتوالمالیات بزرگ دوره مغول نیز برای تابعان و چاکران خود ادار تعیین می‌کردند. در این موارد حصه‌ای از محصول اراضی ملکی به صورت ادار در اختیار اشخاص مختلف قرار می‌گرفت.^{۴۷۵} در پاره‌ای از موارد نیز وجهی از محصول زمینهای وقفی به شکل ادار برای اشخاص مقرر می‌شد. مثلاً، در مجموعه دستورالکاتب در این باره چنین آمده است:

وجهی از محصول فلان وقت بوجه ادار این ضعیف بشرط واقف مقرست و واجب این سال با وجود آنکه [آنکه] از دیوان حکم داده‌اند و مجری داشته نرسیده، توقعست که آن وجه را بر موجب تمسکات که بذکر آن ناطق است از متصرفان استیفا نموده تسلیم ملک الخواص امیرعلی فرساید.^{۴۷۶}

مقاصه نیز زمینی دیوانی بوده که به مالکیت موروثی افراد در می‌آمد. صاحب مقاصه از پرداخت مالیات معاف بود، و در اواخر دوره مغول صاحب آن از مصونیت اداری نیز بهره می‌برد. ماهیت اقطاع و مقاصه یکی بوده. تنها تفاوت آنها در این بوده که اقطاع مالکیت مشروط نظامیان، و مقاصه مالکیت مشروط دیوانیان و روحانیان بوده است. از این گذشته، هنگامی که اقطاع موروثی شد، و از مصونیتهای مالیاتی و اداری برخوردار گردید، ساهو با مقاصه، و نیز با سیورغال که خود صورت تکاملی از مالکیت مشروط زمین بوده، تفاوتی نداشته است.^{۴۷۷}

تکامل تیول (اقطاع) در دوره صفویه: دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی بر اثر کوشش قبایل چادر نشین ترک بوجود آمد. از این روی زمام امور این دولت تا پایان قرن دهم قمری در دست بزرگان چادر نشین ترک (قزلباش) بود، و مأموران عالی‌رتبه درباری و حکام ایالات و امیران سپاه از میان آنان برگزیده می‌شدند. منشاء این قبایل متفاوت بود، اگر چه اکثر آنها از آسیای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند. در رأس آنها نیز خاندان فتوالمجلسی صفوی قرار داشت.^{۴۷۸}

۴۷۲. خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۱.

۴۷۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۷-۶۸.

۴۷۴. دستورالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ص ۳۶۷.

۴۷۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۶۸.

۴۷۶. دستورالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۴۷۷. درباره سیورغال به بخش آخر این فصل رجوع شود.

۴۷۸. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۹۹-۵۰۹.

در آغاز ارتش صفوی از افراد سپاهی قبایل چادر نشین تشکیل شده بود، و افراد اسکان یافته در اقلیت بودند. تازمان شاه عباس اول حکام از اعیان قبایل قزلباش و گاهی از قبایل دیگر برگزیده می شدند. حکومت‌های درجه دوم نیز در پاره‌ای از موارد در دست رؤسای قبایل چادر نشین محلی قرار داشتند. گذشته از این، در اوایل دوره صفویان بعضی از حکام ایالات نیز از بستگان خاندان سلطنتی از قبیل پسران، نوادگان، برادران و برادرزادگان پادشاه بودند.^{۴۷۹} سران قبایل چادر نشین لقب خان یا سلطان داشتند، و امیران محلی اسکان یافته را ملوک می خواندند. بعضی از این ملکان تابع حکام ایالات‌شاهی یا بگلر بگان بودند، و برخی دیگر مستقیماً تابع شاه بودند و والی نامیده می شدند.^{۴۸۰} اما در اواخر دوره صفویان والی را حاکم ایالتی می دانستند که از اتباع خاندان سلطنتی همان ایالت باشد. این خاندان سلطنتی قبل از به سلطنت رسیدن صفویان در آن منطقه فرمان می رانده است. این خاندان‌های محلی در مازندران، گیلان، قندهار، استرآباد، کردستان، داغستان، گرجستان، خوزستان، مکران و لرستان حکومت داشتند. از میان آنها اسرای محلی والی نشین گرجستان، خوزستان، کردستان، لرستان و سیستان در تمام دوره حکومت صفویان برجای باقی ماندند. بدین ترتیب، صفویه نیز مانند سلسله‌های پیش از خودشان بعضی از خاندان‌های محلی را حفظ کردند، و از آنها برای اداره برخی از ایالات استفاده کردند.^{۴۸۱}

حکومت‌های ولایتی این دوره شبیه به اقطاع‌های دیوانی دوره سلجوقیان بودند، چرا که حکام تیول دار نسبت به تیول خود دارای اختیارات وسیع اداری، مالی و نظامی بودند. این حکومت‌ها در ازای خلعت نظامی و فراهم آوردن سپاه در اختیار حکام قرار می گرفتند.^{۴۸۲} در واقع، مهم‌ترین خصیصه حکام تصدی فرماندهی قوای نظامی بود، و در نتیجه، اعطای قدرت فرماندهی همواره مقدم بر اعطای حکومت بود. به گفته اسکندر بیگ ترکمان در زمان شاه - طهماسب اول سران ایالات بزرگ حاکم ایالات بودند، و همه آنها تیول والکاء داشته‌اند. مثلاً طایفه استاجلو «طبل و علم و جیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند».^{۴۸۳} در دوره صفویه بزرگان و خدستگزاران سواجب یا هدیه‌ای به نام تیول دریافت می داشتند. این اصطلاح ترکی که در قرن هشتم هجری قمری متداول گشت، عبارت بوده از اهدای تمام و یا سهمی از بهره فئودالی اراضی معینی. البته، در این دوره اقطاع‌ها به چند دسته کلی قسمت می شدند، اما در مورد همه آنها اصطلاح تیول بکار می رفت.^{۴۸۴}

۴۷۹. ره برن، پیشین، ص ۴۵، ۵۹-۶۸

۴۸۰. قادیخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۱۱.

۴۸۱. ره برن، پیشین، ص ۱۰۹-۱۳۰.

۴۸۲. مالک‌وزاراع ددایران، پیشین، ص ۲۱۵.

۴۸۳. قادیخ عالم‌آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۱۳۸.

۴۸۴. مالک‌وزاراع ددایران، پیشین، ص ۲۱۷-۲۱۹. اصطلاح تیول در زمان مغول‌ها نیز بکار رفته است. مثلاً به گفته حافظ ابرو در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان "امیر علی پادشاه بسوی تیول خود رفت و انزوا و عزلت گزید،" (ذیل جامع التواریخ (شیدایی)، پیشین، ص ۱۴۱).

هنگامی که شخصی به امارت ایالتی منصوب می‌گشت، تیولی به او واگذار می‌گردید. مثلاً، در سال ۹۲۵ ق.ه. / ۱۵۱۹ م. صدر خراسان به نام غیاث‌الدین محمد از طرف شاه صفوی به منصب اسیری رسید، و ولایت هرات رود به اقطاع او مقرر گشت.^{۴۸۵}

استقلال مالی حاکم در زمانها و مکانهای مختلف به یک میزان نبود. در دوره‌هایی که قدرت دولت مرکزی کاهش می‌یافت، حکام در امور مالی از کسی اطاعت نمی‌کردند.^{۴۸۶} در پاره‌ای از موارد نیز به حکام استقلال کامل اداری و مالی اهداء می‌شد. مثلاً، شاه‌عباس اول حکومت فارس را همراه با امتیازات مالی و اداری به‌الله وردی خان واگذار نمود.^{۴۸۷}

بهرگونه، حکام ایالات در اوایل دوره صفویه به‌عنوان تیول دار ایالت تحت فرمان خود تلقی می‌شد، و به‌عنوان تیول دار سردی بسیار نیرومند بود.^{۴۸۸} وی از اختیارات وسیعی، مانند حق نظارت عمومی بر سازمانهای اداری و قضایی، برخوردار بود. برای نمونه، در فرمان انتصاب شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا به سمت حاکم مشهد و ناظر آستان قدس رضوی، به او یادآوری می‌شود که «در تحقیق و تفتیش حال هر کس از اسراء و حکام و تیولداران و داروغگان و عمال و کلاتران... اهتمام نموده در منع و نهی ایشان از اعمال ناصواب سساهله و اهمال ننماید».^{۴۸۹}

شاهزادگان این دوره از حق قضاوت در ایالات برخوردار بودند. بعضی از حکام نیز از این امتیاز استفاده می‌کردند. مثلاً، افراد خانواده زیاد اوغلی که از سالیان دراز حکام قراباغ بودند، تیول و امتیازات قضایی داشتند. با اینهمه، شاهان صفوی، بویژه شاه‌عباس اول، برای خود این حق را محفوظ داشته بودند که در صورت لزوم در کار قضاوت دخالت کنند.^{۴۹۰}

شاه‌عباس اول مبانی قدرت صفویه را دگرگون ساخت، و دیگر مانند شاهان پیشین صفوی بر قوای ایلی اتکاء نمی‌کرد. وی قوای جدیدی از عناصر غیرایلی بوجود آورد، و برای تأمین زندگی سپاهیان جدید بخشی از اسلاک سلطنتی را به شکل تیول در اختیار آنها قرار داد. این تیولها موروثی بودند، مگر این که تیول دار از خدمت استعفاء می‌داد. «در مورد قشون ثابت هر یک از تیولها را به چند دسته از سپاهیان میدادند نه بهریک از افراد، تا بدین گونه افراد تیول دار در اسر وصول مالیات دچار اشکال نشوند».^{۴۹۱} در پاره‌ای از موارد تیول داران سواجب خود را از خزانه مملکت می‌گرفتند، و در بعضی موارد از محل تیول خود.^{۴۹۲} بدین ترتیب، به گفته شاردن «حقوق هر کسی، حتی یک سرباز ساده، از عواید یک دهکده یا اراضی دیگر»

۴۸۵. ره‌برن، پیشین، ص ۸۲.

۴۸۶. تاریخ عالم‌آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۴۳۵.

۴۸۷. همان، ص ۵۱۵.

۴۸۸. ره‌برن، پیشین، ص ۸۴-۸۵، ۱۴۵-۱۴۶.

۴۸۹. به نقل از افضل‌التواریخ. در همان، ص ۹۲.

۴۹۰. همان، ص ۹۶-۹۷.

۴۹۱. مالک‌وزارح در ایران، پیشین، ۲۱۷.

۴۹۲. همان، ص ۲۱۶-۲۱۷.

تعیین می‌گردید.^{۴۹۳}

گذشته از تیول‌های لشکری، قسمتی از املاک خالصه (سلطنتی) و بسیاری از اراضی دیوانی بصورت موقت یا دائمی، تیول‌سأوران حکومت، در باریان، روحانیان، خدستگزاران جزء، اصناف درباری بودند. برای نمونه، سأموران عالی‌رتبه، مانند قورچی‌باشی، تفنگچی آقاسی، قوللر آقاسی، و غیره، تیول داشتند: قورچی باشی ۲۵۸۰ تومان و ۳۳۸۷ دینار از کار زین فارس به تیول داشت؛ گلپایگان تیول قوللر آقاسی بود؛ و تفنگچی آقاسی از الکاه ابرقوه ۷۱۱ تومان و ۵۶۵۱ دینار تیول داشت.^{۴۹۴}

خدستگزاران جزء تیولی به نام «همه ساله» داشتند. همه ساله عبارت بود از انعاسی که در ازای خلستی به اشخاص و اگذار می‌شد، و شامل سیلغ ناچیزی از خراج (جنسی یا پولی) اراضی معینی بود. دریافت‌کنندگان این پاداش حق مداخله در اداره و حکومت نواحی که آن اراضی در آن واقع شده بودند، نداشتند، و سیلغ آن را به موجب حواله یا براتی که به‌عهده خزانه‌داری محل مورد نظر صادر می‌شد، دریافت می‌داشتند.^{۴۹۵}

افرادی مانند مشعلدار، فراشباشی، صاحب جمع میوه‌خانه، مسئول آبدارخانه و قهوه‌خانه نامه‌نویس، زرگرباشی، مساح، مسگر باشی، سقاباشی، عطارباشی، و دهها شغل دیگر نیز همه مواجب و تیول داشتند.^{۴۹۶}

در دوره صفویان خاندانهای قدیمی نیز مانند سابق تیول‌دار بودند. در نواحی خاصه که قزلباشها در آن مستقر نبودند، و قوای محافظ و مدافع آنها را منحصرأ ملازمان درباری تشکیل می‌دادند، مین‌باشیان و یوزباشیان فرماندهی داشتند. اکثر این فرماندهان از خاندانهای اشرافی و برجسته محلی بودند و از عنوان بیگی استفاده می‌کردند. مثلاً، در کتاب جامع‌مفیدی آمده است که اولین مین‌باشی که در یزد علم استقلال برافراشت، شخصی بود به نام سولانا. فخرالدین احمد بافتی. اجداد وی از دیرباز از برگزیدگان بافق بودند. سولانا فخرالدین نیز در دوره شاه‌عباس اول به دربار صفوی آمد و سأسور شد که در بافق و یزد در حدود سیصد سزدر بعنوان «ملازمان سرکار خاصه شریفه» گردآوری کند تا در لشکرکشی‌ها در زمره ملازمان سلطنتی خدمت کنند. در عوض شاه عباس «ولایت بافق و سریزد و فخرج یسزد و بعضی از محال حومه کرمان و سغازه و نوقات و غیر ذلک را به تیول و ضبط او مقرر فرمود... موسی‌الیه در حکومت آن ولایات استقلال یافت.»^{۴۹۷} در زمان شاه طهماسب اول نیز ملکان سیستان تیول و سیورغال داشتند. به گفته مؤلف احیاءالملوک در آن زمان از چهارده بلوک سیستان، چهار بلوک آن متعلق به احمدسلطان بوده است، و ده بلوک دیگر «به تیول ملک‌الملوک [ملک سلطان محمود] مقرر» بوده^{۴۹۸}. یکی دیگر از فئودالهای قدیمی آن دوره نیز ملک شامسین

۴۹۳. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۶.

۴۹۴. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۱۸۴-۱۸۶.

۴۹۵. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۵۹. همینطور کمفر، پیشین، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۴۹۶. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۴۹۷. به نقل از جامع‌مفیدی، در ره برن، پیشین، ص ۱۹۲.

۴۹۸. احیاءالملوک، پیشین، ص ۱۵۷.

سیستانی بود. ملک‌شاه حسین در رکاب شاه‌عباس در جنگ‌های مختلف شرکت کرده و گذشته از اسلاک خصوصی، از شاه‌عباس «تیول و سیورغال ابدی» داشت.^{۴۹۹}

بهرگونه‌شاردن که در نیمه دوم قرن هفدهم چندین بار به ایران سفر کرده است، درباره تیول چنین می‌نویسد:

تیول بر دو قسم است، زیرا یا این اراضی ضمیمه شغل معینی است، چون مناصب و مشاغل بزرگ، بعنوان حقوق، زمین‌هائی ضمیمه دارند، که همیشه منضم بان شغل است؛ یا آنکه از طرف دیوان محاسبات به تیول برگزار میشود، که سواجب یا حقوق همه ساله مأموران از آن دریافت کردند، فی‌المثل، شاه ماسوری را با سواجب پانصد فرانک بخدمت می‌پذیرد، دیوان محاسبات بازی این مبلغ دهکده‌ای را تیول او می‌کند، که طبق محاسبه، معادل پانصد فرانک درآمد سالانه دارد. تقریباً همیشه زمین، که تیول شد، درآمدی دارد و در صورت فقدان درآمد، پیشکار ایالت، که محل حواله در قلمرو اوست، کسر آنرا تدارک می‌بیند، یا آنکه تیولی باو میدهد، که بیش از پانصد لیور عایدی دارد، و آن دیگری اضافه مبلغ را به مباشر باز می‌گرداند... اسلاکی که باین نحو تیول اشخاص می‌گردد، از زمانهای بسیار قدیم برآورد شده است...^{۵۰۰}

اراضی که به تیول داده می‌شدند، مورد تقییش مأموران دولت قرار نمی‌گرفتند، چنان که به گفته‌شاردن:

زمینهایی که بجای سواجب اشخاص در تیول آنها قرار می‌گیرد، تحت بازرسی مأموران شاه قرار ندارد، و بمنزله ملک شخصی کسی است که بوی واگذار شده است. وی با درآمد وساکنان آن تیول به نوعی که دلش بخواهد رفتار می‌کند، و شبیه اسلاک [بنفیس] ما در اروپاست.^{۵۰۱}

تیول‌داران در اراضی خویش از دو حق عمل برخوردار بودند: نخست آن که هنگامی که آنها در دهات بسر می‌بردند، رعایا مجبور بودند وسیله اعاشه آنها را تأمین کنند، و دوم آن که حق اربابی آنها شامل باج و خراج و دریافت جریمه از روستاییان می‌شد.^{۵۰۲}

صاحبان تیول مازاد تولید را به‌صرف بیهوده اختصاص می‌دادند، و در بهبود وضع کشاورزی و بازسازی تولید سرمایه‌گذاری نمی‌کردند. کمپفر در این باره می‌گوید:

در میان تیولداران از بیگ‌بگی‌ها، خانها و سلطان‌ها دیده می‌شوند. اینها بر اثر میل شدیدشان به تقلید از جلال و شکوه دربار تقریباً همه عواید ناحیه تحت حکومت خود را به‌صرف بیجا می‌رسانند.^{۵۰۳}

۴۹۹. همان، ص ۴۹۹ و نیز ۴۶۶-۵۲۳.

۵۰۰. سیاحتنامه‌شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۶.

۵۰۱. همان، ص ۲۹۸.

۵۰۲. همان، ص ۲۹۸. همینطور رجوع شود به مالک‌وزار در ایران. پیشین، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۵۰۳. کمپفر، پیشین، ص ۱۰۹.

سیورغال

مقدمه: سیورغال^{۵۰۴} زمینی (از یک ایالت تا یک ده) بود که سلطان به تابعان خویش واگذار می‌کرد تا بصورت سوروئی از مازاد حاصل از آن استفاده کنند. این نوع واگذاری زمین متکاملترین شکل اهدای مشروط اراضی به فئودالهای لشکری، اداری و روحانی بوده است، و نتیجه تکامل منطقی و طبیعی اقطاع بشمار می‌رود. تفاوت اصلی حقوقی سیورغال با اقطاع و تیول نیز در آن بوده که آن یک از مصونیت اداری و قضایی برخوردار بوده، صاحبان آن از خدمت نظامی و اداری معاف بودند.^{۵۰۵} اهمیت تاریخی انواع مصونیتها نیز بیشتر در ایجاد شرایطی بوده است که در آن رعایا به شکل مشخص تری به مالک وابسته می‌گردیدند. در عین حال، جدا شدن قلمرو فئودالها از سرزمین تحت اداره دولت، و استقلال سیاسی وی در ملک خویش نیز حایز اهمیت است. مصونیتهایی که صاحب سیورغال کسب می‌کرد، مهمترین وسیله اعمال اجبار غیر اقتصادی، به‌سمنای انواع گوناگون تقییدات روستاییان، بود، و وابستگی رعایا به مالکان را افزایش می‌داد.

تکامل سیورغال در دوره مغول: سیورغال در اواسط قرن هشتم هجری قمری در عهد ایلخانان رواج یافت، اگر چه اقطاع‌هایی که از مصونیت‌های مختلفی برخوردار بودند، در زمان سلجوقیان و اوایل دوره مغول نیز وجود داشتند. همانگونه که پیش از این گفته شد، در دوره سلجوقیان میل غالب اقطاع داران لشکری و دیوانی بر آن بود که تمایز میان اقطاع لشکری و دیوانی را کاهش دهند و هر دو را به نوع واحدی تبدیل گردانند تا از هرگونه مداخله عمال حکومت مصون باشند. بتدریج نیز اقطاع داران این امتیازات را از سلاطین کسب کردند. اما منشأ مصونیت نه عنایت حکومت مرکزی، بلکه شناسایی رسمی و حقوقی پوشش تکامل مالکیت فئودالی بود. بهرگونه، یکی از نخستین فرمانهای راجع به چیزی مانند سیورغال در زمان ابوسعید بهادر خان در نیمه اول قرن هشتم هجری قمری صادر شده است. بر طبق این فرمان بخشی از مغان همراه با مصونیت مالیاتی بصورت سوروئی به شیخ زاهد واگذار می‌گردد.^{۵۰۶} خانواده شیخ نیز در زمان شاه طهماسب همچنان این سیورغال را در اختیار داشتند.

متون دوره جلایریان و تیموریان از سیورغال‌های بسیاری نام می‌برند، لیکن از امتیازات و مصونیت‌های سیورغال‌های آن زمان کمتر سخن به میان می‌آورند. مثلاً، در ظفر نامه آمده است که «بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب‌قران گیتی ستان بعد از آنکه جماعتی از [اهالی جوین] بتیغ قهر کشته شدند، آن قریه به سیورغال از اقطاع وارثان امیر حاجی گشت و تا غایت اهالی آنجا بارکش و کارگزار ایشانند...»^{۵۰۷}

۵۰۴. سیورغال کلمه‌ای مغولی به معنای عطیه است.

۵۰۵. همانگونه که اشاره شد، پیش از رواج سیورغال نیز پاره‌ای از اقطاع‌داران از مصونیت‌های اداری و قضایی برخوردار بوده‌اند.

506. F.M. Cleaves, *The Mongolian Documents in the Musée de Téhéran, Harvard Journal of Asiatic Studies*, vol. 16, Nos. 1 and 2 June 1953, PP. 107.

۵۰۷. ظفرنامه. پیشین، ص ۲۱۸. در مجموعه دستورالکاتب نیز اشاراتی راجع به اهدای سیورغال در عهد جلایریان وجود دارد. مثلاً، رجوع شود به دستورالکاتب فی تعیین المراقب. پیشین، ص ۲۵۱، ۴۲۳، ۴۹۳.

در پاره‌ای از اوقات سیورغال بعنوان پاداش به اسراء اهداء می‌شد. چنان‌که به گفته شرف‌الدین علی یزدی امیر تیمور «بازاه آن کار سردانه که از [بیشر] صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهبودبری سیورغال او گردانید.»^{۵۰۸} تیمور به اعضای خانواده شامشجاع نیز حکومت شیراز و اصفهان و کرمان را واگذار کرد، و به سلطان ابواسحق، نبیره شامشجاع، سیرجان و قلعه آن را «برسم سیورغال کرامت فرمود...»^{۵۰۹}

نظری در کتاب منتخب‌التواریخ معینی نیز از سیورغالی‌های سلسله‌های محلی نام می‌برد: مثلاً، سلسله‌های لر کوچک و آل مظفر به بزرگان و دست‌نشانندگان خود سیورغال می‌داده‌اند.^{۵۱۰} مدارک دوره سلاطین آق قویونلو و قراقویونلو تصویر دقیقتی از مصونیت‌های سیور-غالی‌هاست می‌دهند. مثلاً، در سال ۸۵۷ ه.ق. جهان‌شاه قراقویونلو فرمائی در تقویض مال و متوجهات دیوانی موضع جولاه [جلفا] به سیورغال قدوة الاعاظم شیخ درائی صادر کرد که مصونیت‌های اینگونه سیورغالی‌ها را روشن می‌سازد. در قسمتی از متن این فرمان چنین آمده:

کلاتران و کدخدایان و رعایای موضع جولاه چون بر فرمان جهان مطاع واقف گردند بدانند که مال و متوجهات ایشان را از ابتدای تخاقوییل سیورغال قدوة الاعاظم شیخ درائی فرموده ارزانی داشتیم. باید او را حاکم و داروغه خود دانسته، از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و مال و متوجهات خود را بی‌قصور و انکسار بدو جواب گویند. با یراق و نوکر به دستور قول همایون به معسکر مبارک حاضر گردانند...^{۵۱۱}

بعضی از این سیورغالی‌ها به اسرای لشکری واگذار می‌شده است. این سیورغالی‌ها از معافیت‌های بسیاری استفاده می‌کردند. مأموران دولتی از ورود به این اراضی منع می‌شدند و «قلم و قدم کوتاه و کشیده» می‌داشتند. در فرمان مورخ ۳ رجب ۸۵۹ ه.ق. در واگذار کردن بلوک هرات و سروست و بوانات در فارس به سیورغال امیرجلال‌الدین ترخان آشکار است که پاره‌ای از رعایای مواضع ناسبرده متعلق و وابسته به امیر می‌گردند، و مصونیت قضایی و اداری به امیر واگذار می‌شوند. قسمتی از متن این فرمان چنین است:

امیرجلال‌الدین ترخان که بدین صفات مرضیه اتصاف دارد مدتهاست تا طوق عبودیت برگردن و حلقه رقیب درگوش و کمر اطاعت بر میان... عنان عنایت و زمام عاطفت بصوب تربیت و تمشیت و معطوف نمودیم و بلوک هرات و سروست و بوانات که از معظمات بلوکات دارالسلطنه شیراز است در بسته... به او ارزانی فرمودیم که

۵۰۸. ظفرنامه، پیشین ص ۳۷۰. هودبری که در بسیاری از احکام تیموری و متون قرن نهم قمری آمده، مرادف با سیورغال یا نوعی از آن بوده است.

۵۰۹. همان، ص ۴۰۵.

۵۱۰. منتخب‌التواریخ معینی، پیشین، ص ۶۵، ۱۸۶. به گفته نظری «بعد از فتح بغداد سلطان صاحب‌قران [تیمور] ایلچیان با حضار سرداران بلاد دیار بکر و سالاران تراکه آق - قویونلو و قراقویونلو و سایر دیگر ترکمانان روان گردانید. بعضی که روی انقیاد بدرگاه نهادند سیور غالات یافته ایل‌والوس ایشان مصون و محفوظ ماند...» (همان، ص ۳۵۸).

۵۱۱. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو. پیشین ص ۲۵-۲۶.

آنچه از مال و منال و سایر جهات آنجا بدیوان می‌رسد سوی غلّه مقاسمه تصرف نماید و ابتدا [ی] نیلان نیل مقاسمه تعلق به امیر شازاریه داشته باشد که جهت خود مزروع گردانیدم حاصل متصرف شود. و جماعت ایوه آباده و محمدحضر و برادران از احشام ایکنشی فارس و فرزند احمدعلی ارعش که در آن بلوک بزراعت مشغول‌اند از احشام مغروز شناخته داخل بلوک مزبور دانسته متعلق به امیر شازاریه باشند.

این منشور... سمت اصدار و شرف‌نفاذ یافت تا اسراء عظام ناسدار و وزراء کرام عالی مقدار و نواب و دیوانیان برین موجب مقرر دانسته هر سال مال و منال جهات بلوک و جماعت احشام مذکور در وجه مواجب امیر اعظم شازاریه حساب نمایند و اصلا حوالتی بر آنجا نکنند.

سادات و قضات و سوائی و شایخ و اصول و کلانتران و اهالی و کسخدایان و ارباب و مزارعان و جمهور مقیمان آن بلوک و جماعت احشام مذکور باید که شرایط اطاعت و انقیاد سرعی داشته از اوامر و نواهی امیر شازاریه و گماشتگان او... تجاوز نمایند و مراسم تقویت و تمشیت تقدیم نموده مال و منال و سایر جهات به موجب حواله و برات ایشان جواب گویند و در جمیع امور و قضایا رجوع بدیشان نموده مجال سداخت غیر محال شمرند و جهات و رسومی که همیشه متعلق بدارویشان بوده مخصوص اودانند.

کلانتران احشام تراکمه به تخصیص قنغراد بزرگ قلم و قدم کوتاه و کشیده داشته به علت مال و جهات و حق‌الحمايت و خارجیات و قسمت و طرح و قلان و بیگار و غیره مزاحم و متعرض ایشان نشوند...^{۱۲}

در قرن نهم هجری قمری دربارهای از سوار شاهزادگان و امرای محلی فرمانروایی یک ناحیه را به سیورغال دریافت می‌داشتند. مثلاً، امیر شمس‌الدین بن حاجی شرف از سلسله امرای بدلیس در سال ۸۲۰ ه. ق. حکومت و سیورغال بدلیس را بدست آورد.^{۱۳} در سال ۸۷۰ ه. ق. نیز از زونه حسن "سلطنت مملکت خراسان" را به پسرش واگذار کرد، و "سال و متوجهات" آن ناحیه را به سیورغال وی درآورد. برطبق این فرمان "سال و متوجهات آن سالک به طریق هودبری سیورغال" به یادگار محمد واگذار گردیده بدین شرح:

سادات و حکام و قضات و شایخ و سوائی و معارف و مشاهیر و صدور و صواب و اشراف و اهالی و اصول و اعیان و جمهور سکنه و متوطه سالک خراسان... و امیرتومانان و هزارجات و دهجات و ایل‌والوس و کلانتران و سرخیلان و اعراب و احشام و فریق بلوچ و مستحفظان حصون و قلاع و مقیمان صحاری و جبال و سالک باید که آن عزیز فرزند را من حیث الاستقلال والی و حاکم خود دانسته... و مال و متوجهات آن سالک را به طریق هودبری سیورغال دانسته، به موجب حوالات و وزراء و دیوانیان و عمال و گماشتگان او جواب گویند...^{۱۴}

۵۱۲. همان، ص ۲۸-۳۰.

۵۱۳. همان، ص ۲۰-۲۲.

۵۱۴. همان، ص ۷۰-۷۱.

یکی از سیورغالیهای مذهبی این دوره، سیورغال ابدی سید رفیع‌الدین عبدالغفار شیخ الاسلام آذربایجان بود. بر طبق فرمانی که در سال ۸۷۵ ه.ق. توسط آوزون‌حسن صادر شد، "موضوع اینند از اعمال رودقات نواحی تبریز" به شیخ واگذار گردید. در قسمتی از این فرمان چنین آمده است:

فرزندان اعزه دولتیار و اسراء نامدار و وزراء عالی‌مقدار و حکام و نواب و دیوانیان و گماشتگان آذربایجان فخاصه دارالسلطنه تبریز بدانند که درین وقت از ابتداء توشقان ثیل اینند را از اعمال رودقات نواحی تبریز مع‌مال و متوجهات دیوانی آن سیورغال ابدی... سید [رفیع‌الدین] عبدالغفار... فرمودیم و ارزانی داشتیم و این حکم... سمت اصدار یافت تا... موضع مذکور را به تصرف و کلا و گماشته حضرت ششارایه گذارند و سیورغال ابدی آنحضرت شناسند و از مال و اخراجات و زواید و عوارض و سایر تکالیف دیوانی معاف و مسلم و حر و مرفوع القلم دانند و من‌جمیع - الوجوه تعرض نرسانند و قلم و قدم و نظرو بصر کوتاه و کشینده داشته، از رعایا [ی] آنجا مطالبتی ننمایند... کدخدایان و رعایا [ی] قریه مذکوره باید که سال و متوجهات و جهات دیوانی خود را به و کلاه حضرت قلسی پناهی جواب گویند... از جوانب برین جمله بیرونند و از فرسوده درنگذرند و همه ساله حکم مجدد نطلبند...^{۱۰}

در دوره آق‌قویونلو و قراقویونلو نه تنها امیران و روحانیان، بلکه دیوانیان عالی‌رتبه نیز سیورغال دریافت می‌داشته‌اند. مثلاً، در سندی که به تاریخ ۹۰۴ ه.ق. از طرف امیر الوند قراقویونلو صادر شده است، موضع نهر آس نزدیک گلپایگان به سیورغال ابدی خواجه جلال‌الدوله وزیر شاه واگذار گردیده. در ضمن، این سیورغال نیز از پرداخت عوارض بیشماری معاف بوده است، و مصونیت اداری داشته.^{۱۱} البته، باید در نظر داشت که اگرچه صاحبان سیورغال از پرداخت مالیاتهای گوناگون معاف می‌شدند، اما صاحب سیورغال این عوارض و مالیاتها را به نفع خود از رعایا می‌ستانده است. بدین ترتیب، کماکان بار عمده مالیات بردوش روستاییان باقی می‌ماند، و به سبب مصونیت‌های صاحب سیورغال، وابستگی رعیت به وی افزایش می‌یافت.^{۱۲}

تکامل سیورغال در دوره صفویه: در دوره صفویه بسیاری از شاهزادگان، امیران، دیوانیان و روحانیان سیورغالیهای ابدی که از مصونیت‌های اداری و مالی برخوردار بودند، وجود داشتند. معمولاً این سیورغالیها از محل اراضی بایر یا زمینهای خالصه به اشخاص واگذار می‌گردیدند. در اکثر موارد سیورغال پس از مرگ صاحب اصلی آن میان وراث قانونی او قسمت می‌شد، مگر در مواردی که حکومت آن را پس می‌گرفت، و یا کسی آن را غصب می‌کرد. گذشته از این، دیوان می‌بایست پاره‌ای از سیورغالیها را پس از مرگ صاحب اصلی آن مجدداً مورد تأیید قرار دهد.^{۱۳}

۵۱۵. همان، ص ۷۴-۷۶.

۵۱۶. همان، ۱۲۴-۱۲۷.

۵۱۷. مالک‌وزارح در ایران، پیشین، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۵۱۸. همان، ۲۲۷-۲۲۸.

قسمتی از سیورغالها نیز بعنوان پاداش اهداء می‌شدند. مثلاً، در عالم آرای شاه اسماعیل آمده است که شاه اسماعیل به هنگام دریافت خبر تولد شاه طهماسب قسمتی از املاک خالصه (سلطنتی) را بعنوان "ستولاق" به سیورغال مخبر در آورد.^{۱۹} یا این که چون شاه اسماعیل به زیارت نجف اشرف رفت، "خستکاران آن آستانه را... سیورغال عنایت فرمودند."^{۲۰}

با اینهمه، "کاملاً روشن نیست که در دورهٔ صنویه اصطلاح سیورغال درجه سورد منحصرأ به معنای سوروئی و درجه سورد منحصرأ به معنای تیولی بوده است که بجای سواجب و حقوق به اشخاص می‌بخشیده‌اند."^{۲۱}

همانگونه که اشاره شد، سیورغالها از محل اراضی بایر و یا خالصه به اشخاص واگذار می‌گردیدند. مثلاً، سیورغال ابدی خلیفه درویش محمد که از طرف شاه طهماسب به او اهداء گردید، و از مصونیت‌های اداری و مالی برخوردار بوده، زمین بایری بوده است که خلیفه آن را آباد کرده بود. متن این فرمان چنین است:

فرمان همیون شد آنکه چون حسب الحکم جهانمطاع همیون مزرعه قزاقوچ و دوزده رود واقع در کرکویه سراب از اعمال دارالارشاد آرده بیل برافادت بناه خلیفه درویش محمد معاف و مسلم است که مستوفیان عظام بعد از دایریت بمقدار شش خروار [غله] بوزن تبریز بسیورغال و انعام ابدی او اعتبار نمایند و درینولافادت دستگاه مشارالیه بعزتیه بوسی مشرف شده معروض داشت که مزرعه مزبور رابحال عمارت درآورده و استدعاء حکم مطاع نمود بنابر وفور عنایت بیدریغ شاهانه دربارهٔ آن افادت بناه مزرعه مزبوره را بهمانقاعنه و بهمانمقدار بسیورغال ابدی او ارزائی داشتیم مستوفیان رقم این عطیه را در دفاتر خلود مثبت و سرقوم گردانیده از شایه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند عمال و متصدیان جهات دارالارشاد مذکوره و الکاء سراب و تراکمه تبه حسب المسطور مقرر دانسته من کل الوجوه قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و بهیچ وجه من الوجوه حوالتی و مطالبتی نکنند بعلت اخراجات و عوارضات بهراسم و رسم که باشد طلبی و توقعی نموده رعایت و مراقبت واجب و لازم دانند و از فرسوده تخلف و تمرد نوززند از جوانب برینجمله روند و هر ساله حکم و پروانجه مجدد طلب ندارند.^{۲۲}

در زمان شاه سلطان حسین نیز "مزرعه" دولت‌آباد و کیخسروآباد واقع در ناحیه جوشقان، به سیورغال سوروئی موسی بیگ قوللر آقاسی، بیگلربیگی سابق آذربایجان، واگذار شد. ظاهراً در این اراضی چهار قنات متروک وجود داشته است، و چهار سال پیش از فرمان سیورغال موسی - بیگ دوتا از آنها را دایر کرده بود و در احیای بقیهٔ قناتها کوشیده بود. از این روی، وی از شاه تقاضا می‌کند مالیات و عوارض دیوانی زمینهایی که از این قناتها مشروب می‌شده‌اند، به او بخشیده شود. برطبق فرمان شاه سلطان حسین موسی بیگ از پرداخت مالیات زاید - و نه مالیات

۵۱۹. عالم آرای شاه اسماعیل، پیشین، ص ۸۵.

۵۲۰. همان، ص ۱۶۸.

۵۲۱. مالک‌وزارح در ایران، پیشین، ص ۲۲۹.

اصلی - معاف می‌گردد، و حق قضاوت بر روستاییان را نیز کسب می‌کند.^{۲۳}
 روحانیان و سادات در دوره صفویه از امتیازات بسیاری برخوردار بودند، و بسیاری از آنها سیورغال داشتند. شاردن درباره سیورغال مذهبی چنین می‌گوید:
 یک نوع موقوفه ارثی هم وجود دارد که موسوم است به سیورغال و در دست خانواده‌های روحانی معتبر و مشهور قرار دارد، و از سالیان دراز نسل به نسل منتقل می‌شود.^{۲۴}

در واقع به گفته اسکندربیک ترکمان یکی از ویژگیهای خاص دوره شاهعباس اول این بوده است که "سیورغالات بسیار به سادات داده می‌شد."^{۲۵} البته، به قول اسکندربیک در زمان شاه طهماسب اول نیز سادات عالیرتبه "از سیورغالات که بایشان شفقت شده بود،" برخوردار بودند.^{۲۶}

در عالم آرای عباسی سیورغال تعداد قابل ملاحظه‌ای از سادات و عالمان شیعه عنوان شده‌اند. مثلاً، میرغیاث الدین محمد از اعظم سادات حسینیة اصفهان "صاحب سیورغالات کلی بود و حاصل اسلاک و ادارات مسلمیات آن سلسله قریب به پنجهزار تومان می‌باشد..."^{۲۷}
 ومیرزا ابراهیم همدانی از سادات طباطبایی از شاهعباس "سیورغال و ادارات مرغوب" داشت.^{۲۸}
 میرشمس الدین علی و علی حداد که در زمان سلاطین گورکانی از دیار عرب با "خیل و حشم و خیول و خدم" به خراسان آمدند و در سبزوار رحل اقامت افکندند و "اسلاک و رقبات بسیار" بهم رسانیدند، پنجاه تومان شاهی عراقی سیورغال داشتند.^{۲۹}
 میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم از سادات مشهد در سال ۱۰۲۰ ه. ق. "در ظل رأفت... شاهانه... از سیورغالات و سایر محصولات اسلاک و رقبات موروثی که به ملکیت ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات می‌گذراندند."^{۳۰}

میرضیاءالدین فندرسکی که از سادات مهم استرآباد بوده، "اسلاک و رقبات کثیرالنتفع داشت"^{۳۱} و میرحیدر از سادات طباطبائی حسینی صاحب سیورغال بود.^{۳۲}
 میرمیران یزدی پسر شاه نعمت‌الله "سیورغالات کلی" داشت.^{۳۳} و شاه سلطان محمد نیز به سیورغالات وی افزود.^{۳۴}

۵۲۳. مالک‌وزارح در ایران. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۵۲۴. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۴۲۰.

۵۲۵. تاریخ عالم آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۴۴.

۵۲۶. همان، ص ۱۴۴.

۵۲۷. همان، ص ۱۴۵.

۵۲۸. همان، ص ۱۵۰.

۵۲۹. همان، ص ۱۵۲.

۵۳۰. همان، ص ۱۵۱.

۵۳۱. همان، ص ۱۵۳.

۵۳۲. همان، ص ۱۸۲.

۵۳۳. همان، ص ۱۴۵.

۵۳۴. همان، ص ۲۲۸.

صوفیان قراجه داغ نیز که در لاهیجان زندگی می‌کردند، در اوایل دوره صفویه «معافیات» و «سیورغالات» داشتند^{۳۰}.

به‌گفته مؤلف احیاء الملوك در زمان شاه سلطان محمد نیز سیدمحمد کوثری از سادات سیستان سیورغال داشته است.^{۳۱}

سندی که در مورد سیورغال ابدی مولانا حسین اردبیلی، یکی از عالمان شیعه که از بستگان شیخ حیدر صفوی بوده، محفوظ مانده، مصونیت‌هایی را که سیورغال‌های خانواده‌های سادات و روحانی از آن برخوردار بوده‌اند، روشن می‌سازد. متن این فرمان که در زمان شاه اسماعیل اول در سال ۹۱۵ ه.ق. صادر شده، چنین است:

فرمان همیون شرف نفاذ یافت بوقوف غلام شاه عالم نجم ثانی آنکه بنا بروفور اعتناء و اهتمام درباره... مولانا کمال‌الدین حسین اردبیل مقرر شد که موضع کبچ من‌اعمال خلخال که از رقبات و مسلمیات زاویه‌منوره و مقدسه صفویه علیه‌عالیه است و بمبلغ جهل و بنهجزار دینار تبریزی نقد و جنس... داخل جمع است دروجه سیورغال ابدی و انعام سرمدی افادت بناه مشارالیه ارزانی داشته مقررشناسند و مبلغ شش هزار دینار که نموده برینوجه آنجانب در وجه قطع شرعی موسی‌الیه مقرر دانسته و تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند و قریه اوسائق و سلطاناباد من‌اعمال اردبیل بدستور سابق و قانون استمرار بسیورغال هودبری مشارالیه مقرر دانسته تعرض نرسانند و بعلت اخراجات حکمی و غیر حکمی برآن حواله‌نشانند و تعرض نرسانند متولیان و ضابطان سرکار زاویه منوره مذکوره برینموجب مقرر دانسته و همه ساله درین ابواب برونجه و نشان عالی طلب ندارند برینجمله روند.^{۳۲}

فرزندان مولانا حسین اردبیلی در زمان شاه‌عباس نیز منصب و لقب پدر را داشتند، و شاه‌عباس در سال ۱۰۱۶ ه.ق. مقدار سیورغال آنها را تقریباً به دوبرابر افزایش داد.^{۳۳} متن فرمان مربوط به این سیورغال که عوارض و مالیات‌های گوناگون آن دوره را مشخص تر برمی‌شمارد، و مصونیت‌های صاحب سیورغال را دقیقتر بیان می‌دارد، چنین است:

فرمان همیون شد آنکه جون بموجب فرامین مطاعه لازم‌الاطاعه هشت تومان و هشت هزار و سیصد و نود دینار از بابت مالوجهات محال مذکوره ضمن دارالارشاد آرده‌بیل و خلخال بسیورغال اولاد افادت بناه مرحوم مولانا کمال‌الدین حسین آردمبیلی که از جمله خلدستکاران قدیم این آستان ولایت نشان‌اند مقرر و مستمر بوده و جون از ابتداء سیجقان بیل تسع و الف سیورغالات آذربایجان را موقوف فرموده بودیم درینولا اولاد مزبور را بهز بساطبوسی سرافراز کشته التماس حکم تأکید

۵۳۵. تاریخ عالم‌آرای عباسی. جلد دوم، پیشین، ص ۸۸۲.

۵۳۶. احیاء الملوك. پیشین، ص ۱۶۱-۲.

۵۳۷. Stern، پیشین، ص ۱۸۰.

۵۳۸. ظاهراً دلیل افزایش سیورغال گسترش تعداد خانواده شیخ و نیز تورم بوده است (همان... ص ۲۰۵-۲۰۷).

نمودند چون شفقت و مرحمت شاهانه دربارهٔ اولاد مرحوم مزبور خصوصاً جماعت ظهر درجه اعلیٰ دارد سیورغال اولاد مزبور را بستور سابق مرحمت فرموده ارزانی داشتیم کدخدایان و رعایا محال مذکوره اولاد مذکور را بستور سابق صاحب سیورغال خود دانسته سال بسال بالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی خود را بدیوان جواب گفته چیزی موقوف ندارند و قضایا سانحه را بدیشان رفع نماید که موافق حق و حساب بتفصیل رساند حکام کرام و داروغکان و عمال و ملکان و کلانتران... بیرسون رعایا و مزارعان سیورغال ایشان نکردند و داروغکان بعلت برسش قضایا مزاحمت نرسانیده بصاحب سیورغال متعلق دانند و بعلت اخراجات و عوارضات مسدوده الاوات از علفه و علوفه و قنلغا و آلام و الاغ و بیکار و شیکار و سرشمار و طرح و دست انداز و عیدی و نوروزی و بیشکش و سلامی و غیر ذلک بهراسم و رسم که بوده باشد و حواله و اطلاعی ننموده قلم و قدم کوتاه کشیده دارند...^{۴۳}

گذشته از روحانیان، شاهزادگان و ملکان، امیران و دیوانیان نیز سیورغال داشتند. مثلاً، به گفته مؤلف اعیاء الملوک در سیستان در زمان ملک محمود سیستانی "هیچ کس از هیچ گروه نماند که به سیورغال و اقطاع و الطاف بیدریغ ممتاز نگردد"^{۴۴} در همان ایالت خانوادهٔ ملک جلال الدین فراهی و اولاد ملک عبدالله صاحب سیورغال بودند^{۴۵}. ملک شاه حسین سیستانی مؤلف اعیاء الملوک نیز از شاه عباس اول "حکم تیول و سیورغال املاک فراه" را داشت^{۴۶}. یکی از وزراء شاه عباس اول، حاتم بیگ اردویادی سیورغال وزارت داشت، و "معاذی یک صد تومان شاهی از قصرالدشت شیراز به رسم سیورغال" در اختیار او بود.^{۴۷} ملک شاه نظر ارمی نیز در ارسبستان از شاه عباس ۱۲۴ پارچه آبادی سیورغال دریافت کرد^{۴۸}.

شاه عباس پس از فتح قلاع ارتفاع باد کوبه به "اکثر آن قوم" سیورغال بخشید^{۴۹}، و پس از فرونشاندن شورشهای محلی خراسان به "جمعی از اهل خراسان... انعامات و سیورغالات" واگذار کرد^{۵۰}.

بهرگونه، در این دوره به رغم گرایشهایی که گاه بگاه برای جلوگیری از آشفتنگی اوضاع و کاهش درآمد دیوانی پدید می آمد، رسم اهدای سیورغال چنان رواج داشت که گروهی از اشراف و روحانیان آن زمان را "اصحاب سیورغال" می خواندند: مثلاً، اسکندر بیگ ترکمان "سادات و علماء و ارباب عمایم" را "اصحاب سیورغالات" می نامد.^{۵۱}

۵۳۹. همان، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۵۴۰. اعیاء الملوک. پیشین، ص ۱۳۸.

۵۴۱. همان، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۵۴۲. همان، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۵۴۳. تاریخ عالم آرای عباسی. جلد دوم، پیشین، ص ۷۲۵.

۵۴۴. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۹۱، زیر نویس ۴۶.

۵۴۵. تاریخ عالم آرای عباسی. جلد دوم، پیشین، ص ۷۳۴.

۵۴۶. همان، ص ۶۷۸.

۵۴۷. تاریخ عالم آرای عباسی. جلد اول، پیشین، ص ۵۸۴.

تقیدات و تابعیتهای روستاییان در ایران

در شیوه تولید فئودالی روستاییان به فئودالها یا نهادی که نماینده آنهاست، وابسته، و مشمول تقیدات و تابعیتهای گوناگون اند. این وابستگی به سبب مالکیت زمین و آب توسط گروههای فوق بوجود می آید. چون تولیدکننده نظام فئودالی مالک قسمتی از وسایل تولید است، فعالیت زراعی و صنایع روستایی مربوط به آن را خود بطور مستقل انجام می دهد. از این روی، در چنین شرایطی وابستگی شخصی، یعنی فقدان آزادی شخصی، وابستگی به زمین، و قیدوبندهای گوناگون برای تصاحب مازاد تولید ضرورت می یابد. با این حال، این وابستگی در شرایط مختلف به شکلهای گوناگونی متجلی می گردد؛ یا به صورت وابستگی به زمین، و یا به علت شرایط سنتی و طبیعی خاص، در شکلی تعدیل یافته تر.

بهره کشی در شیوه تولید فئودالی در دو شکل اجبار اقتصادی و اجبار غیر اقتصادی یا مستقیم تجلی می یابد. شکل نخست بهره کشی، یعنی اجبار اقتصادی، در نظام فئودالی بصورت پرداخت بهره کار، جنسی و پولی است، و شکل دوم آن، یعنی اجبار غیر اقتصادی به گونه های متعددی، مانند شکلهای مختلف وابستگی و تابعیت در برابر فئودالها و یا پرداخت عوارض مختلف، شتمل است. خصایص اساسی و عمومی اجبارهای غیر اقتصادی یا مستقیم عبارتند از: وابستگی روستایی به زمین؛ تابعیت روستایی از قدرت اداری، قضایی و انتظامی ارباب و مأموران دولت؛ پرداخت عوارض و باجهای گوناگون؛ و بطور کلی، حقوق محدود روستاییان در ساخت اجتماعی جامعه.

تجزیه جماعتی روستایی و اضمحلال برده داری

در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان، بین قرلهای اول و چهارم میلادی، غالب جمعیت ایران در مرکز و شرق فلات ایران یا به صورت مستقل در اراضی خود به کشاورزی مشغول بودند و یا در جماعتی آزاد روستایی زندگی می کردند. در همان زمان در نواحی غربی امپراتوری اشکانی و ساسانی بهره کشی از کار برده رواج داشت.^۱

۱. Lukonin، پیشین، ۲۰-۳۷ و اشکانیان، پیشین، ص ۵۴-۷۷.

بین قرنهای دوم و چهارم میلادی جماعت‌های روستایی یا توسط مالکان بزرگ تجزیه شدند و یا به‌سازمان‌های روستایی که از حقوق کامل شهروندی برخوردار نبودند و اراضی آنها در مالکیت مالکان بزرگ درآمنده بودند، مبدل گردیدند. جماعت روستایی که در آن زمین به صورت جمعی در اختیار اعضای آن بود، بتدریج دچار تحول گردید، و زمین نه در اختیار جماعت، بلکه در اختیار خانواده قرار گرفت. جماعت‌ها خودمختاری خود را از دست دادند؛ پاره‌ای از آنها ضمیمه اراضی سلطنتی شدند و بعضی از آنها به‌تصرف اربابان بزرگ درآمدند. در آن زمان اربابان بزرگ از پرداخت مالیات معاف بودند، در حالی که اعضای جماعت‌ها و خرده‌مالکان مالیات‌های سنگینی می‌پرداختند.^۲ از این روی، بسیاری از اعضای جماعت‌ها و نیز خرده مالکان یا زمینهای خود را ترک کردند و یا به‌التجاء بزرگان درآمدند. رواج رسم‌التجاء که در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ م.) به‌اوج خود رسید، به‌ایجاد زمینداری بزرگ و بوجود آمدن روستاییان وابسته به ارباب کمک کرد.^۳

در اواخر قرن پنجم میلادی وابسته‌کردن جماعت‌ها بوسیله پادشاهان و بزرگان شدت گرفت. این وضع روستاییان را بر علیه گروه‌های حاکم برانگیخت، و نهضت مزدکیان را بوجود آورد. نهضت مزدکیان بازتاب اسیدها و خواستهای روستاییانی بود که به پایگاه پست‌تری تنزل کرده، تابع مالکان شده بودند.^۴ روستاییان پس از تحمل تقیدات بسیار، کسب آزادی خود را در استقرار مجدد جماعت‌های روستایی می‌پنداشتند، و در ایجاد این جماعت‌ها در پاره‌ای از ایالتها موفق شدند. لیکن این نهضت توسط خسرو اول سرکوب گردید، و جماعت‌های ایجاد شده تجزیه گردیدند و اراضی آنها میان مالکان قبلی تقسیم شدند.^۵ به‌هرگونه، در دوره ساسانیان جماعت‌های آزاد روستایی حقوق خود را از دست دادند و به‌مالکان بزرگ وابسته گردیدند. این تحول یکی از طرق تکامل در جهت ایجاد روابط جدید زمینداری فتوادالی بود.

تحول دیگر در همین جهت، از طریق آزاد شدن تدریجی بردگان صورت پذیرفت. بین قرنهای دوم و چهارم میلادی بردگانی که در املاک خصوصی کار می‌کردند، به‌تدریج

۲. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۱ و شاهنامه. پیشین، ص ۴۰۴. در مورد تجزیه جماعتی در زمان بهرام دوم.

۳. به‌گفته مسعودی، بهرام دوم در آغاز پادشاهی در امور رعیت ننگریست و خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان خویش نیولها داد. در نتیجه املاک رو بخرابی نهاد و از آبادکنندگان تهی شد که در املاک اهل نفوذ اقامت گرفتند و جز در املاک تیول آبادی نماند و وزیران بر عرایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند... در نتیجه مملکت بویرانی رفت و آبادی کاهش یافت و موجودی خزانه نقصان گرفت، (مروج الذهب، ص ۲۴۶). خوارزمی در مفاتیح العلوم که در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری تألیف شده است، التجاء را چنین تعریف می‌کند، «یعنی خرده مالکی آبادی خود را در پناه مردی نورمند قرار دهد تا از او حمایت شود... گاهی شخصی توانگر خرده مالک را در پناه خود می‌گیرد و زمانی صاحب آبادی درخواست حمایت می‌کند، (مفاتیح‌المعلوم پیشین، ص ۶۳-۶۴).

۴. درباره نهضت مزدکیان رجوع شود به فصل مربوط به جنبشهای ضد فتوادالی روستاییان و پیشه‌وران.

۵. تاریخ‌الرسول والملوک. پیشین، ۱۶۷-۱۷۵ و اخبار ایران. پیشین، ص ۸۲-۹۰.

آزادی خود را بلست آوردند. این بردگان که آنشهریکه، بندک یارسیک نامیده می‌شدند، در کارهای خانگی، کشاورزی و معادن شاهی کار می‌کردند. آنشهریکان که در اسلاک خصوصی دست‌کرت— مستقر بودند، هم از طریق زاد و ولد و هم بوسیله گرفتن اسیران جنگی افزایش می‌یافتند. پاره‌ای از آنها نیز بهسبب عدم پرداخت وام بهسوق بردگی تنزل یافته بودند.^۶

در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان، بهسبب تلاشی برده‌داری در غرب امپراتوری ایران، بردگان آزادی نسبی بهمیزان یک‌دهم تا یک‌چهارم کسب کردند. برده‌ای که بهچنین آزادی می‌رسید، می‌توانست سهمی از محصول را بهنسبت آزادی که کسب کرده، بهخود اختصاص دهد. از این گذشته، اخلاف این گونه بردگان نیز آزادی نسبی پدران خویش را بهارث می‌بردند. آنشهریکان به زمین وابسته بودند و بمثابة جزئی از اموال مالک بحساب می‌آمدند. پویش کسب آزادی نسبی بردگان در دوره ساسانیان شدت گرفت، و تجزیه برده‌داری را نوید می‌داد.^۷ آزاد ساختن نسبی بردگان کوششی بود از طرف برده‌داران به منظور حفظ منافعتشان. ظاهراً برده‌داری دیگر سودآور نبود، و در نتیجه، می‌بایست از میان برداشته شود.^۸

مجموعه قوانین اوایل دوره ساسانیان، هاتیکان هزار دامستان، اطلاعات بسیار مهمی درباره بردگان نیمه‌آزاد ارائه می‌دهد و آغاز شکل‌های جدید بهره‌کشی را که به منظور علاقمند ساختن برده به کارش رواج می‌یابد، نشان می‌دهد. این شیوه جدید بهره‌کشی که شامل آزاد ساختن نسبی برده بود، در اراضی خصوصی— دست‌کرت— رواج یافت.

برطبق یکی از مواد موجود در هاتیکان، «هنگامی که کسی آنشهریک را بهنسبت یک‌دهم آزاد کرده است، فرزندان [آنشهریک] نیز هر یک تا یک‌دهم آزاداند.»^۹ بردگان مانند اشیاء دیگر مورد معامله قرار می‌گرفتند، و برده‌ای که نیمی از آزادی خود را کسب کرده بود، می‌توانست نصف محصول را نیز بهخود اختصاص دهد. هاتیکان همچنین از برده‌ای (بندک) سخن می‌گوید که در مالکیت دو برده‌دار قرار داشته است و از طرف یکی از صاحبان خویش حق کسب درآمد را بلست آورده بوده است.^{۱۰}

درباره فرزندان بردگان در هاتیکان چنین آمده است:

هنگامی که فرخ با [مهران] چنین استدلال می‌کند: و از سیزده آنشهریک من،

۶. اشکانیان، پیشین، ص ۶۹-۷۰

۷. Lukonin، پیشین، ص ۳۷-۳۸

۸. در واقع، همانگونه که در فصل‌های گذشته بیان گردید، پویشی مشابه در نظام برده‌داری رم‌عهد باستان نیز رخ داد. در آنجا نیز اقتصاد مبتنی بر کار برده روبه تلاشی نهاد، و برده داران برده‌های نیمه آزاد و مستأجرین آزادی را که به کولون موسوم بودند، بر روی اراضی خویش مستقر ساختند. کولونها مانند آنشهریکان، به زمین وابسته بودند و با زمین مورد خرید و فروش قرار می‌گرفتند. کولونها بتدریج به سر‌فهای اروپایی تبدیل شدند (Hodgett، پیشین ص ۲۴۶-۲۵۵ و Postam، ۳۵-۳۵، پیشین ص ۲۴۶-۲۵۵)

(A.Z Manfred (ed) 'A short History of The World' vol. I, 1974, PP. 120-1

۹. Bogdanov، 18. NO.، پیشین، ص ۵۵.

۱۰. Bogdanov، 30. NO.، پیشین، ص ۶۸.

یکی از آنها که به‌وی نیازداری، از آن شما باشد، و [هنگامی] که [سهران] اعلام می‌دارد که ... پس از ده سال، و [اگر] در طی این ده سال، آنشهریک صاحب فرزندی شد، ... آنگاه [این برده] که بدین ترتیب زاده شده دیگر در مالکیت [فرخ] قرار ندارد.^{۱۱}

مالکیت خصوصی اراضی و برده در ماتیگان به رسمیت شناخته شده است. مثلاً، بر طبق یکی از مواد این مجموعه هنگامی که شخصی اعلام می‌دارد: «این دست کُرت و همه چیزهایی که ضمیمه این ملک است به‌شما واگذار می‌گردد»، آنگاه «کشاورزی [آنشهریکی]... که در آن کاری کند، نیز واگذار می‌شود.»^{۱۲}

اطلاعات ما راجع به آینده بردگانی که از آزادی نسبی برخوردار بودند، اندک است. با اینهمه، می‌دانیم که مالکانی که از کار برده بهره می‌بردند، به تدریج اراضی خود را در مقابل دریافت سهمی از محصول به اعضای سابق جماعت‌های روستایی و بردگان آزاد شده اجاره دادند. هنگامی که روستاییان به مستأجر مالک مبدل شدند، آزادی خود را از دست دادند و به روستاییان وابسته به ارباب تبدیل گردیدند.^{۱۳} بنا بر این، آزاد ساختن برده به تحول روابط جدیدی در تولید میان مالکان اراضی و تولیدکنندگانی که قسمتی از وسایل تولید را در دست داشتند اما به اربابان وابسته بودند، انجامید. البته، این امر به معنای آن نیست که پس از دوره ساسانیان دیگر برده در جامعه ایران وجود نداشت. اگر چه این راست است که نهضت مزدکیان ضربه شدیدی به بقایای برده‌داری در ایران وارد آورد، اما پس از غلبه اعراب بر خاورمیانه برده‌داری مجدداً در سطح محدودی، بویژه در کارهای خانگی، رواج یافت.^{۱۴} با اینهمه، به سبب رشد روابط جدید تولیدی، برده‌داری هرگز به شیوه مسلط تولید تبدیل نشد.^{۱۵} بدین ترتیب، در اوایل دوره ساسانیان، از یک سوی با تلاشی اقتصاد مبتنی بر کار برده، و از سوی دیگر به سبب تجزیه نظام مبتنی بر جماعت‌های روستایی، شکل جدیدی از وابستگی فردی و تابعیت اقتصادی تکامل یافت.

تکامل وابستگی روستاییان در برابر فنودالها

در دوره ساسانیان روستاییان که غالب جمعیت را تشکیل می‌دادند، «اگر چه رسماً آزاد بودند، در عمل به زمین وابسته بودند و با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند.»^{۱۶} در این دوره وسعت

۱۱. همان، ص ۴۲.

۱۲. همان، ص ۷۲.

13. J. Newman, *The Agricultural Life of The Jews in BabyIonia*, 1932, PP. 49-61.

به گفته دانیل دنیث در سوریه به هنگام فتوحات اعراب قسمتی از اراضی بوسیله روستاییان آزاد و بخشی دیگر بوسیله کولونهای بی که به زمین وابسته بودند، کشت می‌شدند، (دنیث پیشین، ص ۸۸).

14. D. Sourdel, «Abd» *The Encyclopaedia of Islam*, I, 1960 PP. 31-4 and C E. Bosworth, «Ghulam», *The Encyclopaedia of Islam*, II, 1965, P.- 1081.

۱۵. استفاده از برده خانگی، و حتی برده تولیدی، در نقاط مختلف اروپا، بویژه در جنوب و شرق اروپا، تا قرن یازدهم میلادی دوام آورد. مثلاً رجوع شود به

Charles Verlinden, *L'Esclavage dans L'Europe Medievale*, 1955.

16. Roman Ghirshman, *Iran from The Earliest Times to The Islamic Conquest*, 1961, P.310.

اراضی سلطنتی و نجبای ساسانی افزایش یافت، و املاک بزرگ به واحدهای خودمصرف تبدیل شدند. اقتصاد طبیعی بر اقتصاد این املاک حاکم بود، و روستاییان تمامی نیازهای ارباب را در محل برآورده می‌ساختند. اربابان بزرگ آهنگر، نانوایان، بافنده، نجار، آسیاب‌بان، و غیره، را که در املاک آنها مستقر بودند، در اختیار داشتند. روستاییان برای ارباب ینکاری انجام می‌دادند، و مکلف بودند که سادام‌العمر در زمین ارباب کار کنند.^{۱۷} به گفته آمین‌مارسلن نجبای ساسانی «حق زندگی و سرگ بردگان و مردم» را از آن خود می‌دانستند.^{۱۸} روستاییان «به دنبال سواران می‌رفتند، چنان که گویی سرنوشتشان این بوده که جاودانه بندگی کنند و رنج برند، بی‌آن که به اجر فردی یا پاداش دیگری دلگرم شوند.»^{۱۹} وضع آنها چنان ناساعد بود که منابع آن زمان بدون این که برده و رعیت را از یکدیگر تمیز دهند، هر دو را به یک نام، بنده، می‌خواندند. مثلاً، هنگامی که مهراک گشنسپ به سبب شیوع ویسا از املاک خویش واقع در بابل گریخت، به گفته یک مصنف عیسوی مراقبت از املاک و «سایر بنده‌های خویش را» به یک نصرانی واگذار کرد.^{۲۰}

گذشته از این، در دوره ساسانیان مالکان بزرگ و دهقانان از مصونیت‌های قضایی و انتظامی برخوردار بودند، و این مصونیتها وابستگی روستاییان را در برابر مالک افزایش می‌داد.^{۲۱}

شرایط زندگی روستاییان در دوره تسلط اعراب دچار دگرگونی نشدند، اگر چه فقه اسلامی از وابستگی روستاییان و یا وجود گروههایی که به زمین وابسته باشند، سخن نمی‌گوید. در فقه تنها از مسلمانان آزاد، اهل ذمه، یعنی پیروان دیگر ادیان صاحب کتاب که شخصاً آزاد بحساب می‌آمدند لیکن از حقوق مدنی محدودی برخوردار بودند، و بردگان بحث شده است. با اینهمه، روستاییان در زمان اسیان و خلفای عباسی به شکل‌های گوناگون از نقل مکان منع می‌شدند. مثلاً، به گفته بلاذری هنگامی که اعراب خاتقین را فتح کردند، «عثمان بن-حنیف بر گردن پانصد و پنجاه هزار تن از رعایا [دوالی] مهرداد نهاد و در زمان او خراج به صد هزار درهم رسید.»^{۲۲} البته، این رسم که در نواحی مختلف قلمرو خلافت تا اواسط قرن سوم هجری قمری رواج داشت، به معنای وابستگی بلاشروط و دائم روستاییان به زمین نبود، اما تشبیهی برای محدود ساختن آزادی نقل مکان روستاییان به نظر می‌آید.

بهرگونه، در این دوره طبقه اصلی خراجگزار، یعنی روستاییان، که رسماً آزاد بشمار می‌آمدند، در عمل وابسته و تابع بودند. فقها نیز برای این که با سنت و قرآن در تضاد واقع

۱۷. همان، ص ۳۴۳-۳۴۴ و مالک‌وزارح در ایران. پیشین، ص ۵۷-۵۸.

۱۸. *Amminus Marcellinus*, Vol. II, 1963, P. 393.

۱۹. همان.

۲۰. وضع ملت و دولت در باره دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۳۷.

۲۱. Ghirshman, پیشین، ص ۳۱۱.

۲۲. فتوح البلدان. پیشین، ص ۷۳.

۲۳. Lokkegaard. پیشین، ص ۱۳۹-۱۴۰ و کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۱۶۳-۱۶۴.

نشود، از بحث دربارهٔ وابستگی روستاییان به زمین یا به ارباب اجتناب ورزیده‌اند. با اینهمه، شواهد بسیار اندکی در این باره وجود دارند. مثلاً، در عراق روستاییانی وجود داشتند که به زمین وابسته بودند، اگر چه در پاره‌ای از منابع این روستاییان صاحب زمین نیز بوده‌اند.^{۲۴} قدامة بن جعفر نیز از روستاییان اراضی سخن گفته است که از تقیدات بسیاری برخوردار بوده‌اند: «اهلها رقیق». ^{۲۵} بلادزی به هنگام ذکر حکم ابوحنیفه و ابویوسف، شرایط روستاییان اراضی مفتوحه را چنین بازگویی کند:

«هر زمینی را که به جنگ بکشايد، مانند سواد و شام و دیگر جایها، اگر امام آن را میان فاتحین بخش کند، زمین عشر باشد و ساکنان آن برده. اگر امام آن بخش نکرد و مشترکاً به تصرف همهٔ مسلمین درآورد— همچنانکه عمر در سواد کرد— پس بر ساکنین آن جزیه قرارگیرد و بر زمینهاشان خراج. لیکن در شمار بردگان نیایند. و این قول ابوحنیفه باشد.»^{۲۶} در زمان عباسیان نیز بردگانی در کشتزارها کار می‌کردند که قن خوانده می‌شدند. قن به زمین وابسته بود، و با فروش زمین در اختیار صاحب جدید قرار می‌گرفت.^{۲۷} قن رسماً برده بود، و نسبت به روستاییان وابسته از موقعیت پست‌تری برخوردار بوده.

با اینهمه، ظاهراً وابسته کردن روستاییان به زمین و منع رسمی نقل مکان ایشان تا زمان غلبهٔ مغول ضروری نبوده است. از آنجا که کشاورزی در بسیاری از نقاط به آبیاری نیاز داشته، و مؤسسات آبیاری مانند قنات و نهر در دست مالکان بوده است، و ساختن این مؤسسات برای همهٔ اسکان پذیر نبوده است، و کم‌زمینی‌نسی وجود داشته، در روستاها کمبود مزارعه‌گر احساس نمی‌شده. از این روی، «سکوت منابع موجود دربارهٔ وابستگی روستاییان ایران به زمین و منع نقل و مکان ایشان و بازگشت اجباری به محل پیشین— سکوتی تصادفی نیست.»^{۲۸} با اینهمه، سیاست دریافت مالیات و خراج روستایی بصورت دسته‌جمعی، به نحوی غیر مستقیم از فرار روستاییان جلوگیری می‌کرد. چرا که در صورت فرار روستاییان، سهم ایشان میان باقی‌ماندگان سرشکن می‌شد.^{۲۹} در عین حال، باید توجه داشت که عدم وابستگی رعیت به زمین، به معنای عدم وابستگی رعیت بطور کلی، نیست. چرا که تابعیت رعیت از فتودال مالک به سبب مالکیت زمین و آب وجود داشت. از این گذشته، زارع مجبور بود علاوه بر پرداخت بهرهٔ مالکانه، عوارض دیگری به ارباب خصوصی یا دولت، بپردازد. مالکان نیز چه در دورهٔ

۲۴. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۷۲، ۹۴. در اروپا نیز وابستگی به زمین مدتها پیش از آن که بصورت قانونی به رسمیت شناخته شود، رواج داشت. مثلاً در قوانین لمباردا و مرونیزها روستاییان رسماً وابسته به زمین بشمار نمی‌آمدند، اما در عمل مالکان مانع خروج آنها از اراضی می‌شدند (Hodgett، پیشین، ص ۲۷). در انگلستان نیز سرواز تا قرن دوازدهم میلادی به رسمیت شناخته نمی‌شد، اما قرن‌ها بود که شرایط اجتماعی بندگی روستایی در این جامعه وجود داشتند ("Serfdom...")، پیشین، ص ۲۴۴.

۲۵. Qudam B. Jāfar's Kitab al - Kharaj، پیشین، ص ۱۳۴.

۲۶. فتوح البلدان، پیشین، ص ۳۴۵

۲۷. تاریخ خاندان طاهری، پیشین، ص ۳۶۶-۳۶۷

۲۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد دوم، پیشین، ص ۱۶۷.

۲۹. همان، ص ۱۶۸.

ساسانيان و چه در دوره اعراب، عملاً و يا رسماً از مصونيتهاى قضايى برخوردار بودند. چرا كه در اوائل دوره اسلامى دهقانان كه در بيشتر نقاط فلات ايران مالك اراضى بودند، در روستاها سكونت داشتند، ويسيارى از امتيازهاى خود را حفظ كردند.

به رگونه، طى قرنهاى سوم و چهارم هجرى قمرى، وابستگى روستاييان به فئودالها به سبب رواج اقطاع دارى افزايش يافت. در عين حال، در قرن چهارم هجرى قمرى رسم التجار از نو رونق گرفت، و بسيارى از خردمهالكان و زارعان خود را تحت حمايت مالكان عمده قرار دادند، و بدين ترتيب، بتدريج به رعايائى وابسته به آنها تبديل شدند. اقطاع داران نيز عملاً حقوق عمومى و خصوصى را در دست خويش گرفتند، و قدرت اقتصادى و سياسى خويش را افزايش دادند.^{۳۰} لمتون اين پويش را چنين شرح مى دهد:

بتدريج كه ضعف قدرت مركزى آشكار شد مردم ناچار شدند كه براى حفظ اسواى خود بيش از پيش دست بدماسن حمايت متنفذان بزنند و چون اين كار بنويه خود باعث ازدياد قدرت متنفذان مى شد اين تمايل بر حكومتها غالب مى آمد كه نه تنها بمقطعها حق وصول خراج زمين را بدهند بلكه خود زمينها را نيز ببخشيد و بدين گونه مقطعها فرصت مى يافتند كه باز هم دامنه حمايت خود را نسبت بديگران وسيع تر كنند. سرانجام بتدريج كه قدرت سياسى و اجتماعى مقطعها بيشتر مى شد از يك سو حكومت مركزى ناچار بيش از پيش بآنان اختيار مى داد و از سوى ديگر روابط آنان با مردم محلى... دگرگون مى گشت و بار خدمت مردم سنگين تر مى شد. در نتيجه، بتدريج وابستگى سكنه اقطاع نسبت بمقطعها بيشتر، و تبعيت آنان از اينان در اسورسياسى و اقتصادى افزونتر و اختلاف اجتماعى ميان افراد نظامى و غيرنظامى عظيم تر مى شد.^{۳۱}

در عهد آل بويه و سلجوقيان وابستگى روستاييان در برابر فئودالها به مناسبت گسترش اقطاعهاى نظامى و ادارى و مصونيتهاى ادارى، سالى و قضايى اقطاعها شدت يافت. با اينهمه، نظام-الملك روستاييان را افراد آزادى بحساب مى آورد، چنان كه به گفته او:

مقطعان كه اقطاع دارند بايد كه بدانند كه ايشان را بر رعايا جز آن نيست از فرمان كه مال حق كه بدیشان حواله كرده اند از ايشان بستانند بوجهى نيكو و چون آن بستند بتن و مال و زن و فرزند ايمن باشند و اسباب و ضياع ايشان ايمن باشند و مقطعانرا برايشان سببى نبود...^{۳۲}

ليكن اين امر خود بيانگر وجود تابعيتها و بى عدالتيتهاى حاكم بر آن زمان است كه نظام-الملك را بر آن مى دارد كه به مقطعان هشدار دهد. قدرتى كه عملاً مقطع در اقطاع ديوانى داشته است، بمراتب بيش از آن چيزى بوده است كه نظام-الملك در سياست فاهه منعكس ساخته است. در بسيارى از موارد مقطع نسبت به رعايا اختياركامل داشته است، و ماسوران ديوانى در پاره اى از موارد حق مداخله در اسور اقطاعهاى بزرگان نظامى، ادارى و مذهبى

۳۰. Cahen, «Iktá», پيشين، ص ۱۰۸۹.

۳۱. مالك وزارت «درايع». پيشين، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۳۲. سياست فاهه، پيشين، ص ۳۵.

را نداشته‌اند. مثلاً، در منشوری که از طرف دیوان طغرل بن محمد راجع به اقطاع شخصی که عنوان دادبیک داشته، صادر شده است، اقطاع وی از هرگونه مداخله مأموران دیوانی معاف بوده است.^{۳۳} در منشور اقطاع مازندران نیز نایبان و گماشتگان از مداخله در امور اقطاع «اصفهد مازندران» منع شده‌اند، بدین شرح: «... می‌فرماییم تا هر نایب و گماشته ماکه بدان ولایت [مازندران] رسد اقطاع سراج الدین بر موجب تویق اعلی مسلم دارند و در آن تصرف نکنند و مداخلت جایز ندارند.»^{۳۴}

در دوره سلجوقیان روستاییان مکلف به انجام بیگاری برای مقطع بودند. فشار سنگین بیگاری و تقیدات گوناگون روستاییان را به‌قرار دسته جمعی از دهات و می‌داشت، و این امر موجب درگیری مقطع‌ها می‌شد. مثلاً، در منشوری راجع به تفویض ریاست بسطام، سلطان سنجر پس از ذکر رنج رعایا، چنین می‌گوید:

ریاست آن قصبه [بسطام] و نواحی باجل شرف‌الدین... تفویض فرمودیم و او را متکفل تقدیم مصالح آن رعایا... گردانیدیم تا... رسیدگان را استمالت دهد و بتلطف و سراعات بجای باز آرد و... رسوم ناپسندیده براندازد...^{۳۵}

در منشور دیگری که به‌عنوان منتخب‌الدین مؤید الملک یمین‌الدوله صادر شده‌است، سنجر از ناسپرده می‌خواهد که:

... در اظهار آثار خیرکوشد و جملگی رعایا را آسوده دارد و رنجها که در گذشته کشیده‌اند براح و آسایش بدل گردانند... و مقطعان و ولایه و متصرفان را بگوید تادر نیکوداشت ایشان بهمه غایقی برسند و بزایید و مؤن خطاب ترانند و رسوم محدثات ننهند...^{۳۶}

مؤلف عتبه‌الکتابه نیز در چند مورد از وضع نابسامان رعایا و فرار آنها از روستاها در زمان سلجوقیان شکایت می‌کند، و از کوشش خود برای بهبود وضع آنها سخن می‌گوید.^{۳۷} هجوم مغول دگرگونی‌های عمیقی در اقتصاد سرزمین ایران پدید آورد: جمعیت ایران بر اثر کشتار و ویرانی مغولها به‌نحو فاحشی کاهش یافت، شهرهای بسیاری ویران شدند، وسعت اراضی زیر کشت تقلیل یافت و بسیاری از اراضی بدون استفاده باقی ماندند و یا به‌چراگاه تبدیل شدند.^{۳۸} از این روی، وسعت اراضی غیرمزروع افزایش یافت، و نیروی انسانی کمیاب گردید. در عین حال، سیاست مالیاتی مغولها و افزایش بهره‌کشی قنودالی بزرگان لشکری و چادر نشین موجب فرار دسته جمعی روستاییان شد. چنین اوضاع و احوالی زمینه را برای وابسته کردن روستاییان به‌زمین آماده ساخت. البته، مغولها با مفهوم وابستگی ناآشنا نبودند، چراکه میان آنها فرد لشکری، یعنی صحرانشین عادی، وابسته محسوب می‌شد. اما به‌سبب

۳۳. مالک وزاع ددایران. پیشین، ص ۱۴۴.

۳۴. عتبه‌الکتابه. پیشین، ص ۸۴.

۳۵. همان، ص ۵۶.

۳۶. همان، ص ۶۹.

۳۷. همان، ص ۱۳۰، ۱۴۴.

۳۸. جامع‌التواریخ. پیشین، ص ۱۱۰۳-۱۱۰۵.

شرایط موجود در دامداری صحرائشینی، صحرائشینان به سران چادر نشین، و نه به زمین، وابسته بودند.^{۳۹} یاسای چنگیزی نیز بصورتی که در ایران اعمال می‌گشته است، بر وابستگی لشکریان دسته‌های دهه، صده و هزاره به امیران لشکر صحنه می‌گذارد.^{۴۰} این یاسا عدم پیروی از این رسم را در خود مجازات مرگ می‌دانست، و قبول افراد فراری را ممنوع می‌ساخت.^{۴۱} یاسای چنگیزی مربوط به چریک فتودالها، اعم از ترک و مغول صحرائشین و ایرانیان و دیگر اقوام اسکان یافته، که در هزاره‌ها و صدها و دهه‌ها خدست می‌کردند، بود. لیکن بسط مقررات یاسا به رعایای اراضی در ایران و دیگر نقاط امپراتوری مغول، تحت تأثیر تغییراتی که در اقتصاد فتودالی به سبب انحطاط عظیم اقتصادی کشور، و بویژه نزول کشاورزی و کمبود نیروی انسانی در اراضی مزروعی نیز بوده است.^{۴۲}

بهرگونه، در سال ۷۰۳ ه.ق. / ۱۳۰۳ م. یرلیغ غازان خان تابعیت روستاییان و وابستگی آنها به زمین را رسماً اعلام داشت. در یرلیغ مزبور در این باره چنین آمده است:

رعایای دیهه‌های آبادان و خراب که بدیشان [لشکریان] داده شده و از ملت می‌سال باز متفرق شده و بشماره و قانون دیگر ولایات در نیامده پیش هر کس که باشد باز گردانند و اگر رعیت دیگر ولایت نیز پیش ایشان باشد ایشان نیز آن جماعت را باز گردانند و البته بهیچ وجه رعایای دیگر ولایت و مواضع بخود راه ندهند و بعلت آنکه رعایای ولایات دوراند با برانی تعلق نسازند و بهیچ وجه ایشانرا جمع نگردانند و حمایت نکنند و بدیهه‌های خود راه ندهند و مردم چریک رعایای دیهه‌هایی که بایشان داده شده است از دیه هوجاور بدیهه‌های دیگر نبرند و نگویند که هر دو مزرعه و دیه اقطاع ماست و ایشان رعیت ما اند و رعایای هر دیه در موضع خود زراعت کنند...^{۴۳}

با اینهمه، از آنجا که غازان خان تازه مسلمان شده بود، و می‌کوشید قوانین حقوقی مربوط به وابستگی افراد به زمین و شخص فتودال بانص قوانین فقه اسلامی مخالف نباشد، در فرمان مزبور به رغم سلب حق نقل مکان از رعایا، آنها را از نظر حقوقی افراد آزادی می‌خواند. بدین شرح: [اقطاع داران] نگویند که رعایای این مواضع باقطاع بما داده‌اند اسیر ما اند. لشکریانرا بر رعایا زیادت از آن حکم نیست که ایشانرا برزراعت دیهه‌های خود دارند و بهره مال و متوجهات دیوانی برآستی از ایشان بستانند...^{۴۴}

غازان خان در یرلیغ دیگری درباره «آبادان کردن باثرات»، روستاییان اراضی سلکی را نیز از نقل مکان منع می‌کند، و مالکان را از پذیرفتن روستاییان فراری برحذر می‌دارد. رشیدالدین فضل‌الله در این باره چنین می‌نویسد:

۳۹. ب. ولادیمیرتسف، نظام اجتماعی مغول تهران ۱۳۴۵، ص ۱۶۸-۱۸۸.

۴۰. دهه و صده و هزاره تقسیمات اداری و نظامی بودند.

۴۱. علاءالدین عطاملک بن بیاءالدین جوینی، تاریخ جهانگشا، جلد اول، ۱۹۱۱، ص ۲۳-۲۴.

۴۲. کشاورزی و مناسبات ادنی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۷۰-۱۸۰.

۴۳. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۰۶.

۴۴. همان. ص ۳۰۶-۳۰۷.

[غازان خان] حکم فرمود که چون مغولان متغلب اند قطعاً برعایای ولایات اگر در شماره موضعی دیگر آمده و اگر نیامده آبادان نکنند و هیچ رعیت را بخود راه ندهند و باسیران و بندگان خود آبادان کنند و تازیک نیز هم برعیتی که در شماره دیگر مواضع آمده باشند آبادان نکنند. اگر رعایائی که در شماره هیچ موضع نیامده باشند جمع گردانند...^{۴۰}

بدین ترتیب، در دوره ایلخانان زارعان ایران رسماً به زمین وابسته شدند، و مالکان نیز حق فروش زمین را بدون رعایای آن، از دست دادند. از این روی، آزادی شخصی رعایا که در یرلیغ بدان اشاره می‌شود، «جز جعلی حقوقی چیزی نبوده و این جعل برای دولت ضرورت داشته تا رسماً نص فقه اسلامی را نقض نکرده باشد.»^{۴۱}

در منابع قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری نیز اشارات صریحی درباره وابستگی روستاییان به زمین در ایران، آذربایجان، گرجستان، آسیای صغیر و کشور سلوکان مصر وجود دارند.^{۴۲} مثلاً، المقریزی که در قرن نهم هجری قمری می‌زیسته، راجع به وابستگی روستاییان به زمین در دوره سلاطین سلووک چنین می‌نویسد:

[پیشتر] از این وضع که امروز فلاحی نامیده میشود کسی خبر نداشت. اکنون سزارعان بطور دائم در اراضی مقیم هستند و فلاح استوار [بستقر] نامیده میشوند و بصورت بنده کسی در آمده‌اند که آن ناحیه باقطاع بوی داده شده — جز اینکه امید فروخته شدن یا آزاد شدن ندارند. برعکس تازنده‌اند بنده‌اند و فرزندان ایشان هم بنده خواهند بود.^{۴۳}

با اینهمه، به‌رغم قانون مربوط به منع نقل مکان، به‌سبب ظلم و جور و بی‌قانونی افسارگسیخته در این دوره، روستاییانی که به‌گفته رشیدالدین فضل‌الله «های‌گریزان بسته، بساط انبساطشان در نور دیده و پرده ناسوس و ننگشان دریده» شده بود، بصورت دسته جمعی از روستاها فرار می‌کردند. مثلاً، در زمان ایلخان الجایتوخان بسیاری از رعایای ولایت سرو و ابیورد به‌متصرفات ملک هرات گریختند، و رشیدالدین فضل‌الله از قائم مقام حاکم خراسان خواست که آنها را به محل سابقشان بازگرداند.^{۴۴} لیکن گذشته از مقاومت روستاییان، نیاز فئودالها به سزارعان نیز استقرار شیوه تقید رعایا را به زمین دچار اشکال می‌کرد. چرا که فئودالها رعایای فراری را به‌نزد خویش می‌پذیرفتند تا کمبود نیروی انسانی را در املاک خویش جبران سازند.

۴۵. همان، ص ۳۵۵.

۴۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۸۱.

۴۷. همان، ص ۱۶۹ دینز

A.n. Poliak, *Feudalism in Egypt, Syria, Palestine, and The Lebanon*, 1939, PP. 64-73.

۴۸. به نقل از المقریزی در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۷۰.

۴۹. به نقل از رشیدالدین فضل‌الله در همان، ص ۱۸۴. همینطور رجوع شود به تاریخ مبارک‌غازانی پیشین، ص ۲۴۳-۲۵۷ راجع به «ظلم متصرفان ولایات» و فرار روستاییان.

در زمان جلایریان وابستگی روستاییان به زمین باقی مانده بود، و مانند گذشته فرار دسته جمعی روستاییان که در متون آن زمان انعکاس یافته، رواج داشت، چرا که دولت مرکزی همواره از احکام و ملوک می‌خواست تا اقداماتی برای بازگرداندن روستاییان فراری انجام دهند. مثلاً، در مجموعه، دستورالکاتبی تعیین المراتب «در عرضه داشت رعایا بسلاطین» از طرف اهالی نخجوان چنین آمده است:

چند سالست تا حکومت و تصرفی آن را بظالمی متعدی که خون و مال بندگان خدای تعالی را بر خود سباح می‌داند و در عوض یک دینار متوجه علی‌الاقبل بیست دینار از رعایا می‌ستاند که حوالت کرده‌اند و جمعی نیز از کدخدایان فضول متعدی با او موافق و متفق شده این نوع بی‌راهی را راه باز داده‌اند و آن متعدی بمدد و معاونت ایشان هر چه می‌خواهد می‌کند و خرابی شهر بجایی رسیدگی پنج‌دانگ خراب شد... و ملاک آن خانهای خراب در اطراف مالک سرگردان و بی‌خان و مان می‌گردند و رعایا نیز جلاء وطن کردند...^{۵۰}

در سندهای دیگری در همین مجموعه، وضع رعایای ولایت همدان و فرار آنها چنین توصیف شده است: رعایای همدان بهمه ابواب آسوده خاطر بوده بهیچ تفرقه و تردد راه ندهند و غایبان را استمالت داده بوطن مألوف آرند و بعمارت و زراعت مشغول گردانند...^{۵۱} در اوایل و اواسط دوره صفویه، به سبب اعتلای نسبی اقتصاد ایران و رشد جمعیتی که دلیل آن کاهش جنگهای داخلی بود، وابستگی روستاییان به زمین رسماً وجود نداشت. لیکن وابستگی فئودالی رعایا به مالکان به سبب مالکیت زمین وجود داشت چرا که گذشته از مالکان اراضی خصوصی، دولت به نظامیان و دیوانیان و روحانیان بطور مشروط (تیول و وقف) و غیر مشروط (سیورغال) اراضی مسکونی را واگذار کرده بود و حق دریافت تمام و یا قسمتی از خراج و دیگر مالیاتها را به ایشان تفویض نموده بود. در واقع، در این دوره ارضی که به صورت تیول به بزرگان لشکری و کشوری اهداء می‌شدند، از تقشیر مأسوران دولتی معاف بودند. شاردن در این باره چنین می‌نویسد:

زمینهایی که بجای سواجب اشخاص در تیول آنها قرار می‌گیرد، تحت بازرسی مأسوران شاه قرار ندارد، و بمنزله ملک شخصی کسی است که بوی واگذار شده است وی با درآمد و ساکنان آن تیول بهر نوعی که دلش بخواهد رفتار می‌کند...^{۵۲}

حق قضاوت نیز در اختیار مالکان بود، و این امر وابستگی روستاییان را در برابر فئودالها افزایش می‌داد. شاردن درباره «دوق عمده» مالکان اراضی در سیاحتنامه خویش چنین آورده است: اربابان، یا بعبارت بهتر کسانی که از این اراضی و تیول برخوردارند - اگر بتوان آنانرا چنین نامید - در این اراضی دو حق عمده دارند: نخست آنکه وقتی بخواهند چندگاهی در آنجا بسر برند، مردم آن ملک باید وسیله اعاشه ایشانرا فراهم کنند،

۵۰. دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۵۱. به نقل از دستورالکاتب فی تعیین المراتب در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۱۸۷.

۵۲. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۷.

دوم آنکه حق اربابی آنها که پرسی النزاع یا باج و خراج نزاع گفته میشود، منبع عایدی عمده‌ای برای ایشان است، زیرا در شرق تقریباً کلیه مجازات‌ها بصورت دریافت جریمه اجرا میشود^{۵۳}...

اولناریوس که بعنوان منشی سفارت آلمان در عهد صفویه به ایران سفر کرد، نیز از حق قضاوت و حکمیت مالکان، به جز حق اعمال تنبیهات عمده، سخن گفته است.^{۵۴} اراضی سیورغالی نیز همواره از معافیتهای اداری، قضایی و مالی برخوردار بودند، و صاحبان آنها با رعایا به هرگونه که صلاح می‌دیدند، رفتار می‌کردند.

در پایان قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی وضع اقتصادی سرزمین ایران رو به انحطاط گذارد، و مالیاتهای گزافی به کشاورزان، پیشه‌وران و تجار تحمیل گردید. این امر فقر شدید روستاییان را باعث گردید، و ورشکستگی روستاییان به نوبه خود نپوش انحطاط اقتصادی را سریمتر کرد. سیاست خشن مالیاتی دولت و فشار فئودالها نیز مهاجرت دسته جمعی روستاییان برای فرار از مالیاتهای کمرشکن را شدت بخشید^{۵۵}. کمبود نیروی انسانی مجدداً به نحو بازرگی آشکار گردید، و بدین ترتیب، وابسته کردن روستاییان به زمین ضروری شد. از این روی، شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۲ ه. ق/ ۱۷۱۰ م. طبق فرسائی موضوع تقید روستاییان به زمین را تأیید کرد. بر طبق این فرمان که در مخزن اسناد دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان پیدا شده، رعایای فراری مورد تنبیه قرار می‌گرفتند و به محل اقامتشان بازگردانده می‌شدند. در قسمتی از متن این فرمان چنین آمده است:

[اگر] کمتر از ۲ سال از موقعی که [رعایا] ترک دیار کرده‌اند، گذشته باشد، [و مالیات‌های دولتی را نیز نپرداخته باشند، می‌توانید آنها را به محل سابقشان برگردانید]، اما اگر [از زمان کوچشان] بیشتر از دوازده سال گذشته باشد، هیچکس نباید آنها را از آن محل به محل سابق برگرداند.^{۵۶}

بدین ترتیب، در اواخر دوره صفویه به سبب انحطاط اقتصادی و فرار روستاییان، زارعان حق نقل مکان را از دست دادند.

تعهدات فنودالی روستاییان

گذشته از پرداخت بهره مالکانه به صورت جنسی و نقدی، روستاییان ایران همواره در دوره مورد مطالعه تعهدات بسیاری در برابر مالکان داشته‌اند. این تعهدات شامل پرداخت باجهای گوناگون جنسی و نقدی و نیز انجام بیگاری برای مالکان و دولت بوده‌اند.

در عهدساسانیان، روستاییان برای اربابان بیگاری می‌کردند و قلعه و کاخ اربابی را می‌ساختند. آنها وسایل مورد نیاز چاهار خانه‌ها را تأمین می‌کردند، از نظامیان در منزل خود پذیرایی می‌کردند، و دام اربابان را به چرای می‌بردند.^{۵۷} و به گفته کریستن سن «زارعین هردهی سکلف

۵۳. همان، ص ۲۹۸.

۵۴. مینورسکی، پیشین، ص ۴۷.

۵۵. قادیخ ایران، جلد دوم، پیشین، ۶۰۷-۶۱۲.

۵۶. م. ر. آرونووا و ک. ز. اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، ۱۳۵۲، ص ۴۸.

۵۷. Ghirshman، پیشین، ص ۱۴۲.

بوده‌اند که لوازم روحانی مأسور آنجا را تهیه و آماده‌کنند.^{۵۸} دولت ساسانی نیز علاوه بر دریافت مالیات سرانه، در عید نوروز و مهرگان هدایایی به‌نام آیین از روستاییان اخذ می‌کرد.^{۵۹} در عین حال، روستاییان مکلف بودند که در رکاب ارباب به‌خاست بپردازند، و با وی در جنگها شرکت کنند.^{۶۰}

تعهدات روستاییان در زمان سلطهٔ اعراب نیز با پرداخت بهرهٔ مالکانه تمام نمی‌شدند، و بسیاری از عوارض عهد ساسانیان در این دوره محفوظ ماندند. بیگاری برای ساختن راهها و قلاع، تأمین مالی هزینه‌های نظامی، و مالیاتی که در دورهٔ ساسانیان به‌هنگام نوروز و مهرگان گرفته می‌شد، از تعهدات رایج در این دوره بودند.^{۶۱}

یکی از تعهدات سنگین روستاییان ایران در اوایل غلبهٔ اعراب نیز پذیرائی از سپاهیان مسلمان به‌مدت یک شبانه‌روز بود. در متن یکی از عهدنامه‌هایی که اعراب با دهقانان محلی بستند، این تعهدات صریحاً چنین اعلام شده‌اند:

مکلف‌اند که هر سال، جزیه‌ای باندازهٔ وسع خود بکسی که در سرزمین شما حکومت می‌کند، بپردازید، و نیز مکلف هستید مسلمانان را دلالت کنید و راه آنان را سرت نمائید و برای مدت یک شبانه‌روز از ایشان پذیرائی کنید، و پیاده را به‌مقصد برسانید، و کسی را بر مسلمان مسلط نکنید، و دربارهٔ مسلمانان خیر-خواه باشید و آنچه‌به‌دندهٔ شماست بپردازید، و تا زمانی که این واجبات را سرعت می‌نمائید در امان خواهید بود، و هرگاه چیزی را شما تغییر بدهید یا آنکه با شما بسر می‌برد تغییر دهد و او را تسلیم نکنید در این حال امانی نخواهید داشت، و هرکس مسلمانی را دشنام دهد از او باز خواست می‌شود و چنانچه او را بزند، بقتل می‌رسد.^{۶۲}...

اطلاعات ما راجع به تعهدات و عوارض اضافی روستاییان در عهد سلسله‌های محلی ایران ناچیز است. لیکن می‌توان چنین پنداشت که رعایا مانند گذشته به‌جز پرداخت بهرهٔ مالکانه و خراج، عوارض دیگری به‌مالکان و دولت می‌پرداخته‌اند. مثلاً، می‌دانیم که در زمان غزنویان، سلطان محمود عوارض اضافی روستاییان را لغو کرده است.^{۶۳}

در دورهٔ سلجوقیان نیز روستاییان علاوه بر پرداخت خراج ارضی، مکلف به پرداخت رسوم و عوارض بیشماری بوده‌اند که از طرف مقطع‌ها و حکومت مرکزی بر آنها تحمیل شده بودند. این عوارض و مالیاتهای اضافی یا بعنوان مالیات مستمر و یا بعنوان مالیات زاید، وضع شده بودند. گذشته از مقطع‌ها، حکام و دیوانیان نیز از روستاییان املاک وقفی و خالصه، اخاذی می‌کردند، و به‌زور باج می‌ستاندند. مثلاً، در منشوری که در زمان سلطان سنجر به‌نام ملک

۵۸. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۲.

۵۹. همان، ص ۱۴۵.

۶۰. Amminus Marcellinus پیشین، ص ۳۹۳.

۶۱. مالک ذاداد در ایران. پیشین، ص ۱۱۲.

۶۲. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۴۱۴. همینطور رجوع شود به همان، ص ۴۱۰، ۴۲۲، ۴۲۳.

۴۲۴، ۴۳۰، برای عهدنامه‌های دیگر.

۶۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۶۸.

مسعود صادر شده، بلکه مسعود موظف گردیده که حکام و مقطع‌ها و دیوانیان را به سبب اخذ مالیات‌های اضافی تنبیه کند^{۶۴}، و در منشور دیگری راجع به تفویض ریاست بسطام، سلطان سنجر به شرف‌الدین رئیس «آن قصبه» دستور می‌دهد که «رسیدگان را استمالت دهد و بتلطف و مراعات بجای باز آرد... و رسوم ناپسندیده براندازد...»^{۶۵} در فرمان مربوط به ریاست مازندران نیز از تاج‌الدین خواسته شده است که از اجحاف مأموران جلوگیری کند. بدین شرح:

نگذارد با ایشان [رعایا] بزوائد خطایی رانند و اسلاک و اسباب و چهارپایان و مواشی ایشان را از حکم اعتراضات و تکلیف ناواجبات مصون دارد و صاحب خراج معتبر از جهت خویش نصب کند که قانون خراج ولایت در دست او باشد^{۶۶}...

هدیه اجباری روستایی به مقطع در صورت تولد فرزند ذکور و یا عروسی یکی دیگر از تعهدات روستاییان این دوره بوده است. گذشته از این، خرج نعل‌بندی اسب‌های مقطع‌ها به هنگام لشکرکشی نیز به عهده روستاییان بوده^{۶۷}، و نظامیان از حق اقامت در خانواده روستاییان برخوردار بودند^{۶۸}. در امور آبیاری، مانند حفر قنات و کاریز و تنقیه مرتب آن، رعایا به نفع دولت و یا فتوادها بیکاری می‌کردند، و این نوع کار را حشر می‌خواندند^{۶۹}.

عوارض «زاید»، «توفیر و تفاوت»، «تکلیف» و «اخراجات» در زسان مغولها دوام آوردند. گذشته از اینها، عوارض گوناگونی در این دوره رواج یافتند که تعداد آنها به سی‌گونه مالیات و «بیغاره» می‌رسید. بسیاری از این عوارض به صورتی خودسرانه توسط مالکان به روستاییان تحمیل می‌گردید. این عوارض، همراه با بی‌عدالتیها، خرابیها و کشتار مغولها، چنان وضعی ایجاد کردند که به گفته رشیدالدین فضل‌الله «از راه تنج تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب‌تر از آنکه درین سالها بوده، نبود»^{۷۰}...

در این دوره روستاییان علاوه بر پرداخت خراج ارضی، عوارض مختلفی به شرح زیر به دولت می‌پرداختند: مالیات سرانه که صرف نظر از معتقدات دینی ایشان اخذ می‌شد؛ عوارضی که از روستاییان و شهرنشینان به منظور تأمین مخارج فوق‌العاده از قبیل جنگ و جشنها و غیره، مأخوذ می‌گردید؛ تغار که مالیاتی جنسی بود و برای مصارف لشکر دریافت می‌شد؛ علفه که برای تأمین آذوقه و علوفه سورد نیاز لشکریان اخذ می‌گردید^{۷۱}؛ تمغاکه قسمتی از آن توسط روستاییانی که محصول خود را در شهر بفروش می‌رسانند، پرداخت می‌گردید؛ باج یا راهداری؛ باغ شماره که از تاجکستانها و نخلستانها دریافت می‌شد؛ خانه شماره که از هر

۶۴. عتبة‌الکتبه. پیشین، ص ۱۸-۲۳.

۶۵. همان، ص ۵۶.

۶۶. همان، ص ۲۳.

۶۷. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۳۰۹.

۶۸. راحة‌الصدر و آية‌السرور. پیشین، ص ۳۳.

۶۹. برنلس، پیشین ص ۳۴.

۷۰. تاریخ مبادک‌الغزانی. پیشین، ص ۳۴۹.

۷۱. این مالیات در زمان سلجوقیان نیز وجود داشته است.

خانوار یا هر خانه اخذ می‌گردید؛ اخراجات که برای تأمین مخارج و نگهداری عمال دولت بود؛ رسم الوزاره که برای تأمین مخارج وزیر و دستگاه وی دریافت می‌شد؛ حق التولیه یا رسم الصدارة که برای نگهداری و تأمین زندگی روحانی عالیرتبه یا «صدری» که متصدی امور موقوفات کشور بوده است؛^{۷۲} رسم خزانه که برای نگهداری عمال خزانه گرفته می‌شد؛ حق التحصیل که به نفع تحصیلداران مالیات اخذ می‌گردید؛ حرز که به نفع مساح اراضی دریافت می‌شد؛ سوری که پیشکشی اجباری برای سلطان و بزرگان کشوری بود؛^{۷۳} عیدی و نوروزی که به مناسبت دوعید بزرگ مسلمانان، یعنی عید فطر و عید قربان، و عید نوروز پرداخت می‌شد؛ سلامانه که به هنگام تبریک تقدیم می‌شد؛ شیلان بها که به هنگام بزم و ضیافت اهداء می‌شد؛ کراکیارق که برای تأمین مخارج تسلیحات و لوازم دربار سلطان و همسران عقدی و شاهزادگان و امرا و لشکریان ایشان اخذ می‌گردید؛ طیارات که حق سلطان در تصاحب اموال مردگان بلاوارث و فراریان بود؛ طرح که خرید اجباری محصول اضافی توسط مقامات حکومت، و فروش اجباری محصول به قیمت نازل به خزانه و یا به امیر، فتودال محلی، را دربر می‌گرفت؛^{۷۴} بیفگار که کار اجباری رعایا به نفع دولت و یا فتودال و مالک خصوصی در امور آبیاری و ساختمانی و غیره، بود؛ نزل یا نزول که حق اقامت نظامیان، ایلجیان، عمال دیوان، امرا، سفرا و غیره، در خانه روستاییان، برای مدت نامعینی، بود؛^{۷۵} الاغ یا فراهم کردن اسبهای چاپار و پیک توسط روستاییان؛ و سرانجام چریک که انجام خدمات نظامی توسط روستاییان اسکان یافته، بویژه صحرائشینان، بود.^{۷۶}

فتودالها، اعم از صحرائشین و غیر صحرائشین، نیز عوارضی از روستاییان دریافت می‌کردند که اهم آنها عبارت بودند از: عیدی که هدیه‌ای به مناسبت عید قربان و فطر بود؛ نوروزی که هدیه‌ای به مناسبت جشن نوروز بود؛ شیلان بها که از روستاییان به هنگام ضیافت دریافت می‌شد؛ ترغو که نوعی پیشکش بود که روستاییان به ارباب اهداء می‌کردند، و تمهدی که عبارت بوده از این که فتودالها داسهای خود را برای چرا به صحرائشینان و روستاییان تابع خویش، و مرغان را به کشاورزان وابسته می‌سپردند.^{۷۷}

عوارض و تمهدات فوق معرف بهره کشی بیرحمانه از رعایای شهری، و بویژه روستایی، بودند، و میزان آنها از هیچ روی با سطح تکامل نیروهای عامل در تولید و درآمد روستاییان هماهنگ نبود. بدین سبب، در این دوره انحطاط کشاورزی و سقوط اقتصادی کشور امری طبیعی بود. مثلاً، در زمان غازان خان تبغور که برای تأمین مخارج سپاهیان از رعایا اخذ می‌گردید،

۷۲. در عین حال صدر از این حق برخوردار بوده که عشری از محصول را از رعایا دریافت کند.

۷۳. مثلاً رجوع شود به ظفرنامه. پیشین، ص ۸۷۰، ۹۰۲، ۹۱۲.

۷۴. مثلاً به گفته مؤلف تاریخ و صاف. در سال ۶۹۸ ه. ق. مردم فارس مکلف شدند که گندم خویش را به طرح از قرار خرواری ۶ دینار به دولت بفروشند، در حالی که بهای آن در بازار آزاد ۳۰ دینار بود (تحریر تاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۶۳).

۷۵. حق نزول از دیرباز در ایران وجود داشت، و آن را خانهای مغول برقرار نکردند.

۷۶. کشاورزی و مناصبات ادنی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۶۱-۳۰۲.

۷۷. همان، ۲۸۷-۳۰۳ و مالک و ذراع در ایران. پیشین، ص ۲۰۷-۲۰۹.

رواج یافت، و این امر، همراه با اجحاف مأسوران، موجب خرابی وضع زارعان گردید. در قاریخ و صاف در این باره چنین می‌آید:

این ستمها موجب آن شد که در محصول نقصانی عظیم رخ نمود. چنانکه روایت کنند در عهد اتابک سعد ابوبکر از ولایت کربال در سال سیصد هزار خروار غله و در عهد عضدالدوله از این ولایت هفتصد هزار خروار غله حاصل می‌شد و امروز از کفایت عمال ملک خراج کربال از دلای و اینجو و خالصات و ارباب به مقدار چهل و دو هزار خروار می‌شود و سایر نواحی را بر این قیاس باید کرد^{۷۸}.

به گفته مؤلف همان کتاب در زمان ایلیخان ابوسعید در فارس «حاصل رنج رعایا را یکجا بعوض خراج و بناوین گوناگون دیگر تصاحب کردند و برای ایشان جز غم و حرمان چیزی باقی نگذاشتند»^{۷۹}. و صاف نمونه بارزی از بی‌عدالتی و بی‌نظمی این دوره را درباره دریافت خراج در ولایت فیروزآباد نقل کرده است، بدین شرح:

[بشائر علاءالدین هندو] علاوه بر آنچه بعناوین دیگر از رعایا مطالبه کرد، که به با وجود خراج، عین بی‌رسمی تواند بود، سخارج سه‌حاکم و شش نایب و هفت مقرر و دولت سوار و پیاده را نیز بمدت شش ماه بر رعایا تحمیل کرده بود تا خراج و سایر اخراجات مواضع خراجی را مستخلص کرد و حصه دیوانی را به جنس از محصولات برداشت و حقوق عمال خزانه را چون حق السعی و حق معتمد که باید از هر خروار سه من بپردازد نیز بر تخته یخ نگاشت. و در آخر بوسیله مساحان و خراسان بادپیمای دروغ آرای و مقرانی که نه ایشان را خبرت بود، نه عبرت و نه عقل و نه دین سبالغ توفیر را نیز تخریج کرد^{۸۰}.

وصاف سپس به شرح این امر می‌پردازد که از طرف سلطان ابوسعید جهت گردآوردن رعایا و آبادانی مواضع آنان به آن دیار می‌رود، و «رعایای حاضر را از مالیاتهای بی‌قانون» نجات می‌دهد. لیکن پس از مدتی خراج این منطقه به مقاطعه داده می‌شود، و قواعد ستمکارانه‌ای که لغو شده بودند، مجدداً رایج می‌گردند^{۸۱}.

کلاویخو که در زمان تیمور به ایران سفر کرده است، نیز درباره رسم نزل چنین می‌نویسد: برآستی که عادت و رسم در همه جای این سرزمین برین جاری است که به سفیرانی که نزد تیمور می‌روند و یا از نزد او باز می‌گردند، و همچنین بشاهزادگان و اسرا و بستگان و خویشان او بهنگام مسافرت همه جا باید منزل دهند. سفیران می‌توانند سه‌شنبه‌روز در هر جا بمانند و هر که از خویشان و بستگان نزدیک اعلیحضرت باشد، می‌تواند تا نه روز از خوارک و خانه بهره‌گیرد و هزینه آن بمعده انجمن مرکزی شهری است که در آن فرود آمده‌اند^{۸۲}.

۷۸. تحریر قاریخ و صاف. بی‌شمن، ص ۲۶۳.

۷۹. همان، ص ۳۶۱.

۸۰. همان.

۸۱. همان، ص ۳۶۳-۳۶۴.

۸۲. سفرنامه کلاویخو. (تهران، ۱۳۳۸)، ص ۳۱۰.

دی وضع ناساعد روستاییان و ظلم نظامیان تیمورا در رابطه با رسم نزل چنین توصیف می‌کند: در هر دهکده‌ای که می‌رفتیم، بی‌درنگ در برابر ما کدخدایان می‌آمدند و از آنجا که فرستاده تیمور نیز چنانکه گفته شد با ما بود، هرچه به آنها امر می‌کرد از خوراک تهیه می‌کردند و کدخدایان موظف بودند که خوراک و آب و غلستکار برای خدمت ما آماده کنند. در صورتی که وی این فرمانها را بسرعت اجرا نمی‌کرد... بفرمان سفیر مزبور کدخدا با چوب یا تازیانه ضربات بسیار می‌خورد... بدین طریق مردم همه این دهکده‌هایی که بر سر راه ما بود، مورد بازخواست واقع می‌شدند. در واقع بمجرد آنکه این ارباب جغتایی پدیدار می‌شد، همه مردم در صدد یافتن نهانگاهی بودند که در آن پنهان شوند. این نام جغتای به کلیه قبایل و خاندانهای اطلاق می‌شود که با تیمور بستگی دارند، یعنی از خانواده سلطنت هستند^{۸۳}.

سپاهیان به هنگام لشکرکشی از میان مزارع عبور می‌کردند، و لیاذهای خود را در محل به وسیله روستاییان تأمین می‌کردند. مثلاً، کاوچو در سفرنامه خویش درباره خرابیهایی که سپاهیان تیمور به هنگام لشکرکشی باعث می‌شدند، چنین آورده است:

چون [تیمور] در آغاز بقدر کافی غله نیافته و گاه و یونجه جهت سیر کردن گاوان و اسبان همراهانش نبوده، بمردان خویش دستور داده است تا کمبود تدارکات را از حاصلی که اینک بر روی زمین آماده درو بود، جبران کنند^{۸۴}.

در دوره مغولها صاحبان سیورغال از پرداخت عوارض دیوانی معاف بودند، لیکن این امر باعث نمی‌شد که بار تعهدات روستاییان سبکتر گردد، چرا که سیورغال دارها این عوارض را به نفع خود اخذ می‌کردند. احتمالاً این امر در مورد اسلاک و قفی که از عوارض دیوانی معاف بودند، نیز مصداق داشته است.^{۸۵}

بسیاری از عوارض و تعهدات روستاییان به دولت در فرمانهای دوره آق‌قویونلو و قراقویونلو منعکس شده‌اند. مثلاً، در فرمانی که در سال ۸۸۴ قمری توسط اوزون حسن صادر شده است و طبق آن تولید سووقات مزار فاطمه و مساجد قم از پرداخت مالیاتهای دیوانی معاف گردیده، چنین آمده است:

... به همان دستور معاف و مسلم و ترخان و سرفوع القلم دانند و تغییر و تبدیل به قواعد مستمر راه ندهند و کسی را در خانه‌های ایشان فرود نیاورند و چهار-پایان ایشان را به الاغ نگیرند و مواشی و سراعی و تمغا نستانند و برزیگران ایشان را بیگار و شکار نفرمایند و قجورستانند و امیرانی نطلبند^{۸۶}...

در فرمان سیورغالی که در سال ۹۰۳ ه.ق. قاسم بیگ برای یکی از وزرای خویش صادر کرده، راجع به معافیت مالیاتی صاحب سیورغال و انواع گوناگون عوارض سخن به میان آمده است، بدین شرح:

۸۳. همان، ص ۱۳۱.

۸۴. همان، ص ۱۷۳.

۸۵. مالک‌وزاد در ایران. پیشین، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۸۶. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو آق‌قویونلو. پیشین، ص ۸۶.

عمال و مباشران اسور... سقر دانند... بعدالیوم مطلقاً به علت اخراجات و خارجیات و عوارضات و شناقص و شلتاقات و توجیهات و قسمتات و توزیعات و علفه و علوفه و قتلغا و الاغ و الام و تغار و طرح و بیگار و شکار و ساوری و داروغگی و رسوم عمال و حق السعی مباشر و رسم الصدارة و رسم الوزرة و عیدی و نوروزی و پیشکش و سلامانه و... سایر تکلیفات و مطالبات حکمی و غیرحکمی حوالتی ننمایند و طمی و توقمی نکنند و قلم و قدم از آنجا کوتاه و کشیده دارند^{۸۷}...

در دوره صفویه، مانند گذشته، علاوه بر خراج و بهره ارضی، روستاییان مکلف به پرداخت عوارض بسیاری بودند. این عوارض شامل علفه و علوفه که برای تأمین آذوقه و علیق لشکر اخذ می‌گردید، قنق لقی یا نزل، انجام بیگاری برای ساختن راهها، قلاع، قناتها، شکار و غیره، الاغ تأمین چهار پا برای چاهارخانه‌ها، پیشکشی، عیدی، نوروزی و غیره، می‌گردید. در این دوره صاحبان سیورغال کماکان از معافیت مالیاتی برخوردار بودند، و فرمانهایی که از آن دوره در دست هستند، پاره‌ای از مالیاتهای مستمر و زاید را که از رعایا اخذ می‌گردیدند، روشن می‌سازند. مثلاً، در سندی مربوط به دوره شاه اسماعیل، صاحب سیورغالی از پرداخت مالیاتهایی به دولت، مانند مال‌الجهات یا مالیات مستمر، اخراجات یا مالیات زاید، عوارض حکمی و غیرحکمی علفه و علوفه، سلامی و سواری پیشکش و چریک انعام یا حق السعی محصلان مالیات، الاغ و سایر تکلیفات دیوانی و مطالبات سلطانی، معاف شده است^{۸۸}. در فرمانی دیگر مربوط به عهدشاه سلطان حسین نیز صاحب سیورغالی در ناحیه جوشقان از پرداخت عوارض و مالیاتهای مختلفی، مانند مالیات زاید ولایتی یا اخراجات سملکتی، مالیات زاید و مطالبات دیوانی یا اطلاعات دیوانی مخصوص سربازان پیاده، پیشکشها و مخارج ایلچیان، علفه و علوفه، جو، کاه، طیور اهلی، علیق، بیگاری، عوارض صید یا شکار، طرح، دست‌انداز، الاغ، کبک و قراسوران، معاف می‌گردد. در این فرمان مقرر شده که مستوفیان عظام دیوان پاره‌ای از این مالیاتها را از محل مالیات مشترک روستاییان، یعنی بنیچه، بردارند^{۸۹}. در فرمان سیورغالی که در زمان شاه طهماسب اول صادر شده است، درباره معافیت مالیاتی صاحب سیورغال چنین آمده است:

«... مستوفیان... عمال و متصدیان... حسب‌المسطور مقرر دانسته من کل الوجوه قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و بهیچ وجه من الوجوه حوالتی و مطالبتی نکنند بعلت اخراجات و عوارضات بهراسم و رسم که باشد طلبی و توقعی نموده رعایت و مراقبت واجب و لازم دانند^{۹۰}...»
به‌گفته شاردن روستاییان اسلاک و تیولها مکلف بودند که وسیله اعاشه اربابان را به‌هنگام اقامت ایشان در ده فراهم کنند، و حق اربابی آنها را که باج و خراج نزاع بود، بردارند^{۹۱}. گذشته از این، روستاییان به‌نفع ارباب بیگاری می‌کردند. شاردن در این باره، و نیز عوارض

۸۷. همان، ص ۱۱۵. همینطور رجوع شود به همان. ص ۱۲۱ و ۱۲۶ راجع به سایر عوارض.

۸۸. مالک‌دوزاخ در ایران، پیشین، ص ۲۲۹.

۸۹. همان، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۹۰. Stern پیشین، ص ۱۸۰. و نیز رجوع شود به همان، ص ۱۸۹ و ۱۹۷.

۹۱. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۹۸.

دیگر روستاییان، چنین سخن می‌گوید:

سالک [روستاییان] را در محل به ساختن عمارات و باغها و امور دیگر وامیدارد، یا آنکه مردم دهکده باید روزانه تعدادی بیگاری باو بدهند. ارباب برایگان از روستاییان وسایل حمل و نقل دریافت می‌کند. در مدت اقامت در ده خورد و خوراکش بعهده رعایاست. و گاه نیز پول غذا را بطور نقد دریافت می‌دارد. از تحصیلداران یا ناظرانی که ارباب می‌فرستد، بهمین نحو پذیرائی بعمل می‌آید، و گاه ارباب عوارض مشابه دیگری نیز مقرر می‌کند.^{۹۲}

در اواخر دوره صفویه، بویژه در زمان شاه سلطان حسین، وضع روستاییان به سبب انحطاط عمومی اقتصاد سرزمین ایران وخیمتر از گذشته شد، و افزایش مالیاتها باعث گردید که چیزی بیش از سازاد تولید از روستاییان دریافت شود. مأموران مالیاتی با شکنجه و آزار مالیاتهای عقب مانده را از روستاییان اخذ می‌کردند، و آنها را از هستی ساقط می‌ساختند، روستاییان بصورت دسته جمعی به هاجرت پرداختند، اما فئودالها با صادر کردن فرمانی مانع نقل مکان آنها شدند.^{۹۳}

۹۲. همان، ص ۲۷۴-۲۷۵. ظاهراً این گونه عوارض و بیگاریها در املاک سلطنتی و تیولی بیش از املاک خصوصی دریافت می‌شده‌اند. (میشورسکی، پیشین، ص ۳۵).

۹۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین. ص ۶۰۸-۶۰۹. بدیهی است که پیش از عهد شاه سلطان حسین نیز خود کامکی فئودالها و حکام محلی موجب پراکنده شدن روستاییان و فقر شدید آنها می‌شده است. مثلاً، رجوع شوده به تاریخ عالم آزادی عباسی جلد اول، پیشین، ص ۳۶۱ و همان، جلد دوم، ص ۶۹۹.

بهره‌کشی فئودالی

رابطه تسلط و تابعیت در جوامع فئودالی، مانند هر جامعه‌ای که در آن گروه‌های اجتماعی از موقعیت‌های نابرابر اقتصادی و اجتماعی برخوردارند، به‌اخذ مازاد تولید می‌انجامد. در واقع، مالکیت فئودالی با تصاحب مازاد تولید بشکل بهره فئودالی تحقق و دوام می‌یابد، و این بهره‌کشی به‌صورت پرداخت بهره بوسیله کار، بوسیله محصول زمین، و سرانجام، پرداخت بهره بوسیله پول نمود پیدا می‌کند.

در شرایط مادی‌گوناگون، و در نتیجه بسبب وجود ویژگی‌های تکامل جوامع مختلف، این امکان وجود دارد که یکی از شکلهای دریافت بهره (اجاره) فئودالی شکل غالب بهره‌کشی باشد. لیکن هر سه شکل بهره از محتوای یکسانی برخوردارند. بهره کار و بهره جنسی در شرایطی که اقتصاد طبیعی بر اقتصاد جامعه مسلط است، رواج می‌یابند، و بهره پولی در زمانی که روابط کالا-پولی در بطن نظام فئودالی گسترش می‌یابند، متداول می‌گردد.

مزارعه

مزارعه^۱ شکل اصلی بهره‌کشی فئودالی در ایران بوده است. در پاره‌ای از موارد نیز رابطه توزیعی میان مالک و زارع مبتنی بر پرداخت مال الاجاره مقطوع بوده. در هر یک از این دو حال آنچه زارع در اختیار مالک قرار می‌داده است، غالباً به‌صورت جنسی، و بعضاً نقدی، پرداخت می‌شده است.

مفهوم شیوه مزارعه در مراحل مختلف تکامل فئودالیسم در ایران تغییر یافته است. لیکن مزارعه که در اکثر موارد تنها از لحاظ حقوقی و ظاهری شکل اجاره داشته است، در واقع شکلی از تابعیت روستاییان در برابر فئودالها بوده است. روستاییان که رسماً افرادی آزاد شناخته می‌شدند، در عمل بعنوان مستأجر یا خرده مستأجر، و در بسیاری از موارد مستأجر سوروئی، به مالک وابسته بودند. اجاره‌ای که آنها به‌اریاب می‌پرداختند، معمولاً سهمی از

۱. مزارعه کلمه‌ای عربی است که از «زرع» به معنای تخم افشاندن می‌آید اسلام دایران. پیشون،

محصول به صورت جنسی، و در اسلاک اطراف شهرها بعضاً نقدی، بود.^۲
 رواج شیوه مزارعه در ایران که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فنودالیم این سرزمین و کشورهای مجاور آن بشمار می‌آید، بدین سبب بوده که مالکان اراضی از خود زراعت مبتنی بر بیگاری نداشتند، و زمین به حصه اربابی و رعیتی تقسیم نمی‌شده است. در نتیجه، زمین برای نمو و رواج بهره‌کار مساعد نبوده است، و بیگاری تنها به صورت فرعی آن، یعنی بیگاری برای ساختن خانه اربابی، راه‌ها و ساختن و تعمیر نهرها و قنات‌ها، رواج داشته است.^۳

در ایران تمامی مقولات زمینداری، مانند اراضی دیوانی، ملکی، اقطاعی، سلطنتی و وقفی، به بهره برداریهای کوچک تقسیم می‌شدند، و رعایای وابسته تحت شرایط گوناگون زمین را کشت می‌کردند، و سهمی از محصول (مازاد تولید) را به صورت جنسی و بعضاً نقدی، در اختیار ارباب قرار می‌دادند. اما سهم شدن مالک در محصول کار تولیدکننده بر طبق عوامل پنجگانه، یعنی زمین، آب، گاوکار، بذر و کار در منابع دوره مورد مطالعه ثبت نگردیده است و از آن سخنی میان نیامده. ظاهراً نظام پنج - پنجمی در دوره تجاریه رواج یافته است، و حتی در این دوره نیز به ندرت مورد اجرا گذاشته می‌شده است. لمتون در کتاب مالک و ذادع در ایوان درباره شیوه تقسیم محصول در سالهای قبل از اصلاحات ارضی چنین سخن می‌گوید:

بر حسب سنت در تقسیم محصول پنج عامل را در نظر می‌گیرند و آن عبارتست از: زمین، آب، چهارپا، بذر و کار. نظراً بهر عامل یک سهم می‌رسد و این یک سهم مخصوص کسی است که آن عامل را فراهم کرده باشد. اما در واقع این نکته نظریه سوهم و مجردی بیش نیست و هر چند اصولاً مسأله دارا بودن و فراهم کردن هر یک از این عوامل پنج‌گانه در امر تقسیم محصول مؤثرست، با اینهمه عملاً بندرت اتفاق می‌افتد که در مورد هر یک از عوامل مزبور تقسیم واقعی محصول بر مبنای پنج سهم متساوی صورت گیرد.^۴

بهرگونه، در شیوه مزارعه رعیت سهمی از محصول را به مالک می‌دادد است، و میزان این سهم بر مبنای شرایط محلی فرق می‌کرده است، و به طور کلی بی‌ارتباط با عواملی که ارباب زمین فراهم می‌کرده است، نبوده، با اینهمه، تقسیم محصول بر طبق عوامل پنجگانه در دوره مورد مطالعه وجود نداشته است، و این امر مورد تأیید اکثر محققانی است که از نظرگاههای مختلف به بررسی این مسئله پرداخته‌اند.^۵

در فقه اسلامی مزارعه از نظر حقوقی یک عقد کوتاه مدت بین مالک و مستأجر زمین، یعنی روستایی، است. لیکن در عمل روستاییان به‌سزله مستأجران معمولی که اجاره خود را

۲. *The Cambridge History of Islam* پیشین، ص ۵۱۹. و

The Cambridge History of Iran، جلد پنجم، پیشین، ص ۵۲۵.

۳. مثلاً، رجوع شود به مالک و ذادع در ایران. پیشین، ص ۵۷۵-۵۸۶. و کشاورزی و مناسبات ارضی

در ایران عهد منول، جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۴. مالک و ذادع در ایران. پیشین، ص ۵۳۶.

۵. مثلاً، رجوع شود به همان، و مینورسکی، پیشین، ص ۳۳۳ *The Cambridge History of Iran*

جلد پنجم، پیشین، ص ۵۲۵.

برای یک مدت معین به ارباب بپردازند، مدت اجاره آنها دستخوش هوی و هوس ارباب بود، و مالک می‌توانست آنها را بدون مقدمه از زمین بیرون راند. کشاورزان مزارع‌گر تابع مالک زمین بودند، و در بسیاری از موارد وابستگی آنها به ارباب سوری بود.

در دوره خلفای عباسی بحثهای بسیاری میان فقهاراجع به حقوق اجاره‌داری و شکل دریافت بهره مالکانه، یا به صورت سهمی از محصول و یا به شکل مال الاجاره‌ای مقطوع، وجود داشته است. اما شواهد برآنند که این بحثها جنبه تفکر صرف نظری داشته‌اند، و واقعیت را منعکس نمی‌ساخته‌اند. به گفته لاکه‌گارد این امر «غیر قابل تصور است که بتوان سنت را به وسیله این قواعد نظری یا کتابی بیهوده متوقف ساخت».^۶ بهرگونه، پرداخت محصول به دوگونه نامبرده پیش از غلبه اعراب بر سرزمین ایران، در این سرزمین رواج داشته‌اند،^۷ و در واقع ریشه در دوره امپراتوری بابل دارند.^۸

فقه هر عقد و پیمانی را از نظرگاه تساوی همه مسلمانان مطرح می‌سازد. روشن است که در یک جامعه فنودالی چنین تلقی از مسائل به دور از واقعیت است. پیمان کشت (عقد الزرع) و مزارعه در عمل عقدی نامتساوی بوده‌اند، و مال الاجاره که یا به صورت سهمی از محصول و یا به شکل مال الاجاره‌ای مقطوع، پرداخت می‌شده، چیزی جز بهره فنودالی نبوده است. بهرگونه، ابوحنیفه مزارعه‌ای را که در آن تنها یک عامل، یعنی کار، از زارع باشد،

و زارع از محصول به نسبت $\frac{1}{6}$ و یا $\frac{1}{7}$ سهم برد، نادرست می‌دانسته. چرا که چنین عقدی، به نظر وی، برای اکره، یا زارعی که هیچگونه وسیله تولید در اختیار نداشته، حالت دریافت مزد پیدا می‌کرده است. وی با مزارعه‌ای که به ثلث و ربع باشد، نیز مخالف است. لیکن ابو یوسف با چنین عقدی موافق بوده است.^۹ ظاهراً امام جعفر صادق نیز مزارعه‌ای را که یک طرف آن بنده باشد، نادرست می‌دانسته است.^{۱۰}

محقق حلی، فقیه شیعه، نیز سه شرط برای مزارعه قایل شده است: نخست آن که حاصل میان مالک و زارع مشاع باشد، دوم آن که مدت معین گردد، و سوم آن که زمین آب داشته باشد، «یا از نهر یا از چاه یا چشمه یا برکه و [استخر]».^{۱۱}

در مورد محصول باغ نیز مساقات معمول بوده است. مساقات عقدی لازم بوده است، و معامله ایست بر درختها، به حصه‌ای از بار آنها، برای مدت معینی که با مرگ صاحب درخت و یا عامل مساقات باطل نمی‌شده.^{۱۲}

ظاهراً در قرن دوم هجری قمری مدت مزارعه دو سال تعیین می‌شده است. لیکن در کنار

۶. Lokkegaard, پیشین، ص ۱۷۴.

۷. خسرخسروی، «مزارعه» (دهنمای کتاب، ۱۳۵۳، شماره‌های ۷ و ۸، ص ۴۸۹ و ۴۹۳).

۸. Newman, پیشین، ص ۴۹-۶۱.

۹. Abuyusuf, s. Kitab al- Kharaj, پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۱۰. خسرخسروی، «مزارعه»، پیشین، ص ۴۹۲.

۱۱. محقق حلی، شرایط الاسلام، ۱۳۴۶، ص ۲۷۳. و نیز همان، ص ۴-۲۷۲.

۱۲. همان، ص ۲۷۸.

مزارعه‌گران مستأجران دیگری نیز وجود داشتند که به‌اکار (جمع اکره) یا مزدوران مشهور بودند، و مدت اجاره‌های آنها ناشخص بود. اکار از شرایط ناساعدی برخوردار بودند، و هیچگونه وسیله تولید در اختیار نداشتند^{۱۳}. برعکس، مزارعه‌گران معمولاً پاره‌ای از وسایل تولید، به‌غیر از زمین و آب، را صاحب بودند. این دو قشر عمده اجاره‌کننده اراضی در مراحل مختلف دوره مورد مطالعه وجود داشتند. مثلاً، به‌گفته نجم‌رازی «طایفه سیم مزارعان و مزدوران‌اند، که مال و ملک کم‌تر دارند، ملک دیگران کارند، و برزگری ایشان کنند»^{۱۴}. در عتبه‌الکتبه نیز از زارعالی که بعضی از وسایل تولید را در اختیار داشته‌اند، سخن رفته است^{۱۵}. به‌گفته رشیدالدین فضل‌الله پیش از غلبه مغولها و رواج هرج و مرج، بسیاری از مزارعه‌گران اراضی اقطاع‌گاوکار و بذرداشته‌اند. وی در این باره چنین می‌نویسد:

پیش ازین متصرفان ولایات همواره تقریر می‌کردند که بیشتر ولایات خرابست و رعایا درویش و استظهار ندارند که بکلی بگاو و تخم خود زراعت کنند و آب و زمین فراوان مهمل مانده و کسی بسخن ایشان التفات ننمودی و تدارک نکردی و نیز تخمی چند که در [آن زمان] متقدم معین‌گردانیده از دیوان داده بودند جمله بوقت گرانی غله خرج کردند و دیوان و رعیت را موجب ضرر بود تدارک آن حال پادشاه اسلام خلد ملکه بر آن وجه فرسود که از هر حاکمی و مقاطعی مقداری معین جهت بهای عوasel و تخم و مایحتاج زراعت از مجموع او برانند و حجت بازستد تا در آن ولایات عوasel بر کارکنند و زراعت در افزایش...^{۱۶}

پاره‌ای از زارعان نیز هیچگونه وسیله تولید در دست نداشتند، و «تخم و تقاوی» از مالک و دیوان (در مورد اراضی دیوانی) دریافت می‌داشتند.^{۱۷} به‌گفته وصال در دوره مغولها با رواج تیغور که نوعی عوارض بوده است، و نیز افزایش اجحاف مأسوران، وضع مزارعه‌گران رو به‌خرابی‌گذارد، و آنها «تخم و تقاوی» خود را از دست می‌دهند^{۱۸}. ظاهراً روستاییان اسلاک رشیدالدین فضل‌الله نیز اکثراً از مزارعه‌گرانی بوده‌اند که گاوکار و بذرداشته‌اند، و وی آنها را به‌میل خویش در اسلاک جدید خود متمکن می‌ساخته است و همه وسایل تولید را در اختیار آنها قرار می‌داده.^{۱۹}

همانگونه که پیش از این بدان اشاره شد، اراضی همه اقسام اسلاک فنودالی، از بسیاری قطعات کوچک تشکیل می‌شدند که توسط روستاییان با شرایط گوناگون کشت می‌گردیدند در زمان عمر در اراضی دیوانی رابطه مزارعه برقرار بوده است، و زارعان از یک دهم تا یک

۱۳. Lokkegaard. پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۶.

۱۴. مرصادالعباد. پیشین، ص ۵۱۹.

۱۵. عتبه‌الکتبه. پیشین، ص ۲۳-۲۴.

۱۶. تاریخ مبارک‌لغازانی. پیشین، ص ۳۴۶.

۱۷. تحریر تاریخ وصال. پیشین، ص ۹۵، ۳۶۳.

۱۸. همان، ص ۲۶۱-۲۶۳.

۱۹. کشاورزی و مناسبات ارضی «دایران عهد مغول». جلد دوم پیشین، ص ۱۴۱.

دوم محصول را به دیوان می‌پرداخته‌اند.^{۲۰}

در زمان سلجوقیان نیز نظام سهم‌بری رواج داشته است. مثلاً، در فرمانی که توسط سلطان سنجر برای «رئیس» سازندگان صادر شده، از مالکان «ارباب» و رعایای سخن می‌رود که محصول را میان خود تقسیم می‌کرده‌اند.^{۲۱} املاک خصوصی به اجاره نیز داده می‌شدند، و این امر در فرمانی که به‌عنوان قاضی القضاة استرآباد صادر شده، آشکار است. در این فرمان سنجر به‌اسوران دیوان دستور می‌دهد که «مستأجران ملک [قاضی] را از عوارض و قسم صیانت کنند»^{۲۲}...

وصاف از رواج نظام سهم‌بری در اراضی دیوانی در دوره ایلخانان سخن گفته است.^{۲۳} و به‌سبب یرلیغ غازانی درباره اقطاع لشکریان، اراضی اقطاعی در دست سزارعان بوده است، و طبق فرمان غازان خان «چریکیان» موظف بوده‌اند که «ده یکی از» محصول را به دیوان بدهند و «باقی ایشان با سزارعان خود بهم بردارند»^{۲۴}.

در فرمانی که در سال ۱۰۷۳ هجری قمری در دوره صفویه راجع به پرداخت مالیات روستاییان یکی از املاک موقوفه صادر شده است، از اجاره اراضی وقتی سخن رفته. در این سند از سزارعان و شیوه سزارعه در اوقاف غیائیه گفتگو شده است.^{۲۵} اجاره دادن املاک سلطنتی نیز از رسوم ستداول این دوره بوده است. مثلاً، در فرمانی که در سال ۹۹۶ هجری قمری صادر شده، و نیز در تذکرة الملوک به ترتیب ذکر از مستأجرین سزارع مغانات و «مستأجرین محال اصفهان» شده است.^{۲۶} و به‌گفته شاردن، سزارعه هم در املاک شخصی و هم در املاک خالصه مرسوم بوده است.^{۲۷} کمپفر نیز در مورد اجاره املاک خالصه چنین می‌نویسد:

اجاره املاک به‌صورتی نیست که نزد ما معمول است بلکه زمینی را برای همه عمر به دهقانان می‌دهند که بکارند و زراعت کنند و تنها وظیفه‌ای که دهقانان در این قبال دارند این است که سهم معینی از حاصل را در سال به‌شاه بدهند و سابقی را به‌عنوان مزد زحمت خود بردارند.^{۲۸}

سهم سزارعان از محصول

وضع سزارعه و اساساً شکل رابطه توزیعی در دوره ساسانیان نامشخص است. اما از آنجا که کلمه سزارعه در قرآن ذکر نشده است، به احتمال زیاد مسلمانان سزارعه را از ایرانیان اخذ کرده‌اند. چرا که اعراب در نخستین سالهای تسلط خود بر ایران «بازارغان ایرانی وارد روابط

۲۰. yahya Ben Adam, S Kitab al - Kharaj, پیشین، ص ۵۳.

۲۱. عتبة‌الکتابه پیشین، ص ۲۳-۲۴.

۲۲. همان، ص ۵۲.

۲۳. تحریر تاریخ ووصاف. پیشین، ص ۹۵.

۲۴. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۰۶.

۲۵. مالک و سزارع در ایران. پیشین، ص ۲۲۵.

۲۶. همان، ص ۲۳۳.

۲۷. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۷۰.

۲۸. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۲.

مزارعه شدند که نمونه آنرا در فتح آذربایجان می‌بینیم.^{۲۱} لیکن، همانگونه که اشاره شد، توزیع محصول برسبنای سهمی از آن میان مردم بین‌النهرین نیز مرسوم بوده است. در واقع، میان اعراب نیز این شیوه تقسیم محصول رواج داشته است. مثلاً، به‌گفته یحیی بن آدم و ابویوسف، پیغمبر اسلام اراضی خیبر را به‌سی‌وشش قسمت بخش کرد، و درآمد هیجده قسمت آن را به کارهای روزمره و اداری اختصاص داد، و هیجده قسمت بقیه را میان عده‌ای از مسلمانان و از جمله زنان خویش، تقسیم کرد. آنگاه وی این اراضی را به یهودیان اجاره داد. سهم مالکان جدید یک دوم محصول زمین و درختان میوه، و یک پنجم محصول خرما بود.^{۲۲} ظاهراً عمر و ابوبکر نیز اراضی خود را به اجاره می‌داده‌اند، و از یک چهارم تا یک سوم محصول را دریافت می‌داشته‌اند.^{۲۳} به‌گفته یحیی بن آدم، عمر زمین دیوانی (صافییه) را به مزارعه می‌داده است، و رعیت نصف، ثلث و در پاره‌ای از موارد عشر محصول را بدیوان می‌پرداخته است.^{۲۴} سهم رعیت غیر مسلمان (اهل ذمه) نیز در اراضی خصوصی یک سوم و یک پنجم محصول بوده است.^{۲۵}

در دوره خلفای عباسی مزارعه‌گران متعهد بودند که یک دوم تا دوسوم محصول را در اختیار مالکان قرار دهند. ظاهراً این نسبتها برسبنای حاصل‌خیزی زمین، قدرت مالکان و سنن محلی تعیین می‌شده است.^{۲۶} از این گذشته، اگر ارباب بذر، آب یا چهارپای کار را تأمین می‌کرد، باز هم سهم زارع از محصول کار وی کاهش می‌یافته است— لیکن نه به‌نسبت عوامل فراهم شده. مثلاً، می‌دانیم که در قرن سوم هجری قمری اگر بذر را ارباب تأمین می‌کرد، سهم رعیت از محصول به یک ششم یا یک هفتم محصول تقلیل می‌یافت.^{۲۷}

برای داوری درباره سهم زارع و مالک در دوره سلسله‌های محلی و سلجوقیان منابع موجود اطلاعاتی در اختیار ما نمی‌گذارند. در دوره مغول نیز شواهد در این باره بسیار ناچیزند. ظاهراً در این دوره در ایالت خوزستان از اراضی دیوانی ۶۰ درصد محصول به‌جنس گرفته می‌شده. از این روی می‌توان فرض کرد که در اراضی ملکی و وقفی و اقطاعی نیز مانند اراضی دیوانی در همین حدود مأخوذ می‌گردیده^{۲۸} اما به‌گفته و صاف در زمان اتابک سعید سعدبن زنگی در اکثر «آبها و زمینهای دیوانی اگر بذر و تقاوی از خاصه دیوان مقرر می‌شد، تقسیم [محصول] به‌مناصفه بود...»^{۲۹}

اطلاعات ما راجع به اجاره و مزارعه در دوره صفویه بیشتر از دوره‌های پیش از آن است.

۲۹. خسروی، «مزارعه» پیشین، ص ۴۹۳.

۳۰. Yahya Ben Adam, s. Kitab al Kharaj پیشین، ص ۳۷ و ۳۹.

Abu Yusuf, s. Kitab al Kharaj پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۳۱. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳۲. Yahya Ben Adam, s. Kitab al - Kharaj پیشین، ص ۵۳.

۳۳. همان، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۳۴. Lokkegaard, پیشین، ص ۶۸-۶۹، ۱۷۴.

۳۵. همان، ص ۱۷۵.

۳۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۵.

۳۷. تحریر تاریخ و صاف. پیشین، ص ۹۵.

در این دوره تقسیم محصول در اکثر اراضی بر مبنای قرارداد مزارعه صورت می‌گرفته است. لیکن در اراضی سبزیکاری و صیفی‌کاری اطراف شهرها روش اجاره مرسوم بوده است. شاردن در این باره می‌نویسد:

در ایران، زمین را بسیار کم اجاره می‌دهند، و آنهم درباره زمینهای اطراف شهرهای بزرگی که محصول آن انواع سبزیهاست، اجاره صورت می‌گیرد، چون در این اراضی حوادثی رخ نخواهد داد که موجب تباه شدن درآمد گردد، در حالی که در زمینهایی که محصولشان غلات است، غالباً بر اثر خشکسالی یا تگرگ و دیگر حوادث ناسلطوب محصول کاهش می‌یابد و دهقانان این زمینها را سالانه بازای مبلغی با اجاره می‌گیرند. مثلاً هر جریب از اراضی اطراف اصفهان سی‌ا کو و بلکه بیشتر درآمد دارد.^{۳۸}

در سیاحتنامه شاردن درباره مزارعه نیز چنین آمده است:

اما در کلیه اراضی دیگر مالک با زارع بر اساس نوعی مشارکت معامله می‌کند. ارباب زمین می‌دهد و گاه نیز کود و آب فراهم می‌کند یا آنکه با موافقت طرفین آنچه ضرورت دارد، بطور نصفه کاری تهیه می‌گردد. زارع بخرج خودشخم می‌زند، بذر می‌باشد و دروسی کند و بعد محصول را طبق توافق طرفین تقسیم می‌کنند. [مالک بسته به وضع زمین‌گاه] نصف محصول را بر میدارد و گاه ربع آن را. اما معمولاً پس از آنکه بذر لازم برای کشت سال بعد را برداشتند، ثلث محصول سهم ارباب میشود، و اگر اتفاقاً وضع محصول آنقدر باشد که حتی نتوانند بذر کافی برای سال بعد برداشت کنند، زارع ناگزیر است... بذر تهیه کند. طریق دادن زمین بزارع چه بوسیله شاه و چه بوسیله مالک خصوصی، در سراسر کشور چنین است.^{۳۹}

تقسیم محصول میوه، حبوبات، و محصولات داسی نیز به صورت زیر بوده است:

محصول میوه را یا تقسیم میکنند یا با زارع قرار می‌گذارند که سهم ارباب را بپردازد، و بهای آن را بتدریج بپردازد. در تعیین قیمت حبوبات همه را یکسان می‌گیرند، از جمله:

هنگام خرید و فروش گندم، جو، برنج، نخود، عدس، میگویند: فلانقدر من، و هر من بقرار فلان مبلغ فروخته میشود. میوه‌های درختی بیشتر بفع ارباب تقسیم میشود تا حبوبات، زیرا آنقدر برایش خرج ندارد. معمولاً یا نصف یا دو ثلث میوه متعلق به ارباب است.

در اسور درآمد مواشی نیز بهمان طرز زمینهای کشت شده عمل میشود. ثلث پشم و بچه‌های شکم حیوان متعلق به ارباب است، اما چوب درآمد بیشتری برای ارباب دارد، زیرا دو ثلث آن متعلق پداوست و یک ثلث بدهقان و بردن و فروش چوب نیز بعهده دهقان است.

بطور کلی طریقه بهره‌برداری زمین از طرف مالکان خصوصی باین طریق است،

۳۸. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۹. هر جریب زمین در اطراف اصفهان ۶۶ تومان به اجاره می‌رفته است. (مینورسکی، پیشین، ص ۳۴).

۳۹. سیاحتنامه شاردن، جلد هشتم، پیشین، ص ۲۶۸-۲۶۹.

و در مورد زمینهای دولتی و خالصه نیز بهمین نحو عمل میشود^{۴۰}...
نظر کمپفر در مورد سهم زارعان نواحی اطراف اصفهان دقیقتر از نظر شاردن است. وی در این باره می‌نویسد:

سهمی که باید دهقان بپردازد در هر کجا بستگی دارد به عرف محل مورد بحث، نوع سیبوه‌های درختی و صیفی و همچنین اوضاع و احوال محلی. در برخی نواحی ثلث محصول گندم و جو به دهقان می‌رسد در حالی که دوسوم دیگر سهم شاه می‌شود؛ در این مورد بهرحال باید تصریح کرد که ادارهٔ املاک خاصه بذر را می‌دهد و حفر قنات را مجاز می‌دارد (در حالی که دیگران برای آبیاری سزارع خود باید متحمل مخارج گزافی بشوند). دهقان نیز با سهم خود متعهد است که با گاو ورز و اسباب و وسایل خود زمین را شخم بزند و کود بدهد. از اینها گذشته باید به بعضی از بیگاری‌ها نیز تن بدهد. هرگاه شاه علاوه بر بذر، گاو ورز و اسباب و وسایل را نیز بدهد و دهقان را از قید بیگاری آزاد سازد، در آن صورت فقط یک ربع محصول برای دهقان می‌ماند. اگر باز بعد از همهٔ اینها شاه کارگرهای لازم برای مزرعه را نیز خود تأمین کند سهم دهقان به یک هشتم تقلیل می‌یابد. در صورتی که دهقان بدون هیچ کمکی برنج، ارزن، پنبه، عدس، یونجه، هندوانه و خربزه و لیموترش بکارد، دو پنجم حاصل به او و سه پنجم دیگر به شاه می‌رسد. اگر سهم دهقان نسبتاً کم بنظر می‌آید در عوض باید دانست که این ترتیب و قاعده معقول و منصفانه است زیرا برنج و سایر محصولاتی که کشت آنها بازحمت زیاد توأم است گرانتر هم به فروش می‌رسد. محصولی که عایدی کمتری دارد زحمت کمتری هم می‌خواهد. در مورد کشت خشخاش که به کار تهیهٔ تریاک می‌آید ۵۰٪ محصول بابت مزد زحمت به کشتکار داده می‌شود و بقیه نصیب شاه می‌گردد.

قاعده‌ای که در مورد کشت و کار املاک خاصه ذکر شد در نواحی مختلف کشور و به خصوص در اصفهان برقرار است. در مناطق دیگر هنوز رسوم و عادات قدیمی جاری است و طبق آنها بهرهٔ مالکانه برحسب وضع زمین بر مبنای تخمین و تقویمی که قبلاً از آن [یاد شده] به صورت نقدی یا جنسی تحویل می‌گردد. در بعضی مناطق پرداخت این بهره برای رعایا کار مشکلی نیست در حالی که در مناطق دیگر تحمل آن سخت است و این بستگی دارد به تخمین و تقویم زمین در ادوار مختلف و همچنین به میزان طمعکاری رؤسای وقت.^{۴۱}

کمپفر دربارهٔ بهرهٔ جنسی و پولی در اراضی سلطنتی نیز اطلاعات جالبی ارائه می‌دارد، بدین شرح:
... در مورد صیفی، انگور و سایر سیبوه‌های باغداری که در مزارع کشت می‌شود دفترخانهٔ خاصه دریافت بهره را به صورت جنسی نمی‌پسندد و حتی در این مورد میزان محصول هم تأثیری ندارد. قیمت معتبر محصولی را که سهم شاه است

۴۰. همان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۴۱. کمپفر، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

مطالبه می‌کنند و پانزده درصد بر آن می‌افزایند. اما در مورد غله از هر نوع که باشد می‌خواهند که بهره مقرر از عین جنس تحویل گردد؛ مبلغ پنج چهارم محدودی (درست یک دهم تالر) یا یک درهم نقره نیز بر هر صد من... می‌افزایند. کار به همین جا ختم نمی‌شود اضافه دیگری نیز از محصول غلات و سبزی می‌گیرند که به ۲٪ بهره متعلقه بالغ می‌گردد و آنرا نیز باید تقدماً پرداخت. قبل از اینکه دفترخانه خاصه حسابها را در دفاتر ثبت کند باید قیمت اجناسی را که بابت بهره مالکانه املاک سلطنتی به صورت جنس تحویل شده است معین کرده باشند.

بر خلاف املاک شاه اراضی که در تملک خصوصی است از پرداخت عوارض ذکر شد معاف است^{۴۲}...

بهرگونه، در تمامی دوره مورد مطالعه شیوه مزارعه نوع غالب پرداخت مازاد تولید (به شکل جنسی و بعضاً پولی) بوده است، و یکی از ویژگیهای روابط فتودالی خاورمیانه بحساب می‌آید.

در این شکل بهره‌کشی میزان اجاره لزوماً تمام کار اضافی را جذب نمی‌کرده است. در شرایطی مساعد، امکان داشت که رعیت زمان بیشتری برای کار لازم در اختیار داشته باشد، و بدین سبب اندوخته‌ای کسب کند و خود به بهره‌کشی از رعایای دیگر بپردازد. لیکن، از سوی دیگر، اگر مقدار بهره جنسی یا پولی از تولید ضروری فراتر می‌رفت، چنان که در بسیاری از اوقات نیز چنین بوده است، بازسازی شرایط کار، وسایل تولید و گسترش تولید کم و بیش امکان ناپذیر می‌گردید، و وضع تولیدکننده به حداقل فیزیکی معیشت کاهش می‌یافت. امکان وقوع چنین وضعی به هنگام هجوم قبایل کوچ‌نشین خارجی و رواج رباخواری و افزایش مالیاتها و عوارض گوناگون فتودالی، زیاد بود. تغییر نسق بندی زمین، بدست آوردن محصول بیشتر به سبب حاصل خیزی خاک، قحطی، مرض، تقسیم موروثی زمین و رباخواری نیز به ایجاد قشر بندی بین روستاییان کمک می‌کردند.

در بسیاری از موارد نیز شیوه مزارعه بیشتر به حال فتودال مفید بود تا زارع، و هر قدر کشاورز فقیرتر بود، مالک شرایط سخت‌تری را به‌وی تحمیل می‌کرد. چرا که سهم مالک از محصول با افزایش عواملی که در اختیار رعیت قرار می‌داد، افزایش می‌یافت. در عین حال، پرداخت مساعده از طرف مالک به زارع برای تهیه وسایل کار با رباخواری توأم می‌گردید، و وابستگی و فقر روستایی تشدید می‌شد. بدیهی است که چنین وضعی بحال تکامل اقتصادی جامعه مفید نبود. از این گذشته، از آنجا که مالک از خود زراعتی نداشت، و مازاد تولید را غالباً به مصارف بیهوده می‌رسانید، و یا مانند قشر بالای طبقه فتودال قسمتی از مازاد را در رباخواری و بازرگانی داخلی و خارجی بکار می‌انداخت، رشد تولید دچار محدودیت قابل ملاحظه‌ای بود.

شیوه تقسیم اراضی بین مزارعان

اراضی مزروع در دوره مورد مطالعه اکثراً ملک فتودالها و یا وقف و یا دیوان بودند، و تنها

در موارد نادر، و بعنوان بقايای دوره‌های پيشين به روستايان تعلق داشتند. روستايان اين اراضي را با شرايط کوناگون، بواسطه يا بی‌واسطه جماعت روستايی، از مالکان و ديوان دريافت می‌داشتند.

جماعت‌های روستايی ايران در دوره مورد مطالعه يا دچار تلاشی گردیدند و يا به جماعت‌های غير مستقل و تابع فنودالها و ديوان تبديل شدند. اراضي سزروع پاره‌ای از جماعت‌های باقی مانده سرزبندی گردیدند، و اراضي جماعت‌هایی که دچار تلاشی شدند و يا بر اثر غصب زمين از طرف فنودالها از ميان برداشته شدند، به قطعاتی ثابت تقسيم گردیدند و مورد بهره‌برداری روستايان سزارعه‌گر قرار گرفتند. مزراع و چراگاهها نیز در تملک مالکان خصوصي و يا ديوان بودند ليکن عموم روستايان از آنها استفاده می‌کردند. استفاده عمومي از مزراع نیز از بقايای رسوم جماعت‌های روستايی بود.

متون تاريخی دوره مورد مطالعه واژه‌های سزارعان، برزگران، سزدوران و اکار را برای توليد کنندگانی که بر روی زمين کار می‌کرده‌اند، بکار برده‌اند. گرچه روستايان توليد کننده طبقه واحدی را تشکيل می‌داده‌اند، ليکن به قشرهای مختلفی تقسيم می‌شده‌اند. سزارعه یکی از عوامل مؤثر در ايجاد اين قشربندی بود چراکه اين شيوه باعث ايجاد اختلاف در وضع اقتصادی توليد کنندگان می‌شود، و حتی اين اسکان را بوجود می‌آورد که توليد کننده‌ای به لويه خویش از کار ديگران استفاده کند. در عين حال، مالکيت پاره‌ای از وسايل توليد، مانند گاو و شخم، بذرو خيش، توسط رعيت که به سبب تقسيم کار ابتدایی متدور بوده، قشربندی ميان طبقه توليد کننده روستايی را افزایش می‌داده است. عوامل ديگری که در اين قشربندی مؤثر بوده‌اند، تصاحب اراضي از طرف اعيان، هرج و مرج در اسر دريافت ماليات ارضی، پویش تلاشی تدريجی جماعت‌های روستايی، گسترش و رونق توليدات کالايی ساده در شهرها و نواحی مجاور آنها (بوژه بين قرنهای سوم و ششم هجری قمری و پس از آن بين قرنهای نهم و دوازدهم هجری قمری)، رواج رباخواری در نواحی مجاور شهرها و، در نتيجه، ورشکستگی عده‌ای از رعایا، می‌باشند. سزارعان^{۴۳} يا برزگران با عوامل و ابزار خویش زراعت می‌کردند، و بعضی از آنان (سزدوران^{۴۴} و اکار) جز نیروی کار، مهارت و تجربه سوروئی خویش در اسر زراعت، هيچگونه وسيله توليد در اختيار نداشتند. اکثر روستايان در ازای پرداخت سهمی از محصول زمين را به سزارعه کشت می‌کردند، و بقيه آنها مال الاجاره‌ای مقطوع می‌پرداختند.^{۴۵} سزارعه‌گران و روستايان گروه اخير اخلاف روستايان عضو جماعتها بودند که زمين خود را در پویش تکامل فنوداليسم از دست داده بودند.

توليد کنندگان روستايی در دو نوع نقطه مسکونی، يعنی ده و سزارعه، زندگی می‌کردند.

۴۳. «طایفه سيم مزارعان و مزدوران‌اند، که مال و ملک کمتر دارند، ملک ديگران دارند، و بر سر زگری ايشان کنند» (مرهادالعباد، پيشين، ص ۵۱۹). همينطور رجوع شود به تاريخ مهادک غزالی، پيشين، ص ۳۰۶ و تاريخ قم، پيشين، ص ۱۱۲-۱۱۳ و نیز دستورالکاتب فی تعيين المراتب، پيشين، ص ۱۵۰ و ۳۸۰ و هجرتين به کجهر، پيشين، ص ۱۱۲.

۴۴. عقبه الکتابه، پيشين، ص ۶۷ و کجهر، پيشين، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۴۵. همان، ص ۱۱۲.

ده واحدی قدیمی بود که جماعت روستایی و یا در اکثر موارد، بویژه در دورهٔ مورد مطالعه، بقایا و یا خاطرهٔ آن را در برمی‌گرفت. جماعت‌های روستایی با گسترش مالکیت فئودالی آزادی خود را از دست دادند، و تابع فئودالها یا دیوان شدند. روستاییان عضو جماعتها که در دهات زندگی می‌کردند و حق مالکیت اراضی خویش را نداشتند، اراضی مزبور را از مالک یا دیوان دریافت می‌داشتند و بمزارعه کشت می‌کردند. شیوهٔ بهره‌کشی مزارعه از روستاییان دهات یا از طریق جماعت روستایی و یا، در صورت تلاشی جماعت، مزارعه‌گرانی که از اعضای پیشین جماعت بودند، اعمال می‌شد.

مزارع که نقاط مسکوئی کوچک و بزرگ و جدید التاسیس بودند، در تملک مالکان و یادیوان قرار داشتند. این مزارع با جماعت‌های روستایی و یا بقایای آنها ارتباط نداشتند، و توسط مالکان بزرگ و یا دیوان احداث شده بودند. مزارع به‌وسیلهٔ مزارعانی که به‌سبب تلاشی جماعتها از آنها کاملاً جدا شدند بودند، و یا کسانی که فئودالها به‌عنوان صاحب ملک آنها را از تملک زمین محروم‌شان کرده بودند، کشت می‌شدند. هر مزرعه نیز غالباً ملکی کوچک و یا بزرگ مرکب از چند قطعه زمین بود.^۶

هر دستگاه اقتصادی روستایی «خانه» و یا «خانوار» خوانده می‌شد، و وسعت دهات بر حسب تعداد «خانه» و «خانوار» تعیین می‌گردید.^۷ معمولاً دستگاه روستایی شامل خانهٔ روستایی و محوطهٔ اطراف آن بود. غالباً خانهٔ روستایی در تملک وی بود، و تنها در بعضی از نقاط مالک آن را در اختیار وی قرار می‌داد. لیکن اراضی مزروع از طرف دیوان، اوقاف و فئودالها در اختیار رعیت گذاشته می‌شد تا مورد بهره‌برداری وی قرارگیرد. این اراضی تنها در بعضی موارد نادر به روستاییان تعلق داشتند.^۸

در بسیاری از موارد یک خانوار منفرد روستایی قادر نبود خیش سنگین و یا سبک و گاوان نر برای کشیدن آن را تهیه کند، و نمی‌توانست کارهای ضروری آبیاری را به‌تنهایی انجام دهد. از این روی چند خانوار روستایی متحد شده، یکجا خیش، گاو و بذر را فراهم می‌کرده، با هم مساحت معینی را که «جفت» (به‌عربی فدان) می‌خواندند، زراعت می‌کردند. مقدار زمین مورد بهره‌برداری زارع به‌دو شیوهٔ عمده، یعنی برحسب «جفت» (و در بعضی نقاط خیش) و بر حسب سهم آب، حساب می‌شد. جفت که هم واحد اندازه‌گیری زمین بوده و هم واحد اخذ مالیات از روستاییان و نیز واحد تعیین میزان درآمد، به‌دو معنا به‌کار گرفته می‌شد: نخست به‌معنای خیش سبک یا سنگینی با گاوهایی که آن را بکشند و نیروی کار انسانی برای مراقبت از آن، و دوم به‌معنای قطعه زمینی که در یک فصل به کمک یک خیش و

۴۶. برای نمونه رجوع شود به تحریر تاریخ و حاف. پیشین، ص ۳۶۳ و نزهة القلوب. پیشین، ص ۴۸-۴۹ و همچنین تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۰۵-۳۰۶ برای تمایز بین «دیه» و مزرعه.

۴۷. به گفتهٔ حمدالله مسعودی هر یک از «معظم قری» اصفهان را «کما بیش هزار خانه باشد... نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۲».

۴۸. رجوع شود به کشاورزی و منابع آبی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۹۶-۱۲۸ و مالک‌وزارعه در ایران. پیشین، ص ۳۷، ۵۳-۵۲۹.

گاوهای نر شخم و کشت می‌شد. البته مساحت یک جفت زمین در نقاط مختلف بر حسب سبکی و یا سختی خاک، شرایط کشت و کار، آب و هوا، شیوه آبیاری، عده گاوهای نر و نیروی انسانی مراقب آن، تغییر می‌کرده است، و در پاره‌ای از سواردها شامل یک خانوار، و در بعضی دیگر چند خانوار زارع، می‌شده است.^{۴۹} ظاهراً در دوره صفویه واحد زراعت یا جفت را نسق می‌نامیدند. مثلاً، از جمله وظایف وزیر پایتخت در اداره زمینهای خالصه‌ای که مستقیماً اداره می‌شدند، این بود که «محال خاصه» را چنان اداره کند که هیچ جا بدون گاوهای مورد نیاز («بی‌نسق») و نامزروع نماند، و آنچه برای زراعت ضروری بود، بعنوان بذر و وساعده به سزارعان بدهد و هنگام برداشت محصول باز پس گیرد، و برای مستغلات املاک خالصه‌ای که رعیت نداشته، رعیت پیدا کند.^{۵۰}

در سواردهی که مساحت زمین ده بر حسب «جفت» تعیین می‌شد، اصل تساوی حصه‌ها مورد نظر بود. در عین حال، بر مبنای رسمی که قبل از اصلاحات ارضی رواج داشته است، می‌توان چنین استنتاج کرد که اراضی مورد بهره‌برداری سزارعان همواره در یک نقطه واقع نمی‌شده است، و طبق رسوم گوناگون محلی، مثلاً از طریق پشک انداختن، زمینها بین زارعان گردش می‌کرده. این امر نیز گرایش به تساوی حصه‌ها را بین سزارعان تقویت می‌کرده است. یکی دیگر از حقوق مهمی که به «جفت» تعلق می‌گرفته، حق استفاده از سراتع ده و جمع‌آوری خاروخاشاک آنها برای سوخت بود. این حق هم در املاک اربابی و هم در زمینهای خرده مالکان رعایت می‌شد.

تماسی حقوق نامبرده معرف بقایای سنن جماعت‌های روستایی آزاد بود که طبق آن حقوق فردی از حقوق برتر جماعت‌ناشی می‌گردید. لیکن با رواج مالکیت فئودالی، از یک سوی مالکیت جماعت‌ها رو به زوال نهاد، و از سوی دیگر گرایش به حفظ تساوی حصه‌ها و ساخت اولیه ده، مسأله کشت و کار، و بویژه مالکیت گاوکار، باقی ماند. لیکن هر چند که منافع اقتصادی مالکان اقتضا می‌کرد «جفت»‌های مختلف به یک قطعه زمین واحد تبدیل شوند، اما عرف

۴۹. همان، ص ۳۷-۴۲، ۵۳۲-۵۲۹، ۶۳۷-۶۴۸ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۴. پیش از اصلاحات ارضی در بسیاری از نقاط مرکزی و شرقی ایران چند ذراع بر اساس تقسیم کاری که مبتنی بر امتیازات اقتصادی و پایگاه اجتماعی بود، در چند جفت زمین، با مقدار آب و گاوکار معینی، بوسیله ابزار کار متعلق به بنه در یک سال زراعی به کشت می‌پرداختند. عضویت زارعان در بنه به حق نسق داشتن و سکونت دائمی در ده، آگاهی از فنون کشاورزی و موافقت ارباب بستگی داشته است. مزارعه شیوه اصلی بهره‌کشی از روستاییان عضو بنه بود، اما سهم هر عضو به وضع زارع در بنه بستگی داشته است و بر مبنای عرف محل فرق می‌کرده. آبیاری بیشترین سهم و برزرگر کمترین سهم را از حاصل کار اعضای بنه بدست می‌آوردند. ارباب و مباشرش نیز گرداننده اصلی بنه بودند. اراضی ده پس از این که به زمینهای خوب بود، حاصلخیز و کم‌قوه طبقه بندی می‌شدند، برای یک فصل زراعی بر حسب قرعه میان بنه‌ها تقسیم می‌شدند. شکی نیست که بنه از بقایای رسوم جماعت‌های روستایی بوده که با شرایط تولید فئودالی تطبیق یافته است. برای مطالعه بیشتر درباره بنه رجوع شود به جواد صفی نژاد، بنه، ۱۳۵۳.

۵۰. مالک وزادع در ایران، ص ۲۳۴-۲۳۵.

و عوامل دیگر نیز به گرایشهای جمعی دامن می‌زدند. ظاهراً از نظر دولت نیز آسانتر این بوده که برای دریافت خراج با جوامع روستایی یک جا برخورد شود. چنین حالتی در دوره ساسانیان و کم و بیش در دوره‌های بعدی، وجود داشته است. گذشته از این، پس از رواج اقطاع-داری و افزایش امتیازات مقطع‌ها در مورد وضع عوارض و بیگاری، گرایش بر این بود که عوارض و تعهدات روستاییان را به تناسب سهم هر یک از رعایا از زمین مورد بهره‌برداری تقسیم کنند. از سوی دیگر، تقسیم زمین متصرفی زارع میان وراث وی اشکالی در تعهد پرداخت عوارض و بیگاری بر حسب «جفت»، ایجاد نمی‌کرده است.^{۵۱}

بهرگونه، تقسیم زمین به «جفت» که تا پیش از اصلاحات ارضی دوام آورد، بیانگر این امر است که مالکیت فتودالی در بسیاری از نقاط ایران، بویژه نواحی شرقی و مرکزی، هم از طریق تجزیه جماعتها و گسترش قشربندی میای اعضای آن، و هم بوسیله غضب اراضی جماعتها توسط بزرگان، تکوین یافته است.

شیوه دیگر تعیین مقدار زمین مورد بهره‌برداری رعیت بر حسب سهم آب بود. پیش از اصلاحات ارضی این شیوه بیشتر در اراضی خرده مالکی مورد استفاده قرار می‌گرفته تا املاک اربابی. ظاهراً دلیل این امر اینست که املاک خرده مالکان و روستاییان صاحب زمین بیشتر در نواحی کوهستانی و کمتر حاصل خیز واقع بوده‌اند. در عین حال این شیوه در نقاطی معمول بوده است که کشت و کار بیشتر با بیل صورت می‌گرفته. در شیوه تعیین مقدار زمین مورد بهره‌برداری زارع بر حسب سهم آب، آب موجود به تعداد مختلفی از حصه‌های متساوی مدت تقسیم می‌شده است و به زمین اختصاص می‌یافته. در چنین حالتی مساحت و شکل زمین نسبت به موقع زمین فرق می‌کرده است، و نسبت این تغییر بیش از دهاتی بوده که سنای تقسیم زمینهایشان بر «جفت» قرار داشته است.^{۵۲}

تغییرات بهره مالکانه و مالیات ارضی

در دوره مورد مطالعه دولت در بسیاری از موارد، یعنی در مورد اراضی ملکی، از طریق اخذ مالیات در استفاده از مازاد تولید با مالک خصوصی سهم بود. در اراضی دیوانی، پس از غلبه اعراب بر ایران، و در پاره‌ای از مواقع در اراضی سلطنتی، نیز مالیات و بهره مالکانه یکی بوده‌اند. در واقع هنگامی که تولیدکننده مستقیماً رویاروی مالکان خصوصی قرار نمی‌گرفت و تحت تابعیت مستقیم دولت واقع می‌شد، اجاره و مالیات بر یکدیگر منطبق می‌گردیدند. در چنین حالتی مالیاتی وجود نداشت که از اجاره زمین متمایز باشد: بهره - مالیات تماماً از طرف زارع به دولت پرداخت می‌شد. این بهره - مالیات به وسیله مأموران به شکل خراج ارضی از رعایا دریافت می‌شد، و سپس میان خدمتگزاران دولت، اعم از لشکری، کشوری و مذهبی، برسم «نان پاره»، «جامگی»، «سواجب»، «سرسوم»، «مستمری»، «اداره»، «علیق مرکوب» و

۵۱. همان. ص ۳۷-۴۲.

۵۲. همان. ص ۴۲-۴۳.

غیره، توزیع می‌گردید. در اراضی نیز که شاهان، خلفا و ایلخانان به بزرگان لشکری و کشوری آنها را بشکل اقطاع الاستقلال واگذار می‌کردند، بهره فتودالی شامل خراج و عوارض بود که دیوان حق وصول آن را به مقطع‌ها تفویض کرده بود. در پاره‌ای از اراضی اقطاع التملیک نیز مازاد تولید بین مقطع و دولت تقسیم می‌شد، و اگر مقطع از پرداخت مالیات معاف بود، در این صورت تمام مازاد در اختیار وی قرار می‌گرفت. در زمینهای وقفی که از پرداخت مالیات معاف بودند، نیز تمام مازاد در اختیار اولیای موقوفات قرار داشت. بهره فتودالی در اراضی ملکی و یورت بین فتودالها و دولت تقسیم می‌گردید، مگر در مواردی که این اراضی از مصونیت مالیاتی برخوردار بودند. البته، سهم فتودالها و دیوان در ایالات مختلف متفاوت بوده است. بخش اعظم مازاد تولید در دست ارباب یا مقطع قرار می‌گرفت، اما نسبت بین سهم مالک و دیوان نیز بر حسب نوع مالکیت ارضی و همچنین مقررات مالیاتی و رسوم خاص هر ایالت، حدود برخورداری از مصونیتها و معافیتها تغییر می‌کرد. در مواردی نیز که وصول بهره - مالیات اراضی سلطنتی و دیوانی به مقاطعه داده می‌شد، مقاطعه‌گر مبلغ مقطوعی به شاه یا دیوان می‌پرداخت، و خود مستقیماً مازاد تولید را از زارع دریافت می‌کرد.^{۵۳}

در دوره ساسانیان دو نوع مالیات عمده وجود داشت که عبارت بودند از خراج ارضی و مالیات سرانه. میزان مالیات سرانه بر سبنای ثروت و موقعیت طبقه‌ای افراد تعیین می‌شد، و نجیب زادگان از پرداخت آن معاف بودند. پرداخت خراج ارضی نیز به عهده رعایا بود.^{۵۴}

منابع موجود درباره میزان خراج ارضی دوره ساسانیان اختلاف نظر دارند. ظاهراً تا زمان خسرو اول یک ششم تا یک سوم محصولات کشاورزی که بر سبنای حاصل‌خیزی زمین تعیین می‌شد، از روستاییان اخذ می‌گردید.^{۵۵} به گفته دینوری «پادشاهان ایران از محصولات زمینهای زراعتی بر اساس نصف و ثلث و ربع و خمس تا عشر مالیات می‌گرفتند و زیادی و کمی مالیات به نزدیکی و دوری سزارع از شهرها و مقدار و ارزش نوع محصول بستگی داشت.»^{۵۶} طبری نیز در این باره چنین می‌نویسد:

پادشاهان ایران قبل از کسری انوشیروان مالیات را از شهرستانهای کشور بشرط اینکه معمور و آبادان باشد بطور مختلف دریافت می‌کردند، یعنی بعضی از آنها را به پرداخت یک ثلث و برخی یک‌ربع و پاره‌ای یک‌خمس و بعضی دیگر را به پرداخت یک سدس درآمد مکلف می‌نمودند، و از مالیات سرانه هم میزان معینی دریافت می‌کردند.^{۵۷}

۵۳. دیوان‌قسمتی از مازاد تولید شده در شهر رانیز بصورت مالیات دریافت می‌داشت. مالیاتهای شهری شامل مالیات پیشه‌وران، بازرگانان و سرانه می‌شدند. بدیهی است که منشاء درآمد بازرگانان در پوشش تولید مادی نمی‌باشد، و درآمد آنها تنها از طریق توزیع مجدد مازاد - تولید کسب می‌گردد.

۵۴. ایران در زمان ساسانیان. پیشین. ص ۱۴۳-۱۴۵. Frye. پیشین، ص ۲۱۸ و تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۸۹.

۵۵. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۵۶. اخبار الطوال. پیشین، ص ۷۵.

۵۷. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۱۹۹.

خراج اراضی بیشتر به صورت جنس مأخوذ می‌گردیده است، و تا زمان قباد تقویم آن بر مبنای دریافت سهمی از محصول بوده. طبری تغییر شیوه تقویم خراج ارضی را بدین ترتیب شرح می‌دهد: قباد پور فیروز در اواخر ایام سلطنت خود فرمان داد زمینهای زراعت اعم از کوهستانی یا بیابانی را مساحی نمایند تا دریافت خراج از آنها عادلانه صورت گیرد. کارگزاران چنان کردند که فرموده بود، لیکن آن پادشاه پیش از پایان کار مساحی درگذشت، و چون فرزندش انوشیروان بجای او نشست فرمان داد کاری که در عهد پدر آغاز گردیده بود، انجام پذیرد و اضافه نمود که باید تعداد درختهای نخل و زیتون را در سرتاسر کشور ضبط نمایند و کسانی را که باید مالیات سرانه بپردازند نیز سرشماری کنند.^{۵۸}

در زمان خسرو اول پس از اصلاحات مالیاتی که بعمل آمد، قرار بر این شد که "خراج مملکت را به سوادی اختصاص بدهند که مدار معیشت انسان و حیوان باشد از قبیل گندم و جو و برنج و انگور و تره بار و نخل و زیتون...."^{۵۹} آنگاه، به گفته طبری، خراج و مالیات سرانه به ترتیب زیر تعیین گردید:

... از هریک جریب مزرعه گندم و جو یک درهم و از هریک جریب انگور هشت درهم، و از هر جریب تره بار هفت درهم و از هر چهار نخل فارسی یک درهم، و از هر شش درخت غیر مرغوب یک درهم، و از هر شش درخت زیتون یک درهم. و باید چنین وجوهی را فقط از نخیلی که در باغستانها یا اساکن دورافتاده نباشد مطالبه نمایند، اما سایر غلات هفتگانه را از دادن رسوم معاف داشتند، در نتیجه مردم از حیث زندگانی تقویت یافتند و مقرر شد که همه طبقات مردم را به استثنای خاندانها و بزرگان و لشکریان و هیربدان و دبیران و خدمتگزاران شاه و دولت مکلف به پرداخت مالیات سرانه باشند. و این وجوه را به چند درجه طبقه بندی کردند: دوازده درهم، هشت درهم، شش درهم، و چهار درهم که نسبت به زیادی و کمی درآمد اشخاص متفاوت باشد. و افراد کمتر از بیست یا بیشتر از پنجاه ساله را هم از پرداخت جزیه بکلی معاف بدارند... و [انوشیروان] مقرر نمود که وجوه مالیاتی را بطور عمومی سالی سه مرتبه تحصیل کنند، یعنی سه قسط چهار ماهه... و همچنین مقرر داشت که... هر کس محصولش به آفتی دچار گردید، مالیاتش را به نسبت زبانی که به وی رسیده است تقلیل بدهند...^{۶۰}

مالیات ارضی هم بصورت جنسی و هم بشکل پولی مأخوذ می‌گردیده است چرا که بخشی از محصولات کشاورزی صرف تأمین معیشت ارتش و دستگاه دولت و دربار می‌شد. از این روی، در نقاط مختلف انبارهای دولتی بنا شده بودند تا مالیات جنسی را تحویل بگیرند. لیکن مالیات سرانه روستاییان و پیشه‌وران شهرها تقدماً پرداخت می‌شد.

شکی نیست که نهضت مزدکیان از عوامل مؤثر در ایجاد اصلاحات مالیاتی خسرو اول

۵۸. همان.

۵۹. همان، ص ۲۰۰.

۶۰. همان، ص ۲۰۰-۷۰۱. هم‌طور رجوع شود به فاضل‌نامه. پیشین، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

اخبار الطوال، ص ۸۶ اخبار ایران، پیشین، ص ۹۷

بوده است. ضرورت اصلاحات در عهد قباد نیز احساس می‌شد، و بدین سبب کارهای مقدساتی در این زمینه در زمان وی آغاز گشت. اصول حاکم بر دریافت خراج نیز با تغییر داشتند چرا که شیوه‌های قدیم تقویم مالیات کهنه شده بودند و قادر به تأمین نیازهای روزافزون دولت ساسانی نبودند. اغتشاشات روستاها نیز اقدامات جدیدی را ضروری می‌ساختند.

بهرگونه، تازمان خسرو اول خراج بشکل سهمی از محصول وصول می‌گردید، و تا زمان تعیین این سهم کسی حق نداشت محصول را برداشت کند. این شیوه اخذ مالیات به‌خودسری و رشوه‌خواری مأموران مالیاتی می‌انجامید. در اصلاحات جدید شیوه اخذ خراج بر مبنای مساحت زمین بود، و مساحت اراضی در دفتر دیوانی ثبت گردید. با اینهمه، نباید از یاد برد که اصلاحات خسرو اول در بطن نظام فئودالی انجام گرفت، و به‌علت وسعت امپراتوری نمی‌توان انتظار داشت که در تمام ایالات معمول شده باشد. به احتمال زیاد، در پاره‌ای از نقاط فلات ایران، بویژه نواحی شرقی آن، همان شیوه قدیم رواج داشته.

از میزان کل خراج جنسی و نقدی این دوره اطلاعی در دست نیست. با اینهمه، می‌دانیم که در سال ۸۰۴ م. کل عواید دولت ساسانی در زمان خسرو پرویز بالغ بر شصصد میلیون درهم بوده. طبری در این باره چنین می‌نویسد:

خسرو پرویز در هیجدهمین سال سلطنت خود دستور داد مجموع اسوالی را که از درآمد باج و خراج تحصیل می‌شود، تعیین کنند، و برحسب این فرمان به او گزارش دادند که مجموع درآمدهای اسسال به چهارصد و بیست میلیون شقال طلای سسکوک بالغ گردیده، که روی هم رفته مساوی با وزن هفت بار شش صد میلیون درم بود. خسرو پرویز فرمود که این نقدینه هنگفت را به بیت‌المالی که در شهر تیسفون بنیاد گردیده بود منتقل و جمع‌آوری نمایند... همچنین نقود و مسکوکات دیگری داشته... علاوه بر اینها انواع گوناگونی از جواهرات و نفایس و جامه‌های گرانبهائی که مقدار آنها را جز خداوند نمی‌داند در گنجهای او موجود بود^{۶۱}.

در این دوره بزرگترین رقم مالیات را محله سواد یا ایرانشهر می‌پرداخته است. محله سواد در عهد قباد ۱۰۵ میلیون درهم خراج می‌پرداخت، و خراج کرمان، فارس و اصفهان نیز بیش از خراج سایر نقاط بود^{۶۲}.

مقررات مالیاتی و شیوه تقویم خراج ارضی خسرو اول تا فتح ایران توسط اعراب متداول بود، و اعراب نیز پس از غلبه بر ایران از آن پیروی کردند. چنان که به گفته طبری «عمر هیچ یک از مقررات مالیاتی انوشیروان را در عراق مخصوصاً آنچه بستگی به محصول زمین و نخل و زیتون و باج‌های سرانه داشت تغییر نداد و آنچه را کسری از مستمریها لغو نموده بود نیز ملغی ساخت.»^{۶۳} عمر مقررات مربوط به جزیه را نیز بر مبنای مقررات قدیمی پذیرفت، و به سبب آنها

۶۱. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۲۳۳-۲۳۴. آشکارساز که در چنین وضعی بخش بزرگی از مازاد تولید بلااستفاده باقی می‌مانده است، و کمکی به رشد نیروهای عامل در تولید نمی‌کرده.

۶۲. سعید نفوسی، تاریخ اجتماعی ایران. ۱۳۴۶، ص ۱۳۳-۱۳۴، ۱۴۵.

۶۳. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۲۰۱.

با اهل ذمه رفتار کرد، اما مقرر داشت که "بهرجریب خالی از کشت و زرع بقدر استعدادی که در حاصل خیزی دارد خراج بسته شود، یعنی آن را در ردیف اراضی مزروعی قرار بدهند و مالیات هریک جریب گندم یا جو را که سابقاً یک قفیز بوده است، به دو قفیز برسانند، که اختصاص به خواربار سپاهیان داشته باشد..."^{۶۴}

در اوایل هجرت پیغمبر، منبع درآمد مسلمانان منحصر به زکوة بود. پس از جنگ بدر غنایم نیز بدان افزوده گشت، و آنگاه از یهود و نصاری مقیم عربستان جزیه نیز دریافت گردید. پس از فتح شام و سواد، خراج و ده یک یا عشر محصول زمین و گمرک تجارت نیز متداول گشت.^{۶۵} پس از غلبه بر ایران، عمر از مقررات و شیوه وصول مالیات در ایران پیروی کرد، و از مالکان اراضی که تسلیم شدند، خراج دریافت کرد.^{۶۶} لیکن در این دوره میزان خراج و جزیه افزایش یافت. مثلاً، به روایتی عمر برای هر جریب زمین یک درهم و یک قفیز خراج جنسی مقرر کرد. و به روایتی دیگر، وی خراج هر جریب تا کستان را ده درهم، هر جریب نخلستان را هشت درهم، هر جریب نیشکر را شش درهم، هر جریب شیدر را پنج درهم، هر جریب گندم را چهار درهم و هر جریب جو را دو درهم، هر جریب کنجد را پنج درهم، هر جریب بقولات را سه درهم و هر جریب پنبه را پنج درهم تعیین کرد.^{۶۷} در حالی که در زمان خسرو اول روستاییان برای هر جریب گندم و جو یک درهم، و برای هر جریب تا کستان هشت درهم خراج می پرداختند.^{۶۸} میزان مالیات سرانه نیز افزایش یافت، لیکن در این دوره تنها از اهل ذمه اخذ می گردید.^{۶۹} در زمان عمر از هر مرد بالغ و سالمی سالانه چهل درهم نقره یا چهار دینار طلا دریافت می شد. گذشته از این، از هریک از اهل ذمه مقیم شام و عراق مقداری گندم و روغن اخذ می گردید. با اسلام آوردن بسیاری از اهل ذمه از میزان جزیه دریافتی کاسته شد. از این روی مقرر گردید که از ثروتمندان سالی چهل و هشت درهم، از مردم متوسط الحال سالی بیست و چهار درهم و از مردم فقیر سالی دوازده درهم جزیه گرفته شود.^{۷۰} به گفته ذنیت بیشتر کسانی که قبل از تسلط اعراب از مالیات سرانه معاف بودند، در این دوره برای ادامه معافیت خود از پرداخت مالیات سرانه، اسلام آوردند. لیکن کسانی که پیش از حمله اعراب نیز مالیات سرانه می پرداختند، غالباً به دین سابق خویش باقی ماندند.^{۷۱}

ققهای اسلام اراضی را برحسب روش مالیاتی که زمین مشمول آن می شده است، بردو

۶۴. همان.

۶۵. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ۱۳۴۵، ص ۱۶۶-۱۷۸.

۶۶. فتوح البلدان، پیشین، ص ۷۰-۷۶.

۶۷. مالک و ذراع ددایران، پیشین، ص ۷۹-۹۰.

۶۸. ذنیت، پیشین، ص ۴۲-۴۳.

۶۹. همان، ص ۵۷.

۷۰. جرجی زیدان، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴. به گفته مؤلف تاریخ قم، «مزارعان و معاهدان از اهل

ذمت جزیه سرهای ایشان بردو صنف بوده است، صنف اول هر مردی بیست و چهار درهم، صنف

دوم دوازده درهم...» (تاریخ قم، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳).

۷۱. ذنیت، پیشین، ص ۵۷.

نوع می دانسته اند: زمین عشری و زمین خراجی.^{۷۲} ساوردی اراضی عشری را بر سه نوع می دانسته: (۱) زمینهایی که مالکان آنها اسلام آورده بودند؛ (۲) اراضی آبادی که به زور شمشیر مسخرگشته بودند، و بعنوان غنائم جنگی میان مجاهدان تقسیم شده بودند؛ (۳) اراضی که مسلمانان آنها را احیاء کرده بودند. وی اراضی خراجی را که فیء خوانده می شدند، به دو دسته تقسیم می کند: (۱) زمینهایی که ساکنان آن به حکم شرایط تسلیم از حق مالکیت خود صرف نظر کرده بودند؛ (۲) اراضی که به حکم شرایط تسلیم ساکنان آن دارای حق مالکیت بودند. فروش اراضی خراجی نوع اول مجاز نبود، اما فروش زمینهای نوع دوم امکان پذیر بود.^{۷۳}

فقه اسلامی پنج نوع مالیات دیوانی را به رسمیت می شناخته که عبارت بوده اند از: (۱) زکوة یا مالیات بر بازرگانی، پیشه ها و دام داری؛ (۲) عشر یا یک دهم محصول اراضی متعلق به مسلمانان؛ (۳) خراج یا مالیات ارضی که یا بصورت سهمی از محصول و یا صرف نظر از میزان محصول بر حسب مساحت زمین به جنس یا به نقد دریافت می شده؛ (۴) خمس یا یک پنجم غنائم جنگی که مسلمانان به هنگام جهاد با کفار بدست می آوردند و در اختیار امام وقت قرار می دادند؛ (۵) جزیه یا مالیات سرانه که تنها از اهل ذمه اخذ می گردیده.^{۷۴}

در قرن اول هجری قمری از غیر مسلمان در اراضی دیوانی و سلکی خراج اخذ می گردید، و نرخ آن از یک پنجم تا دوسوم محصول، و معمولاً یک دوم، نوسان می کرد.^{۷۵} لیکن مسلمانان صاحب زمین یک دهم محصول را به دیوان می پرداختند.^{۷۶} البته اگر ناسلمانی اسلام می آورد، از پرداخت جزیه و خراج معاف می گردید.^{۷۷} از این روی مردم سرزمینهای مفتوحه برای فرار از پرداخت مالیات بیشتر بتدریج اسلام آوردند. در نتیجه، حجاج عامل بنی امیه در عراق، برای جلوگیری از کاهش مالیات مقرر داشت که اعرابی که از آن پس صاحب زمینهای خراجی می شدند، و نیز ایرانیانی که از پرداخت خراج معاف شده بودند، مجدداً خراج بپردازند. بدین ترتیب، در قرن دوم هجری قمری اراضی خراجی زمینهایی بشمار می آمدند که در تصرف مسلمانان و نوسلمانان بود. در خراسان نیز آخرین عامل بنی امیه هم از اعراب و هم از ایرانیان به نسبت مساحت اراضی آنها خراج دریافت می کرد، اما غیر مسلمانان گذشته از پرداخت خراج، ناگزیر از پرداخت مالیات سرانه نیز بودند.^{۷۸}

۷۲. Abu Yusuf's Kitab al - Kharaj ، پیشون ، ص ۸۲ ، Qudama B. Jāfar, s Kitab al Kharaj

پیشون، ص ۲۵-۲۶ و Yahya Ben Adam's Kitad al - Kharaj ، پیشون، ص ۲۶ - ۳۳ .

۷۳. مالک و ذراع در ایران. پیشون، ص ۶۸-۶۸ .

۷۴. اسلام در ایران. ص ۱۷۰-۱۷۱ و زیدان، پیشون، ۱۶۶-۱۷۸ .

۷۵. Lokkegaard ، پیشون، ص ۷۲ .

۷۶. به گفته ابو یوسف در اراضی دیم مسلمانان عشر پرداخت می شده است، و در زمین آبی يك دوم عشر (Abu Yusuf's Kitab al -Kharaj) ، پیشون، ص ۱۳۰ .

۷۷. اسلام در ایران. پیشون، ص ۱۷۱ .

۷۸. مالک و ذراع در ایران. پیشون، ص ۷۲-۷۴ .

در زمان بنی‌امیه، گذشته از درآمدهای حاصل از جزیه، خراج و دیگر مالیاتهای قانونی، مالیاتهای غیر قانونی نیز به مردم تحمیل گشت، و عباسیان نیز مواردی بدان افزودند. البته، بسیاری از این عوارض در دوره ساسانیان نیز معمول بود.^{۷۹}

در زمان امویان، سنگینی بار مالیات بردوش روستاییان قرار داشت. اما عاملان اموی بر همه اهل ذمه و مسلمانان غیرعرب و عرب جور و ستم روا می‌داشتند. آنها خودسرانه عوارضی بر مردم تحمیل می‌کردند، و برای وصول مالیات بیشتر به انواع تقلبها متوصل می‌شدند.^{۸۰} تا زمان معاویه رسم بر این بود که قسمت اعظم عواید هر ایالتی در محل مصرف شود. از این روی ایالات مختلف از لحاظ مالی مستقل بودند. لیکن معاویه این رسم را ملغی ساخت و مقرر داشت که هر ولایتی سهمی از درآمدها را به خزانه دمشق ارسال دارد.^{۸۱} بدین ترتیب، خراج و عوارض اخذ شده از روستاییان و مردم شهرها، از کشورهای مفتوحه خارج گردید، و بخش بزرگی از مازاد تولید این کشورها در اختیار قوم فاتح قرار گرفت. خروج مازاد تولید مانی بر سر راه رشد نیروهای عامل در تولید ایجاد کرد، و این امر تا زمان سقوط خلفای عباسی و احیای حکومت‌های محلی ادامه داشت.

مقدار و مبلغ درآمد امویان از جزیه، خراج و سایر مالیاتها بر ما معلوم نیست. در دوره عباسیان خراج دریافتی افزایش یافت، و عایدی خالص خزانه بغداد بطور متوسط سالانه به ۳۶ میلیون درهم بالغ گردید.^{۸۲} فهرست مالیاتی که مربوط به دوره خلافت مأمون است، نمایانگر این امر است که مقدار قابل توجهی از مالیاتها بصورت جنسی دریافت می‌شده. مثلاً، خراج کرمان پانصد دست جامهٔ یمنی، بیست هزار رطل خرما و هزار رطل زیره؛ خراج فارس سی هزار شیشه گلاب، بیست هزار رطل مویزسیاه، خراج اهواز سی هزار رطل شکر؛ خراج سیستان شامل سیصد دست پارچهٔ تافته، بیست هزار رطل شکر سفید؛ خراج خراسان دوهزار شمش نقره، چهار هزار رأس اسب تاناری، هزارتن بنده، بیست و هفت هزار دست جامه، سی هزار رطل هلیله، و خراج گرگان هزار کلاف ابریشم، بوده است.^{۸۳}

اطلاعات ما راجع به نرخهای واقعی ارضی در نقاط و دوره‌های مختلف محدود است، اما می‌دانیم که نرخ خراج در نواحی مختلف و برای اراضی متفاوت یکسان نبوده است و تقویم آن به شیوه‌های گوناگونی انجام می‌شده. عوامل مهمی که از نظر شرعی در تعیین میزان مالیات و شیوه‌های تقویم آن مورد توجه قرار می‌گرفته، اوضاع جغرافیایی، نوع زراعت، نوع تصرف، شیوهٔ آبیاری و کمیت محصول بوده است. با اینهمه، عامل اساسی در این باره غالباً آداب و رسوم محلی بوده.^{۸۴}

۷۹. زیدان، پیشین، ص ۲۲۹-۲۳۹، ۲۴۴-۲۴۷.

۸۰. همان، ص ۲۲۹-۲۳۷.

۸۱. دنیت، پیشین، ص ۵۴.

۸۲. زیدان، پیشین، ص ۲۶۰-۲۷۶. اگر درآمد ایالات را به این رقم اضافه کنیم، عظمت این رقم بیشتر نمایان می‌گردد.

۸۳. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، جلد اول، ۱۳۵۲، ص ۳۴۱-۳۴۵.

۸۴. مالک‌وزارح در ایران، پیشین، ص ۸۸.

تا زمان منصور خلیفه عباسی روش تقویم خراج در سواد برحسب مساحت زمین، بصورت جنسی و نقدی، بود. ظاهراً این روش، همراه با افزایش قیمتها، مشکلاتی برای مالیات دهندگان بوجود آورد، و سوجب ویرانی سواد گردید. از این روی در زمان منصور مقرر گردید که خراج برحسب محصول واقعی زمین تقویم گردد، و آن عبارت بود از نصف محصول دیمی و یک سوم محصول زمینهایی که با "دالیه"، یا نوع خاصی از چرخ چاه، آبیاری می‌شدند، و یک چهارم محصول زمینهایی که با دولاب که آنهم نوعی چرخ چاه بوده، ششروب می‌گردیدند. نخلهای خرما و تاکها و درختان سیوه را نیز می‌شمردند و نرخ خراج آنها بستگی به وضع جغرافیایی داشت، اما در هر حال مقدار مالیات از نصف محصول تجاوز نمی‌کرد.^{۸۵}

اراضی فارس که تا دوره آل بویه در دست اشراف سلاک بودند، خراج و عسکری پرداختند. گذشته از این، از سراتع خراجی به نام سراعی اخذ می‌گردید، و آب نیز خراج داشته است.^{۸۶} به گفته اصطخری نرخ خراج در نقاط مختلف فارس در قرن چهارم هجری قمری متفاوت بوده است. در شیراز که بالاترین نرخ خراج را داشته، از هر جریب بزرگ گندم و جوآبی ۱۹۰ درهم، از هر جریب بقولات ۱۹۲ درهم، از هر جریب شبدر یا سبزیجات آبی ۲۳۷ درهم، و از هر جریب تا کستان ۱۴۲۰ درهم دریافت می‌شده است. خراج کوار دوسوم میزان معمول در شیراز بوده. خراج محصول دیمی نیز یکسوم خراجی بوده که به محصول آبی تعلق می‌گرفته است. خراج محصولی که به وسیله چاه آبیاری می‌شده، دوسوم، و خراج محصولی که یک بار آبیاری می‌شده، یک چهارم بوده است.^{۸۷}

در سواردی که خراج بصورت سهمی از محصول تقدیم می‌شده، دو روش متداول بوده است. خراج رؤسای عشایری که اسنادی از علی، عمر و سایر خلفا در دست داشتند، مأخذ خراج از قرار یک دهم، یکسوم و یک چهارم بوده، و میزان خراج دیگران را بیت‌المال تعیین می‌کرده. رعایای اراضی سلطنتی در فارس، خراج را بصورت مقاسمه (سهمی از محصول) و یا به مقدار مقطوعی می‌پرداختند.^{۸۸}

در مناطقی نیز که شرایط جغرافیایی گوناگونی داشته است، سیاه‌های مالیاتی مختلفی متناسب با محیط تهیه می‌شده. مثلاً، در قم هفت سیاهه مالیاتی وجود داشته است، و خراج برحسب مساحت تقویم می‌شده. در نهاوند خراج گندم آبی که با آب رودخانه ششروب می‌شده است، هر جریب $\frac{۱}{۴}$ درهم، خراج جوآبی که با همان شرایط آبیاری می‌شده، $\frac{۱}{۴}$ درهم و خراج گندمی که با آب قنات آبیاری می‌گردیده، $\frac{۱}{۴}$ درهم بوده است.^{۸۹}

در اواخر دوره خلفای عباسی، و بین قرنهای چهارم و ششم هجری قمری وسعت اراضی اقطاعی به‌ضمر اراضی دیوانی گسترش یافت. در اراضی دیوانی دولت بلاواسط از روستاییان بهره‌کشی می‌کرد، و مال‌الاجاره این اراضی با مالیات مطابق بود. روستاییان "ضیاع السلطان"

۸۵. همان، ص. ۹۰.

۸۶. همان، ص. ۹۰-۹۹.

۸۷. مسالک و ممالک. پیشین، ص. ۱۳۶-۱۳۷.

۸۸. همان، ص. ۱۳۷.

۸۹. تاریخ قم، ص. ۱۲۰.

نیز مال الاجاره ثابتی بصورت نقدی و یا جنسی (سهمی از محصول) می‌پرداختند. خراج اراضی اقطاعی نیز به نفع صاحب اقطاع اخذ می‌گردید. لیکن پس از این که مقطع‌ها اراضی را بصورت اقطاع التملیک بدست آوردند، اجاره را بلاواسطه از روستاییان دریافت کردند. در آغاز مقطع‌ها عشری به‌خزانه می‌پرداختند؛ بدین ترتیب، درآمد مقطع شامل تفاوت بین خراجی بود که از روستاییان اخذ می‌گردید و عشری که به دولت پرداخت می‌شد. بتدریج مقطع‌ها از پرداخت این عشرسرباز زدند، و خراج را تماماً به نفع خود اخذ کردند. در دوره آل بویه نیز مقطع‌ها رسماً از پرداخت مالیات به دولت معاف شدند، و این رسم بتدریج در تمام خاورمیانه گسترش یافت.^{۹۰} بدین ترتیب، خراج اراضی اقطاعی، بصورت جنسی و بعضاً نقدی، تماماً در اختیار مقطع‌ها قرار گرفت. گذشته از خراج ارضی، مقطع‌ها رسوم و عوارض بسیاری که از طرف حکومت مرکزی و یا از جانب مقطع‌ها به روستاییان تحمیل شده بودند، دریافت می‌داشتند.

در دوره سلجوقیان وضع خراج مانند گذشته بود. عمل جمع خراج اراضی دیوانی بوسیله عمال خراج صورت می‌گرفت. مالکان اراضی خصوصی خراج را به‌عمل حکومت می‌پرداختند، و مقطع‌هایانامیندگان آنها عمل جمع خراج ارضی را در اقطاع‌ها به‌عهده داشتند. خراج هم به نقد و هم به جنس گرفته می‌شد، و سبنای تعیین آن مقدار غلات بود. ساعد پرداخت خراج نیز پس از فصل برداشت خرمن بود، اما عملاً در غالب موارد آن را پیش از پایان فصل درو اخذ می‌کردند. درپاره‌ای از موارد نیز خراج را در دو نوبت می‌ستانده‌اند. علاوه بر خراج ارضی، عوارض و رسوم بسیاری نیز مرسوم بوده‌اند که در پاره‌ای از موارد بعنوان مالیات مستمر، و در موارد دیگر بعنوان مالیات زاید وضع می‌شده‌اند.^{۹۱} این امر بار سنگینی بر دوش روستاییان بود، و سوجب فرار دسته‌جمعی آنها می‌گردید.^{۹۲}

غلبه مغول سقوط شدید نیروهای عامل در تولید، انحطاط عمومی اقتصاد سرزمین ایران و بویژه کاهش تولیدات کالایی ساده و ویرانی شهرها، و در نتیجه گسترش اقتصاد طبیعی را باعث‌گردید. از این روی، در دوره مغولها وصول بهره به‌صورت نقدی کاهش یافت، و خراج در بسیاری از نقاط به‌صورت جنسی اخذ‌گردید. در عین حال، در این دوره خودکامگی در وضع و وصول مالیاتها بر مراتب بیشتر از گذشته بود. انواع مالیاتها از طرف دیوان، فئودالها و بزرگان صحرانشین به روستاییان و مردم شهرها تحمیل‌گردید. روستاییان به‌صورت گروهی از روستاها مهاجرت کردند، و روستاها رو به ویرانی نهادند.^{۹۳} کاهش عمومی و شدید عدّه نفوس تولیدکنندگان و تقلیل مساحت اراضی مزروع و افزایش دزدی و غارت قبایل کوچ‌نشین، درآمد حکومت مرکزی ایلخانان را کاهش داد. از این روی، غازان‌خان به اصلاحات در زمینه وصول خراج دست یازید. وی در نطقی خطاب به امیران نظامی انگیزه خود را درباره اصلاحات چنین بیان داشته است:

۹۰. Cahen «Iktà» پیشین، ص ۱۰۸۸.

۹۱. مالک‌دزارع دایران، پیشین، ص ۱۵۳-۱۵۵.

۹۲. مثلاً رجوع شود به راحة الصدور وآية السرور، پیشین، ص ۳۲، ۳۷، ۳۹۵.

۹۳. علاء الدین عظاملک بن بهاء‌الدین جوینی، تاریخ جهانگشا، جلد دوم، ۱۹۳۷، ص ۲۲۹-۲۳۰ و

تاریخ مبارک غازانی، پیشین، ص ۲۴۳-۲۷۴.

... من جانب رعیت تازیک نمی‌دارم اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم برین کار از من قادرتر کسی نیست باتفاق بغارتیم لیکن اگر من بعدتغارو آتش توقع دارید و التماس نمائید با شما خطاب عذیف کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غلها بخورائید من بعد چه خواهید کرد و آنچه شما ایشانرا زن و بچه می‌زنید و می‌رنجانید اندیشه باید کرد که زنان و فرزندان ما نزد ما چگونه عزیزاند و جگرگوشه از آن ایشان همچنین باشند و ایشان نیز آدمیاند چون ما و حق تعالی ایشانرا بما سپرده و نیک و بد ایشان از ما خواهد پرسید جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشانرا می‌رنجانیم جمله سیریم و هیچ خلل عائد نه چه واجب آید و چه بزرگی و مردانگی حاصل آید از رعیت خود رنجانیدن الا آنکه شومی بزه آن برسد و بهر کاری که روی آرند سنج نیاید که رعیت ایل از یاغی پیدا باشد و فرق آنست که رعایای ایل از ما ایمن باشند و از یاغی نایمن چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از ما در عذاب و رحمت باشند و هر آینه نفرین و دعای بدایشان مستجاب بود و از آن اندیشه باید کرد من شما را همواره این نصیحت میکنم و شما متنبه نمیشوید...^{۹۴}

در این اصلاحات مبلغ خراج هر منطقه و نسبت مقدار جنسی و نقدی آن، و زمان وصول آن (بهار و پاییز) تعیین گردید. حواله تعهدات نقدی دولت و برات آن که به عهده خزانه داریهای محلی بود، لغو گردید، و اقامت لشکریان و کارمندان در خانه رعایا ممنوع شد. در شهرها نیز پاره‌ای از مالیقاتهای مربوط به بازرگانی و صنعت از میان برداشته شدند و در بعضی از نقاط کاهش یافتند.^{۹۵} بدیهی است که تثبیت دقیق میزان بهره و مالیات قادر به از میان برداشتن سوء استفاده مأموران دولتی نبود، اما تا اندازه‌ای اسکان آن را دشوار می‌ساخت.

در این دوره سیورغال، ملک حر و اراضی وقفی از پرداخت هرگونه مالیات و خراجی معاف بودند، و مالکان آنها علاوه بر بهره مالکانه، باجهای متعددی از روستاییان دریافت می‌داشتند. خاندان سلطنتی و صاحبان مقاصه نیز از معافیت مالیاتی برخوردار بودند. لیکن مالکان خصوصی و «چریکیان» اقطاع دار مازاد تولید را بین خود و دولت به نسبت معینی تقسیم می‌کردند. در این نوع اراضی «دهیک» از محصول در اختیار دیوان قرار می‌گرفت.^{۹۶} در عین حال، می‌دانیم که در ایالت خوزستان از اراضی دیوانی ۶ درصد محصول به جنس اخذ می‌گردیده است. اگر فرض کنیم در اراضی ملکی نیز ۶ درصد از محصول از روستاییان اخذ می‌شده،

۹۴. همان، ص ۲۶۹.

۹۵. همان، ص ۵۷-۶۸، ۲۷۰-۲۷۷. برای بحث کاملتری راجع به اصلاحات قازان خان رجوع

شود به کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۹۲-۱۰۴.

۹۶. در فرمان قازان خان مربوط به اقطاع لشکریان آمده است که «چریکیان» اقطاع دار «دهیک» از [محصول] بما رسانند و باقی ایشان با مزارعان خود بهم بردارند... (تاریخ مبارک‌الغزالی،

پیشین، ص ۳۰۶). خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌نویسد: «اما اهل زراعت یا توانگر باشند یا درویش. و آنجا که کشت کنند یا باغ باشد یا آب‌وزمین نیکو بود، باید که اگر توانگر باشد و جای نیک بود از دهیکی بدهند و (آنرا عشر گویند)، و اگر جای بد بود (و مرد درویش) از بیست یکی بدهند (و نصف عشر گویند)...» (خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۰)

سهم مالک خصوصی. ه درصد از محصول بوده است. لیکن در همه نقاط میزان مالیات یکسان نبوده است. مثلاً، در عراق در اراضی دیوانی که سوتناً به اجاره افراد درمی‌آمده، سهم دولت، اجاره‌دار و مزارعه‌گر هر یک ثلث محصول بوده است.^{۹۷} در یکی از اسناد دوره جلایریان نیز نرخ خراج در اراضی سلکی. ۲ درصد محصول تعیین شده که ظاهراً استثنایی بوده است.^{۹۸} در دوره میان انقراض ایلخانان و ظهور صفویه نیز تغییرات ناچیزی در زمینداری و سیاست مالیاتی رخ داده است. مثلاً، اوزون‌حسن خودسرانه بر میزان مالیاتها افزود، و مالیاتهای جدیدی وضع کرد.^{۹۹} در زمان وی میزان مالیات نقاط مختلف متفاوت بود. مالیاتی که از روستاییان اخذ می‌گردید، عبارت بود از مالیاتی که بر هر «جفت» زمین تعلق می‌گرفت، و میزان آن بین ۱۴ تا ۲ درصد نوسان می‌کرد. گذشته از این، روستاییان مالیاتی نیز بابت حق مرتع، بارهای هیزم، علوفه و غیره، می‌پرداختند. در این دوره نیز صاحبان سیورغال از پرداخت مالیات معاف بودند، و عوارض و مالیاتها را به نفع خود از رعایا می‌ستاندند.^{۱۰۰}

در این دوره علاوه بر خراج اصلی (اصل)، مالیات دیگری به نام فرع نیز وجود داشت. خواجه نصیرالدین طوسی فرع را یک دهم تا دو دهم خراج اصلی می‌داند، و صاف آن را یک دهم خراج اصلی بحساب می‌آورد.^{۱۰۱}

بهرگونه، آداب و رسوم محلی در تعیین میزان بهره فئودالی و مالیات اهمیت داشته است، و بهره بر حسب شرایط اجبار غیر اقتصادی و تابعیت شخصی روستایی تعیین می‌شده. بدیهی است که این امر تنها از ویژگیهای خاص بهره فئودالی در ایران نبوده است.

همانگونه که پیش از این گفته شد، در دوره مغولها به سبب انحطاط عمومی اقتصاد سرزمین ایران، وصول بهره بصورت نقدی کاهش یافت، و خراج ارضی اکثراً به جنس دریافت می‌شد. مثلاً، در زمان غازان خان خراج اصلی خوزستان به جنس و غله، و به صورت مقاسمه (سهمی از محصول) پرداخت می‌گردید. در خراسان و فارس نیز خراج و مالیاتهای روستایی به جنس اخذ می‌گردید. از مسکاتیات رشیدی نیز چنین بر می‌آید که بهره مالکانه در اراضی سلکی به جنس دریافت می‌شده است، و بخشی از بهره مالکانه توسط فئودالهای بزرگ به شکل انعام و هدیه بین متنفذان، بویژه روحانیان، و یا به شکل ادرار بین تابعان فئودالها توزیع می‌گردیده است.^{۱۰۲} با اینهمه، بهره نقدی، در کنار بهره جنسی، در نقاطی که تولیدات کالایی ساده تکامل

۹۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۶. در واقع اوزون حسن پیش از افزایش مالیاتها به اصلاحاتی در این زمینه اقدام کرده بود (ولادیمیر مینورسکی، بیست مقاله مینورسکی. ۱۹۶۴م، ص ۲۲۸).

۹۸. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۳۱.

۹۹. مالک و وزارت در ایران. پیشین، ص ۲۰۵.

۱۰۰. همان، ص ۲۰۵-۲۱۰.

۱۰۱. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۳۱.

۱۰۲. مثلاً رجوع شود به تهریر تاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۶۱، و نیز کشاورزی و مناسبات ارضی

در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۹۵-۲۰۳ و مالک و وزارت در ایران. پیشین، ص ۱۹۳-۱۹۴.

یافته بود، رواج داشته است.^{۱۰۳}

در این دوره مالیات سرانه نیز وجود داشت. لیکن بر خلاف گذشته که جزیه تنها از ناسلمانان گرفته می‌شد، در دوره مغولها از همه مردم کشور، اعم از مسلمان و ناسلمان، اخذ می‌گردید، و تنها علمای مسلمان و روحانیان مسیحی، سالخوردگان، ناتوانان و بیماران، فقیران و کودکان از پرداخت آن معاف بودند. در زمان گیووک خان، توانگران ده دینار و مستمندان یک دینار مالیات سرانه می‌پرداختند. در عهد سنکوقآن از هر ده نفر، هفتاد دینار مالیات سرانه اخذ می‌گردید، و سپس این مبلغ میان آنها سرشکن می‌شد.^{۱۰۴} ظاهراً پیش از غازان خان مالیات سرانه را نیز به مقاطعه می‌داده‌اند، و مبلغ آن را بر سببای مخارج دیوان تعیین می‌کرده - اند.^{۱۰۵}

از چهارپایان نیز مالیاتی اخذ می‌گردید. به گفته خواجه نصیرالدین طوسی از چهار- پای در قدیم مالیات نمی‌گرفته‌اند، و در دوره مغولها «از هر چهارپای که زاینده بود... از صدیکی گرفته‌اند، و از آنچه کمتر بود زر گرفته‌اند بهمان نسبت. و این را سراعی خوانده‌اند، و بعدا از آن از پنجاه یکی گرفته‌اند.»^{۱۰۶}

شاه اسماعیل اول برای جلب نظر روستاییان، خراج ارضی را تا یک ششم محصول کاهش داد. لیکن در زمان وی گذشته از خراج ارضی، عوارض دیگری به نفع مالک یا دیوان دریافت می‌شد، و انجام بیگاری برای احداث قلاع، جاده‌ها، تنقیه و ساختن قنات‌ها متداول بود.^{۱۰۷} دالساندری که در زمان شاه طهماسب اول به ایران سفر کرده، میزان خراج ارضی را یک ششم محصول ذکر می‌کند. وی درباره خراج ارضی، مالیات سرانه و مالیات چارپایان چنین می‌نویسد:

این پادشاه بر خلاف رؤسای دیگر کشورها هیچیک از اقلام درآمد‌های خود را باوخص عوارض و مالیات فراهم نمی‌کند بلکه از طریق وصول یک ششم محصولات کشاورزی و غلات و دیگر رستنیها و انگور و محصولات سراتم، بدست می‌آورد و سالانه بابت یک هزار 'عشر' زمین سی و شش سکه طلا می‌گیرد که اندکی بیشتر از چهار سکون طلاست. عشر مقیاسی است که ده‌تای آن به کشتزاری عادی تعلق می‌گیرد. از این رو هر کس بابت هر زمینی کمتر از نیم دوکات می‌پردازد و از هر خانه‌ای پنج درصد مال الاجاره وصول می‌شود. مسیحیان در پاره‌یی از نواحی پنج و در برخی هفت و در بعضی هشت دوکات بابت هر خانوار به نسبت آبادانی و ثروت شهرستانی که در آن بسر می‌برند، می‌پردازند. شاه بابت هر گله‌ای که عبارت از چهل گوسفند باشد خراجی از قرار سالانه پانزده بیستی می‌گیرد که به پول ما معادل سه دوکات می‌شود اما بابت حیوانات نر چیزی نمی‌پردازند. بابت هر

۱۰۳. تهریز قاریخ و صاف. پیشین، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۱۰۴. قاریخ جهانگشا. جلد دوم، پیشین، ص ۲۵۴-۲۵۶.

۱۰۵. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۴-۲۴۲.

۱۰۶. خواجه نصیرالدین طوسی، پیشین، ص ۳۱.

۱۰۷. قاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۱۲.

ماده‌گاو در سال به پول ما دو دوکات وصول می‌شود و بدین منوال دیگر چیزها. اینهاست درآمد شاه که می‌گویند بالغ بر سه میلیون سکه طلا در سال است.^{۱۰۸}

در دوره سلطنت شاه‌همااسب اول بر خراج و دیگر مالیاتها (توفیر و تفاوت) افزوده گشت، و این سیاست تأثیر بدی بر اقتصاد ایران داشت و مانعی در برابر رشد نیروهای عامل در تولید بوجود آورد. از این روی شاه عباس اول میزان مالیاتها را تا اندازه‌ای کاهش داد، و پاره‌ای از آنها را، بویژه در نواحی سرکزی ایران، از میان برداشت. لیکن در عهد جانشینان وی میزان مالیاتها و عوارض مجدداً افزایش یافتند، و در آغاز قرن دوازدهم ه. ق/ اوایل قرن هفدهم م. میزان عوارض و مالیاتها بشدت بالا رفت، و مالیاتها جدیدی وضع گردید. پس از دوره شاه عباس اول، دو عامل مهم در افزایش مالیات مؤثر بودند: نخست توسعه روابط کالایی-پولی و نیاز دولت و فتودالی به پول و درآمد بیشتر؛ و دوم، قطع جنگ با ترکیه و خان نشینهای ازبک که غنایم جنگی دائم و مستمر را کاهش داد. افزایش مالیاتها انحطاط اقتصادی را سریع کرد، و فقر بیشتر روستاها، و در نتیجه ضعف بازار داخلی و سرکوبی تمایلات ترقیخواهانه‌ای که در آغاز قرن یازدهم هجری قمری در اقتصاد سرزمین ایران پدید آمده بودند، را موجب گردید.^{۱۰۹}

مالیات ارضی مانند گذشته مالیات اصلی بود، و بیشتر به جنس وصول می‌گردید. در اکثر موارد مالیات به میزان ۱۰ تا ۲۰ درصد محصول بود.^{۱۱۰} در پاره‌ای از نقاط نیز مالیات نقداً پرداخت می‌شد. مالیات باغها و بستانها یک‌دهم و توستانها ۵ درصد محصول بود. داسداران اکثر نقاط، باستانهای داسداران عراق عجم، مالیاتی به میزان یک هفتم پشمی که از داسها حاصل می‌شد، می‌پرداختند، و یک هفتم زاد و ولد داسها نیز در اختیار شاه قرار می‌گرفت. یک سوم بهای اسب و خر نیز بعنوان مالیات از صاحبان آنها دریافت می‌شد. آب بها یا مالیات آب نیز وجود داشت. به گفته شاردن اراضی و باغات اصفهان و حومه آن، سالانه در هر جریب زمین مقداری بابت استفاده از آب رودخانه به شاه می‌پرداختند. ثلث محصول ابریشم و پنبه سراسر کشور نیز متعلق به شاه بود.^{۱۱۱} جزیه تنها از نامسلمانان اخذ می‌گردید، و مقدار آن برای هر مرد بالغ بیست تا پنجاه ساله، سالانه به طور متوسط یک مثقال طلا بوده است.^{۱۱۲}

در دوره صفویه نیز مالکان اراضی خصوصی مازاد تولید را بین خود و دولت تقسیم می‌کردند. در اراضی دیوانی و خالصه مالیات با بهره مطابق بود و مازاد تماماً در اختیار دولت و شاه قرار می‌گرفت، و سپس بین خاندان سلطنتی، امیران، دبیران، روحانیان توزیع می‌گردید. اراضی سیورغالی، وقفی و یورتهای ایلات چادرنشین نیز غالباً از پرداخت مالیات معاف بودند،

۱۰۸. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. پیشین، ص ۴۴۷-۴۴۸.

۱۰۹. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۵۱، ۵۶۰، ۶۰۷-۶۰۹.

۱۱۰. مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۲۳۶.

۱۱۱. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۷۹-۲۸۱ و تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین،

ص ۵۶۰-۵۶۱.

۱۱۲. همان، ص ۵۶۱.

و صاحبان آنها مازاد تولید و عوارض روستایی را به نفع خویش تصاحب می کردند.^{۱۱۳}

شیوه‌های تقویم مالیات ارضی

در دوره ساسانیان تا زمان پادشاهی قباد، مالیات ارضی، خراک، متناسب با میزان محصول تقویم می شد، و نرخهای مالیاتی بر حسب نوع کشت، جنس محصول و حاصلخیزی زمین تعیین می گردید.^{۱۱۴} اما شیوه تقویم مالیات بر حسب سهمی از محصول موجب نوسان درآمد دولت می شد، و بازرسی و نظارت بر امر اخذ مالیات را دشوار می ساخت. در نتیجه، خزانه به هنگام نیاز تهی بود و این امر وصول خراجهای فوق العاده را ضروری می کرد. خراج فوق العاده نیز خشم سردم را برسی انگیزت و سامعی بر سر راه تکامل نیروها قرار می داد. از این- روی اغلب اتفاق می افتاد که پادشاهان جدید به هنگام جلوس رعایا را از پرداخت مالیاتهای عقب افتاده معاف می کردند تا بدینوسیله رضایت آنان را جلب کنند.^{۱۱۵} در عین حال، در شیوه تقویم مالیات بر حسب سهمی از محصول، مأموران مالیاتی خودسرانه میزان آن را تعیین می کردند، و سوءاستفاده مأموران عدم رضایت رعایا را فراهم می کرد. تماسی این عوامل قباد را بر آن داشت تا شیوه تقویم مالیات را تغییر دهد. از این روی به فرمان مأموران دولتی به مساحی اراضی پرداختند. لیکن این امر به سبب قیام مزدکیان و سرگ قباد متوقف گردید. انوشیروان پس از سرکوبی نهضت مزدکیان مساحی اراضی را دنبال کرد و شیوه تقویم مالیات را بر حسب مساحت زمین متداول ساخت. این شیوه نیز عادلانه نبود، و مورد اعتراض قرار گرفت. ظاهراً در جلسه‌ای که مقررات جدید مورد بررسی قرار گرفت، یکی از دبیران نسبت به این امر که مبلغ خراج از یک محل معین نمی تواند دائماً یکسان باشد، و این که ممکن است محصول به علل مختلف خشک گردد، شیوه جدید تقویم مالیات را مورد انتقاد قرار داد. لیکن اعتراض وی مورد قبول انوشیروان قرار نگرفت و موجب سرگ وی شد.^{۱۱۶}

به هرگونه، شیوه مقاسمه، یعنی تقویم مالیات بر حسب سهمی از محصول، بیشتر مورد نظر رعایا بوده است، و به گفته مؤلف تاریخ قم سردم مقاسمه را عادلانه تر می دانسته اند.^{۱۱۷} با اینهمه، اعراب تا زمان خلافت منصور، خلیفه عباسی، شیوه تقویم خراج بر حسب مساحت زمین را حفظ کردند. تا این که به سبب مشکلاتی که این روش ایجاد می کرد، و نیز کاهش درآمد دیوان، شیوه تقویم مالیات بر حسب مساحت زمین در عراق کنار گذاشته شد، و خراج بر حسب محصول واقعی زمین تقویم گردید.^{۱۱۸} اما این شیوه در نقاط مختلف امپراطوری عباسی و حکومت‌های

۱۱۳. همان و، مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۲۲۹-۲۳۱.

۱۱۴. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۹۹ و اخبار الطوال. پیشین، ص ۷۵.

۱۱۵. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۵.

۱۱۶. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱۱۷. تاریخ قم. پیشین، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۱۱۸. تاریخ الرسل والملوک. پیشین، ص ۲۰۱ و مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۹۰-۹۱.

محلی بکار گرفته نمی‌شد. مثلاً، در اواسط قرن چهارم هجری قمری در فارس خراج به‌سه شیوه تقویم می‌گردید: (۱) برحسب وسعت زمین (مساحت)؛ (۲) برحسب سهمی از محصول (مقاسمه) (۳) بر مبنای مقاطعه، یعنی پرداخت مبلغی مقطوع.^{۱۱۹} در قم نیز بین قرنهای سوم و چهارم قمری تقویم مالیات بر حسب مساحت بود. در عین حال، در همان دوره سیاهه‌های مالیاتی مختلفی که متناسب با شرایط محلی تعیین شده بودند، وجود داشتند.^{۱۲۰}

مسئولیت پرداخت خراج یک ناحیه دسته جمعی بوده است، اگر چه مقدار خراج در مورد هر فردی جداگانه تعیین می‌شده است. اگر کسی به‌علتی قادر به پرداخت خراج نبود، خراج وی میان سایر مؤدیان سرشکن می‌شد. معمولاً خراج را به اقساط وصول می‌کردند، و در وصول آن سال ششمی را سلاک قرار می‌دادند.^{۱۲۱} عمال دیوان، خراج را در خرمنگاه وصول می‌کردند، و تا زمانی که اجازه‌نامه صادر نمی‌شد کسی حق نداشت غلات را به نقاط دیگر منتقل سازد.^{۱۲۲}

در اسر وصول خراج مشکلات فراوانی وجود داشته است، و منشاء انواع سوء استفاده‌ها و رشوه‌خوارها بوده. بسیاری از روستاییان توانایی پرداخت آن را نداشتند، و اعمال زور توسط مأموران مالیاتی که امری متداول بوده، منجر به شورشهای متعددی می‌گشت. مثلاً، در قم شورشهایی ازین قبیل در زمان خلافت مأمون، معتصم، مستعین و معتضد رخ داد.^{۱۲۳}

عمال دیوان خراج نیز برای سوء استفاده به انواع حیلها متوسل می‌شدند. آنها در تسعیر مبلغ خراج از درهم به دینار تقلب می‌کردند، و ذراعی کوتاهتر از حد مقرر و معمول برای مساحی زمین بکار می‌گرفتند. حکام محلی نیز گرا را از مردم مالیات وصول می‌کردند، و رعایا را مجبور می‌کردند که در یک سال چندین بار خراج بپردازند. بدیهی است که این عوامل مانعی بر سر راه رشد کشاورزی فراهم می‌آوردند.^{۱۲۴}

در زمان سلجوقیان، مغولها و صفویه نیز مقاسمه شیوه اصلی تقویم مالیات بود.^{۱۲۵} در دوره سلجوقیان احجاف عمال خسراج بسیار بود، و در بسیاری از موارد پرداخت خراج پیش از فصل برداشت محصول صورت می‌گرفت.^{۱۲۶} با اینهمه، خودکامگی عمال خراج و فتودالها در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره مغولها نبوده است.^{۱۲۷}

۱۱۹. مسالك و ممالك. پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۱۲۰. تاریخ قم. پیشین، ص ۱۰۱-۱۰۶، ۱۱۲-۱۲۲.

۱۲۱. همان، ص ۱۴۳-۱۴۶. این رسم در زمان ساسانیان نیز رواج داشته است (تاریخ الرسل و الملوك. پیشین، ص ۲۰۱).

۱۲۲. تاریخ قم. پیشین، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۱۲۳. مالك و زراع در ایران. پیشین، ص ۱۱۰.

۱۲۴. همان، ص ۱۱۱-۱۱۳.

۱۲۵. همان، ص ۱۵۳، ۲۳۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۹۶.

۱۲۶. مالك و زراع در ایران. پیشین، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۱۲۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۲۰۷-۲۲۶.

در اوایل قرن سوم میلادی اتحاد سرزمینهای ایرانی زبان تحت حکومت ساسانیان بوجود آمد، و روابط ارضی جدیدی در جامعه استقرار یافت. از یک سوی برده‌داری به سبب عدم کارآیی آن از میان رفت، و از سوی دیگر جماعت‌های روستایی که یا از درون نجزیه شده بودند و یا از بیرون سورد تجاوز بزرگان قرار گرفته بودند، به زیر سلطه مالکان قدیمی و جدید درآمدند. بخشی از اراضی خردمالکان نیز از طریق رسم التجاء در اختیار مالکان بزرگ قرار گرفت.

مالکان بزرگ این دوره شامل خاندان ساسانی، شهرداران، شش خاندان قدیمی ایرانی، روحانیان، وزرگان و نژادگان، یعنی مأسوران عالیرتبه لشکری و کشوری و اسواران می‌شدند. لیکن آزادگان کثیرالعدده‌ترین زمینداران آن زمان پس از بزرگ مالکان، بویژه در زمان سلطنت خسرو اول، بودند. آزادگان صاحبان اراضی و قراء بوده، دهقان نامیده می‌شدند. تمامی قشرهای فوق زمینداران جامعه را تشکیل می‌دادند و مازاد تولید را به صورت جنسی و در پاره‌ای از موارد به شکل نقدی از روستاییان دریافت می‌داشتند.

بدین ترتیب، سرزمین ایران در آغاز دوره ساسانیان به تدریج به سوی روابط فئودالی گرایید، و نهضت مزدکیان که بر ضد استقرار تابعیت فئودالی روستاییان پای‌گرفت، در نابودی بقایای روابط حاکم بر جماعت‌های روستایی در شرق و مرکز فلات ایران، و تلاشی روابط برده‌داری در غرب فلات ایران و بین‌النهرین، مؤثر افتاد.

در اواسط قرن هفتم میلادی دولت ساسانیان بر اثر حمله اعراب سقوط کرد. پویش تکامل فئودالیسم که در دوره ساسانیان آغاز گشته بود، پس از تسلط اعراب نیز ادامه یافت. لیکن فتوحات اعراب باعث شد که برای مدت کوتاهی پویش مزبور بطی‌ترو سست‌تر از گذشته گردد. این امر بدان سبب بود که در آغاز اعراب از یک سوی اشکال غیر متکامل و ناقص مالکیت فئودالی زمین و آب، یعنی مالکیت فئودالی دولت و مالکیت غیر مشروط را رواج دادند، و از سوی دیگر به برده‌داری که در سرزمین ایران کم و بیش از میان رفته بود، جان تازه‌ای بخشیدند. اما به تدریج در اواخر قرن اول هجری قمری، سران عرب به پویش عمومی فئودالی شدن کشورهای مفتوحه کشانده شدند.

از آنجا که اعراب با مقولات زمینداری جامعه فئودالی کمتر آشنا بودند، فتوحات آنها

با تجدید تقسیم اراضی کشورهای مفتوحه همراه بود. اراضی دهقانان، یعنی مالکان خصوصی کوچک، و بعضی از اشراف درجه اول، مثلاً اشراف فارس، در تصاحب آنها باقی ماندند، و اراضی دهقانان و اشرافی که بر ضد اعراب به جنگ پرداخته بودند، و نیز اراضی سلطنتی و اراضی متعلق به معابد زرتشتیان در اختیار دولت عربی قرار گرفتند، و اراضی دیوانی خوانده شدند. مالکیت دیوان بر اراضی نوعی از مالکیت فئودالی زمین بود، چرا که دولت به نمایندگی طبقه غیر تولیدکننده آن دوره، یعنی بزرگان عرب، و به تدریج عرب و ایرانی، مازاد تولید را همراه با عوارض گوناگون فئودالی از روستاییان دریافت می‌داشت و بین آنها توزیع می‌کرد. در اراضی ملکی نیز دهقانان و بزرگان عرب بر سبای روابط فئودالی از روستاییان بهره‌کشی می‌کردند و مازاد تولید را بین خود و دولت تقسیم می‌کردند. از این روی در اوایل تسلط اسلام و نیز در دوره اوسیان، مالکیت خصوصی و بویژه مالکیت دیوانی، بر انواع دیگر مالکیتها مسلط بودند.

پس از پیروزی عباسیان و قشرهای اعیان و دهقانان ایرانی که از ایشان حمایت کرده بودند، گرایش بسوی فئودالیسم در ایران شدیدتر گردید. با اینهمه، به رغم تسلط روابط فئودالی، از کاربرد نیز در اسلاک استفاده می‌شد.

در قرنهای دوم و سوم هجری قمری، دو نوع دیگر مالکیت فئودالی زمین و آب، یعنی وقف و اقطاع، به مالکیتهای دیوانی، ملکی و سلطنتی افزوده گشت. در عین حال قسمتی از اراضی دیوانی و ملکی از طریق مصادره و رسم التجاره به تصاحب خاندان عباسی درآمد. به تدریج زندگی روحانیان از عواید وقف تأمین گردید، و امیران و دبیران همراه با رواج اقطاع مستقیماً در رابطه با روستاییان قرار گرفتند و مازاد تولید روستاییان را بین خود و وابستگانشان تقسیم کردند.

مالکیت مشروط فئودالی، یعنی اقطاع، که یک نوع آن در عهد اوسیان پدید آمده بود، در زمان عباسیان بسیار رواج یافت. در آغاز بخشی از خراج یا عوارض دیگر اراضی دیوانی خاصی را در ازای خدمت نظامی و اداری برای مدت معینی به خدمتگزاران نظامی و اداری واگذار می‌کردند: اقطاع الاستقلال. به تدریج انواع دیگری از اقطاع رواج یافت، و از آن میان تنها نوع خاصی از آن، یعنی اقطاع التملیک، به معنای واگذاری مالکیت زمین در ازای خدمت نظامی یا اداری به مقطع بود. به هرگونه، در این دوره اراضی اقطاع به ضرر اراضی دیوانی گسترش یافتند، و دگرگونی در ترکیب ملی طبقه حاکمه رخ داد. اعراب انحصار مشاغل عالیه دولت را از دست دادند، و نمایندگان اشراف ایرانی و مالکان اراضی (دهقانان) در کنار اعراب مشاغل نظامی و اداری را اشغال کردند.

مالکان بزرگ خود به اسر زراعت نمی‌پرداختند، و زمین مانند گذشته به قطعات کوچک بین روستاییان تقسیم می‌شد. تولیدکنندگان نیز بعنوان مستأجران سوروبنی مازاد تولید را بصورت جنسی و بعضاً نقدی، در اختیار مالکان و متصرفان اراضی قرار می‌دادند. اکثر جماعتیهای روستایی نیز بر سبای روابط فئودالی تابع دولت، دهقانان و یا اقطاع داران بودند. گذشته از بهره مالکانه که معمولاً بصورت سهمی از محصول پرداخت می‌شد، روستاییان انواع بیگاریها را متحمل می‌شدند و عوارض گوناگونی به اربابان خصوصی، اقطاع داران و دولت می‌پرداختند.

در قرن سوم هجری قمری به تدریج به سبب توسعه و تکامل روابط فئودالی در داخل

قلمرو خلافت، مقدمات سقوط سیاسی خلافت عرب فراهم آمد. امپراطوری خلفای عباسی ترکیب ناجوری بود از قبایل و اقوام مختلف که بر اثر فتوحات اعراب متحد شده بودند. مردم کشورهای تابع نه از زندگی اقتصادی واحدی و نه از زبان مشترکی برخوردار بودند، و از لحاظ تکامل اقتصادی - اجتماعی در مراحل مختلفی قرار گرفته بودند. این عوامل، و در نتیجه، سستی نسبی روابط اقتصادی و نژادی بین مردم، از عوامل مهم تاریخی سقوط سیاسی خلافت گردید. گذشته از این، قیاسهای آزادیخواهانه مردم ایران و دیگر کشورها علیه خلافت عباسی که نیروی جنگی خلفا و قدرت حکومت ایشان را در محل کاهش داد، و نیز رشد مالکیت بزرگ فئودالی اراضی به صورت اقطاع که به ضرر مالکیت دیوانی توسعه یافت، و در نتیجه افزایش قدرت سیاسی و نظامی اقطاع داران، قدرت مرکزی خلافت را به شدت متزلزل ساخت. تجزیه طلبی سیاسی فئودالهای بزرگ افزایش یافت و منجر به ایجاد حکومتهای مستقلی گردید که در قرنهای سوم و چهارم هجری قمری در ایران و سایر کشورهای تابع خلافت تشکیل شدند.

در ایران افراد با نفوذ، اعیان و دهقانان که بسیاری از آنها همچنان نفوذ محلی خود را حفظ کرده بودند، حکومتهای سوروئی ایالات مختلف را بدست آوردند، اگرچه همواره تابعیت خلیفه را در ظاهر قبول کردند. سپاهیان سلسله های محلی را غالباً مزدوران تشکیل می دادند، و سران آنها به سرعت مهمترین امتیازات طبقه حاکمه، از جمله حق استفاده از مازاد تولید جامعه را به خود اختصاص دادند. به تدریج حقوق عامه به دست افراد منتفذ نظامی که اقطاع داشتند، سپرده شدند. در نتیجه توأم با اعطای اختیارات، وابستگی روستاییان به اقطاع داران افزایش یافت. سرانجام، همراه با افزایش قدرت سیاسی و اجتماعی مقطعی ها، از یک سوی گرایش به عدم تمرکز شدت گرفت، و از سوی دیگر روابط مقطعی ها با مردم محلی به سوی تابعیت و وابستگی بیشتر سوق داده شدند. البته انواع مالکینهای فئودالی زمین و آب که در دوره های گذشته پدید آمده بودند، برجای باقی ماندند، اما تناسب میان انواع مالکینها دگرگون گردید، و اراضی اقطاع به ضرر اسلاک خصوصی، اراضی جماعتی آزاد و اراضی دیوانی افزایش یافتند. از این روی بین قرنهای چهارم و ششم هجری قمری، اشکال تکامل یافته تر مالکیت فئودالی، یعنی مالکیت مشروط و مبتنی بر سلسله مراتب، نوع غالب زمینداری در فلات ایران گردید. در آغاز، این اراضی سوروئی نبودند، اما به تدریج مقطع ها آنها را به اسلاک سوروئی خویش سبدل ساختند، و حکومتهای محلی را بوجود آوردند. لیکن استقرار جامعه تکامل فئودالی از لحاظ اقتصاد سرزمین ایران اهمیت ترقیخواهانه ای داشت. چرا که پس از سقوط حکومت عباسیان دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و شهریان از کشور خارج نمی شد و در داخل ایران مصرف می گردید. گذشته از این، بین قرنهای چهارم و ششم هجری قمری، هجوم و تاخت و تاز بیگانگان و نیز جنگهای داخلی کم و بیش نسبت به گذشته کاهش یافت.

در این دوران دولت در اراضی دیوانی کماکان بلاواسطه در مقابل روستاییان قرار می گرفت، و در نتیجه سال الاجاره این اراضی با مالیات مطابق بود. در عین حال، دولت در مازاد تولید روستاییان اراضی سلکی شریک بود و خراج یا بهره - مالیات را به شکل جنسی و

نقدی دریافت می‌کرد. مالکان اراضی اقطاع و ملکی و وقفی نیز املاک خود را به روستاییان وابسته اجاره می‌دادند، و سهمی از محصول را بصورت جنسی و بعضاً نقدی تصاحب می‌کردند.

در پایان قرن چهارم هجری قمری دست اندازی فتودالها به جماعت‌های روستایی و اراضی خرده مالکان شدیدتر شده، و فتودالها اراضی اینان را به طرق مختلف تصاحب کردند. بدین ترتیب، در پایان قرن پنجم هجری قمری پویش تبدیل روستاییان آزاد به وابستگان و تابعان فتودالها کم و بیش پایان یافت. این امر خود یکی از جلوه‌های ویژه تکامل فتودالیسم بود.

فتوحات مغولها در ایران موجب سقوط شدید نیروهای عامل در تولیدگرده، و بهره‌کشی از تولیدکنندگان و تقیدات و وابستگی آنها به فتودالها به حد اعلائی خود رسید. شهرنشینی کاهش یافت و زندگی صحرائشینی و تولید کشاورزی مبتنی بر دامداری غیر ساکن گسترش پیدا کرد. بسیاری از اراضی غیر مزروع باقی ماندند و یا به چراگاه ایلات تبدیل شدند.

در این دوره در ترکیب طبقه حاکمه تغییرات نسبتاً وسیعی رخ داد. با اینهمه پاره‌ای از سلسله‌های محلی و بخش بزرگی از خانواده‌های روحانی، ماسوران، کشوری برجای باقی ماندند و امتیازات سابق خود را حفظ کردند. در واقع از آنجا که مغولها برای دستگاه اداری و وصول مالیات کارکنان آزروده و آسوزش دیده نداشتند، مجبور شدند که ماسوران محلی ایرانی را برای اداره امور بکارگیرند. از این روی در بسیاری از بلاد ایران خانواده‌های قدیمی که از فتودالهای محلی بشمار می‌آمدند، موقعیت خود را حفظ کردند. در عین حال، مغولها که بطور کلی با پیروان ادیان مختلف مدارا می‌کردند، پس از این که از نفوذ و اعتبار معنوی و مذهبی روحانیان مسلمان در میان عاصه مردم با خبر شدند، بخشی از املاک سوقوفه را در اختیار آنان باقی گذاشتند. با این ترتیب، در دولت هلاکویان، گروه حاکمه فتودال به چهار قشر که از لحاظ ملیت، زبان، مذهب و شیوه زندگی با یکدیگر تفاوت داشتند، یعنی خاندان سلطنتی و اعیان نظامی چادرنشین مغول، ماسوران کشوری که اکثر ایرانی بودند، روحانیان عالی‌مقام مسلمان و در پاره‌ای از نقاط مسیحی و اعیان محلی شهرستانی ایرانی، تقسیم می‌شدند. از لحاظ سیاسی رهبری در اختیار اعیان چادرنشین مغول و ترک بود. آنان به شیوه چادرنشینان زندگی می‌کردند، لیکن صاحب اراضی مزروعی وسیعی گشتند و از روستاییان ساکن اراضی مزبور به شیوه گذشته بهره‌کشی می‌کردند.

طبیعتاً میان قشرهای مختلف طبقه حاکمه تضادهای داخلی وجود داشت. ماسوران کشوری ایران که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند، می‌کوشیدند تا دولتی متمرکز بوجود آورند و علیه تنوع و نفوذ اعیان چادرنشین ترک و مغول و گرایشهای گریز از مرکز آنان مبارزه کنند. اما فتودالهای اقطاع دار مغول و ترک به اتکای نیروی نظامی قبایل خویش و قدرت اقتصادی که از اقطاعهای خود کسب می‌کردند، در جهت ایجاد عدم تمرکز و تجزیه فتودالی می‌کوشیدند. از سوی دیگر، بین اعیان نظامی و چادرنشین و مالکان قدیمی و اسکان- یافته ایرانی به سبب دست‌اندازی چادرنشینان به اراضی خصوصی آنها مبارزه‌ای وجود داشت. این تضادها به تدریج در عهد نخستین جانشینان هلاکو به عصبانیت فتودالهای چادرنشین مغول

که از اطاعت حکومت مرکزی سر باز زدند، منجر گردید، و سپس به قیاسهای عمومی که اکثراً تحت رهبری فنودالهای محلی و اسکان یافته بودند، انجامید.

در عهد مغولها سنگینی بار بهره‌کشی فنودالی شدت یافت، و به سبب کاهش شدید جمعیت فعال و غیرفعال رعایا رسماً به زمین وابسته شدند و بر تقیدات آنها افزوده گشت. روستاییان نزدیک بهی نوع مالیات و بیگار به مالکان می‌پرداختند. بهره‌کشی وحشیانه صاحبان استیاز نواحی بسیاری را ویران کرد و موجب فرار دسته‌جمعی روستاییان گردید. در نتیجه، بر اثر سقوط عمومی نیروهای عامل در تولید و افزایش تمایلات گریز از مرکز، غازان خان دست به اصلاحاتی زد که تا اندازه‌ای بار روستاییان و شهرنشینان را سبک‌تر کرد و موجب اعتلای نسبی اقتصاد کشور گردید. این اصلاحات انقراض دولت هلاکوییان را به تأخیر انداخت، اما قادر به سامانعت از تلاشی آن نبود. از این روی همراه با تقویت موقع اعیان چادر نشین که بر اراضی وسیعی مسلط بودند و بر دستگاه اداری نفوذ فراوان داشتند، اقدامات غازان خانی گردید. افزایش مقدار اراضی فنودالهای بزرگ و اعیان چادر نشین نفوذ سیاسی و اقتصادی آنان را دو چندان کرد. این امر به مبارزه شدیدی میان گروههای مختلف فنودال، و در نتیجه، استقرار سلسله‌های محلی انجامید. تشدید مبارزه میان قشرهای گوناگون فنودال و افزایش تقیدات روستاییان، فرار روستاییان و در بعضی از اوقات عملیات پراکنده روستاییان شورش و نهضت‌های ضد مغولی و ضد فنودالی را دامن زد. اما از آنجا که تولیدکنندگان روستایی و شهری به رهبری قشر فنودالهای کوچک ایرانی که وضعشان به سبب تسلط بزرگان چادر نشین متزلزل شده بود، به مبارزه با سلطه بزرگان مغول برخاستند، نتوانستند خود را از یوغ اسارت مغولها و فنودالهای محلی خارج سازند. در عین حال، وضع طبقه حاکمه آن زمان بر اثر لشکر کشیهای تیمور مستحکم گردید. تیمور از پشتیبانی بخشی از طبقه فنودال، به ویژه بزرگان چادر نشین که نمی‌توانستند به اتکال نیروی خود از پس نهضت‌های مردم بر آیند، برخوردار بود. وی منافع طبقه فنودال را تأمین کرد و نهضت‌های مردم را فرو نشانید و سنن مغولها را به ایران بازگرداند. گذشته از این، تیمور با برانداختن حکومت‌های محلی، حکومت مرکزی را برای مدتی تقویت کرد. پس از مرگ تیمور، امپراطوری عظیم وی که مانند گذشته از پایه اقتصادی یکسان و هم‌آهنگی برخوردار نبود و هر نقطه آن در دست سیورغال‌داران و اقطاع‌داران بود، فرو ریخت. پس از حکومت تیمور مردم ایران مورد تهاجم چادر نشینان غز، آق‌قویونلو و قراقویونلو، قرار گرفتند. حکومت‌های جدید نیز به بزرگان چادر نشین متکی بودند، اما برای جلب اعیان اسکان یافته و روحانیان ایرانی میان آنان اقطاعها و سیورغالی‌هایی که از معافیت‌های مالیاتی، اداری و قضایی برخوردار بودند، توزیع کردند. بدین ترتیب، در دوره میان انقراض ایلخانان و ظهور صفویه در زمینه زمینداری، ترکیب قشرهای طبقه حاکمه و دیگر روابط ارضی، دگرگونی‌های ناچیزی پدید آمدند. در این دوره نیز طبقه فنودال از چهار قشر بزرگان نظامی قبایل چادر نشین، بزرگان محلی اسکان یافته، روحانیان و ماسوران کشوری تشکیل می‌شد. بار عمده مالیات بر دوش روستاییان باقی ماند، و بر اثر رواج مالکیت غیر مشروط زمین، یعنی سیورغال، وابستگی روستاییان به فنودالها شدیدتر شد. تمرکز اراضی در دست مالکان بزرگ و رواج معافیت‌های مالیاتی، اداری و قضایی موجب ضعف شدید حکومت مرکزی گردید. بدین ترتیب، در قرن نهم هجری قمری تمایلات گریز از مرکز شدت یافتند و سلسله‌های محلی

ایرانی و ترک نژاد در نقاط مختلف فلات ایران تأسیس شدند.

در اوایل قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی کشور در چهار چوب دولت صفوی کسه بر اثر مساعی قبایل چادر نشین ترک که در مقابل خطر حمله مخالفان مقتدری مانند ترکیه عثمانی و ازبکان چادر نشین متحد شده بودند، بوجود آمد. با اینهمه، دولت صفوی بیشتر شبیه به دولتهایی بود که در قرون وسطی در فلات ایران تشکیل شده بودند چرا که این دولت نیز در آغاز مجموعه ناجوری بود از قبایل و اقوام مختلف که صفویان در زیر حکومت خویش آنها را متحد ساخته بودند. از این روی صفویان از طریق تحمیل یک مذهب دولتی، یعنی شیعه امامیه، کوشیدند تا وحدت اقوام و نواحی مختلفی را که دارای روابط اقتصادی متفاوتی بودند، حفظ کنند. بدین سبب در دوره صفویه روحانیان شیعه جایگزین روحانیان سنی گشتند و همراه با استفاده از عواید وقف، اراضی و سیورغالیهای وسیعی بدست آوردند. با اینهمه، در دوره صفویه نیز بزرگان نظامی قبایل چادر نشین که امیران قزلباش در میان آنان مقام نخست را داشتند، در رأس فتودالها قرار گرفتند. پس از امیران چادر نشین به ترتیب رؤسای سلسله‌های قدیم ایرانی و فتودالهای اسکان یافته محلی، روحانیان عالی مقام شیعه، و سرانجام، مأسوران عالی رتبه کشوری از اهمیت برخوردار بودند. بدین ترتیب، در اوایل دوره صفویه نیز به رغم تغییراتی که با روی کار آمدن سلسله جدید در رأس قشرهای طبقه حاکمه بوجود آمد، دگرگونی مهمی از نظر ترکیب طبقه فتودال رخ نداد.

جنگهای متوالی داخلی و خارجی به هنگام به سلطنت رسیدن شاه عباس اول مردم را فقیر و ناتوان ساخته بودند و باعث افزایش تمایلات گریز از مرکز شده بودند. از این روی شاه عباس برای جلوگیری از عدم تمرکز به قشر اداری طبقه فتودال روی آورد و نقش عنصر ایرانی را در دولت خویش تقویت کرد. اتکای شاه به خانهای ایلات ترک کاهش یافت، و نقش ارتش دائمی در مقابل سپاهیان ایلاتی قزلباش که غالباً سرکشی می کردند، افزایش یافت. با اینهمه، شاه عباس نیز قادر نبود که کاملاً تجزیه طلبی فتودالی را از میان بردارد. از این روی وسعت اراضی تیولی بیش از انواع اراضی دیگر باقی ماند، و بخش مهمی از عواید تیولها در اختیار امیران و مأسوران کشوری قرار گرفت. زندگی بزرگان لشکری بوسیله تیول تأمین می گردید، و قدرت مأسوران کشوری نیز از طریق تیول آنها و مدیریت املاک دیوانی حفظ می شد. در قرن یازدهم هجری قمری اراضی وقفی وسعت فراوان یافتند، و بسیاری از روحانیان وابسته به خاندان صفوی و روحانیان عالی مقام، صاحب تیول و سیورغال شدند. سران ایلات نیز گذشته از تیول، چراگاههایی به نام یورت و الکا در اختیار داشتند.

روستاییان بعنوان مستأجران سوروئی بهره مالکانه را به صورت جنسی، و در اطراف شهرها بعضاً پولی، به مالکان می پرداختند. در عین حال، آنها موظف بودند که سالیانه باجها و عوارض

۱. قبایل قزلباش قبایل چادر نشین ترک بودند که بر اثر فشار و سیاست مراکزیت طلبی سلاطین عثمانی در آسیای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند. در آغاز این قبایل شامل ایلات شاملو، روملو، اوستاجلو، تکه لو، افشار، قاجار و ذوالقدر بودند. قبایل قزلباش تابع دست نشانده خاندان صفوی بحساب می آمدند و سپاهیان فتودالی آنها را تشکیل می دادند. در پایان قرن دهم هجری قمری شانزده ایل قزلباش وجود داشتند.

مختلفی به ماسوران دولتی و اربابان بپردازند. سهم مالک از محصول نیز کم و بیش بر سبزی این امر که چه مقدار از عوامل تولید در اختیار رعیت قرار داشت، تغییر می‌یافت. لیکن هنوز نظام تقسیم محصول بر سبزی عوامل پنجگانه زمین، کار، آب، گاوکار و بذرواچ نیافته بود. طی قرنهای دهم و یازدهم هجری قمری، همانگونه که اشاره رفت، نفوذ ماسوران کشوری که به روحانیان و تجار بزرگ متکی بودند، جایگزین نفوذ بزرگان چادر نشین قزلباش شد، اما این گرایش به مرکزیت قدرتمند مستمر و کامل نبود چراکه بزرگان نظامی و شهرستانی هنوز در مرکز و نواحی خود از نفوذ زیادی برخوردار بودند و نیروی نظامی برای مقاومت در مقابل نیروها و گرایشهای مترقی در اختیار داشتند.

سرانجام در پایان قرن یازدهم گرایشهای ارتجاعی بر اقتصاد ایران مسلط شدند. بهره فئودالی و مالیاتها افزایش یافتند، و تقیدات فئودالی تشدید شدند. این عوامل، همراه با گسترش رباخواری در روستاها، موجب ورشکستگی شدید روستاییان را فراهم آوردند و رشد بازار داخلی را مانع شدند. محدودیت رشد بازار نیز مانع گسترش تولیدات کالایی شد. مقاومت روستاییان، بویژه روستاییان مقیم در کشورهای تابع، افزایش یافت. در عین حال، تضادهای موجود میان طبقه فئودال به سبب کاهش درآمد آنها که ناشی از وابستگی فئودالها به کالاهای شهری و افزایش مالیات دولت بود، فزونی گرفتند. قشرهای مختلف طبقه فئودال برای کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی با یکدیگر درگیر شدند و جنگهای خانگی فئودالی اواخر دوره صفویه را بوجود آوردند. این جنگها نیز به نوبه خود سقوط نیروهای عامل در تولید را باعث شدند. در پاره‌ای از نقاط روستاییان بصورت دسته جمعی به مهاجرت پرداختند، و کاهش نیروی کار بر روی زمین نیز باعث وابستگی بیشتر روستاییان گردید.

در اواخر دوره اشکانیان از یک سوی روابط سبندی بر برده‌داری در غرب سرزمین ایران رو به تلاشی نهادند، و از سوی دیگر جماعت‌های ابتدایی روستایی در سرکز و شرق فلات ایران بیش از گذشته از درون و بیرون تجزیه شدند. در این دوره در نواحی شرقی امپراطوری داسپوروی معمول بود و در سرزمین‌های باختری، بویژه بین‌النهرین، داسپوروی و کشاورزی رونق داشتند. صیفی‌کاری واحداث باغ‌های سیوه و تاکستانها به میزان وسیعی ستادول بودند، و گندم وجوسم‌هترین کشت غلات را تشکیل می‌دادند. پیشرفتهایی در داسپوروی، و بویژه سرغداری که محصول آن در بازارهای خارجی بفروش می‌رسید، پدید آمدند. کشت نیشکر نیز که از چین به ایران وارد شده بود، در این دوره مرسوم گردید. به‌گفته‌ی گیرشمی سفیران چین در دربار ایران یونجه، سو، پیاز، خیار، زعفران و گل یاس را از ایران به کشور خویش بردند، و در مقابل زردآلو، هلو، و کرم ابریشم را از چین به ایران آوردند. با اینهمه در دوره اشکانیان پیشرفت در فن کشاورزی آهسته‌گردید، و رونق دوره سلوکیها را نداشت.^۱

در عهد ساسانیان روابط ارضی سبندی بر فتودالیسم تکامل یافتند. جماعت‌های روستایی آزادی خود را از دست دادند. پاره‌ای از آنها تحت تسلط بزرگان زمیندار درآمدند، و بعضی از آنها از درون تجزیه شدند. برده‌هایی نیز که بر روی دستکرت‌های غربی امپراطوری ساسانیان زندگی می‌کردند، به تدریج آزادی خود را بدست آوردند و از آنجا که وسیله تولیدی در اختیار نداشتند، برسبای روابط تولیدی جدید در اراضی مالکان زمین بکار پرداختند. روابط جدید برای تکامل کشاورزی سودمند بودند. ارباب ثروتمند در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست از زمین بهره‌ی بهتری گیرد و از ابزار و محصولات جدید استفاده برد، در حالی که این امکانات برای کشاورزان آزاد جماعتها و نیز برده‌های آزاد شده وجود نداشت. در عین حال، انگیزه تولید کننده جدید نیز بیش از انگیزه برده بود. معهذا، تکامل نیروهای عامل در تولید و در نتیجه روابط جدید انسان‌ها در تولید وابسته کردن و سلب آزادی از روستاییان آزاد را نیز به همراه داشت.

۱. قادریخ ایران. جلد اول، پیمشین، ص ۶۳.

۲. Ghirshman پیمشین. ص ۲۸۵-۲۸۶.

به هرگونه، در دوره ساسانیان کشاورزی مانند گذشته نوع غالب فعالیت اقتصادی را تشکیل می‌داد، و اقتصاد طبیعی حاکم بر اقتصاد جاسعه بود. لیکن به سبب استقرار روابط جدید ارضی تولید محصولات کشاورزی بهبود یافت و گسترش پیدا کرد، و این امر با تخصص و تقسیم کار بیشتر در اسور تولیدی فراهم آمد. در زمینه کشاورزی نوآوری‌هایی در رشته‌هایی مانند کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم پدید آمدند، و ایجاد و گسترش مؤسسات آبیاری از قبیل بند ونهر نیز به باروری بیشتر تولید یاری رساندند. در این دوره ایرانیان آسیاب بادی را ابداع کردند،^۲ و در قرن چهارم میلادی نیز استفاده از آسیاب آبی در کنار آسیابهای دستی و آسیابهایی که به کمک چهارپایان بحرکت در می‌آمدند، متداول گشت.^۴ مؤسسات آبیاری مانند بندهای بزرگ و کوچک و کانال کشی در نواحی غربی سرزمین ایران، بویژه در خوزستان و بین‌النهرین سفلی، گسترش یافتند و باعث افزایش تولید کشاورزی شدند.^۵

از مطالب منقول در یکی از منابع عهد ساسانیان، یعنی بوندهشن، که اطلاعات وسیعی درباره گیاهان صحرایی، سبزیکاری، نباتات صنعتی و درختان میوه در دسترس می‌گذارد، چنین برمی‌آید که در این دوره زرع بیشتر نباتاتی که در دوره متأخر قرون وسطی در ایران کشت می‌شده، رواج داشته است. مثلاً، در بوندهشن چنین آمده است:

انواع گیاهان بسیار است: از دار و درخت و درختان بارور و غلات و گلهای و علفهای معطر و کاهوها و ادویه و علوفه و گیاههای وحشی و گیاههای داروئی و نباتات صمغی و دهنی و رنگی و نسجی. و دیگر گیاهانی که میوه آن بدرد غذای آدمی نمیخورد و چندین سال عمر میکند مانند سرو و چنار و سفیدار و شمشاد و از این قبیل... و محصولات جمله درختان چندساله که در غذای آدمی بکار می‌آیند چون خرما... انگور و به و سیب و لیمو و انار و هلو و انجیر و فندق و بادام... و هر چه کار بیل خواهد که درخت نامیده میشود و هر چه کار خواهد تا حاصل دهد و ریشه آن پژورده و تپاه شود مانند گندم و جو و دیگر غلات... هر گیاهی که برگ خوشبو دارد و پرورش آن مستلزم کار آدمی است و چند سال عمر میکنند... هر چه در اوقات مختلف سال در نتیجه کار آدمی گلهای خوشبو دهد و یا ریشه چند ساله دارد و در همان اوقات سال گل دهد و با شاخه‌ها و جوش‌های تازه و گلهای خوشبو، مانند گل سوری و رنگس و یاسمن... همه آنچه بی‌رنج دست آدمی میوه یا گل خوشبو در همان اوقات سال دهد، گیاه وحشی بهار یا نهال خوانند. هر آنچه خوراکی دام و یا چارپایان را بکار آید گیاه نامیده میشود. هر آنچه در طبخ بکار آید... و هر آنچه

3. Joseph Needham, *Science and Civilization in China*, Vol. I' 1954' P. 240.

۴. Ghirshman، پیشین- ص ۳۴۳. آسباب آبی که در اواخر قرن اول میلادی در فلسطین اختراع شد، تنها در قرنهای هشتم و نهم میلادی در اروپای غربی مورد بهره‌برداری قرار گرفت (Anderson، پیشین. ص ۱۸۴، ۱۷۹).

۵. در این مورد رجوع شود به فصل مربوط به کاربردپذیری شیوه تولید آسیابی در ایران. مؤسسات آبیاری در منطقه تحت نفوذ حکومت مرکزی، یعنی در جنوب غربی و بین‌النهرین سفلی، قرار داشتند.

خوردنش با نان خوش باشد مانند گشنیز و... هر آنچه مانند پنبه و غیره برای بافتن بکار آید گیاه جامک نامیده میشود. هر مچک روغنداری مانند کنبج... و دیگر از اینگونه گیاه روغنو نامیده میشود. هر آنچه برای رنگ کردن جامه بکار رود مانند زعفران و سبب... و مانند اینها گیاه رنگ - رنگ خوانده میشود. هر آنچه ریشه اش صمغی و یا چوبش خوشبو است مانند کندر... و درخت سندل... و کافور و نعنا و مانند اینها خوشبو باد نامیده میشوند. اگر صمغ از گیاهی جاری شود، آن گیاهها را ودک نامند... هر یک از گیاههای یاد شده که برای مداوا بکار رود داروک خوانند. سی گونه میوه عمده وجود دارد و ده جنس از آنها درون بیرونشان بکار خوردن آید مانند انجیر و سیب و به و لیمو و انگور و توت و گللابی و مانند اینها. و ده گونه نیز بخش بیرونشان بکار خوردن آید و درونشان نه. مانند خرما و شفتالو و زردآلو و مانند اینها. و برخی میوهها هم درونشان را میتوان خورد و بیرونشان را نه، مانند گردو و فندق و بادام و نارگیل و فندق وحشی و شاه بلوط و پسته...^۶

آمین مارسلن در قرن چهارم میلادی از رواج کشت گندم، جو، انگور و انجیر و دیگر میوهها در ایران یاد می کند. ایسوس استولینیک و قیام نیکار سوریه ای نیز از کشت گندم، جو، نخود، بقولات، عدس، شلغم، پنیرک، علفهای تلخ، زیتون و انگور در ناحیه سرزی ایران و امپراطوری بیزانس در بین النهرین علیا خبر می دهد.^۷

در مورد ابزار شخم در عهد ساسانیان اطلاعات کافی وجود ندارد. ظاهراً خیش، اعم از سنگین یا سبک، از چوب ساخته می شده است و تنهاتیفه ای آهنین داشته است. در آغاز این خیش از چوبی که شاخه کوتاهی به آن نصب بوده است و زمین را با آن خراش می داده اند، پدید آمده بود. در واقع تکامل خیش ایرانی در دوره مورد مطالعه بسیار آهسته و بطی بوده است.

برای شخم و خرمن کوبی از گاو نر استفاده می شده است، و غالباً یک جفت گاو را به گاو آهن می بسته اند. اصطلاح "جفت گاو" نیز در امور کشاورزی و معرف واحد کشت بوده است، و منظور مساحت زمینی بوده که طی یک فصل زراعی توسط یک جفت گاو نر شخم زده می شده. در عین حال، "جفت گاو" واحدی برای تقویم مالیات بوده است. فردوسی در مورد استقرار این روش در زمان هوشنگ افسانه ای چنین آورده است:

جدا کرد گاو و خرو گوسپند	بورز آوریید آنچه بد سودمند
جهاندار هوشنگ با هوش گفت	بدارید شانرا جدا جفت جفت
بدیشان بورزید و زیشان خورید	همی بساج را خویشتن پسرورید ^۸

اقتصاد طبیعی بر امپراطوری حاکم بود، و واحدهای تولید فتو دالی بصورت مستقلی نیازهای

۶. به نقل از بودهن، در کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد منول. جلد اول، پیشین.

ص، ۲۹۸-۲۹۶.

۷. همان، ص ۲۵۱-۲۳.

۸. شاهنامه. پیشین، ص ۲۶.

خویش را برآورده می‌ساختند. اربابان کم و بیش در روستاها زندگی می‌کردند، و کشاورزان، نجاران، آهنگران، ریسندگان و بافندگان و آسیابانان نیازهای آنها را تأمین می‌کردند.^۹ نهضت مزدکیان در عهد ساسانیان عواقب بسیاری در زمینه اقتصادی و سیاسی ببارآورد، و اصلاحات انوشیروان در امر خراج را باعث گردید. در عین حال این نهضت موجب تقویت نیروهای نوین اجتماعی شد و در نابودی بقایای روابط برده‌داری مؤثر افتاد.

انوشیروان پس از سرکوبی نهضت مزدکیان و بازگرداندن اسلاک تقسیم شده به صاحبان قبلی آنها، به دهقانان (خرده‌سالکان) برای تحویل بذروابزار زراعت و حیوانات لازم برای شخم، کمک کرد، و مؤسسات آبیاری و راهها را تعمیر نمود. طبری در این باره چنین می‌نویسد:

[انوشیروان] فرمان داد نهرها و رودخانه‌ها را لارویی نمایند و کهریزها و قنوت را مرست کنند، و ساختمانها و خانه‌ها را با دریافت کمک از بیت‌المال تعمیر نمایند، و نیز دستور داد پل‌های شکسته و گذرگاههای ویران و دهات خراب را بطوری مرست و تعمیر نمایند که بحال روز اول خود درآید، همچنین احوال سرداران را بررسی نمود و تقایص هریک از آنها را از حیث مال یا سوار یا مسائل دیگر جبران کرد، و آنچه را که موجب اصلاح وضعشان بشود برایشان مقرر داشت و برای آتشکده‌ها گماشتگانی برگزید، و راهها را اصلاح و آسان گردانید...^{۱۰}

پس از انقراض حکومت ساسانیان جریان تکامل بعدی فئودالیسم و نیروهای عامل در تولید سست‌تر شد چراکه فتوحات اعراب برده‌داری را که در ایران رویه‌تلاشی کامل بود، تقویت نمود، و اشکال غیر متکامل و ناقص مالکیت آب و زمین، یعنی مالکیت فئودالی دولت، را گسترش داد. پس از فتح ایران اعراب غنائم بسیاری بچنگ آوردند و موجب خرابیهای بسیار گشتند. انتقال بخش مهمی از سازاد تولید به خسار از کشور بصورت خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و شهریان مانی برسر راه تکامل نیروهای عامل در تولید وجود آورد.^{۱۱} در اوایل دوره اسلامی نیز افزایش مالیات ارضی به رشد نیروها منتهی شد. سنگینی بار مالیاتها بردوش کشاورزان ایرانی قرار داشت، و آنها گذشته از پرداخت مالیات، ملزم به انجام بیگاری برای ساختن و تعمیر راهها و مساجد و کاخها، حفر و تنقیه مجاری آبیاری و غیره، بودند. در عین حال، در اوایل دوره تسلط اعراب مؤسسات آبیاری و آبادیها نیز رویه‌ویرانی گذاشتند. برخی از این خرابیها عمداً و پاره‌ای در نتیجه عدم توجه رخ دادند. مثلاً، شادروان شوشتر در زمان حجاج بن یوسف ثقفی خراب شد، و پس از آن بتدریج آب کارون کف رودخانه را شست. در نتیجه، نهرداریون کم آب‌گشت و آبادیهای اطراف آن رویه‌ویرانی گذاشتند. حجاج نیز به منظور آسیب رساندن به دهقانان آن ناحیه از تعمیر آن روی گرداند.^{۱۲}

۹. Ghirshman, پیشین، ص ۳۴۳-۳۴۴.

۱۰. تاریخ‌الریسل والملوک، پیشین، ص ۱۷۸.

۱۱. مثلاً، شهر مسرو در سال ۳۱ هجری قمری بالغ بر يك ميليون وجه نقد و کالا، از آنجمله ۲۰۰۰۰۰۰ جریب (هر جریب معادل ۳۹۰۰ متر مربع بوده است) گندم جو، بعنوان باج به فاتحان پرداخت (تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۱۷۹-۱۸۰).

۱۲. دنبت، پیشین، ص ۵۳ و تقی بهرامی، تاریخ کشاورزی ایران، ۱۳۳۰، ص ۴۳.

در عهد بنی امیه بدرقاریهای مأسوران وصول خراج شدت گرفت و درپاره‌ای از مناطق موجب مهاجرت روستاییان و بایرماندن اراضی گردید.^{۱۳} و از آنجا که اعراب اسب را گرامی می‌داشتند و گاو را خوار می‌شمردند، پرورش اسب از محدود چیزهایی است که در دورهٔ اسویان رونق داشت.^{۱۴}

بدین ترتیب، تکامل نیروهای عامل در تولید در اوایل دورهٔ اسلامی آهسته گردید چرا که فتح ایران و دیگر کشورها توسط اعراب با اسارت و بردگی عدهٔ زیادی از مردم غیر لشکری همراه بود. در عین حال، اعراب زندگی چادرنشینی را تا اندازه‌ای رواج دادند، و با افزایش مالیاتها و خارج ساختن آن از سرزمین ایران، به رشد نیروها صدمه وارد ساختند.

پس از پیروزی عباسیان و قشرهای اعیان و دهقانان ایرانی که از ایشان پشتیبانی کرده بودند، گسرایش بسهمسوی فتودالیم در ایران شدیدتر شد. با اینهمه، در این دوره نیز عدهٔ کثیری برده وجود داشتند که در کنار تولیدکنندگان نظام فتودالی بکار گرفته می‌شدند. اما بطور کلی در دورهٔ عباسیان نیروهای عامل در تولید رشد کردند. شهرها گسترش یافتند، و افزایش سبادهٔ کالا میان شهرها و روستاها و بازرگانی با چادرنشینان، و نیز تجارت به وسیلهٔ کاروانها، به رشد و ترقی شهرها و تولید کالایی ساده یاری رساندند.^{۱۵} بخشی از دهات و مزارعی که در زمان اسویان ویران شده بودند، آباد گردیدند. نهرهای سحلهٔ سواد تعمیر گشتند و آبیاری به امر کشاورزی کمک کرد.^{۱۶}

سقوط خلفای عرب و ظهور سلسله‌های محلی ایرانی در تحکیم جامعهٔ متکامل فتودالی از لحاظ اقتصاد سرزمین ایران اهمیت ترقیخواهانه‌ای داشت. چرا که در ظرف سه قرن، یعنی از قرن چهارم تا قرن هفتم هجری قمری، نیروهای عامل در تولید ایران دوران تعالی و ترقی را گذراندند و این دوره تنها در طی چند دهه که فتوحات سلجوقیان جریان داشت، قطع شد. در این دوره دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و مردم شهرها از کشور خارج نمی‌شد و در داخل ایران مصرف می‌گردید. بخشی از این مازاد نیز به مصرف ایجاد، تعمیر و احیای سحاری آبیاری و احداث قناتها، رسید. در عین حال، در این دوره ایران مورد هجوم بیگانگان قرار نگرفت، به غیر از هجوم ترکان غز، و جنگهای داخلی کمتر موجب ویرانیهای بزرگ گردیدند.

در این دوره توجه به امر کشاورزی افزایش یافت، و جغرافیدانان قرن چهارم هجری قمری اطلاعات مشروحی دربارهٔ جغرافیای اقتصادی ایران گردآوری کردند. یکی از کاملترین فهرست اساسی مزروعات ایران را ابونصیر موفق هروی در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری قمری فراهم آورد. وی در کتاب الابنه عن حقایق الادویه، از غلات، گیاهان صنعتی، بقولات، سبزیجات و چاشنیهای گوناگون یاد کرده است، و خواص دارویی آنها را برشمرده است.^{۱۷}

۱۳. همان، ص ۴۱-۴۴.

۱۴. مثلاً، در روزگار هشام بن عبدالملک چهار هزار اسب که مملوق به او و بزرگان عرب بودند، در مسابقه‌های اسب‌دوانی شرکت می‌کردند (همان).

۱۵. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۰۶-۲۱۰.

۱۶. بهرامی، پیشین، ص ۴۵.

۱۷. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مفلول، جلد اول، پیشین، ص ۳۰۱-۳۰۹.

در دوره تسلط سلسله‌های محلی ایرانی و سلجوقیان، کشت مزروعات قدیم توسعه یافت و زراعت انواع جدید مرسوم گشت. کشت برنج که در زمان ساسانیان معمول نبود، در خوزستان و پاره‌ای از نقاط فارس، خراسان، سیستان و نواحی کرانه بحر خزر گسترش بسیار یافت. کشتهای جدیدی از قبیل انواع مرکباب نیز در جنوب ایران، کرانه جنوبی بحر خزر و واحه بلخ متداول گشتند. جو و ارزن (نان فقیران) و گندم در غالب نقاط فلات ایران کشت می‌شدند. یونجه برای علیق اسبان بکار می‌رفت و در بسیاری از نقاط کشور کشت می‌گردید. کشت پنبه در خراسان، شمال ایران، فارس و آذربایجان جنوبی گسترش یافت. کتان در فارس کشت می‌شد و در نساچی و روغن‌کشی مورد استفاده قرار می‌گرفت.^{۱۸} به گفته اصطخری «از شینیز و جنابا و کازرون و توج جامه‌های کتان برخیزد»^{۱۹} و یا این که «به همه اران و آذربایگان جامه کتان از در بند برند»؛^{۲۰} ظاهراً در این دوره با افزایش سطح زیر کشت پنبه، نسوجات پنبه‌ای نیز از رونق بیشتری نسبت به گذشته برخوردار بوده است. به قول اصطخری «ازری پنبه به بغداد آید و به آذربایگان برند و جامه نرم منیر خیزد»^{۲۱} و «از یزد و ابرقوه جامه‌های پنبه خیزد و حریر»^{۲۲} زعفران در عراق عجم، قم، لرستان، فارس، در بند، نهاوند و پاره‌ای از نقاط ماوراءالنهر^{۲۳}، روناس در خراسان، و نیل در کرمان کشت می‌شدند،^{۲۴} و از آنها برای رنگرزی استفاده می‌کردند. کشت بقولات در اکثر نقاط رواج داشت، و صیفی‌کاری و کشت سبزیجات در اطراف شهرها متداول بودند. خربزه در بسیاری از نقاط بعمل می‌آمد و بهترین نوع آن در اصفهان و سرو کشت می‌شد.^{۲۵} به گفته اصطخری «میوه‌های مرو به از میوه‌های دیگر شهرهای خراسان بود، تا آن حد کی خربزه آنجا را خشک کنند و کشته خربزه به آفاق ببرند. و هیچ جایی دیگر نشود»^{۲۶} که خربزه کشته توان کرد کی تبا نشود»^{۲۷}. زیره در کرمان بسیار بود،^{۲۸} و خیار در نقاط مختلف کشت می‌شد.^{۲۹}

در قرن چهارم هجری قمری نوغان‌داری در طبرستان، خراسان، واحه سرو و فارس مرسوم بود، و به قول اصطخری «اصل ابریشم در روزگار از مرو به طبرستان افتاد، و هنوز تخم از سرو به طبرستان برند»^{۳۰}.

۱۸. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۲ و مسالك و ممالك. پیشین، ص ۱۷۲-۱۷۹ و ۲۱۴. به قول اصطخری درباره‌ای از نقاط کرمان مردم «نان ارزن خورند» (همان، ص ۱۴۳).
۱۹. همان، ص ۱۳۴.
۲۰. همان، ص ۱۵۷.
۲۱. همان، ص ۱۷۱.
۲۲. همان، ص ۱۳۴.
۲۳. همان، ص ۱۳۳-۱۵۷-۱۶۵-۲۳۴.
۲۴. همان، ص ۱۴۳.
۲۵. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۳.
۲۶. مسالك و ممالك. پیشین، ص ۲۰۸.
۲۷. همان، ص ۱۴۳.
۲۸. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۳.
۲۹. مسالك و ممالك. پیشین، ص ۲۰۸ و نیز ۱۳۴.

درختان میوه نیز در اکثر نقاط وجود داشتند. زیتون در فارس، و مرکبات در فارس، خوزستان، کرمان و بلخ بعمل می‌آمدند. در جیرفت «هرچه درگرمسیر و سردسیر بود، آنجا یابند، چنانکه در یک وقت برف و رطب و گوز و ترنج به هم باشد.»^{۳۰} در قم نیز پسته کاری و فندق - کاری رونق بسیار داشتند.^{۳۱} کشت نخل خرما که از قدیم در ایران متداول بود، در این دوره گسترش بسیار یافت و در بسیاری از نواحی گرمسیر و معتدل وجود داشت.^{۳۲} کشت مویز متداول بود، و در برخی از نقاط فلات ایران انواع مختلف انگور بعمل می‌آمد. مثلاً به گفته اصطخری در قزوین «انگور و بادام و مویز چندان بود که به شهرها ببرند،»^{۳۳} و «به همه سیستان نعمت و انگور از [طاق] برند.»^{۳۴} نیشکر نیز در خوزستان، کرمان و بلخ کشت می‌شد،^{۳۵} و خوزستان سی هزار رطل شکر نیشکر بعنوان خراج به خزانه تحویل می‌داد.^{۳۶} گل‌های معطر و گیاهان دارویی در فارس و کرگان کشت و به شهرهای مختلف صادر می‌شدند. گلاب فارس مشهور بود، و در قرن چهارم هجری قمری خراج این منطقه سالیانه سی- هزار شیشه گلاب و بیست هزار رطل کشمش بود.^{۳۷}

دامداری نیز در این دوره پیشرفت کرد. بخشی از دامها متعلق به مردم اسکان یافته بود، اما چادر نشینان دام بیشتری در اختیار داشتند. گوسفندداری بیشتر در فارس، کوهستان، خراسان و ماوراءالنهر رواج داشت.^{۳۸} مثلاً، اصطخری در ذکر رسوم فارس از قبایل عربی نام می‌برد که گوسفند و مادیان بسیار داشته‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

و پیش از این گفتیم که این طایفه قرب پانصد هزار خانه باشند، و از یک قبیله باشد که دوهزار سوار بیرون آید. و هیچ قبیله کم از صد سوار نبود. و تابستان و زمستان بر چراخوارها گردند و اندک مایه مردم از ایشان به سرود و جروم مقام دارند... و گویند که اصل ایشان از عرب است. ایشان را گوسفند و مادیان باشد و اشتر کم دارند، و شنوده‌ام که این سردمان صد قبیله زیادت باشند و ما را سی‌واند قبیله بیش معلوم نبود.^{۳۹}

استفاده از آسیابهایی که به کمک نیروی حیوانی و دستی به حرکت در می‌آمدند مطرود گردید و آسیابهای آبی و در بعضی نقاط مثلاً سیستان، بادی، گسترش بیشتری یافتند.^{۴۰} در واحه یزد برای

۳۰. همان، ص ۱۴۳.

۳۱. همان، ص ۱۶۶.

۳۲. همان، ص ۹۱، ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۸.

۲۱۶، ۲۲۰.

۳۳. همان، ص ۱۷۲.

۳۴. همان، ص ۱۹۷.

۳۵. همان، ص ۹۰-۹۱، ۱۴۳-۱۳۴-۲۲۰.

۳۶. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۴.

۳۷. همان.

۳۸. مسالک و ممالک. پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۴-۱۶۷-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۷.

۳۹. همان، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴۰. در زرنج سیستان «پیوسته باد سخت وزد و آسیا بر باد ساخته باشند» (همان، ص ۱۹۴).

مبارزه باریک روان درخت گز غرس می کردند،^{۴۱} و در سیستان «گرد بس—گرد ریگ دیواری [می ساختند] از چوب و خاشاک بلندتر از ریگ، و در بن این دیوار جایها باز [می گذاشتند] تا باد درآید و ریگ را [بردارد] و بمسر دیوار برون [برد].»^{۴۲}

در دوران یادشده در اکثر نقاط ایران کارهای بزرگی در زمینه آبیاری انجام گرفت که مساحت اراضی مزروع را افزایش داد. تعداد قنات‌ها افزایش یافتند، و بسیاری از اراضی آبی ایران بوسیله آب قنات آبیاری می شدند.^{۴۳} از آب چاه و لهرهای متفرع از رود نیز برای زراعت استفاده می کردند.^{۴۴} بندها و سدهایی نیز بر روی رودخانه‌ها بسته شدند. عضدالدوله دیلمی بر رود کر بند مشهور عضدی یا بند امیر را احداث کرد. اتابک چاولی نیز بند قدیمی را مجرد بر رود کر را تعمیر کرد. ابن بلخی در باره بندهای رود کر چنین می نویسد:

[کر] رودی عاصی است کی هیچ جای را آب ندهد الا جایها کی بند کرده اند تا آب در نیافته است و بر نواحی افتاده و بندها کی برین رود کر ساخته اند اینست: بند را مجرد. از قدیم باز بودست و نواحی قریه را مجرد آب از آن می خورد و ویران شده بود پس اتابک چاولی آنرا عمارت کرد و فخرستان نام نهاد. بند عضدی هم آنست کی در جهان مانند آن نیست و صفتش آنست کی این نواحی کربال پیش ازین بند صحرا بود بی آب و عضدالدوله تقدیر کرد کی چون این بندها بساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم میگرفت. پس مقدران را و صانعانرا بی آورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرفهای آب بساختند از چپ و راست رود کرد. پس شادروالی عظیم کرد از سنگ و صهروج در پیش و پس بند و آنکه این بند برآورد از معجون صهروج و ریگ ریزه چنانک آهن بر آن کار نکنند... وجوهها ساخته اند بر آن و جمله نواحی کربال بالا ئین آب ازین بند مییابد و بند قصار بر کربال زهرین ساخته اند و مختل شده بود و اتابک چاولی عمارت آن کرد...^{۴۵}

در پشت بند عضدی دمچرخ عظیم برای بالا آوردن آب احداث گردید، و در کنار هرچرخ آسیابی آبی ساخته شد. در خوزستان نیز بر رود کارون چرخهای مذکور برای بالا آوردن آب احداث گردید.^{۴۶} با اینهمه، تماسی کشتهای آبی نبودند، و بخش مهمی از آنها از آب باران استفاده می کردند.^{۴۷}

بدین ترتیب، نیروهای عامل در تولید در کشاورزی بین قرلهای چهارم و هفتم هجری-قمری از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند، و این رشد کماکان در دوره سلجوقیان حفظ

۴۱. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۲.

۴۲. مسالك وممالك، پیشین، ص ۱۹۴.

۴۳. همان، ص ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۷۲ و ۲۱۶ و مثلا هودة الارض، پیشین، ص ۱۱۳، و نیز فادنامه، پیشین، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۴۴. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۱.

۴۵. فادنامه، پیشین، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۴۶. همان.

۴۷. مثلا، هودة الارض، ص ۱۱۳ و فادنامه، پیشین، ص ۱۸۰. به گفته خوارزمی دعدی، عثری، بل و بخش... زراعتی است که از آب باران شروع می شود (مفاتیح العلوم، پیشین، ص ۷۱).

شد. در آغاز قرن هفتم هجری قمری نظام فتودالی در سرزمین ایران بطور کلی رویه پیشرفت بود. مالکیت فتودالی زمین و آب مسلط بود، و اشکال متکاملتر آن استقرار یافته بودند. مؤسسات آبیاری جدید احداث گردیدند و مؤسسات قدیمی تعمیر شدند. کشاورزان نیز به رغم سطح ابتدایی ابزار زراعتیهای کوچک و تسلط روابط توزیعی فتودالی، بر اثر آزدوگی و تجربه بیشتر حاصل فراوانی از زمین بستان می آوردند. شهرهای پرجمعیت و پررونق نیز که بر مبنای تولید پیشه‌وری و مبادله با روستاها نیازهای خود را تأمین می کردند، بوجود آمدند، و تجارت محلی و صادراتی از رونق بسیاری برخوردار بود.^{۴۸} تمامی این پدیده‌ها نمایانگر گرایشهای مترقی در جامعه فتودالی ایران در آغاز قرن هفتم هجری قمری بودند. در عین حال، در قرن ششم هجری قمری تضادهای طبقه‌ای شدت یافتند، و تضاد درونی میان قشرهای مختلف طبقه فتودال نیز حادث گردید. بزرگان نظامی اقطاع دار و بزرگان محلی شهرستانی با دبیران و روحانیان عالیمقام در تضاد بودند. چرا که گروه نخست گرایش به عدم تمرکز داشت و گروه دوم منافعی با افزایش تمرکز تأمین می گردید. در چنین اوضاع و احوالی مغولها به سرکردگی چنگیزخان به جوامع متمدن و اسکان یافته آن روزگار هجوم آوردند.

فتوحات مغولها تغییرات عمیقی در اقتصاد و روابط اجتماعی سالک مفتوحه پدید آورد. لیکن مهمترین اثر آنها ویران کردن نیروهای عامل در تولید، و در نتیجه کند ساختن تکامل اقتصادی—اجتماعی جوامع مفتوحه، بود. البته هجوم صحرائشینان به جوامع متمدن و اسکان یافته همواره با ویرانی و غارت سرزمینهای مفتوحه همراه بوده است. مثلاً، شکستنیست که ورود ترکان غز تا حدودی، بویژه در خراسان، خرابیهایی بار آورد^{۴۹}. ورود قبایل صحرائشین عرب به ایران نیز در آغاز مشکلاتی برای جامعه اسکان یافته ایرانی به همراه داشت. لیکن هجوم صحرائشینان عرب و غز از نظر گسترش زندگی صحرائشینی خرابی قابل توجهی ببار نیاورد. در شهرهایی که اعراب ساکن شدند، شیوه زندگی بدوی را رها ساختند. آن عده از آنها نیز که در نواحی مرکزی و شرقی ایران شیوه زندگی صحرائشینی را دنبال کردند، اگرچه در پاره‌ای از اوقات مشکلاتی برای روستاییان ساکن فراهم آوردند، اما روابط اقتصادی بین آنها و روستاییان بطور کلی برای هر دو گروه سودبخش بود. چرا که موجب گسترش مبادله میان آنها شد. در عین حال، اقتصاد شبانی در برخی از نواحی به حال اقتصاد مبتنی بر کشاورزی ساکن سودمند افتاد. چرا که بخشی از اراضی که در غیر اینصورت بلااستفاده باقی می ماندند، مورد بهره برداری قرار گرفتند. بدین ترتیب، در دوره اسلامی اراضی بیشتری نسبت به گذشته مورد استفاده قرار گرفتند.^{۵۰} لیکن فتوحات بی دربی چنگیزخان و جانشینان وی از بسیاری جهات با فتوحات صحرائشینان دیگر تفاوت داشت. امپراطوری چنگیزخان در مقایسه با فاتحان صحرائشین قبلی، به مراتب متشکل تر بود. بدین سبب، در فتوحات چنگیزخان بی رحمیها و ویرانیها بصورتی متشکل اعمال می شدند، و تمام عناصری که ممکن بود مقاومتی از خود نشان دهند، نابود می گردیدند.

۴۸. در مورد تولید پیشه‌وری، بازرگانی و شهرها رجوع شود به فصل بعد.

۴۹. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۹۳-۲۹۵، ۲۹۸-۳۰۱، سلاجوقناه. پیشین، ص ۴۹-۵۱ و

Lambton, «Ilat» پیشین، ص ۱۰۹۹.

آنها پس از غارت شهرها، سپاهیان را می‌کشتند و افراد خانواده‌های ایشان را به بردگی وامی‌داشتند، صنعتگران ماهر را بین شاهزادگان و بزرگان مغول تقسیم می‌کردند، و دختران و زنان جوان را به کنیزی می‌بردند. در زمان آباقاخان، مغولها در یک لشکرکشی مردم گزرگان، خیوه و قراقس را قتل‌عام کردند، و سپس در بخارا ده‌هزار نفر را به قتل رساندند و «جز زدن و بردن و کشتن و... کندن و سوختن کاری»^۱ نکردند. آنها پس از قتل و غارت بخارا، «پنجاه هزار از دختران و پسران زیباروی را برده ساخته تالب آب آمو براندند.»^۲ به گفته صاف مغولها در یکی از جنگها در ساوراءالنهر «می‌زدند و می‌کشتند و می‌کندند و می‌سوختند. تا دیناری زرو و یک من غله اگر نزد کسی می‌یافتند به زجر و شکنجه می‌گرفتند. چنانکه از خوردنی و پوشیدنی هیچ باقی نگذاشتند و هفت سال آن سرزمین از اسکان خالی بود.»^۳

راز موفقیت‌های نظامی مغولها نیز این بود که مقاومت در مقابل آنها به شکل متفرقی صورت می‌گرفت، و این امر از تجزیه‌طلبی فئودالی و تضاد بین روستاییان و اربابان ناشی می‌گردید. سپاهیان مغول به زندگی سخت و ساده عادت داشتند، و از تحرك بسیاری نیز برخوردار بودند. در عین حال، درگیری طبقه‌ای بین مغولها در لفافه روابط پدرسالاری تجلی می‌یافت.

به هرگونه، می‌توان سه مرحله از تکامل اقتصادی - اجتماعی ایران را در زمان تسلط مغولها از یکدیگر تمیز داد. نخستین مرحله از سال ۶۱۷ ق.ه. / ۱۲۲۰ م. تا سال ۶۸۹ ق.ه. / ۱۲۹۰ م. مشخص می‌گردد. ویژگی این مرحله تباهی عظیم اقتصاد ایران، کاهش سطح زیر کشت، مهاجرت توده‌های صحرائشین به ایران و در نتیجه تقویت بخش دامداری صحرائشینی در اقتصاد کشور، سقوط زندگی شهری و تشدید گرایش به سوی اقتصاد طبیعی، افزایش مالیاتها و میزان بهره‌کشی فئودالی، تجدید تقسیم اراضی، افزایش تقیدات و وابستگیهای فئودالی و تشدید تناقضات طبقه‌ای، است.

در مرحله دوم که سالهای بین ۶۸۹ و ۷۲۶ هجری قمری را در بر می‌گیرد، کشاورزی تاحدی بر اثر اصلاحات غازان‌خان رشد نمود، اگر چه هرگز به سطح قبل از قرن هفتم هجری قمری نرسید. در این مرحله خانواده‌های فئودال ایرانی و سلسله‌های محلی قدرت بیشتری بدست آوردند، اقطاع داری گسترش یافت و گرایشهای گریز از مرکز تشدید گردید.

ویژگی مرحله سوم، یعنی از سال ۷۲۶ تا ۷۸۲ هجری قمری، پاشیدگی وعدم مرکزیت فئودالی، افزایش بهره‌کشی و در نتیجه، گسترش قیامهای روستاییان و پیشه‌وران، است.^۴ در مرحله اول نخستین نتیجه هجوم و فتوحات مغولها تقلیل شدید جمعیت ایران، بویژه تولیدکنندگان، در شهرها و روستاها بود.^۵ در واقع رفتار مغولها با مردم مناطق متصرفه از شیوه نبرد آنان بیشتر ر انبار بود. این رفتار موجب ویرانی مناطق بسیاری شد، و این ویرانی برای حکومت ایلخانان مشکلات فراوانی ایجاد کرد. ارقامی که مؤلفان مختلف راجع به کشتار

۵۱. تحریقات‌دایخ و صاف. پیشین، ص ۴۵.

۵۲. همان.

۵۳. همان.

۵۴. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۹۰-۹۲.

۵۵. تحریقات‌دایخ و صاف. پیشین، ص ۴۵.

مغولها ذکر کرده‌اند، وحشتناک است. اگر چه این ارقام با اغراق آمیخته است، اما معرف کشتار وسیع بوسیله قبایل مغول می‌باشد. آنها در سال ۶۱۷ هجری قمری در نیشابور ۱۱۷۴۷۰۰۰ نفر را سربریدند. پس از تسخیر مرو در سال ۶۱۸ هجری قمری نیز ۷۰۰۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. در پایان سال ۶۱۹ هجری قمری نیز ۱۶۰۰۰۰ نفر پس از تسخیر مجدد هرات به هلاکت رسیدند، و ۲۰۰۰۰۰ نفر در بلخ کشته شدند. مغولها در ناحیه بیهق خراسان ۷۰۰۰۰ نفر، و در سال ۶۱۷ هجری قمری در نسا ۷۰۰۰۰ نفر را به قتل رساندند.^{۵۶} به گفته مؤلف مرهادالعباد، «در شهر ری پانصد هزار آدمی به قتل آمده است و اسیر گشته»^{۵۷} و در همدان مغولها «خلق بسیار را شهید کردند و بسی اطفال و عورات را اسیر بردند و خرابی تمام کردند»^{۵۸}. پس از تسخیر سمرقند به دست چنگیزخان نیز تنها ربعی از جمعیت پیشین باقی ماند.^{۵۹}

مغولها پس از تسلط بر شهرها، مردم آنجا را بر حسب جنسیت و سنشان تقسیم بندی می‌کردند و از میان سردان آنان را که مهارتی داشتند (از جمله کشاورزان) بعنوان «غنیمت» خاص فرمانروا جدا می‌کردند و آنان را در مشرق به خدمت خان مغول وا می‌داشتند.^{۶۰} پاره‌ای از آنان را نیز برای انجام مقاصد جنگی بکار می‌گرفتند. بازرگانان را نیز پس از کشف محل دارایشان می‌کشتند، و نعلش آنها را «طعمه حیوانات می‌کردند»^{۶۱}

خراسان پیش از هر نقطه‌ای در کشور صدمه دید. این منطقه که پیش از ورود مغولها از رونق بسیاری برخوردار بود، بر اثر حمله مغول ویران گردید و جمعیت آن بشدت کاهش یافت. به گفته یاقوت مؤلف معجم البلدان بلخ در آغاز قرن هفتم هجری قمری شهری آباد و ثروتمند بوده است و انبارهای غله آن غذای خراسان و خوارزم را تأمین می‌کرده است. این شهر بر اثر حمله مغول ویران گردید و مردم آن به قتل رسیدند.^{۶۲} از این روی هنگامی که مارکوپولو در نیمه دوم قرن هفتم از آن ناحیه می‌گذرد، آن را ویران و مخروبه می‌یابد.^{۶۳}

روستاهای خراسان نیز بر اثر فتوحات مغولها ویران و خالی از سکنه شدند، و تمام اسماعیلیان ناحیه کوهستان به فرمان هلاکوخان به قتل رسیدند. نیشابور و طوس بکلی ویران گردیدند، و جمعیت روستاهای اطراف این دو شهر بشدت تقلیل یافت. هنگامی که در سال ۱۲۳۶ م. خان مغول به ترمیم هرات پرداخت، بسیاری از جاسه بافانی را که مغولها به اسارت برده بودند، به این شهر بازگرداند و آنها را به تعمیر نه‌های اطراف هرات واداشت چرا که در آن ناحیه کشاورزی برای انجام این کار باقی نمانده بود.^{۶۴}

۵۶. کشاورزی و مناسبات ارضی ددایران عهدمغول. جلد اول، پیشین، ص ۶۱-۶۲.

۵۷. مرهادالعباد. پیشین، ص ۱۷.

۵۸. همان، ص ۱۹.

۵۹. کشاورزی و مناسبات ارضی ددایران عهدمغول. جلد اول، پیشین، ص ۴۲.

۶۰. اشپولر، پیشین، ص ۴۱۵.

۶۱. همان.

۶۲. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۶-۴۸۷.

63. *The Travels of Marco Polo* 1958, P. 43.

۶۴. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۶-۴۸۹.

طبرستان که پیش از حمله مغول خطه‌ای آباد بود، در زمان مغولها رونق خود را از دست داد و کم و بیش خالی از سکنه گردید.^{۶۰} طالقان، ری، همدان، قم، اصفهان، مراغه، اردبیل، گنجه، موصل و بغداد نیز از خرابی و کشتار مغولها در امان نماندند. رشیدالدین - فضل‌الله در این باره چنین می‌نویسد:

از راه تنبیح تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب‌تر از آنکه درین سالها بوده نبوده... و [مغولها] بوقت استخلاص ولایتها و شهرهای معظم بسیار خلق ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند مانند بلخ و شپورگان، طالقان و مرو سرخس و هرات و ترکستان و ری و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و اربیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات بواسطه آنکه سرحد بود و عبور لشکر بسیار بکلی خلق آنجا کشته شدند یا بگریختند و باثربماند چون ولایات ایغورستان و دیگر ولایات که میان قان و قاید و سرحد شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست و بعضی ایلیستان دیار بکر مانند حران و روجه و سروج و رقه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت باثرب و معطلت و آنچه در میان ولایات دیگر خراب‌گشته بواسطه کشش چون باثرب بغداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها و دیهه‌ها خراب که خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده و اگر بنادر از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند مانند آنکه هولاکوخان و اباقاخان و ارغون‌خان و گیخاتو خواستند که سرائی چند در الاتاغ و ارمیه و سقورلوق و سجاس خوجان و زنجان و سرای سنسوریه اربان بسازند و معمور کنند یا بازاری و شهری بنا کنند و آبادان گردانند یا جویی آب روانه گردانند بسیار ولایات بدان واسطه خراب‌تر شد و اموال بی‌حساب خرج رفت و بیکبار رعایای بسیار از دیگر ولایات بالحاح بیرون آوردند و یکی از آن مواضع آبادان نشد و بجائی نرسید...^{۶۱}

بدین ترتیب، با در نظر گرفتن اخبار مندرج در منابع آن زمان تردیدی وجود ندارد که در سال ۶۵۷ هجری قمری جمع نفوس ایران، بویژه در مشرق و شمال کشور، چند بار کاهش یافته بود. این امر نمایانگر کاهش عظیم نیروی تولیدکننده است که رکن اساسی رابطه انسان با طبیعت را می‌سازد.

یکی دیگر از عواملی که بر اثر حمله مغول به ایران موجب سقوط نیروهای اقتصادی گردید، انحطاط و سقوط شبکه آبیاری، مانند قنات و نهر، می‌باشد. نهرهای هرات در زمان حمله مغولها ویران شدند و شهرهای آن منطقه بدون آب ماندند. سد مرو که بر روی رود سرخاب بسته شده بود، ویران گردید، و قناتها بر اثر عدم تعمیر، تنقید، و لارویی آنها رو به خرابی نهادند.

۶۵. همان.

۶۶. تاریخ مهاباد غازانی. پیشین، ص ۳۴۹-۳۵۱.

مؤسسات آبیاری باروری تولید کشاورزی را بالا می‌بردند، و ویرانی آنها زیان شدیدی به تولید کشاورزی وارد می‌ساخت.^{۶۷}

کاهش شدید جمعیت و ویرانی مؤسسات آبیاری، همراه با از میان رفتن داسهای کار برای امور زراعتی و بذر، موجب سقوط شدید کشاورزی گردید.^{۶۸} به گفته سیفی الهروی به هنگام حمله مغول نشودم که... از حدود بلخ تا حد دامغان یکسال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند چه چنگیزخانین جمله انبارها را سوخته بودند.^{۶۹} ظاهراً در سالهای نخستین حمله مغولها گندم کاشت نمی‌شد چرا که روستاییان از ترس جان فراری شده بودند و عده‌ای از آنها با شیخون زدن به کاروانها غذای خود را تأمین می‌کردند.^{۷۰} و در واقع تازمان غازان خان کمبود نیروی انسانی، بذر و دام برای زراعت ادامه داشت، و مؤسسات آبیاری نیز ویران باقی ماندند.^{۷۱}

یکی از عواقب سوء تسخیر ایران و سمالک، جاور آن توسط مغولها هماناسیاست بهره‌کشی از روستاییان بود که به وسیله نخستین جانشینان چنگیزخان و بعد از ایشان توسط ایلخانان اولوس هلاکوئی اعمال شد. همانگونه که در فصلهای گذشته بدان اشاره شد، این سیاست به نحوی بی‌رحمانه موجب فقیرتر شدن روستاییان گردید و امکان احیای مجدد کشاورزی را مشکل ساخت. در واقع، اوضاع و احوال چنان ناساعد بودند که سیاستهای اصلاحی غازان - خان در زمینه مالیاتی، آبیاری و کمک به روستاییان نیز کاملاً مؤثر واقع نشدند.^{۷۲}

یکی دیگر از عوامل مهمی که در زمان مغولها وقفه‌ای در تکامل نیروهای عامل در تولید در کشاورزی پدید آورد، تقویت دانداری صحرائشینان و ایلات در ایران و آسیای میانه بود. همانگونه که در فصل مسأله ایلات در تاریخ ایران خواهیم دید، دانداری سبتنی بر کوچ‌نشینی تازمان ورود مغولها در اقتصاد سرزمین ایران نقشی کم اهمیت داشته است. هجوم مغولها به ایران همراه با ورود قبایل مختلف ترک و مغول بود. گذشته از این، حمله مغولها باعث خرابی بسیاری از روستاها شد، و ساکنان این روستاها برای تأمین معیشت خود به اقتصاد شبانی و زندگی نیمه کوچ‌نشینی روی آوردند. بسیاری از اراضی مزروعی بلااستفاده افتادند و بسیاری از آنها به چراگاه قبایل مغول و ترک مبدل گشتند.

آذوقه سپاهیان مغول در نخستین لشکرکشیهایشان به ایران از طریق غارت تأمین می‌گردید. بدین منظور «برای تغذیه سپاهیان هنگام عبور از مناطق ویران شده و یا صحراها

۶۷. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۴۷۸-۴۷۹ و اشپولسر، پیشین، ص ۳۲۰.

۶۸. مثلاً، پس از این که خسان مغول به ترمیم هرات پرداخت، دام‌کار وجود نداشت و «اهالی بالضروره خود را به گاو آهن بستند و ناچار عده‌ای را برای بدست آوردن دام‌کاری بافغانستان کسبل داشتند» (کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۶۹. به نقل از سیفی الهروی در همان، ص ۱۱۵.

۷۰. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۷۱. اشپولر، پیشین، ص ۳۲۰.

۷۲. همان و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، پیشین، ص ۶۶.

کله‌هایی از گاو و گوسفند و نیز مقدار کافی سواد غذائی دیگر، و هم چنین حیوانات باربر (اسب و شتر) فراهم می‌شدند.^{۷۳} در زمان هلاکوخان نیز «چراگاه‌هایی که لشکر وی از آن عبور می‌کرد، ضبط می‌شد.»^{۷۴} بدین ترتیب، بسیاری از اراضی مزروعی تبدیل به چراگاه گردیدند. به‌گفته مارکوپولو در زمان مغولها رعایای روستاهای جنوب کرمان از دهات خویش فرار کرده بودند و به‌زندگی شبانی روی آورده بودند.^{۷۵} به‌قول مؤلف منتخب التواریخ معینی نیز در زمان هلاکوخان عده‌ای از امیران محلی به‌زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی پرداختند چرا که «ولایت خراب و رعایا آواره» شده بودند.^{۷۶} حمدالله مستوفی نیز از وجود ایلات مغول در ناحیه سلطانیه، دشت مغان و ساوجبلاغ سخن می‌گوید، و به‌زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی در ملایر و نهاوند اشاره می‌کند.^{۷۷} پاره‌ای از قبایل مغولی که به‌اولوس هلاکوخان کوچ کرده بودند، نیز در خراسان، افغانستان، سیستان، فارس، کرمان، داغستان و آسیای صغیر اقامت داشتند.^{۷۸}

ایلات ترک و مغول که به‌زندگی مبتنی بر صحرانشینی خو گرفته بودند و بر طبق یاسای چنگیزخان از یکجانشینی منع شده بودند، با مردم اسکان یافته دشمنی می‌ورزیدند. در عین حال، وضع برتر اقتصادی و سیاسی صحرانشینان پس از تسلط بر سرزمینهای تکامل یافته‌تر، آنها را به زندگی ساکن متمایل نمی‌ساخت. بدین سبب مغولها اراضی وسیعی را تصاحب کردند و کشاورزان را از آن اراضی بیرون راندند. در نتیجه واحه‌های آباد به‌دشت مبدل گشتند. مثلاً، ناحیه بادغیس خراسان که پیش از حمله چنگیزخان خطه‌ای آباد و پر جمعیت بود، پس از قتل عام مغولها به‌چراگاه تبدیل شد.^{۷۹} بدین ترتیب، گسترش چراگاهها به‌ضرر اراضی مزروعی که تولید آن از باروری بیشتری برخوردار بود، یکی از علل وقفه در توسعه نیروهای عامل در تولید کشور بشمار می‌آید. توسعه دانداری مبتنی بر صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی به‌نحو بارزی تضاد بین این شیوه زندگی و کشاورزی ساکن را تشدید کرد. تضاد مذکور از آن روی اهمیت دارد که در دانداری مبتنی بر صحرانشینی که به‌مراغه وسیع نیاز دارد، تهیه و ذخیره علیق و کشت و زرع علف و نگهداری داسها در آغل جدا از هم وجود ندارد. داسهای صحرانشینان از علف مراغه تغذیه می‌کنند، و در نتیجه، از آنجا که داسها تنها علف را نمی‌چرند بلکه بخشی از آن را پایمال می‌کنند، استفاده کامل از مرتع اسکان‌پذیر نیست. گذشته از این صحرانشینان و داسهای آنها مدام در حرکت می‌باشند و سرعت و وسعت حوزه حرکت آنان به‌وفور و یاکمبود و جنس علوفه و نیز وضع آبیاری مراغه بستگی دارد. از آنجا که مراغه در فلات ایران غالباً در مجاورت روستاها و واحه‌ها و زمینهای سیل‌گیر اطراف رودخانه‌ها و

۷۳. اشپولر، پیشین، ص ۴۰۴.

۷۴. همان.

۷۵. *The Cambridge History of Iran*. جلد اول، پیشین، ص ۴۱۴.

۷۶. منتخب التواریخ معینی. پیشین، ص ۴۳.

۷۷. نزهة القلوب. پیشین، ص ۶۹، ۶۰.

۷۸. کشاورزی و مناسبات ادنی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۶۸-۷۰.

۷۹. همان، ص ۷۱.

دروه‌های کوهستانی قرار دارد، صحرانشینانی که به مراتع وسیعتر نیاز داشتند، اراضی کشاورزی را غصب می‌کردند و آنها را به چراگاه تبدیل می‌کردند. بدیهی است که در چنین حالتی صحرانشینان با روستاییان اسکان یافته در تضاد قرار می‌گرفتند. گذشته از این، صحرانشینان در جستجوی مراتع به بیلاق و قشلاق می‌پرداختند، و در ضمن این حرکت صدها کیلومتر مسافت را طی می‌کردند. در بین راه نیز دامهای آنان که در کشتزارها رهاسی شدند، مزارع روستاییان را پایمال می‌کردند. در عین حال، صحرانشینان که همواره مسلح بودند، به غارت روستاییان نیز مبادرت می‌ورزیدند. تماسی این مسائل مانعی بر سر راه تکامل نیروهای عامل در تولید ایجاد می‌کردند، و کوشش امیران فتودال محلی و نیز برخی از حکام مغول را برای احیای کشاورزی با اشکال رویرومی ساختند.^{۸۰}

سیادت سیاسی صحرانشینان، بویژه بزرگان نظامی قبایل ترک و مغول، نیز اثر نامطلوبی بر کشاورزی آن روزگار داشت. یکی از منابع درآمد بزرگان قبایل کسب غنائیم جنگی و غارت مردم اسکان یافته بود. اگر هم جنگی با دشمن خارجی رخ نمی‌داد، بزرگان صحرانشین بر ضد یکدیگر به جنگ می‌پرداختند به هر صورت، در این میان روستاییان و مردم شهرها مورد غارت قرار می‌گرفتند و اموال خود را از دست می‌دادند.^{۸۱} سپاهیان مغول نیز در آغاز سواجب خود را از غنائیم جنگی و غارت مردم بست می‌آوردند. در واقع در مجموعه دستورالکاتب که در اواسط قرن هشتم هجری قمری فراهم آمده، دوام غارت مردم را توسط امیران مغول مشخص می‌سازد. مثلاً، اهالی مرند به دیوان شکایت می‌برند که «اسرا و ایلچیان و صادر و وارد که بدین خرابه می‌رسند اولاً در خانهای کدخدایان و رعایا فرود می‌آیند... و آنچه از تعدی و تظاول ممکن و مقدر باشد بجای می‌آرند و بعد از آنکه علوفه و علفه و اخراجات و توقعات ایشان تسلیم می‌رود هر کس از ایشان در هر خانه‌ای که فرود آمده هر چه از آلات و ادوات می‌یابند بر می‌گیرند...»^{۸۲}

بهرگونه، وضع نامطلوب اقتصاد و پایان گرفتن فتوحات نظامی، و نیز افزایش تمایلات گریز از مرکز اعیان چادر نشین، غازان خان را بر آن داشت تا در اواخر قرن هفتم هجری قمری اصلاحاتی در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی بعمل آورد. وی که مسلمان شده بود و از پشتیبانی فتودالهای اسکان یافته مسلمان و بخشی از اعیان چادر نشین مغول و ترک که مسلمان شده بودند، برخوردار بود، حکومت مرکزی را تقویت کرد و به کمک خواجه رشیدالدین فضل‌الله اصلاحاتی در جهت تثبیت خراج و معانت از خودکامگی در وصول آن صورت داد. این اصلاحات اجتناب ناپذیر بودند چرا که بدون آنها بازسازی تولید کشاورزی و در پی آن تأمین زندگی گروههای غیر تولیدکننده، امکان ناپذیر بود. در واقع یکی از نطقهای غازان خان خطاب به امیران و اعیان چادر نشین که در تادیخ مبارک غازانی ارائه شده، به نحوی روشن نمایانگر نیات وی در این زمینه است. در بخشی از این نطق چنین آمده است:

«من جانب رعیت تازیک نمی‌دارم اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم برین کار از من

۸۰. همان، ص ۱۲۱-۱۲۷.

۸۱. همان، ۷۴-۷۶.

۸۲. دستورالکاتب فی تعیین المراتب. پیشین، ص ۴۶۵-۴۶۶.

قادرتر کسی نیست با اتفاق بغارتیم لیکن اگر من بعد تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید کجگون بر رعایا زیادتی کنید وگساو و تخم ایشان و غلها بخورائید من بعد چه خواهید کرد...^{۸۳}

غازان خان سپاهی منظم و دائمی بوجود آورد، و مزد آنها را از طریق عواید اقطاعهایی که در نزدیکی اردوگاههای آنان بودند، تأمین کرد. امتیازاتی برای مالکانی که به احیای زمینهای بایر می پرداختند، در نظر گرفته شد، و اقطاع داران از تجاوز به املاک مالکان خصوصی و اسلاک وقفی برحذر داشته شدند. سپاهیان که اقطاع داشتند، بذر دریافت کردند، و دولت به تعمیر و احداث مؤسسات آبیاری پرداخت. لغو تعهدات نقدی دولت و برات آن به عهده خزانه داریهای محلی، نیز تا اندازه ای از بار سنگین مالیات روستاییان کاست. تقلیل میزان مالیات بازرگانی و صنعت در پاره ای از شهرها و لغو مالیاتهای مزبور در برخی نقاط دیگر، نیز تاحدی به رونق شهرها و روستاها یاری رساند.^{۸۴}

متابع تاریخی و جغرافیایی قرن هشتم هجری قمری نیز از رشد محصولات کشاورزی و رونق نسبی آن سخن می رانند. مثلاً، به گفته مؤلف *نزهة القلوب* که در سال ۷۴۰ هجری قمری تألیف شده است، در اطراف اصفهان کاریزهای بسیاری وجود داشته اند و محصول فراوان بعمل می آمده است و مقداری از آن به هند و روم صادر می شده.^{۸۵} ری که در دوره مغولها «بکلی خراب شد»، در عهد غازان خان «بحکم یرلینج درواندک عمارتی» بوجود آمد.^{۸۶} در روستاهای قزوین، ابهر، ساوه، لر بزرگ و کوچک، همدان، یزد، خوزستان، سیستان و کوهستان و برخی از نواحی خراسان در اوایل قرن هشتم هجری قمری نیز از آب قنات برای آبیاری مزارع استفاده می کردند، و محصول غلات و میوهجات آنها قابل ملاحظه بوده است.^{۸۷} با اینهمه بطروشفسکی که مطالب تألیفات جغرافیایی پیش از غلبه مغول را با آثار حمدالله مستوفی و حافظ ابرو مقایسه می کند، به این نتیجه گیری می رسد «که برغم پیشرفت مشهودی که در آغاز قرن چهاردهم در کشاورزی پدید آمده بوده مع هذا از سطحی که در آغاز قرن سیزدهم واجد بوده بسیار دور بوده است.»^{۸۸} مثلاً، بر مبنای مطالب این کتابها درسی یا بیم که در همدان، رودراور و اسفراین در آغاز قرن هفتم هجری قمری به ترتیب ۶۰، ۹۳، ۶۶، ۴۰، دهکده وجود داشته اند، در حالی که در همین نقاط در زمان حمدالله مستوفی یعنی در اواسط قرن هشتم هجری قمری به ترتیب ۲۱۲، ۷۳، و ۵ دهکده معمور بوده.^{۸۹} یا این که یاقوت در آغاز قرن هفتم از دهات بسیاری در اطراف خواف و ترشیز نام می برد که حمدالله مستوفی به آنها اشاره نمی کند، اگر چه

۸۳. تاریخ مبارک غازانی. پیشون، ص ۲۶۹.

۸۴. همان، ص ۲۴۳-۲۷۷ و ۲۸۲-۳۲۳.

۸۵. *نزهة القلوب*. پیشون، ص ۵۲-۵۵.

۸۶. همان، ص ۵۷.

۸۷. همان، ص ۶۱-۶۵، ۷۷-۸۱، ۸۳-۸۴، ۱۳۰-۱۳۳، ۱۷۳-۱۸۰، ۱۸۱-۱۹۶.

۸۸. کشاورزی و مناسبات ادنی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشون، ص ۱۶۰.

۸۹. همان، ص ۱۶۰-۱۶۱.

حافظ ابرو در آغاز قرن نهم هجری قمری از دهکده‌های اطراف خواف و ترشیز، البته به تعداد کمتری، سخن می‌گوید.^{۹۰} پطروشفسکی از طریق مقایسه مقدار مالیات پیش از غلبه مغول و بعد از تسلط آنان، نیز این حکم را که سطح کشاورزی ایران در آغاز قرن هشتم هجری قمری کمتر از سطح آن در آغاز قرن هفتم بوده است، مورد تأیید قرار می‌دهد و کاهش مالیات دریافتی را نتیجه انحطاط کشاورزی می‌داند.^{۹۱} بدین ترتیب، کشاورزی ایران و کشورهای مجاور آن به‌رغم اعتلای نسبی که در آغاز قرن هشتم هجری قمری پیدا کرد، معهداً به سطح پیش از فتوحات مغول نرسید. حتی به‌گفته پطروشفسکی «بعدها هم، برغم برخی ادوار اعتلاء و پیشرفت که بسته و گریخته پیش می‌آمد (مثلاً در نیمه اول قرن پانزدهم و در قرن هفدهم میلادی) هرگز به‌رواق و شکفتگی دوران قبل از مغول و، دقیقتر بگوئیم، دوره‌ای که از قرن دهم شروع می‌شده و به‌آغاز قرن سیزدهم پایان می‌یافته، نایل نگشت.»^{۹۲} اگرچه او اذعان دارد که در برخی از «نواحی استثنائاً اعتلای کشاورزی در قرن چهاردهم میلادی حتی از سطح آغاز قرن سیزدهم نیز بالاتر بوده. اما این مستثنیاتی بیش نبوده و جنبه عمومی نداشته.»^{۹۳} پیشرفت این نواحی محدود به رشد بعضی از شهرهای بزرگ تجاری و صنعتی بستگی داشته است، اگرچه رشد این شهرها در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری صرفاً به سبب تجارت ترانزیتی بوده است. بهرگونه، رشد شهرهای سزوره، بویژه اصفهان و تبریز، پیشرفت غله‌کاری، صیفی‌کاری و باغداری را باعث می‌شده. اراضی اطراف شهرها به اربابان با نفوذ تعلق داشتند که با بازار شهر در ارتباط بودند و تولید آنها به منظور فروش در بازار صورت می‌گرفت. بهرگونه، در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری مهمترین غلاتی که در سراسر قلمرو ایلیخانان کشت می‌شدند، عبارت بودند از گندم و جو. اجناس گندم به سه گروه تقسیم می‌شد: آنچه در اراضی آبی کشت می‌شد، آنچه در اراضی دیم بعمل می‌آمد و آنچه به‌هنگام فراوانی آب رودخانه‌ها در اراضی دره‌ها کشت می‌گردید. محصول غلات بسیاری از بلوکات در قرن هشتم هجری قمری نیز فراوان بوده است و تقریباً ارزان.^{۹۴}

برنج در دوره مغولها در تمام نواحی که قبلاً به کشت آن می‌پرداختند، کشت نمی‌شد. به‌گفته حمدالله مستوفی تنها در زنجان، داذین و دوان در فارس، سراسر گیلان، بویژه رشت و لاهیجان، کشت می‌شده است.^{۹۵} مثلاً، «ارتفاعات [زنجان] اکثر غله بود و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند»^{۹۶} و رشت «حاصلش غله و پنبه و ابریشم و برنج است»^{۹۷} و لاهیجان

۹۰. همان، ص ۱۶۱-۱۶۳.

۹۱. همان، ص ۱۶۷-۱۷۳.

۹۲. همان، ص ۱۷۴.

۹۳. همان، ص ۱۷۵. پطروشفسکی این نواحی استثنایی را حومه و اطراف اصفهان و تبریز می‌داند

(همان، ص ۱۷۵-۱۸۱).

۹۴. همان، ص ۳۱۳-۳۱۶.

۹۵. نزهة القلوب، پیشین، ص ۶۷، ۱۴۰، ۲۰۲-۲۰۴.

۹۶. همان، ص ۶۷.

۹۷. همان، ص ۲۰۳.

نیز حاصلش برنج و ابریشم و اندک غله می‌باشد.^{۹۸}

کشت بقولات، بویژه باقلا و نخود معمول بود. یونجه که خوراک اصلی اسبان بود، در نواحی مختلف بلست می‌آمد. گیاههای رنگ‌کننده نیز مانند سابق وجود داشتند، و مهمترین نوع آن زعفران و روناس بود. در این دوره احتمالاً به سبب انحطاط عمومی اقتصاد کشور و کاهش بازرگانی، کشت نیل در کرمان متروک‌گشت، اما در زمان غازان خان تخم نیل از هندوستان به تبریز آورده شد. کنجد مهمترین گیاه روغنی آن دوره بود، و بتدریج جایگزین مصرف روغن زیتون گردید. خشخاش که پس از تسخیر روم شرقی توسط سلجوقیان از آسیای میانه به ایران آورده شد، در سطح وسیعی کشت نمی‌شد و رواج کشت آن در ایران مربوط به دوره متأخرتری می‌باشد.^{۹۹}

کتان که یکی از قدیمترین کشتهای ایران بوده است، در قرن هشتم هجری قمری تنها در کازرون کشت می‌شد و آن هم به مقدار کم. در عوض استفاده از پارچه‌های پنبه‌ای بسیار رواج یافت. به گفته حمدالله مستوفی کازرون «آبش از سه کاریز که بدان دیهبا منسوبست اعتماد بر باران دارند،... و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان باشد و قماش آنجا اگر جزیه آب کاریز راهبان شوید، طراوت نپذیرد.»^{۱۰۰}

پنبه در نقاط گوناگونی کشت می‌شد، و محصول پنبه خوزستان، کازرون، رودبار، زیر-کسوه در ایالت قهستان بسیار بوده.^{۱۰۱} در واقع در دوره ایلخانان کشت پنبه از متداولترین انواع نباتات صنعتی بحساب می‌آمده.

کشت پالیزی و سبزیجات و چاشنیها نیز رونق قابل ملاحظه‌ای داشته است، اگر چه بعضی از آنها به سبب انحطاط عمومی اقتصاد کشور اهمیت سابق خود را از دست داده بودند. مثلاً، در قرن چهارم هجری قمری فلفل از بندر سیراف به خارج صادر می‌شده لیکن در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری کشت فلفل کاهش یافت و تنها در داخل ایران بمصرف می‌رسید.^{۱۰۲}

در این دوره نیز همان درختهای میوه‌ای که پیش از آن در ایران وجود داشتند، بعمل می‌آمد. لیکن بلافاصله پس از غلبه مغول باغداری ضعیف گردید تا این که بتدریج از نواحیاء شد. حمدالله مستوفی درباره باغداری بطور اعم و کشت درختان بارور در حومه شهرها که

۹۸. همان، ص ۲۰۴.

۹۹. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۲۴-۳۳۵.

۱۰۰. نزهة القلوب. پیشین، ص ۱۵۱. ابن بلخی درباره کتان کازرون چنین می‌نویسد، در کازرون «چوب کتاب بیاورند و دسته‌ها بندند و آنرا در حوضهای آب اندازند و رها کنند تا بیوسه پس بیرون آورند و گاه آن دور کنند و برسند و آن ریمان کتانرا به آب کاریز راهبان بشویند و این کاریز راهبان آب اندک دارد اما آنرا خاصیت این است که کتان کی بدان شویند سپید آید...» (فارسنامه. پیشین، ص ۱۹۸).

۱۰۱. نزهة القلوب. پیشین، ص ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۷.

۱۰۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۳۸-۳۵۰.

غالباً جنبه کالایی داشته است، مفصلاً سخن می‌گوید. به گفته وی کشت درختان میوه در ایران به جز در عراق عجم، گیلان، فارس، خراسان و دهستان که میوه اندک بوده، در اکثر نقاط رواج داشته است.^{۱۰۳}

در اواسط قرن هفتم و در قرن هشتم هجری قمری اقداماتی در اسرآبیاری در سطح وسیع و کوچک انجام گرفت. سد ساوه که به دستور شمس‌الدین وزیر ایلخانان ساخته شد، سدطیس و سد کبار که قوسی بوده است، از آثار این دوره‌اند.^{۱۰۴}

حفر قنات نیز به رغم انحطاط اسر آبیاری، گسترش یافت، اگر چه بیشتر تعمیر قناتهای سابق مورد نظر بوده. در قرن هشتم هجری قمری از آب رودهای کارون، کرخه و دزفول برای آبیاری استفاده می‌شد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز مبلغ هفتاد تومان برای احیای یکی از بندهای کازرون خرج کرد تا آب را بر املاک خویش سوار نماید. از فراه رود و هیرمند و هریرود نیز برای آبیاری استفاده می‌شد.^{۱۰۵} در اصفهان علاوه بر آب زنده‌رود، از آب چاه و کاریز نیز بهره می‌بردند. به گفته حمدالله مستوفی «آب زنده‌رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهر جاری باشد، و آب چاهش در پنج وشش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیک بود.»^{۱۰۶} در فارس نیز کمافی‌السابق از رود کر استفاده می‌شد. بر این رود سه سد وجود داشت که از دوران سابق باقی مانده بودند. لیکن از آب رودهای گرگان، سفیدرود و شاه‌رود استفاده مطلوبی بعمل نمی‌آمده است. این اسر ظاهراً در ارتباط با سقوط اقتصادی آن منطقه بوده است.^{۱۰۷}

از چرخهای بزرگ نیز برای بالا کشیدن آب استفاده می‌شد. رودهای کوچک نیز برای مشروب ساختن مزارع مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند.^{۱۰۸}

در قرنهای هفتم و هشتم هجری قمری در حومه و اطراف شهرها تولید برای فروش متداول بود، لیکن در بخش اعظم کشور اقتصاد طبیعی حاکم بود. گذشته از این، به سبب انحطاط عمومی اقتصاد ایران در بسیاری از نقاط مالیاتها بصورت جنسی دریافت می‌شدند. پطروشفسکی بر سبنای ارقام مالیاتی دهات مجاور شهرهای بزرگ و کوچک و دهات دور افتاده، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که «تولید کالایی فقط در نواحی کشاورزی معدودی که در مجاور شهرهای بزرگ و نواحی واقع بر سر شاهراههای کاروان رو قرار داشته، حکمفرما بوده.»^{۱۰۹} علاوه بر این، بر سبنای افزایش مالیاتها و بهره مالکانه‌ای که بصورت جنسی دریافت می‌شد، گرایش به سوی اقتصاد طبیعی را پس از غلبه مغول می‌توان روشن ساخت. اشیپولر نیز این اسر را با

۱۰۳. همان، ص ۳۵۰-۴۰۱.

۱۰۴. آب و فن آبیاری در ایران باستان. ص ۲۳۰. سد ساوه و سد طیس در دوره صفویه از نو تعمیر شدند (همان).

۱۰۵. کشاورزی و مناسبات ادسی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۰۳-۲۰۵.

۱۰۶. نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۳ و نیز ص ۵۳-۵۵.

۱۰۷. کشاورزی و مناسبات ادسی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۸.

۱۰۸. همان، ص ۲۰۸-۲۱۰.

۱۰۹. همان، ص ۱۹۰، و نیز ص ۱۸۱-۱۹۰.

توجه به وضع اقتصادی آن دوره اجتناب ناپذیر می‌داند.^{۱۱۰}

مالکان بزرگ بهره مالکانه را اغلب بصورت جنسی دریافت می‌داشتند. مثلاً، عواید املاک فراوان خواجه رشیدالدین فضل‌الله بیشتر به جنس اخذ می‌گردیده. بخش مهمی از غلات و محصول باغهای املاک وی نیز بین خانواده و خدمتگزاران و مباشران وی بصورت جنسی تقسیم می‌شده است.^{۱۱۱}

بدین ترتیب، سقوط نیروهای عامل در تولید پس از غلبه مغولها بر سرزمین ایران موجب عقب ماندگی اقتصادی از ممالک غربی گردید. اقتصاد طبیعی به زیان تولید کالایی بر اقتصاد کشور، بویژه در کشاورزی، تسلط گردید. البته، در دوره کوتاهی در زمان ایلخانان و نیز طی قرنهای بعد از دوره مغول، مثلاً در نیمه اول قرن نهم، اوایل قرن دهم و سه ربع اول قرن یازدهم هجری قمری کشاورزی ایران از اعتلایی نسبی برخوردار گردید.

در اواخر قرن هشتم هجری قمری سرزمین ایران مورد تاخت و تاز سپاهیان تیمور قرار گرفت، و نهضت‌های مردم، بویژه سربداران، سرکوب گردیدند. لشکر کشیهای تیمورنیز خرابیهای در روستاها و مؤسسات آبیاری بیار آوردند. مثلاً، تیمور در سیستان بندرستم را که بسیاری از اراضی آن منطقه را آبیاری می‌کرد، بکلی ویران نمود.^{۱۱۲} شاهرخ پسر تیمور نیز که می‌کوشید از اتکاء به چادرنشینان مغول و ترک خودداری کند و به بزرگان اسکان یافته ایرانی، بویژه دیبران و روحانیان عالمیقام، ستکی گردد، پاره‌ای از نقاط، مانند اصفهان، را احیاء کرد، امتیازاتی برای روستاییان قایل شد و به سیاست غازان خان در مورد تثبیت بهره فئودالی بازگشت نمود. لیکن اقدامات وی بسیار نارسا بودند، و تضاد بین اقتصاد ساکن و غیرساکن همچنان باقی ماند. این تضاد در دوره تسلط غزان آق‌قویونلو و قراقویونلو و تاخت و تاز آنها در فلات ایران، دوام یافت، و به رشد نیروها در کشاورزی صدسه‌وارد می‌ساخت. جنگهای پایان ناپذیر فئودالهای چادرنشین نیز موجب افزایش مالیاتها، و در نتیجه، خرابی بیشتر روستا گردید.^{۱۱۳} تا این که در اوایل دوره صفویه شاه اسماعیل اول برای جلب حمایت روستاییان خراج‌رانا یک ششم محصول کاهش داد. لیکن وضع رعایا که در عهد شاه اسماعیل اول اندکی بهبود یافته بود، در دوره سلطنت شاه طهماسب اول به سبب گسترش جنگهای داخلی و خارجی، و در نتیجه افزایش مالیاتها، و نیز خودکامگی فئودالها و بزرگان چادرنشین رو به وخامت گذارد. در سال ۹۷۹ ه.ق/۱۵۷۱ م. نیز طاعون و خشکسالی موجب فقیرتر شدن روستاییان گردید.^{۱۱۴}

وضع داخلی سرزمین ایران در آغاز حکومت شاه عباس اول (۹۶۹-۱۰۳۹ ه.ق. ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م) بسیار بحرانی و وخیم بود. شاه‌عباس پس از این که نفوذ امیران چادرنشین را کاهش داد و حکومت مرکزی را تقویت کرد، اقداماتی در جهت رشد نیروهای عامل در تولید بعمل آورد. میزان مالیاتها تقلیل یافت و پاره‌ای از شهرها و مردم آنها از

۱۱۰. اشپولر، پیشین، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۱۱۱. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۱۹۲-۱۹۴.

۱۱۲. بهرامی، پیشین، ص ۵۵-۵۶.

۱۱۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۷۰-۴۸۲.

۱۱۴. همان، ص ۵۱۲-۵۲۶.

پرداخت سالیات معاف شدند.^{۱۱۰} امنیت راهها بیشتر شد، راهها گسترش یافتند و کاروانسراهای متعددی بین راهها بنا شدند. تولیدات کالایی افزایش یافتند. بازرگانی خارجی توسعه پیدا کرد و در امر ارتباط شهر و ده بهبودی حاصل گردید.^{۱۱۱}

بدین ترتیب، در آغاز قرن یازدهم هجری قمری به سبب اقدامات شاه عباس و نیز پایان جنگهای صفویان با ترکیه و خان نشینهای ازبک و استقرار یک صلح طولانی (۱۰۰-۱۱۳۰ ق.هـ./ ۱۶۴۰-۱۷۲۲ م.)، حرکت و رشدی در نیروهای عامل در تولید ایران پدیدار گشت که تا اواخر قرن یازدهم ادامه یافت.

در دوره مکتوریکه از اقدامات مهم در جهت رشد تولیدات کشاورزی تعمیر و گسترش مؤسسات آبیاری بود. در این دوره بسیاری از قناتها و مجاری قدیم مورد تعمیر قرار گرفتند و کاریزهای جدید احداث شدند. شاردن که در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی به ایران سفر کرده است، تحت تأثیر مهارت مردم در ایجاد قنات و نیز عظمت قناتها، در این باره چنین می نویسد:

ایرانیان برای پیدا کردن آب پای کوهها را می شکافند، و بعد از اکتشاف رشته آبی، آنرا به وسیله قنات زیرزمینی بفواصل هشت تا ده فرسنگی و بعضی اوقات بسی بیشتر هدایت می کنند، و از نقاط بلندتر بمناطق پست تر جاری می سازند، تا آب جریان کند. در فن اکتشاف و هدایت آب هیچ مردی در جهان بیای ایرانیان نمی رسند. این مجاری زیرزمینی بعضی اوقات ده تا پانزده تراز^{۱۱۲} است، و چنین قنات عمیقی من بچشم خود دیده ام.^{۱۱۸}

ظاهراً در نیمه دوم قرن یازدهم، در پاره ای از نقاط تعداد قناتها کاهش می یابد، چنانکه به گفته شاردن «در ساد (آذربایجان) نیز برای حکایت کردند که فقط در ظرف شصت سال اخیر، از تعداد کاریزهای این ایالت چهار صدرشته کاسته شده است.»^{۱۱۹}

کاریزکنان (کهریزکنان و یا مقنی ها) لایه های آب دار را کشف کرده، چاهها را در جهت لازم حفر می کردند. آنان کار تعمیر و تنقیه قناتها را رهبری می کردند، اما احداث و تعمیر و تنقیه چاهها توسط روستاییان برسم بیگار انجام می گرفت.^{۱۲۰}

از آب رودخانه ها، چشمه ها و چاهها نیز برای آبیاری مزارع استفاده می شد. به گفته شاردن «علاوه بر آنها و قنات، از آب چاه نیز تقریباً در سرتاسر امپراتوری استفاده می کنند.»^{۱۲۱} وی همچنین طرز استفاده از چاه را بدین صورت شرح می دهد:

۱۱۵. البته در عهد جانشینان شاه عباس اول میزان مالها تنها و عوارض مجدداً افزایش یافتند (همان، ص ۵۶۰).

۱۱۶. همان، ص ۵۳۰-۵۶۰.

۱۱۷. تراز معادل ۱/۹۴۹ متر است.

۱۱۸. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، ۱۳۳۶، ص ۳۰۲.

۱۱۹. همان، ص ۳۰۳.

۱۲۰. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۱۶.

۱۲۱. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۳.

۱۲۲. همان، ص ۳۰۳-۳۰۴.

آب چاه را بوسیله گاو، با سطلهای بزرگ چرمی که معمولا بوزن دو بیست تادویست و پنجاه لیور آب می‌گیرد، استخراج می‌کنند. این سطل دارای حلقی (لوله‌ای) در قسمت پایین بطول دوتاسه پا، و بقطر نیم پاست، که طنابی بدان تعبیه شده و همیشه بطرف بالای چاه نگهش می‌دارد، و مانع خروج آب از دهانه آن می‌گردد. گاو دلورا بوسیله طناب ضخیمی که بدور چرخ بقطر سه پا، و بمانند قرقره‌ای در بالای چاه بسته شده می‌پیچد، بیرون می‌کشد، و آنرا بحوضچه‌ای که در همان نزدیکی است - بوسیله لوله سزبور خالی می‌سازد، و آب از آنجا باراضی مربوطه توزیع می‌گردد. باید متوجه بود که برای تسهیل استخراج آب بوسیله گاو، یک سراسیمبی در حدود سی درجه احداث می‌کنند، و حیوان را در سرازیری هدایت می‌نمایند، و باغبان نیز روی طناب می‌نشیند و بدین طریق هم خودش آسوده می‌شود، و هم از گاو دلجویی می‌کند، بطوریکه این طرز عمل، علی‌رغم بدویت کامل آن، مناسب و راحت و کم خرج می‌شود، چون مستلزم بیشتر از یک نفر برای کار نمی‌باشد.^{۱۲۲}

بهای آب رودخانه بیشتر از بهای آب چشمه بود چرا که به گفته شاردن آب رودخانه گوارایی و خالصی بیشتری داشته.^{۱۲۳}

در این دوره بندهایی بر رودهای مختلف ساخته شدند که در به زیر کشت بردن اراضی اطراف بندها مؤثر افتادند. این بندها عبارت بودند از بند قهرود (در دوره شاه عباس اول)، بند قصر در کاشان، پل بند خواجو، بند اخلمد در مشهد (در دوره شاه عباس دوم)، بند فریمان در مشهد (در دوره شاه عباس دوم)، بند کلات و کریت و سلامی و گلستان و طرق در مشهد، بند اشرف در بهشهر، و بند قزوین.^{۱۲۴} کوششهایی نیز به منظور انتقال آب کوهرنگ به زاینده رود صورت گرفت که سرانجامی نداشت.^{۱۲۵}

از آنجا که اراضی اطراف اصفهان بیشتر جزء اراضی سلطنتی و دولتی بحساب می‌آمدند، شاهان صفوی به تقسیم آب زاینده رود بر مبنای اصولی دقیق توجه فراوان مبذول می‌داشتند. این تقسیم بندی نخست در زمان شاههماسب، و سپس در زمان شاه عباس بر اساس نظریات شیخ - بهایی تکمیل گردید. طوماری تهیه شد که مطابق آن آب رودخانه به سی و سه سهم بین بلوکات تقسیم می‌گردید: النجان چهار سهم، اوشیان چهار سهم، ماریین چهار سهم، جی و بزورد شش سهم، کراج سه سهم، روددشت شش سهم، برلان چهار سهم و کرکن دو سهم.^{۱۲۶}

ایالات مختلف میراب، مخصوصی داشتند که آب رودخانه‌ها را تقسیم می‌کردند و از بابت آن حقوقی دریافت می‌داشتند.^{۱۲۷} اما آبیاری بوسیله کاربزوچاه مجانی بود. در ازای آبیاری مزارع و بستانها به وسیله جویها و ترعه‌های متفرع از رودخانه‌ها از هر جریب اندکی بیش از

۱۲۳. همان، ص ۳۰۶.

۱۲۴. آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۱۲۵. بهرامی، پیشین، ۵۸-۵۹.

۱۲۶. باستانی یاریزی، پیشین، ص ۶۴-۶۵.

۱۲۷. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۵.

یک‌عباسی در سال اخذ می‌گردید. ۱۲۸

شاردن درباره شیوه توزیع آب در اراضی و باغها که کم و بیش در طی قرون وسطی تغییر نکرده، چنین می‌گوید:

اما توزیع آب آنها را و چشمه‌ها بر حسب احتیاج هفتگی یا ماهیانه است، و بدین طریق می‌باشد: یک فنجان گرد معین بسیار نازکی که در مرکز قاعده آن سوراخ کوچکی احداث شده، و از آنجا آب بتدریج داخل می‌شود، بر روی چشمه آبیکه بمزرعه هدایت می‌شود، قرار می‌دهند، و هنگامیکه فنجان فرو میرود، پیمانہ پر شده یعنی بمیزان لازم رسیده است، و از نوهمین حرکت را تجدید می‌کنند تا آب مقرر بمزرعه برود. معمولاً دوتاسه ساعت می‌کشد که این فنجان فرو رود... باغها بر حسب میزان دفعاتیکه ماهیانه از آب استفاده می‌کنند، سالیانه پول می‌پردازند. در روز مقرر بهیچوجه از دادن آب امتناع بعمل نمی‌آید، و در نوبت معین همه کس جوی آب باغ خویش را برای آبیاری باز می‌کنند... ۱۲۹

کمپرنیز در مورد آبیاری اصفهان در اواخر قرن یازدهم هجری قمری چنین می‌نویسد:

زاینده رود در طول ضلع جنوبی اصفهان جاری است. زاینده‌رود در فاصله سه روز مسافت از کوهستانها سرچشمه می‌گیرد... پایتخت قسمت اعظم صفاو طراوت و آبادی خود را مدیون همین رودخانه است. زاینده‌رود در فاصله زیاد سدبندی شده و به یک شبکه متنوع تقسیم می‌شود و قسمتی از آن برای آبیاری مزارع بیرون شهر و قسمتی برای تأمین آب استخرها و حوضهای بی‌شمار قصور و خانه‌های سسکونی مصرف می‌شود؛ در آنجاگاه آب بصورت فواره‌هایی به آسمان می‌جهد که باعث التذاذ خاطر بینندگان می‌شود ولی اغلب آب آرام و راكد در حوضهای گرد آماده‌استفاده مردم است... گویا هر سال در حدود یکصد کودک در این حوضها خفه می‌شوند.

هر کدام از این انشعابات مخصوص آبیاری دارای اصطلاحات خاص فنی است که بلافاصله معنی دقیقی را متبادر به ذهن شنونده می‌کند. انشعاب اول را به هر تعداد که باشد مادی می‌نامند؛ شاخه‌ای را که از آن منشعب می‌شود جدول می‌گویند. باریکه‌ای را که از جدول برای آبیاری مزارع و خانه‌های مردم می‌گیرند جوی می‌خوانند. هر یک از تقسیمات گروه اول و دوم باز بر حسب محلی که در آن جاری می‌شود دارای اسامی خاص معینی است. بدین ترتیب میراب باشی هانظرات دقیق بر آبیاری دارند و بخوبی می‌توانند در کار خود که اغلب موجب نزاع و زد و خورد می‌شود نظم ایجاد کنند. زیرا آب در این شبکه‌هایی که با تبحر تمام ایجاد شده است دائم جریان ندارد بلکه صرفه‌جویی بسیار در ساعات و روزهای معین و یا حتی یکبار در هفته در این مجاری آب جاری می‌شود. ۱۳۰

سیاحان خارجی که در قرن هفدهم میلادی به ایران سفر کرده‌اند، بر این نظراند که در این قرن

۱۲۸. تادیمخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۵.

۱۲۹. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۴.

۱۳۰. کمپفر، پیشین، ص ۱۷۸-۱۸۸.

رشد کشاورزی درپاره‌ای از نواحی، بویژه در حومه شهرها که روابط کالا — پولی در آنجا رواج داشته است و محصولات کشاورزی آن برای فروش در شهرها تولید می‌شده، چشمگیر بوده است. در این دوره گندم و جو، مانند گذشته، متداولترین نوع غله بوده، و در همه نقاط کشت می‌شده است. به گفته شاردن «متداولترین غلات ایران عبارتست از گندم که بسیار خوب و عالی است، جو، برنج و ارزن که در بعضی نقاط، مانند کردستان، هنگامیکه پیش از رسیدن محصول، گندیشان تمام بشود، از آن نان تهیه می‌کنند.»^{۱۳۱}

ظاهراً در ایران کشت جوسیه (جودار) و چاودار (دوسر) رواج نداشته است.^{۱۳۲} اولتاریوس که در نیمه اول قرن هفدهم میلادی به ایران آمده است، در این باره چنین می‌نویسد:

ایرانیان از غلات و سزروعات زمین بیشتر برنج و گندم و جو را کشت می‌کنند. جودار را بچیزی نمی‌گیرند و نمی‌کارند. و اگرگاهی دانه جودار در گندم زار بروید (وجودار واقعاً از گندم است) بدان همچنان نگرند که ما به علفهای هرزه می‌نگریم. درباره دوسر بالکل اطلاعی ندارند.^{۱۳۳}

بقولات و علوفه نیز کشت می‌شدند. در اشدالزراعه که در زمان شاه طهماسب اول تألیف شده، از یونجه نیز نام برده می‌شود.^{۱۳۴} اولتاریوس که از یونجه تحت عنوان گنجه یاد می‌کند، می‌نویسد:

ایرانیان یک جنس علف دارند که خود گنجه می‌خوانند و بوسیله کشتن تخم آن زرع می‌کنند. ارتفاع آن به بیش از یک و نیم زراع میرسد و برگهایش مانند شیدر است، گلهای آبی دارد (اولین باری که گل می‌دهد) و در آن زمان برای اولین بار درو می‌کنند. و شش هفته بعد باری دیگر می‌برند. و در ظرف مدت شش سال بدین سوال از آن علف می‌چینند. و در سال هفتم زمین آنرا شخم می‌زنند و مجدداً می‌کارند و سزوعه یا مرتع سزبور باید مانند مزارع غلات آبیاری شود. ایرانیان بهترین علوفه را بیست می‌آورند.^{۱۳۵}

کشت گیاهان رنگی و نباتات صنعتی که در آغاز قرون وسطی چندان متداول نبود، در این دوره بسیار توسعه یافت. در واقع، روناس یکی از کالاهای سهم صادراتی بود، و حنا نیز از گیاهان عمده آن دوره بود.^{۱۳۶} پنبه کاری که در قرن دهم هجری قمری در نقاط محدودی متداول بود، چرا که به سبب اعتلای نسبی اقتصاد ایران در قرن یازدهم، تقاضا برای پوشاک پنبه‌ای بیشتر شد. به گفته شاردن، پنبه کاری در بسیاری از نقاط ایران رواج داشته، پنبه زارها در نقاط

۱۳۱. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۱۳۲. همان، ص ۳۰۷.

۱۳۳. به نقل از اولتاریوس، در کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۲۳.

۱۳۴. همان، ص ۳۲۶.

۱۳۵. همان، ص ۳۲۷.

۱۳۶. همان، ص ۳۴۹ تا ۳۵۰. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۶.

مختلف پراکنده بوده‌اند.^{۱۳۷} اولتاریوس نیز این حکم را مورد تأیید قرار داده، به فراوانی پارچه‌های پنبه‌ای اشاره می‌کند.^{۱۳۸} کشت کتان نیز مرسوم بود، و از آن هم برای پارچه‌بافی و هم بمنظور روغن‌گیری استفاده می‌کردند. به‌گفتهٔ اولتاریوس «درگیلان کتان می‌کاشتند و پارچه‌ای کتانی می‌بافتند، و از آن پیراهن می‌دوختند.»^{۱۳۹}

از گیاهان روغنی، کنجد مقام اول را داشت. کشت این گیاه از قدیم مرسوم بود، و در دورهٔ صفویه متداولترین روغن نباتی از آن بدست می‌آمد. در واقع، در ایران مصرف روغن کنجد بتدریج جایگزین مصرف روغن زیتون گردید.^{۱۴۰}

شاهدانه برای ساختن حشیش بکار می‌رفته است، و در لرستان، اطراف کازرون و شیراز کشت می‌شده. کشت خشخاش که در زمان سلجوقیان در ایران مرسوم گردید، تا زمان صفویه گسترش نیافت.^{۱۴۱} به‌گفتهٔ شاردن بهترین خشخاش آن دوره در لنجان بعمل می‌آمده.^{۱۴۲} مصرف کنندگان اصلی تریاک نیز اعیان و ثروتمندان بودند.^{۱۴۳} توتون و تنباکو نیز در بیشتر نقاط بعمل می‌آمدند و به‌هنگام صادر می‌شدند. کشت توتون در اواخر قرن دهم هجری قمری متداول گشت، و بهترین نوع توتون و تنباکو در خوزستان، همدان، کرمان و خراسان زراعت می‌شدند.^{۱۴۴}

کشت پالیزی و سبزیها و چاشنیها بسیار متداول بود. به‌گفتهٔ شاردن «در ظرف چهارماه فصل خربزه بقدری از این میوه به اصفهان وارد می‌شد که خوراک یک روز مردم آنشهر بیش از مقدار مصرف یکماههٔ خربزه در تمام فرانسه بود»^{۱۴۵}. وی همچنین از بیست نوع خربزه در ایران یاد می‌کند. در کتاب ادهادالزراعه نیز از پنجاه نوع خربزه در نزدیکی هرات سخن رفته است، و فهرستی از سبزیهای پالیزی و چاشنی در آن آمده است.^{۱۴۶}

باغهای میوه و تاکستانها پس از یک دوره انحطاط مجدداً در قرن یازدهم هجری قمری گسترش یافتند.^{۱۴۷} پسته ملایر و قزوین، بادام یزد و کرمان، کشمش، ترشی میوه، آلو و مریا، گلاب و عطریات به‌هنگام صادر می‌شدند.^{۱۴۸} زیتون در سطح محدودی در خوزستان و نواحی کرانه دریای خزر به‌بار می‌آمده، اما به‌گفتهٔ شاردن ایرانیان روغن گرفتن از زیتون را خوب بلد

۱۳۷. سیاحتنامهٔ شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۶۱.
 ۱۳۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۳۹.
 ۱۳۹. همان، ص ۳۳۴.
 ۱۴۰. همان، ص ۳۳۲.
 ۱۴۱. همان، ص ۳۳۱-۳۳۳، ۳۳۵.
 ۱۴۲. سیاحتنامهٔ شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۴۹.
 ۱۴۳. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۲۴۶.
 ۱۴۴. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۱۶۶.
 ۱۴۵. همان.
 ۱۴۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۴۱.
 ۱۴۷. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۶.
 ۱۴۸. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۸.

نبوده‌اند.^{۱۴۹} مقدار زیادی انگور خشک می‌شده و برای تهیه مویز بکار می‌رفته است. شاردن تنها به‌وجود دوازده تا چهارده نوع انگور بنفش و سرخ و سیاه اشاره می‌کند و به‌قول وی شراب اصفهان از انگور نوع کشمش تهیه می‌شده. وی در عین حال انگور اصفهان را بهترین نوع انگور ایران می‌دانسته.^{۱۵۰}

در این دوره بر اثر رشد و توسعه روابط کالا - پولی روستاییان محصول درختان خودرو وحشی را نیز جمع‌آوری می‌کردند و در بازارها بفروش می‌رساندند.^{۱۵۱} کشت نخل خرما در خوزستان، جلگه‌های پست فارس، سیستان و بویژه کرمان، بسیار متداول بود. جنس خرما ایران بسیار مرغوب بود و به هندوستان و دیگر کشورها صادر می‌گردید. بهترین خرما آن دوره نیز در جهرم بعمل می‌آمد.^{۱۵۲} کشت پرتغال در کرانه‌های بحر خزر رواج داشت، و پرتغال مازندران به‌خارج صادر می‌شد. انار یزد و شیراز و پیاز درشت خراسان نیز به‌خارج صادر می‌شد.^{۱۵۳}

پرورش گل‌نسترن و تولید روغن گل و کلاب در فارس رونق داشت. ظاهراً در اوایل قرن یازدهم میلادی ایرانیان شیوه تولید روغن گل را از هندیان اخذ کردند. روستاییان نیز در مجاورت شهرها به کشت گل برای فروش می‌پرداختند.^{۱۵۴}

در قرن یازدهم هجری قمری پرورش کرم ابریشم به اوج خود رسید. اولتاریوس تولید ابریشم خام را بیست هزار عدل و شاردن آن را بیست و دو هزار عدل (هر عدل معادل ۱۱ کیلو) تخمین می‌زنند. به‌گفته شاردن تولید ابریشم خام گیلان دوهزار، مازندران دوهزار، خراسان سه هزار، آذربایجان سه هزار، قوه‌باغ دوهزار و گرجستان دوهزار عدل بود. از این مقدار تنها در حدود یک هزار عدل در ایران مصرف می‌شد، و بقیه به هندوستان و اروپا صادر می‌گردید.^{۱۵۵} معمولاً در برابر صدور ابریشم، کالا‌های اروپایی، بویژه ماهوت، وارد می‌شد. تجارت ابریشم غالباً در دست ارامنه بود، و عده‌ای از آنها از این راه ثروت فراوانی بهم رسانیدند.^{۱۵۶}

ایلات گله‌های بزرگ بز و گوسفند داشتند. گذشته از ایلات، سلاطین صفوی و مالکان نیز گله‌های متعددی را صاحب بودند. به‌گفته شاردن گله‌های ایلات بسیار بزرگ بوده‌اند، و در یک مورد گله عظیمی را به چشم دیده که به‌قول وی «از یک سران تا سردیگرش دو ساعت طول کشید تا آنرا طی کردیم».^{۱۵۷}

گله‌های بز فراوان بودند، و محصولات شیری آنها به انضمام نان و میوه و سبزی غذای اصلی

۱۴۹. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۷۸-۷۹، ۲۹۰.

۱۵۰. همان، ص ۷۹.

۱۵۱. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۸.

۱۵۲. همان، ص ۵۶۷، و نیز سیاحتنامه شاردن جلد سوم، ۱۳۳۶. ص ۳۳۸-۳۳۹.

۱۵۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۷.

۱۵۴. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد صفوی. جلد اول، پیشین، ص ۳۳۹-۴۰۱.

۱۵۵. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۷-۵۶۸.

۱۵۶. باستانی پاریزی، پیشین، ص ۱۱۴، ۱۱۷-۱۱۸.

۱۵۷. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۲۸۰.

طبقه تولیدکننده را تشکیل می دادند. و از آنجا که حمل و نقل کاروانی رونق داشت، اسب و شتر فراوان یافت می شدند، و سیاحان از کثرت آن سخن رانده اند^{۱۰۸}.

در این دوره، و بطور کلی در قرون وسطی، ایرانیان به خواص خاکها و گیاهان مختلف آگاهی داشتند. این آگاهی نشان دهنده این امر است که فن زراعت در این سرزمین از پیشرفت چشمگیری برخوردار بوده است. تألیفاتی نیز که درباره فن کشاورزی وجود داشته، بیانگر این واقعیت اند. مثلاً، دائرة المعارف فارسی به نام *نزهت نامه علائی* که در اوایل قرن دوازدهم میلادی تنظیم و تحریر شده و کتاب *الاحیاء و الآحاد* رشیدالدین فضل اله همدانی، معرف شناخت زراعی آن دوره اند. در دوره غازان خان نیز کتاب علم فلاح و باغبانی اطلاعات جالبی درباره فن زراعت ارائه می دارد. دائرة المعارف دانش نامه جهان که در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری تصنیف شده است، بخشهایی در مورد تجسس آب چشمه، کاریز و چاه، و نیز شیوه های تفحص محل آبهای تحت الارضی دارد. در سال ۹۲۱ هجری قمری نیز کتاب *ارشادالزراعه* که رساله جالبی در فن کشاورزی است، تألیف شد. بخشی از این کتاب به شناسایی خاک، قلمه زدن و دیگر مسائل مربوط به زراعت در ناحیه هرات می پردازد و شیوه های کشت و زرع خاکهای گوناگون را برمی شمارد.^{۱۰۹}

در ایران توسعه کم خرج سطح زیر کشت در نقاطی امکان پذیر بوده که زمین و آب محدودیتی نداشته اند. بدین ترتیب، در قرون وسطی توسعه کم خرج شیوه های زراعت و روش کشت متناوب (سه کشتی) مقدور نبوده است چرا که در بیشتر نقاط ایران مقدار آب محدود، و در نتیجه زمین قابل کشت کم بوده است. از این روی، از آنجا که در اراضی که آبیاری می شدند، آیش گذاری پرخرج بوده است، روش تبدیل کشت بیشتر متداول بوده. در این روش یک قطعه زمین معین سالیانه چندبار کشت می شد، بدین معنا که بعد از غلات بقولات، یونجه و یا صیفی کشت می گردیده. البته، ترتیب کشت در مناطق مختلف فرق می کرد. در بسیاری از نقاط ایران نیز سالیانه دو محصول برداشت می شد. کشت اول در پاییز یا زمستان (زمستانی یا شتوی)، و کشت دوم در بهار یا تابستان (تابستانی یا صیفی) صورت می گرفت. کشت تابستانی و زمستانی پی در پی در قطعه زمین واحدی انجام می گردید.^{۱۱۰}

در کتاب *ارشادالزراعه* از تبدیل کشت و تواتر کشت انواع مزروعات در یک قطعه زمین واحد سخن رفته است.^{۱۱۱} شاردن نیز در این باره چنین می نویسد:

«در مجاورت شهرهای بزرگ زمین هرگز روی استراحت بخود نمی بیند، فی المثل بمحض اینکه میوه ای چیده شد، چیز دیگر در آن میکارند.» و «بعد از دو یا سه سال زمین کود داده خشک می گردد، در این موقع فی الفور آنرا از نوتقویت می کنند،

۱۰۸. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۸-۵۶۹.

۱۰۹. بهرامی، پیشین، ص ۶۶ و کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۳۰-۴۱.

۱۱۰. همان، ۲۳۶-۲۳۸.

۱۱۱. قاسم بن یوسف ابونصری هروی، *ارشادالزراعه* ۱۳۴۶، ص ۵۴-۵۸.

آبیاری می نمایند، و از نو قدرت اولیه تجدید می گردد^{۱۶۲}».

به گفته شاردن درباره ای از اراضی نیز جو دویار در سال برداشت می شمه است.^{۱۶۳} و از آنجا که به سبب رواج روش کشت بی دربی حاصلخیزی خاک کاهش می یافت، کتابهای مربوط به فن کشاورزی، مانند (اشاد الزداعه)، به مقدار کود و نوع کودی که برای انواع مختلف خاکها ضروری بود، اشاره کرده اند.^{۱۶۴} شاردن نیز درباره استعمال کود انسانی و حیوانی در واحه اصفهان چنین می نویسد:

ایرانیان علاوه بر آبیاری اراضی مزروعی، از فضولات... استفاده می نمایند. در ایران برای تقویت نیروی زمین... روستائیان بدقت تمام زباله های شهرها را جمع-آوری می کنند، و درگونی بر پشت الاغ بار کرده، بسکن خویش برمی گردند؛ و این خرج مهمی برایشان ندارد... مشاهده می شود که روستائیان بعد از خالی کردن بار الاغها و قاطرهای خویش در بازار، بیلی در دست در حین مراجعت مشغول پاک کردن چاه های فضولات، و بار کردن آن به چهارپایان خویش می باشند.

خانه هایی که فاقد چاه در کوچه می باشد، با دهاتیان دقیق و مواظب قرار و مداری گذاشته اند، و دارای یک درآمدی هستند، یعنی روستائیان سالانه هدیه ای از میوهجات بصاحبخانه تقدیم می دارند، و این ورودیه آنها بعمارت مربوطه بشمار میرود. اینان بدقت تمام هر هفته بدان خانه، مخصوصاً بمنزل متمکنین می روند، تا بهتر خر خود را بار کنند. خر بزه زارها و اراضی خیار کاشته را که نیازمند کود گرم می باشند، با فضولات کبوتران و مدفوعات انسانی تقویت می کنند. دهقانان مدعی هستند که در کیفیت میوه هایی که در اراضی تقویت شده با فضولات و مدفوعات چاههای اشخاصی که بمثل اروپائیان بسیار گوشت میخورند و شراب می نوشند بار می آید، اختلاف شایان توجهی مشاهده می شود. این کودها را همانطوریکه وارد اراضی ده می شود، بکار نمی برند چون در آنصورت به نیروی حرارت خاک را می سوزاند.

دهقانان این فضولات را درگودال حیاط خنود در طول تمام تابستان انبار می کنند، و هنگامیکه حفره نیمه پر شد، سر آنرا با خاک پر کرده می پوشانند. برف و بارانیکه زود می آید، آنرا کاملاً بعمل می آورد، و مدت دو سال همینطور می ماند، و در خاتمه مدت مزبور کود مصرقی بوجود می آید. ایرانیان سه قسم کود دارند؛ نخست قاتی-پاتی (زباله و آشغال و غیره)، دوم فضولات گنداب در شهر، و چاههای شخصی که با بیل جمع آوری می گردد، و بهیچوجه مخلوط با خاک نمی باشد، سوم مدفوعات کبوتران.^{۱۶۵}

۱۶۲. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۶۳. همان.

۱۶۴. اشاد الزداعه، پیشین، ص ۵۴-۵۸.

۱۶۵. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۸-۳۰۹.

جمع کردن سرگین کبوتران که یکی از انواع با ارزش کود بشمار می‌آید، نیز همواره در ایران مرسوم بوده است.^{۱۶۶} شاردن درباره جمع‌آوری و اهمیت سرگین کبوتران چنین می‌نویسد:

در کلیه نواحی امپراتوری ایران کبوترهای اهلی و وحشی وجود دارد؛ ولی کبوتر وحشی بمقدار بسیار کثیری مشاهده می‌شود و چون فضله این پرنده برای خریزه‌زار کود بسیار خوبی بشمار میرود، در سرتاسر کشور با مواظبت و دقت شایان توجهی تعداد عظیمی کبوتر پرورش داده میشود... در حوالی اصفهان بیش از سه هزار کبوترخان می‌شمارند، و تمامی اینها چنانکه من دیده‌ام، بیشتر برای تحصیل کود ساخته شده است، نه برای پرورش و تغذیه کبوتران...^{۱۶۷}

در قرون وسطی در ایران برای شخم و خرمسکوبی و نیز در آبیاری بوسیله چاهها، و در مواردی در آسیابها، حمل کود، غلات و میوه و غیره، از گاو نر استفاده می‌شده است. غالباً برای شخم یک جفت گاو را به گاو آهن می‌بسته‌اند. در ایران خیش سنگین و سبک از چوب بوده است، و تنها میله میخی شکل شیار کننده تیغه‌ای فلزی داشته. خیش سبک متداولتر بوده است. لیکن در پاره‌ای از نقاط غربی و شمال غربی ایران و نواحی کوهستانی از خیشهای سنگین که توسط هشت جفت گاو کشیده می‌شده‌اند، استفاده می‌کرده‌اند.^{۱۶۸} اولتاریوس درباره خیش سبک و سنگین می‌نویسد:

ایرانیان نیز برای شخم زمین خیش بکار می‌برند. در جاهایی که زمین سخت و رس‌دار باشد، مثل اراضی ایروان و ارمنستان، خیشها چنان بزرگند که از ۱۲ تا ۲۴ گاو میش بان می‌بندند و چهار نفر برای هدایت آن لازم است— شیار این خیشها یک فوت (۱/۲) عمق و دو فوت عرض دارد.^{۱۶۹}

خیش سبک به یک جفت گاو احتیاج داشته است؛ ظاهراً در ایران بیشتر چنین بوده. مثلاً، رافائل-دومان که در قرن یازدهم هجری قمری به ایران سفر کرده، درباره خیش سبک در واحة اصفهان چنین نوشته است:

اینجا (در ایران) گاوهای نر تاحدی ضعیف میباشد و از لحاظ بزرگی و نیرو بهیچوجه با گاوهای ما مشابهت ندارند. گذشته از این، ایشان (ایرانیان) نیازی باینکه چهار یا شش گاو نر را به خیش ببندند، ندارند زیرا که فقط زمین را می‌خراشند و حال آنکه در فرانسه زمین را می‌شکافند و شخم می‌زنند. ایشان (ایرانیان) در مورد اینکه زمین را شخم بزنند و شیار بکشند و قطعات خاک را خرد کنند و خاک شخم زده را صاف کنند— نیز مانند ما عمل نمی‌نمایند.^{۱۷۰}

شاردن نیز درباره ابزار شخم به نحو دقیقتری سخن گفته است:

شخم بوسیله گاو آهن که بوسیله گاوهای لاغری کشیده می‌شود، بعمل می‌آید.

۱۶۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۴۵.

۱۶۷. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۱۲۳.

۱۶۸. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۴۷-۲۵۳.

۱۶۹. به نقل از اولتاریوس، در همان، ص ۲۵۲.

۱۷۰. به نقل از رافائل دومان، در همان.

گاوهای ایران همانند مال ما (اروپائیان) چاق نمی‌باشند؛ خیش را بشاخ حیوان نمی‌بندند، بلکه با دایره‌ای بسینه‌اش تعیه می‌کنند. گاوآهن خیلی کوچک، و بالنتیجه تیغه‌اش فقط سطح زمین را خراش می‌دهد؛ و بتدریج که شیارها احداث می‌شود، شخم‌زنان کلوخه خاکها را بوسیله تخم‌اقهای درشت چوبی و با مسلفه خرد می‌کنند؛ این آلت کوچکی است که دارای دندانه‌های کوچکی می‌باشد، و آنگاه بوسیله بیلی زمین را مسطح، و همانند قطعات اراضی باغچه مربعاتی درست می‌کنند، و در اطراف آن لبه‌هایی بارتفاع یک پا، یا کمتر و بیشتر بر حسب مقتضیات آبیاری بوجود می‌آورند. مقدار آبی که برای آبیاری مربعات ضرورت دارد، معادل میزان آبی است که یک سرغابی بتواند در آن بشننا بپردازد؛ و بدین طریق برای باغ و بوستان هر هفته آب می‌دهند.^{۱۷۱}

عمق شیار خیشهای سبک بسیار کم بوده است، و بدین سبب به ناچار چندین بار شخم زمین تکرار می‌شده. مثلاً در کتاب اشداد المزارعه آمده است که برخی از خاکها به چند کثرت شخم نیاز داشته‌اند.

بدین ترتیب خیش ایرانی در قرون وسطی کمتر تغییر یافته است، و ابتدایی باقی می‌ماند. البته، عدم تکامل خیش در کنار شیوه‌های متکامل فن فلاح و زراعت، مؤسسات آبیاری زمینی و زیرزمینی، و نیز پیشرفتهای حاصل در تولید پیشه‌وری، متناقض بنظر می‌آید. ظاهراً دلیل عمده عدم تکامل خیش این بوده که خیش در بسیاری از موارد در اختیار روستائیان بوده است، در حالی که آنها غالباً بذر را از ارباب دریافت می‌داشته‌اند. از این روی روستائیان اسکانات بهتر ساختن خیش را نداشته‌اند چرا که روابط انسانها در تولید نه قدرت مالی و نه انگیزه معنوی برای چنین کاری را فراهم می‌آورده. پطروشفسکی به حق در این باره چنین می‌نویسد:

برای عقب‌ساندگی آلات کشاورزی فقط یک توجیه میتوان یافت و بس: باین معنی که ریشه این عقب‌ماندگی، نه در وضع فنون و صنعت بلکه، در روابط اجتماعی ایران زمان قرون وسطی بوده — ایران در آن زمان قادر بتولید آلات کشاورزی بهتر و عالیتر و مکملتر بوده است ولی جامعه فتودالی ایران مانند دیگر کشورهای آسیای غربی و افریقای شمالی در این زمینه مشوق و محرک ترقی نبوده است. اگر آلات کار تکمیل می‌یافت مخارج تولیدات کشاورزی افزوده میشد. ولی نه روستائیان که مقید و وابسته به مالک فتودال بوده در زیر بار شیوه مزارعه و بیغار و بهره و مالیات مالک و دولت خرد شده بود در این افزایش هزینه ذینفع بود و نه مالک فتودال که از خود زراعتی اربابی نداشت و بدین سبب در اندیشه توسعه تولیدات کشاورزی نبود؛ زیرا محصول اضافی را که مالک مزبور — بصورت بهره — مأخوذ می‌داشت، بخشی از آنرا مستقیماً خود وی و خانواده‌اش و نوکران نظامی و آدسهایش مصرف میکردند و قسمتی را هم در رباخواری و بازرگانی بکار می‌انداخت

۱۷۱. اشداد المزارعه. پیشین، ص ۵۴-۵۸. و نیز کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد متول.

جلداول، پیشین، ص ۲۵۵-۲۵۶.

و چیزی صرف تکمیل کشاورزی نمی‌کرد. باضافه، هزینه تولیدات کشاورزی — از قبیل خرید عوامل (گاوکاری) و بذر — خودگزارف بود... روستائی میبایست این هزینه‌ها را بعهده‌گیرد و یا — چنانچه مالک متعهد مخارج سزبور میشد — میزان بهره اضافه میگشت. و در هر دو مورد این مخارج را روستائی از سهم محصول خویش میپرداخت. و بدیهی است که روستائی مایل نبود بجای آلات شخم قدیمی که از نیاکان خویش به ارث برده بود و نوع آن در طی قرنهای متمادی متناسب خاک و شرایط هر محل، بتدریج پدیده آمده بود — آلات مکمل ترو بالضروره گران قیمت تری ابتیاع کند. بدین سبب به آلت کار چندان توجهی نمیشد و اهمیتی برای آن قائل نبودند.^{۱۷۲}

خرمن کوبی نیز در خرمنگاه و در صحرا به کمک گاوان نر که با حرکتی دایره‌ای غله را لگد کوب می‌کردند، صورت می‌گرفت. در پاره‌ای از نقاط نیز خرمن کوب ابتدایی تری به کار می‌رفت. شاردن خرمن کوب دوره صفویه را بدین شکل توضیح می‌دهد:

ایرانیان بمانند ما (اروپائیان) گندم را در انبار غلات با خرمن کوب نمی‌کوبند، بلکه در مزارع آنرا از خوشه جدا می‌سازند، بدینطریق: سنبلها را توده‌وار، گرد بقطر سی تا چهل پا رویهم جمع می‌آورند، بدون این که از آسیب صاعقه یا دزد، مثل ماترس داشته باشند؛ آنگاه یک قسمت از آن را با سه شاخه بکنار کشیده در یک فضایی بپهنای سه تا چهار پا، از رویش سورتمه کوچکی را که دارای چرخهای آهنین است، عبور می‌دهند؛ درازای سورتمه در حدود سه پا و پهنایش دو مییاشد. قسمت بالایش (جلویش) که باریکتر از پایین است، مخصوص نشیمن راننده می‌باشد. قسمت پائین (عقب) که از چهار قطعه تخته چهارگوش تشکیل شده، در وسط مجهز به سه دانه تیرک است که بمنزله محور چرخها بشمار می‌رود؛ این چوبهای گرد، یا استوانه... می‌باشد، و از چرخهای دنداندار آهنین می‌گذرد. این چرخها بمانند سیخ گردان ماست جز اینکه دندانهایش تیزتر، و تقریباً بمانند اره می‌باشد. هرگونه حیوانی از قبیل اسب، الاغ، گاو و قاطر را بر خرمن کوب می‌بندند، و هر بار فقط از یک رأس از این چهار پاییان استفاده می‌کنند، و آنگاه پسرکی روی آن می‌نشانند؛ و او نیز بسرعت ارابه را میراند. چرخهای خرمن کوب خوشه‌ها را می‌برد و می‌شکند، و بدون اینکه سنبل خراب شود، چسبون از میان دندانها می‌لغزد؛ دانه‌ها را بیرون می‌ریزد. اشخاصی که در کنار ایستاده‌اند، خوشه‌ها را با سه شاخه بزیر ارابه هدایت می‌کنند، و دانه‌ها در نتیجه ثقلت مدام پائین می‌روند. روستائیان ایرانی بر حسب عظمت و مقدار توده محصول، تا هفت یا هشت دستگاه خرمن کوب پشت سرهم در اطراف یک کپه راه می‌اندازند؛ و هر چهارپایی سه یا چهار ساعت متوالی کار می‌کند، و بعد از انجام خدمت، او را از خرمن کوب باز می‌نمایند.^{۱۷۳}

۱۷۲. همان، ص ۲۵۸-۲۵۹.

۱۷۳. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۱۰-۳۱۱.

رافائل دومان نیز از نوعی خرمن کوب سخن می‌گوید که نام محلی آن «شؤن» بوده است:
 آنان (ایرانیان) برای دروگندم، آنرا از ریشه با داس می‌برند ولی دسته نمیکنند. و
 از آن در نقطه‌ای از مزرعه که برای خرمن صاف و کوبیده شده توده‌ای میسازند...
 آنها عرابه‌گونه کوچکی دارند که روستایی... روی آن مینشینند. چرخهای آهنینی که
 عرابه بیاری آنها میچرخد گاه بتعداد بیست—سی هستند و قطر دایره هر یک قریب
 نیم فوت است. این آلت... شؤن... نامیده میشود. و قاطر ماده‌ای که چشمانش
 بسته است آنرا میکشد و دائماً بدور آن توده‌گندم میچرخد. این آلت گاه را خرد
 میکند و دانه را از خوشه‌ها جدا میسازد.^{۱۷۴}

پاک کردن برنج نیز با وسایل دستی صورت می‌گرفته است. به‌گفته شاردن این عمل در
 هاونی چوبی انجام می‌شده. در بعضی نقاط نیز برنج پاک‌کنی درگودالی که یک مترواندی
 عمق و طول داشته است و جدار آن از آجسر پوشیده بوده، بوسیله میله‌ای کسه حلقه آهنی
 داشته است، صورت می‌گرفته. به‌گفته شاردن کسانی که بندگان بسیاری داشته‌اند، باوسایل
 دستی به پاک کردن برنج می‌پرداخته‌اند.^{۱۷۵}

سباززه با آفات کشاورزی نیز در ایران قرون وسطی شناخته شده بوده است، و رسالات
 مربوط به کشاورزی به‌این اسر پرداخته‌اند. نزهت نامه علائی و کتاب علم فلاحت و زراعت
 که در قرن دهم هجری قمری منتشر شده به‌اسر سباززه با آفات اشاره کرده‌اند. البته، مبنای
 توصیه‌های این رسالات برای برطرف ساختن و از بین بردن آفات گاهی بر مبنای تجربه و گاهی
 بر مبنای معتقدات و خرافات عامه، قرار داشته است.^{۱۷۶}

رشد و توسعه اقتصاد کالا— پولی در قرنهای دهم و یازدهم هجری قمری، و نیز
 گسترش شهرها، اربابان و دولت را بر آن داشت تا قسمتی از بهره مالکانه را به‌نقد دریافت
 کنند و گاهی آن را افزایش دهند. لیکن افزایش بهره مالکانه همراه با اهمیت حیات چادرنشینی
 در زندگی اقتصادی— اجتماعی کشور، به‌سود رشد بیشتر نیروها نبود. از این‌روی، به‌رغم
 رشد نسبی آن دوره، به‌گفته شاردن حتی یک دوازدهم اراضی کشور مزروع و مسکون نبوده
 است و حاصلخیزترین اراضی به‌سبب تقلیل عده نفوس بی‌آب و نکاشته می‌ماند.^{۱۷۷} در حالی
 که به‌قول شاردن «خزانة شاه یک‌گودال بی‌انتهای واقعی [بود] زیرا همه چیز در آن ناپدید
 [می‌شد] و مقدار اندکی از آن خارج [می‌گردید].»^{۱۷۸} سازاد تولید غالباً مصرف می‌شد و
 بخش سهمی از آن به‌مصارف تجملی و بیهوده می‌رسید؛ مثلاً، به‌گفته شاردن شامسلیمان روزی
 هزار تومان خرج می‌کرده است؛^{۱۷۹} جواهرات خواهر شاه عباس دوم چهل هزار تومان قیمت

۱۷۴. به‌نقل از رافائل دومان، در کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول. جلد اول، پیشین،
 ص ۲۶۱.

۱۷۵. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۱۱—۳۱۲.

۱۷۶. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول پیشین، ص ۲۹۲—۲۹۳.

۱۷۷. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۰.

۱۷۸. سیاحتنامه شاردن. جلد هشتم، پیشین، ص ۳۰۵.

۱۷۹. همان، ص ۳۶۳.

داشته است؛ به گفته شاردن سینی طلایی که وی با خواهر شاه‌عباس دوم معامله کرده است ششصد اونس وزن داشته؛^{۱۸۰} یکی از بستگان شاه عباس دوم کلکسیون گران‌قیمتی از ساعت‌های اروپایی داشته است و در کاخی بزرگ و زیبا زندگی می‌کرده؛ شاردن بهای تاج، شمشیر و خنجر سرخ حاضران در جشن تاجگذاری شاه سلیمان را بیش از صد هزار تومان تقویم کرده؛ جشن عروسی پسر بزرگ خوانسالار شاه سلیمان با دختر دیوان بیگی چهارده روز ادامه داشته است و چهار صد هزار لیره خرج برداشته.^{۱۸۱} از این روی به رغم اعتلای نسبی کشاورزی در قرن یازدهم هجری قمری، بتدریج در اواخر قرن یازدهم و در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری گرایش‌های ارتجاعی در کشاورزی ایران نمایان شدند. تسلط روابط فئودالی و دوام زندگی چادرنشینی رشد نیروها را مانع شدند. افزایش مصارف دستگاه اداری دولت و فئودالها موجب بالا رفتن مالیات‌های کشاورزان، پیشه‌وران، تجار و حتی چادرنشینان گردید. و در واقع در اوایل سلطنت شاه سلطان حسین میزان این مالیات‌ها دو تا سه برابر افزایش یافتند. مالیات‌های گزاف نیز فقر روستاییان را بیشتر کرد، و موجب فرار آنها از روستاها گردید. از این روی تقیدات روستایی گسترش یافتند و زمینه مساعدی را برای انحطاط کشاورزی و نیروهای آن فراهم آوردند.^{۱۸۲}

بدین ترتیب، کشاورزی ایران که از زمان ساسانیان تا زمان حمله مغول بطور کلی راه تکامل را پیمود، رشد آن بر اثر هجوم مغول‌ها دچار وقفه گردید. در دوره مغول‌ها نیروهای عامل در تولید کشاورزی سقوط کردند، و زندگی چادرنشینی گسترش یافت و در تضاد با زندگی مردم اسکان یافته قرار گرفت. در قرن هشتم هجری قمری کشاورزی از اعتلایی نسبی برخوردار گردید، اما سطح نیروهای عامل در تولید هرگز به سطح آن در آغاز قرن هفتم هجری قمری نرسید چرا که گرایش‌های تریخ‌خواهانه کمتر و ضعیف‌تر از گرایش‌های ارتجاعی و تمایل به انحطاط، که شامل روابط عقب مانده فئودالی و بهره‌کشی شدید می‌شدند، بودند. در قرن یازدهم نیروهای عامل در کشاورزی رشد کردند، و پیشرفتهایی در امر آبیاری، فن زراعت، تنوع محصولات—جز ابزار کشاورزی—پدید آمدند. لیکن تفوق روابط فئودالی و بالا بودن میزان بهره و تقیدات روستایی سوانمی اساسی بر سر راه تکامل نیروها در کشاورزی ایجاد کردند و انحطاط آن راباعت شدند.

۱۸۰. سیاحتنامه شاردن. جلد سوم، پیشین، ص ۲۹۱.

۱۸۱. باستانی‌سازیزی، پیشین، ص ۲۱۴، ۲۰۸. برای مطالعه شیوه زندگی نروتمندان عهد صفویه رجوع شود به همان، ص ۲۰۴-۲۲۰.

۱۸۲. تادیک‌ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۷.

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره اشکانیان و ساسانیان:

ایران در عهد اشکانیان همچنان در بازرگانی بین‌المللی نقش میانجی را ایفا می‌کرد، و کاروانها راههای بازرگانی آن را مورد استفاده قرار می‌دادند. در این دوره مراکزی بوجود آمدند که در بازرگانی ترانزیت تخصص داشتند. مراکزی نیز برای دلان، عمل همه نوع حمل و نقل، کاروان‌دارها و تشکیلات دریانوردی برای حمل و نقل دریایی ایجاد شدند.^۱

در پایان قرن دوم و آغاز قرن اول پیش از میلاد از رونق بازرگانی و رفت و آمد کاروانها کاسته شد، چرا که به سبب مشکلات سیاسی و جنگهای داخلی حفاظت و امنیت شاهراهها رو به ضعف گذاردند. قبایل بدوی عرب به کاروانها شیبیخون می‌زدند و رفت و آمد آنها را پر خطر می‌ساختند. از این روی رفت و آمد در راههای فرعی و دریایی، یعنی از خلیج فارس به کرانه‌های هندوستان، افزایش یافت.

در دوره اشکانیان سه راه عمده بازرگانی وجود داشتند. جاده استخر-کرمانیاب-سیستان، ایران را به هندوستان مربوط می‌ساخت. یکی دیگر از راههای مهم این دوره که در عهد سلوکیان اهمیت بسیار یافت، جاده‌ای بود که از خلیج فارس آغاز می‌گشت و در مسیر دجله به سلوکیه می‌رسید و از آنجا به دورا-اوروپوس و سپس به مراکز بازرگانی سوریه منتهی می‌گشت. این راه به بازرگانی کرانه‌های فنیقیه، که بلاواسطه با یونان وارد داد و ستد می‌شد، یاری می‌رساند. در قرن دوم و اول پیش از میلاد نیز راه بازرگانی به چین اهمیت یافت. در این راه کالا از طریق ترکستان چین به سرو و سپس به شهر صد دروازه و اکباتان و سلوکیه حمل می‌شد.^۲

در این دوره صادرات ایران شامل پوست، پوستین، منسوجات، اشیاء چوبی، چهارپایان، پرندگان، برنج، زعفران، ادویه، سنگهای قیمتی، قیر و روغن معدنی بودند. در عوض پاپیروس، اشیاء مفرغی، شیشه، ظروف سفالین، زنگ ارغوانی و مقدار زیادی اشیاء فلزی به سرزمین ایران

۱. Ghirshman، پیشین، ص ۲۸۳.

۲. همان، ص ۲۸۳-۲۸۵ و اشکانیان. پیشین، ص ۷۴-۷۵.

وارد می‌شد. فولاد چین و هند نیز از طریق ایران به بین‌النهرین و سوریه صادر می‌گشت. پادشاهان اشکانی نیز از گسترش بازرگانی حمایت می‌کردند چراکه حقوق گمرکی یکی از صنایع مهم عواید خزانة سلطنتی بود.^۲

سبنای پولی دولت اشکانیان برنقره استوار بود، و در قرن دوم پیش از میلاد از لحاظ تسهیل بازرگانی و داد و ستد با روم، پول اشکانیان از حیث وزن با دینار رومی برابر گردید. لیکن در قرن اول میلادی جنس فلز سکه‌ها خراب شد و از وزن آنها کاسته گردید.^۴

پول در شهرها در جریان بود. در روستاها کمتر مبادلات پولی رواج داشت و بطور کلی اقتصاد طبیعی بر اقتصاد جامعه حاکم بود. صنایع دستی و تولید کالایی ساده نیز در شهرها رواج داشتند.

صنایع دوره سلوکیان و اشکانیان تحت تأثیر صنایع یونان بودند. در واقع تأثیر متقابل صنایع یونان و مشرق‌زمین بر یکدیگر آشکارا در صنایع این دوره تجلی می‌یابند. ورود یونانیان به ایران هم موجب ترقی و رونق مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب شد و هم به نزدیکی و نفوذ متقابل فرهنگ‌های متفاوت انجامید. البته، تماس متقابل دو تمدن شرقی و یونانی در این دوره، در زمینه نهادهای سیاسی و زندگی اجتماعی نیز قابل ملاحظه است.

به هرگونه، در دوره اشکانیان ظروف سفالین غالباً ساده و بی‌آرایش بوده‌اند. این ظروف در اکثر موارد برای رفع نیازمندیهای زندگی روزمره بکار برده می‌شده‌اند. از کارهای جدید و تخصصی این دوره صنعت لعاب دادن سفال بوده. صنعتگران این دوره لعاب را نسبتاً ضخیم می‌داده‌اند، و در نتیجه، تنها ساده‌ترین نقشها ممکن بود از زیر آن نمایان گردد. معمولاً این لعابها نیز یک رنگ بوده‌اند. خمره‌های بزرگ نیز جهت انبار کردن آذوقه و غیره، ساخته می‌شدند. داخل پاره‌ای از آنها را قیراندود می‌کردند تا برای نگهداری روغن و سایر مایعات از آنها استفاده شود. چراغهای این دوره نیز سفالی بوده‌اند. ساده‌ترین آنها عبارت بودند از ظروف مدوری که یک طرف آن لوله‌ای برای قرار دادن قنبله داشته‌اند. ظروف آبخوری و کاسه نیز به اقسام مختلف ساخته می‌شده‌اند.^۵

سنگبری در این دوره رونق داشته، اما از لحاظ اصول فنی و صنعتی چندان قابل توجه نبوده است و به پای گچ بری این دوره نمی‌رسیده.^۶

در باره فلزکاری دوره اشکانیان، به جز در مورد ضرب سکه‌های سنی و نقره‌ای، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیستند. ظاهراً در این دوره بزرگترین ضربخانه‌ها در اکباتان و تیسفون قرار داشته‌اند. بسیاری از این سکه‌ها نیز دارای ارزش صنعتی بوده‌اند. لیکن از آنجا که صنعتگران موظف بودند کار زیاد و مهمی را در مدت کوتاهی به پایان برسانند، از این روی تصاویر این سکه‌ها به خوبی ودقت نقوش دیگر این دوره نیستند.^۷

۳. Ghirghman، پیشین، ص ۲۸۳-۲۸۵.

۴. اشکانیان، پیشین، ص ۶۴-۶۷.

۵. ج. کریستی ویلسن، تاریخ صنایع ایران، ۱۳۱۷، ص ۸۵-۹۱.

۶. همان، ص ۹۵-۹۶.

۷. همان، ص ۱۰۰-۱۰۱.

از منسوجات عهد اشکانیان نیز نمونه‌های زیادی بدست نیامده‌اند. لیکن چنه تکد پارچه ابریشمی این دوره درسوریه کشف شده‌اند. در ناحیه لولان در منتهی‌الیه شرقی ایران امروز چند تکه میلیله دوزی و قلاب‌دوزی پیدا شده که ظاهراً متعلق به این دوره بوده‌اند. بیشتر پارچه‌های ابریشمی در اوایل دوره اشکانیان از چین به ایران وارد می‌شدند و تا زمان ساسانیان ورود ابریشم از چین متداول بوده. در دوره ساسانیان پرورش کرم ابریشم و صنعت بافت پارچه‌های ابریشمی در ایران رواج یافت و به سرعت متداول گشت.

در عهد اشکانیان فن بافندگی متداول در چین در شرق ایران رواج داشته است و بتدریج که این فن به غرب ایران برده شد، بافندگان ایرانی تغییراتی در آن بوجود آوردند. نمونه‌های چینی این بافت را دوتار و یک پود تشکیل می‌داد که پود در وسط دوتار با بافت ساده قرار می‌گرفت و پارچه، چه در رو و چه در پشت، تارنما می‌گردید. در ایران نیز همین نوع بافت بکار می‌رفت، اما از یک تار و دوپود استفاده می‌شد. در این بافت تار در میان دوپود قرار می‌گرفت و پارچه از هر دوپود پودنما بود و نخ تار در طرفین پارچه دیده نمی‌شد.^۸

پادشاهی اشکانیان در آغاز قرن سوم میلادی رو به انقراض نهاد. اقتصاد کشور بر اثر جنگهای فرسوده کننده با رومیان، و ویژه بحران عمومی برده‌داری در غرب امپراتوری که از لحاظ اقتصادی جنبه قاطمی داشت، ضعیف گردید. شکلهای جدید بهره‌کشی رواج یافتند. تا این که حکومت ساسانیان اتحاد سرزمینهای ایرانی‌زبان را از نو تحت حکومت واحدی بوجود آورد.

در دوره ساسانیان حاصلخیزترین اراضی و شهرهای مهم ایران همچنان در ناحیه غربی امپراتوری قرار داشتند، راههای بازرگانی آن این منطقه را به بندرهای دریای مدیترانه و ارمنستان و آلبانی و گرجستان و لازیکا، و سواحل خلیج فارس و جنوب عربستان می‌پیوستند. اقتصاد این عهد بر کشاورزی استوار بود و اقتصاد طبیعی بر آن تسلط داشت. لیکن بازرگانی به خاطر موقعیت جغرافیایی ایران رشد یافت و پیشرفت پیشه‌ها و حرفه‌ها محسوس بود.^۹ پول بیشتر از گذشته به گردش افتاد، اگر چه گردش آن تنها به شهرها و بازرگانی خارجی محدود می‌گردید. مسکوکات ساسانی که غالباً به نقره و مس ضرب می‌شدند، به مقدار وسیعی در سبادات بازرگانی در گردش بود. وزن واحد مسکوک نقره ساسانی هم وزن مسکوک اشکانی بود. بتدریج با گسترش بازرگانی، و در نتیجه، ضرورت افزایش ضرب سکه، نیز ضرب سکه دقت سابق را از دست داد و از ارزش صنعتی آن کاسته شد. در اواخر دوره ساسانیان نیز ضربخانه‌های متعددی در نقاط مختلف سرزمین ایران بوجود آمدند.^{۱۰}

رواج واقعی برات نیز مربوط به این دوره است و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی در به جریان انداختن آن مؤثر بودند. در واقع از دوره ساسانیان به بعد برات بصورت سند تملک درآمد. مؤسسات بانکی نیز که در دست ایرانیان و یهودیان قرار داشتند، در بسیاری از اوقات سبادات پولی را به وسیله اسناد سکتوب انجام می‌دادند. با اینهمه، مزد

8. Hans E. Wulff, *The Traditional Crafts of Persia* 1966, PP. 173-5.

9. Ghirshman, پیشین، ص ۳۴۱ و تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۲.

10. ویلسن، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

و حقوق بسیاری از سپاهیان، دبیان و کارگران شهری بصورت جنسی پرداخت می‌شد و مالیات نیز به جنس دریافت می‌گردید. بدین ترتیب، به‌رغم گسترش مبادلات پولی در شهرها، اقتصاد طبیعی حاکم بود.^{۱۱}

در عهد ساسانیان بازرگانی خارجی رونق داشت و شامل کالاهای گرانبها و مصنوعات تجملی می‌شد که مورد استفاده دربار ساسانی و طبقه اشراف بود. البته باید در نظر داشت که اهمیت بازرگانی در ایران قرون وسطی همواره به دو مسأله مربوط بوده است: نخست مسأله موقعیت جغرافیایی ایران، و دوم سطح تکامل اقتصادی، فقدان جنگهای خارجی و هرج و مرج داخلی. ایران از دیرباز شاهراه میان آسیا و دریای مدیترانه و دریای سیاه بوده، و اغلب رفت و آمدهای بازرگانی سلطنت غرب زمین به آسیای سرکزی و خاور دور از طریق ایران انجام می‌گرفته است. از این روی مهم‌ترین عاملی که از آغاز فنودالیم در ایران به رشد بازرگانی کمک کرده است، همانا موقعیت جغرافیایی ایران بوده است، و نه اهمیت سطح تکامل اقتصادی و یا ویژگیهای «آسیایی» این سرزمین.

بازرگانی خاور و روم و بیزانس از طریق ایران انجام می‌شد. کالاها از مغرب و از طریق بین‌النهرین شمالی و یا جنوب غربی ارمنستان به ایران و آسیای میانه حمل می‌شدند و از آنجا به چین و شمال هندوستان ارسال می‌گردیدند. در این داد و ستد خرید و حمل و نقل ابریشم نقش مهمی داشت. در این دادوستد ابریشم مقام نخستین را اشغال می‌کرد و بدین سبب شاهراه اصلی که از راه خشکی به چین می‌رفت، به نام «راه ابریشم» معروف گردید. در واقع، طی قرنهای سوم و چهارم میلادی به‌رغم انحطاط اقتصادی—اجتماعی امپراتوری روم، مصرف ابریشم کم و بیش در سطح قبلی باقی ماند.^{۱۲}

ساسانیان تجارت ترانزیت ابریشم و سایر کالاهای ترانزیت را تحت نظارت خود درآوردند، و مدت سه قرن بر سر این مسئله بین ایران و روم شرقی درگیری ایجاد گردید. بیزانس مجبور بود کالاهای مورد نیاز خود، بویژه ابریشم چین، را از طریق ایران وارد کند چرا که بتدریج آن راههای خشکی و دریایی‌ای که بیزانس را به شرق آسیا مربوط می‌ساخت، تحت نظارت ایران درآمد. مهم‌ترین کالایی که بصورت ترانزیت از ایران می‌گذشت، ابریشم بود. لیکن چون ایرانیان مقدار بسیاری از ابریشم خام چین را به خود اختصاص می‌دادند، قادر بودند محصولات خویش را به قیمت‌های گزاف به کشورهای دیگر بفروشند. البته، از قرن ششم میلادی به این سوی مردم بیزانس به کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم پرداختند و تا اندازه‌ای از وارد کردن ابریشم بی‌نیاز شدند.^{۱۳}

بهرگونه، کالاهایی که از طریق ایران به چین فرستاده می‌شدند، و سکه، سنگهای گرانبهای طبیعی و مصنوعی شام، سرجان و سروارید دریای سرخ، منسوجات شام و مصر و ادویه بودند. ایران نیز از سرزمینهای مجاور ظروف سفالین تجملی، مصنوعات شیشه‌ای سوری، فلسطینی و اسکندرانی وارد می‌کرد. مبادله منسوجات و تجارت پوشاک نیز سهم بود. غیر از

۱۱. Gbirshman, پیشون، ص ۳۴۱-۳۴۲.

12. L. Boulnois, *The Silk Road*, 1966, PP. 114-5.

۱۳. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

دریای سیاه وارد می‌شد. پایپروس نیز هنوز خریدار داشت، اگر چه در این دوره پارشن (پوست) جایگزین آن گردید.^{۱۴}

در این دوره تجارتخانه‌های صادراتی که سابقاً همه چیز می‌فروختند، تخصص یافتند و تمایزی بین بازرگانی صادراتی و داخلی بوجود آمد. در نتیجه، تعداد دلان افزایش یافت.^{۱۵} بازرگانی خشکی در راههای کاروان‌رو قدیم صورت می‌گرفت. شاهراه بزرگی تیسفون را به حلوان و کنگاور و همدان متصل می‌ساخت. از همدان نیز راههای مختلفی منشعب می‌شدند. یکی از این راهها به سمت جنوب کشیده می‌شد و پس از عبور از خوزستان و فارس به خلیج فارس می‌رسید. راه دیگر به ری می‌رفت و از آنجا پس از گذشتن از کوههای گیلان و مازندران به دریای خزر می‌رسید و یا از راه خراسان و کابل به هندوستان می‌پیوست. راهی نیز از ترکستان و حوضهٔ تاریم به چین اتصال می‌یافت.^{۱۶}

در عهد ساسانیان شهرهای قدیمی بین‌النهرین و نواحی غربی ایران مرکز بازرگانی و دادوستد بودند. در این شهرها ایرانیان، سوریان، یهودیان و مردم اقوام دیگر زندگی می‌کردند. بازار در قلب این شهرها قرار داشت و کالاهای گوناگون نقاط مختلف در آن بفروش می‌رسیدند. با اینهمه، در این دوره، به سبب نضج روابط فئودالی، شهرنشینی در نقاط دیگر ایران کاهش یافت و غالب زمینداران در روستاها روزگار می‌گذراندند.^{۱۷} اما از آنجا که بازرگانی بین‌المللی رونق داشت، به رغم گرایش به روستانشینی در نزد مالکان، شهرنشینی، بویژه در قرن ششم میلادی، به آهستگی گسترش یافت. رونق بازرگانی و تولید کالایی ساده و گسترش راهها موجب رونق شهرهای قدیم و جدید شدند. رونق بازرگانی میان شرق و غرب تمرکز امور اقتصادی را بوجود آورد، و تمرکز امور اقتصادی خود به پدید آمدن مراکز بازرگانی، یعنی شهرها، یاری رساند. پیدایش مراکز بازرگانی نیز رشد حرفه‌ها را موجب گردیدند.

همانگونه که گفته شد، در این دوره شهرهای قدیم در غرب ایران همچنان مراکز عمده تولیدات پیشه‌وری و بازرگانی بودند. شهرهای جدیدی نیز که توسط شاهان ساسانی ساخته شدند «شهرهای شاهی»، مانند شاپور، گندی شاپور و نیشابور، در آغاز تکیه‌گاههای حکومت ساسانیان بر اسلاک آنها بشمار می‌آمدند و توسط نمایندگان دولت مرکزی اداره می‌شدند.^{۱۸} شهرهای خودمختار عهد سلوکیان و اشکانیان نیز در این دوره استقلال خود را از دست دادند. بنیای اقتصادی این دولت-شهرها برده‌داری بود. در قرن سوم میلادی برده‌داری رو به ضعف گذارد و دخالت شاهان ساسانی در امور شهرهای خودمختار افزایش یافت.^{۱۹} مثلاً، شوش در قرن چهارم میلادی از حق خودمختاری محروم گردید.^{۲۰} این شهر به دست شاپور

۱۴. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ۱۴۵-۱۵۰ Ghirshman. پیشین، ص ۳۴۲.

۱۵. همان، ص ۳۴۳.

۱۶. کریستن سن، پیشین، ص ۱۴۸.

۱۷. Ghirshman، پیشین، ص ۳۴۴.

۱۸. ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ۱۳۵۰، ص ۶۲-۶۵، ۱۰۲-۱۰۵.

۱۹. البته، شکل ظاهری سازمانهای مختلف این شهرها تا مدتی برجای ماند.

۲۰. همان، ص ۱۰۲.

دوم ویران گردید چرا که مردم شهر در مقابل از دست رفتن استقلال خود مقاومت می کردند.^{۲۱} در واقع، تکامل روابط نوین فئودالی سبب دگرگونی وضع دولت-شهرها و تبدیل آنها به شهرهایی از نوع «شهرهای شاه» گردید. در قرن ششم میلادی نیز همراه با تمرکز جدیدی که در عهد - سرو اول بوجود آمد، شهرها مجدداً رونق یافتند و شهرهای جدیدی بنا شدند. بدین ترتیب، باسترش نقش دولت در بازگانی بین المللی و فعالیت‌های صنعتی مربوط به آن، از یکسوی وابستگی اقتصادی حکومت به اقتصاد شهرها افزایش یافت، و از سوی دیگر شهرها تحت تسلط دولت دست نشانندگان پادشاهان ساسانی درآمدند.

پدیده‌ی است که علت ایجاد شهرهای جدید و تجدیدنمای شهرهای قدیم را باید در پوشش عمومی تقسیم اجتماعی کار یافت. روابط جدید فئودالی و تحکیم مالکیت فئودالی بر اراضی موجب تجدید سازمان اقتصادی گردید. گسترش شهرها به جادایی هر چه بیشتر تولید پیشه‌وران از تولید کشاورزان انجامید. لیکن به رغم تمرکز تولید کالایی ساده در شهرها، تقسیم اجتماعی کار میان کشاورزی و صنعت به نحو کاملی انجام نشد و قرن‌ها طول کشید. البته، این امر منحصر به ایران نبود، و در اروپا نیز، اگر چه همراه با ویژگیهای خاص خود، چنین تقسیم کاری به درازا کشید.^{۲۲} با اینهمه، شکی نیست که در دوره ساسانیان تقسیم اجتماعی کار میان تولید پیشه‌وری و تولید کشاورزی نسبت به گذشته افزایش یافت. تولیدکنندگان شهرها را تولیدکنندگان آزاد تشکیل می دادند. آنها اگر چه مالیات سرانه می پرداختند، لیکن برخلاف روستاییان از خست نظامی معاف بودند و وضع آنها بر مراتب بهتر از وضع روستاییان بود.^{۲۳} البته، در این دوره کشاورزان گذشته از تولید کشاورزی، بسیاری از نیازهای اربابان را نیز تأمین می کردند. قسمتی از مازاد کشاورزی نیز توسط ارباب صرف خرید کالاهای شهری، مانند ظروف فلزی، جامه‌های ابریشمی و غیره، می شد. از این روی به رغم استقلال نسبی روستاها و تسلط اقتصاد طبیعی، مبادله‌ای متقابل، اگر چه محدود، بین شهرها و روستاها، بویژه روستاهای اطراف شهرها، صورت می گرفت.

به رگونه، با پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی، تولید گسترش یافت، پیشه‌های نو به وجود آمدند، و تعداد کسانی که به کار صنعت پیشه‌وری می پرداختند، فزونی گرفت. این امر منجر به گسترش شهرها، و در نتیجه، توسعه پیشه و حرف و مبادله گسترده‌تر پول و کالا شد. توسعه شهرها به نیروی انسانی بیشتر و ماهرتر نیازمند بود. لیکن روستاییان آن عهد در عمل به زمین و ارباب وابسته بودند، و گذشته از این، مهارت لازم را نداشتند. از این روی، شاهان ساسانی اسیران جنگی را در شهرهای مختلف به کار و می داشتند و صنعتگران را مورد تشویق قرار می دادند. مثلاً، شاپور اول عمده‌ای از رومیان را درگندی شاپور مقیم ساخت و از مهارت ایشان در ساختمان و فن معماری استفاده کرد. شاپور دوم نیز عمده‌ای از رگزان و بافندگان سوری را اسیر کرد و میان شورش و شوشتر و سایر بلاد اهواز ساکن ساخت. اینان در آن ناحیه

۲۱. تاریخ ایران باستان. پیشین، ص ۴۱۶-۴۱۷. دورا-اروپوس نیز در سال ۲۵۶ م. به تصرف ساهیان شاپور درآمد و از امتیاز خودمختاری محروم شد (لو کونین، پیشین، ص ۱۰۴-۱۰۵).

۲۲. مثلاً رجوع شود به Dobb، پیشین، ص ۷۰-۱۲۲.

۲۳. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. پیشین، ص ۶۸-۶۹.

زاد و ولد کردند و بافتن دیبای تشری (شوشتری) و سایر انواع پارچه‌های ابریشمی را به ایرانیان آموختند.^{۲۴}

بهرگونه، آثاری که از فرهنگ مادی و تمدن ایران عهد ساسانیان به یادگار مانده‌اند، نمونه‌هایی ارزنده از پیشرفت پیشه‌ها و چیره‌دستی پیشه‌وران آن دوره هستند. یکی از تولیداتی که در این دوره از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردید، صنعت ابریشم‌بافی بود. پارچه‌های ابریشمی این دوره با نقشه‌های پرکار تهیه می‌شدند و در سالک غربی بسیار خواهان داشتند. فن رنگرزی و نقشه‌نگاری، و نیز دستگاههای جدید نساجی، از چین و سوریه وارد شده بودند، لیکن بافندگان ایرانی در آنها تغییراتی بوجود آورده بودند. استفاده از فنون و دستگاههای جدید به سبب وجود کارگاههای ابریشم‌بافی که در انحصار دولت بود، سهلتر گردید و موجب پیشرفت این صنعت شد.^{۲۵} مراکز عمده ابریشم‌بافی و حریربافی در شوش و شوشتر قرار داشتند. در شوشتر و دزفول و گنبدیشاپور انواع مختلف حریر و پارچه‌های ابریشمی بافته می‌شدند که هم به مصرف داخلی می‌رسیدند و هم به کشورهای دیگر صادر می‌شدند.^{۲۶}

در این دوره گذشته از نوع بافتی که بر مبنای اصول فنی قدیمی بود، نوع بافت جدیدی که ظاهراً از چین اقتباس شده بود، رواج یافت. در این نوع بافت، پارچه‌ها از چهار بود و سه تار که یکی از آنها ضخیم و دودیگر نازکتر بودند، بافته می‌شدند. پارچه‌های این دوره پودنما بودند و بافتی سنگین و کناره‌های محکمی داشتند. بافندگان آن زمان پنج‌الی شش بود در این نوع بافت بکار می‌گرفتند.^{۲۷}

در دوره ساسانیان ساختن ظروف و مصنوعات فلزی به سطحی عالی رسید. پاره‌ای از این ظروف ساده بودند و تنها به تزئین لبه آن اکتفا می‌شد. پاره‌ای دیگر نقشهای گوناگون و گاهی برجسته داشتند. فلزکاران این دوره در مهارت و استادی از فلزکاران هم عصر خود در دیگر کشورها پیش بودند. در واقع، مقداری از مصنوعات این فلزکاران به اروپا صادر می‌شدند و از این طریق برفن فلزکاری نقاط اطراف ایران اثر می‌گذاشتند. گذشته از این، آنچه در این زمینه بعنوان هنر اسلامی شناخته شده است، اساساً بر مبنای سنت عهد ساسانی بوده است.^{۲۸}

صنعت قالیبافی نیز در این دوره از پیشرفت زیادی برخوردار بوده است. بارگاه سلاطین ساسانی در مداین با فرش زربافت و جواهر نشان معروف به فرش چهار فصل بهارستان مفروش بوده. این همان فرشی است که در حمله اعراب به ایران پاره‌پاره شد و به تاراج رفت.^{۲۹} صنعت چوب رواج داشت و طرحها و اسلوب ساسانی در صنعت چوب‌کاری دوره اسلامی ادامه یافت.^{۳۰} حجاری نیز یکی از کارهای مهم این دوره بوده است. قسمتی از حجاریهای آن

۲۴. همان، ص ۷۰-۷۱.

۲۵. Wulff، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲۶. ویلسن، پیشین، ص ۱۱۵-۱۱۶ و ایران ددزمان ساسانیان. پیشین، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲۷. Wulff، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲۸. همان، ص ۱۱۴ ویلسن، پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۲.

۲۹. ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۸۱.

۳۰. همان، ص ۱۸۵۳.

زمان که بر روی صخره‌های عظیم انجام شده‌اند، پادشاهان و رویدادهای مهم تاریخی را نشان می‌دهند. البته، حجاریهای ساسانی بیانگر پیشرفت منظم و مهارت و ذوق صنعتی نیستند، لیکن پاره‌ای از حجاریهای این دوره معرف درجات مختلف استعداد و ذوق صنعتی بوده‌اند.^{۳۱} صنعت شیشه و بلورسازی که ظاهراً از بین‌النهرین به ایران نفوذ یافته بود، در زمان ساسانیان پیشرفت کرد. شیشه‌سازان این دوره مهارت بسیاری، بویژه در مورد نقشه‌نگاری مصنوعات شیشه‌ای، داشته‌اند. در دوره اسلامی نیز فنون و اسلوب شیشه‌سازی دوره ساسانی مورد تقلید قرار گرفت و در آن تغییری بوجود نیامد.^{۳۲}

گچبری و حکاکی این دوره نیز حاکی از مهارت و استادی صنعتگران آن دوره است. لیکن چنین تصور می‌شود که طرز عمل این صنعت در زمان ساسانیان تغییر چندانی نکرده، بسیاری از نقشها و طرحها در طی این دوره یکسان باقی می‌مانند.^{۳۳} سفال‌سازی دوره ساسانیان نیز از پیشرفت چشم‌گیری برخوردار نبوده است. سفال این دوره محدود به ظروفی بوده‌اند که جهت نیازهای معمولی ساخته می‌شده‌اند. اشیاء و ظروفی که برای تزئین و تشریفات ساخته می‌شدند اغلب از فلز قیمتی بوده‌اند. در واقع ظروف غذاخوری نجا و اشرف ساسانی نیز از فلزات گرانبها ساخته می‌شدند. لعاب دادن که از خصایص سفال‌اشکافی بود، در دوره ساسانیان نیز ادامه یافت. لیکن شکل سفال لعاب داده و نقش آن در زمان ساسانیان بهتر از سفال‌اشکافی بوده است.^{۳۴}

قرار دادن گنبد روی اتاق مربع به وسیله چهار پایه نیز از مراحل ترقی معماری زمان ساسانی است که با طرز کار رومیان فرق داشته است. چرا که رومیان گنبد را روی اتاق مدور یا هشت‌گوش قرار می‌داده‌اند. پاره‌ای از محققان بر این عقیده‌اند که در دوره ساسانیان هنگامی که چوب کمیاب شد، گنبدزنی روی اتاقها جایگزین تیرهای چوبی گردید. به هرگونه، گنبدزنی از فنی عالی برخوردار بوده و در این دوره پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است. بزرگترین گنبد مربوط به دوره ساسانیان گنبدی است به قطر ۶ متر دربنایی به نام چارقاپوک که احتمالاً آتشکده بوده است. بسیاری از ساختمانهای این دوره نیز دیوارهایی ضخیم داشتند که یا از سنگ تراشیده و یا از پاره آجر و گچ ساخته شده بودند.^{۳۵}

اسلحه‌سازی نزد پیشه‌وران دوره ساسانی رواج داشته است. از نوشته‌های آمین‌سارسلن نیز چنین بر می‌آید که سلاحهای اسواران ایرانی در نظر رومیان شگفت می‌نموده‌اند. بدین ترتیب، در دوره ساسانیان بسبب تکامل روابط نوین فنودالی، جدایی صنعت دستی از کشاورزی بارزتر از گذشته گردید. حرفه‌ها و پیشه‌ها به سطح عالی‌تری رسیدند و صنایع جدیدی مانند ابریشم‌بافی توسعه‌ای بسیار یافتند. بازرگانی نیز به سبب راه ترانزیتی غرب و شرق که از طریق ایران می‌گذشت، توسعه یافت و تخصص در آن فزونی گرفت. پیدایی سرازبازرگانی در رابطه با تجارت بین‌المللی، و تا اندازه‌ای داخلی، نیز به رشد شهرها و پیشه‌ها یاری رساند.

۳۱. ویلسن، پیشین، ص ۱۰۲-۱۱۰

۳۲. Wulff، پیشین، ص ۱۶۸.

۳۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۹.

۳۴. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳۵. همان، ص ۱۱۹-۱۲۵.

پیشرفت تولید کالایی ساده و گسترش شهرنشینی نیز نیاز به کالاهای کشاورزی را برای ارضای نیازهای مردم شهرها افزایش داد. مواد خام کشاورزی چون چرم، پنبه، کتان، ابریشم، پوست و غیره، در صنعت دستی مورد استفاده داشتند، و مواد غذایی مانند گندم و جو مورد نیاز مردم شهرها بودند. نیاز به افزایش محصولات کشاورزی سبب شد که بر وسعت کشتزارها افزوده شود. این امر نیز به آبیاری بهتر بستگی داشت. از این روی، آبیاری و مؤسسات آبیاری جدید، بویژه در مناطقی که شهرها تمرکز یافته بودند، مانند بین‌النهرین و نواحی غربی فلات ایران، گسترش یافتند. مؤسسات آبیاری مانند بند و نهر و قنات، برای آبیاری کشتزارهای پیرامون شهرها و مراکز پرجمعیت احداث شدند. مثلاً، در ناحیه تیسفون و دهلران بندها و نهرهایی توسط دولت ایجاد گشتند که در افزایش جمعیت و محصول این مناطق مؤثر افتادند.^{۳۶} در اواسط قرن ششم میلادی نیز یکی از بزرگان محلی کرمان به نام آذرماهان شهرماهان را بنیاد نهاد. این شخص قناتهایی در این منطقه حفر کرد که سطح زیرکشت منطقه را بالا برد و موجب افزایش محصول کشاورزی گردید.^{۳۷}

بدین ترتیب، کشتی به خشکی خواهیم راند اگر پیشرفت رشته‌ای از صنعت دستی و کشاورزی، و نیز مؤسسات مربوط به آنها را جدا از پیشرفت عمومی اقتصاد جامعه مورد مطالعه قرار دهیم. با اینهمه، ذکر این نکته ضروری است که در این دوره اساساً اقتصاد جامعه بر مبنای کشاورزی بنا شده بود و اقتصاد طبیعی، یعنی تولید به منظور مصرف و نه فروش، مسلط بوده. در نتیجه، زندگی قشرهای مختلف طبقه حاکم، مانند اشراف عالی‌مقام، نظامیان، دیربان و روحانیان، از طریق دریافت مازاد کشاورزی تأمین می‌شد. بازرگانان نیز که به کار تجارت اشتغال داشتند، هنوز به سبب تسلط اقتصاد طبیعی از نفوذ اقتصادی و اجتماعی برخوردار نبودند. در واقع تقسیمات اجتماعی که در کتابهای مقدس و اسناد مربوط به آن دوره عنوان شده‌اند، قشر بازرگان را همراه با کشاورزان و پیشه‌وران در طبقه چهارم، پس از روحانیان، لشکریان و دیربان، قرار می‌دهند. بدیهی است که این امر نمایانگر ضعف قدرت اقتصادی و در نتیجه اجتماعی بازرگانان در آن دوره است.^{۳۸}

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره اعراب، حکومت‌های محلی و سلجوقیان

در اوایل تسلط اعراب، یعنی در قرن اول و نیمه دوم قرن دوم هجری قمری، میزان خراج و جزیه افزایش یافت و به تدریج بخش وسیعی از آن به سوی مراکز حکومت خلفا در بین‌النهرین سرازیر گردید. سنگینی بار خراج همچنان برگزیده کشاورزان قرار داشت. لیکن پیشه‌وران نیز از

36. Robert M. Adams, *Land Behind Baghdad*, 1965. PP. 69-71 and James A. Neely, «Sassanian and Early Islamic Water - Control and Irrigation Systems on The Deh Luran Plain, Iran,» in *Irrigation, s Impact on Society, Anthropological Papers of The University of Ariyona*, No 25, 1974, PP. 39-40
37. Paul Ward English, *City and Village in Iran*, 1966, P. 22.

۳۸. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، پیشین، ص ۲۴-۲۵.

سیاست مالیاتی اعراب برکنار نماندند و این امر به رشد نیروهای اقتصادی در شهرها صدمه می‌زد.^{۳۹} گذشته از این کشورگشایی خلفا چه در ایران و چه در دیگر کشورهای مفتوحه با بردگی عده زیادی از مردم غیر لشکری همراه بود. از کار این بردگان در کشاورزی، آبیاری، دامداری پیشه‌وری و معادن دولتی استفاده می‌شد.^{۴۰}

در عهد بنی‌امیه قدرت تماماً در دست اشراف قبایل عرب بود. بزرگانی نیز که در اداره امور امپراتوری دست داشتند، بتدریج به مالکان بزرگ اراضی مبدل شدند و برخی از آنان نیز بر امور بازرگانی دست یافتند. لیکن در عهد عباسیان مشاغل عالیه دولت از انحصار اعراب خارج شد و بسیاری از اشراف و دهقانان ایرانی به مشاغل دولتی گمارده شدند. در این دوره گرایش به سوی فنودالیسم شدیدتر شد، اما هنوز عده زیادی برده وجود داشت. با اینهمه، شیوه غالب تولید از هیچ روی مبتنی بر برده‌داری نبود. در قرنهای دوم و سوم و چهارم هجری قمری در شهرهای بزرگ عراق و ایران برده‌فروشان کارپرورفتی داشتند و بازارهای برده‌فروشان در بغداد، ساسره، نیشابور، بلخ، اصفهان و ری به فروش صنعتکاران، کارگران غیر ماهر، مطربان، غلامان جنگی و غیره، می‌پرداختند.^{۴۱}

وسعت امپراتوری اسلامی، بویژه در دوره عباسیان، عامل مهمی برای توسعه بازرگانی بود، و افزایش مبادله کالا میان شهر و روستا و بازرگانی با صحرانشینان، و نیز تجارت به وسیله کاروانها به رشد و ترقی شهرها در قرن سوم و بویژه در قرن چهارم هجری قمری یاری رساند. البته، تفاوت‌های بسیاری در این مورد بین نواحی مختلف وجود داشتند، لیکن رویهم‌رفته در این دوره بازرگانی بین‌المللی اهمیت بسیار یافت. با اینهمه، اقتصاد طبیعی کماکان نوع غالب اقتصاد امپراتوری اسلامی بود.

در سال ۶۳۶ میلادی اعراب سوریه را اشغال کردند و بدین ترتیب بازرگانی سوریه با اروپای غربی قطع گردید، و تعداد زیادی از پیشه‌ورانی که در نساجی مهارت داشتند در داخل سرزهای اسلامی به تولید پرداختند. در سال ۶۴۱ میلادی نیز اسکندریه فتح شد و بین سالهای ۶۴۷ و ۶۹۸ میلادی اعراب بر افریقای شمالی مسلط شدند. از این روی، تمامی بازرگانی دریای سرخ و نیل، و نیز افریقای مرکزی، به دست اعراب افتاد. پس از فتح اسپانیا در سال ۷۱۲-۷۱۳ میلادی نیز اعراب تسلط خود را بر مدیترانه اعمال داشتند. با فتح ایران نیز اعراب بر یکی از مهمترین مراکز ابریشم بافی دنیا مسلط شدند و انحصار بازرگانی ابریشم خام چین را در اختیار خود گرفتند. با اینهمه، ایران بتدریج موقعیت خود را از نظر ابریشم-بافی باز یافت و در اوایل دوره تسلط اعراب به مهمترین تولیدکننده، فروشنده و مصرف‌کننده نواحی غربی امپراتوری اسلامی تبدیل شد.^{۴۲}

پس از استقرار صلح در امپراتوری اسلامی و تعیین سرزهای آن، بازرگانی در این منطقه شکوفا شد و فلات ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و ترانزیتی آن نقش مهمی در بازرگانی

۳۹. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۷۷-۱۸۳.

۴۰. «Abd» Soudel، پیشین، ص ۳۱-۳۳، «Ghulam» Bosworth، پیشین، ص ۱۰۸۱.

۴۱. همان.

۴۲. Boulnois، پیشین، ص ۱۷۹-۱۸۹، ۱۹۵-۱۹۷.

بین‌المللی یافت. چراکه غالب راه‌های سهم زمینی با چین، هند و اروپا از ایران می‌گذشتند. راه چین که از سواحل مدیترانه آغاز می‌گردید، پس از عبور از دمشق، بغداد و ری به خراسان، و از آنجا از طریق ترکستان به چین می‌رسید. در خراسان نیز راه دیگری این منطقه را به هرات و هند مربوط می‌ساخت. بخش قابل ملاحظه‌ای از بازرگانی سالک اسلامی با اروپا در اوایل قرون وسطی نیز از طریق رودخانه ولگا و شمال بحر خزر انجام می‌شد. در اواسط قرن دوم هجری قمری (هشتم میلادی) بازرگانی مدیترانه کاهش یافت، و در عوض تجارت از طریق دریای سیاه افزایش یافت. در واقع، راه دیگری که به جاده ابریشم مشهور گردید، از دریای سیاه و طرابوزان و شمال ایران می‌گذشت و به آسیای میانه و چین منتهی می‌شد. این راه در اواسط قرون وسطی یکی از مهمترین راه‌های بازرگانی بود. در جنوب ایران و خلیج فارس نیز راهی معروف به راه ادویه وجود داشت. از طریق این راه ادویه هند به مصر و اروپا صادر می‌شد.^{۴۳} پس از سقوط خلفا، و مصرف خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و مردم شهرها در ایران، نیروهای عامل در تولید پیشرفت کردند و اقتصاد فئودال شکوفا گشت. این شکوفایی کم و بیش تا آغاز قرن هفتم هجری قمری، یعنی تا زمان حمله مغولها، دوام یافت. در این دوره بازرگانی خارجی و داخلی رونق گرفت، و به سبب وجود امنیت نسبی و تکامل نیروهای اقتصادی، گسترش یافت. رشد بازرگانی، گسترش تولیدات کشاورزی و پیشه‌وری نیز به پیشرفت و تکامل شهرها کمک کردند. شهرها مراکز پیشه، هنر و بازرگانی شدند، و جمعیت آنها افزایش بسیار یافت. جمعیت پاره‌ای از این شهرها صدها هزار نفر بود و از این لحاظ قابل مقایسه با شهرهای اروپا در قرون وسطی نبود. اکثر این شهرها در مسیر راه‌های کاروان رو و طرق بازرگانی دریایی قرار داشتند. مهمترین این شهرها از لحاظ اقتصادی عبارت بودند از نیشابور، ری، اصفهان و شیراز.^{۴۴} شهرهای دیگر مانند هرات، مرو، طوس، بلخ، کابل، گرگان، آمل، همدان، قم، استخر، فسا، بندر، سیراف، کازرون، اهواز و شوشتر از نظر تولیدات صنعتی دستی و بازرگانی اهمیت داشتند، اما کوچکتر از چهار شهر قبلی بودند.^{۴۵} این فقیه در کتاب البلدان تصویر جالبی از تخصص شهرها و مناطق مختلف ایران در اواخر قرن سوم هجری قمری بدست می‌دهد. وی در «ذکر کالاهای شهرها» چنین می‌نویسد:

۴۳. گوستاولوبون، قادیخ تمدن اسلام دعوب. ۱۳۳۴، ص ۶۹۲-۷۰۱ و ۶۲۹-۷۰۱ و

Colin Mc Evedy, *The Penguin Atlas of Medieval History*, 1971, P. 42.

۴۴. برای بررسی جالبی راجع به نیشابور و مسائل اقتصادی - اجتماعی آن در قرنهای چهارم و پنجم هجری قمری رجوع شود به

Richard W. Bulliet, *The Patricians of Nishapur*, 1972.

به عقیده بولیت اگر نیشابور توسط مغولها ویران نمی‌شد، سرمایه داران تجاری آن شهر به تدریج استقلال و حاکمیت بیشتری در مقابل حکومت کسب می‌کردند. (همان، ص ۸۱). بزرگان نیشابور در زمان سلجوقیان از قدرت سیاسی برخوردار بودند و گاه بیکاه در مقابل خواستهای دولت مقاومت می‌کردند و سلجوقیان ناگزیر بودند خواستهای آنها را در نظر بگیرند (همان، ص ۶۱-۷۵) همینطور رجوع شود به عثه‌الکتابه. پیشین، ص ۹۷ در باره اظهار نظر مردم راجع به حاکم ناحیه‌ای در نزدیکی نیشابور.

۴۵. قادیخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۷۵-۲۷۶.

و سردم حوزه دجله و عراق و میشان (میشان) و دشت میشان (دست میسان) راست ساختن و بافتن پرده‌ها و فرشها و میانی و حریر و درانک و دورنک و جز آن از دیگر انواع فرش و گستردنی که دیگران را نیست... و بصریان راست نخلستانها و انواع خرما....

و مردم شوش راست به ویژه، و جندی شاپوریان را، مهارت در بافتن جامه‌های ابریشم و دیبا، و شوشتریان را نیز همین ویژگی هست.

سپس شهرهای جبل است و شگفتیهای آنها، چون میوه سره بسیار و زعفران و انواع پنبه و گونه گونه فراورده دلپذیر از شیر چون پنیر و لوز، و سردمان همدان راست به ویژه، مهارت در ساختن اقسام آینه و کفچه خوان و بخوردان و طبلهای مذهب که در ساختن آن بر همه مردم زمین سرند. و مردم ری راست سینی‌های رنگ روغنی و حریر و ابزار بسیاری که از چوب سازند چونان اقسام شانه و نمکدان و کفجلیز. چنانکه آنان راست پوشاکیهای سپید طرازی و طبلسانهای سپید سره و جامه‌های منیره.

سپس بغداد دوم بود، یعنی اصفهان، و مواهبی که سردمش از آنها برخوردارند... زیرا آنان راست اقسام جامه‌های سروی و عتابی و ملحم‌های شگفت، و حله‌های ابریشمین دست بافت و دست نایافت و جامه‌های سعیدی.

و سردم فارس راست برتری در ساختن ابزارهای آهنین ظریف و استوار... این است که مردم فارس در ساختن گونه‌گونه گردن‌بند و قفل (کلید) و آینه و پرداخت انواع شمشیر و زره و جوشن از همه ماهرتراند. چنانکه نیز آنان راست جامه‌های جایی و سنیزی (شینیزی) و گلاب‌جوری (گوری) و گل [حمام] سیرافی و لباسهای فسایی و روغنهای شاپوری و جامه‌های کازرونی. و مردم سیستان راست ساختن مشربه‌های سیستانی، و گونه‌گونه کوزه و ابزار بسیاری دیگر که از برنج و روی سازند.

و مردم طبرستان و دیلمستان و قزوین راست بافتن پوشاکهای رویانی و آملی و تهیه دستارچه و دستار و گونه‌های بسیاری از جامه‌های پنبه‌ای و پشمی و ابریشمی و کتانی.

و گرگانیان راست آن ابریشم که دیگران ندارند و از گرگان به همه شهرها برند. نیز آنان راست استادیی در بافتن دیبا و با شامه و جامه‌ها و پرده‌های گوناگون و جز آن.

و نیشابور راست جامه‌های ملحم و طاهری و تافته و رافته و این جز در نیشابور نیست.

و مردم سرو راست جامه‌های امروزی و ملحم‌های سره‌کسه بهترین نوع ملحم است.

و در خراسان میوه‌های سره بسیار و انگورهای خوش طعم هست و آنان نیز راست مویز کشمهرانی و کشمش و خربزه‌ای که خشک (کشته) کنند [وبه بغداد

برند]... ۴۶

راه‌های کاروان‌رو از همدان، ری، نیشابور، سرات، اصفهان، شیراز و اهوازی‌گذشتند. بلخ و کابل نیز برسراه بازرگانی به‌هنگار قرار داشتند. آمل و ساری بندرگاه‌های مهم ایران در سواحل بحر خزر بودند، و بازرگانی باخوارزم، قفقاز و نواحی اطراف ولگا و روس از این بنادر انجام می‌شد. در جنوب شهر سیراف مهمترین بندر آن روزگار بود و بازرگانان سیراف تجارت از راه دریا را در دست داشتند. بنادر کم اهمیت‌تری نیز در خلیج فارس وجود داشتند، مانند بندرگاه‌های جنباه، کیش و هرمز. کالاهای شهرهای ایران از این بنادر به بصره و بنادر عربستان، مصر، هندوستان و چین صادر می‌شدند.^{۴۷}

بطور کلی، راه‌های کاروان‌رو ایران آسیای مرکزی را از یک سوی به بغداد، و از سوی دیگر به آسیای صغیر و دریای سیاه متصل می‌ساختند. راه‌های دریایی جنوب نیز پس از بوجود آمدن حکومت‌های مستقل ایرانی توسعه یافتند و بنادر خلیج فارس رونق یافتند. بندر سیراف تا حدود سال ۵۳۹ ق.م. که بر اثر زلزله و تمرکز بازرگانی در دریای سرخ روبه‌ویرانی گذارد، مهمترین بندر خلیج فارس بود. اصطخری در وصف این شهر به‌خصوص ویژه بازرگانان ایرانی که در قرن چهارم هجری قمری به سفر و بازرگانی دریایی می‌پرداختند، اشاره می‌کند و از جد، پشت کار، اساک و حرص آنان در جمع‌آوری پول سخن می‌گوید، بدین شرح:

آنگاه از آنجا به سیراف رسد، و اندرپارس فرضه بزرگ آنست. شهری بزرگ است از اعیان شهرهای پارس، و آنجا کشت و کشاورزی نباشد، و آب از دور برند^{۴۸}... بازرگانان بزرگ سال حریص باشند و اهل سیراف و سواحل دریاگذار باشند. و شنوده‌ام کسی سردی از سیراف به بازرگانان دریاسا شد و چهل سال در کشتی بماندگی به خشک برنیامد. و چون به کنار دریا رسیدی به شهرها دلش نخواستی که از دریا برون آید. کسان خود را بفرستادی تا بازرگانی بگردندی و آنچه بایستی بساختند و پیش او باز آمدندی. و چون کشتی تباه‌شدی به دیگری انتقال کردی. و مردمان سیراف را بازرگانی دریا روزی تمام هست. خداوند کتاب گوید من آنجا کسانی دیدم که هر یک را چهار بار هزار هزار دینار بود و بیشتر. و کس باشد کی بسیاری پیش ازین دارد و جاسه او همچو جامه سز دورش باشد.^{۴۹}

بازرگانان سیراف ثروت بسیار داشتند به‌گفته اصطخری «من بازرگانان دیدم درین شهر هر یک را شست بار هزار هزار درم بود سرمایه.»^{۵۰}

به‌قول اصطخری «از سیراف متاع دریا خیزد، چون عود، عنبر و کافور و جواهر و خیزران

۴۶. احمد بن ابی‌یعقوب، ترجمه مختصر البلدان، ۱۳۴۹، ص ۸۵-۸۷.

۴۷. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۴۸. مسالك و ممالک، پیشین، ص ۳۶.

۴۹. همان، ص ۱۲۰-۱۲۱. اصطخری از حرص بازرگانان کازرون در جمع‌آوری مال نیز سخن می‌گوید (همان، ص ۱۲۱).

۵۰. همان، ص ۱۳۴. در آن دوره چهار میلیون درم تقریباً معادل خراج یکسال ونیم ایالت فارس بوده است (تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۶۸).

وعاج و آبنوس و [فلل] و صندل و دیگرگونه طیب و داروها، و از آنجا به آفاق برند.^{۵۱} این کالاها از هندوستان و چین وارد می‌شدند و از سیراف به شهرهای ایران و کشورهای مجاور صادر می‌گردیدند.

نیشابور که اصطخری آن را «ابرشهر» می‌خواند، بزرگترین شهر خراسان بود.^{۵۲} از آنجا «جامه‌های ابریشم و کرباسهای باریک» برمی‌خیزید که به «آفاق» صادر می‌شد.^{۵۳}

غلات، پنبه، روغن کتان و کنگد و رنگهای گیاهی، کشمش، خرما و انواع میوهجات خشک شده، تشریجات و مرباجات، شراب، عسل و شکر خوزستان، ابریشم خام، عطریات، دارو، شتراسب از طریق راههای دریایی و زمینی از ایران به کشورهای کرانه دریای مدیترانه، عربستان و هندوستان و چین صادر می‌شدند. مصنوعات ایران، بویژه زری، منسوجات ابریشمی و نیمه ابریشمی، کتانی و پنبه‌ای و پشمی، قالی پشمی و ابریشمی، اشیاء برنجی و نقره‌ای و ظروف سفالی نیز به کشورهای کرانه دریای مدیترانه و عربستان صادر می‌شدند.^{۵۴}

رونق بازرگانی خارجی و داخلی سرزمین ایران در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان نیز ادامه یافت، و کاهش قدرت حکام و فرمانروایان محلی و تشکیل دو امپراتوری مقتدر و وسیع در این دوره، به برقراری امنیت و تسهیل بازرگانی کمک کرد. شرکت‌های بزرگی توسط بازرگانان بوجود آمدند که در مقیاس بین‌المللی به تجارت می‌پرداختند. در عین حال، آغاز جنگ‌های صلیبی و تجدید ارتباط اروپا با شرق و تجارت مدیترانه موجب رونق بازرگانی شد. راههای اصلی کاروان‌رو و بازرگانی همچنان از ایران می‌گذشت و این امر به رشد و ترقی شهرهای ایران یاری رساند.^{۵۵}

در این دوره در هر پیشه چندین شاگرد و گاهی چند برده با استادان پیشه‌ورکاری کردند. کارگاه‌های پیشه‌وری کوچک بودند و غالباً در کنار خانه استاد قرار داشتند. در بسیاری از موارد دکان پیشه‌وران چسبیده به کارگاه ایشان بود. در غالب اوقات نیز پیشه‌وران کارگاه و یادگانی از خود نداشتند و به اصطلاح دوره‌گرد بودند. در بسیاری از شهرها نیز هر پیشه‌ای بازاری مخصوص خود داشته است.^{۵۶} چنانکه به گفته اصطخری در مرو هر حرفه‌ای بازاری جداگانه داشته است. در پاره‌ای از موارد نیز تعداد زیادی کارگر بروی کالایی کاری کردند، اگرچه این امر چیزی بیش از در کنار هم قرار گرفتن پیشه‌های مختلف نبود، چراکه هنوز زنجیر تولید و تقسیم کار از نوع سرمایه‌داری وجود نداشت. ظاهراً این روش معرف انجام اعمال مستقل از هم بود که در یک کارگاه صورت می‌گرفت و بیشتر در کارگاه‌های نساجی رواج داشت. ریسندگی غالباً توسط زنان، و بافندگی و پویشهای بعدی نساجی توسط مردان انجام می‌شد.^{۵۷} در اطراف شهرهای بزرگ، مانند نیشابور، نیز صنایع خانگی در روستاها وجود داشتند که در ارتباط با

۵۱. معالک و معالک. پیشین، ص ۱۳۴.

۵۲. همان، ص ۲۰۴.

۵۳. همان، ص ۲۰۵.

۵۴. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۸-۲۷۰.

۵۵. همان، ص ۳۱۰ و McEvedy، پیشین، ص ۷۲.

۵۶. معالک و معالک. پیشین، ص ۲۰۸.

۵۷. *The Cambridge History of Iran*، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۵-۳۲۶.

بازرگانان شهری بودند.^{۵۹} در پاره‌ای از اوقات دولت مستقیماً در امر تولید دخالت‌سی کرده است چنانکه به گفته ابن بلخی آب قنات کازرون که تنها آبی بوده است که کتان را سفید می‌کرده، در اختیار دیوان پادشاه بوده و بافندگان کازرون برای دیوان جامه کازرونی می‌باافته‌اند:

و سرای امیر را عادت چنان رفتست کی مایه از دیوان اطلاق کنند تا جولا هگان جامه از بهر دیوان بافتند و معتمد دیوان ضبط میکند و بیاعان معتمد باشد کی قیمت عدل بر آن نهند و رقم برزنند و بغربا بفروشند و بروزگار متقدم چنان بودی کی بیاعان بارهای کازرونی در بستندی و غربا بیامدندی و همچنان در بسته بخیریدندی بسی آنک بکشادندی از آنک بر بیاعسان اعتماد داشتندی و بهر شهر کی بیردندی و خط بیاع بدان عرض کردندی بسود باز خریدندی ناگشادم چنانک وقت بودی کی خرواری کازرونی بده دست برقتی ناگشاده...^{۶۰}

کارگاه‌های دولتی معمولاً در پایتختها برای تولید منسوجات تجملی، اسلحه، سکه و کاغذ مورد نیاز حکومت وجود داشتند.^{۶۱} از کارگاه‌های نوع سرمایه‌داری خبری نبود، اگرچه در پاره‌ای از کارگاه‌های نساجی بزرگ روابط مبتنی بر کار روزمزدی وجود داشتند. لیکن این روابط بسیار محدود بودند و از هیچ روی اهمیت نداشتند. تولید کالای ساده، یعنی تولید توسط پیشه‌ورانی که مالک وسایل تولید خویش بودند، مسلط بود. پیشه‌وران شهرهای بزرگ و کوچک غالباً در تولید کالای خاصی مهارت داشتند و در کار خود از معرفیت خاصی برخوردار بودند. مثلاً، به گفته نرشخی که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری می‌زیسته، «اندر شهر بخارا استادان بودندی که معین بودند مر این شغل [را]، و از ولایتها بازرگانان بیامدندی... از آنجا جامه بردندی تا به شام و مصر و در شهرهای [روم]، و به هیچ شهر خراسان نیاقتندی^{۶۲}». ظاهراً پاره‌ای از استادانی که در این حرفه تخصص داشته‌اند، پس از مدتی کار در بخارا، به خراسان مهاجرت می‌کنند.^{۶۳}

در این دوره سرمایه تجاری و رباخوار در دست بازرگانان جمع گردید. بسیاری از بازرگانان ثروت عظیمی در اختیار داشتند و در سطح بین‌المللی تجارت می‌کردند. لیکن وابستگی بازرگانان به فتودالها زیاد بود چراکه آنان تنها قسمتی از سرمایه خود را از طریق خرید و فروش کالا به دست می‌آوردند. بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه ایشان از راه خرید و فروش زمین، پرداخت وام به فتودالهای بزرگ، خرید و فروش کالا برای دیوان و یا مقاطعه کاری مالیاتهای کشاورزی، کسب شد.^{۶۴} از این روی به رغم ثروت عظیم آنان، قدرت سیاسی از آن فتودالهای

۵۹. Bulliet, پیشین، ص ۱۱-۱۲.

۶۰. خلاصه پیشین، ص ۱۹۹. در همین حال ابن بلخی به این امر اشاره می‌کند که «چون خیانت در میان آمد و مردم مصلح نماندند آن اعتماد بر خاست و مال دیوانی نقصان گرفت و غربا تجارت کازرون در باقی نهادند خاصه در عهد امیر ابوسعید کی بدسیرتی و ظلم او پوشیده نبود و اگر مشفق باشد کی این ترتیب بدان کردن مال بسیار از آنجا حاصل گردد... (همان).

۶۱. The Cambridge History of Iran، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۶.

۶۲. تاریخ بخارا، پیشین، ص ۲۸.

۶۳. همان، ص ۲۸-۲۹.

۶۴. The Cambridge History of Iran، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۶.

نظامی و اداری بود. بهرگونه، روحیه جمع‌آوری پول، حسابداری، وسعت تجارت و وابستگی بازرگانان به زمین در داستانی که سعدی درباره یکی از این بازرگانان نقل می‌کند، به خوبی نشان داده می‌شود:

بازرگانی را شنیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیره کیش مرا بحجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخندهای پریشان گفتن، که فلان انبارم بترکستان و فلان بضاعت بهندوستانست و این قبالة فلان زمینست و فلان چیز را فلان، زمین. گاه گفتی خاطر اسکندریه دارم که هوائی خوشست. بازگفتی نه، که دریای مغرب مشوشست. سعديا، سفري ديگرم در پيشست، اگر آن کرده شود، بقیت عمر خویش بگوشه بنشینم. گفتم آن کدام سفرست؟ گفت گوگرد پارسی خواهم بردن بچین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی بروم آرم و دیبای رومی بهند و فولاد هندی بجلب و آبگینه حلبی بیمن و بردیمانی پیارس وزان پس ترک تجارت کنم و بدکانی بنشینم.^{۶۵}

خست و حرص در جمع‌آوری پول و خرج نکردن آن را نیز سعدی در حکایت دیگر راجع به یک مالدار، عنوان می‌کند:

مالداری را شنیدم که بیغل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش بنعمت دنیا آراسته و خست نفس جبلی دروی هم چنان متمکن، تا بجائی که نانی بجائی از دست ندادی و گربه بوهریه را بلقمه‌ای نثواختی و سگ اصحاب الکهف را استخوانی نینداختی. فی الجمله، خانه او را کس ندیددی در گشاده و سفره او را سرگشاده. درویش بجز بوی طعاش نشنیدی سرغ از پس نان خوردن او ریزه نجیدی شنیدم که بدریای مغرب اندر، راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونی در سر^{۶۶}...

بهرگونه، توسعه بسیار بازرگانی بین قرنهای چهارم و هفتم هجری قمری بیانگر رشد تولید برای فروش، که بصورت تولید کالایی ساده بود، است. اگرچه باید توجه داشت که بهرغم گسترش بازرگانی و روابط کالا - پولی که در شهرها و اطراف آنها رواج داشت، اقتصاد طبیعی در غالب نقاط مسلط بود. گذشته از این، بخشی از بازرگانی آن دوره شامل کالاهای ترانزیتی می‌شد که از هیچ روی بر تولید داخلی اثر نمی‌گذاشت. لیکن، در عین حال، قسمت مهمی از این بازرگانی به کالاهای داخلی اختصاص داشت و مبادله کالا بین نقاط مختلف ایران را در برمی‌گرفت. چنانکه تخصص محلی در تولید کالاهای مختلف، چه در کشاورزی و چه در کالاهای پیشه‌وری بیانگر این اسراست. همانگونه که در فصل مربوط به نیروهای عامل در تولید در کشاورزی گفته شد، محصولات مختلفی، مانند انواع میوه‌ها و نباتات در مناطق خاصی برای صدور به شهرها تولید می‌شدند. شهرها نیز در تولید کالاهای پیشه‌وری خاصی مهارت داشتند. مثلاً، پاره‌ای از شهرها در تولید انواع پارچه‌های ابریشمی تخصص داشتند، و بعضی دیگر به تولید پارچه‌های پنبه‌ای مشغول بودند. قالی، اشیاء فلزی و اسلحه نیز در شهرهای خاصی تولید می‌شدند. با این ترتیب، در شهرها تولید کالایی ساده رواج داشت، و قسمتی از محصولات کشاورزی نیز به منظور

۶۵. سعدی، گلستان. ص ۲۸۰-۲۷۲.

۶۶. همان، ص ۲۷۴-۲۷۵.

فروش در بازار تولید می‌شدند. چرا که بسیاری از شهرها برای تأمین مواد کشاورزی و خوراکی به تولید روستاهای پیرامونشان نیاز داشتند. با اینهمه، غالب جمعیت و نیروی انسانی در روستاها زندگی می‌کردند و در روابط فتودالی به تولید کشاورزی می‌پرداختند، و تنها بخش کوچکی از محصول اضافی خود را در بازار شهرها عرضه می‌کردند. تولید کالایی ساده و بازرگانی نیز در چهارچوب نظام فتودالی صورت می‌گرفت.

تولیدات شهری و تحول آنها از زمان تسلط اعراب تا هنگام حمله مغولها

پس از تسلط اعراب دوره جدیدی در تاریخ صنعت پیشه‌وری ایران آغاز گردید. اعراب صنعت و معماری خاصی از خود نداشتند و از این روی بتدریج صنعت پیشه‌وری ایران نقشی اساسی در صنعت امپراتوری اسلامی ایفا کرد. بخش مهمی از آنچه معمولاً «صنعت عصر اسلام» نامیده می‌شود، اصلش ایرانی است. با اینهمه، اسلام و آیین جدیدی که در ایران رواج یافت، در گسترش صنایع ایران بی‌تأثیر نبود. بدیهی است که فتوحات اعراب تغییرات مهمی در صنایع ایران ایجاد نکردند و پیشه‌وران بر سبانی روشهای قدیم بساختن اشیاء پرداختند. در واقع، آن اصول فنی و صنعتی که در عهد ساسانیان سراعاً می‌شد تا مدتی پس از تسلط اعراب ادامه یافتند. صنعتگران شیوه‌های قدیم را حفظ کردند، اما بتدریج اسلوبهای صنعتی جدید را بکار گرفتند و بسیاری از سبکها در نتیجه قبول مذهب اسلام و مقتضیات آن تحول یافتند و مطابق نیازهای جدید پیشرفت نمودند. مثلاً، اشیاء سفالی در دوره اسلامی مانند سایر صنایع از روی اصول و نمونه‌های قدیم ساخته می‌شدند، اگرچه بتدریج روشهای جدیدی در تولید آنها ابداع گردیدند.^{۶۷} بر سبانی حفریات نیشابور که توسط متخصصان سوزۀ متروپولیتن نیویورک انجام شده، می‌توان گفت که نیشابور در قرن سوم هجری قمری یکی از مراکز عمده سفال سازی اسلامی بوده است.^{۶۸} نقاط دیگری مانند اصطخروری نیز در این زمینه تخصص داشته‌اند، و حفریات انجام شده در این مناطق نیز بیانگر ادامه فن و اسلوب عهد ساسانی در این صنعت است.^{۶۹} لیکن در قرن پنجم هجری قمری چینی آلات بسیاری از چین به ایران وارد گردید و سفال سازان ایران به تقلید از آنها ظروف مشابهی ساختند. در واقع، از آن به بعد نوآوریهای فنی بر سبانی تقلید از چینی آلات چینی صورت گرفت و صنعتگران ایرانی ظروفی که با ظروف چینی قابل مقایسه بودند، بوجود آوردند.

در دوره اعراب، حکومتهای محلی و سلجوقیان اغلب لعاب ظروف به رنگ آبی نزدیک به سبز ساخته می‌شد، لیکن در قرن سوم هجری قمری لعاب تیره، سبز کم رنگ، زرد و سبز زیتونی نیز رواج یافت. بر روی پاره‌ای از ظروف نیز تصاویری کنده می‌شد، و یا قبل از آن که لعاب داده شوند، شکلهایی کشیده می‌شد.

ظروف سفالی عالی و صنعتی برای بزرگان شهری و روستایی و درباریان و ظروف ساده

۶۷. Wulff، پیشین، ص ۱۴۲ و ویلسن، پیشین، ص ۱۲۷.

۶۸. همان، ص ۱۲۷-۱۲۹، Wulff، پیشین ص ۱۴۳.

۶۹. ویلسن، پیشین، ص ۱۲۷-۱۲۸.

برای مردم عادی و شهر و روستا ساخته می‌شدند. لعاب کاری و مینا کاری که تحت تأثیر ظروف چینی رواج یافت، برای اجناس گران‌قیمت بکار می‌رفت، و کوزه‌گران ایران بین قرنهای دوم و چهارم هجری قمری از انواع شیوه‌های تزیین ظروف سفالی بهره می‌جستند.^{۷۰}

اسلام استعمال فلزهای گرانبها را که در دوره ساسانیان و پیش از آن برای ساختن ظروف تجملی بکار می‌رفت، منع می‌کرد. از این روی سفال‌سازانی که قرن‌ها بدین کار اشتغال داشتند، برای ساختن ظروف بهتر، فن سفال‌سازی، و بویژه لعاب‌کاری، را تکامل دادند. عمل آوردن لعاب جلادار نیز از ابداعات مهم کوزه‌گران قرنهای دوم و سوم هجری قمری است.^{۷۱}

در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان صنعت سفال‌سازی پیشرفت شگفتی داشت، و سبکهای نو و اسلوبهای جدید به کار گرفته شدند. بسیاری از طرحها و شیوه‌های دوره قبل از سلجوقی نیز توسط سفال‌سازان این دوره تکمیل شد. انواع رسوزنی مانند لعاب جلادار، نقاشی روی لعاب و زیر لعاب به یک یا چند رنگ و حکاکی و برش در مراکز مختلف سفال سازی مورد استفاده قرار گرفتند. در اوایل این دوره ساختن سفال صرفاً نتیجه صنعت و هنر سفال‌ساز بود، لیکن به تدریج به تزیین ظروف اهمیت بیشتری داده شد و بهترین مینیاتورهای زمان سلاجقه روی ظروف سفالی آن زمان نقاشی گردید. و بهترین و کاملترین سفالهای این دوره از لحاظ رنگ، شکل، ترسیم و ظرافت در اواخر این دوره پدید آمدند. در واقع سفال‌سازی در این دوره به عالیترین مرتبه خود در ایران رسید.^{۷۲}

در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان سفال در بسیاری از نقاط ایران ساخته می‌شد، اما کاشان مرکز صنعت سفال این زمان بود. اسکان دارد که لفظ کاشی برای سفال رنگی مشتق از کلمه کاشان باشد. از مراکز عمده دیگر این صنعت شهر ری، ساوه، نیشابور، شوش و تبریز بودند. در آق کند نزدیک میانه نیز سفال سفیدرنگی ساخته می‌شد که اشکال حیوانات و پرندگان و غیره، روی آن نقش می‌شد. عمل شفاف کردن ظروف و کاشی در آن دوره نیز از خدسات صنعتگران ایرانی به صنعت سفال در جهان بود.^{۷۳}

قسمتی از سفالهای دوره سلجوقیان که تزیین آنها حک یا بریده شده بودند، در کارخانه‌های شاهی ساخته می‌شدند. برخی دیگر از این سفالها نیز برای فقرا و «عوام» ساخته می‌شدند، مثلاً یکی از انواع سفالهای این دوره معروف به «گری» بود که در روستاها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کوزه‌گران این دوره از ظروف چینی ساخت چین نیز تقلید می‌کردند، و بعضی از کاسه‌های سفید و کرم‌رنگ و فنجان و ابریهایی که در ری کشف شده‌اند، این امر را تأیید می‌کنند.^{۷۴} کاشان مهمترین مرکز سفال‌سازی در این دوره بود. صنعتگران کاشان رسوزنی سفال

۷۰. Wulff، پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۶ و *The Cambridge History of Iran* جلد چهارم، پیشین، ص ۳۵۶-۳۵۳.

۷۱. همان وزکی محمدحسن، *هنرهای ایران بعد از اسلام*، ۱۳۲۰، ص ۱۳۲.

۷۲. ویلسن، پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۴ و Wulff، پیشین، ص ۱۴۶.

۷۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۷۴. Wulff، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۸.

سازی و لعابکاری رایجی از اسرار فنی خود می دانستند، و آنها را تنها به فرزندان خود می آموختند و ایشان را به هرات، گرگان، تبریز و سایر نقاط می فرستادند که کارگاهی برای خود تهیه کنند و بکار پردازند. البته، یکی از سزایای کاشان در اسفالت سازی نزدیک بودن معدن کبالت در فین بود. در عین حال سفال سازان کاشان از معدن لاجوردی نیز که در جنوب کاشان واقع بود، بهره برداری می کردند.^{۶۰}

فلزکاری در اوایل دوره اسلامی نیز تحت تأثیر فلزکاری عهد ساسانیان بود، و تنها بتدریج تحت تأثیر اسلام طرحهای جدیدی در آن بکار گرفته شد، بدین صورت که نقش انسان و حیوان جای خود را به نقش گل و تاک و حروف کوفی دادند. اشیایی از طلا و نقره نیز ساخته می شدند، و برنزکاری اوایل این دوره شامل سینی و ابریق و آبخوری می شدند. ابرقیهای برنزی این دوره گاهی ساده و گاهی با تزیین برجسته یا قلمزده اند.^{۶۱} اسلحه سازی نیز رونق داشت و ظاهراً خراسان، ماوراءالنهر، فارس، همدان و ری در این زمینه صاحب تخصص بوده اند.^{۶۲} در دوره سلجوقیان فلزکاری رونق بسیار یافت. طرحهای جدیدی مورد بهره برداری قرار گرفتند و بر ظروف برنز و طلا و نقره نقش بستند. جواهرسازی پیشرفت کرد، و میناکاری رواج داشت. صنعت اشیاء ریخته گری برنز با تزیین برجسته نیز مرسوم و برنزکاری این دوره شامل اشیاء مختلفی مانند ابریق، هاون، شمعدان، چراغ، جعبه و غیره، می شد. فلزکاران ایرانی مشکیه کاری را با مهارت بسیار در تزیین و ساختن ظروف فلزی بکار می گرفتند. آنان صنعت ترصیع اشیاء برنزی را با سایر فلزات، از قبیل مس و نقره، تکمیل کردند و اسلوب ابتکاری هرات، نیشابور، سیستان و مرو که مرکز فلزکاری ایران بودند، بتدریج در تمام خاورمیانه مرسوم گشت و مورد تقلید قرار گرفت.^{۶۳} نقاط دیگری که در فلزکاری مهارت داشتند عبارت بودند از اصفهان، همدان و شیراز.^{۶۴} اسلحه سازی نیز در دوره سلجوقیان رونق داشت و مهمترین مراکز تولید آن در شمال شرقی ایران قرار داشتند.^{۶۵}

پس از پیروزی اعراب، مدتها پولهای ساسانیان و امپراتوری بیزانس در جریان بودند. خالد بن ولید برای نخستین بار در امپراتوری اسلام سکه زد و پس از آن معاویه سکه هایی با اسلوب ایرانیان به جریان انداخت. در زمان عبدالملک بن مروان در سال ۷۷ هجری قمری نیز کوششهایی در زمینه ایجاد پول اسلامی و اصلاحات پولی آغاز گردید، و سکه های اسلامی جانشین سکه های ساسانیان گردیدند. از این روی، ضرب سکه در ایران، عراق و دمشق رواج یافت. در این دوره سه نوع سکه طلا به نام دینار، نقره به نام درهم، و مسین به نام فلوس، در جریان گذارده شدند و تاکنون هفتاد ضرابخانه عهد امویان شناخته شده اند. پاره ای از ضرابخانه های آن عهد در جبال، فارس، عراق، خوزستان و خراسان واقع شده بودند، و بنابراین ضرب

۷۵. ایران شهر. پیشین، ص ۱۸۲۸.

۷۶. Wulff. پیشین، ص ۲۰ و ویلسن، پیشین، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۷۷. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۳۵۳-۳۵۷.

۷۸. ویلسن، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۸ و ایران شهر، پیشین، ص ۱۸۳۹-۱۸۴۰.

۷۹. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۵۰.

۸۰. همان، ص ۲۶۹.

سکه در آن دوره تاحد زیادی تحت تأثیر فن و مهارت صنعتگران ایرانی بوده است. در زمان عباسیان نیز ضرب سکه غالباً در ایران انجام شده است. البته در ایران درهم و فلوس در جریان بودند، و تولید سکه‌های طلا تا سال ۲۲۰ ه.ق. در ایران آغاز نشد. در قرن دوم بسیاری از شهرهای سهم به‌ضرب سکه‌های مسین پرداختند. سلسله‌های محلی مانند طاهریان، ساسانیان، آل بویه، غزنویان و غیره، نیز در قلمرو فرمانروایی خویش سکه می‌زدند، و بر روی این سکه‌ها علاوه بر نام خود، اسم خلیفه را نیز ضرب می‌کردند. بیشتر سکه‌های سلسله‌های محلی از نقره بود، اما سکه‌های طلا و مسین نیز وجود داشتند.^{۸۱} رواج سکه و افزایش مقدار آن بین قرن‌های سوم و چهارم هجری قمری بیانگر گسترش بازرگانی و تولید کالایی ساده در شهرها، و بطور کلی اعتلای سطح نیروهای عامل در تولید در این دوره است.

صنایع ساختمانی نیز پس از فتوحات اعراب مدتها تحت تأثیر سبک و روش معماری ساسانی بود. در آغاز از آجر نپخته بیشتر استفاده می‌شد تا این که در نواحی شرقی ایران به کار گرفتن آجر پخته گسترش یافت. در واقع، در آغاز دیوارهای بیشتر مساجد اولیه از آجر نپخته بود، و فرو ریختن بسیاری از آنها در این دوره به این دلیل بوده است.^{۸۲}

کارگران این دوره در آجرپزی و آجرکاری مهارت بسیاری داشتند. در ساختمان بناهای اولیه به آرایش و تزئین اهمیت بیشتری داده می‌شد و به استفاده از آنها کمتر توجه می‌گردید. آجرکاری نیز برای تزئین ساختمانها به کار گرفته می‌شد، و آجرکاری قبر شاه اسماعیل ساسانی نمونه خوبی از این روش است. شیوه‌های جدیدی نیز در قرار دادن گنبد روی بنای مربعی شکل ابداع گردید.^{۸۳}

آجرکاری ایران در معماری دوره سلجوقی به اوج شکوفایی خود رسید، و سبک و اسلوب این دوره تقلیدی از معماری غزنوی یا دیگران نبود، و از ابتکار و زیبایی خاصی برخوردار است. معماران آن دوره کمتر به آرایش ساختمان می‌پرداختند و بیشتر به تناسب و شکل ساختمان توجه داشتند. در عهد سلجوقیان در سقف‌سازی نیز پیشرفتی حاصل شد و طاقهای هلالی شکل تبدیل به یک سلسله گنبد‌های کوچک گردید. گذشته از این سبک‌های جدیدی در قرار دادن گنبد روی پایه‌ها معمول شد. در قسمت مرکزی ایران پایه‌هایی که در هشت گوشه گنبد را نگاه می‌داشت، جای دیوار را گرفت، و بکار بردن اصول ریاضی در ساختن گنبد‌های کامل مرسوم گشت.^{۸۴} گچ‌بری دوره سلجوقیان نیز قابل توجه است. نقشه‌های این گچ‌بریها که با کمال دقت تهیه می‌شده‌اند، متناسب با فضایی بوده که نقشه روی آن قرار می‌گرفته است.^{۸۵}

اسلوب ساسانی و یونانی در صنعت چوب‌کاری دوران اسلامی تا عهد مغول ادامه یافت و در آن تغییری حاصل نشد. از کارهای چوب‌بری دوره سلجوقی نیز نمونه‌های معدودی در دست‌اند و بیشتر مربوط به بنا بر مساجد هستند. وضع شیشه‌سازی و ویلورسازی اوایل دوره اسلامی

۸۱. *The Cambridge History of Iran*. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۶۴-۳۷۷.

۸۲. همان، ص ۳۳۳.

۸۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۳۲-۱۴۱.

۸۴. همان، ص ۱۵۲-۱۶۳.

۸۵. همان، ص ۱۵۰-۱۵۲.

نیز تحت تأثیر فنون دوره ساسانی بوده است، و احتمالاً بخشی از ظروف شیشه‌ای و بلوری که در آن دوره استفاده می‌شده، از سوریه می‌آمده است. لیکن این صنعت در ایران مانند سایر فنون مورد توجه قرار نگرفت و احتمال می‌رود بیشتر نمونه‌هایی که در کاوشهای شهرهای قدیم ایران به دست آمده، از خارج از ایران وارد شده باشند.^{۸۶} به هرگونه، از کاوشهای شهرهای قدیم ایران چنین برسی‌آید که قسمتی از این ظروف در ایران ساخته می‌شده‌اند. یکی از فنون آن دوره در این زمینه نیز حکاکی یا برش روی شیشه به وسیله دست یا به وسیله چرخ بوده. ظروف شیشه‌ای قرن سوم هجری قمری نیز که در ساسره و ری پیدا شده‌اند، دارای تزیین حک شده هستند. گذشته از این، در نیشابور نیز قطعاتی بدست آمده که روی آنها اشکال و طرحهای هندسی نقش شده‌اند. کشف قالب برای ساختن ظروف شیشه‌ای در نیشابور نیز به اثبات این امر که در نیشابور ظروف شیشه‌ای ساخته می‌شده‌اند، کمک می‌کند.

ظروف شیشه‌ای اوایل دوره اسلامی شامل تنگ، جام، قوری، گلدان و فنجان‌اند که برای استفاده در منازل ساخته می‌شدند. پاره‌ای از این ظروف نیز برای حفظ روغن و عطر بکار می‌رفتند.^{۸۷}

حجاری در دوره بعد از اسلام به سبب منع ساخت صورت انسان در دین اسلام، پیشرفت نکرد و تنها نمونه‌های بسیار معدودی در این زمینه یافت شده‌اند.

پس از بوجود آمدن امپراتوری اسلام، صنعت نساجی پیشرفت کرد و بازار تجارت محصولات نساجی توسعه یافت. منسوجات ابریشمی ایران به نقاط مختلف حمل می‌شدند، و در واقع، برخی از شهرهای ایران مالیات را به صورت جنسی از پارچه‌ها و منسوجات‌گرانبها می‌پرداختند. در قرن سوم هجری قمری خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان، گیلان، کردستان و فارس در حریربافی مشهور بوده‌اند، و این کالا یکی از مهمترین منابع عایدات این نقاط بوده است.^{۸۸}

شهرهای شوشتر، یزد و فسا در یافتن منسوجات ابریشمی مهارت داشتند. فسادرتیه منسوجات ابریشمی بر بسیاری از شهرها برتری داشته است، و در آن انواع پارچه‌های تافته و زری که با طلا و نقره زینت می‌یافته، بافته می‌شده است. منسوجات پشمی و ابریشمی فسا در همه جا شهرت داشته است، و اشخاص ثروتمند از منسوجات این شهر استفاده می‌کرده‌اند.^{۸۹}

پیشه‌وران دوره ساسانیان کمتر می‌توانسته‌اند مفتولهای ضخیم طلا را برای زینت در پارچه‌های نازک بکارگیرند، و تنها آنها را در فرش‌بافی مورد استفاده قرار می‌دادند. به هرگونه، اگر چه تاریخ ایجاد مفتولهای نرم و نازک طلا و به کار بردن آنها را در منسوجات ابریشمی دقیقاً نمی‌دانیم، لیکن این امر روشن است که در دوره اسلامی پیشه‌وران سیم فزر را بصورت ورقه‌های نازک درآوردند و بدور نخ پیچیدند و در پارچه بافی بکار گرفتند.^{۹۰}

۸۶. زکی محمدحسن، پیشین، ص ۲۷۳-۲۷۷.

۸۷. Wulff، پیشین. ص ۱۶۸-۱۶۹.

۸۸. زکی محمدحسن، پیشین، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۸۹. ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۰۱.

۹۰. همان Wulff، پیشین، ص ۱۷۶.

در اوایل دوره تسلط اعراب، ایران مهمترین تولیدکننده، فروشنده و مصرف کننده ابریشم در نواحی غربی امپراتوری اسلامی بود. هنگامی که در سال ۷۵۱ م. اعراب بر سپاهیان چین پیروز شدند، سردار عرب بسیاری از بافندگان ابریشم را به کوفه به اسارت برد، و این بافندگان به گسترش روشهای جدید ابریشم بافی در ایران کمک کردند. از زمان سروزینژیها نیز اروپای غربی بیشتر ابریشم مورد نیاز خود را از ایران می خرید و تنها مقدار کمی ابریشم از چین و آسیای مرکزی و امپراتوری بیزانس به اروپا صادر می گردید. قسمتی از ابریشم ایران نیز به چین صادر می شد. همانگونه که پیش از این گفته شد، در این دوره بسیاری از نواحی ایران به کار ابریشم بافی اشتغال داشتند. شهر سرو در تولید تخم ابریشم تخصص داشت و آن را به نواحی دیگر صادر می کرد. پبله در شهرهای دیگر نیز تولید می شد، و شهرهای بسیاری در فارس، خوزستان و جبال به کار ریسندگی، بافندگی، رنگرزی و گلدوزی می پرداختند.^{۹۱}

پارچه های کتانی شهرهای فارس، و بویژه کازرون، نیز از شهرت بسیار برخوردار بودند. عدلهای کازرونی که دارای علامت کازرون بود، در تمام بازارهای آسیای مقدم و میانه و افریقای شمالی بفروش می رسیدند. بالاپوشهای راه راه و پارچه های پشمی شیراز نیز طالب داشتند، و انواع پارچه های پنبه ای از منسوجات خشن که برای استفاده قرا و مردم عادی بود، تا منسوجات ظریف در غالب نقاط ایران تولید می شدند.^{۹۲}

در دوره سلجوقیان صنایع نساجی پیشرفت و توسعه بسیار یافت. نوعی پارچه در این دوره مرسوم گشت که مرکب از دو پارچه به رنگ مختلف بود که با یکدیگر بافته می شد، و گاهی یکی از آنها رو آمده، شکل و طرح آن را بوجود می آورد. تکه های پارچه که از آن دوره بدست آمده است نمایانگر انواع مختلف پارچه های ابریشمی است. یک قسم پارچه ابریشمی از آن دوره در دست است که با تغییر نور تغییر رنگ می دهد، و نیز پارچه ابریشمی سبک و نازکی وجود دارد که روی آن طرح حیوانات با خطوط کوفی نقش گردیده. در سوزه لور نیز یک تکه پارچه ابریشمی سفیدی وجود دارد که نقشه آن به رنگ سفید است. این پارچه به قدری ریز بافته شده که نقش آن قابل رویت نیست مگر آن که آن را از یک طرف نگاه کنند. روی بعضی از پارچه های ابریشمی نیز طرحهای پیچیده و بسیاری که اصل آنها در زمان ساسانیان رایج بوده، دیده می شوند. به هرگونه، صنعت نساجی این زمان از لحاظ طرز بافندگی، ابتکار، انواع نقشه و زیبایی رنگ در سطحی عالی قرار داشته است. در این دوره بافندگان ایرانی دوهود و یک تار را در بافتن پارچه به کار می برده اند. بافت زمینه ساده و تارو بود هر یک بطور مساوی در آن نمایان بوده است. نوع دیگر این بافت، پارچه ای بوده که در سطح آن تارها نمایان بوده اند و بود نقشه، که کمی ضخیمتر و تاب آن نیز کمتر بوده، با تار اصلی در فواصل غیرمتساوی نامنظم بافته می شده است. پارچه های دیگری نیز متداول بوده اند که دولا بافته می شده اند و دو بافت مختلف داشته اند.^{۹۳} نمونه ای از پارچه مخملی مربوط به قرن ششم هجری قمری نیز بدست آمده

۹۱. Boulnois, پیشین. ص ۱۸۰-۱۸۸.

۹۲. زکی محمدحسن، پیشین. ص ۲۲۸-۲۳۲ و تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۹۳. ایران شهر، پیشین، ص ۱۸۰۳-۱۸۰۴.

است که نمایانگر سطح پیشرفته این صنعت در دوره سلجوقیان است.^{۹۴} در سال ۷۵۱ م. اعراب عندهای از اسرای چینی را در سمرقند به کار تولید کاغذ وا داشتند، در کارگاههای سمرقند تولیدکنندگان چینی فن کاغذ سازی را به افراد محلی آموختند. بدین ترتیب، کاغذ چینی که تا آن زمان در ایران کمیاب بود و در اروپا تقریباً وجود نداشت در نقاط مختلف امپراتوری اسلام مورد استفاده قرار گرفت. البته، همواره کاغذ سمرقندی معروفیت خود را حفظ کرد، لیکن این صنعت در نقاط دیگر نیز رواج یافت. مثلاً، هارون الرشید توسط پیشه‌وران چینی در بغداد کارگاه کاغذسازی بوجود آورد. کارگاهی نیز در سواحل جنوب شرقی شبه‌جزیره عربستان و دمشق ایجاد شد. قسمتی از محصول کارگاه کاغذسازی دمشق نیز به اروپای غربی صادر می‌شد.^{۹۵}

در اوایل دوره اسلامی، صنعت قالیبافی مانند سایر رشته‌های صنعتی تحت تأثیر قالیبافی ساسانیان بود. در این دوره قسمتی از مالیات ایالات نیز به فرش پرداخت می‌شد و مثلاً، قسمتی از مالیات طبرستان ششصد تخته قالی جهت دربار خلفا بوده است که به بغداد فرستاده می‌شد. در قرن سوم هجری آذربایجان از سهم‌ترین مراکز بافت قالی و زیلو بود.^{۹۶} قالیه‌های پشمی و ابریشمی شیراز و دیگر شهرهای فارس، خوزستان و خراسان نیز شهرت بسیار داشتند.^{۹۷} در زمان سلجوقیان نیز صنعت قالی بافی رونق داشت و در قرن ششم هجری قمری این صنعت بسیار پر دامنه شده بود. فن بافندگی در آن دوره نیز اساساً مانند امروز بوده و تنها طرح آن با طرح‌های دوره‌های اخیر تفاوت داشته است.^{۹۸}

بهرگونه، تحکیم جامعه متکامل فئودالی، بین قرن‌های چهارم و پنجم هجری قمری، از لحاظ اقتصاد ایران اهمیت بسیار داشت. هنگامی که خلفا ناگزیر شدند برای تأمین وفاداری اعیان و دهقانان ایرانی ایالات مختلفی را بصورت موروثی به متنفذترین نمایندگان اعیان و بزرگان آن ایالات بپسارند، بتدریج حکومت‌های مستقل پدید آمدند. در پاره‌ای از موارد نیز فئودال‌های محلی به اتکای نیروی نظامی خویش بدون این که از طرف خلیفه منصوب شده باشند حکومت را بلست می‌گرفتند. در هر صورت، در چنین حکومت‌هایی خراج و عوارض شهری و روستایی به سرزمین خلفا فرستاده نمی‌شدند و در ایران مصرف می‌گردیدند. بخشی از این مالیات‌ها نیز صرف احداث کارهای عام المنفعه می‌شدند. گذشته از این، از قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری قمری ایران مورد هجوم بیگانگان قرار نگرفت، و کمتر از گذشته دستخوش جنگ‌های داخلی گردید. تمامی این عوامل در رشد نیروهای عامل در تولید مؤثر افتادند. و این رشد از نیمه دوم قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم نیز همچنان ادامه داشت. بطور کلی، در سه قرن چهارم، پنجم و ششم هجری قمری نیروهای عامل در تولید ایران، چه در کشاورزی و چه در تولید پیشه‌وری، دوره تعالی و پیشرفت را می‌پیمودند و این پیشرفت تنها در طی چند دهه، که

۹۴. Wulff، پیشین، ص ۱۷۷.

۹۵. Boulnois، پیشین، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۹۶. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۱۵۰-۱۷۱ و Wulff، پیشین، ص ۲۱۳.

۹۷. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۴۵.

۹۸. Wulff، پیشین، ص ۲۱۳.

همزمان با فتوحات سلجوقیان است، گسیخته شد.

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره مغولها

فتوحات مغول در حیات اقتصادی— اجتماعی ایران اثر بسیار سونی داشت و موجب سقوط شدید— اما نه کامل— نیروهای عامل در تولید گردید. همانگونه که در فصل پیش گفته شد، فتوحات مغول کاهش شدید جمعیت در شهرها و روستاها، بویژه در خراسان، ماوراءالنهر و طبرستان، را در پی آورد. گذشته از حمله مغولها، یورش سپاهیان قپچاقی و جغتایی که با ایلخانان خصومت می ورزیدند، نیز آسیبهای بسیار بر اقتصاد ایران وارد آورد. درگیریهای درونی سران مغول نیز اوضاع اقتصادی— اجتماعی ایران را وخیمتر ساخت. گسترش زندگی صحرائشینی نیز به سقوط اقتصادی، بویژه کشاورزی، کمک کرد. تسلط سیاسی فتودالهای چادر نشین و نظامی، که ایرانیان را منبعی دائمی برای غارت می پنداشتند، نیز در آشفته تر شدن اوضاع سهیم بود. از این روی یکی از مهم ترین عواملی که بازسازی اقتصادی را مشکل می ساخت، سیاست مالی ایلخانان بود. سنگینی بار بهره کشی فتودالی که در دوران مغولها شدت یافت، بر اثر سیاست خود کامانده آنان بیشتر شد. هرج و مرج بر وصول خراج حاکم گردید. مأموران و مقاطعه کاران مالیاتی، بی آن که نظارتی بر اعمال ایشان وجود داشته باشد، اقدام به وصول مالیات می کردند و مبالغ وصولی را تصاحب کرده، تذبذب می نمودند. در فاصله سالهای ۶۴۸ و ۶۵۹ ه. ق. (۱۲۵۰—۱۲۶۰ م.) کسانی که مالیاتها را به دلیل نپرداخته بودند، همراه با اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته می شدند. در عین حال بر سنگینی بار بیگاریها و تقیدات روستاییان افزوده گشت و وضع آنان تحمل ناپذیر گردید.^{۱۱}

در این دوره شهرهای بسیاری مانند مرو، بلخ، هرات، نیشابور، ری، قزوین و جز اینها، ویران گشتند. بسیاری از شهرها مدتها ویرانه باقی ماندند و بازسازی پاره ای از آنها نیز بجایی نرسید. به گفته رشیدالدین پیش از غازان خان در شهرهای غارت شده ایران از هر ده خانه پنج خانه خالی و ویران بودند. مالیاتهای گزافی که به مردم شهر نشین تحمیل گشت، تمغایی که از کارگاههای پیشه وری و بازرگانی اعم از تجارت عمده و خرده فروشی، و حتی خرید و فروش آذوقه و هیزم، و نیز مصنوعات شهری اخذ می گردید، در ایران سابقه نداشت و اخذ آن تأثیر سونی بر رشد بازرگانی و تولید پیشه وری داشت. رسم دیگری که در این دوره رواج یافت به «طرح» مشهور بود. بر اساس آن پیشه وران و بازرگانان شهری مجبور بودند محصولات خود را به بهایی کمتر از قیمت بازار به خزانه ایلخانان بفروشند، و محصولات کشاورزی را از دولت چهار تا پنج بار گرانتر از قیمت بازار خریداری کنند. بدیهی است که این امر تراکم سرمایه تجاری و رشد اقتصاد شهرها را مانع می شد. گذشته از این، برای انتقال کالا از نقطه ای به نقطه دیگر حقوق گمرکی یا باج پرداخت می شد. لیکن بار سنگین مالیاتها بیشتر بر دوش صنعتکاران و روستاییان قرار داشت. تجار بزرگ عمده فروش تحت حمایت ایلخانان قرار داشتند و از معافیتها و امتیازاتی برخوردار بودند. صنعتکاران مجبور بودند بخشی از مصنوعات خویش را به خزانه

دولت و یا فئودالها بدهند و برای دولت و اشراف مغول بیگاری انجام دهند. بسیاری از آنان نیز به بردگی گرفته شدند، و عده‌ای از آنان، مانند ابریشم بافان هرات، به مغولستان فرستاده شدند. پاره‌ای از ایشان نیز به جبر در کارخانه‌های دولتی اسلحه و البسه و دیگر لوازم لشکریان را تهیه می‌کردند. این کارخانه‌ها که در سال ۶۲۸ ه. ق. / ۱۲۳۰ م. بوجود آمدند، در مالکیت خزانه ایلخانان یا شاهزادگان مغولی بودند. کارخانه‌هایی که پیشه‌وران در آنها کار می‌کردند، در بخارا، سمرقند، نیشابور، توس، اسفراین، تبریز و هرات قرار داشتند. در فرمانهای غازان‌خان از این پیشه‌وران به عنوان اسیرانی نام برده می‌شود که مزدشان به صورت جنسی پرداخت می‌شد.^{۱۰۰}

پاره‌ای از پیشه‌وران آن دوره نیز برای فرار از ظلم مغولها به مهاجرت پرداختند. مثلاً، در اوایل قرن دهم هجری قمری یکی از معروف‌ترین فلزکاران و نیز شخصی به نام محمود کرد بوده است که احتمالاً خانواده وی در زمان مغولها به ترک وطن مجبور شده.^{۱۰۱} بدین ترتیب، فتوحات مغولها شیوه برده‌داری را موقتاً احیاء کرد. از کار بردگان به میزان وسیعی در دامداری، پیشه‌وری و کشاورزی استفاده می‌شد. در عهد هلاکوخان و در اوایل قرن هشتم هجری قمری اسیران را به رسم برده در اراضی به کار واسی داشتند. مثلاً، در باغ رشیدالدین در نزدیکی تبریز، ۱۲۰ برده زن و سرده که از نقاط مختلف آورده شده بودند، کار می‌کردند. عده‌ای از بردگان را اسیران جنگی تشکیل می‌دادند و بقیه از برده‌فروشان خریداری شده بودند. کسانی که قادر به پرداخت مالیات خود نبودند، و یا مقروضینی که نمی‌توانستند دین خود را ادا کنند، نیز ممکن بود برده شوند. تجار بزرگی نیز که از حمایت اشراف مغول برخوردار بودند و از معاینتهای مالیاتی بهره می‌بردند، به هنگام سفرهای تجاری خویش از مردم آذوقه، علیق و وسایل نقلیه دریافت می‌داشتند. از این روی مردمی که قادر نبودند مالیات، عوارض و قروض عقب‌افتاده خویش را بپردازند، ناگزیر به زباجواران متوسل شده، مقروض و وابسته ایشان می‌گشتند. تجار عمده که از حمایت اشراف مغول برخوردار بودند، به رباخواری می‌پرداختند و بسیاری از صنعتکاران و بینوایان شهری که قادر به پرداخت مالیاتهای کلان نبودند، به آنها روی می‌آوردند. گذشته از این، تجار عمده در همه جا وصول مالیاتهای دولتی و عوارض شهری یا تمغا را نیز به مقاطعه خویش داشتند. روستاییان بی‌چیز و بی‌نوا نیز بر اثر سیاست مالیاتی و هرج و مرج فئودالی از دهات می‌گریختند و مزراع را ناکشته برجا می‌گذاشتند.

بهره‌برداری بی‌حساب از سعادن نیز بی‌پولی (پول نقره) را موجب گشت. از این روی، از میزان نقره خالص سکه‌ها کاسته شد و ارزش واقعی پول در جریان پایین آمد. تمامی عوامل فوق باعث شدند که خزانه دولت تهی گردد چرا که دیگر کمتر کسی قادر به پرداخت خراج و مالیات بود، و آنچه به دست مأموران وصول مالیات می‌رسید، غالباً حیف و میل می‌شد.^{۱۰۲} اقتصاد طبیعی گسترش یافت و اقتصاد کالایی تنها در نواحی مجاور

۱۰۰. همان، ص ۵۰۵-۵۱۳ و تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۸.

۱۰۱. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۶۵.

۱۰۲. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۳۹۷-۴۰۶، ۳۹۸.

راههای کاروان‌رو و شهرهای بزرگ باقی‌مانده مالیاتهای کشاورزی غالباً بصورت جنسی دریافت می‌شدند و موجب و سروسومات نظامیان، دبیران و روحانیان نیز بصورت جنسی پرداخت می‌شدند.^{۱۰۳}

با این ترتیب، فتوحات مغول با شیوه بهره‌کشی وحشیانه خویش سقوط شدید نیروهای عامل در تولیدکشور را فراهم آورد، و در پایان قرن هفتم انحطاط شدید اقتصادی آشکار گردید. شهرنشینی بی‌روفتی شد و انحطاط کشاورزی و افزایش مالیاتهای سنگین بر پیشه‌وران شهری و تقیدات آنان، بهر کودک شهرها کمک کرد. انحطاط کشاورزی نیز بازار مناطق شهری را محدود ساخت، و این امر تأثیر سوئی بر رشد فعالیتهای صنعتی و بازرگانی در شهرها داشت. بنابر این، انجام اصلاحاتی ضروری می‌نمود، و این امر در زمان غازان‌خان صورت گرفت. مهم‌ترین این اصلاحات که هدفش بازسازی اقتصاد کشور بود، عبارت بودند از تثبیت خراج و مالیات کشاورزی و مالیاتهای دیگر، سمانت‌از‌سوه. استفاده و خودکامگی در وصول مالیاتها، کاهش مالیات پیشه‌وران و بازرگانان (تمغا) و از میان برداشتن آنها در پاره‌ای از شهرها، لغای صدور و توزیع برات و فسخ نزول، ممنوع ساختن مقاطعه مالیات، کاهش عوارض گوناگونی که به نفع خان، شاهزادگان، امیران و لشکریان از مردم دریافت می‌گردید؛ توزیع اقطاع بین نظامیان، ایجاد تسهیلات مالیاتی برای کسانی که به آبادی و عمران اراضی متروک و بایر می‌پرداختند، کوتاه کردن دست تجار عمده از طریق رسم مقاطعه، ممنوع ساختن و امهالی که جنبه رباخواری داشت، لغو روش پرداخت جنسی به صنعتکاران که در کارخانه‌ها کار می‌کردند،^{۱۰۴} رایج ساختن پول واحد نقره در سراسر کشور و جایگزین ساختن درهم، که ۲/۱۰ گرم نقره است، به جای مسکوکات گوناگونی که در ایالات مختلف ضرب می‌شدند،^{۱۰۵} و سرانجام

۱۰۳. *The Cambridge History of Iran*. جلد پنجم، پیشین، ص ۵۱۳.

۱۰۴. سوء استفاده‌های مأموران دولتی در کارگاهها، مانند حیف و میل جیره صنعتکاران، منجر به این‌شد که کارگاههای سازنده اسلحه، زین و برگ و لباس و غیره تقریباً محصولی تولید نکنند چرا که در چنین شرایطی صنعتکارانی که اسیر-برده-بودند، بکار خود علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. از این روی کار بردگان نفعی نداشت، و غازان‌خان جیره را لغو کرد و اجازه داد که صنعتکاران به اختیار خویش در کارگاه کار کنند. مزد آنها نیز پولی و جنسی شد (قادریخ مبارک‌غازانی، پیشین، ص ۳۳۶-۳۴۰).

۱۰۵. شش درهم یک‌دینار نقره، و ده هزار دینار (تومان) واحد محاسبه بود اصلاحات پولی غازان‌خان بزودی در نقاط مختلف کشور، حتی در کشور جغتائیان، متداول گشت (قادریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۰۷).

در اواخر قرن هفتم هجری قمری به سبب تهی شدن خزانه دولتی و بروز مشکلات مالی کیمخاتوخان به تقلید از چین پولهای کاغذی منتشر کرد (همان، ص ۳۹۰-۳۹۱). چاپخانه‌هایی برای تهیه پولهای کاغذی که چاپ‌خوانده می‌شدند، در شهرهای ایران، از جمله تبریز، ایجاد گردیدند. این امر موجب بروز اغتشاشاتی در شهرها گردید، و در نتیجه چاو پس از اندک مدتی کنار گذاشته شد. جوزافا بارباروکه در عهد آق‌قویونلو به ایران سفر کرده است، در مورد چاو که ظاهراً در این دوره در ناحیه جغتای رواج داشته است، چنین می‌نویسد، «مختصر پولی که در آن دیار رایج است از کاغذ است که هر سال آنها را تجدید چاپ می‌کنند

برقرار ساختن اساسی واحد برای اوزان و مقادیر.^{۱۰۶}

اصلاحات غازان‌خان و انتقال موقتی قدرت سیاسی از دست اعیان چادرنشین مغول به دست فتودالهای اسکان یافته دیوانی، با این که موجب اعتلای نسبی اقتصاد کشور گردید، اما چندان موفق نبود. گرایش به سوی اقتصاد طبیعی، انحطاط اقتصادی - اجتماعی جامعه، کاهش روابط اقتصادی بین نواحی مختلف ایران و مقاومت سخت بزرگان نظامی چادرنشین مغول و ترک که قسمتی از منافع خود را در این اصلاحات از دست می‌دادند، جملگی از عواملی بودند که موفقیت کامل این اصلاحات را مانع می‌شدند. از این روی به رغم پیشرفتی موقتی که در عهد غازان‌خان در اقتصاد ایران رخ داد، سطح تکامل اقتصادی کشور هرگز به سطح پیش از هجوم مغولها نرسید.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید نیز مجدداً حکومت ایران تجزیه گردید و کشور صحنه نبردهای داخلی فتودالها گردید. تضاد میان قشرهای مختلف فتودال و مردم در نتیجه برگشت امیران فتودال به اسلوبهای بهره‌کشی پیش از غازان‌خان و غارت مستقیم روستاییان و پیشه‌وران که هنگام جنگهای داخلی از طرف فتودالها اعمال می‌شد، شدت گرفت. سیاست مفید ساختن روستاییان به زمین و تشدید بهره‌کشی فتودالی در قرنهای هشتم و نهم، مبارزه بین طبقات مختلف را حادث ساخت. این تضادها به شکل فرار دسته‌جمعی و عملیات گروههای پراکنده روستاییان شورشی و قیامهای بزرگ تظاهر نمودند. در این دوره پیشه‌وران و فقیران شهری با تفاق روستاییان در قیام بر علیه حکومت مغولها شرکت داشتند و بردگان فراری نیز به ایشان می‌پیوستند. این طبقات تحت رهبری فتودالهای کوچک ایرانی که به سبب دست‌اندازی بزرگان چادرنشین به اراضی آنان با مغولها خصوصیت می‌ورزیدند، به مبارزه پرداختند و در نقاطی مانند خراسان و مازندران به موفقیتهایی چون تأسیس دولتهای جدید، دست یافتند. مهم‌ترین این قیامها، قیامهایی از نوع سربدار بودند. در زمان سربداران مالیاتهای پیشه‌وری و روستایی کاهش یافتند و مساوات اجتماعی بر مراتب بیش از گذشته رعایت می‌شد. بدین سبب شهرهای حکومت سربداران، بویژه سبزوار، آباد و معمور گردیدند.^{۱۰۷}

هنوز اقتصاد ایران از بلایای هجوم مغولها خلاص نشده بود که کشور دستخوش فتوحات و غارتگریهای تیمور گردید. تیمور منافع طبقه فتودال، بویژه گروه اعیان چادرنشین را از نو احیاء کرد و نهضت‌های مردم را فرو نشانید. او نهضت سربدار را که در سمرقند و اطراف آن تشکیل شده بود، برانداخت و این نهضت را در ساوراء النهر از میان برداشت. سبزوار را غارت و ویران کرد و بسیاری از مردم آن شهر را بقتل رسانید.^{۱۰۸} سیستان را به ویرانی کشاند و مردم آن را قتل و عام کرد.^{۱۰۹} تیریز دوبار مورد هجوم سپاهیان تیمور قرار گرفت و بسیاری مردم آن بقتل رسیدند.

→
 و در پایان سال پوله‌های کغذی که به راه ضرابخانه می‌برند آورنده معادل آنها پول تازه می‌گیرد (مفونامة ولئیزیان در ایران، پیشین، ص ۸۶).
 ۱۰۶. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۰۲-۴۰۷.
 ۱۰۷. همان، ص ۴۴۶-۴۵۸.
 ۱۰۸. همان، ص ۴۶۱-۴۵۸.
 ۱۰۹. احیاء الملوك، پیشین، ص ۱۰۴-۱۱۴.

گرگانج، سرای برکه و حاجی طرخان نیز توسط تیمور ویران شدند. اصفهان نیز مورد غارت تیمور واقع شد و هفتاد هزار تن از مردم آن شهر قتل و عام شدند. تیمور همچنین نهضت مردم را در گرگان فرونشاند و دولت سادات سازندگان را از میان برداشت. در عین حال، تیمور تعدادی از قبایل چادرنشین ترک را از آسیای میانه به شمال ایران و آذربایجان منتقل ساخت، بدین ترتیب، به اقتصاد چادرنشین قدرت بیشتری بخشید.^{۱۱۰} با اینهمه، وی کوشید نیروهای عامل در تولید را در سواراءالنهر از طریق غارت نقاط دیگر پیشرفت دهد و با ایجاد قنات‌ها، وابنیه، و انتقال پیشه‌وران به سمرقند رشد اقتصادی را در این منطقه افزایش داد. لیکن بطور کلی در دوره تیمور نیز نیروهای عامل در تولید انحطاط یافتند و بهره‌کشی از روستاییان و مردم شهری افزایش یافت.

در دوره مغولها و تیموریان به سبب انحطاط شدید نیروهای عامل در تولید، بطور کلی در صنایع دستی از اختراع و ابتکار خبری نیست. با اینهمه، در بعضی صنایع، بویژه در سواراءالنهر در دوره تیموریان، پیشرفتهایی حاصل گردید.

توليدات شهری در دوره مغولها

پس از غلبه مغول فلزکاری دچار رکود گردید و صنعت فلزکاری از ایران و عراق به مصر و سوریه انتقال یافت. این امر به احتمال زیاد به سبب مهاجرت و فرار بسیاری از صنعتگران نواحی دوردست، و به اسارت درآمدن پاره‌ای از آنها و انتقالشان به مغولستان، رخ داد. منابع تاریخی نشان می‌دهند که صنعتگران ایرانی در این دوره در مصر،^{۱۱۱} و نیز در هندوستان پراکنده شده بودند.^{۱۱۲} اما در اواخر دوره مغول، بویژه در عصر تیموریان به این صنعت توجه بیشتری شد و سبکهای جدیدی در فلزکاری بکار گرفته شدند. اشکال و تصاویری که قیافه و لباس اعضای دربار تیموریان را داشتند، جایگزین اشکال و تصاویر عربی دوره پیش از مغول شدند. ترصیع فلز نیز در عصر تیموری پیشرفت بسیاری داشتند.^{۱۱۳} لیکن بطور کلی تزئینات فلزکاری این دوره شبیه کارهای مکتب موصل و کارهای ملوکی سوریه و مصر بوده است.^{۱۱۴} در این دوره سلاحهای جالب توجهی ساخته می‌شد، و پاره‌ای از آنها نیز مرصع به نقوش نقره و طلا به شکل ازدها و سیمرخ بوده‌اند.^{۱۱۵} به گفته مارکوپولو صنعتگران کرمان «در ساختن آلات و ادوات جنگی از قبیل زین و برگه، مهمیز، شمشیر، کمان و ترکش مهارت زیاد» داشته‌اند.^{۱۱۶} صنعت شیشه و بلورسازی نیز در این دوره رو به انحطاط نهاد. تا این که تیمور در اوایل

۱۱۰. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۱-۴۶۲.

۱۱۱. ویلسن، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۱۲. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۴۵.

۱۱۳. ویلسن، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۱۴. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۶۲-۲۶۵.

۱۱۵. همان، ص ۲۶۵-۲۷۱.

۱۱۶. سفرنامه مارکوپولو، ۱۳۵۰، ص ۳۸.

قرن نهم هجری قمری عده‌ای از صنعتگران این رشته را در سمرقند گرد آورد، و بر اثر این اقدام صنعت شیشه‌سازی، حداقل در سمرقند، رونق گرفت.^{۱۱۷} آیین‌سازی و شیشه‌گری حلب نیز در قرن هشتم معروف بوده است.^{۱۱۸}

در صنعت چوب‌بری این دوره نیز پیشرفت چشم‌گیری حاصل نمی‌گردد. تنها در نیمه دوم قرن ششم هجری قمری این صنعت، بویژه در ترکستان غربی، از لحاظ فنی و هنری ترقی کرد. در عصر تیموریان نیز در چوب‌بری از اسلوب و روش دوره مغول پیروی می‌شد.^{۱۱۹} پیش از حمله مغولها صنعت نساجی ایران شهرت بسزایی داشت. زری‌های یزدی در نقاط مختلف طالب داشتند، و همه ساله مقدار زیادی پارچه‌های نفیس زری به کشورهای باختری و خاور دور صادر می‌گردید. در شهرهایی مانند نیشابور، شوشتر، مرو، اصفهان و شیراز نیز پارچه‌بافی معمول بود، و پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای منقوش این شهرها مشهور بودند.^{۱۲۰} اما در دوره مغول بعضی از مراکز نساجی ایران، بویژه هرات، شوش و شوشتران اهمیت و مقام خود را در بافندگی از دست دادند. در آغاز مغولها بسیاری از بافندگان هرات را به اسارت بردند. در سال ۱۲۳۶ م، هنگامی که خان مغول تصمیم به بازسازی این شهر گرفت، عده‌ای از بافندگان را به شهر بازگرداندند، اما نه به‌خاطر بافندگی. چرا که به‌سبب کاهش جمعیت روستاها، از بافندگان برای تعمیر نهرهای آبیاری و کارهای کشاورزی استفاده کردند.^{۱۲۱}

بهرگونه، در این دوره ابتکار ابداعی در این صنعت رخ نداد و این امر در مورد بعضی از انواع پارچه‌های به‌دست آمده که در بافت آن مهارت کافی بکار نبوده شده، آشکار می‌گردد. گذشته از این در دوره مغولها تنوع وزیبایی رنگهای پارچه‌ها نیز کاهش یافت، بدین ترتیب، فن نساجی در مقایسه با رونق نساجی در دوره سلجوقیان و پیشرفت بعدی آن در عهد صفویه، انحطاط یافت.^{۱۲۲} با اینهمه، مارکوپولو که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی هفتم هجری قمری در ایران سفر می‌کرده است، از نساجی ایران تعریف می‌کند و می‌نویسد:

در ایران عده زیادی از دسترنج خود امرارعاش می‌کنند. بسیاری از صنعتگران و نساجان مصنوعات خود و پارچه‌های زری نفیسی با نقشهای خوش نما می‌بافند و تجار ایرانی آنها را به کشورهای دیگر می‌فرستند.^{۱۲۳}

مارکوپولو از پارچه‌های یزد، کرمان و تبریز تعریف می‌کند و در مورد شالهای ترمه کرمان می‌نویسد:

زنان و دختران این شهر بر روی پارچه‌شال با ابریشم‌گلدوزی می‌کنند و صورت حیوانات و مرغان و اشجار گوناگون و گلها را به طرز خوش‌نمایی بر روی پارچه

۱۱۷. Wulff, پیشین، ص ۱۶۹ و ذکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۷۶.

۱۱۸. هانری رنه دالمانی، سفرنامه اذربایجان تا بختیاری، ۱۳۳۵، ص ۴۲۶.

۱۱۹. ذکی محمد حسن، ص ۲۷۷-۲۸۳ و ایرانشهر، پیشین، ص ۱۸۵۴.

۱۲۰. همان، ص ۱۸۰۱.

۱۲۱. *The Cambridge History of Iran* جلد پنجم، پیشین، ص ۴۸۷.

۱۲۲. ذکی محمد حسن، پیشین ص ۲۳۵-۲۳۸.

۱۲۳. *The Travels of Marco Polo*، پیشین، ص ۲۶.

پشمی مجسم می‌نمایند این پارچه‌های گلدوزی شده باندازه‌ای ممتاز و جالب هستند که در میان ثروتمندان دست‌بست می‌کردند و برای پرده و مخده و روی بالشی و رویهٔ لحاف و غیره بکار می‌برند.^{۱۲۴}

در دورهٔ تیموریان صنعت نساجی در شرق ایران رونق یافت. شهرهای سمرقند و هرات در زمان تیمور مهم‌ترین مرکز بافندگی پارچه‌های نفیس گردید و سبک آن نیز پیشرفت کرد. در عین حال، در دورهٔ تیموریان این صنعت در شهرهای یزد، اصفهان، کاشان و تبریز نیز رونق یافت، و منسوجات این شهرها به کشورهای مجاور صادر می‌شدند.

قالیبافی، که اوایل دورهٔ مغول رونق خود را از دست داد، در زمان غازان‌خان پیشرفت کرد. تبریز در زمان غازان‌خان از نظر قالی‌بافی پیشرفت بیشتری نسبت به شهرهای دیگر ایران داشت. چراکه از اواسط دورهٔ مغول و ایلخانان، آذربایجان بزرگترین مرکز فرهنگی و سیاسی ایران گردید. و از آنجا که این منطقه به اروپا نزدیک بود و از نظر بازرگانی با کشورهای اروپایی ارتباط داشت، قالی‌بافی رونق گرفت و تبریز به بزرگترین بازار قالی جهان تبدیل شد. در دورهٔ تیموریان نیز به این صنعت توجه بسیار مبذول گردید و از جمله شواهد پیشرفت این صنعت در این دوره وجود نقشهای قالی است که در مینیاتورهای این زمان دیده می‌شود. نقشها و طرحهای قالی در زمان تیموریان و نیز در دورهٔ صفویان از کارهای کمال‌الدین بهزاد، سلطان محمد و میرسیدعلی و محمدی تأثیر پذیرفته‌اند.^{۱۲۵}

پس از آن که شهر ری توسط مغولها منهدم گردید، آن شهر مرکزیت خود را در زمینهٔ سفال‌سازی از دست داد. لیکن کاشان کماکان یکی از عمده‌ترین مراکز سفال‌سازی باقی ماند. در عین حال، سفال‌سازی در ورآمین، سلطانیه، تبریز و سلطان‌آباد نیز رواج یافت. اغلب ظروفی که در سلطان‌آباد (اراک) پیدا شده‌اند دارای تزیین برجسته‌اند و پاره‌ای از آنها از حیث زیبایی و شکل دارای خصایص صنعتی بسیار عالی می‌باشند. نیشابور، سمرقند، ساوه و مشهد نیز از مراکز عمدهٔ سفال‌سازی دورهٔ مغول بودند.^{۱۲۶}

ظروف جلادار دورهٔ مغول به همان رسم سبک ری و کاشان در اوایل قرن هفتم هجری قمری ادامه یافت. کاشیهای دانغان نیز از عالیترین نمونهٔ سفال جلادار ایران بود، اگر چه احتمال می‌رود که محل اصلی ساخت آنها کاشان بوده باشد. در این دوره یک نوع سفال دیگر، یعنی سفال موزائیک، در ایران رواج یافت. البته، سفال موزائیک با تزیینات آجری لعابدار که در زمان قدیم در ایران و عراق مرسوم بود، نسبت داشت. لیکن در دورهٔ مغولها این سبک تکمیل گردید، و سفال‌سازان ایرانی آن را به حد کمال رسانیدند و طرحها و رنگ آمیزی جدیدی ابداع کردند که قرن‌ها بعد مورد استفاده قرار گرفت. صنعت سفال موزائیک در اصفهان پیشرفت بسیار کرد و ابنیه‌های قرن نهم با کاشی کاری موزائیک در اصفهان فراوان بوده است.^{۱۲۷}

صنعت معماری ایران از صنایع معدودی است که در این دوره پیشرفت بسیار داشت، و

۱۲۴. همان، ص ۳۲، ۳۱، ۲۷.

۱۲۵. زکی محمدحسن، پیشین، ص ۱۵۰-۱۷۱ و ایرانشهر، پیشین، ص ۱۸۸۲-۱۸۸۳.

۱۲۶. ویلسن، پیشین، ص ۱۷۲.

۱۲۷. همان، ص ۱۷۳-۱۸۰.

نمونه‌های فراوانی که معرف هنر آن زمان است، در دست است. در واقع، صنعت سفال‌سازی نیز در پی رواج معماری پیشرفت نمود. در این دوره در تزئین بیشتر ساختمانها دقت شده، و بناهای عظیمی با کاشیهای الوان بی‌نظیری پوشیده شده‌اند. در حالی که در دوره سلجوقیان به تناسب ساختمان و آجرکاری اهمیت بیشتری داده می‌شد.^{۱۲۸}

غازان‌خان در تبریز ابنیه‌های مختلفی بنا نمود و وزیر او رشیدالدین فضل‌الله، محل زیبایی بنام رشیدیه در شمال شرقی تبریز بنا کرد. مساجد، مقابر، بناها و کاروانسرایهای بسیاری نیز در این دوره بنا شدند.^{۱۲۹}

تیمور نیز معماران، نقاشان و صنعتگران بسیاری را از نواحی گوناگون به‌سمرقند برد و ایشان را در کار ساختمانهای عظیمی که دارای تزئین عالی بودند، بکارآورد. این عهه نیز در ساختمان و طرح بنا سبکی ایجاد کردند که به‌رغم منشاء گوناگون صنعتگران، ایرانی بود. در زمان تیمور سبک‌گنبد پیازی‌شکل تکمیل گردید و در دوران پس از تیموریان نیز از آن بسیار تقلید گردید. برای حفظ این نوع گنبد، گنبدی دیگر از داخل می‌ساختند که معمولاً بوسیله تیر و شمعکهای آجری به‌گنبد خارجی متصل می‌شود.

طاق رومی نیز در این دوره به‌طاق ضربی تبدیل گردید. اگر چه این دو طاق از لحاظ ساختمان با یکدیگر فرق دارند، اما هر دو یک منظور را بر آورده می‌کردند، و آن عبارت بود از حفظ گنبد مدور روی طاق سریع.^{۱۳۰}

تحول عمومی نیروهای اقتصادی شهرها در دوره صفویه

در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی اتحاد سیاسی کشور در چهارچوب دولت صفوی موجب گسترش بازرگانی و تا اندازه‌ای صنایع پیشه‌وری، بویژه در ربع اول این قرن، گردید. در عین حال، در این دوره روابط بازرگانی و مناسبات سیاسی ایران با روسیه و تا حدودی کشورهای اروپای غربی گسترش یافت.

در آغاز، شاه اسماعیل اول برای جلب نظر روستاییان خراج را تا یک ششم کاهش داد، و این امر به توسعه اقتصادی و افزایش رابطه شهر و ده کمک کرد. لیکن اعتدالی نسبی اقتصادی که در ربع اول قرن دهم بوجود آمد، به سبب سیاست مالیاتی شاه طهماسب اول دچار وقفه گردید. شاه طهماسب بر مالیاتها افزود، و این امر ثروت عظیم بی‌حاصلی را برای خزانه سلطنتی گرد آورد که شامل ۳۸۰ هزار تومان سکه طلا و نقره، ششصد شمس طلا و نقره، دوست خروار ابریشم، سی هزار دست لباس از منسوجات گرانبها، و سلاح کاسل سی هزار

۱۲۸. همان، ص ۱۸۷.

۱۲۹. الجایتو خدا بنده که بعد از هارن‌خان به سلطنت رسید، در پایتخت خود، سلطانیه، مقبره و مسجد عظیمی بنا کرد که از عالیهترین آثار ساختمانی ایرانی بشمار می‌رود. این بنا هشت ضلعی است و گنبد آن بزرگترین گنبد ایران است. ارتفاع فضای زیر گنبد تقریباً ۵۱ متر و عرض آن ۲۴ متر و ۴۰ سانتیمتر است (همان، ۱۸۳-۱۸۷).

۱۳۰. همان، ص ۱۸۳-۱۸۷.

سوار می‌شد. اما به‌رغم این ثروت عظیم، شاه طهماسب به مدت چهارده سال مواجب لشکریان را نپرداخت. از این روی، در اواخر سلطنت شاه طهماسب تا آغاز قرن یازدهم اقتصاد کشور به‌سبب افزایش مالیاتها، طاعون و خشکسالی شدید در سال ۹۷۹ ه.ق. دچار انحطاط شد. گذشته از این، راهها بر اثر حملهٔ راهزنان و جنگهای خانگی فتودالها ناامن بودند و جاده‌های سهم کاروان روکه از سمت غرب به‌حلب و از جنوب به‌هرمز استداد می‌یافتند، متروک ماندند. این عوامل قیام روستاییان و پیشه‌وران شهرها، بویژه درگیلان و تبریز، را دامن زدند. مثلاً، در سال ۹۷۹ ه.ق. در تبریز که در آغاز قرن دهم سیصد هزار نفر جمعیت داشت و سرکز و محل تلاقی راههای ترانزیتی اروپا و آسیا، و راههای کاروان‌روی تجاری و محل تحویل و توزیع کالاها و سرکز صنایع ابریشم‌بافی، ریساف، تیماج‌سازی و غیره، بود، مردم به‌رهبری پیشه‌وران و کسبه بر علیه فتودالها و تجار بزرگ قیام کردند. و شاه طهماسب مجبور شد امتیازات بسیاری به‌مردم شهر تبریز بدهد، از جمله معافیت مالیات پیشه‌وران و معافیت شهر از پرداخت تمام عوارض دیوانی. در سالهای آخر سلطنت شاه طهماسب نیز به‌سبب انحطاط و کاهش سطح زندگی مردم شهرها وصول تمغا، یعنی مالیات خرید و فروش که از خرده‌فروشان و پیشه‌وران و شاغلان شهری دریافت می‌شد، لغو گردید. لیکن بجای آن مالیاتی نسبتاً جزئی از پیشه‌وران بنام «سال محترفه» وصول گردید. حقوق گمرکی از کالاهای وارداتی و صادراتی و ترانزیتی که «باج» خوانده می‌شد، نیز کماکان اخذ می‌گردید.^{۱۳۱}

در قرن دهم هجری قمری مناسبات بازرگانی ایران و کشورهای اروپایی در سطح محدودی گسترش یافت، و تنها تجارت ایران با روسیه، آنهم پس از ایجاد روابط سیاسی میان دولت صفوی و روسیه اواخر قرن دهم نسبتاً افزایش یافت.^{۱۳۲}

طی قرن یازدهم هجری قمری نیروهای عامل در تولید، هم در کشاورزی و هم در تولید کالایی ساده شهری، توسعه یافتند. زندگی شهری گسترش یافت. تولیدات کالایی به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافتند، و روابط کالا-پولی و بازرگانی، بویژه بازرگانی خارجی، پیشرفت کردند. رشد تولید صنعتی دستی و کشاورزی موجب گسترش شهرها گردید و بسط بازار داخلی را امکان‌پذیر ساخت.

در همان قرن کشورهای اروپای غربی، بویژه انگلستان و هلند، بتدریج وارد مرحله

۱۳۱. قادریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۱۲-۵۲۶.

۱۳۲. همان، ص ۵۱۷-۵۱۹ دلارنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه ۱۳۴۳. ص ۶۲-۶۵. روابط ایران با اروپا پس از حملهٔ مغول آغاز گردید، اما پس از فتح قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی قطع گردید. در دورهٔ مغول امپراطوران روم شرقی، پاپ و دیگر پادشاهان اروپا، سفیرانی به دربار مغولها فرستادند. از آن پس تاحدی تجارت اروپا با کشورهای غربی آسیا و چین رونق گرفت. ایران از نومرکز تجارت اروپا و آسیا شد، و تبریز به یکی از مراکز بزرگ مبادلات بازرگانی تبدیل گردید و تا اواخر دورهٔ تیموریان این موقعیت را حفظ کرد. پس از فتح قسطنطنیه در سال ۸۵۷ ه.ق./۱۴۵۳ م. راه تجارت اروپا با آسیا قطع شد. از این روی اروپاییان، بویژه پرتغالیها، برای رسیدن به هندوستان و چین دست‌یافتن به کالاهای آسیا، راه دریایی جنوب افریقا را کشف کردند (نصرت‌الله فلسفی، سیاست خارجی ایران در دورهٔ صفویه ۱۳۳۷، ص ۵-۹).

سرمایه‌داری شدند و آسیا، آفریقا و امریکا، بطور کلی، به‌منبعی برای تراکم اولیه سرمایه اروپا تبدیل شد.^{۱۳۳} لیکن، اگر چه روابط بازرگانی ایران و کشورهای اروپایی، بویژه هلند و انگلیس و تا اندازه‌ای فرانسه، در قرن یازدهم، و حتی قرن دوازدهم، افزایش بسیار یافت و شرکت‌های هند شرقی انگلیس و هلند در ایران امتیازاتی کسب کردند، با اینهمه این امتیازات در ازای منافع سیاسی و اقتصادی اخذ شده از کشورهای اروپایی، داده شدند، و ورود کالاهای غربی هرگز به مقداری نرسید که مانند قرن سیزدهم صنایع پیشه‌وری ایران را از میان بردارد. در واقع، رقابت این شرکتها با یکدیگر نیز مانع تحقق خواسته‌های آنها به ضرر ایران بود.^{۱۳۴} از این-روی، در این دوره ایران به‌یک کشور وابسته و یا نیمه مستعمره تبدیل نشد. لیکن این امر به‌معنای تکامل نظام اقتصادی-اجتماعی ایران، و بنا بر این گسترش روابط جدید در تولید، نیست. این درست است که در پایان قرن یازدهم، و حتی در زمان شاه‌عباس اول، عقب‌ماندگی اقتصادی-اجتماعی ایران از کشورهای اروپایی بیش از پیش آشکار گردید، و هنوز روابط فئودالی بر نظام اقتصادی-اجتماعی جامعه مسلط بود، لیکن اقتصاد ایران در قرن یازدهم بطور کلی دوره اعتلای اقتصادی را می‌گذراند، و انحطاط جامعه فئودالی هنوز آغاز نگشته بود.

در قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی سباده‌ی جنس با جنس در تجارت عمده کاهش یافت و سباده‌ی کالا به‌وساطت پول افزایش پیدا کرد، و سکه نقره صفوی یا سکه‌های خارجی وسیله سباده‌گردید. به‌گفته شاردن در معاملات عمده تجاری واریز حساب به‌وسیله کیسه‌های پول که هر یک حاوی ۲۰۰۰ عباسی (۰۰ تومان) بود، صورت می‌گرفت و محتوای کیسه‌ها بدقت توزیع می‌شد.^{۱۳۵} تجار بزرگ نمایندگان سیاری داشتند و عمال ایشان در کشورهای مختلف دور و نزدیک به تجارت مشغول بودند. در عین حال، از آنجا که فئودال‌های بزرگ از آنان حمایت می‌کردند، مورد احترام نیز بودند. تجارت خارجی در دست تجار مسیحی، بویژه ارمنیان، و پس از آنان تا حدودی هلندیها، انگلیسیها و فرانسویها، قرار داشت، و تجار مسیحی با روسیه و ممالک اروپای غربی به تجارت می‌پرداختند. هندیها نیز تجارت با هندوستان و کشورهای خاور دور را در اختیار داشتند. لیکن تجارت داخلی در دست تجار ایرانی بود.

تجار ارمنی جلفای نو ثروت هنگفتی کسب کرده بودند، و به‌سبب در دست داشتن انحصار صدور ابریشم ایران سود زیادی نصیب ایشان می‌شد. شاهان صفوی از تجار ارمنی برای فروش پارچه‌های ابریشمی، زربفت، مخمل و دیگر مصنوعات کارگاههای درباری، در اروپا استفاده می‌کردند، و از مال التجاره آنان حقوق گمرکی نمی‌گرفتند.^{۱۳۶}

۱۳۳. رجوع کنید به اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی (دشده). پیشین.

۱۳۴. مثلاً رجوع شود به لکهارت، پیشین، ۴۱۱-۴۶۲، ۴۸۳-۴۹۱ و میاست خادجی ایران

دو دوره صفویه، پیشین، ۱۳۴-۲۴۴، ۲۵۳-۲۷۳ و

Abdul Amir Amin, *British Interests in The Persian Gulf*, 1967, PP. 1-14.

۱۳۵. میاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۷۵.

۱۳۶. شاهان صفوی تجار خارجی ابریشم را در انحصار خود داشتند. مثلاً، در زمان شاه عباس اول کسی نمی‌توانست بی‌اجازه وی به‌صدور ابریشم مبادرت ورزد. مأموران شاه تمام محصول ابریشم ایران را از نواحی مختلف کشور به قیمتی آردان می‌خریدند و در انبار شاهی گرد

بهرگونه، در پایان قرن یازدهم تمایلات ارتجاعی در ساخت اقتصادی—اجتماعی ایران نمایانگر شدند و انحطاط و تلاشی جایگزین اعتلای اقتصادی اوایل و اواسط قرن یازدهم گردید. افزایش مخارج طبقه غیر تولیدکننده به بهره کشی بیشتر از روستا انجامید، این امر فقر بیشتر روستاییان، و در نتیجه محدود ساختن گسترش بازار، را موجب شد. انحطاط کشاورزی و ورشکستگی روستاها به تکامل تولیدات پیشه‌وری و گسترش بازرگانی صده زد، و موجب کاهش حجم بازرگانی داخلی، و در نتیجه، سست شدن روابط اقتصادی میان نواحی مختلف ایران گردید. لیکن این مسائل کاهش دیوانسالاری و مخارج تجملی فنودالها و هزینه‌های بیهوده را فراهم نیآورد، و به همین سبب خرابی عمومی وضع اقتصادی و معیشت و نیز تشدید درگیریهای داخلی طبقه حاکم و فساد کلی دستگاه دولتی، اضحلال دولت صفوی را باعث گردید. افزایش مالیاتها و عوارض بازرگانی در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم برای تجار خرد و متوسط و پیشه‌وران سهلک بود. استبداد و سلطه فنودالها در شهرها نیز مانع رشد گرایشهای ترقیخواهانه آغاز قرن یازدهم شد. با اینهمه، این موانع، چنانکه خواهیم دید، تنها به سبب گسترش رابطه بازرگانی ایران با کشورهای اروپایی بوجود نیامدند. عامل خارجی تنها در قرن نوزدهم سیلادی بتدریج ایران را به کشوری وابسته مبدل ساخت و مانعی بر سر راه تکامل آن بوجود آورد.

روابط اقتصادی ایران با اروپا در دوره صفویه

رابطه اروپاییان با ایران در دوره صفویه، با ورود پرتغالیها آغاز گردید. هنگامی که پرتغالیها به هندوستان دست یافتند، تجارت دریایی مشرق زمین را به انحصار خود درآوردند. آنان به منظور تقویت

→ می آوردند و شاه آن را به بهائی که خود تعیین می کرد به نمایندگان بازرگانی پرتغال و اسپانی که واسطه صدور آن از راه خلیج فارس بودند، یا به ارامنه که ابریشم را از خاک عثمانی صادر می کردند، می فروخت، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۱۸. لیکن بهرغم انحصار تجارت ابریشم در دست شاهان صفوی، برخی از رجال دربار و حکام از قاچاق ابریشم و معامله آن با تجار ایرانی سود بسیار می بردند. از این روی ایشان از امتیازات شرکتیهای هند شرقی و فروش انحصاری ابریشم به آن شرکت ناسازشی بودند. ظاهر این نارضایتی به آنجا کشیده شد که به گفته هی پترو دلواله در برخی نقاط بحرینکسران و بزرگان دولت با ایشان بد رفتاری بسیار کرده و چند تن از کاشفگان و مأموران تجارانگلیسی را بسختی مضروب و مجروح ساخته، و این کار را بگردن دزدان و راهزنان گذاشته اند، (به نقل از هی پترو دلواله در همان، ص ۲۲۰). به قول دلواله اصولا مردم ایران بر انگلیسیان بچشم کینه می نگردند، زیرا با خریدن ابریشم ایران بسیاری از بازرگانان ایرانی و وزیران و اعیان کشور را از سودی که از این راه می بردند، محروم ساخته اند (همان). بهرگونه، غالب اینجاست که به گفته دلواله شاه عباس نیز عمال شرکت هند شرقی را که می خواستند ابریشم گولان را بصورت قاچاق ارزان بخرند و صادر کنند، فریب داد و مقداری ابریشم نامرغوب را به قیمت ابریشم مرغوب به آنان فروخت (همان، ص ۳۳۰-۳۲۱).

سیادت دریایی خود و تسلط بر خطوط تجارتي خليج فارس، در سال ۹۱۳ هـ. ق/ ۱۵۰۷ م. جزيره هرمز را متصرف شدند و امير هرمز را خراج گزار خود ساختند. قراردادى نيز با امير هرمز بسته شد که طبق آن از کالاها و اجناس پرتغال بيش از مقدارى معين حقوق گمرکى گرفته نمى‌شد، و مال التجاره هرمز نيز در پرتغال از پرداخت عوارض معاف مى‌گردید. تجارت کشتيهای بوسى بدون اجازه ماسوران پرتغالى نيز ممنوع گردید. تجارتخانه بزرگى در هرمز تاسيس گردید و مقدار زيادى کالا به آنجا فرستاده شد و براى جلب نظر مردم به قيمتى ارزان فروخته شد. تا اواخر قرن دهم هجرى، يعنى تازمان شاه عباس اول، پرتغاليها در خليج فارس قدرت بسيارى داشتند و انحصار تجارت خليج فارس در دست آنان بود. تنها در زمان شاه عباس اول که رابطه ايران با کشورهای اروپايى گسترش يافت و کشتيهای هلندى و انگليسى به اتيانوس هند و درياهاى جنوب ايران آمدند، بود که پرتغال فرمانروايى مطلق خود را در خليج فارس از دست داد.

شاه عباس از گسترش رابطه ايران با اروپا دو هدف داشت. نخست اين که با پادشاهان اروپا بر ضد دولت عثمانى متحد شود، و دوم آن که با آنان براى فروش ابريشم ايران که در انحصار وى بود، قراردادهاى منعقد سازد. در آن زمان ابريشم ايران در بنادر خليج فارس ارزانتر از بنادر عثمانى بفروش مى‌رسيد، و بازار خوبى در اروپا داشت. ليکن ابريشم و ساير کالاها از دو راه عمده به اروپا صادر مى‌شدند: يکى از راه تبريز و طرابوزان و يا از بغداد و حلب، و ديگرى از طريق خليج فارس. راه نخست دردست عثمانى بود و بازرگانان ايران ناگزير بودند که حقوق گمرکى و حق العبور چشم‌گيرى به‌عمال دولت عثمانى بپردازند. از اين گذشته، راههاى عثمانى هنگام جنگ بسته مى‌شدند و در هنگام صلح نيز پرخطر بودند. البته، در زمان شاه طهماسب اول و جانشينانش «ايوان مهيب» تزار روسيه و اليزابت سلطه انگلستان کوشيدند که تجارت ايران و اروپا از طريق روسيه انجام گيرد، اما عملاً در اين امر موفق نشدند و بيشتر کالاهاى ايران از خاک عثمانى مى‌گذشت. راه دريائى خليج فارس نيز تحت تسلط پرتغال بود، و آنان خريد و بازرگانى کالاهاى ايران را در انحصار خود گرفته بودند، و به بازرگانان ايرانى، و حتى شاهان صفوى، اجازه نمى‌دادند که ابريشم و کالاهاى ديگر را مستقيماً و بى‌واسطه ايشان از راه خليج فارس به هندوستان يا اروپا صادر کنند. بهرگونه، اينها عواملى بودند که شاه عباس را برانگيختند تا به يارى کشتيهای شرکت هند شرقى انگليس پرتغاليها را از جزيره هرمز بيرون راند. با اينهمه، پس از چندی شاه عباس به پرتغاليها اجازه داد که در بندرکنگ قلعه و تجارتخانه‌اى بسازند و در بحرين به مصيد سروايد مشغول شوند. کالاهاى پرتغالى نيز در آن بندر از عوارض و حقوق گمرکى معاف شدند و نيمي از درآمد گمرک بندرکنگ به ايشان داده شد. اين پيمان تازمانى که شاه عباس دوم مسقط را از چنگ پرتغاليها بدر آورد، اجرا شد. در آن زمان شاه عباس دوم از اجرائى موافقت داد سرباز زد و تنها يک دهم آنچه در قرارداد آمده بود، يعنى ده هزار تومان، به آنان پرداخت شد. ليکن پس از آن که پرتغال از تمام حقوق خود در خليج فارس چشم پوشيد، شاه عباس دوم حاضر شد نزديک به سي هزار تومان بعنوان درآمد گمرکى بندرکنگ به پرتغاليها بپردازد. تا اين که پرتغاليها در سال ۱۰۸۶ هـ. ق. اين بندر را نيز از دست دادند، و با افزايش قدرت و تسلط شرکتهای

تجارتی انگلستان و هلند در دریا‌های شرق زمین دست پرتغالیها از این منطقه کوتاه شد.^{۱۳۷} نخستین ارتباط شرکت هند شرقی انگلیس با ایران عملاً در اوایل قرن هفدهم میلادی در زمان شاه عباس اول آغاز گردید. ریچارد استیل^{۱۳۸} که در سال ۱۰۲۳ ه. ق/ ۱۶۱۴ م. از ایران به هندوستان می‌رفت، نظرش به امکانات تجارت در ایران جلب شد و طی گزارشی به شرکت، نیاز مردم ایران به پارچه و منسوجات دیگر را به علت «سرماي سخت زمستان» متذکر گردید. سرانجام این شرکت از شاه‌عباس اجازه آزادی تجارت در ایران را دریافت کرد و در سال ۱۶۱۷ م. تجارتخانه‌ای در اصفهان، و پس از آن در جاسک، افتتاح نمود.^{۱۳۹} در عین حال، شاه‌عباس به نماینده شرکت وعده داد که همه ساله بین ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ عدل ابریشم در اختیار شرکت بگذارد، و خروج این ابریشم از جاسک را بدون حقوق گمرکی امکان‌پذیر سازد.^{۱۴۰} شاه‌عباس در نظر داشت که برای ابریشم خریداران تازه‌ای دست و پا کند و حتی امکان حمل آن را از راهی غیر از راه بازرگانی روم، یعنی خاک عثمانی، به اروپا فراهم سازد. و از آنجا که مایل نبود این امر توسط پرتغالیها صورت گیرد و در پی کوتاه کردن دست ایشان از امور بازرگانی بود، به انگلیس و هلند روی آورد. البته، عمال دولت اسپانیا و پرتغال کوشیدند تا روابط شاه‌عباس با شرکت هند شرقی به نتیجه‌ای نرسد، اما موفق نشدند.^{۱۴۱} بهرگونه، جزایر قشم و هرمز به کمک نیروی دریایی انگلیس از دست پرتغالیها خارج گردید، و در ازای این کمک شاه‌عباس شرکت هند شرقی را از پرداخت حقوق گمرکی در هرمز معاف داشت و نصف عواید گمرکی آن بندر را به نمایندگان شرکت واگذار نمود. لیکن بزودی کار مبادلات بازرگانی از آن جزیره به بندر گمبرون (بندرعباس) منتقل گردید و شاه‌عباس به وعده خود وفا نکرد. با این ترتیب، امیدهای شرکت هند شرقی به یاس مبدل گردید، بویژه پس از این که رقابت شرکت هند شرقی هلند با این شرکت سبب کساد بازرگانی انگلیس و ایران شد.^{۱۴۲}

شرکت هند شرقی هلند که به بهانه یاری رساندن به انگلیس هنگام درگیری این کشور با پرتغال بر سر جزیره هرمز، به ایران وارد شد، در آغاز از پرداخت حقوق گمرکی در گمبرون امتناع ورزید؛ اما در سال ۱۰۳۳ ه. ق/ ۱۶۲۳ م. به کسب آزادی تجارت و تحصیل سهم عمده‌ای از تجارت ابریشم موفق شد.^{۱۴۳} گذشته از این، شرکت هند شرقی هلند پس از مدت کوتاهی عملاً

۱۳۷. همان، ص ۱۰-۱۵۸

138. R. Steele

۱۳۹. همان، ص ۲۰۲-۲۰۵ و لکهاتر، پیشین، ص ۴۱۱.

۱۴۰. همان، ص ۴۱۳.

۱۴۱. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۱۴۲. همان، ص ۲۲۱-۲۲۳.

۱۴۳. پاره‌ای از مواد قرارداد شاه‌عباس با شرکت هند شرقی هلند عبارتند از آزادی سفر و خرید و فروش کالا برای اتباع هلند، معافیت از پرداخت عوارض مکرر حق راهداری، اجازه صادرات و واردات کالا تنها به مقدار معین، اجازه استفاده از اوزان و مقادیر هلند در معاملات بازرگانی با ایران، صدور هر نوع کالا، مگر اسب و کالاهایی که صدور آنها از جانب دولت ممنوع بود، منع ورود بی اجازه مأموران قضایی ایران بداخل مرکز تجارت شرکت هند شرقی هلند (همان، ص ۲۵۶-۲۵۷).

انحصار تجارت ادویه را در ایران و خلیج فارس در دست خود گرفت.^{۱۴۴} در اینجا ذکر این نکته ضروری است که پیش از عقد قرارداد بین شاه عباس و شرکت هند شرقی که طبق آن شاه عباس متعهد گردید که تمام ابریشم خود را منحصرأ به عمل شرکت بفروشد تا از طریق خلیج فارس به اروپا صادر گردد، ارسنیاں جلقا با آن مخالفت آغاز کردند، چرا که قسمتی از ابریشم ایران توسط ایشان از خاک عثمانی به اروپا فرستاده می شد. پس شاه عباس ابریشم ایران را در حضور نمایندگان اسپانیا، شرکت هند شرقی انگلیس و ارسنیاں به مزایده گذاشت تا هر کس گرانتر خرید، به او بفروشد. سر انجام، تنها ارسنیاں حاضر شدند ابریشم را به بهای گزافی که سابقه نداشت، بخرند. از این روی، تمام محصول ابریشم آن سال در دست تجار ارسنی قرار گرفت، و همراه با انواع پارچه ها، قالی و کالاهای دیگر به اروپا صادر گردید. نمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس نیز پس از این رویداد، در آن سال از خرید و صدور ابریشم منصرف گشتند.^{۱۴۵} البته، در سالهای آخر پادشاهی شاه عباس نیز بازگانی ایران و انگلیس به سبب رقابت هلندیها از رونق چندانی برخوردار نبود. در زمان شاه صفی نیز شرکت هند شرقی انگلیس فرمان جدیدی درباره تجارت ابریشم بدست آورد که شامل تمام حقوق و امتیازات پیشین شرکت نبود. در عوض، در زمان شاه صفی هلندیها موقیبه های قابل توجهی کسب کردند. در این دوره قسمت عمده صادرات ایران به دست بازرگانان هلندی افتاد، و هلندیها از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی نیز معاف شدند. این امر موجب اعتراض انگلیس گردید، اما به درخواست آنان توجهی مبذول نشد. گذشته از این، رقابت هلندیها با انگلیسیها افزایش یافت و شرکت هند شرقی انگلیس تصمیم گرفت در عراق عرب با هلندیها به رقابت پردازد. لیکن در این کار نیز شرکت انگلیسی با شکست روبرو شد. و پس از آن که این شرکت با شرکت هند شرقی اختلافاتی پیدا کرد، حکومت ایران موقع را مغتنم شمرده، قسمتی از امتیازات شرکت انگلیسی را لغو کرد و از پرداختن سبلی که همه ساله بابت عواید گمرکی بندر عباس به انگلیسیها پرداخت می شد، خودداری کرد.^{۱۴۶}

شرکت هند شرقی انگلیس در اواسط و اواخر قرن هفدهم به سبب جنگ داخلی در انگلیس

۱۴۴. لکهارت، پیشین. ص ۳۱۶-۴۱۷. در زمان شاه صفی قسمت عمده فلفل و انواع ادویه هندوستان و جزایر جاوه و سوماترا توسط هلندیها به ایران وارد می شد. هلندیها در آن زمان همه ساله نزدیک به دوهزار و پانصد خروار ادویه در ایران می فروختند. (میامت خادجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۶۱، ۲۶۵).

۱۴۵. همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۱۴۶. همان، ص ۲۳۶-۲۴۲. شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۰۸۱ ه. ق/ ۱۶۷۰ م به چارلز دوم متوسل شد، اما این تشبث بیجایی نرسید. به گفته شاردن شیخ علیخان زنکنه وزیر اعظم شاه سلیمان که از آمدن سفیر انگلیسی به این منظور متغیر شده بود، به نمایندند شرکت می گوید، معلوم می شود این توهستی که پیوسته انگلیسیها را بجزایر در خواستهای بی معنی تحریک می کنی و هر روز دوزخ پاره پاره سرخ بدوش یک نفر افکنده، سفیر تازه ای برای مامی فرستی دولت ایران تاکنون هزار بار اجر خدمتی را که انگلیسیها کرده اند، داده است، و آنکه اول بار خلاف قرارداد رفتار کرده است، ما نیستیم، بلکه شمائید، و ماحق داریم که آن قرارداد را لغو شده بدانیم، (به نقل از شاردن، در همان، ص ۲۴۲).

و نیز به علت رقابت شرکت هند شرقی هلند و فرانسه، با مشکلات بسیاری مواجه بود^{۱۴۷}. تا این که در سال ۱۶۸۲ م. بر اثر مساعی دوتن از مدیران شرکت قرار شد شرکت هند شرقی انگلیس با تجار ارسنی اصفهان وارد مذاکره شده، تجار ارسنی را به فرستادن مال التجاره‌های خویش از طریق بمبئی به اروپا وادارد^{۱۴۸}. از این روی مقدار زیادی پارچه انگلیسی به ایران حمل گردید. در سال ۱۶۹۳ م. نیز عامل شرکت موظف گردید هرچه بیشتر ابریشم و کرک کرمان را خریداری کرده، قسمتی از آن را از طریق تهاتر انجام دهد. با اینهمه، پس از مرگ شامس‌الیمان شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند تا مدتی از فعالیت بازماندند.^{۱۴۹} البته، شامسلطان حسین با شرکت انگلیسی رابطه بهتری داشت، اما این امر موجب آن نگردید که فعالیت این شرکت در اواخر دوره صفویه پرزورق گردد. در سال ۱۱۱۷ هـ. ق/ ۱۷۰۵ م. نیز خلیج فارس عرصه جولان دزدان دریایی شد، و چون انگلیسیها از عهده دفع ایشان بر نیامدند، بتدریج از اعتبارشان در ایران کاسته شد.^{۱۵۰}

بهرگونه، آن قسمت از کالاهای ایرانی که توسط شرکت هند شرقی انگلیس در اوایل قرن هجدهم میلادی صادرمی شد، علاوه بر ابریشم و کرک کرمان که مورد تقاضای کلاه دوزان و پاره‌ای از صنایع انگلیس بود، شامل زری، قلابدوزی، قالی، پارچه، مصنوعات چرمی، پادزهر، ساغری، پسته، بادام، میوه‌های خشک، انغوزه، زرنیخ، اشق، مازو، مقل، خاکسرخ، فیروزه، سنگد لاجورد، صدف، گلاب، شراب و عرق شیراز بود. این کالاهای بطور کلی به انگلستان صادرمی شدند، به جز شراب و عرق شیراز که در هندوستان به فروش می‌رسیدند. واردات ایران از انگلستان نیز عبارت بودند از پارچه انگلیسی، فاستونی، سرب، قلع، ساعت، لکن، فنجان و نعلبکی، بشقاب، قرمز دانه و مسکوکات اسپانی. این شرکت از هندوستان نیز چوب سندل، آبنوس، روغن نارگیل، شکر، پارچه نخی هندی به ایران وارد می‌کرد. از این گذشته، شرکت هند شرقی انگلیس از طریق اجازه دادن کشتیهای خود به بازرگانان ایرانی، ارسنی و هندی به منظور حمل کالامیان ایران و هندوستان سود بسیاری کسب می‌کرد.^{۱۵۱}

تجارت هلندیها با ایران در زمان شاه عباس و پس از تصرف جزیره هرمز آغاز شد. در سال ۱۰۳۳ هـ. ق/ ۱۶۲۳ م. نیز میان دو طرف قراردادی بسته شد که طبق آن هلندیها آزادی تجارت در ایران را بدست آوردند و از پرداخت هرگونه عوارض مگر حق راهداری معاف بودند، اما اجازه نداشتند که بیش از مقدار لازم کالا وارد یا صادر کنند، و این که کالاهایی را که صدور آنها از جانب دولت ایران ممنوع بود، از ایران خارج سازند. پس از مرگ شاه عباس، شرکت

۱۴۷. همان، ص ۲۶۵-۲۶۹ و لکهات، پیشین، ص ۴۱۸-۴۱۹.

۱۴۸. شرکت لوانت (Lovan) در ترکیه که یکی از شرکتهای استعماری انگلیس بود، با سیاست شرکت هند شرقی مخالفت ورزید. لیکن کرایه راه از طریق دریا به مراتب کمتر از راه خشکی بود. از این گذشته، از آنجا که انگلیس از پرداخت حقوق کمرکی در گمبرون معاف بود، قیمت کالای آن ارزانتر از کالایی بود که از راه خشکی توسط شرکت لوانت به ایران می‌رسید (همان، ص ۴۲۰-۴۲۱).

۱۴۹. همان، ص ۴۲۰-۴۲۴، ۴۲۷.

۱۵۰. همان، ص ۴۵۲-۴۵۵ و میاست خادجی ایران در دوره صفویه، پیشین، ص ۲۴۴.

۱۵۱. لکهات، پیشین، ص ۴۳۸-۴۳۹.

هندشرفی هلند بهای کالاهای ایرانی را افزایش داد تا از این طریق با شرکت هندشرفی انگلیس به رقابت برخیزد.

در دوره پادشاهی شاهصفی هلندیها نقش عمده‌ای در تجارت ایران بعهده داشتند و از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات معاف بودند. بخش عمده محصولات هندی، مانند ادویه، توسط این شرکت به ایران وارد می‌شدند. این شرکت برای خارج ساختن رقبای خود در سال ۱۰۵۱ ه. ق/ ۱۶۴۱ م. نیز کالاهای اروپایی را از قیمت اصلی ارزانتر می‌فروخت، اما این کالاها، کالاهای مشابه کالاهای ایرانی نبودند که موجب ورشکستگی پیشه‌وران ایرانی کردند. این امر، در واقع، تنها موجب تضعیف سوقیمت شرکت هندشرفی انگلیس در ایران می‌شد.^{۱۰۲} در سال ۱۰۵۵ ه. ق/ ۱۶۴۵ م. هلندیها قلعه قشم را متصرف شدند، اما برای حفظ آن با مشکلاتی مواجه گردیدند. پس به ناچار با شاهعباس دوم از در دوستی درآمدند و پس از تقدیم هدایای گوناگون، باردیگر از پرداخت حقوق گمرکی معاف شدند و اجازه یافتند ابریشم را از هر نقطه ایران که مایل باشند، خریداری کنند.^{۱۰۳} پس از آن هلندیها در بصره تجارتخانه شرکت هندشرفی انگلیس را ویران کردند، و به کمک اعراب پرتغالیها را از مسقط راندند و سلطه خود را در هندوستان و خلیج فارس گسترش دادند. با اینهمه، آنها نتوانستند از شاهعباس دوم استیازاتی نظیر استیازات شرکت انگلیسی دریافت کنند؛ و اگرچه تجارت انگلستان با ایران بسیار کم اهمیت شده بود، کاملاً از میان نرفت.^{۱۰۴}

بهرگونه، شرکت هلندی که از پرداخت حقوق گمرکی برای وارداتش معاف بود، مجبور بود که حداقل سالی ششصد عدل ابریشم به قیمتی که دولت ایران تعیین می‌کرد، بخرد. به این دلیل هلندیان از صادرات ایران سود فراوانی نمی‌بردند و سودایشان بیشتر در رابطه با واردات کسب می‌گردید. لیکن شرکت در کار تجارت بسیار مکار بود، و از این روی برای تجار ایرانی، ارسنی و انگلیسی دردسر فراهم می‌کرد. هلندیها به سبب در دست داشتن انحصار فروش واردات ایران از اروپا و هندوستان، همواره با ارزان فروختن کالاها به رقبای خود ضرر وارد می‌کردند. اگرهم تجار ایران با آنان به مخالفت برمی‌خاستند و حاضر نمی‌شدند کالاهای آنان را به قیمتی که معین شده بود، بخرند، نماینده شرکت آن کالاها را خود به اصفهان و شهرهای مرکزی ایران می‌برد و ارزانتر از بهای بازاری می‌فروخت. از آنجا که تجار همواره مقداری از همان کالاها را در انبار داشتند، زیان می‌دیدند و ناچار با نمایندگان شرکت کنار می‌آمدند.^{۱۰۵} در عین حال

۱۵۲. سیاست خادجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۵۳-۳۴۱.

۱۵۳. برای مطالعه علل حمله هلندیها به قلعه قشم رجوع شود به همان، ص ۲۶۱-۲۶۴ و لکه هارت، پیشین، ص ۴۱۷.

۱۵۴. سیاست خادجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۶۴-۲۶۵.

۱۵۵. به گفته شاردن در سال ۱۰۸۵ ه. ق. ناممهائی از بندرعباس رسید که دو کشتی هلندی با مالالتجاره بسیار بدان بندر وارد شده است. تجار ایرانی ازین خبر سخت متشوژ و متنفر شدند و بشکایت برخاستند، زیرا چندماه پیش از آن هفت کشتی هلندی با کالای بسیار به بندرعباس آمده، و چون تا آن زمان دو سال بود که بسبب جنگهای اروپا هیچ کشتی هلندی به بنادر ایران نیامده بود، بازرگانان ایرانی بگمان اینکه باز مدتی سفاین هلندی بسواحل

شرکت برای حفظ روابط اقتصادی و سیاسی خود هدایا و تحف بسیاری به شاهان صفوی و درباریان تقدیم می کردند و از این طریق خود را به ایشان نزدیک می ساختند.^{۱۰۶}

هلندیها در زمان سلطنت شامسلیمان کم و بیش تسلط خود را بر تجارت خارجی ایران از دست دادند. آنان در این زمان تنها سالی سیصد عدل ابریشم می خریدند و از آنجا که ازمیزان وارداتشان بسبب جنگهایشان با کشورهای اروپایی کاسته شده بود، و تجارت رقیبان ایشان، یعنی انگلیسیها و فرانسویها، نیز گسترش یافته بود، از تجارت با ایران سود قابل ملاحظه بدست نمی آوردند. آنان از این امر می نالیدند که عمال شامسلیمان از انبارهای او ابریشم بدوی مصرف به ایشان می فروشند. سرانجام، برای مرعوب ساختن دولت ایران بندرعباس را گلوله باران کردند، و همانگونه که قبلا گفته شد، قلعه جزیره قشم را به تصرف درآوردند.^{۱۰۷} لیکن از این کارسودی نصیب ایشان نشد، و تا آخر دوره صفویه اهمیت سابق خود را باز نیافتند.^{۱۰۸}

صادرات شرکت هندشرقی هلند از ایران بطور کلی مشابیه صادرات شرکت هندشرقی انگلیس بود. این شرکت نیز علاوه بر ابریشم، قالی، قالیهای زربفت، مخمل، کرک، کهربا، انفوزه، سکوکات طلا وقره عباسی ایران، شراب سفید و قرمز شیراز، پسته، بادام، بادام زمینی، لاک، نیل و روناس از ایران صادر می کردند. واردات به ایران نیز شامل ماهوت، پارچه های رومیزی و سفره ای، عاج، حصی لبان، فلفل، هل و انواع ادویه جات و شکر و عطریات سی شدند. هلندیها نیز مانند انگلیسیها از طریق حمل و نقل مسافر و حمل مال التجاره تجار ایرانی، ارمنی و هندی میان ایران و هندوستان سود می بردند.^{۱۰۹}

تجار فرانسوی نیز در زمان شاه عباس دوم در عهد جانشینان وی، بویژه شامسلطان حسین، امتیازاتی در ایران بست آوردند. لیکن از آنجا که فرانسویها به سبب ضعف اقتصاد فتووالی فرانسه نتوانستند از این امتیازات، که شامل حق قضاوت کنسولی نیز می شد، استفاده کنند، بازرگانی با آنان از اهمیت زیادی برخوردار نبود.^{۱۱۰}

-
- خلیج نخواهد آمد، تمام محمولات کشتیهای هفتگانه را خریده بودند. هلندیان نیز از طریق نیرنگ می گفتند. که ممکن است کشتیهای ایشان بعلت جنگ تا چندی به ایران نهاید . . . پس از آنکه محمولات هفت کشتی سابق الذکر بفروش رسید نماینده شرکت هلندیان نامه ای به سیلان نوشت تا دو کشتی دیگر از ادویه و محصولات هندوستان روانه ایران کنند، چه مهنداست که تجار ایران ناگزیر باید محمولات این دو کشتی را هم بخرند تا بتواند اختیار فروش ادویه و امتهای آنرا که در انبارهای ایشانست نگاهدارند. . . . (به نقل از شاردن در همان، ص ۲۷۱-۲۷۲).
۱۵۶. همان، ص ۲۷۰-۲۷۶.
۱۵۷. ظاهراً شاه سلیمان هنگامی که به نماینده شرکت اجازه مرخصی می داد تا از اصفهان خارج شود، گفته است «شایسته نبود که قومی تاجر از پادشاهی باغرش توپ دادخواهی کند» (همان، ص ۲۷۷).
۱۵۸. همان، ص ۲۷۶-۲۸۰ دلکهارت، پیشین. ص ۴۵۷-۴۶۲.
۱۵۹. همان، ص ۴۳۹-۴۴۰. در قرن یازدهم سه کاروانسرای اصفهان محل فروش کالاهای اروپای غربی، بویژه منسوجات، بوده است و کسانی که بفروش این کالاها اشتغال داشته اند به ولیده - فروشان معروف بوده اند (تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۸۰).
۱۶۰. لکهارت، پیشین. ص ۴۸۳-۵۳۵.

ایران با روسیه نیز ارتباط بازرگانی داشت و میزان معاملات تجاری این دو کشور در اواخر قرن هفدهم میلادی بسیار افزایش یافت. تجار روسی در اصفهان، قزوین و دیگر شهرهای شمال ایران به تجارت می‌پرداختند.^{۱۶۱} لیکن ورود آنان توأم با دریافت امتیازاتی از دولت ایران نبود، و بطور کلی حجم تجارت آنان در دست ارامنه قرار داشت.^{۱۶۲} در دوره صفویه صادرات ایران به روسیه شامل انواع و اقسام منسوجات ابریشمی، اطلس و مخمل قزلباشی، کمان مشهدی، اسلحه، ابریشم خام، منقال، پوستین، سرواریدهرمز، فیروزه، زنگ، خشکبار و منسوجات پشمی می‌شدند. در عوض از روسیه به ایران انواع خز، چرم خام، چیت، ماهوت، پارچه کتانی، آهن، مس، مصنوعات فلزی، شیشه و مصنوعات شیشه‌ای، پوستین، کاغذ، شکر، عسل، موم، ودکا، خاویار و ماهی و اسلحه آتشین وارد می‌شد.

در قرن یازدهم از ایران به ترکیه از راه بغداد توتون، مازو، منسوجات پشمی خشن و ابریشمی، قالی، انواع تیماج، حصیر، انواع ظروف و فولاد و آهن قطعه و میله صادر می‌شد. صدور آهن از ایران به ترکیه ممنوع بود، لیکن این امر همواره نادیده گرفته می‌شد.^{۱۶۳}

در اواخر قرن هفدهم تمایلات ارتجاعی در اقتصاد ایران آشکار گردیدند. صدور ابریشم ایران نیز در این زمان رونق سابق را نداشت چرا که نه تنها هلندیها کمتر از گذشته ابریشم را صادر می‌کردند، بلکه دولت گورکانی نیز ورود آن را به هندوستان ممنوع ساخته بود، و در کشور عثمانی نیز فروش آن رونق نداشت.^{۱۶۴} گذشته از این، در اواخر قرن هفدهم قیمت ابریشم ایران بیشتر از قیمت ابریشم هندوستان بود.^{۱۶۵} از این روی محصول ابریشم کشور بیشتر در کارگاههای اصفهان، کاشان، تبریز و مشهد بکار گرفته می‌شد و به مصرف داخلی می‌رسید.^{۱۶۶} در عین حال، کاهش تجارت ایران که از اوایل سلطنت شاه سلیمان محسوس گشت، در درآمدهای گمرکی آن زمان به خوبی منعکس است. درآمد گمرکات در بندرعباس و کنگ که در عهد شاه عباس دوم به ۴۴۴ تومان می‌رسید، در شش هفت سال اول سلطنت شاه سلیمان بین ۹۱ تا ۱۱۰ تومان نوسان می‌کرد. گذشته از عوامل فوق الذکر باید متذکر شد که کشف راه دریایی اروپا به هندوستان از طریق دماغه امیدنیک، و نیز تسلط هلندیها بر تجارت ایران با کرانه اقیانوس هند، موجب کاهش حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروان‌رو ایران، و در نتیجه، تقلیل نقش ترانزیتی ایران در تجارت بین‌المللی گردید.^{۱۶۷} بدون شک این امر به تراکم سرمایه تجاری بیشتر در دست بازرگانان داخلی لطمه وارد می‌ساخت. لیکن همانگونه که پیش از این گفته شد، ارتباط شرکتهای بزرگ استعماری با بازار ایران در دوره صفویه موجب ایجاد تابعیت

۱۶۱. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۸.

۱۶۲. لکهارت، پیشین. ص ۶۷.

۱۶۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۸۷-۵۷۹.

۱۶۴. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین. ص ۲۷۸.

۱۶۵. لکهارت، پیشین. ص ۴۳۸.

۱۶۶. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه. پیشین، ص ۲۷۸.

۱۶۷. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۱۰-۶۱۲.

اقتصادی - اجتماعی ایران نشد.

تولیدات شهری و تحول آنها در دوره صفویه

در دوره صفویه یکی از پیشه‌های پررونق طلاکاری، نقره کاری و برنج کاری بود. آهن و فولاد نیز گاهی طلا و نقره کوب می‌شد. و اصولاً ترصیع کاری اشیاء برنجی که در قرن نهم هجری قمری انحطاط یافته بود، در این دوره رونق گرفت. ظروف مسی اغلب سفیدگری می‌شدند تا به شکل نقره جلوه نمایند. آهن و فولاد نیز در ساختن ظروف سورد استفاده داشتند، و پیشه‌وران معروفی مانند امامی حلبی که در نیمه اول قرن دهم در این زمینه از شهرت بسیاری برخوردار بوده، در این زمینه کار کرده‌اند. طرح تزئینی ظروف در این دوره نیز خاص خود بود.^{۱۶۸} شاه عباس نیز عده زیادی از ارمنه جلفای آذربایجان را به اصفهان آورد و ایشان را در شهر جلفا اسکان داد. و صنعتگران ارمنی در زمینه صنایع فلزی کمک شایانی به صنایع دستی ایران کردند.^{۱۶۹}

از کارهای دیگر فلزی در این دوره ساختن اسلحه و زره بود، و در این قسمت صنعتگران مهارت زیادی کسب کردند. آهن و فولاد در اسلحه سازی بکار گرفته می‌شدند و بسیاری از سلاحها نقره و طلا کوب می‌شدند. در زمان شاه عباس نیز توپ برنجی در ایران ریخته شد.^{۱۷۰} شاردن نیز از کمانهای زیبای ایرانی که به کشورهای شرقی صادر می‌شد و همچنین شمشیر ایرانی سخن گفته است. ظاهراً در اواخر قرن یازدهم هجری قمری تفنگ نیز ساخته می‌شده است. قدیمیترین تفنگی که در ایران بدست آمده، تفنگی است قتیله‌ای به طول یک ستر و هشتاد سانتیمتر. تفنگ دیگری نیز از آن دوره وجود دارد که اندازه دهانه آن ۴۳ میلیمتر بوده و مخزن آن گنجایش باروت زیادی داشته است.^{۱۷۱}

شیوه ساختن فولاد را نیز هانری رنه دالمانی بدین گونه شرح می‌دهد:

پس از آنکه شیء مخصوصی یکدفعه آهنگری می‌شد آنرا مدت شش تا هفت روز در آب گرم می‌گذارند، و دقت می‌کردند که درجه حرارت ملایم و یکسخت باشد. در زیر دیگ پهن می‌سوزانند و پس از هفت روز آنرا از دیگ بیرون می‌آوردند و همینکه سرد می‌شد آنرا صیقل می‌دادند.

برای صیقل دادن فولاد ماده معدنی مخصوصی را در آب حل می‌کردند و آنرا بوسیله پارچه‌ای گرماگرم در روی فولاد می‌مالیدند و پس از انجام اعمال لازم آنرا با آب می‌شستند.

طریقه ساختن فولاد مدت مدیدی جزء اسرار مخفی صنعتگران بود که بهیچوجه بروز

۱۶۸. س. دیماند، دهنمای صنایع ایران، ۱۳۳۶، ص ۱۵۳-۱۵۴ و ذکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۶۶-۲۶۵.

۱۶۹. ویلسن، پیشین، ص ۲۰۰.

۱۷۰. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۱۷۱. دالمانی، پیشین، ص ۳۸۴-۳۹۶ و ایران‌شهر، پیشین، ص ۱۸۴۴-۱۸۴۵.

نمی‌دادند، و نسل اندر نسل بوراات آنها منتقل می‌گردید... برای بدست آوردن فولاد آهن خالص را با گرافیت و ذغال و سنگ آهک بطور مخلوط در بوتۀ ریخته و با حرارت زیاد این مواد را بحال میعان درمی‌آورند و چندی بهمین حال در بوتۀ نگاه می‌دارند و بعد از آن شمشهایی ساخته به مصرف می‌رسانند^{۱۷۲}. در اواخر قرن یازدهم و نیز در قرن دوازدهم هجری قمری همراه با انحطاط عمومی اقتصاد ایران، صنعت فلز سازی و پاره‌ای از صنایع دستی دیگر رو به ضعف و اضمحلال گذاردند^{۱۷۳}. پول متداول ایران در زمان صفویه سکه‌های طلا، نقره و مس بود. مسکوک طلا را در سوارد خاص، مانند فرا رسیدن سال نو، ضرب می‌کردند و در معاملات و دادوستدهای عادی کمتر بکار می‌رفت^{۱۷۴}. در زمان شاه‌عباس اول رایج بیشتر عباسی بود که نخست به فرمان شاه‌عباس اول به نقره ضرب شد، و وزن رسمی آن مساوی با یک مثقال، یا $\frac{4}{64}$ گرم، بود. پس از عباسی، نیم‌عباسی (صددینار) و شاهی و بیستی نیز از نقره بود. هر نوع سکه مسی نیز پول خوانده می‌شد. هر شهری پولهای مسین جداگانه و با نشان مخصوص خود سکه می‌زد که همه ساله تغییر می‌یافت بطوری که هیچ پول مسین در سال بعد جز در محل ضرب خود ارزش و اعتبار نداشت. در آغاز سال شمسی همه پولهای مسین را عوض می‌کردند و نشان آنها را که صورتهایی از حیوانات مختلف بود، تغییر می‌دادند^{۱۷۵}.

خزانه شاهی از ضرب پولهای مسین استفاده بسیار می‌برد زیرا مقدار مسی که برای سکه زدن شصت و چهار غازیگی (یک نوع سکه مسی) بکار می‌رفت، بیش از یک عباسی ارزش نداشت^{۱۷۶}. از هر پول طلایی نیز که در ایران سکه می‌زدند، در حدود سی دینار، و از هر عباسی نقره حداقل دو دینار به خزانه شاهی می‌رسید.

در زمان شاه‌عباس اول پول نقره در ایران بسیار بود چرا که بازرگانان ارمنی که از ایران ابریشم و کالاهای دیگر به اروپا صادر می‌کردند، در مقابل آن گذشته از کالاهای اروپایی، مقداری نقره وارد می‌کردند که به مصرف سکه زدن می‌رسیدند. اما در زمان شاه‌عباس دوم ارامنه بیشتر سکه‌های طلای فرنگی همراه می‌آوردند و از فروش آنها ابا داشتند. از این روی در آن دوره از مقدار مسکوکات نقره کاسته شد. البته، به فرمان شاه‌عباس اول بیرون بردن سکه‌های طلا از ایران ممنوع بود.

ضرابخانه در دست شاه بود و گاهی آن را به اشخاص اجازه می‌داد. برای ضرب سکه نخست فلز مذاب را از دیگهای مخصوصی در قالبهای بلند می‌ریختند تا بصورت شمش درآید. آنگاه شمشها را به قطعات متساوی‌الوزن می‌پریدند و به ضرب چکش گرد می‌ساختند. سپس با شستن و جوشاندن، آن را سفید می‌کردند و سکه می‌زدند^{۱۷۷}.

۱۷۲. دالمانی، پیشین، ص ۳۷۷-۳۷۸.

۱۷۳. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۷۳ و ویلسن، پیشین، ص ۲۰۹.

۱۷۴. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۸۳.

۱۷۵. زندگانی شاه‌عباس اول، پیشین، ص ۲۵۹.

۱۷۶. یک‌شاهی مساوی با پنجاه دینار، ربع‌یک‌عباسی، و ده غازی یکی بود (همان، ص ۲۵۹-۲۶۰).

۱۷۷. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۸۱-۳۸۵.

در قرن یازدهم مردم ایران آئینه‌های مفرغی را بر آئینه‌های شیشه‌ای که تجار از ایتالیا وارد می‌کردند، ترجیح می‌دادند و معتقد بودند که جلا و صیقل آئینه‌های شیشه‌ای بواسطه خشکی هوا دواسی ندارد. در مفرغ این آئینه‌ها به نسبت زیادی تیره مخلوط می‌کردند تا از زنگ زدن محفوظ بماند، و آنگاه به شکلها و اندازه‌های مختلف آئینه می‌ساختند.^{۱۷۸}

شیشه‌سازی در این دوره، مانند شیشه‌سازی عهد مغول، پیشرفت نکرد. البته، تولید شیشه در این دوره متداول بوده، اما جنس آن سرغوب نبوده است. رنگ شیشه خاکستری بوده و حبابهای هوا زیاد داشته است. بهترین شیشه را شیشه‌گران شیراز می‌ساختند. شاه‌عباس نیز سعی داشت به کمک صنعتگران ونیزی این صنعت را احیاء کند، اما چندان موفق نشد.^{۱۷۹}

چراکه در این دوره شیشه‌ها و آئینه‌های ایتالیایی، بویژه ونیزی، با قیمت کمتری به بازارهای ایران وارد می‌شدند، و از زمانی که این شیشه‌ها به ایران وارد شدند، این صنعت رو به ضعف گذارد.^{۱۸۰}

صنعت سفال‌سازی اگر چه مورد علاقه شاهان صفوی بود، لیکن آن مقامی را که چند قرن پیش بدست آورده بود، حاصل نکرد. ظروف سفالین به مقدار زیاد از چین به ایران وارد می‌شدند، و سفال‌سازان ایران از آنها تقلید می‌کردند و از طرحهای ظروف چینی بهره می‌جستند. ظروف لعابی شفاف نیز ساخته می‌شدند، اما ظرافت صنعتی دوره‌های پیش را از دست داده بودند.^{۱۸۱}

شاه‌عباس اول مقدار زیادی ظروف چینی و ۳۰۰ نفر سفال‌ساز از چین به ایران آورد. او علاقه بسیاری به جمع‌آوری ظروف سفالین داشت، و مقدار زیادی از این ظروف را در عالی‌قاپو و مقبره شیخ صفی‌الدین نگاه می‌داشت. ظاهراً شاه‌عباس پس از آن که متوجه شد بازرگانان شرکت هند شرقی هلند به تجارت ظروف چینی می‌پردازند، از تجار چینی دعوت کرد تا از طریق راههای زمینی محصولات چینی را به اروپا صادر کنند، و بدین وسیله دست هلندیها را از این تجارت کوتاه ساخت. در عین حال، وی چندین کارگاه سلطنتی چینی‌سازی نیز احداث کرد.^{۱۸۲}

در این دوره کارگاههای متعددی نیز برای ساختن ظروف مینایی در سراسر کشور وجود داشتند، و بهترین نوع این ظروف در شهرهای شیراز، مشهد، یزد، کرمان و زرنند ساخته می‌شدند. لعاب این ظروف از مینای خالص بود و تمییز آن از ظروف مشابه چینی مشکل بود. در واقع، در اروپا این ظروف به جای ظروف چینی خرید و فروش می‌شدند. نائین، ری و سلطان‌آباد نیز در اسر ظروف سفالی شهرت داشتند.^{۱۸۳}

در دوره صفویه طرز عمل جدیدی که به نام کاشی هفت‌رنگ موسوم است، رواج یافت، و آن عبارت بود از کاشیهای یک پارچه بزرگ که روی آن طرحی نقاشی می‌شد. این طرز کار

۱۷۸. ایرانشهر. پیشین، ص ۱۸۴۷-۱۸۴۸.

۱۷۹. Wulff، پیشین. ص ۱۶۹ و زکی محمدحسن، پیشین. ص ۲۷۷.

۱۸۹. دالمانی، پیشین. ص ۴۲۶-۴۲۷.

۱۸۰. ویلسن، پیشین، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱۸۲. wulff، پیشین. ص ۱۴۹-۱۵۰.

۱۸۳. ایرانشهر. پیشین، ص ۱۸۲۶-۱۸۲۹.

جدید هم ارزان تر و هم آسان تر از سوزائیک کاری بود. ۱۸۴ البته، در این دوره کاشی یکرنگ و سوزائیک نیز ساخته می شدند، و در تزئین معماری بکار گرفته می شدند. ۱۸۵

نجاری در اوایل دوره صفویه به اوج خود رسید، اما در اواخر قرن یازدهم و نیز در قرن دوازدهم، صنعت چوب بری و منبت کاری رو به انحطاط نهاد. ۱۸۶ خاتم کاری نیز که احتمالاً از هند به ایران آمده، در دوره صفویه مرسوم بود، و صندلیها و درهای خاتم نفیسی از آن دوره باقی مانده اند. ۱۸۷

معماری این دوره پیشرفت شایانی داشت، و از خدمات معماران این دوره متناسب بودن گنبد با سایر قسمتهای بنا و مسجد است. از گچ بری و کاشی کاری نیز در بناهای این دوره استفاده می شد. پلها و کاروانسراهای بسیاری نیز در این دوره ساخته شدند، و پاره‌ای از بناهای قدیمی تعمیر و احیاء گردیدند. ۱۸۸

در تمام ایران کاغذسازی رواج داشت، اما جنس آن از جنس کاغذ اروپایی و آسیای میانه بدتر بود. از این روی مقدار زیادی کاغذ از آسیای میانه وارد می شد. ۱۸۹ در میان دیگر مصنوعات، اشیاء چرمی، و بویژه آنچه از چرم ساغری (قزوین) و انواع السوان تیماجها (تبریزی و غیره)، ساخته می شدند، معروف بودند. ۱۹۰ صنعت صحافی و جلد سازی نیز که از غرب به ایران آمده بود، مرسوم بود. جلدها اغلب از چرم، چوب، طلا یا نقره جواهر نشان تهیه می شدند. از چرم نیز استفاده زیادی در این مورد بعمل می آمد. در قرن دهم هجری قمری جلد کتاب با ظرافت بیشتری تزئین می شد و طلاکاری بیش از قرن نهم در آن بکار می رفت. از زمان شاه طهماسب نیز جلد مقوایی نقاشی شده مرسوم گردید. در قرنهای یازدهم و دوازدهم تزئینات جلد کتاب به اسلوب صفوی ادامه یافت، لیکن فن استفاده از لاک بیشتر بکار گرفته می شد. ۱۹۱

تولید رنگهای مختلف نیز رونق داشت، و از سنگ لاجورد، چوب برزلی و ژاپن، و از روناسی، زعفران، نیل، انار، آب لیمو و غیره، رنگ ساخته می شد. سنگ لاجورد از سرزمین ازبکان، نیل و چوب ژاپن از هندوستان و چوب برزلی از اروپا وارد می شدند. ۱۹۲ از پیله گوسفند و خاکستر علفهای معطر نیز صابون می ساختند که بیشتر برای مصرف عموم بود. اعیان و اشراف از صابون بهتری که از حلب وارد می شد، استفاده می کردند. ۱۹۳

۱۸۴. Wulff، پیشین، ص ۱۵۰.

۱۸۵. ویلسن، پیشین، ص ۲۰۵ و دیماند، پیشین، ص ۱۹۸-۲۰۱.

۱۸۶. Wulff، پیشین، ص ۹۱.

۱۸۷. دیماند، پیشین، ص ۱۲۵.

۱۸۸. ویلسن، پیشین، ص ۲۰۱-۲۰۹ و Wulff، پیشین، ص ۱۲۱.

۱۸۹. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۵-۵۷۶.

۱۹۰. همان، ص ۵۷۵.

۱۹۱. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۹ و ایرانشهر. پیشین، ص ۱۸۶۷-۱۸۶۸.

۱۹۲. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۵.

۱۹۳. همان، ص ۵۷۶.

در دوره صفویه صنعت قالی‌بافی به اوج شهرت و حداعلای خود رسید و قالیهای ایران به قطعات زیاد از طریق بغداد و ترکیه به اروپای غربی صادر می‌شدند. در این دوره کارگاههای فرش بافی سلطنتی به منظور تهیه و تأمین نیازهای کاخها که به سرعت ساخته می‌شدند، دایر گردیدند و پشم سورد استفاده این کارگاهها از پشم گوسفندان شاهی تأمین می‌گردیدند. در کارگاههای مذکور سفارشهای شاهزادگان، امیران و وزیران زیر نظر ماهرترین استادان و هنرمندان بافته می‌شدند. حتی فرشهای اختصاصی جهت هدیه برای دربار سلاطین و قطعاتی به منظور اهداء به نمایندگان اروپایی در این کارگاهها تهیه می‌شدند.

نقش بیشتر قالیهای ایران در قرن یازدهم گل و گیاه بود، و نقش گلستانی با حوضها و جویها نیز رواج داشت. اصولاً استادان این زمان در تلفیق و ترکیب نقشها از آزادی بیشتری برخوردار بودند و خلاقیت بیشتری از خود بروز می‌دادند.

اغلب قالیهای این دوره پشمی و ابریشمی بوده‌اند. پاره‌ای از قالی و قالیچه‌های اوایل دوره صفوی نیز با نخلهای طلا و نقره بافته شده‌اند. قالیهای پشمی و ابریشمی کاشان مشهور بودند. در کرمان، هرات، شیراز، همدان، فراهان، خراسان، اردبیل، تبریز و سنندج قالیبافی رواج داشت، و قالیهای این نقاط هر یک از لحاظ فنی، سبک و نقشه با یکدیگر تفاوت داشتند. امروزه بسیاری از این قالیها زینت بخش سوزهای بزرگ دنیا هستند.

صنعت قالیبافی نیز در اواخر دوره صفوی و در زمان تسلط افغانها به سبب متفرق شدن هنرمندان و قالی‌بافهای ناسی، اهمیت سابق خود را از دست داد و رو به ضعف گذارد.^{۱۹۴}

در دوره صفویه نساجی یکی از رشته‌های صنعتی است که پیشرفت بسزایی، بویژه در عهد شاه‌عباس اول، می‌یابد و بیش از حرفه‌های دیگر پیشرفت می‌کند. انواع پارچه‌های ابریشمی، مخملی، گلدوزی شده، قلمکار، شالهای ترمه و شال کمر در این دوره بافته می‌شدند.

رایجترین کار این دوره تولید پارچه‌های ابریشمی به اسم «تافته» بافت اصفهان و ایبانه بوده است. در این بافتها اغلب پودهای بیشتر از تارها در نمای پارچه به چشم می‌خوردند. پارچه‌های چندلایی نیز مهمترین تخصص صنعت بافندگی یزد بوده است. پارچه‌های سه‌لایی نیز در این دوره تکامل چشم‌گیری پیدا کردند و عموماً سبک و نرم بودند. در اواخر قرن دهم نیز پارچه‌های دولایی که دارای چند بافت بودند، رواج یافتند. دستگاههای بافندگی پارچه‌های دولایی آن زمان به عرض ۷۱ سانتیمتر بوده‌اند. پارچه دولایی که نام «غیاث» روی آن بوده، نیز بوسیله دستگاهی که عرض آن ۱۲۴ سانتیمتر بوده، بافته می‌شدند. پارچه‌های سه‌لایی نیز به عرض ۷۲ سانتیمتر بوده‌اند. پارچه‌های دارای چند تار و چند پود نیز در کاشان بافته می‌شدند که دارای رویه صاف و یکنواختی بوده‌اند. پارچه‌های دارای چند تار و چند پود با بافتهای ساده، اریب، ساتن و مخمل از قرن یازدهم به بعد در شهرهای اصفهان، کاشان و یزد بافته می‌شدند.^{۱۹۵} در شهرهای کرمان، یزد، مشهد، تبریز، شیراز و کاشان کارگاههای بزرگ نساجی پارچه‌های ابریشمی و زربفت و مخمل می‌بافتند. صنعت ابریشم‌بافی نیازهای اعیان و بزرگان و تجار عمده

۱۹۴. دیماند، پیشین، ص ۲۶۱ - ۲۷۱ و ویلسن، پیشین، ص ۱۸۸ - ۱۹۴ و نیز زکی محمد حسن، پیشین، ص ۱۵۰ - ۱۷۱.

۱۹۵. همان، ص ۲۵۰ - ۲۵۱ و ایرانشهر، پیشین، ص ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹، ۱۸۰۵.

و نیز بازار خارجی را رفع می‌کرد. صدجور زربفت و زری وجود داشت و برای بافتن زربفت دورو، در آن واحد پنج یا شش نفر کار می‌کردند. برای تهیه این نوع پارچه ۲۴ تا ۳۰ ماسوره لازم بوده، در حالی که برای تهیه پارچه‌های معمولی بیش از دو ماسوره مورد نیاز نبوده است. زربفت دو روی گزی ۵۰ تومان (۲۵۰۰ عباسی) قیمت داشت، در حالی که قیمت نیروی کار کارگران که آن را تهیه می‌کرده‌اند، بیش از یک عباسی نبوده.

در یزد، کرمان و قزوین نیز منسوجاتی از پشم شتر، و در مازندران و دوق در کرانه خلیج فارس پارچه‌هایی از پشم گوسفند بافته می‌شدند. پارچه‌های پنبه‌ای خشن (کرباس) نیز برای مصرف عموم تولید می‌شدند.^{۱۹۶}

اکثریت پیشه‌وران ایرانی را در زمان صفویه نساچان و رنگرزان تشکیل می‌دادند.^{۱۹۷} و یکی از بزرگترین نساچان عصر صفوی خواجه غیاث‌الدین علی بوده است که مورد توجه دربار صفوی بود. این شخص استعداد زیادی برای ابداع و ایجاد طرح‌های مختلف داشته، و در نقل آنها بر روی پارچه از مهارت بسزایی برخوردار بوده است، و در این مورد کسی در ایران به پای او نمی‌رسیده.^{۱۹۸}

این صنعت نیز در اواخر دوره صفویه و در زمان تسلط افغانها رو به انحطاط گذاشت.^{۱۹۹} با این ترتیب، صنایع پیشه‌وری در اوایل دوره صفویه بتدریج پیشرفت کرد و در عهد شاه‌عباس به اوج خود رسید، و پس از آن به سبب انحطاط عمومی جامعه فئودالی و تمایلات ارتجاعی در اقتصاد ایران، مانند افزایش بسیار بهره فئودالی و مالیات‌ها که روستاییان، پیشه‌وران و تجار متوسط و خرد را فقیر می‌ساخت، و در نتیجه، رشد بازار داخلی و پیدایش بازار واحد در شهرها را با محدودیت مواجه می‌ساخت، تولیدات کالایی ساده و بازرگانی کاهش یافت.^{۲۰۰} در عین حال، از اواخر قرن یازدهم به این سوی بسبب ثبات نسبی کشور تحت حکومت صفویان تعداد مالکان بزرگ فزونی گرفت، و خانواده‌هایی که زندگیشان از طریق دریافت مازاد تولید کشاورزی تأمین می‌گشت، برای این که امکان مصرف تجملی بیشتری را داشته باشند، فشار خود را بر رعایا افزودند.^{۲۰۱} جنگ‌های میان فئودالها نیز که به خاطر کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی صورت می‌گرفتند، شدت یافتند.^{۲۰۲} این جنگ‌ها

۱۹۶. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۲-۵۷۳.

۱۹۷. همان، ص ۵۷۲.

۱۹۸. ویلسن، پیشین، ص ۱۹۹.

۱۹۹. زکی محمد حسن، پیشین، ص ۲۵۱.

۲۰۰. طی قرن یازدهم هجری قمری مالیات روستاییان، چادر نشینان، پیشه‌وران و تجار افزایش یافت، و در اوایل سلطنت شاه سلطان‌حسن دو تاسه برابر شد. گذشته از این در این دوره مالیات‌های جدیدی نیز وضع شدند (تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۷).

۲۰۱. برای مطالعه شیوه مصرف بزرگان عهد صفویه رجوع شود به باستانی پاریزی، پیشین، ص ۲۹۸-۲۰۴.

۲۰۲. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۱۳-۶۱۷.

همراه با بهره‌کشی بیشتر بودند چراکه کشاورزی منبع اصلی تأمین مالی این درگیریها بود. در نتیجه، در اواخر قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، سقوط و انحطاط اقتصادی—اجتماعی نمایانگر شد، و در قرن دوازدهم زمینه برای تسلط افغانها، و پس از آن نفوذ غرب، آماده گردید.

اصناف پیشه‌وری در ایران

پیدایی اصناف با شهرنشینی همراه است، و افول آنها با از بین رفتن تدریجی صنایع دستی و گسترش تولید کالایی آغاز می‌گردد. از این روی، اصناف در نظامهای ماقبل سرمایه‌داری خاص شهرها هستند چراکه تنها در شهرها پیشه‌وران تمام وقت به تعداد کم و بیش زیاد یافت می‌شوند. مالکیت وسایل تولید پیشه‌وران و صنعتکاران در دست خود ایشان است، و از این روی روش تولید آنان تولید کالایی ساده است.

از لحاظ نظری، صنف شامل اشخاصی می‌شود که عضو یک پیشه خاص یا شاخه تخصصی یک حرفه‌اند. بدیهی است که عملاً ضروری نیست که همه پیشه‌وران عضو صنف باشند. در واقع اگر رقابت قابل ملاحظه‌ای بین گروههای شغلی مختلف وجود نداشته باشد، این عده به ایجاد سازمانهای صنفی منظم نخواهند پرداخت. در بسیاری از شهرهای ماقبل سرمایه‌داری نیز بردگان و کشاورزان حق عضویت در اصناف را نداشته‌اند. زنان نیز کمتر از مردان می‌توانستند در سازمان صنفی نقشی داشته باشند.

می‌توان عناصری را که در مورد اصناف شهرهای فئودالی قابل تعمیم به همه نقاطند، بدین ترتیب بیان کرد: (۱) اصناف پیشه‌وری بطور کلی واحدهای محلی هستند و به ندرت در سطح کشور عمل می‌کنند، چراکه در ساختمانهای اقتصادی-اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری بازار ملی واحدی وجود ندارد؛ (۲) اصناف در محله‌های خاصی از شهرها اقامت دارند و تجمع می‌کنند؛ (۳) اصناف سازمان داخلی خود را که از سلسله مراتب مشخصی برخوردار است، دارند؛ (۴) سلسله مراتب داخلی اصناف کم و بیش شامل اصناف مختلف نیز می‌باشد چراکه همه اصناف از پایگاه اجتماعی یکسانی برخوردار نیستند.

کارکردهای اصناف فئودالی نیز بدین قراراند: (۱) حفظ انحصار در یک فعالیت اقتصادی، اگر چه این امر همواره درست نیست و به نوع حرفه و شرایط تاریخی بستگی دارد؛ (۲) انتخاب اعضای صنف حرفه‌ای خاص؛ (۳) آموزش حرفه‌ای اعضا؛ (۴) تنظیم فعالیت‌های اعضای صنف؛ (۵) حمایت از اعضا در مقابل اجحاف بزرگان شهری و دولت؛ (۶) کمک اعضای صنف به یکدیگر در مواقع ضروری؛ (۷) کارکردهای مذهبی و اجرای مناسک خاص هر صنف. گذشته از این کارکردها، اعضای صنف رؤسا و کارمندان صنف را بزمی‌گزینند، و

بعنوان یک واحد، و به شکل صنفی، به دولت مالیات می‌پردازند. بدیهی است که فقدان دیوانسالاری گسترده نقش اصناف را به عنوان واحدهای مالی-اداری، مهم می‌سازد. البته، نمی‌توان ادعا کرد که اصناف قرون وسطی می‌بایست تمامی این کارکردها را داشته باشند تا آنها را صنف بنامیم. اهمیت و شدت این کارکردها در نقاط مختلف و در دوره‌های گوناگون متفاوت‌اند. لیکن آشکار است که هر چه تعداد این کارکردها افزایش یابد، قدرت اصناف بیشتر خواهد بود. از این روی می‌توان صنف را به معنایی وسیع بخشی از مردم شهر دانست که در حرفه معینی بکار مشغول‌اند و کارکردهای مالی-اداری خاصی دارند.

اطلاعات ما راجع به اصناف دوره ساسانی، و بطور کلی اصناف دوره‌های پیش از حمله مغولها، بسیار محدود‌اند. لیکن می‌دانیم که در این دوره پیشه‌وران و بازرگانان در شهرها اقامت داشته‌اند، و این که پیشه‌وران یک حرفه در کویهای معینی سکنی داشته‌اند. در دوره ساسانیان کشاورزان و پیشه‌وران و تجار، تحت عنوان طبقه چهارم، پس از روحانیان، نظامیان و دیران، نام برده می‌شدند.^۱ هر طبقه‌ای رئیسی داشته است، و رئیس طبقه چهارم را واستر-یوشان سالار (و به قولی هوتوخش بد و استریوش بد) می‌خواندند. وظیفه اصلی واستریوشان سالار اخذ مالیاتهای ارضی و غیر ارضی بوده است. زیر دست هر رئیسی نیز عارضی بوده تا ایشان [اعضای طبقه] را سرمرده دارد و بعد از و مفتشی امین تا تفتیش دخل ایشان کند... و معلمی دیگر تا از کودکی باز هر یک را به حرفه و عمل او تعلیم دهد، و به تصرف معیشت خود فرو آراند،^۲ هر یک از طبقات به چند صنف تقسیم می‌شدند. مثلاً، لشکریان به سوار و پیاده، و پس از آن، براتب و اعمال متفاوت، و طبقه چهارم به برزیگران و راعیان و تجار و سایر محترفه،^۳ بخش می‌شدند.^۴

وضع پیشه‌وران شهرها بهتر از روستاییان بود. آنان مالیات سرانه می‌پرداختند، اما از خدمت نظامی معاف بودند و وابسته به اربابان نبودند. با اینهمه، آنان نیز جزئی از فرومایگان جامعه به حساب می‌آمدند و اجازه نداشتند «افتخارات مختص سردمان کریم الاصل را توقع و ادعا کنند.»^۵ گذشته از این، ظاهراً ایشان اجازه تغییر حرفه نیز نداشتند، چنانکه در کتاب مینوگ خرد می‌آید که «خوشکاری پیشه‌وران اینکه بدان کار که ندانند دست نبرند و آن که دانند خوب و به نگرش (دقت) کنند و مزد قانونی خواهند.»^۶ و رسم چنان بود که هیچکس

۱. در اوستا تنها یک بار از چهار طبقه روحانیان، لشکریان، کشاورزان (واستریوشون) و پیشه‌وران (هویتی) نام برده شده است. به غیر از این دیگر همه جا کشاورزان و پیشه‌وران تحت یک عنوان درآمده. در ادبیات دینی پهلوی تقسیم قدیم به چهار طبقه باقی مانده، لیکن دیران جداگانه نام برده می‌شوند و کشاورزان و پیشه‌وران تحت عنوان طبقه چهارم درآمده‌اند (وضع ملت و دولت و دهباد در دوره شاهنشاهی ساسانیان، پیشین، ص ۲۴-۲۵).

۲. همان، ص ۲۶. در ادبیات دینی پهلوی اعضای طبقات چهارگانه به بدن انسان تشبیه شده که در آن روحانیان به منزله سر و نظامیان به جای دست، کشاورزان در حکم شکم و صنعتگران بمنزله پای در آمده‌اند (همان، ص ۶۸).

۳. همان، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۶۹.

۵. همان.

بغیر صنعتی که خدای جل جلاله برای آن آفریده باشد، مشغول نشود.^۶ از تاریخ زندگی مستخی چنین بر می آید که پیشه‌وران ایران در این دوره، بویژه کفشی-گران سازمان صنفی و جشنهای صنفی داشته‌اند. از صورت جلسه‌های مجامع روحانیان نستوری در قرن پنجم و ششم میلادی نیز این امر مستفاد می‌شود که پیشه‌وران عضو صنف یا دسته‌ای بوده‌اند، چرا که اسضای پاره‌ای از آنان در کنار اسضای روحانیان، در زیر صورت جلسه‌ها آمده است. در منابع دیگر نستوری نیز نام رئیس نقرسازان و رئیس زرگران و دیگر مصنوعات سربی و فلزی قید شده‌اند. لیکن سازمان داخلی و زندگی اصناف که شامل اتحادیه صنفی تجار نیز می‌شده، بر ما آشکار نیستند.^۷ بدیهی است که در این دوره پاره‌ای از پیشه‌وران به کارهای باغداری و کشاورزی نیز مشغول بوده‌اند چرا که فعالیت صنعتی ایشان برای معیشت آنان کافی نبوده است، و کشاورزی در شهرهای کوچک نقشی بس مهم بازی می‌کرده. بهرگونه، دولت ساسانی در امور بازرگانان، و صنعتگران دخالت می‌کرد چرا که این امپراتوری بزرگ برای حفظ «نظم و قانون»، تهیه و تدارک خدسات عمومی و دریافت مالیات، ناگزیر از مداخله در امور بازرگانان و صنعتگران بود. دولت برای انجام خدسات عمومی، ایجاد راه و ساختمانهای مختلف از پیشه‌وران بیگاری طلب می‌کرد. در عین حال دولت متمرکز ساسانی برای حفظ نظم مجبور بود که از وجود نان، علوفه و غیره، در شهرها مطمئن باشد تا شورش برنخیزد. از این روی اصناف از اختیارات وسیعی برخوردار نبودند. گذشته از این، در این مرحله از تکامل اقتصادی-اجتماعی، دولت مجبور بود با اصناف بصورت دسته‌جمعی مواجه شود چرا که این امر نظارت دولت بر اعضای صنف را به سبب کوچک بودن دستگاه دیوانسالاری امکان‌پذیر می‌ساخت.

اطلاعات ما در باره سازمان و کارکردهای اصناف در دوره تسلط اعراب و حکومتهای محلی نیز محدوداند. تنها بر این مسئله آگاهیم که افراد یک حرفه در کوی واحدی مسکن داشته‌اند، و بازارهایی مانند بازار بزازان، دودگران، مسگران، قفل‌سازان، حلبی‌سازان و آهنگران از بازارهای اصلی شهرها بودند. در حاشیه بازارهای اصلی، بازار نعلبندان، زین‌سازان و بالان‌دوزان قرار داشتند. و در خارج دروازه‌های شهر بازارهای مردم روستایی و فروشندگان دوره‌گرد، پیله‌وران، سبد فروشان و غیره، جای داشتند. در حومه شهرها نیز دباغ‌خانه‌ها، رنگرزانها سفال‌سازها، کوره‌های آجرپزی و رویگرخانه‌ها و سلاخ‌خانه‌ها قرار داشتند. اصطخری درباره بازارهای نیشابور چنین می‌نویسد:

و بازارها در ربض باشند. و چشمه بازارهاشان دیبازار است - یکی را چهارسوی بزرگ خوانند سوی مشرق. بازارها دارد تا گورستان معمر، و بردست راست هم چنین بکشد تا گورستان حسین، و بردست چپ هم برین جمله تا سر پول. و چهار-

۶. همان، ص ۶۷.

۷. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۴. در عین حال، در این دوره به سبب تکامل ابتدایی نفوذالیم، عده‌ای از پیشه‌وران در دهات زندگی می‌کرده‌اند. مثلاً در دهکده پالوگتا در کنار فرات نساجان، قالی بافان، گازران و رنگه رزان اقامت داشته‌اند (همان، ص ۱۴۴).

سوی کوچک نزدیک میدان حسین است - آنجا که سرای میر است.^۸
 در سرو نیز پیشه‌وران بازارهای خاص خود داشته‌اند، چنان که به گفته اصطخری «ترتیب بازارهای پیشه‌وران چنان‌کی هر حرفتی بازاری جداگانه دارند.»^۹
 تجمع فراد یک حرفه در محلی خاص نشانه‌ای از آگاهی آنان از منافع مشترکشان است، و اعتصابات دسته‌جمعی پیشه‌وران حرفه‌های مختلف به هنگام فشار دولت، بیانگر این امر است. از این روی می‌توان حدس زد که نوعی سازمانهای صنفی پیشه‌وران در این دوره وجود داشته‌اند. قدرت اصناف محدود بوده است و قیمت کالاهای را به دلخواه خویش تعیین نمی‌کرده‌اند.^{۱۰} پاره‌ای از حرفه‌ها مجبور بودند مالیات را به جنس بپردازند. و مالیات به دولت یا فئودالهای محلی پرداخت می‌شد. در شهرهای بزرگ نیز محاسب مسئول اوزان و مقیاسها، و نیز تثبیت قیمت‌ها و اوضاع بازار بطور کلی، بود.^{۱۱}
 در اواخر دوره اسلامی و پس از آن در قرنهای پنجم و ششم هجری قمری همراه با رشد شهرنشینی و بازرگانی، فعالیت اصناف گسترش یافت. در رسائل اخوان الصفا از وجود اصناف سخن رفته است.^{۱۲} غزالی نیز در کتاب کیمیای سعادت از سه نوع انجمن و اتحادیه نام می‌برد که شامل انجمن حملان، پیشه‌وران و بازرگانان می‌شود. ظاهراً اصناف در این دوره رؤسای خود را انتخاب می‌کرده‌اند، و مسئول حفظ معیارهای حرفه خویش بوده‌اند. رؤسای صنف مسئول تخصیص مالیات و عوارض بین اعضا بوده‌اند و مالیات را برای دولت جمع‌آوری می‌کرده‌اند. در عین حال، اصناف از طریق اعتصاب مخالفت خود را با بی‌عدالتی اعلام می‌داشته‌اند، چنان که در سال ۵۱۲ ه.ق. در زمان منکوبار در بغداد چنین اعتصابی به راه افتاد.^{۱۳}

در این دوره پیشه‌وران اغلب تحت نفوذ جرگه‌های اخوت درویشان بودند، و سلك اخوان آهی، اهل الفتوة، در میان آنان نفوذ بسیار داشت. آنان در زیر لفاظه مذهب با فئودالها مخالفت می‌کردند و قتل ظلیم را مجاز می‌دانستند.^{۱۴}
 در دوره ایلخانان غازان خان بر سر پیشه‌های خاصی «امینی مستظهر نصب فرمود تا ضامن باشد و سال بسال وجه» ستاند، و «سلاح بموجب مقرر مفصل» رساند، «تا حاجت نباشد که تحصیل آنرا ایلچیان به همه ولایات روند و اخراجات اندازند.»^{۱۵} به دستور غازان خان «اهل هر حرفتی از اوزان هر شهری با همدیگر ضم کردند و فرسود که باسم علفه و جامگی

۸. مسالك وممالك. پیشین، ص ۲۰۴.

۹. همان، ص ۲۰۸.

۱۰. *The Cambridge History of Iran*، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۱۱. آن. لمبتون، جامعه‌ی اسلامی در ایران، ۱۳۵۱، ص ۷۱.

۱۲. احمد اشرف، «ویزگیهای شهرنشینی در ایران» نامه علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۴، تیرماه ۱۳۵۳، ص ۳۴.

۱۳. *The Cambridge History of Iran*، جلد پنجم، پیشین، ص ۲۷۸.

۱۴. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۳۱۰-۳۱۱.

۱۵. تاریخ مبارک غازانی، پیشین، ص ۳۳۷.

هیچ بایشان ندهند و معین گردانند که از هر سلاحی چندین دست از بابت خاص و خرجی بچه مقدار قیمت برسانند و فرمود که با وجود آنکه ایشان اوزان و اسیران مانند بموجبی که دیگران بمایه خود ساخته در بازار می‌فروشند، ایشان بمایه دیوان ساخته، حساب کنند.^{۱۶} با این ترتیب، این امر نشان می‌دهد که پیشه‌های معینی شامل گروه‌های خاصی می‌شده‌اند که از دیگر گروه‌ها متمایز بوده‌اند، اگر چه ظاهراً پیشه‌وران مذکور جزء اسیران بوده‌اند.

منبع دیگری که در قرن هشتم هجری قمری از اصناف ایران سخن می‌گوید، سفرنامه ابن بطوطه است. به گفته او «هر دسته از پیشه‌وران اصفهان رئیس و پیش‌کسوتی برای خود انتخاب میکنند که او را کلو مینامند.»^{۱۷} ابن بطوطه از اصناف شیراز و تبریز نیز سخن بیان آورده است.^{۱۸}

توده وسیع صنعتکاران را استادها تشکیل می‌دادند. هر یک از آنان نیز تعدادی شاگرد داشتند. لیکن بر خلاف اصناف اروپایی، در اصناف ایرانی رسته جورلی من^{۱۹} یا شاگردان استادان اروپایی که نمی‌توانستند به مقام استادی برسند، وجود نداشت. در ایران تمامی شاگردان به مقام استادی می‌رسیدند. به آن عده از شاگردانی نیز که به مقام استادی می‌رسیدند، اما به سبب عدم امکانات مالی نمی‌توانستند دکانی برای خود ایجاد کنند، خلیفه می‌گفتند. در عین حال، عناصر تهی دست و بی‌طبقه، مانند عیاران و گدایان، نیز اصناف خاص خود داشتند. در این دوره نیز ظاهراً جرگه‌های اخوت درویشان با اصناف ارتباط داشتند، اما منابع موجود راجع به این امر سخن نمی‌گویند.

در دوره مغولها اصناف حق تعیین قیمت را نداشته‌اند. مثلاً، به گفته کلاویخوکه در زمان تیمور به ایران سفر کرده است، «در سمرقند... قصاب‌گرا فروشی را که گوشت به قیمت گزاف فروخته بود، کشتند.»^{۲۰} در عین حال، کفشدوزان نیز که «سودهای غیر مشروع» داشتند، مورد عقوبت حکومت تیمور قرار گرفتند.^{۲۱}

اغلب اعضای اصناف از آزادی فردی برخوردار بودند، لیکن مجبور بودند قسمتی از محصول خود را به دیوان و فنودالهای محلی بدهند و برای دیوان بیگاری انجام دهند. در کنار پیشه‌وران آزاد، عده‌ای پیشه‌ور اسیر نیز وجود داشتند که برای کارگاه‌های حکومت مغولها کار می‌کردند.^{۲۲}

در دوره صفویه به سبب رونق نسبی اقتصاد کشور و گسترش شهرنشینی و تولید کالایی ساده، بر تعداد اصناف و فعالیت‌های آنها افزوده گشت. با اینهمه، در این دوره نیز اصناف تحت

۱۶. همان.

۱۷. سفرنامه ابن بطوطه. ۱۳۴۸، ص ۱۹۱.

۱۸. در شیراز «هر یک از اصناف پیشه‌وران در بازار جداگانه‌ای متمرکز می‌باشند و از افراد صنف‌های دیگر در میان آنان داخل نمیشوند» (همان، ص ۱۹۴). در تبریز «هر یک از اصناف پیشه‌وران در این بازار [تبریز] محل مخصوصی دارند» (همان، ص ۲۲۵).

19. Journeymen

۲۰. سفرنامه کلاویخو. پیشین، ص ۲۸۲.

۲۱. همان.

۲۲. همان، ص ۲۸۲-۲۸۳. *The Cambridge History of Iran*، جلد پنجم، پیشین، ص ۵۱۲-۵۱۳.

نفوذ حکومت شهر بودند و استقلال کسب نکردند.

اغلب اعضای اصناف از نظر حقوقی آزاد بودند و غالباً دکه محل کار خود را از مالکان دکانها در بازار و یا در کاروانسراها اجاره می کردند. پاره‌ای از آنان نیز هیچگونه دکانی برای کار نداشتند، و سفارشات مشتری را در منزل وی انجام می دادند.^{۲۳}

به گفته شاردن در اصفهان «هر رشته‌ای از صنعت رئیسی دارد که از میان صنایع مربوطه از طرف شاهنشاه برگزیده شده.»^{۲۴} لیکن از مطالب کتاب تذکرة الملوک چنین برمی آید که اعضای صنف شخصی را که مورد اطمینان ایشان بوده انتخاب می کردند و سواجیبی برای وی در نظر می گرفتند. انتخاب این شخص در سندی قید می شد و این سندها به مهر نقیب یا نایب کلانتر شهر می رسید، و پس از آن که کلانتر این سند را گواهی کرد، خلعتی به رئیس صنف اهداء می کرد.^{۲۵} رؤسای اصناف تاحدی از حق قضاوت درباره امور داخلی صنف برخوردار بودند. شکایت مشتری درباره‌ای از موارد توسط محتسب و در مواردی دیگر، توسط رئیس صنف بررسی می شد.^{۲۶}

به گفته شاردن اصناف «بهیچوجه اجتماع» نمی کرده‌اند.^{۲۷} لیکن از مطالب تذکرة الملوک چنین مستفاد می شود که آنها مجامعی داشته‌اند.^{۲۸} در سه ماه اول هر سال کلانتر شهر به کمک نقیب و رؤسای اصناف طرز تقسیم کل مالیات پیشه‌وران (بنیچه) را میان اصناف تعیین می کرده است. در قرن یازدهم هجری قمری پاره‌ای از اصناف مقدار معینی از محصول خویش را بصورت جنسی بعنوان مالیات به خزانه تحویل می دادند. برخی دیگر از اصناف نیز مالیات خود را نقداً پرداخت می کردند.^{۲۹}

به گفته شاردن پیشه‌وران مجبور بودند برای شاهان صفوی بیکاری انجام دهند. پاره‌ای از پیشه‌وران، مانند کفشدوزان، کلاهدوزان و جوراب بافان از انجام بیکاری معاف بودند، اما مجبور بودند وجهی به نام «خرج پادشاه» بپردازند.^{۳۰}

پاره‌ای از پیشه‌وران و صنعتکاران تنها برای دربار کار می کرده‌اند، و در حقیقت مستخدم دولت بوده‌اند. ظاهراً این عده عضو صنف نبوده، در دربار زندگی می کرده‌اند. وضع این عده از وضع پیشه‌وران دیگر بهتر بوده. آنان در بست در اختیار دربار بودند و هر سال از کار آنان بازدید بعمل می آمد و پس از آن به ایشان حقوق پرداخت می شد. این پیشه‌وران مادام‌العمر در خدمت دربار بودند و هرگز از شغل خود برکنار نمی شدند. آنان از تعطیلات بهره می جستند، و به هنگام پیری یا ناتوانی از حقوقشان کاسته نمی شد. فرزندان ایشان درس ۱۲ الی ۱۵ سالگی به خدمت پذیرفته

۲۳. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۲۴. همان، ص ۲۹۹.

۲۵. مینودسکی، پیشین، ص ۳۱-۳۲.

۲۶. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۲۹۹-۳۰۱.

۲۷. همان، ص ۲۹۹.

۲۸. مینودسکی، پیشین، ص ۱۵۲.

۲۹. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۱.

۳۰. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۱.

می‌شدند، و پس از سرگ پدروستمری او را دریافت می‌داشتند.^{۳۱} به‌گفته شاردن پیشه‌وران فاقد ضابطه خاص و بازرسان مربوطه بودند، و تنها «آداب چندی را که رئیس صنف مربوطه مقرر داشته [بود] رعایت» می‌کردند.^{۳۲} هر کس می‌توانست به‌حرفه دلخواه خود بپردازد، و تنها مجبور بود اسم و رسم و محل سکونت خویش را نزد رئیس صنف به‌ثبت برساند، و وجه کمی از این بابت بپردازد. رئیس صنف نیز در مورد منشأ و محل آموزش و استادی که صنعت را به‌وی آموخته بود، سؤالی نمی‌کرد.^{۳۳} تعهداتی برای کارآموزی و شاگردی وجود نداشته است، و شاگردان برای کارآموزی چیزی نمی‌پرداخته‌اند، بلکه مزدی که برحسب سن و سال شاگرد افزایش می‌یافته، نیز پرداخت می‌شده است. استاد می‌توانست به‌دلخواه خود شاگردش را اخراج کند، و برعکس شاگرد مختار بود استاد را ترک گوید. از این روی، به قول شاردن «استادان در آموختن صنعت کوش می‌روند، و ارباب بجای تعلیم رسوم صنعت سعی دارد که هر چه بیشتر از شاگرد کار بکشد، و برای تعلیم نوآموز بسیار بخود زحمت نمی‌دهد، بلکه مطابق سودی که می‌تواند از وی بکشد، او را بکار می‌گیرد.»^{۳۴} در مورد قیمت‌گذاری نیز رؤسای اصناف و محتسب، سیاهه قیمت‌ها را تهیه می‌کردند و آن را اعلام می‌نمودند.^{۳۵} در این دوره نیز اصناف تحت نفوذ فرقه‌های درویشان حیدری و نعمت‌اللهی بودند و رابطه نزدیکی با آنان داشتند.^{۳۶}

۳۱. مینورسکی، پیشین، ص ۳۲-۳۳.

۳۲. سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، ص ۲۹۹.

۳۳. همان، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۳۴. همان، ص ۳۰۰.

۳۵. تذکره الملوك. پیشین، ص ۴۹.

۳۶. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۷۱.

در ایران

در طول تاریخ فئودالیسم همواره بین طبقات اصلی این نظام، یعنی فئودالها و روستاییان، به شکلهای گوناگون درگیری وجود داشته است. سایر گروههای پایین جامعه نیز مانند پیشه‌وران و بینوایان شهرها، معمولاً در این درگیری از روستاییان پشتیبانی کرده‌اند. البته جنبشهای ضد فئودالی روستاییان در قرون وسطی غالباً با شکست مواجه گردیده‌اند، لیکن این نهضتها موجب تغییرات وسیعی در جوامع مختلف بوده‌اند و به شکلهای گوناگون یا باعث از میان برداشتن بقایای روابط کهن و یا ایجاد اصلاحات و روندهای جدید در تاریخ، گشته‌اند. آن دسته از قیامهای دهقانی نیز که همراه با سایر گروههای پایین جامعه و تولیدکنندگان شهرها صورت گرفته‌اند، در تغییر و تکامل نظامهای اقتصادی - اجتماعی مؤثر افتاده‌اند: این جنبشها در شرایط خاصی از تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع مختلف یا بقایای روابط کهن در تولید را از میان برداشته‌اند، یا در ایجاد فئودالیسم متمرکز مؤثر واقع شده‌اند، یا به سلطهٔ بیگانگان خاتمه داده‌اند و یا در مرحلهٔ تلاشی فئودالیسم تاریخ را به پیش رانده و اوضاع و احوال مساعدی برای تسلط طبقات نوحاسته بوجود آورده‌اند. بطور کلی، در جوامع مختلفی که از مرحلهٔ فئودالی گذشته‌اند، هر یک از این اثرات در دورهٔ خاصی از تحول نظام فئودالی با جنبشهای دهقانی پدید آمده‌اند. اکثر این نهضتها «برحسب شرایط زمان‌گاه بصورت عرفان، گاه به شکل ارتداد آشکار، و گاه بصورت قیام مسلحانه تجلی یافته‌اند.» و طبیعی است که انتظار داشته باشیم که نهضتهای نظام فئودالی در لفاظیهٔ مذهبی بروز نمایند چرا که در این دوره «مردمان جز دین و الهیات معتقدات دیگری را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند.» در واقع، در بسیاری از جوامع قرون وسطی تمامی شکلهای مختلف ایدئولوژی به مذهب وابسته بوده است: فلسفه، سیاست، حقوق و غیره. بنابراین، هر نهضت اجتماعی و سیاسی در نظام فئودالی به شکل مذهبی تجلی یافته است. عقاید و عواطف مردم از مذهب تغذیه می‌شده‌اند، و از این روی طبیعی است که مردم خواستهای خود را در لفاظیهٔ مذهب عنوان کنند. لیکن علت نهایی و اصلی این جنبشها چیزی جز فشار و بهره‌کشی فئودالی که خود نتیجهٔ درگیری نیروهای عامل در تولید با روابط انسانها در تولید است، نمی‌باشد. این امر اساس این درگیری را تشکیل می‌دهد، لیکن این جنبشها در شرایط مختلف اقتصادی - اجتماعی شکلهای گوناگونی از نظر عقیدتی بخود

می‌گرفته، و شیوه‌های مختلفی را برای مبارزه مطرح می‌ساخته است. در این فصل می‌کوشیم به‌نحوی خلاصه، و صرفاً به‌منظور بست دادن تصویری مقدماتی از نهضت‌های ضد فنودالی، جنبش‌های برجسته روستایی و پیشه‌وری ایران را در دوره مورد مطالعه برشماریم و ویژگی‌های آنها را مشخص‌سازیم. می‌خواهیم منشاء این نهضت‌ها را دریابیم، و نقش گروه‌های مختلفی را که در این نهضت‌ها شرکت داشته‌اند، روشن‌نماییم، و به‌طور خلاصه نظریه‌های سیاسی و مذهبی این جنبش‌ها را که بوسیله آنها این گروه‌ها وضع خود را در ذهنشان مشخص کرده‌اند، بیان کنیم، و سرانجام اثراتی را که این جنبش‌ها بعنوان محصول ضروری شرایط تاریخی حیات اجتماعی بجای گذاشته‌اند، مورد بررسی قرار دهیم.

نهضت مزدکیان

نخستین نهضتی که در اوایل دوره تسلط فنودالیزم بر ایران به‌وقوع پیوست و موجب دگرگونی‌های عظیمی در سازمان دولتی گردید، نهضت مزدکیان است.

در فاصله قرن‌های سوم و پنجم میلادی تجاوز و دست‌اندازی بزرگان ساسانی به جماعت‌های آزاد شدت گرفت و روابط فنودالی گسترش یافت. در عین حال، در این دوره بازرگانی افزایش یافت و پیشه‌ها توسعه پیدا کردند. لیکن هنوز بقایای برده‌داری در غرب امپراتوری ساسانی وجود داشتند، و انسان‌ها در پی خلاصی از بندگی و تابعیت بودند. صاحبان اراضی می‌کوشیدند تا جماعت‌های روستایی را تابع خویش سازند و روابط جدید را بر این جماعت‌ها تحمیل کنند. «خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان» پادشاهان ساسانی نیز اسلاک وسیعی بست آوردند. بهره‌کشی جدید از روستاییان موجب خرابی اسلاک و فرار روستاییان گردید. بسیاری از خردم مالکان و روستاییان آزاد نیز در «اسلاک اهل نفوذ اقامت گرفتند و جز در اسلاک تیول آبادی نماند و وزیران به‌رعایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند... در نتیجه سلطت به‌ویرانی رفت و آبادی کاهش یافت و موجودی خزانه نقصان گرفت.»^۱

در عهد پیروز پادشاه ساسانی (۴۵۹ - ۴۸۴ م.) قحطی عظیمی رخ داد، چنانکه به گفته طبری «مردم در زمان او [پیروز] مدت هفت سال به قحطی گرفتار شدند.»^۲ در این قحطی «رودخانه‌ها و قنوات و چشمه‌سارها خشک گردید و باغها و درختان بی‌ثمر گشت، و رستنی‌های پیشه‌ها و دشتها و تپه‌ها بکلی از میان رفت، و حتی پرندگان و دوندگان نابود شدند، و چهارپایان و دواب به‌محدی ناتوان گشتند که قدرت باربرداری نداشتند. آب دجله فرو نشست. مصیبت و بلا از هر سو مردم سلطت را فراگرفت.»^۳ پیروز برای سبک کردن بار مردم خراج ارضی را بخشید، لیکن جنگ‌های طولانی وی با هیاتله خزانه را تهی ساخت، و شکست وی از آنها، غرامت سنگینی را بر عهده کشور گذاشت. از این روی عوارض و مالیات‌های عقب افتاده

۱. مروج الذهب. پیشین، ص ۲۴۶.

۲. تاریخ‌الریسل والملوک. پیشین، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۵۸.

مجدداً وصول شدند و مالیات سرانه‌ای از تمام کشور دریافت گردید. به هرگونه، پس از پیروز برادرش بلاش (۴۸۴-۴۸۸ م.) به سلطنت رسید. وی وضع سملکت را بسیار خراب دید، و خزانه را تهی یافت. روستاییان فقیر و تهیدست شده بودند و از زمین و خانه خود فرار می‌کردند. پس بلاش بر آن شد تا اقداماتی جهت بهبود وضع کشور و مردم بعمل آورد. از این روی مالکان بزرگ و دهقانانی را که با روستاییان خویش بدرقناری می‌کردند، تنبیه کرد.^۴ در نتیجه، روحانیان و اعیان به مخالفت با وی پرداختند، و سرانجام او را کور کردند و قباد (فرزند پیروز) رابه سلطنت نشانند. لیکن در زمان پادشاهی قباد نیز بحران اقتصادی - اجتماعی ادامه یافت، و کمبود محصول مردم بینوا و تهی دست را به غارت انبارها وا داشت.^۵

در عین حال، در دوره ساسانیان جدایی بسیار مشخص بین نجبا و اشراف از یک سوی، و مردم شهرها و روستاها از سوی دیگر، بوجود آمد. قشرهای مختلف طبقه حاکم از مراتب مختلفی برخوردار بودند، و هرکس در جامعه درجه و مقامی ثابت داشت. در واقع، یکی از قواعد تغییر ناپذیر سیاست ساسانیان این بود که هیچکس نباید خواهان درجه‌ای «فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق می‌گیرد» باشد.^۶ قوانین کشور نیز حافظ «پاکی خون خاندانها و حفظ اموال غیر منقول آنان» بودند.^۷ تعدد زوجات رواج داشت، و اعیان و نجبا حرس‌راهی بزرگی داشتند.^۸ اشراف و روحانیان از قدرت بسیاری برخوردار بودند، در امور سملکت دخالت می‌کردند و با نظر خود شاهان ساسانی را برمی‌گزیدند. در چنین اوضاع و احوالی نهضت مزدکیان میان روستاییان و پیشه‌وران شهرها توسعه یافت.

آیین مزدک، مانند آیین مانی، کلام را با بحث راجع به رابطه نور و ظلمت آغاز می‌کند. به گفته شهرستانی «قول مزدکیه موافق قول اکثر مانویه است در کونین و اصلین الا آنکه مزدک گوید که افعال نور بقصد و اختیار است و افعال ظلمت [به بخت] و اتفاق و نور عالم حساس است و ظلمت جاهل اعمی و مزاج بر [بخت] و اتفاقست، نه بقصد و اختیار.»^۹ بدین ترتیب، در کیش مزدک اختلاط و آمیزش نور و ظلمت که عالم محسوس مادی از آن پدید آمده، برخلاف تعالیم مانی، نتیجه طرح و نقشه قبلی نبوده، بر حسب تصادف رخ می‌دهد. در عین حال، در تعالیم مزدک برتری نور بیش از آیین مانی مورد تأکید قرار می‌گرفته است.

مانویان بر این عقیده بودند که انسان با رفتار و کردار فردی خود باید به‌رهایی ذرات روشن وجود خود بکوشد، و بدین وسیله سبده راه‌شنایی را در مبارزه و نزاع با ظلمت و بدی یاری رساند. پس مقصد نهایی تکامل این عالم، عالمی که مخلوطی از نور و ظلمت است، نجات ذرات نور می‌باشد. از این روی آیین مانی علیه جور و ظلم بود و بدین سبب میان طبقات پایین جامعه گسترش یافت. لیکن مقاومت مانویان علیه ظلم و جلوه‌های گوناگون آن، و نیز

۴. همان، ص ۱۵۸-۱۶۵ و تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۹.

۵. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۱۵-۳۲۲، ۳۶۸.

۶. همان، ص ۳۳۹.

۷. همان، ص ۳۴۰.

۸. همان، ص ۳۴۶ و کریستیان بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ۱۳۴۲، ص ۲۳.

۹. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ۱۳۵۰، ص ۱۹۵-۱۹۷.

دین رسمی آن زمان، جنبه منفی و کاملاً فردی داشته است. در حالی که مزدک با تأکید بر این نکته که پیروزی ظلمت بر نور بر حسب اتفاق و بدون قصد رخ داده است، انسانها را در پیروزی قطعی بر بقایای شر برمی‌انگیخت. وی نور را آگاه و ظلمت را کور می‌دانست، و حرکت نور را ارادی و حرکت ظلمت را غیر ارادی می‌پنداشت. بنابراین، از نظر وی پیروزی نور ضروری و قطعی، و پیروزی ظلمت تصادفی و موقتی بود. مزدک تداخل این دو، و پیدایش جهان مادی را نیز تصادفی می‌دانست. در باور او در مرحله نخست نور و ظلمت جدا از یکدیگر وجود داشته‌اند، و سپس به نحوی تصادفی اختلاط یافته‌اند. آنگاه، جدا شدن نور از ظلمت که وقوع آن قطعی است، به یاری سردم و از طریق مبارزه آنها با نیروهای تاریکی (شر)، تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، آموزش مزدک خوشبینانه، مثبت و مبارزه‌جویانه است. مزدک علت رشک، حسد، تعصب، خشم و خودخواهی را که موجب تاریکی می‌شوند، عدم مساوات بین آدمیان می‌دانست. در باور او زهد و تزکیه نفس بصورت فردی باعث تسلط بر ظلمت نمی‌گردد، چرا که علت اساسی تاریکی را نابرابری میان سردمان می‌دانست. برای از میان برداشتن کینه و تضاد، نخست می‌بایست علت اصلی آن را از بین برد. پس، از آنجا که به عقیده مزدک «بیشتر منازعت مردم را سبب مال و نسوان بود، زنان را حلال گردانید و اسوا را مباح داشت و تمام مردم را در اسوا و نسوان شریک گردانید، چنانچه در آب و آتش و علف شریک می‌باشند.»^{۱۱} بدین ترتیب، مزدکیان این افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند، و زهد و ترک «خواست» را پیشه خویش ساختند. آنها بر این عقیده بودند که وسایل معیشت در روی زمین باید در دسترس همه باشد تا افراد آن را به تساوی بین خود تقسیم کنند. در باور آنها نابرابری در این دنیا به جبر و قهر بوجود آمده است، و هیچکس حق داشتن مال وزن بیش از دیگر هموعان خود ندارد:

همی گفت هر کو توانگر بود
تهی دست با او برابر بود^{۱۲}

طبری درباره مزدکیان و خواسته‌هایشان چنین می‌نویسد:

«مزدک و مزدکیان می‌گفتند: خداوند ارزاق را در زمین قرار داد تا مردم آنها را مابین خود به سواست قسمت کنند، گویند: مزدکیان برای گرفتن حق فقرا از اغنیاء دست تعدی بر دیگران گشودند، و گفتند: باید از توانگران گرفت و به تهی دستان داد، هرکس چیزی از مال یا خواسته یا زن اضافه بر حاجت داشته باشد، نباید تنها در اختیار وی بماند.»^{۱۳}

بدینسان، نمی‌توان ادعای بسیاری از کسانی را که از روی تعصب و بر مبنای منافع اربابان نعمت مزدکیان را به روایی و ترویج فحشاء متهم ساخته‌اند، پذیرفت چرا که چنین اعمالی خلاف

۱۰. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۶۴-۳۶۷.

۱۱. الملل والنحل. پیشین، ص ۱۹۷.

۱۲. شاهنامه. پیشین، ص ۴۱۲.

۱۳. تاریخ‌الرسول والملوک. پیشین، ص ۱۶۷.

اصل زهد و ترک خواسته که «پایه و اساس عقاید مزدکیان را تشکیل می‌داد»، است.^{۱۴} در واقع، به روایتی مزدکیان حتی ریختن خون و خوردن گوشت حیوانات را حرام می‌دانستند و ریاضت‌کش بودند.^{۱۵}

به هرگونه، به سبب اوضاع و احوال نامساعد اقتصادی، تجاوز به جماعت‌های روستایی، افزایش بهره‌کشی روستایی و مالیات‌های شهری، روستاییان و پیشه‌وران، یا به قول طبری پیروان «پست و فرومایه»^{۱۶} مزدک، و به قول ابن‌اثیر «طبقات عوام»^{۱۷} در لافافه‌آیین مزدک بپاخواستند، انبارهای دولتی را بر روی مردم گشودند و بسیاری از اسلاک خصوصی را بصورت دسته‌جمعی متصرف شدند. به گفته طبری «[مزدک] طبقه پست عامه را به قبول دعوت خود وادار و تشویق نمود و آنان را علیه طبقه اشراف برانگیخت، و راه را برای غاصبان در دست درازی به اسوال دیگران باز کرد».^{۱۸}

در آغاز قباد از این نهضت پشتیبانی کرد و به کمک آن قدرت اشراف و روحانیان را متزلزل ساخت و مداخله آنها را در امور کشور، و بویژه موضوع وراثت سلطنت، محدود کرد. خسرو اول نیز پس از قلع و قمع مزدکیان اگرچه اسوال بزرگان را به آنها بازگرداند، لیکن دهقانان (خرده‌سالکان) را تکیه‌گاه اصلی خویش ساخت. بهرگونه، نجبا و روحانیان پس از گرویدن قباد به مزدکیان، وی را در سال ۴۹۶ م. به زندان افکندند. قباد بزودی از زندان خلاص گردید، و پس از این که مجدداً به سلطنت رسید، «نظر مشترکی» بانجبا و اعیان پیدا کرد و مزدک و بسیاری از پیروان وی را کشت. لیکن تصفیه قطعی و خونین مزدکیان را خسرو اول بعمل آورد.^{۱۹} پس از آن، پیروان آیین مزدک حکم فرقه‌ای سری را پیدا کردند، ویدین شکل به حیات خود ادامه داد و بعد از ساسانیان در عهد اسلام و پس از آن بارها به شکل‌های دیگری ظاهر شد.

طبری راجع به سرکوبی مزدکیان و اقدامات خسرو اول در جهت تقویت دهقانان و بازگرداندن اسلاک اعیان و دهقانان به ایشان چنین می‌نویسد:

[خسرو اول] جمع کثیری از آنها [مزدکیان] را که دست تعدی به اسوال مردم دراز کرده بودند، بقتل رسانید. و اسوال غصبی را به صاحبانشان بازگردانید، ... و نیز فرسود هر کس به هر نحوی ستم به کسی کرده و چیزی از او برده باید اولاً آنچه را گرفته از وی استرداد کنند، و به صاحبانش بدهند، سپس او را به مجازاتی که باجرم او متناسب باشد، تنبیه نمایند. و نیز در مورد بزرگ زادگانی که ولی آنها در گذشته است، دستور داد که دخترانشان را با کسانی که لایق همسری آنان باشند، تزویج کنند

۱۴. ایران دد زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۶۷.

۱۵. روضة‌الصفاء. جلد اول، پیشین، ص ۱۶۷.

۱۶. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۱۶۷.

۱۷. اخبار ایران. پیشین، ص ۸۲.

۱۸. تاریخ‌المرسل والملوک. پیشین، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۱۹. تاریخ ایران. جلد اول، ص ۱۱۳-۱۱۵.

و هزینه این ازدواج را از بیت‌المال بپردازند، و جوانان این قبیل خانواده‌ها را فرسود تا با دختران اشراف تزویج دهند و آنان را تحت سرپرستی قرار داد و بی‌نیاز گردانید... همچنین فرمان داد نهرها و رودخانه‌ها را لا‌روبی نمایند و کهریزها و قنوات را سرمت کنند، و ساختمانها و خانه‌ها را با دریافت کمک از بیت‌المال تعمیر نمایند. و نیز دستور داد پلهای شکسته و گذرگاههای ویران و دهات خراب را بطوری سرمت و تعمیر نمایند که بحال روز اول خود درآمد، همچنین احوال سرداران را بررسی نمود و نقایص هر یک از آنها را از حیث مال یا سوار یا مسائل دیگر جبران کرد، و آنچه را که موجب اصلاح و صعشان بشود برایشان مقرر داشت و برای آتشکده‌ها گماشتگانی برگزید، و راه‌ها را اصلاح و آسان گردانید و در عرض راه کاخها و قلعه‌هایی را برای سکونت و حفظ امنیت احداث نمود...^{۲۰}

سخنان فوق به‌خوبی وسعت درگیری و هدف نهضت مزدکیان را آشکار می‌سازد. ظاهراً تعداد روستاییانی که در این نهضت شرکت داشته‌اند، بسیار بوده است. چنانکه در کتاب *روضه‌الصفاء* آمده است که «[خسرواول] فرمود تا میان نهروان دارها زند در یک چاشنگاه ضد هزار نفر از زناده را بحلق آویختند.»^{۲۱} در واقع، کشتار روستاییان به‌حدی بود که به‌گفته مؤلف *روضه‌الصفاء* «چون کشتن [مزدکیان] از حد بگذشت، نوشیروان ترسید که رعیت به کلی نیست شوند. بر جمعی از آنطایفه ابقاء کرده مالها از ایشان میستاند و بخواوندان اصلی میداد اگر در حیات بودند و الا بوارث میرسانید اگر وارث هم نمانده بود بعمارت موضعی صرف می‌نمود که در ایام تسلط مزدک خراب شده بود.»^{۲۲}

نهضت مزدکیان موجب تغییرات بسیاری در دولت ساسانی گردید، و در واقع علت مستقیم اصلاحات اقتصادی (بوئژه مالیاتی) نوشیروان بود. مؤیدان مؤید در فهرست سراتب و مناصب مقام قبلی خود را از دست داد و بعد از چندین مقام غیر روحانی قرار گرفت. قدرت اشراف و بزرگان عالی‌مقام متزلزل گردید، و از نفوذ آنها در اداره امور کاسته شد. نهضت مزدکیان وضع مالی و سنتهای طبقه حاکم را دچار تزلزل ساخت، اما پس از شکست آن خاندان ساسانی بودند که از وضع جدید بهره‌بردند. خسرواول با استفاده از موقع متزلزل اشراف قدیمی، به‌قشری از بزرگان درباری و مالکان زمین کمک کرد که وابسته به‌شخص وی بودند. وی از دهقانان پشتیبانی کرد و آنها را تکیه‌گاه دولت ساسانیان ساخت. دولت مرکزی قدرت بیشتری کسب کرد و گرایشهای گریز از مرکز با اصلاحات نظامی که برای از میان برداشتن وابستگی نظامیان به بزرگان محلی بعمل آمد، کاهش یافتند.^{۲۳} بدین ترتیب، نهضت مزدکیان موجب تقویت نیروهای نوین اجتماعی شد که مورد استفاده دولت قرار گرفتند.

مزدک‌گرایی قرن‌ها پس از قتل و عام مزدکیان دوام آورد، و بسیاری از نهضت‌های

۲۰. *تاریخ‌الرسول و الملوك*. پیشین ص ۱۷۷-۱۷۸.

۲۱. *روضه‌الصفاء*. جلد اول، پیشین، ص ۷۷۸.

۲۲. همان، ص ۷۷۹.

۲۳. ایران در زمان ساسانیان. پیشین، ص ۳۸۷-۳۹۷ و *تاریخ ایران*. جلد اول، پیشین،

ص ۱۱۸-۱۲۳.

ایرانی، مانند خرم‌دینان، از افکار مزدک تأثیر پذیرفته‌اند. شهرستانی مؤلف کتاب الملل والنحل نیز که در قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته، از فرقه‌های مختلف مزدکی نام برده است. این فرقه‌ها عبارت بودند از «کودکیه و ابوسلمیه و ماهانیه و اسبید جامکيه.»^{۲۴} به گفته شهرستانی «کودکیه... بنوای اهواز و فارس و شهرزور بودند و دیگر طوایف بنوای سفدو سمرقند و شاش و ایلاق»^{۲۵}.

نهضت‌های مردم در دوره تسلط اعراب و سلسله‌های محلی

کم‌وبیش در تمامی دوره تسلط اعراب بر ایران و نواحی مجاور، ایرانیان و دیگر اقوام تابع، و نیز اعراب، بر علیه تسلط بیگانه و بهره‌کشی روزافزون قیام کرده‌اند. در واقع به سبب همین قیاسها و نیز پویشهای داخلی پیشرفت و تکامل نظام فئودالی بود که ارکان حکومت عباسیان در ایران متزلزل گردید و مقدسات سقوط آنها فراهم آمد.

در این مرحله مبارزه ایرانیان و اعراب شکلهای مختلفی داشت و برحسب شرایط زمان بصورت ارتداد آشکار، مقاومت فرهنگی، نفوذ در دستگاه خلافت و قیام مسلحانه آشکار گردید. ناخرسندی اعراب از سیاست سران اعیان عرب، و بویژه طرفداران امویان، به ظهور نهضت شیعیان و خوارج انجامید. قیاسهای خوارج همواره از پشتیبانی کشاورزان و فقیرترین بدویان، پیشه‌وران شهری، بردگان مسلمان و اهل ذمه برخوردار بود. شیعیان نیز حمایت بسیاری از گروهها را داشتند. سران شیعیان عرب بودند، لیکن در عهد امویان بسیاری از موالی که از وضع و تابعیت تحقیرآمیز خود در برابر اعراب ناراضی بودند، در عراق و ایران به اعراب فقیر پیوستند. پس از مرگ معاویه مخالفت مردم با امویان آغاز گشت. لیکن پیش از آن روستاییان بصورت غیرمتمسکلی با سیاست سران عرب مبارزه را آغاز کرده بودند. فشار سران عرب بر روستاییان باعث فرار آنها از روستاها گردید، و خلفای عرب به شکلهای مختلف، و از جمله آویختن گردن بندهای سربی به گردن روستاییان، از حرکت آنها به شهرها و نقاط دیگر سمانعت بعمل آوردند.^{۲۶} در بسیاری از نقاط ایران نیز مردم بارها از پرداخت خراج سرباز زدند، اگرچه همواره مقاومت آنها درهم شکسته شد.^{۲۷}

نخستین قیام علیه حکومت بنی‌امیه به رهبری امام حسین صورت گرفت که پس از مقاومتی شجاعانه سرکوب گردید. پس از رویداد کربلا، مختار به همراهی محمد بن الحنفیه برادر ناتنی امام حسین، و چهار هزار تن از شیعیان شورش کردند و در سال ۶۶ ه. ق. بر کوفه تسلط شدند. مختار وجوه خزانه را میان قیام‌کنندگان تقسیم کرد و بسیاری از قاتلان حسین و طرفداران

۲۴. الملل والنحل. پیشین، ص ۱۹۸. درباره عقاید این فرقه‌ها رجوع شود به زیر نویس صفحه ۱۹۸، همان کتاب.

۲۵. همان.

۲۶. فتوح البلدان. پیشین، ص ۷۲.

۲۷. Baladhuri، پیشین، جلد اول، ص ۱-۴۸۸ و همان، جلد دوم، ص ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۱۳۰، ۱۳۳ و نیز تاریخ قم. ص ۱۶۳.

بنی‌امیه را اعدام نمود. لیکن پس از اندک زمانی میان طرفداران مختار و اشراف عرب و موالی تفرقه افتاد. موالی که ایرانی بودند، به قشرهای پایین جامعه اتکاء داشتند و برابری همه مسلمانان را طلب می‌کردند. مختار نیز جانب آنان را گرفت. از این‌روی اشراف برای جلوگیری از نفوذ عناصر تساوی طلب به‌نهضت خیانت کردند و از آن روی گردانیدند. در نتیجه، لشکر شیعیان از سپاه عبدالله بن زبیر شکست خورد.

نهضت خوارج که هم‌زمان با نهضت شیعیان پدید آمد، از پشتیبانی بیشتری بین مردم فقیر برخوردار بود و صفوف آن را کشاورزان، بدویان فقیر، پیشه‌وران ایرانی و عرب پرسی کردند. خوارج بر این عقیده بودند که در داخل جامعه اسلامی باید مساوات کامل برقرار باشد، و مسلمانان عرب و غیر عرب باید از پرداخت خراج و مالیات سرانه معاف باشند. به عقیده آنها خلیفه می‌بایست توسط مردم انتخاب گردد، و همه مسلمانان نیز حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را دارند. به گفته شهرستانی، خوارج «جایز داشته‌اند که در عالم اساسی نباشد اصلا و اگر احتیاج با امام باشد جایز است بنده باشد و جایز است که حرب باشد و نبطی و قریشی باشد.»^{۲۸}

نهضت خوارج که مشکلات فراوانی برای حکومت اسویان بوجود آورد، در آغاز یک جنبش خالص عربی بود. لیکن از پایان قرن اول هجری قمری بتدریج ایرانیان نیز به این نهضت پیوستند.^{۲۹} خوارج به شش فرقه تقسیم می‌شدند.^{۳۰} یکی از شعبات متعصب آن ازرقیان بودند که به گفته شهرستانی «با نافع [بن ازرق] خروج کردند و به اهواز آمدند و براهواز و کوره‌های آن غالب آمدند و بر سایر بلاد فارس و کرمان در ایام عبدالله بن زبیر، و عمال او را در آن نواحی بکشتند...»^{۳۱} در قرن‌های دوم و سوم هجری قمری سیستان از مراکز سهم خوارج بود. در آن ناحیه حمزه شورش بزرگی براه انداخت و مردم را از پرداخت خراج به خلفای عباسی بازداشت، و در واقع، مردم سیستان مدتها خراجی به بغداد نپرداختند.^{۳۲} خوارج سیستان از ضعف دفاع می‌کردند، و به فقرا کمک می‌رساندند.^{۳۳}

در اوایل قرن دوم هجری قمری طرفداران بنی‌عباس حزبی مذهبی تشکیل دادند و به مخالفت با اسویان برخاستند. اینان با استفاده از تنفر اقوام تابعه امپراتوری اسلامی، بویژه ایرانیان، به تبلیغ بر علیه بنی‌امیه پرداختند، و سرانجام به کمک ایرانیان حکومت عباسیان را بوجود آوردند. عباسیان از دشمنی قشرهای وسیع بدویان، روستاییان و طبقات پایین شهرها، و نیز خصومت بزرگان زمیندار، بویژه دهقانان ایرانی، و بازرگانان^{۳۴} بهره جستند و برای جلب

۲۸. الملل والنحل. پیشین، ص ۸۴.

۲۹. اسلام ددایران. پیشین، ص ۴۶-۴۸.

۳۰. الملل والنحل. پیشین، ص ۸۳.

۳۱. همان، ص ۸۷.

۳۲. تاریخ سیستان. پیشین، ص ۱۵-۱۶.

۳۳. اسلام ددایران. پیشین، ص ۶۷.

۳۴. یکی از رهبران واقعی سازمان مخفی پیروان بنی‌عباس، ماهان بازرگان ایرانی بود. (تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۹۱).

روستاییان و پیشه‌وران وعده کاهش میزان خراج و بیغار دادند. لیکن سران عباسیان از اتکاء به مردم فقیر اباداشتند، و از این‌روی هنگامی که یکی از داعیان آنها در خراسان به نام خدش تحت لفافه دعوت به نفع عباسیان به تبلیغ عقاید اجتماعی مزدک پرداخت، و تقسیم زمین وسایر اسوا را وعده داد، وی را به نحو فجیعی بقتل رساندند.^{۳۰}

بهرگونه، کار عباسیان در خراسان بالا گرفت چرا که در این ناحیه و پیرامون آن شورشها و جنبشهایی وجود داشتند که در جهت از میان برداشتن دولت اموی گام برمی داشتند. در این میان ابومسلم خراسانی^{۳۱} از جانب ابراهیم بن محمد، رئیس خاندان عباسی، برای رهبری قیام به خراسان فرستاده شد. ابومسلم در یکی از دهکده‌های کوچک سرو به نام سفیدنج فرود آمد و دعوت خویش را آغاز کرد. وی در دیگر دهکده‌های خراسان نیز دعوت خویش را تکرار کرد تا این که به گفته طبری در یکروز مردم شصت دهکده به‌وی پیوستند.^{۳۲} در کنار روستاییان، پیشه‌وران و دهقانان محلی نیز وارد پیکار شدند. مثلاً، به قول طبری ساکنان یک ده دسته‌ای تشکیل دادند مرکب از ۹۰۰ پیاده (ظاهراً روستایی)، و چهار سوار (ظاهراً دهقان)، و مردم دهکده‌ای دیگر ۱۳۰۰ پیاده و ۱۶ سوار به جانب ابومسلم فرستادند.^{۳۳} در عین حال، می دانیم که یکی از سرداران لشکر ابومسلم، خالد بن برمک، یعنی دهقان زاده‌ای بانفوذ، بود.^{۳۴} در کنار ایرانیان، بعضی از قبایل جنوب عربستان، یعنی خاندانهای یمنی که در خراسان می زیستند، و نیز پندگان بسیاری از «صاحبان نعمت» در این قیام شرکت کردند. از نظر اعتقادات مذهبی نیز ترکیب نهضت ناستجانس بود. فرقه‌های مختلف اسلام و فرقه زردشتی خرمیان نیز به این قیام پیوستند. بدیهی است که عامه روستاییان، پیشه‌وران و بردگان «نه بخاطر عباسیان بلکه با امید نجات از ظلم و ستم»، قیام کردند.^{۳۵} بهرگونه، پس از جنگهای گوناگونی که بین لشکریان بنی امیه و ابومسلم در خراسان، سازندگان، نهادند و عراق در گرفت، حکومت اسویان از میان برداشته شد. لیکن پس از این که عباسیان به حکومت رسیدند، به سردم پشت کردند، ابومسلم را بقتل رساندند و مالیاتها را افزایش دادند. از این‌روی انزجار و نفرت مردم و روستاییان ایران نسبت به آنها شدت گرفت.

حکومت عباسیان موجب استحکام نظام فتودالی و زمینداری بزرگ گردید و ترکیب طبقه حاکم را دگرگون ساخت. در عهد اسویان قدرت کاملاً در دست اشراف قبایل عرب بود، لیکن در زمان عباسیان مشاغل عالی از انحصار اعراب بیرون آمد و نمایندگان اشراف ایرانی در کنار

۳۵. همان، ص ۱۹۱-۱۹۲ و اسلام در ایران. پیشین، ص ۶۸-۶۸.

۳۶. ابومسلم که بنده یکی از پیروان عباسیان بود، در زندان با ماهان آشنا گردید. ماهان او را خرید و به رئیس خاندان عباسی بخشید. ابراهیم بن محمد نیز ابومسلم را آزاد کرد و به سمت فرستاده خود به خراسان گسیل داشت تا مقدمات قیام را فراهم آورد (محمد عبدالغنی حسن، ابومسلم خراسانی، ۱۳۵۳، ص ۱۵-۱۷).

۳۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری. جلد دهم، ۱۳۵۳، ص ۴۵۱۶-۴۵۱۶.

۳۸. همان، ص ۴۵۱۸.

۳۹. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۴۰. اسلام ایران. پیشین، ص ۷۱. و نیز ابومسلم خراسانی. پیشین، ص ۱۶-۵۱.

اعراب، در دستگاه خلفای عباسی صاحب نفوذ و اعتبار شدند. بدین ترتیب، دستگاه خلافت رنگ نیمه ایرانی به خود گرفت. طبقه حاکم سنت اختیار کرد، و مذهب سنت از آن زمان بصورت معتقدات و ایدئولوژی طبقه‌ای فتودالها درآمد. بین فرقه‌های مختلف شیعه و خوارج از یک سوی، و مذاهب سنی از سوی دیگر، سرزشخصی پدید آمد. خلفای عباسی و طبقه حاکم نیز کوشیدند تا رنگ حکومت دینی به قدرت خویش بخشند، و فقها را به گرد خویش جمع کردند. آنها شیعیان را از خود راندند و عده‌ای از آنها را سخت تارومار کردند. از ایزوی فرقه‌های گوناگون شیعه با خلافت عباسیان به مخالفت پرداختند و در این امر از حمایت مردم که در لافافه مذهب با طبقه حاکم مبارزه می‌کردند، نیز بهره‌مند شدند. و در واقع این وضع تا زمان تأسیس حکومت صفوی دوام آورد.

در زمان خلفای عباسی گرایش به سوی فتودالیم شدیدتر شد و مالکیت‌های بزرگ اقطاع رواج یافتند. بتدریج بر میزان خراج و بیگاریها نیز افزوده گشت، و تعداد خرده‌مالکان و جماعت‌های آزاد روستایی به وسیله رسم التجاء و دست‌اندازی مستقیم بزرگان، کاهش یافتند. بدین سبب ناراضی مردم، بویژه روستاییان، به شکل قیام‌های مختلف بروز کرد و شورش‌های روستایی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری قمری، بسیاری از نقاط قلمرو عباسیان را فرا گرفتند. هدف این مبارزات نیز در درجه اول فتودالهای عرب، و سپس فتودالهای محلی وابسته به عباسیان بودند. ویژگی تقریباً همه این قیامها نیز این بود که در لافافه مذهبی رخ نمودند. البته لافافه عقیدتی بسیاری از شورش‌های این دوره عقاید خردمندان که خود تحت تأثیر افکار مزدکیان قرار داشتند، بود. بقیه این قیامها نیز زیر نفوذ عقاید شیعیان میان‌رو، غلات و اسماعیلیان صورت گرفتند. بدین ترتیب، شکل مبارزه تاریخی همه این نهضتها را اندیشه‌های مذهبی تکامل آنها در نظام عقاید دینی، تعیین می‌کرد. لیکن به‌رغم اختلاف‌های مذهبی که این نهضتها را از یکدیگر متمایز می‌ساخت، تماسی آنها مقام خلافت امویان و عباسیان را مورد سؤال قرار می‌دادند و شعار عدالت عمومی و برابری اجتماعی را برای خود برگزیده بودند. در عین حال، وجه مشترک تماسی نهضت‌های شیعه نیز کوشش برای استقرار امامت «حقیقی» علویان و حکومت روحانی بود. در واقع، اصل امامت نقش مهمی در مبارزات سیاسی این نهضتها ایفا می‌کرد. از نظرگاه سنت نیز این همان ارتداد آشکار بود که یکی از ویژگیهای نهضت‌های مخالف دستگاه حاکم عصر فتودالیم را تشکیل می‌داد. چرا که در اوایل ایجاد حکومت اسلامی گروه حاکم با اصل سیاسی انتقال سوره‌ی امامت در خاندان رسول مخالف بودند، اما عناصر ناراضی از آن دفاع می‌کردند. البته، بین عناصر ناراضی (شیعیان) نیز این امر که امامت حق کدام یک از پسران امامان علوی است، موضوع اختلاف و انشعاب بود.^{۴۱}

مهمترین فرقه‌های تشیع عبارت بودند از شیعه کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات و اسماعیلیه.^{۴۲} سه فرقه کیسانیه، زیدیه، امامیه شیعیان میان‌رو بودند چرا که به غیر از مسئله امامت، در مورد

۴۱. برای مطالعه اصل امامت و نقش آن در نهضت‌های مختلف در ایران رجوع شود به برتلس، پیشین. ص ۷۴-۸۸.

۴۲. در مورد اختلاف موجود بین فرقه‌های مختلف شمه رجوع شود به الملل والنحل، پیشین، ص

سایر مسایل با مذاهب سنی اختلاف چندانی نداشتند. در حالی که شیعیان غلات و اسماعیلیه از مبانی اسلامی بسیار فاصله گرفتند و در ظاهر نقاب استتار تشیع را بر صورت داشتند.^{۴۳} با اینهمه، تماسی فرقه‌های شیعه در مورد «سلطنت عدل» بر روی زمین با یکدیگر توافق داشتند. و در واقع، انگار «سهدی-سعود» که وجه مشترک بیشتر نهضت‌های شیعه بود، با خواستها و آرزوهای مردم برای تحقق عدالت ارتباط داشت.

به هرگونه، در زمان خلافت عباسیان، مردم در نقاط مختلف سرزمین ایران قیاسهایی برپا کردند. تا اواسط قرن سوم هجری قمری بیشتر این شورشها زیر لافاه معتقدات غیر اسلامی صورت گرفتند، و بتدریج از اواسط قرن سوم هجری قمری معتقدات فرقه‌های شیعه بر این نهضتها مسلط گردیدند. در آغاز پیروان فرقه زیدیه، و پس از آن قرمطیان و اسماعیلیان، و آنگاه شیعه اسمیه و غلات رهبری عقیدتی نهضت‌های ایرانی را بدست گرفتند. لیکن الحاد‌های گوناگونی که در چهارچوب عقیدتی اسلام در ایران بوجود آمدند، از تعالیم مزدک تأثیر بسیار داشتند و الحاد مزدکیان را با اصول عقاید شیعه آمیختند.^{۴۴}

در سال ۱۳۰ ه.ق. شورش به رهبری سنباد در شهرهای نیشابور و ری بوقوع پیوست. ظاهراً محرک این قیام قتل ابومسلم بوده. نظام‌الملک پس از این که نقش زن مزدک را در ترویج مذهب شوهرش در شهری مشخص می‌کند، درباره قیام سنباد چنین می‌نویسد:

«و چون ابوجعفر المنصور ببغداد ابومسلم صاحب الدعوة را بکشت در سال صدوسی از هجرت... رئیس بود در شهر نیشابور که نام او سنباد و با ابومسلم حق صحبت قدیم داشت و او را برکشیده بود پس از قتل ابومسلم خروج کرد و از نیشابور بری آمد و گبرکان طبرستانرا بخواند و دانست که اهل کوهستان بیشتر راضی و مشهی و مزدکی اند خواست که دعوت آشکار کند نخست با عبیده حنیفی را که قیل از منصور عامل ری بود بکشت و خزانها که ابومسلم نهاده بود برداشت چون قوی حال گشت طلب خون ابومسلم کرد و دعوی کرد که رسول ابومسلم بود و مردمان عراق و خراسانرا گفت که ابومسلم را نکشته اند ولیکن قصد کرد منصور بقتل او و او نام سهین خدای تعالی کبوتری گشت سپید و پیرید و اکنون درحصاری است از سس کرده و با سهدی و مزدک نشسته است و هر سه بیرون می‌آیند و مقدم ابومسلم بود و مزدک وزیرش و نامه بمن آمده است چون راضیان نام سهدی بشنیدند و مزدکیان نام مزدک جمعی بسیارگرد آمدند و کار او بزرگ شد و بجائی رسید که صد هزار سرد بر او گرد آمدند... و خرمیدانرا گفتی که مزدک شیعی بود من شما را فرمایم که با شیعه دست یکی دارید و خون ابومسلم بازخواهید و هر سه گروه را راست همی داشت و چندین سپاه سالاران منصور بکشت و لشگرها بشکست تا بعد از هفت سال... [سنباد کشته شد و فرمانده سپاه عباسیان] هر چه از گبرکان یافت همه را بکشت و سالها ایشان غارت کرد و زن و فرزندان ایشان ببردگی برد

۴۳. اسلام در ایران. پیشین، ص ۲۵۷-۳۲۷.

۴۴. مثلاً، رجوع شوده برداشت نظام الملک از این مسئله در میاست نامه. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۲۴۵، ۲۴۷، و نیز الملل والنحل. پیشین، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۴۰.

و بندگان می داشت.»^{۴۰}

پس از این که سبّاد کشته شد، فرقه‌های مختلفی از خرم‌دینان چون کوزکویه، ابوسلمیه، ماهالیه و اسیدجامسکه یا سپیدجامگان، پدید آمدند. پیروان کوزکویه در اهواز و فارس و شهرزور و پیروان سه فرقه دیگر در ساوراءالنهر می‌زیستند.^{۴۱} یکی از این فرقه‌ها، یعنی سپیدجامگان، بین سالهای ۱۶ و ۱۶۷ ه.ق. نهضت عمومی بزرگی به رهبری مقنع را در آسیای میانه برآه انداختند. به گفته شهرستانی «مقنع که دعوی الوهیت کرد و باطیل فاسد و تصاویر خامه ظاهر کرد، اول بر [مذهب رزاسیه] بود و [رزاسیه] صنفی از خرمیه‌اند که بترک فرایض قائلند و گویند دین معرفت امامست...»^{۴۲} به قول نرشخی که مقنع را سردی دانستند، و از اهالی یکی از روستاهای مرو می‌داند، مقنع پیروان بسیاری داشته است.^{۴۳} و به گفته ابوریحان بیرونی مقنع «آنچه را که مزدک تشریح کرده بود او هم امضاء کرد.»^{۴۴} بدین ترتیب، آشکار است که رهبران قیامهای اوایل دوره عباسیان الحاد مزدکیان را با اصول عقاید شیعه می‌آمیختند تا از این طریق افراد بیشتری را به خود جلب کنند.

در سال ۱۵۰ ه.ق نیز عصبانی بزرگ به رهبری استادسیس در خراسان به وقوع پیوست که روستاییان در آن شرکت داشتند. مقنسی درباره این قیام چنین می‌نویسد:

«گویند حدود سیصد هزار رزم آور از غزات از هرات و باذغیس و کنج رستاق و سیستان و اطراف آج‌گرد آمدند، با بیلها و تیشه‌ها در دست و سرکرده ایشان استادسیس بود و بر عامه خراسان چیره شدند...»^{۴۵}

استادسیس و یارانش از لشکریان خلیفه عباسی شکست خوردند، «و در میدان جنگ نود هزار ایشان» بقتل رسیدند.^{۴۶}

در سال ۱۶۲ ه.ق. روستاییان گرگان که عقاید مزدکی داشتند، قیاسی عظیم بپا کردند. پیروان این نهضت را سرخ‌علمان می‌خواندند. نظام‌الملک درباره سرخ‌علمان می‌نویسد:

«بهر وقتی خرم‌دینان خروج کرده‌اند و باطنیان با ایشان یکی بوده‌اند و ایشان را قوت داده که اصل هر دو مذهب یکیست و در سنه اثنین و ستین و سایه در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشانرا سرخ‌علم خوانند با خرم‌دینان دست یکی کردند و گفتند ابوسلم زنده است ما ملک بستانیم و پسر او ابولفرا را مقدم خویش کردند و تا بری بیامند حلال و حرام را یکی داشتند...»^{۴۷}

۴۵. سیاست‌نامه. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۴۶. الملک والنحل. پیشین، ص ۱۹۸.

۴۷. همان، ص ۱۱۳. به قول شهرستانی غلات‌شیمه را در اصفهان خرمیمو کرده، در ری مزدکیه و سباده و در آذربایجان ذقوله می‌خوانده‌اند (همان، ص ۱۳۴).

۴۸. تاریخ بغداد. پیشین، ص ۹۰-۹۳، و نیز سیاست‌نامه. پیشین، ص ۲۲۷-۲۲۴.

۴۹. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه. ۱۳۵۲، ص ۲۷۳.

۵۰. مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ. جلد ششم، ۱۳۵۲، ص ۸۸.

۵۱. همان.

۵۲. سیاست‌نامه. پیشین، ص ۲۵۲.

آنگاه پس از این که عمال خلیفه عباسی در شمال و غرب سرزمین ایران متحد شدند، این نهضت را فرو نشاندهند.^{۵۳} لیکن در زمان هارون الرشید بار دیگر «خرم‌دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان از ترمیدین و کاپله و فاب و دیگر روستاها و مردم بسیار از ری و همدان و دسته و گروه بیرون آمدند و باین قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود...»^{۵۴} هارون الرشید بیست هزار سوار برای مقابله با ایشان فرستاد، و این لشکر «خلق بیحد و بی عدد از [سرخ‌علمان] بکشند و فرزندان ایشان را به بغداد بردند و فروختند.»^{۵۵} تا این که در حدود سال ۲۰۱ ه.ق. (۸۱۶ م) بزرگترین نهضت مردم در عهد خلفای عباسی به رهبری بابک آغاز گشت و تا سال ۲۲۳ ه.ق. دوام آورد. لافاه عقیدتی این نهضت نیز مانند عصیانهای پیش از آن، عقاید خرم‌دینان بود.

خرم‌دینان نام مشترک بسیاری از فرقه‌هایی بود که بر سبنای عقاید مزدکیان به وجود آمده بودند. آنها مانند مزدکیان به دو مبداء جهانی که دائماً در نبردند، یعنی ثنویت نور و ظلمت، اعتقاد داشتند. به گفته شهرستانی «طایفه خرم‌دینیه بدو اصل [نور و ظلمت] قایلند و ایشان را بتناسخ و حلول میل است و باحکام حلال و حرام قایل نیستند.»^{۵۶} نظام‌الملک نیز مانند دیگر دشمنان نهضت‌های مردم درباره عقاید خرم‌دینان چنین می‌نویسد:

«قاعده مذهب خرم‌دینان آنست که حرام را حلال دانند و هر رنجی از تن برداشته‌اند و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه و حج و زکوة و حلال داشتن خمر و مال و زن و مردمان و هر چه فریضه است از آن دور بودن و هرگاه که جمعی سازند یا بهمی بنشینند و مشاورت کنند سخن ایشان آن باشد که اول بومسلم را صلوات دهند و بر مهدی و بر فیروز پسر فاطمه دختر ابومسلم که او را کودک دانا خوانند و بتازی الفتی العالم از اینجا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک چگونه است و خرم‌دینان و باطنیان بیکدیگر نزدیک باشند و پیوسته می‌خواهند تا چگونه اسلام را برانندازند و این ملحدان خویشتن بمعیت آل رسول علیه‌السلام نمایند تا مردم را صید کنند چون قوت گیرند و مردم بدست آورند جهد کنند تا شرع را برانندازند...»^{۵۷}

نمی‌دانیم خرم‌دینان تا چه اندازه در کیش مزدک ابداعاتی کرده‌اند. لیکن شکی نیست که این نهضت تحت تأثیر عقاید مزدکیان منشاء مادی ظلمت را سازمان اجتماعی می‌دانستند که بر عدم تساوی بنا شده است. آنها ریشه بی‌عدالتی را در وجود نابرابری در مالکیت و سایر تولید و عدم تساوی اجتماعی می‌پنداشتند. خرم‌دینان به تناسخ اعتقاد داشتند،^{۵۸} و این عقیده که در بیشتر نهضت‌های انقلابی ایران قرون وسطی دیده می‌شود «گویا ناشی از این اعتقاد بوده است که

۵۳. همان.

۵۴. همان.

۵۵. همان. ص ۲۵۲-۲۵۳.

۵۶. الملل والنحل. پیشین، ص ۱۸۳.

۵۷. سیاست نامه. ص ۲۵۷-۲۵۸.

۵۸. الملل والنحل. پیشین، ص ۱۸۳. هاشمیه، رزامینه و غلات شبهه نوز به تناسخ معتقد بوده‌اند.

(همان، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۴).

'قهرمان' نمی‌میرد مگر آن‌که ریشهٔ بیداد را برکند و داد را برتخت بنشانند، و چون از بدروزگار هیچ قهرمانی فرصت اجرای این کار رانمی‌یافته، ناچار معتقد می‌شدند که روان او در تن قهرمان دیگری حلول می‌کند.^{۵۹}

خرمیدینان برای بزرانداختن ستم عباسیان و سرنگون ساختن خلافت عربی دست به مبارزات مسلحانه زدند و آزادی و اعتراض علیه ستمگری را شعار خویش ساختند. بدین ترتیب، نهضتی مترقی پدید آمد که دیر زمانی ارکان خلافت عباسیان را به لرزه درآورد. پیش از این گفته شد که در سال ۲۰۱ ه.ق. بابک به رهبری خرمیدینان رسید. وی پسر یک روغن فروش بود، و مادرش دایه‌گی می‌کرد.^{۶۰} خود وی نیز در جوانی نخست‌گاوهای مردم را می‌چراند، و به قول واقدین عمرو «در خدمت شیل‌بن‌سقی‌ازدی در دیهه بالای کوهی بود و چهارپایانش را نگاه می‌داشت و از غلامان تنبور زدن آسوخ، پس از آن به تبریز از اعمال آذربایجان رفت و دو سال نزد محمدبن‌رواد ازدی بود.»^{۶۱} بابک در هیچ‌جا سالکی به سرخ‌علمان خرمیدینی پیوست و بزودی در رأس آنها قرار گرفت و جنگ با خلافت عباسی را رهبری کرد. این نهضت سرعت در آذربایجان ایران و اران، که امروزه در آذربایجان شوری واقع است، گسترش یافت. سپاهیان بابک در سه جنگ بر لشکریان ماسون خلیفهٔ عباسی پیروز شدند.^{۶۲} آنگاه خرمیدینان ناحیهٔ اصفهان نیز به بابک پیوستند، و تعداد آنها بسیار افزایش یافت. از تعداد کشته‌شدگان خرمیدینان می‌توان به وسعت این نهضت پی برد، چنان‌که به گفتهٔ نظام‌الملک در یکی از جنگ‌هایی که در زمان معتصم بین خرمیدینان و سپاهیان خلیفه در گرفت، «از خرمیدینان صد هزار مرد کشته شد.»^{۶۳} و به گفتهٔ ابومنصور بغدادی تعداد پیروان بابک در آذربایجان و دیلمستان به سیصد هزار تن می‌رسیده است.^{۶۴} بدیهی است که این پشتیبانی عظیم جز به کمک روستاییان اسکان‌پذیر نبوده. لیکن به جز روستاییان، خرده‌سالکان ایرانی که با حکومت عباسیان مخالف بودند، نیز در این نهضت شرکت داشتند. به گفتهٔ ابوعلی بلعی 'سبب دراز ماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت، که... مسلمانان اندر دل ایشان تنگ بود...'^{۶۵} در این جنبش فعالیت داشتند.

خرمیدینان بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی می‌کردند، و در همان مناطق به مقابله با لشکریان خلیفه می‌پرداختند. ابوعلی بلعی به هنگام ذکر یکی از دلایل دوام نهضت خرمیدینان، شیوهٔ جنگ‌های بابک را چنین توصیف می‌کند:

دیگر سبب آن بود که چند کورت سیاه سلطان هزیمت کرده بود و ماویگاه او [بابک] در کوه‌های ارسنیه و آذربایجان بود، جایهای سخت دشوار، که سپاه آنجا در تنواستی

۵۹. مصطفی رحیمی، دیدگاهها. (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۲۷.

۶۰. ابن‌الندیم، الفهرست. ۱۳۴۳، ص ۶۱۲.

۶۱. سعید نفیسی، بابک خرم‌دین. ۱۳۴۸، ص ۹.

۶۲. میاست‌نامه. پیشین، ص ۲۵۳.

۶۳. همان، ص ۲۵۴.

۶۴. رحیمی، پیشین. ص ۳۳.

۶۵. به نقل از ابوعلی بلعی در بابک خرم‌دین. پیشین، ص ۴۲.

رفتن، که صد پیاده درگذاری بیستادندی، اگر صدهزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و دریندها سخت بود، اندر یک دیگر شده، در میان آن کوههای حصاری کرده بود،... چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود، تا روزگار بسیار برآمد چون سپاه امن یافتندی یک شب شیخون کردندی و خلقی را هلاک کردی و سپاه اسلام را هزیمت کردی، تا دیگر بار سلطان بصد جهد لشکر دگر بار گرد کردی و بفرستادی و بدین جملت بیست سال بماند و آن سردمان که در آن کوهها بودند، از دهقانان و دیگران، همه تابع او بودند...»^{۶۶}

بابک و پیروانش بیست و دو سال با سپاهیان خلیفه جنگیدند، و همه سرداران خلیفه، بجز افشین، را شکست دادند. عاقبت افشین از طریق خدعه و نیرنگ و نفاق افکنی بابک را تسلیم خلیفه عباسی کرد، و بابک نیز به هنگام سرگ روی خود را به خون آلود «تا سردم نکویند که از بیم رویش زرد شد»^{۶۷}

متأسفانه منابع موجود از هیچ روی اطلاعاتی راجع به اقدامات اجتماعی خرمدینان در اختیار نمی‌گذارند. آنها صرفاً به بدگویی از عقاید این نهضت، و نیز وقایع نگاری جنگهای آن می‌پردازند. لیکن بر اساس عقاید مزدکی خرمدینان، و نیز پشتیبانی وسیع روستاییان و خردم مالکان نواحی شمال و غرب ایران از آنها، می‌توان ادعا کرد که خرمدینان سیاستی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی داشته‌اند.

نهضت خرمدینان پس از شکست خوردن و بقتل رسیدن بابک، فرو نشست، لیکن چنین می‌نماید که قرن‌ها پس از این رویداد، خرمدینان در نواحی مختلف سرزمین ایران باقی می‌مانند و گاه بیگاه سر به شورش برمی‌داشتند، چنان که به گفته سعید نفیسی «تا ۲۷۸ سال پس از پایان کار بابک، خرم دینان آذربایجان هنوز بر خلفای بغداد بر می‌خاسته‌اند»^{۶۸} در عین حال، قیام بابک شرایط مساعدی برای ایجاد حکومت‌های محلی ایرانی فراهم آورد که بلافاصله، و بویژه در قرن چهارم هجری قمری، در ایران و نواحی مجاور آن تأسیس شدند. در واقع، قیام بابک خرم‌دین راه را برای به حکومت رسیدن امارت‌های سوروئی هموار ساخت.

از سوی دیگر، ظلم و ستم عمال خلفای عباسی موجب بوجود آمدن شورشها و قیام‌هایی شد که رهبری عقیدتی آنها در دست مسلمانان بود. یکی از این قیامها که از پشتیبانی روستاییان و پیشه‌وران برخوردار بود، و به رهبری حمزه بن اترک (آذرک) بوقوع پیوست. این نهضت را که

۶۶. همان، ص ۴۲-۴۳.

۶۷. سیاست‌نامه. پیشون، ص ۲۵۶. درباره جنگهای بابک خرم‌دین رجوع شود به بابک خرم‌دین

پیشون، ص ۱۵-۱۵۶.

۶۸. همان، ص ۱۵۷. در سال ۲۲۵ ه.ق. نیز در طبرستان قیامی به رهبری مازیار بوجود آمد که به سبب انگیزه‌های شخصی مازیار و حرص و آرزوی به جایی نرسیده، اگرچه مازیار مدتی بر نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر حکومت کرد. در مدت حکومت وی، بسیاری از مردم بیگناه و خرده‌پا صرفاً بخاطر این که مسلمان بودند، به بند کشیده شدند و مورد آزار قرار گرفتند. بدین ترتیب، این نهضت سرعت از مردم جدا شد و در مقابل آنها قرار گرفت (رحیمی، پیشین ص ۳۶-۴۰).

در سال ۱۸۲ ه.ق. در سیستان گسترش یافت، خوارج رهبری می کردند. خمره موفق شد سیستان را چند سالی از قلمرو خلافت خارج سازد. وی بر طبق معتقدات خوارج مردم را از پرداخت خراج به عمال خلیفه بازداشت، و سخارج لشکریان خویش را از محل غنائم جنگهایی که با «کفار» بر پا ساخت، تأمین کرد. پیروان حمزه سپاهیان خلیفه هارون الرشید را بارها شکست دادند و آنها را تارومار کردند.^{۶۹} تا این که دولت خلفا برای مبارزه با «بددینان» از گروههای مختلفی بهره برداری کرد. یکی از کسانی که وارد صفوف «مبارزان راه دین» یا «غازیان» شد، یعقوب لیث بود که برای خلفا مزدوری می کرد، البته یعقوب لیث پس از سرکوب کردن یکی از شورشهای خوارج، علیه خلیفه قیام کرد و حکومت سیستان را بدست آورد.^{۷۰}

بدرقناری، ظلم و اجحاف عمال خلفای عباسی شورش دیگری را در سال ۱۹۱ ه.ق. در ساوراءالنهر بوجود آورد. این شورش به رهبری رافع بن لیث صورت گرفت و در سال ۱۹۵ ه.ق. توسط مأمون که در آن زمان حاکم خراسان بود، فرونشانه شد. در خاموش ساختن این شورش نوح سامانی و برادران وی خدمات بزرگی به مأمون کردند، و مأمون نیز به پاس آن سه بخش از ساوراءالنهر را به آنها داد. این سه بخش در سال ۲۴۱ ه.ق. متحد شدند و سراسر ساوراءالنهر در اختیار سامانیان قرار گرفت.^{۷۱}

در سال ۲۵۰ ه.ق. قیاسی با شرکت روستاییان، تحت لفاظه تشیع، در طبرستان بوقوع پیوست. طبرستان، گیلان و ناحیه کوهستانی دیلم به سبب موقعیت جغرافیایشان دیرتر از سایر نقاط ایران مورد تجاوز اعراب قرار گرفتند. از این روی قدرت خلفا در این ایالات ضعیف بود و شاهزادگان قدیم همچنان بر این نواحی مسلط بودند. مردم این نواحی تا اواسط قرن سوم هجری قمری غیر مسلمان باقی ماندند. اسلام در نیمه دوم قرن سوم توسط شیعیان علوی که از دست خلفا به دیلم و گیلان پناه برده بودند، در این مناطق نفوذ پیدا کرد. روابط فتودالی آمیخته با آداب و رسوم عهد پدر سالاری نیز در قرن سوم هجری قمری بر این منطقه مسلط گردید. با اینهمه، در این قرن جماعتیهای آزاد روستایی هنوز وجود داشتند. در عین حال، از آنجا که کشور کوهستانی و کم حاصل دیلم نمی توانست معیشت همه ساکنانش را تأمین کند، علمای از کوهستانیان دیلمی این منطقه را ترک گفتند و به صفوف لشکریان مزدور امیران محلی و خلفای عباسی پیوستند. این مزدوران بتدریج کارشان در قرن چهارم هجری قمری بالا گرفت و به کمک هم ولایتیهای خویش سلسله های جدیدی چون سالاریان، آل زیار، آل بویه را بوجود آوردند.^{۷۲} با تأسیس حکومتیهای مذکور، نظام فتودالی در این نواحی استقرار یافت و دست اندازی به جماعتیهای آزاد روستایی فزونی گرفت. از سوی دیگر، نماینده طاهریان در طبرستان روستاییان را تحت فشار قرار داد و خراج آنها را به سه برابر افزایش داد. گذشته از این، وی آن سرغزارهایی را که به جماعتیهای روستایی تعلق داشتند و بصورت دسته جمعی مورد استفاده روستاییان قرار می گرفتند، به نفع ذیوان تصاحب کرد. این تجاوز که در سال ۲۵۰ ه.ق. صورت

۶۹. قاریخ میستان، پیشین، ص ۱۵۶-۱۶۰.

۷۰. قاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۷۱. همان، ص ۲۱۹، ۲۲۲.

۷۲. همان، ص ۲۲۸-۲۳۰.

گرفت قیام روستاییان را در مرز طبرستان و دیلم باعث گردید.^{۷۳} شورشیان حسن بن زید (امام زیدیه) را که در ری پنهان شده بود، در رأس قیام قرار دادند. حسن بن زید نیز با استفاده از حمایت مردم حکومت مستقل و شیعه علویان را درگیلان و دیلم بوجود آورد. در سال ۲۸۷ ه.ق. اسماعیل سامانی سپاه علویان را شکست داد و سلطه فئودالی سامانیان را در سواحل دریای خزر مستقر ساخت.^{۷۴} لیکن در سال ۳۰۱ ه.ق. عناصر ناراضی روستاها و شهرها تحت رهبری حسن بن علی سلقب به اطروش قیام کردند، و دولت علویان را از نو در سواحل بحر خزر احیاء کردند. اطروش و پیروانش نه تنها عمال سامانی، بلکه فئودالهای محلی یا دهقانان را از اراضی بیرون راندند، و پس از آن اراضی را بین روستاییان تقسیم کردند.^{۷۵} اطروش که بر دی عادل بود، خراج را به یک دهم کاهش داد و به گفته ابن اثیر «بگرفتند ده یک اکتفا کرد.»^{۷۶} البته حکومت علویان پس از فوت اطروش رو به ضعف گذارد و بررور زمان به یک امارت عادی فئودالی مبدل گردید. سرانجام این حکومت در سال ۳۱۶ ه.ق. توسط آل زیار از میان برداشته شد.

در فاصله سالهای ۲۵۶ و ۲۷۰ ه.ق. نیز قیام زنگیان ارکان خلافت عباسیان در عراق و ایران را به لرزه درآورد. این قیام را بردگان سیاه پوستی که از افریقا خریداری شده بودند، برپا کردند. مالکان خصوصی و نیر دولت از آنان برای پاک کردن زمین و کندن علفهای هرزه، استفاده می کردند. به گفته طبری تنها در یک ناحیه ۱۵۰۰۰ برده کار می کرده اند و پاره ای ز آنان به کار جمع آوری شوره مشغول بوده اند.^{۷۷}

قیام زنگیان به رهبری یکی از خوارج ازرقی به نام علی بن محمد برقی صورت گرفت. در این قیام تعداد کثیری برده، و نیز بدویان فقیر و روستاییان شرکت داشتند، لیکن نقش عمده به عهده زنگیان بود. قیام کنندگان به بخش بزرگی از خاک عراق، بصره و خوزستان مسلط شدند و پس از این که اراضی خصوصی را متصرف شدند، اربابان اراضی را بشدت مورد تنبیه قرار دادند.^{۷۸} نظام الملک درباره خروج علی بن محمد به خوزستان و بصره به نحو خصمانه ای می نویسد:

«در سنه خمس و خمسين ومايتین از هجرت محمد علیه السلام برقی خروج کرد باهواز و بصره زنگیان را سالها فریفته داشت و دعوت کرده بود و وعده ها داده و بوقتی که با ایشان وعده کرده بود خروج کرد و زنگیان با او یکی شدند و اول اهواز بگرفتند و بصره و جمله خوزستان بگرفتند و زنگیان خداوندان خویش را بگرفتند و بکشند و دست بفساد و ظلم بر آوردند و بکرات خلیفه معتمد لشکر بفرستاد و ایشان بشکستند و برقی چهارده سال و چهار ماه و شش روز پادشاهی

۷۳. کامل. جلد یازدهم، پیشون، ص ۲۹۶-۲۹۸ و بار تولد، پیشون، ص ۶۸-۶۹.

۷۴. اسلام دلا ایران، پیشون، ص ۲۶۶.

۷۵. همان، ص ۲۶۶-۲۶۷ و نیز بار تولد، پیشون، ص ۶۸-۶۹.

۷۶. کامل، جلد سیزدهم، پیشون، ص ۱۳۴.

۷۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد چهاردهم، ۱۳۵۴، ص ۶۳۰۶-۶۳۱۳.

۷۸. همان، ص ۶۳۰۶-۶۳۴۳.

می کرد و آخر بر دست سوفق برادر مستمد گرفتار شد بحیثیت و همه زنگیان را بکشند و علی بن محمد برقی را ببنداد بردار کردند و مذهب او هم مذهب مزدک و بابک و قرامطه بود و بتر در همه معانی بود.^{۷۹}

البته، زنگیان تنها بردگانی را که در قیام شرکت کرده بودند، آزاد ساختند. در واقع، آنها در نواحی متصرفه خود بعضی از مردم را به بردگی واداشتند.^{۸۰} با اینهمه، از آنجاکه این قیام اهمیت استفاده از کاربرده را در زندگی اقتصادی عراق و ایران کاهش داد، نقشی مترقی در تاریخ ایفا کرده و تسلط فنودالیسم بر بقایای گرایشهای برده داری را باعث شده است.

سران زنگیان پس از تصاحب اراضی، خود به زمینداران عمده تبدیل شدند و مانند دیگر اربابان به بهره کشی از روستاییان پرداختند. از این روی بین آنها و روستاییان جدایی افتاد، و همین امر انجام موجب شکستشان گردید.^{۸۱}

یکی از بزرگترین قیاسهای عهد عباسیان در سال ۲۷۷ ه.ق. رخ داد. این نهضت که به نهضت قمرطیان معروف است، دربرگیرنده بدویان فقیر، روستاییان و پیشه‌وران سوریه، عراق، بحرین، یمن و خراسان بود. قمرطیان دسته‌ای از زنگیان بودند، لیکن سازمان مخفی آنها محتملاً پیش از قیام زنگیان وجود داشته است.

نخستین قیام قمرطیان در سال ۲۷۷ ه.ق. در عراق سفلی صورت گرفت. آنها در کوفه سفره اخوت گسترده و «دارالهجره» ای تأسیس کردند که خزانه‌ای عمومی داشت. قمرطیان نیز متعهد بودند خمس درآمد خود را به آن خزانه بپردازند. این قیام در عراق سفلی در سال ۲۹۴ ه.ق. توسط سپاهیان خلیفه سرکوب گردید. لیکن پیش از این تاریخ، در سال ۲۸۱ ه.ق. قمرطیان بحرین دست به شورش بردند و در سال ۲۸۶ ه.ق. شهر لخصاء را تصرف کردند و سیاست اقتصادی - اجتماعی خویش را در این شهر بکار گرفتند. قمرطیان در سال ۲۸۷ ه.ق. در سوریه نیز قیام کردند و تا پایان قرن چهارم هجری قمری در نقاط مختلف سوریه و فلسطین قیاسهای پراکنده‌ای براه انداختند. در قرن چهارم ه.ق. نیز قمرطیان در ناحیه سولتان هندوستان حکومتی بوجود آوردند که توسط سلطان محمود غزنوی از میان برداشته شد. گذشته از این، سلطان محمود عدّه زیادی از قمرطیان را در شهر ری بقتل رسانید. البته، پیش از غزنویان، سامانیان نیز در سرکوبی قمرطیان خراسان و ماوراءالنهر دست داشتند.^{۸۲}

روستاییان پشتیبان اصلی قمرطیان بودند، لیکن پیشه‌وران و بدویان فقیر نیز در این نهضت شرکت داشتند. مثلاً، در سال ۲۵۹ ه.ق. «قمرطیان و مزدکیان» که اکثرآ کشاورز و شبان بودند، در ناحیه هرات و غور به رهبری سردی به نام بویلال خروج کردند. نظام‌الملک در این بازه می‌نویسد:

«در سال دویست و نود و پنج از هجرت والی هرات محمد هرثمه خبر کرد امیر

۷۹. سیاست‌نامه. پیشین، ص ۲۴۷.

۸۰. تاریخ طبری. جلد چهاردهم، پیشین، ص ۶۳۲۵، ۶۳۴۳.

۸۱. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۳۱-۲۳۳.

۸۲. اسلام در ایران. پیشین، ص ۲۹۸-۲۹۹، برتلس، پیشین، ص ۹۱-۱۴۶ و سیاست‌نامه. پیشین،

ص ۲۳۲-۲۳۶ و ۲۴۴-۲۵۲.

عادل سامانی را که سردی در کوه‌پایه غور و غرستان خروج کرده است و او را بویلال میگویند و از هر طبقه مردم بر او جمع شده و خویشان را دارالعدل نام نهاده است و مردم بی‌حد از روستای هرات و نواحی روی بوی نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده‌هزار سردست اگر در کار او تغافل کنند باضعاف آن مردم گرد آیند... و مذهب خوارج و قرامطه آشکار [کرده‌اند] و بیشتر ایشان شبان و کشاورزند...»^{۸۳}

قرمطیان بحرین نیز شعار مساوات اجتماعی را که شامل بردگان نمی‌شد، ارائه می‌داشتند. کشاورزان آزاد و پیشه‌وران که جمعیت اصلی را تشکیل می‌دادند، از پرداخت مالیات معاف بودند. لیکن دولت آنها تعدادی برده در اختیار داشت که بنابه درخواست کشاورزان برای کار در مزارع و باغهای در اختیارشان قرار می‌داد. ناصر خسرو درباره قرمطیان لحسا چنین می‌نویسد:

«و [قرمطیان] را در آن وقت سی‌هزار بنده زر خرید زنگی وحشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند و از رعیت عشرچیزی نخواستی و اگر کسی درویش شدی یا صاحب او را تعهد کردندی تا کارش نیکو شدی و اگر زر کسی را بردگیری بودی، بیش از مایه اطلب نکردندی و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخردی، و بمراد خود رسیدی و زرایشان همانقدر که ستده بودی باز دادی و اگر کسی از خداوندان ملک و اسباب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردندی که بشدندی و آن ملک و اسباب آبادان کردندی و از صاحب ملک هیچ نخواستندی و آسیها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و بسوی رعیت غله آرد کند و هیچ نستاند و عمارت و مسزد آسیابان از مال سلطان دهند...»^{۸۴}

بدین ترتیب، قرمطیان برده‌داری را نفی نمی‌کردند، بلکه می‌خواستند به جای افراد، جماعت صاحب برده باشد. از این روی آنها در پی احیای جماعت آزاد روستایی و پیشه‌وری برمبنای برده‌داری بودند.

قرمطیان بحرین به تشریفات ظاهری دینی و به محرمات دینی توجهی نداشتند، نماز نمی‌گذازدند و روزه نمی‌گرفتند. آنها با پیروان سایر ادیان و فرقه‌های اسلام بسیار بدرفتاری می‌کردند، و بر علیه هر کسی که تعالیم ایشان را نمی‌پذیرفت، دست به عمل شدید می‌زدند. از این روی حملات دسته‌های مسلح قرمطی به شهرها و روستاها، و نیز برده ساختن اسیران، بتدریج آنها را از مردم جدا کرد و نفوذشان را در عراق و ایران از بین برد.^{۸۵}

در اواسط قرن دوم هجری قمری یکی از فرقه‌های شیعه به نام اسماعیلیه پدید آمد که در قلمرو خلافت عباسی نقش سهمی داشت. پیدایش فرقه اسماعیلیه در ارتباط با انشعابی بود

۸۳. همان ص ۲۴۵. ۲۴۶.

۸۴. ناصر خسرو، سفوناه، ۱۳۳۶، ص ۱۱۰.

۸۵. اسلام در ایران. پیشین، ص ۲۹۸-۳۰۹.

که در اواسط قرن دوم در میان شیعیان رخ داد. اسماعیلیان امامت را حق اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق، می‌دانستند، و از آنجا که اسماعیل پیش از وفات پدر درگذشت، اسماعیلیان فرزند ارشد وی محمد بن اسماعیل را هفتمین امام شناختند.

در فاصلهٔ قرنهای دوم و سوم هجری قمری دو فرقهٔ فرعی از اسماعیلیه بوجود آمدند. یکی از این دو فرقه پس از مرگ محمد بن اسماعیل اعقاب وی را به امامت قبول کردند: این گروه در آغاز قرن چهارم به اسماعیلیهٔ فاطمیه معروف شدند. پیروان فرقهٔ فرعی دیگر بر این عقیده بودند که شمار امامان نیز مانند پیامبران مرسل نباید از هفت بیشتر باشد: در نیمهٔ دوم قرن سوم این گروه را قمرطیان نامیدند. تفاوت بین قمرطیان و اسماعیلیان فاطمی از لحاظ اجتماعی این بود که قمرطیان برنامهٔ اجتماعی مشخص داشتند و آن را در بحرین عملی ساختند، در حالی که اسماعیلیان فاطمی فاقد چنین برنامه‌ای بودند و تنها مرام مبهمی دربارهٔ استقرار «سلطنت عدل» پس از بحکومت رسیدن «امام مهدی» ارائه می‌داشتند.

بهرگونه، در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری قمری اسماعیلیان سازمان مخفی و نیرومندی بوجود آوردند و نفوذ خود را در نقاط مختلف قلمرو خلافت گسترش دادند. لیکن نفوذ واقعی آنها در قرن پنجم هجری قمری افزایش یافت. پس از فتوحات سلجوقیان، و بویژه پس از سقوط سوریه، اسماعیلیان بر آن شدند تا همهٔ عناصر ناراضی را به سوی خویش جلب کنند. در چنین اوضاع و احوالی حسن بن صباح^{۸۶} در سال ۴۸۳ ه.ق. با تسخیر دژ الموت اساس حکومت اسماعیلیان را در ایران بنا نهاد، و در اندک مدتی به زوریا به حیل، دژها و شهرکهای نقاط کوهستانی ایران را به تصرف خویش درآورد: میمون دژ، لمبسر، دیره، استوناوند و شم کوه و غیره در کوههای البرز؛ گردکوه در نزدیکی دامغان؛ طبس، تون، ترشیز، زوزن، خور و غیره در کوهستان (قفستان)؛ شاه‌دز و خان لنجان نزدیک اصفهان؛ کلات تبور و چند دژ دیگر در کوهستان فارس و کلات ناظر در خوزستان. و این حکومت از سال ۴۸۳ ه.ق. تا سال ۶۰۴ ه.ق. دوام آورد.^{۸۷}

اطلاعات ما راجع به روابط اقتصادی و وضع زندگی مردم دژها و پیرامون آنها، و نیز پایگاه اجتماعی نهضت اسماعیلیان بسیار اندک است. با اینهمه می‌دانیم که نظام الملک دربارهٔ حسن صباح این قضاوت را داشته که وی «بزودی 'ضعفای عوام' را گمراه خواهد کرد».^{۸۸} از این روی می‌توان ادعا کرد که حسن صباح تاحدی به‌عامهٔ مردم تکیه داشته است. در عین حال، شورشهای بزرگی که در قهستان و در منطقهٔ قزوین توسط اسماعیلیان بوقوع پیوستند، و آشوب و فتنه‌ای که کرمان، اصفهان، فارس و همدان را در زمان حکومت سلجوقیان فراگرفت، بدون پشتیبانی روستاییان و پیشه‌وران که تحت فشار اقطاع‌داران و مأموران مالیاتی قرار

۸۶. حسن صباح پیرو فرزند ارشد المستنصر، یعنی نزار، بود. پس از این که فرزند پسر دوم خلیفه، یعنی مستعلی، وارث امامت و خلافت اعلام گردید، انشعابی میان اسماعیلیهٔ فاطمیه بوجود آمد و دو فرقهٔ فرعی نزاریه و مستعلیه تشکیل گردیدند. نزاریه در ایران و کشورهای شرقی اسلامی تفوق یافت و مستعلیه در مصر و کشورهای غربی مسلمان (همان، ص ۳۱۰-۳۱۱).

۸۷. همان، ص ۲۹۴-۳۱۳.

۸۸. به نقل از ابن اثیر، در برتلس، پیشین، ص ۱۳۸.

داشتند، امکان‌پذیر نبوده. تعدادی از داعیان اسماعیلیان نیز از میان پیشه‌وران برخاسته‌اند. با اینهمه در بیشتر موارد شورش اسماعیلیان جنبه عمومی و مختلط داشته است و طبقات و قشرهای گوناگونی در آن شرکت داشته‌اند. سران ایشان بر ضد دولت فئودالی سلجوقی قیام کردند، اما پس از تسخیر قلاع و بلاد مختلف، اراضی بسیار بدست آوردند و بناچار به فئودالهای جدیدی تبدیل شدند. و در واقع در قرن ششم هجری قمری بین اسماعیلیان اختلاف افتاد و یکی از آن دو بیشتر به خواستهای عامه فرقه توجه داشت و گروه دیگر نماینده منافع فئودالهای جدید بود.^{۸۹} بدین ترتیب، اگر در قرنهاي چهارم و پنجم هجری قمری در خراسان و آسیای میانه مذهب اسماعیلی یک مسئله ایدئولوژیکی بود، در اواخر قرن پنجم صرفاً یک امر مرامی نبود و مضمونی پیچیده داشت. چراکه در هم آمیختن منافع و مصالح طبقات و قشرهای مختلف، وضع نامشخصی را برای نهضت اسماعیلی پدید آورده بود.^{۹۰} گذشته از این، نهضت اسماعیلیان هرگز بشدت نهضتهای نیرومند خرمیدیان و قزلباشان نرسید. در واقع علت فروکش قیامهای روستایی و پیشه‌وری در قرن پنجم هجری قمری تحکیم نظام فئودالی و تکامل آن است. حکومتهای محلی استوارگشته بودند و نبرد با خلافت عباسی پایان یافته بود. مالکان جدید پای‌گرفته بودند و اقطاع داران جایگزین دهقانانی که با سیاست خلفای عباسی مخالفت داشتند، شدند. حکومتهای محلی نیز آنقدر توانایی داشتند که این قیامها را در آغاز آنها سرکوب کنند. در چنین اوضاع و احوالی عدم رضایت مردم به شکل سرکشیهای منفرد، ارتداد، تصوف و عرفان جلوه‌گر شد. در عین حال، بارشد شهرنشینی و تولید کالایی ساده نقش پیشه‌وران در مبارزه مردم بیشتر شد و تحت شرایط خاص تکامل روابط فئودالی در ایران، مبارزه در شهرها رنگ مذهبی به‌خود گرفت. و از آنجا که شهرها مرکز اقامت امیران و دیران بودند و آنها نیز با بازرگانان ارتباط داشتند، این مبارزات از یکسوی میان اعیان و تجار که غالباً سنی بودند، و از سوی دیگر پیشه‌وران و روستاییان که غالباً شیعه یا پیرو شعبه خاصی از مذهب سنی بودند، به‌وقوع می‌پیوستند. لیکن این مبارزات هنوز کاملاً به شکل تقسیم طبقات به دو گروه متخاصم که در بالاترین مراحل تکامل نظامهای فئودالی امکان‌پذیر است، درنیامده بودند.^{۹۱}

۸۹. اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۱۱-۳۱۳.

۹۰. برتلس، پیشین، ص ۱۴۴.

۹۱. ذکر این نکته ضروری است که بسیاری از پیشه‌وران تحت لفاظه دین با سیاست فئودالها مبارزه می‌کردند و زیر نفوذ چرخه‌های اخوت و درویشان بودند. در واقع نفوذ تصوف در قرنهاي پنجم و ششم هجری قمری تا حدی بازناب عدم رضایت عامه مردم از گسترش بی‌عدالتی و ظلم فئودالهای دوره سلجوقیان بود. یکی از اشکال این مقاومت تصوف بود. البته صوفیان به گونه‌ای غور جدی و منفعل نبودند و تجمل را محکوم می‌کردند، لیکن این چیزی بود که قشرهای پایین جامعه را به‌خود جلب می‌کرد. آنها در عین حالی که گردآوری ثروت را ترویج می‌کردند، از مبارزه اجتماعی و فعالیت عملی اجتناب می‌ورزیدند. به هر گونه، در قرن ششم هجری قمری روحانیان رسمی سنی با تصوف میانه‌رو آشتی کردند و صوفی بودن به اصطلاح «نشانه خوش سلیقگی» گردید، و نه تنها قشرهای پایین شهرها و روستاییان، بلکه اعیان فئودال و بازرگانان عمده نیز به آن پیوستند و مرید شیخهای مختلف شدند. (اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۲۹-۳۵۱).

نهضت‌های مردم در دوره تسلط مغولها

یکی از سهمناکترین ادوار تاریخ مردم سرزمین ایران دوره سلطه مغولهاست. در این دوره عده کثیری از مردم شهرها و دهات بقتل رسیدند، بسیاری از آنان آواره گردیدند و پاره‌ای از آنان اسیر و بنده شدند. نیروهای عامل در تولید در سطح شهر و روستا سقوط کردند و بی‌عدالتی و نابسامانی گسترش یافت. بهره‌کشی فتودالی فزونی گرفت و تقیدات جدیدی که بمراتب سخت‌تر از گذشته بودند، رواج یافت. در چنین اوضاع و احوالی مبارزه مردم بر علیه بیگانگان و فتودالها و غیر چادر نشین شدت گرفت. لیکن در آغاز دوره مغولها مبارزه روستاییان به شکل فرار دسته‌جمعی تجلی یافت. در واقع، فرار روستاییان به مناطقی که بهره‌کشی و تقیدات فتودالی آنجا سلایتر بودند، همواره یکی از شکلهای مبارزه روستاییان علیه فتودالها بوده. عمده‌ای از روستاییان نیز به کوهستان و جنگل پناه می‌بردند، و در آن نواحی علیه دولت ایلخان و سران فتودال آن به جنگی نامنظم می‌پرداختند.

فرار روستاییان در زمان جلوس غازان خان به تخت سلطنت گسترش عظیمی یافت چرا که در حدود سالهای ۶۷۹ و ۶۸۹ ه. ق. نابسامانی اوضاع اقتصادی و بهره‌کشی فتودالی به اوج خود رسیده بود. چنانکه به گفتهٔ و صاف «حاصل این ستمها آن شد که در سال بعد سی‌وسه سوز از بهترین سواض خراجی... از سکنه خالی شد چنانکه هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند.»^{۱۲} رشیدالدین فضل‌الله نیز راجع به دستجات عاصیان که وی آنها را «راهزن» و «دزد» می‌خواند، سخن گفته است. این گروهها را مردم فقیر روستاها، قشر پایین شهرها، غلامان فراری و صحرانشینان فقیر تشکیل می‌دادند، و از هر نژادی بین آنها وجود داشته است. به گفتهٔ رشیدالدین بین این عاصیان «از مغول و تازی و سرتد و کرد و لور و شول و شامی هر چه تمام‌تر بودند. غلامان گریخته نیز با ایشان می‌پیوستند و رنود و اویش شهرها پیش ایشان می‌رفتند و بعضی روستاییان و اطراف نشینان با ایشان یکی می‌شد و قلاوژی [راهنمایی] می‌کردند.»^{۱۳} مردم فقیر شهرها نیز به عاصیان کمک می‌کردند، و عاصیان «در تامت شهرها جاسوس داشتندی تا از عزیمت اصناف مردم ایشانرا خبر کنند.»^{۱۴} در واقع، ایشان را «در میان هر قومی از صحرانشینان و دیه‌نشینان دوستان و شریکان بودند.»^{۱۵} مردم شهرها و روستاها از آنان حمایت می‌کردند و آنان را در خانه‌های خویش جای می‌دادند، و عاصیان «بسیل سهمانی بخانه‌های آن جماعت رفتندی و بهنگام خوف پیش آن جماعت گریختندی.»^{۱۶} حمایت مردم از این گروهها مانع سرکوبی آنان توسط ایلخانان می‌شد چرا که به گفتهٔ رشیدالدین «اگر در حوالی خیلی یا دیهی یا شهری راه زردندی هر چند نزدیک بودی و دفع آن ممکن، اهل آن موضع در میان نمی‌آمدند...»^{۱۷} و «بعضی دزدان که مدتها راه می‌زدند و با آن کار

۹۲. تهریرتاریخ و صاف. پیشین، ص ۳۶۲.

۹۳. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۲۷۷.

۹۴. همان.

۹۵. همان، ص ۲۷۸.

۹۶. همان.

۹۷. همان.

شهرت می‌یافتند اگر وقتی در می‌افتادند، طائفهٔ ایشان را حمایت می‌کردند که چنین بهادر را چگونه توان کشت، او را تربیت باید کرد.»^{۹۸} بدین ترتیب، این عاصیان مورد توجه مردم فقیر بودند و با آنها ارتباط نزدیکی داشتند. از اینرو هنگامی که به کاروانها حمله می‌کردند «بانگ زردی که ما را با آنانکه چیزی ندارند یا کمتر دارند کاری نیست. آن جماعت جدا شدند و دزدان دیگران را می‌زدند و می‌کشتند.»^{۹۹} و «بانگه یاساق پیشینه آن بود که به هر وقت که دزد درآید کاروانی و ایلچی ره‌گذری تمامت متفق باشند و ایشان را دفع کنند درین مدت چون دزدان براه می‌آمدند آن قوم مدد همدیگر نمی‌کردند.»^{۱۰۰} به هرگونه، از آنجا که این گروهها به مردم فقیر متکی بودند، دولت ایلخانان قادر به سرکوبی کامل آنان نبود، و این دسته‌ها مدتها به کار خود ادامه می‌دادند. تا این که بتدریج نهضت مردم تشکل بیشتری پیدا کرد و لبهٔ تیز آن متوجه حکومت مغولها شد. مثلاً، در حدود سال ۶۶۴ ه.ق. مردم فارس به رهبری سیدشرف‌الدین ابراهیم، قاضی القضاة فارس، بر علیه حکومت مغول قیام کردند، اما بیرحمانه سرکوب شدند. البته رهبران این قیام از قشرهای پایین جامعه برخاسته بودند، و مالکان ایرانی و حتی عده‌ای از صحرائشینان ترک نیز در آن شرکت داشتند.^{۱۰۱} لیکن از آنجا که سیدشرف‌الدین خود را مهدی خواند، مردم فقیر به امید استقرار عدالت و انقراض دولت ایلخانان به وی پیوستند بدین ترتیب، از آنجا که در خاورمیانه رابطهٔ دولت و حقوق و قوانین با دین نزدیک بود، مجدداً پیام مردم به شکل مذهبی بروز کرد و مانند گذشته تشیع لفاظهٔ عقیدتی نهضت‌های مردم شد. در واقع، شکست اسماعیلیان نزاری و سقوط حکومت‌های سرزمین ایران توسط مغولها منجر به تشدید نفوذ یکی از فرقه‌های شیعه، یعنی شیعهٔ دوازده اساسی، در میان مردم گردید. در این دوره نیز انگار «ظهور مهدی» برای مردم نشانهٔ وقوع انقلاب اجتماعی در قالب دین بود. در عین حال، شیعه با روحیهٔ مبارزه جویان آن دوره هماهنگ بود. نخست به این دلیل که مذهب تسنن هنوز مذهب طبقهٔ حاکم بود و شیعیان مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند، و دوم بدین سبب که احترام به امامان شهید که در عقاید شیعیان نقش مهمی ایفا می‌کرد، خوشایند روستاییان ستمدیده بود.

به هرگونه، در سال ۷۰۳ ه.ق/ ۱۳۰۳ م. فتنه‌ای به رهبری شیخ یعقوب بوقوع پیوست، و «فتانان» موفق شدند که پسرعموی غازان‌خان، یعنی لافرانگ، را با خود همراه سازند. شورشیان بر آن بودند تا از طریق نفوذ در دستگاه ایلخانان قدرت را بدست گیرند و سپس عقاید اجتماعی خود را عملی سازند. لیکن توطئهٔ آنان کشف گردید و توطئه‌گران بازداشت شدند. شیخ یعقوب را نیز عمال حکومت از «بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را بیاسا رسانیدند.»^{۱۰۲} به گفتهٔ رشیدالدین شیخ یعقوب و پیروانش ظاهر شیخان داشته‌اند و از طریقت درویشان استفاده می‌کرده‌اند، لیکن در باطن همان مزدکی بوده‌اند.^{۱۰۳} از اینرو،

۹۸. همان، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۹۹. همان، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۱۰۰. همان.

۱۰۱. تحریر تاریخ و صاف. پیشین، ص ۱۹۱.

۱۰۲. تاریخ مبارک‌الغازانی. پیشین، ص ۱۰۳.

۱۰۳. همان.

چنین می‌نماید که برنامه اجتماعی پیروان شیخ یعقوب مانند برنامه مزدکیان استقرار برابری اجتماعی بوده است.

در فاصله سالهای ۷۳۱ و ۷۸۲ ه.ق. نهضت‌های ضد مغول و ضد فتودالی ایران بر اثر تشدید فشار فتودال‌های صحرائشین مغول و ترک و افزایش بهره‌کشی اسیران از روستاییان، بالاگرفت. عدم تجانس اقتصادی، ملی و فرهنگی، سقوط تولیدات کالایی ساده، گسترش اقتصاد طبیعی، عدم تمرکز که با اقطاع داری ملازمه دارد، و در نتیجه، ضعف قدرت مرکزی ایلخانان، سقوط حکومت هلاکوبیان را فراهم آوردند. این عوامل موجب افزایش قدرت اعیان نظامی چادر نشین مغول و ترک و دست‌اندازی آنها بر املاک فتودال‌های ایرانی و دست‌درازی به جان و مال روستاییان و شهرنشینان که هنگام جنگ‌های داخلی فتودال‌ها اعمال می‌شد، گردید.^{۱۰۴} دولتشاه سمرقندی اوضاع و احوال آن روزگار را از نظرگاه خویش چنین توصیف می‌کند:

«و بعد از فوت سلطان ابوسعید انقلاب کلی واقع شد، و اسنیت رخت بر بست، فتنه نایم بیدار شد، چون سلطان را خلفی و ولی‌عهدی نبود که بر مستقر خانی قرار گیرد، و امرای اطراف تغلب بنیاد کردند، و دم استقلال زدند، هر سرداری سلطانی شد، و هر شهنه بامیری قانع نمی‌شد، ملوک الطوائف عبارت ازین است، و در آذربایجان شیخ حسن امیر چویان و شیخ حسن جلایر خروج کردند، و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت، و در خراسان سرداران... علاء‌الدین وزیر را بکشند، و... قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی‌نهادند، و ولایت و شهر بشهر و دیده‌دیده بخصوصت مشغول بودند...»^{۱۰۵}

به‌گفته ظهیرالدین مرعشی نیز در این دوره «عرصه خراسان به‌رعایا تنگ شد و ظلم از حد بگذشت، علی‌الخصوص طایفه تازی که در مرض تلف می‌ماندند و مردم به ستوه آمدند...»^{۱۰۶} در نتیجه، تضاد بین اعیان نظامی چادر نشین مغول و ترک از یکسوی، و فتودال‌های کوچک ایرانی، مردم خردپا، پیشه‌وران و روستاییان از سوی دیگر، تشدید گردید. از این روی در مرحله نخست تولیدکنندگان جامعه، یعنی روستاییان و پیشه‌وران، در کنار فتودال‌های کوچک ایرانی به‌سبب با مغول‌ها پرداختند. در نقاطی نیز که این قیامها به‌سوقیتی دست می‌یافتند، مرحله دیگری از مبارزه آغاز می‌گردید: مبارزه درونی میان فتودال‌های کوچک که هدفشان تنها سرکوبی اعیان چادر نشین مغول و ترک بود، و روستاییان، پیشه‌وران و مستمندان شهرها که شعار از میان برداشتن تقییدات فتودالی و مساوات اجتماعی را مطرح می‌ساختند. لیکن از آنجا که روستاییان تشکیلی نداشتند و ماهیت حکومت فتودالی را درک نمی‌کردند، غالباً رهبری آنان به‌دست کسانی می‌افتاد که به‌طبقه فتودال وابسته بودند و اتحاد با روستاییان و پیشه‌وران را تنها وسیله‌ای برای کسب قدرت می‌پنداشتند.

بزرگترین نهضت‌های روستاییان و پیشه‌وران با شعارهای مساوات اجتماعی میان سالهای ۷۳۱ ه.ق. / ۱۳۳۰ م. و ۷۸۲ ه.ق. / ۱۳۸۰ م. به‌وقوع پیوستند، و مهمترین آنها از لحاظ

۱۰۴. کشاورزی و مناسبات ارزی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۱۸-۳۲۳

۱۰۵. تذکره الشعراء، پیشین، ص ۲۵۳-۲۵۴.

۱۰۶. تاریخ طبرستان در بیان و مازندران. پیشین، ص ۱۰۴.

وسعت و از نظر تاریخی، نهضت سربداران خراسان بود. خروج سربداران ناگهان و بدون نقشه انجام گرفت. میرخواند دربارهٔ منشاء قیام سربداران چنین می‌نویسد:

«تیین اینمقال آنست که در آن اوان ایلچی بپاشتین فرود آمده از دوبرادر که ایشانرا حسن حمزه و حسین حمزه می‌گفتند، شراب و شاهد طلبید. حسن و حسین درباب شاهد نه گفتند نشنید و خواست که بر بعضی عورات دست‌درازی کند، برادران شمشیرها کشیده‌گفتند ما سر بداریم و تحمل این فضااحت نداریم و بزخم تیغ ایلچی را کشتند.»^{۱۰۷}

پس از این رویداد که در سال ۷۳۷ ه. ق. رخ داد، علاءالدین محمد هندو وزیر ایلخان در خراسان درصدد دستگیری قاتلان برآمد، اما مردم به سرکردگی عبدالرزاق نامی که یکی از اتابکان محلی و از سادات علوی بود، قیام کردند.^{۱۰۸} عبدالرزاق سرید حسن جوری بود.^{۱۰۹} به‌گفتهٔ میرخواند وی «جمعی از جوانان را گرد کرد و ایشان او را بسرداری قبول کردند و مدعی ایشان آنکه طایفهٔ مسلط شده ظلم می‌کنند اگر خدای تعالی ما را توفیق دهد دفع ظلم کنیم والا سرخود را بردار اختیار داریم و تحمل جورو ستم نداریم و چون خود را بدین نام خواندند، لقب بسرداری پیدا شد.»^{۱۱۰}

سربداران پس از شکست نیروهای نظامی علاءالدین هندوی وزیر، نخست در کوهها به جنگهای غیر منظم پرداختند، و سپس در سال ۷۳۸ ه. ق. سبزوار را متصرف شدند و حکومت سربداران را تأسیس کردند. ایشان به‌زودی نقاط اطراف سبزوار را نیز به‌زیر فرمان خویش درآوردند، و تازمان حملهٔ تیمور به خراسان حکومت آن ناحیه را در دست داشتند. تیمور، یعنی فرو- نشانندهٔ نهضت‌های مردم، پس از این که سربداران بر علیه او خروج کردند، در سال ۷۸۵ ه. ق. سبزوار را تسخیر کرد و سربداران را به‌نحو فجیعی بقتل رسانید.^{۱۱۱}

۱۰۷. روضة‌الصفاء. جلد پنجم، پیشین، ص ۶۰۱.

۱۰۸. پد عبدالرزاق «در اصل از خدام شاه جوین بوده است»، به‌قول دولتشاه «مردم محتشم بزرگ بوده، در املاک و اسباب دنیاوی در ناحیت بیهق نظیر نداشت» (تذکرهٔ الشعراء). پیشین، ص ۳۱۲.

۱۰۹. حسن جوری از قریهٔ جور برخاسه بود ویس از مرک استاد خویش شیخ خلیفه در نیشابور به تبلیغ پرداخت. اکثر مریدان وی از پیشه‌وران بودند، و خود او نیز باه کسب حلال روز می‌گذرانیده (اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۷۵). او تحت لفاقةٔ تصوف و تشیع قیام علیه حکومت ایلخانان را تبلیغ می‌کرد، و تدارک مقدمات چنین قیامی را وظیفهٔ اصلی طریقت خویش می‌دانست. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول. جلد دوم، پیشین، ص ۳۵۲-۳۶۰. به‌گفتهٔ میرخواند شیخ حسن جوری می‌گفت که «حالاً وقت اخفاست و می‌فرمود که آلات مرتب داشته، موقوف اشارت باشد» (روضه‌الصفاء. جلد پنجم، پیشین، ص ۶۰۵، و نیز ص ۶۰۴-۶۰۷).

۱۱۰. همان، ص ۶۰۲.

۱۱۱. برای شرح تاریخ دولت سربداران رجوع شود به کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مغول.

جلد دوم، پیشین، ص ۳۶۰-۴۲۲. دینز

در قیام سرداران فنودالهای کوچک ایرانی نیز در کنار روستاییان و پیشه‌وران، شرکت داشتند. از این روی همواره مبارزهای میان جناح اعتدالی آن نهضت که به‌زمینداران خرد متکی بود، و جناح افراطی، یعنی درویشان طریقت شیخ حسن جوری که مورد پشتیبانی پیشه‌وران و روستاییان بود، وجود داشت.^{۱۱۲} طرفداران جریان اعتدالی را سرداران، و پیروان جناح افراطی را که طالب برابری اجتماعی و مساوات در اموال بودند شیخیان می‌خواندند. مبارزه این دو جناح نیز به‌صورت تغییرات سریع در حکومت سران سردار جلوهرگر می‌شد.^{۱۱۳} البته اکثر سران سردار از زمینداران خرد و یا پیروان آنها بوده‌اند، لیکن فشار وارد از سوی پیشه‌وران و روستاییان آنها را وادار به اعمال سیاستهای مترقی می‌کرده است یکی از اصولی‌ترین و با-استعدادترین حاکمان سردار خواجه شمس‌الدین علی بود. وی که نماینده جناح افراطی سردار بود، به پیشه‌وران و روستاییان گرایش داشت.^{۱۱۴} به گفته دولت‌شاه خواجه شمس‌الدین علی که «سردی دانا و سردانه بود، کار سرداران را رواجی داده... رعیت را مرفه‌الحال داشتی، و بکفایت زندگانی نمودی، و با محترفات سبزوار شریک شدی، و گویند که رسوم مردم را برات نوشتی، و در مجلس خود نقد شمردی و دادی...»^{۱۱۵} در زمان وی فحشا، فساد و دزدی در سبزوار از میان برداشته شدند.^{۱۱۶} وی همچنین «در سبزوار انباری ساخت که شتر بر بام او یا بار بالا رفتی...»^{۱۱۷} لیکن از آنجا که خواجه طرفدار قشرهای پایین جامعه بود، اعیان و «اکابر» سردار به مخالفت با او برخاستند و سرانجام خواجه را به دست حیدر قصاب بقتل رساندند. دولت‌شاه از نظرگاه خود علل بقتل رسیدن خواجه شمس‌الدین علی را چنین شرح می‌دهد: «چون [خواجه] سرد فحش‌گو و بدزبان بود، اکابر از او نفور شدند، و حیدر قصاب در قلعه سبزوار او را بکشت...»^{۱۱۸} جانشین شمس‌الدین علی نیز کارهای عام‌المنفعه‌ای انجام داده است. مثلاً، به گفته دولت‌شاه وی «قنوات ولایت طوس و مشهد را جاری ساخت...»^{۱۱۹}

۱۱۲. ابن‌یمین شاعر سردار «بروزگار سلطان محمد خدا بنده در قصبه فریومد اسباب و املاک خریده متوطن، شد (تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۰۶). امیر محمود که «مداح جماعت سرداران» بود به گفته دولت‌شاه «از دهقانی نان حاصل ساختی، و فضلا و فقرا را سیافت کردی، اکابر او را حرمتی زیاده از وصف میداشته‌اند» (همان، ص ۳۰۹). پاره‌ای از دهقانان نیز در جریان درگیری میان جناحهای مختلف زمین‌خود را از دست دادند. مثلاً ملک امیرشاهی سبزوار که از خواهرزادگان خواجه علی مؤید که یکی از حکام معتدل سرداران بود، به تصرف دیوان درآمد. به گفته دولت‌شاه «بعضی از اسباب و املاک موروث [امیرشاهی سبزوار] که در فترات سردار بحوزه دیوان افتاده بود، بسمی بایسنفر میرزا بدو رد کردند» (همان، ص ۳۸۰-۳۸۱).

۱۱۳. رجوع شود به همان، ص ۳۱۴-۳۱۵ و ۳۱۷-۳۲۰ و روضه‌الصفاء، جلد پنجم، پیشین، ص ۶۱۵-۶۲۳.

۱۱۴. همان، ص ۶۱۵.

۱۱۵. تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۱۶.

۱۱۶. همان و روضه‌الصفاء، جلد پنجم، پیشین، ص ۶۱۸.

۱۱۷. تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۱۶.

۱۱۸. همان.

۱۱۹. همان، ص ۳۱۷.

سران سردار برای جلب حمایت مردم البسه ساده صوف می پوشیدند و پاره‌ای از ایشان هر روز سفره عام پهن می کردند. مثلاً، خواجه نجم‌الدین علی مؤید «پیوسته جامه بی تکلف پوشیدی، و در سفره او خاص و عام محفوظ گشتندی، و هر سال نو خانه خود را بتاراج دادی، و شبها در محلات بیوه زنان را درم و طعام دادی...»^{۱۲۰} یا این که پهلوان حیدر قصاب «اهل مروت بود، و سفره عام داشت.»^{۱۲۱}

در دوره حکومت سرداران، روستاییان تنها سه عشر محصول را به صورت جنسی تحویل می دادند و چیزی بیش از آن به کسی نمی پرداختند. به گفته دولتشاه در روزگار علی مؤید «خلایق آسوده گشتند، و از رعایا ده سه بجنس گرفتی، و به یک دینار دیگر تعرض نرسایدی...»^{۱۲۲} گذشته از این، در این دوره شهر سبزوار به یکی از بزرگترین شهرها و پررونق ترین آنها مبدل شد. مردم آن از آرامش بیشتری نسبت به سایر نقاط برخوردار بودند و روابط اجتماعی موجود در آن بمراتب عادلانه تر از سایر نواحی ایران بود. البته، دولت سرداران دموکراسی روستاییان نبود، اما به سبب امتیازاتی که برای مردم فقیر شهرها و روستاها قایل می شد، برای مدتی نسبتاً طولانی قادر به حفظ موجودیت خود بود. اکثر سران سردار از نمایندگان جناح میانه رو آن نهضت بودند، و در واقع آخرین حاکم سرداران پیروان جناح افراطی را تارومار کرد و رهبر آنها، یعنی درویش عزیز، و عمده‌ای از پیروان وی را اعدام کرد.^{۱۲۳} بدین ترتیب، اگر دولت سرداران برای مدتی طولانی دوام می آورد، خواه ناخواه به یک دولت فئودالی عادی تبدیل می شد. با اینهمه، در مدتی که حکومت سرداران دوام آورد، نیروهای عامل در تولید در قلمرو آن رشد کرد. در عین حال، افکار سرداران بر افکار مردم سایر نقاط ایران، بویژه در شرق و شمال سرزمین ایران، تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. در واقع، عقاید سرداران که پیرو شیعه دوازده امامی بودند، در مازندران، گیلان و کرمان رواج یافت.

در این دوره در مازندران چندین امارت فئودالی وجود داشتند که نیرومندترین آنها، یعنی باوندیان، دست‌نشانده ایلخانان و در نتیجه سرورد تنفر مردم بود. در حدود سال ۷۴ هـ. ق. سید قوام‌الدین که فرزند سید عزالدین مرعشی پیشوای درویشان از مریدان حسن‌جویری بود، قیام مردم مازندران را بر علیه ساوندیان رهبری کرد.^{۱۲۴} این نهضت نیز از لحاظ

۱۲۰. همان، ص ۳۲۰. ۱۲۱. همان، ص ۳۱۸.

۱۲۲. همان، ص ۳۲۰. ۱۲۳. همان، ص ۳۲۰-۳۲۲.

۱۲۴. به گفته ظهیرالدین مرعشی سید عزالدین به پیروی از شیخ حسن‌جویری لباس فقر که ناساجان کارخانه عنایت الهی بافیده بودند و بسوزن معرفت یزدانی برهم دوخته، در برداشت

(تاریخ طبرستان و دیوان دمازندران. پیشین، ص ۴۲۸). ظاهراً خواجه شمس‌الدین علی حاکم سردار، از نفوذ سید عزالدین، بمناک بوده است. به قول دولتشاه «امیر سید عزالدین سوغندی که پدر سید قوام‌الدین است، که سادات ساری و حکام آنجا از نسل وی‌اند، بروزگار خواجه شمس‌الدین پیشوای درویشان حسینیّه بود، و از خواجه علی اندیشناک و متوهم شد و امیر قوام‌الدین را همراه داشته، بطرف مازندران روانه شد، و در راه بجوار رحمت ابن‌زدی انتقال نمود، و امیر قوام‌الدین بطریقه پدر بطاعت و ریاضت مشغول شد، و اهل ساری و مازندران مرید او شدند، و سلطنت آن دیار تا بدین روزگار در دست تصرف اولاد و اعقاب اوست» تذکره الشعراء. پیشین، ص ۳۱۶)

ترکیب اجتماعی و ایدئولوژی شرکت کنندگان آن با سریداران تفاوت نداشت. درویشان سیدقوام‌الدین به پیشه‌وران و روستاییان متکی بودند و مساوات در اسواول را تبلیغ می‌کردند. لیکن در کنار آنها جناح معتدلی نیز وجود داشت که نماینده نظرات خرده سالکان بود. رهبری این جناح در دست افراسیاب چلبی که در سال ۷۵۱ ه.ق. در رأس قیام قرار گرفت و سلسله باوندیان را سرنگون ساخت، قرار داشت. افراسیاب چلبی در آغاز اتحاد با درویشان را ضروری می‌پنداشت، و بدین سبب می‌کوشید با درویشان به مسالمت رفتار کند.^{۱۲۰} لیکن از آنجا که درویشان در پی استقرار مساوات بودند، نمی‌توانستند با او که از خانواده‌ای فتووال برخاسته بود، کنار آیند. ظهیرالدین سرعی درباره رفتار نخستین افراسیاب و رابطه وی با درویشان مساوات طلب چنین می‌نویسد:

«چون افراسیاب دید که مردم مازندران بدو رجوع کردند و درویش شده معتقد سیادت مآبی میگشتند و او را هم سرید خود میدانستند و نیز او را چیزها از اسلحه و امتعه توقع مینمودند تا غایتی که بود بر میداشتند و خود میپوشیدند و میگفتند که به کیا بگویند که ما هم نیز سریدانیم و قبا نداریم و تو حاکم این ولایتی برای خود دیگری برمای دوختن که این قبا را فلان درویش برداشته پوشیده است و سپر و شمشیر فرزندان او را بر میداشتند و همین پیغام میدادند که فلان درویش سلاح نداشت از آن سبب برداشت شما را از اینها بسیارست دیگری برای خود بردارید و در وقت درو برنج بمزرعه خاصه کیا افراسیاب میرفتند و توقع برنج مینمودند که درویشان زراعت نکرده التماس دارند که چند کر برنج انعام فرمائی. کیانیز بالضروره میگفت که بدرویشان بدهید و خود در برنج زار میرفتند و پشته چند بر هم می‌بستند...»^{۱۲۱}

بدیهی است که در چنین اوضاع و احوالی اتحاد افراسیاب و درویشان نمی‌توانست دوام آورد. پس از مدتی افراسیاب از درویشان گسست، «از لباس فقر بیرون آمده جامه پوشیده» سید قوام‌الدین سرعی را دستگیر و بزندان افکند.^{۱۲۲} لیکن مردم به زندان حمله کردند و شیخ را آزاد ساختند. روحانیان رسمی نیز جانب افراسیاب را گرفتند. افراسیاب نیز از سیدقوام‌الدین خواست تا با ققیهان رسمی بحث شرعی کند. اما سید «بتقاعد وزید و نزد او نرفت و سخنان درشت در جواب بگفت.»^{۱۲۳} افراسیاب مجدداً درصدد دستگیری سید برآمد، لیکن با مقاومت شدید مردم روبرو شد. مردم مسلحانه به مقاومت برخاستند و میان آنان و لشکریان افراسیاب در نزدیکی آمل جنگی در گرفت. در این جنگ سپاه افراسیاب شکست خورد، و افراسیاب و سه نفر از فرزندانش بقتل رسیدند. بدین ترتیب، دولت سادات در مازندران تأسیس گشت، و قدرت روحانی و سیاسی در دست قوام‌الدین و پس از وی در اختیار فرزندش، یعنی سید کمال‌الدین سرعی، قرار گرفت.^{۱۲۴}

۱۲۵. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، پیشین، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۱۲۶. همان، ص ۳۴۲.

۱۲۷. همان، ص ۳۴۴.

۱۲۸. همان، ص ۳۴۶.

۱۲۹. همان، ص ۳۴۶-۳۵۰.

از سیاست اجتماعی حکومت سادات مازندران اطلاع زیادی نداریم، لیکن می‌دانیم که در زمان این حکومت خراج و عوارض فئودالی که از نظر مذهبی ناسشروع بودند، از میان برداشته شدند. اراضی بایر احیاء گردیدند، و کارهای عام‌المنفعه افزایش یافتند. و شهرسازی که در زمان مغولها ویران شده بود، تجدید بنا گردید.^{۱۳۰} لیکن از آنجا که روابط اقتصادی - اجتماعی عمیقاً دگرگون نشدند و درویشان بینش درستی از روابط اجتماعی نداشتند، بزودی اعیان و بزرگان جدید امور منطقه را به دست خویش گرفتند.

تیمور در سال ۷۹۵ حکومت سادات مازندران را از میان برداشت. لیکن پس از مرگ تیمور مردم از نو قیام کردند و دولت سادات سرعی را به حکومت رساندند. این دولت نیز ضرورتاً بصورت یک دولت عادی فئودالی درآمد.^{۱۳۱}

در حدود سال ۷۷۲ ه.ق. نیز قیام مشابهی در گیلان رخ داد. در این منطقه شیوخ درویشان گیلان به کمک حکومت سادات مازندران حکومت مشابهی بوجود آوردند که بیش از دو قرن دوام آورد. این حکومت نیز بسرعت به یک حکومت فئودال تبدیل شد.^{۱۳۲}

قیام مشابهی نیز در سال ۷۷۵ ه.ق. تحت تأثیر حکومت سربداران خراسان، در کرمان بوجود آمد. این قیام در قلمرو حکومت آل مظفر بوقوع پیوست. در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری جنگهای داخلی فئودالی شدت گرفته بودند، و روستاییان و قشرهای پایین شهرها از این جنگها سخت زیان می‌دیدند. از این روی مردم فقیر کرمان به رهبری پهلوان اسد در سال ۷۷۵ ه.ق. قیام کردند و کرمان را مسخر ساختند. مردم فئودالهای بزرگ محلی را اعدام کردند و عدهای دیگر را بزدان افکندند. پس از آن اقطاعها و اراضی و اسواول بزرگان مصادره گردیدند. مباشران مادر شاه شجاع نیز بازداشت شدند و مردم توسط ایشان به خزانه مادر شاه دست یافتند. البته، مردم کرمان در این درگیری از کمک سربداران خراسان نیز بهره می‌بردند. لیکن سرانجام سپاهیان شاه شجاع کرمان را محاصره کردند و پس از هشت ماه درگیری، مقاومت مردم را درهم شکستند. پهلوان اسد و نزدیکانش اعدام شدند، و قیام سرکوب شد.^{۱۳۳}

حکومت سرکزی پس از مرگ تیمور رو به ضعف گذارد و پاشیدگی فئودالی شدیدتر از گذشته گردید. اقطاع به سیورغال تکامل یافت، و تقیدات و وابستگیهای روستاییان به فئودالها فزونی گرفت. از این روی مبارزه مردم بر علیه حکومت تشدید گردید و نهضت‌های جدیدی سر برآوردند.

در سال ۸۰۸ ه.ق. سربداران سزواری مجدداً قیام کردند، اما لشکریان شاهرخ آن را فرونشاندند.^{۱۳۴} همانگونه که پیش از این بدان اشاره رفت، در سال ۸۰۹ ه.ق. نیز قیام مشابهی در مازندران در گرفت که منجر به احیای حکومت سادات سرعی در آن منطقه گردید. لیکن یکی از ویژگیهای اغلب نهضت‌های مردم پس از مرگ تیمور، این بود که روستاییان و پیشه‌وران

۱۳۰. همان، ص ۳۷۸-۳۷۹.

۱۳۱. همان.

۱۳۲. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۵۷.

۱۳۳. حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، جلد اول، ۱۹۱۰م، ص ۷۰۸-۷۱۴.

۱۳۴. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۶.

دیگر در کنار خرده سالکان دست به شورش نمی بردند، و عقاید اشتراک اموال، برابری اجتماعی، و بطور کلی نظریه های اجتماعی و تخیلی در این نهضتها به شکل بارزتری جلوه گر می شدند. لفافه عقیدتی نهضتها این دوره نیز دیگر عقاید جناح میانه رو تشیع، یعنی شیعه امامیه، نبود. در این دوره فعالیت غلات و فرقه های مختلف آن، بویژه حروفیون، شدت یافت و جنبه ضد تیموری آن بالا گرفت، بطوری که در سال ۸۳۱ ه.ق. به سوء قصد به جان سلطان شاهرخ منجر گردید.^{۱۳۵}

حروفیون مبداء الهی را در انسان می دانسته اند و در باور آنها انسان مانند خدا آفریده شده است. آنان حرکت کاینات و تاریخ بشری را ادواری می پنداشتند. به عقیده ایشان هر دوره تاریخ آدمی با ظهور آدم آغاز می گردد و با «قیامت» پایان می یابد. مبداء الهی در انسان به شکل ارتقاء تدریجی و به شکلهای پیامبری و اولیائی و تجسم و حلول خداوند در انسان در می آید. هنگامی که فرقه حروفیون در لفافه مذهبی به مبارزه با فئودالها، بویژه دولت تیموری، برخاستند، «دجال» را میرانشاه تیموری می دانستند، و بنابر این منتظر ظهور مهدی بودند تا حکومت عدل و برابری عمومی را بر روی زمین حکمفرما سازد.

حروفیون در آغاز بصورتی منفرد به عملی ساختن عقاید خود می پرداختند. از اینرو بر اثر تعقیب، زجر و کشتار پیروان این فرقه در ایران از میان برداشته شدند، و تنها در ترکیه عثمانی ریشه دواندند.^{۱۳۶}

یکی از حروفیون بنام آن دوره سید قاسم انوار بود. وی که از اکابر سادات و اشراف سرخاب تبریز بود، مدتی در نیشابور ساکن گردید و در خراسان به تبلیغ پرداخت.^{۱۳۷} بدین سبب «علمای ظاهری خراسان با اعتراض حضرت سید برخاستند...»، و نزد سلطان شاهرخ از وی سعایت کردند که «این سید را بودن درین شهر مصلحت نیست، چرا که اکثر جوانان مرید او شده اند، مبادا ازین حال فسادی تولد کند.»^{۱۳۸} پس «شاهرخ به اخراج سید حکم فرمود، چندانکه اسرا و ارکان دولت حکم پادشاه بسید میرسائیدند، سفید نبود.»^{۱۳۹} سرانجام، از آنجا که «هیچ آفریده ای بدان جرأت نمی توانست نمودن، سلطان زاده سعید بایسنفر گفت: من بلطایف و ظرایف آن سید را روان سازم که احتیاج بخشونت نباشد.»^{۱۴۰} لیکن بسیاری از حروفیون

۱۳۵. همان، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۱۳۶. همان، ص ۴۶۶-۴۶۸ و اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۲۳-۳۲۵.

۱۳۷. تذکرة الشعراء، پیشین، ص ۴۸۵.

۱۳۸. همان، ص ۴۷۶.

۱۳۹. همان.

۱۴۰. همان. ظاهراً سید در اواخر عمر محافظه کار شده، «بتعم روزگار» می گذرانید و «فر به و سرخ و سفید شده بود، یکی از بزرگان از آن حضرت سؤال کرد که نشان عاشق چیست؟ سید فرمود لاغری و زردی، آن مرد گفت که مر شمارا حال خلاف این است، فرمود ای برادر ما عاشق بودیم وقتی، و اکنون معشوقیم، محب بودیم چند گاهی، این زمان محبوبیم، و از هثوی این بیت خواند:

من گدا بودم درین خانه چو چاه

شاه گشته قصر باید بهر شاه

(همان، ص ۳۸۹-۳۹۰).

معروف، از جمله فضل‌الله استرآبادی مؤسس حروفیون که به‌دست میرانشاه فرزند تیمور بقتل رسید، و نیز نسیمی شاعر حروفی که به‌نحو وحشیانه‌ای در حلب اعدام شد، به‌دست فتودالها از بین رفتند.^{۱۴۱}

یکی دیگر از فرقه‌های غلات شیعه در قرن نهم هجری قمری «اهل حق» بودند. این فرقه بعدها در ایران و کشورهای مجاور میان روستاییان، پیشه‌وران، قشرهای پایین شهرها و نیز میان چادرنشینان نفوذ یافت. در ترکیه «اهل حق» به‌چندین فرقه فرعی تقسیم می‌شدند. در ترکیه ایشان را قزلباش می‌خواندند چرا که در قرنهای نهم و دهم هجری قمری در نهضت قزلباش شرکت داشتند، و در آذربایجان به‌نام قره‌قویونلو و گورنر، در رضائیه به‌نام «ابدال-بئی»، در قزوین به‌نام «کاکاوند» و در مازندران به‌نام «خوجه‌وند» مشهور بودند. به‌گفته پطروشفسکی «این فرقه از لحاظ منشأ، ارتدادی بوده که از محیط خلق ریشه‌گرفته و در طی قرنهای نهم و دهم هجری فعالانه قزلباش شیعه را علیه دولتهای سنی-آق‌قویونلو و امپراتوری عثمانی-یاری می‌کرده است.»^{۱۴۲} در سراسر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری قمری نیز غلات شیعه در آسیای صغیر همواره بر علیه امپراتوری عثمانی دست به‌شورش می‌زدند.^{۱۴۳}

در سال ۸۶۰ ه.ق، نیز مردم خوزستان به‌رهبری سید محمد مشعش قیام کردند، و سلسله‌های محلی ایران را در آن ناحیه بر انداختند. ایشان بزرگان و روحانیان فتودال را نابود کردند و اسواول آنان را میان خود تقسیم کردند.

مشعش مؤسس فرقه خاصی از غلات شیعه بود که خود را پیش‌آهنگان مهدی می‌نامیدند، و استقرار حکومت برابری عمومی و عدالت را بر روی زمین نوید می‌دادند. پیروان مشعش در حدود ده‌هزار نفر بودند. ایشان چنان ترسی بر دل فتودالهای خوزستان و نواحی مجاور افکندند که شیخ‌الاسلام شیراز در رأس سپاهیان بزرگان محلی به‌مقابله با آنها برخاست. در آغاز سپاهیان فتودالها با مقاومت شجاعانه مردم روبرو شدند و سرانجام به‌کمک یکی از شاهزادگان قره‌قویونلو، بر قیام‌کنندگان پیروز شدند. لیکن مشعش پس از چند سال موفق به ایجاد حکومت کوچکی از نوع حکومتهای سریدار شد که تا آغاز قرن دهم هجری قمری دوام آورد.^{۱۴۴}

نهضت‌های مردم در دوره صفویه

در قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی سرزمین ایران در چهارچوب دولت صفوی بوجود آمد. لیکن از آنجا که حفظ وحدت ممالک و نواحی مختلف با وضع اقتصادی و اقوام گوناگون مشکل بود، نخستین سلاطین صفوی بر آن بودند که این وحدت را به‌وسیله مذهب رسمی شیعه امامیه

۱۴۱. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۷.

۱۴۲. اسلام دلا ایران، پیشین، ص ۳۲۵.

۱۴۳. همان.

۱۴۴. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۴۶۸-۴۶۹.

قوام بخشند. از این روی ایشان با دیگر مذاهب اسلام مخالفت می‌ورزیدند و به تعقیب، آزار و کشتار سنیان و شیعیان افراطی، یعنی غلات، می‌پرداختند. اما نباید فراموش کرد که در آغاز محیط درویشی که این سلسله نخست در آن تکوین یافت، با نهضت‌های مردم مربوط بود. مثلاً، می‌دانیم که شیروانشاه شیخ زاهدگیلانی را متهم به جانبداری رعایا می‌کند. شیخ - صفی‌الدین نیز که خود مالک بود و بنابراین نمی‌توانست کاملاً مبین امیدها و خواسته‌های عامه مردم باشد، نفوذ زیادی میان روستاییان و پیشه‌وران داشته است. در عین حال، بسیاری از شیعیان آسیای صغیر، و بویژه غزان صحرانشین، نیز که با دولت سنی عثمانی دشمنی می‌ورزیدند، تحت رهبری روحانی شیوخ صفوی قرار داشتند.^{۱۴۵}

در قرن نهم هجری قمری ترکیب سریدان سلسله صفوی و معتقدات طریقت ایشان دستخوش تغییراتی شد و سالم‌جویی آنها و سریدان شهری و روستاییشان افزایش یافت. در عین حال، با افزایش نفوذ این طریقت میان قبایل جنگجو و صحرانشین ترک، نقش این قبایل در امور سلسله صفوی نیز گسترش یافت. عقاید مساوات طلبانه فروکش کردند، و عرفان صوفیگری تحت الشعاع «جهاد با کفار» قرار گرفت. سرانجام بسبب فشار شدید فتودالهای صحرانشین آق‌قویونلو، و نیز جنگ‌های داخلی قبایل قزلباش به اصطلاح سریدان و درویشان و صوفیان خوانده می‌شدند و ارشاد شیوخ صفوی را قبول داشتند، به یاری بزرگان اسکان - یافته ایرانی، روحانیان، روستاییان و صحرانشینان عادی دولت صفوی را بوجود آوردند.

مذهب شیعه دوازده‌اسامی مذهب رسمی قلمرو دولت صفوی اعلام شد. قزلباشان شاه اسماعیل را به مقام الوهیت رساندند. روستاییان و صحرانشینان ایران، آذربایجان و آسیای صغیر نیز به دلایل مذهبی تحقق آرزوها و خواسته‌های خویش را از وی انتظار داشتند. شاه اسماعیل نیز برای جلب حمایت روستاییان خراج را تا یک‌ششم محصول کاهش داد. لیکن روابط اجتماعی دگرگون نشد و تنها ترکیب گروه حاکم تغییر یافت.^{۱۴۶} طی قرن یازدهم هجری قمری نیز از لحاظ کشاورزی و زندگی شهری پیشرفت و اعتلایی نسبی پدید آمد. این عوامل باعث شدند که نهضت‌های مردم در دوره صفویه به شدت و سرسختی دوره مغول نباشند و کمتر در لافاه مذهبی آشکارگردند.

وضع رعایا نیز که در عهد شاه اسماعیل اول تا اندازه‌ای بهبود یافته بود، در پایان دوران سلطنت شاه طهماسب به‌وخامت گرایید. در سال ۹۷۹ ه.ق. طاعون و خشکسالی در ایران بیداد کردند و فقیرتر شدن روستاییان بیش از پیش نمایان گردید. گذشته از این، شاه طهماسب خراج و دیگر مالیات‌های شهری و روستایی را افزایش داد، و این امر نیز زمینه مساعدی برای واکنش مردم بوجود آورد.

نخستین قیام این دوره که به رهبری فتودال‌های محلی صورت گرفت، درگیلان بوقوع پیوست. مردم گیلان از لحاظ اقتصادی با دیگر نقاط ایران کمتر رابطه داشتند، و قدرت شاه در آنجا ضعیف بود. از این روی در سال ۹۷۷ ه.ق. مردم به سرکردگی احمدخان که از حکومت مرکزی کدورتی داشت، خروج کردند. پس از چند درگیری، سرانجام مردم گیلان، یا به گفته ملاعبد

۱۴۵. اسلام در ایران. پیشین، ص ۳۸۳-۳۸۸.

۱۴۶. همان، ص ۳۸۷-۳۹۸.

الفتاح فومنی «اجامره و اوباش»^{۱۴۷} یا «اراذل الناس»^{۱۴۸} از سپاهیان شاه طهماسب شکست خوردند. لیکن در حین شورش، رشت و بلوکات نزدیک آن را «غارت و تالان کرده و عمارات اعیان و مردم را» به آتش کشاندند.^{۱۴۹}

در سال ۹۷۹ ه.ق. نیز پیشه‌وران و مردم فقیر شهر تبریز قیام کردند. این قیام که تا سال ۹۸۱ ه.ق. دوام آورد، بازتاب تضاد میان بزرگان شهری که در محله خاصی از تبریز زندگی می‌کردند و قشرهای پایین شهر بود. دالسانداری علت این قیام را ستیز دو گروه می‌داند که «یکی در پنج محله و دیگری در چهار محله» سکونت داشته‌اند.^{۱۵۰} ظاهراً علت مستقیم این قیام نیز تضیقاتی بوده است که انتقالی بک اوستاجلو حاکم تبریز برای مردم بوجود آورده بوده: به گفته دالسانداری اختلاف مردم با «عمال دیوانی از اینجا آغاز شد که بهای گوشت اندکی بالا رفت...»^{۱۵۱}

بهرگونه، رهبری این نهضت را پیشه‌وران و پهلوانان تبریز به عهد داشتند. مردم فقیر شهر خانه‌های داروغه، بزرگان، سادات و روحانیان ثروتمند را غارت کردند و در کویهای مختلف قدرت را بدست گرفتند. سرانجام شاه طهماسب از در مذاکره با مردم وارد شد، و موافقتی بین نماینده شاه و مردم صورت گرفت. طبق این توافق تمامی شورشیان از مجازات معاف شدند. لیکن مردم از قبول این موافقت نامه سر باز زدند، و چند محله شهر از نو دستخوش شورش گردید. سپاهیان حکومت مرکزی وارد شهر شدند و پس از بازداشت بسیاری از مردم، رهبران قیام را به‌دار آویختند. با اینهمه، شاه طهماسب برای جلوگیری از گسترش شورش در تبریز و سایر شهرهای ایران، امتیازات مهمی برای مردم تبریز قایل شد. مالیات پیشه‌وران بخشوده شد و شهر تبریز از پرداخت تمام عوارض دیوانی معاف گردید.^{۱۵۲}

در آغاز حکومت شاه عباس اول وضع داخلی و سیاست خارجی ایران بسیار ناساعد بود. لشکریان دولت از یک سو اورا، انهر، بسیاری از شهرهای مهم خراسان را اشغال کرده بودند و سپاهیان عثمانی ارمنستان شرقی، آذربایجان و منطقه غربی ایران را تحت سلطه خویش داشتند. در داخل کشور نیز جنگهای خانگی فئودالها و شورشهای مردم که به سبب افزایش مالیاتهای حکومت مرکزی پدید آمده بودند، رواج داشتند. این عصیانها معمولاً به رهبری امیران فئودال محلی که از ضعف حکومت مرکزی برای کسب قدرت استفاده می‌کردند، برپا می‌شدند.^{۱۵۳} یکی از شورشهای این دوره که مردم در آن شرکت داشتند، عصیان اهالی

۱۴۷. ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، قادیخ گیلان، ۱۳۴۹، ص ۵۸.

۱۴۸. همان، ص ۲۳.

۱۴۹. همان، ص ۲۹.

۱۵۰. صفرونامه‌های دینزیان در ایران. پیشین، ص ۴۴۵.

۱۵۱. همان، ص ۴۴۶.

۱۵۲. پیش از قیام تبریز شاه طهماسب به منظور جلوگیری از انحطاط سطح زندگی مردم وصول تمنا، یعنی مالیات خرید و فروش را که توسط منولها وضع شده بود، لغو کرده بود (همان، ص ۴۴۱). لیکن کماکان مالیات جزئی از پیشه‌وران، به نام مال محترفه، اخذ می‌گردید (قادیخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۲۶).

۱۵۳. همان، ص ۵۴۰-۵۴۲.

لشته نشا در سال ۹۹۹ ه.ق. بود. سردم «کلانتر لشته نشا و دو نفر از اعیان آنجا را به قتل» رساندند. ۱۰۴ از اینزوی بقیه اعیان فرار کردند و به قلعه لاهیجان پناه بردند. آنگاه «ده هزار آدم که اسلحه ایشان اکثر چوب شمشاد و تبر و پیشدار و داس و امثال آن بود، به لاهیجان رفته، شروع در گرفتن حصار قلعه» کردند تا قلعه را «از تصرف اولیای شاه عباس بیرون آورند.» ۱۰۵ لیکن «سپه سالاران و اعیان و اکابر گیلان بیه پس، به اتفاق حاکم رشت... با ده هزار سوار مسلح نیزه دار آنها را متواری و بقتل می رسانند...» ۱۰۶ پس از آن شاه عباس اراضی تیول بزرگان گیلان را مصادره کرد و به اسلاک خاصه خویش ضمیمه ساخت. ۱۰۷

در سال ۱۰۰۲ ه.ق. نیز قیامهای مردم طالش و لرستان، در سال ۱۰۰۵ ه.ق. شورش سید مبارک در اردبیل فرونشاند شدند. این قیامها و نیز استقرار صلح با دولت عثمانی و بیرون راندن ازبکان از ایران، شاه عباس را بر آن داشت تا به اصلاحاتی در زمینه مالیاتها دست زند. مالیات بر دام که بار سنگینی بر دوش رعایا بود، لغو گردید. پس از انعقاد پیمان صلح با ترکیه در سال ۱۰۲۲ ه.ق.، نیز مردم اصفهان برای مدت سه سال از پرداخت ۱۵ هزار تومان مالیات معاف شدند. ۱۰۸

پس از مرگ شاه عباس حکومت مرکزی رو به ضعف گذارد و قیامهایی برپا شدند. یکی از مهمترین این قیامها در سال ۱۰۳۹ ه.ق. در گیلان رخ نمود. معاینتهای مالیاتی که به بخش مرکزی کشور تعلق می گرفتند، شاسل گیلان نمی شدند. در واقع، در گیلان مالیاتها افزایش یافته بودند. بدین سبب فتودالهای کوچک گیلان از مرگ شاه عباس استفاده کردند و مردم ناراضی را به گرد خود جمع کردند. لیکن مردم به زودی فتودالها را پس زدند و به نحوی فعال شورش را در دست خویش گرفتند. آنها سراسر ایالت گیلان را تصرف کردند و در رشت انبارهای دولتی را شکسته، ابریشم خام موجود در انبارها را بین خود تقسیم کردند. تا این که «افراد محترم و ناسی عوام الناس» نزد رهبر ظاهری قیام، یعنی کالنجار سلطان، آمده، از او خواستند تا جلو زیاده رویهای بینوایان را بگیرد. شاه صفی اول نیز به کمک خانهای مجاور اعیان گیلان که به شاه وفادار مانده بودند، از پراکندگی و فقدان سازمان و برنامه شورشیان استفاده کرد و عصبان را فرونشاند. تعداد کثیری از شورشیان بقتل رسیدند. خانها نیز زنان و دختران را به بردگی بردند و پاره ای از شورشیان را به مالکان تحویل دادند. ۱۰۹

در پایان قرن یازدهم هجری قمری وضع روستاییان و پیشهوران رو به انحطاط گذارد و تضادهای درونی طبقه فتودال که به منظور کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی با یکدیگر درگیر بودند، شدت گرفتند. از اینزوی فتودالها برای تأمین مالی این جنگها بهره فتودالی را افزایش دادند. این امر نیز فقر روستاییان را دامن زد و مانعی برای رشد بازار داخلی، و، در نتیجه، افزایش

۱۵۴. تاریخ گیلان. پیشین، ص ۱۶۹

۱۵۵. همان، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۱۵۶. همان، ص ۱۷۰.

۱۵۷. همان، ص ۱۷۲.

۱۵۸. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۵۴۲-۵۴۳، ۵۵۱.

۱۵۹. تاریخ گیلان. پیشین، ص ۲۶۱-۲۶۵.

بازرگانی و تولید کالایی، بوجود آورد. در عین حال، مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال که بر اثر رشد روابط کالا-پولی دوره شاه عباس و پس از آن، بالا رفته بود، موجب افزایش مالیاتها گردید. بدین ترتیب، شامسلطان حسین مالیات روستاییان، پیشه‌وران، چادر نشینان و تجار را دو تا سه برابر ساخت، و مالیاتهای جدیدی نیز وضع کرد. این عوامل موجب فقر روستاییان شد و حتی قسمتی از محصول لازم برای بازسازی زندگی تولیدکنندگان را از دست آنها خارج ساخت. روستاییان ناگزیر به مهاجرت‌های دسته جمعی پرداختند، و شاه سلطان حسین برای جلوگیری از مهاجرت ایشان، فرمانی در مورد منع حرکت روستاییان صادر کرد.^{۱۶۰}

انحطاط کشاورزی و تولید پیشه‌وری که درآمد دولت را کاهش داد، موجب کاهش درآمد پاره‌ای از فئودالها و عدم رضایت آنان از حکومت صفوی گردید. در نتیجه، گرایش بسوی عدم تمرکز بیشتر شد. حکومت مرکزی رو به ضعف گذارد و تضاد داخلی طبقه فئودال نمایانتر از پیش گردید. از این‌روی نهضت اقوام تابع دولت صفوی که بصورت نهضت عمومی مردم علیه سلطنت صفوی آغاز گردید، بصورت دیگری درآمد، رهبری آن به دست فئودالهای محلی افتاد.^{۱۶۱}

در چنین اوضاع و احوالی بود که افغانها با استفاده از تناقضات موجود در قلمرو دولت صفوی بر ایران مسلط شدند.

۱۶۰. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۶۰۷-۶۱۱.

۱۶۱. همان، ص ۶۱۳-۶۱۵.

در ایران

در آغاز قرن سوم میلادی امپراتوری اشکانیان رو به انحطاط گذاشت. امپراتسوری اشکانیان تشکیل می‌شد از تعدادی ایالات نیمه‌مستقل و مستقل که در اختیار نمایندگان خاندانهای بانفوذ اشرافی قرار داشتند. این امپراتوری به‌سبب جنگهای فرساینده با رومیان و جنگهای داخلی، و نیز بحران روابط انسانها در تولید رو به‌ضعف‌گذار. در شرق و مرکز فلات ایران جماعت‌های روستایی وجود داشتند، و در غرب امپراتوری روابط برده‌داری تسلط بودند. در اواخر دوره اشکانیان بهره‌کشی از جماعت‌های روستایی افزایش یافت، و تضاد بین دو شیوه زندگی عشیرتی و برده‌داری به‌پویش تغییر روابط انسانها در تولید یاری رساند. بتدریج شکلهای جدیدی از بهره‌کشی در فلات ایران پدید آمدند. در غرب سرزمین ایران برده‌ها بخشی از آزادی خود را بست آوردند و در شرق و مرکز ایران جماعت‌های روستایی مورد تجاوز بزرگان قرار گرفتند و اراضی خود را از دست دادند. بدین ترتیب، بر اثر بحران عمومی و پیدایش اشکال جدید روابط اقتصادی، پادشاهی اشکانیان رو به‌ضعف‌گذار.

در اواسط نیمه اول قرن سوم میلادی اتحاد مجدد ایران تحت حکومت ساسانیان بوجود آمد. در این دوره، بتدریج روابط برده‌داری از میان برداشته شدند و اراضی جماعت‌های روستایی که یا از درون تجزیه شده بودند و یا از بیرون مورد تجاوز بزرگان واقع شده بودند، به تصاحب مالکان جدید درآمدند. روابط جدیدی بین انسانها در تولید بوجود آمد. در پایان قرن چهارم میلادی خصایص عمده جامعه ساسانی بازترگشت و مالکیت بزرگ و خرد فئودالی که بر مبنای دریافت مازاد تولید کشاورزی به‌صورت جنسی و بعضاً نقدی، قرار داشت، بر انواع دیگر مالکیتها تسلط گردید. روابط جدید اسکان رشد بیشتر نیروهای عامل در تولید را فراهم آوردند. به‌رغم تسلط اقتصاد طبیعی، تولید بهبود یافت، فنون جدیدی بکار گرفته شدند و شناخت انسان از طبیعت فزونی پذیرفت. بازرگانی رشد پیدا کرد، پیشه‌ها و حرفه‌ها پیشرفت کردند و جدایی صنعت از کشاورزی محسوس‌تر از گذشته گردید. پیدایش سراز بزرگانی در رابطه با بازرگانی بین‌المللی، و تاحدی محلی، نیز به‌رشد تولید کالایی ساده یاری رساند. در اواسط دوره ساسانیان پیشرفت صنعت و گسترش شهرنشینی نیز باعث افزایش مؤسسات آبیاری و وسعت کشتزارها شد.

گسترش روابط فنودالی موجب تجزیه سیاسی، و در نتیجه، ضعف حکومت مرکزی گردید، تا این که در اواسط قرن هفتم میلادی حکومت ساسانیان بر اثر ضربه های اعراب سقوط کرد.

پویش تکامل بعدی فنودالیسم در ایران در عهد حکومت خلفای عرب سست تر شد چرا که فتوحات اعراب برده داری را که در ایران ستلاشی شده بود، تقویت نمود و شکل های غیر-متکامل مالکیت فنودالی زمین و آب، یعنی مالکیت فنودالی دولت و مالکیت غیرمشروط زمین، را گسترش داد. لیکن پس از پیروزی عباسیان گرایش بسوی فنودالیسم تشدید گردید و تمایلات فنودالی در تکامل شکل های مالکیت مشروط زمین، یعنی اقطاع، تجلی یافت. گسترش اقطاع های نظامی قدرت مرکزی را ضعیف کرد و تجزیه طلبی سیاسی فنودالها منجر به ایجاد حکومت های مستقلی گردید که در قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم در ایران و سایر کشورهای تابع خلافت بوجود آمدند. تکامل مالکیت های فنودالی نیز وابستگی روستاییان به مالکان را افزایش داد و تقییدات تولیدکنندگان را بیشتر کرد. لیکن تحکیم جامعه متکامل فنودالی از لحاظ اقتصاد ایران مساعد بود و سقوط حکومت خلفای عرب و احیای دولتهای محلی به اعتلای آن کمک کرد. دیگر خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و مردم شهرها از کشور خارج نمی شد و در داخل ایران مصرف می گردید. بتدریج بر اثر رشد بازرگانی که به سبب امنیت نسبی بوجود آمده بود، شهرها گسترش یافتند و تولید کالایی ساده رونق گرفت. افزایش مبادله کالا میان شهر و روستا و تجارت بوسیله کاروانها نیز در رونق شهرها مؤثر واقع شدند. توجه به کشاورزی افزایش یافت، کشت مزروعات قدیم توسعه پیدا کرد و کشتهای جدیدی مرسوم گشتند. قنات های بسیاری حفر شدند و استفاده کارای تری از آب رودخانه ها بعمل آمد. بدین ترتیب، در آغاز قرن هفتم هجری قمری جامعه فنودالی ایران مرحله تکامل خود را می پیمود. تولیدات کشاورزی و پیشه وری افزایش یافته بودند و سرمایه تجاری به سبب گسترش تجارت داخلی و خارجی قابل ملاحظه بود. لیکن در نیمه اول قرن هفتم هجری قمری این تکامل به سبب حمله مغولها و سقوط شدید نیروهای عامل در تولید دچار وقفه شد. جمعیت شهرها و روستاها کاهش یافت، بسیاری از شهرها و روستاها ویران شدند و مؤسسات آبیاری منهدم گشتند. تولید کالایی ساده و مبادله بین شهر و روستا کاهش یافت. روستاییان بیشتر از گذشته سورد بهره کشی قرار گرفتند و بسیاری از پیشه وران یا بصورت برده به مغولستان اعزام شدند و یا از دیار خود فرار کردند. زندگی صحرائشینی افزایش فوق العاده ای یافت و در تضاد با زندگی ساکن قرار گرفت. با اینهمه، در قرن هشتم هجری قمری گرایشهای تریقخواهانه ای در کشاورزی و صنعت پدید آمدند، لیکن به سبب ضعف اقتصادی - اجتماعی جامعه، گسترش این گرایشها با موفقیت چندانی روبرو نشد و سطح تکامل اقتصادی جامعه هرگز به سطح پیش از حمله مغول نرسید.

در قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی کشور در چهار چوب دولت صفوی بوجود آمد، لیکن روابط فنودالی برجای باقی ماندند، و افزایش جنگ های داخلی و خارجی، و در نتیجه، افزایش مالیاتها، بار دیگر وضع اقتصادی جامعه را مختل ساخت. در قرن یازدهم مجدداً اقتصاد ایران چه از لحاظ کشاورزی و چه از نظر زندگی شهری و تولیدات پیشه وری از پیشرفت و اعتلایی نسبی برخوردار گردید. تولیدات کالایی ساده رشد یافتند و روابط کالا - پولی و بازرگانی، بویژه بازرگانی خارجی، توسعه پیدا کرد. در کشاورزی نیز پیشرفتهایی در

زمینه آبیاری، نوع محصول و فن زراعت، به جز ابزارکار، بلست آمدند. در بازرگانی نیز مبادله پولی جایگزین مبادله جنس با جنس شد. واردات کالاهای خارجی، بویژه منسوجات، افزایش یافت، لیکن مقدار آن چنان نبود که صنایع پیشه‌وری ایران را از میان بردارد. در این دوره شرکت‌های هند شرقی انگلیس و هلند امتیازات بازرگانی کسب کردند. لیکن این امتیازات در ازای منافع سیاسی و اقتصادی اخذ شده از کشورهای اروپایی، بلست آمده بودند. از این روی، در این دوره ایران به یک کشور وابسته و یا نیمه‌مستعمره تبدیل نشد.

در زمان شاه‌عباس اول نفوذ مأموران کشوری که به روحانیان و تجار بزرگ متکی بودند، جایگزین نفوذ بزرگان نظامی و چادرنشین شده، و در نتیجه، تمایل به مرکزیت افزایش یافت. لیکن این گرایش کاملاً مستمر نبود تا منجر به ازهم پاشیدگی فئودالی گردد چرا که در تکامل اقتصادی کشور نقطه اتکای قوی وجود نداشت. بزرگان نظامی چادرنشین و فئودال‌های شهرستانی هنوز در مرکز و نواحی دیگر از نفوذ زیادی برخوردار بودند و نیروی کافی برای مقاومت در اختیار داشتند. در عین حال، در این دوره مصارف دستگاه اداری دولت و بزرگان فئودال بر اثر رشد روابط کالا - پولی افزایش یافت. اما از آنجا که مازاد کشاورزی تنها منبع مهم تأمین این درآمد بود، دولت و فئودالها فشار خویش را بر روستاییان بیشتر کردند. مالیات کشاورزان، و سپس مالیات پیشه‌وران، چادرنشینان و تجار خرد و متوسط افزایش یافتند. خرجهای تجملی و بیهوده زیاد شدند و ثروت عظیم و بیحاصلی در خزانه صفویان گردآمد. فئودال‌های بزرگ نیز برای کسب قدرت و تجدید تقسیم اراضی به منظور بلست آوردن مازاد بیشتر، به جنگ با یکدیگر پرداختند. جنگ‌های خانگی فئودالها و افزایش مالیات‌ها رشد تولید شهرها و روستاها را مانع شدند. فقر روستاییان و پیشه‌وران رشد بازار ملی را محدود ساخت و کمبود بازار داخلی مانعی بر سر راه رشد تولید کالایی بوجود آورد. تقلیل بازرگانی داخلی و تولیدات کالایی ساده نیز موجب سست شدن روابط اقتصادی میان بخش‌های مختلف کشور گردید. در عین حال تقلیل حمل کالاهای ترانزیتی از جاده‌های کاروان‌رو ایران، به سبب گسترش تجارت ایران از طریق کرانه‌های اقیانوس هند که به وسیله تجار هلندی انجام می‌گردید، انحصار تجارت ترانزیتی را از دست تجار ایرانی و ارمنی خارج ساخت. فقدان مرکزیت کامل و مستمر به سبب نفوذ فئودال‌های چادرنشین و غیر چادرنشین، نیز پاشیدگی سیاسی فئودالیسم را مانع می‌شد. این امر نیز نقطه اتکای مطمئنی در تکامل اقتصادی کشور فراهم نمی‌آورد. در شهرها حکومت در دست فئودال‌هایی بود که با تجار بزرگ و عمده‌فروش که به تجارت خارجی و داخلی مشغول بودند، ارتباط داشتند. از این روی تجار بزرگ هیچگاه بصورت طبقه متشکل و نیرومندی در نیامدند. بازرگانان از پایگاه نسبتاً برجسته‌ای برخوردار بودند، و از آنجا که به سبب هجوم‌های بیگانگان دوام اشراف زمیندار و مرزهای طبقه‌ای بین ایشان و بازرگانان سست بود، زمینداران به بازرگانان با دیده تحقیر نمی‌نگریستند. در نتیجه، تجار بزرگ در مقابل فئودال‌ها قرار نگرفتند و تضاد خصمانه‌ای میان زمینداران و بازرگانان عمده وجود نداشت برعکس، آنها به اتفاق زمینداران بزرگ بر علیه پیشه‌وران، تجار خرد و تنگستان شهری صف آرایی کردند. اصناف پیشه‌وری نیز به سبب تمرکز دولت و بزرگان فئودال در شهرها، ضعیف باقی ماندند و مقاومت‌های

آنان به سبب عدم وجود برنامه مشخص و عدم پشتیبانی گروههای ثروتمند بازرگان، درهم شکسته شدند. در عین حال، دوام اقتصاد شبانی نیز مالمی بر سر راه پیشرفت همه جالبه نیروهای اقتصادی و اجتماعی بود. تماسی این عوامل باعث شدند که گرایشهای ارتجاعی بر تکامل اقتصادی-اجتماعی ایران مسلط شوند. از این روی، جامعه فئودالی ایران در آغاز قرن دوازدهم هجری قمری وارد مرحله تلاشی و انحطاط گردید و زمینه مساعدی برای ورود غرب و تسلط سیاسی و اقتصادی آن فراهم آمد.

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش چهارم

ملاحظاتى راجع به دو مسأله در تاريخ ايران

کاربرد پذیری «شیوه تولید آسیایی» در ایران

در چند دهه اخیر بسیاری از محققان به بحث درباره مفهوم «شیوه تولید آسیایی» پرداخته‌اند.^۱ اگر چه در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم این بحث بیشتر در دهه ۱۹۳۰ در پاره‌ای از کشورها مستقیماً در رابطه با وظایف عملی و مسایل استراتژیکی تکامل مطرح گردید. از جمله مسائل مورد بحث این جوامع یکی این بود که آیا جامعه مبتنی بر شیوه تولید آسیایی در این مناطق وجود داشته است، و دیگر این که آیا این جوامع در مرحله انتقال از شیوه تولید آسیایی به جامعه مبتنی بر بازار بودند، یا نه؟

بدهرگونه، تکامل جوامع مذکور بعد از دهه ۱۹۳۰ مسائل جدیدی را مطرح ساختند، و شواهد و منابع جدیدی درباره جوامع آسیا مورد مطالعه قرار گرفتند و باستانشناسی نیز به کشف پدیده‌های ناشناخته‌ای دست یافت. تماسی این عوامل بحث جدیدی را درباره جوامع «آسیایی» بوجود آوردند.

مدتها در جوامع غربی این نظر رواج داشت که جوامع آسیایی جوامعی عقب مانده‌اند که از زمانهای بسیار پیش ایستا باقی مانده‌اند، و این که این جوامع از تکاملی برخوردار نبوده‌اند. بعبارت دیگر، چنین انگاشته می‌شد که جوامع آسیایی فاقد تاریخ، یعنی فاقد تکامل‌اند. لیکن پس از جنگ دوم بسیاری از این جوامع تکامل چشمگیری یافتند، و هم اکنون در پویس ساختن آینده خویش‌اند. از این روی، مطالعه مجدد قوانین «خاص» تکامل این جوامع ضروری گردید، و بدینجهت مجله لاپانسه در سال ۱۹۴۴ شماره مخصوصی راجع به شیوه تولید آسیایی به چاپ رساند.^۲ پس از آن نیز بتدریج مطالعات مربوط به شیوه تولید آسیایی گسترش یافت، و سرانجام مجموعه‌ای به ویراستاری روزه‌گاردوی در فرانسه به چاپ رسید.

۱. برای نمونه رجوع شود به

George Lichtheim, «Marx and The Asiatic Mode Of Production.» St. Antony's Papers, No. 14, PP. 80-112; Ernest Mandel, *The Formation Of The Economic Thought Of Karl Marx*, 1961, PP. 116-39, Roger Garaudy (ed.) *Sur Le «Mode de Production Asiatique.»* Paris, 1969; Y. Varga, *Politico Economic Problems of Capitalism*, 1968, PP. 330-51; and Karl A. Wittfogel, *Oriental Despotism*, 1959.

2. *La Pensée*, No. 114, April 1944.

نتیجه آن که، پاره‌ای از محققان بیش از حد بر خصیصه تاریخی خاص جوامع واقع در آسیا، آفریقا و امریکای جنوبی پافشاری می‌کردند، و به این نتیجه‌گیری رسیدند که قوانین خاصی حاکم بر تکامل این جوامع می‌باشند، و این که قوانین عمومی حاکم بر تکامل تاریخ جهان وجود ندارند. این‌گرایش به‌دلایلی که پیش از این در فصل مربوط به علم اجتماعی از آن سخن رفته، قابل قبول نیست، اگر چه این حکم به‌معنای نفی ویژگیهای تکامل جوامع گوناگون که به‌سبب وجود شرایط تاریخی مختلف پدید می‌آیند، نمی‌باشد. عده‌ای دیگر از محققان نیز سعی برای این دارند که «شیوه تولید آسیایی» را در چهارچوب تکامل تاریخی بگنجانند، و آن را تافته جدا بافته‌ای عنوان نکنند. لیکن آنان نیز نظریه‌ای نظام‌پذیر که روابط انسالها در تولید این «شیوه تولید» را مشخص سازد و عواملی را که باعث تلاشی این نظام می‌گردند، متمایز گرداند، ارائه نداشته‌اند.^۳

در عین حال، متفکرانی نیز که در نیمه دوم قرن نوزدهم به این مسئله توجه داشته‌اند و گمانه‌هایی راجع به آن عنوان کرده‌اند، به‌سبب کمبود هرگونه منابع درباره جوامع آسیایی و آفریقایی، هیچگاه بصورتی نظام‌پذیر و تفصیلی (بر خلاف آثار دیگرشان) نظریه‌ای راجع به این جوامع ارائه نداشته‌اند. متفکران مذکور نوشته‌ها و مشاهدات پراکنده و در عین حال جالبی، درباره پدیده‌های مختلف زندگی اقتصادی - اجتماعی جوامع آسیا، آفریقا و امریکای لاتین دارند که بیشتر بر اساس مطالب چند کتاب موجود در آن دوره است که بسیاری از آنها از نظر علمی اهمیت خود را از دست داده‌اند.^۴ در واقع، آنان نیز در سه دهه آخر قرن نوزدهم تأکید خویش درباره گمانه‌های مربوط به شیوه تولید جوامع آسیا را کنار نهادند. البته، دلیل این امر نیز آشکار است چرا که در قرن نوزدهم دانش ما راجع به جوامع آسیا و آفریقا بسیار محدود بود. از اینرو، آنان که تأکید بر تطابق نظریه با واقعیت داشتند، نمی‌توانستند بر خلاف روش شناسی و نظریه خود بر سبنای شواهدی اندک و غیر علمی نظریه‌ای نظام‌پذیر و واقعی راجع به این جوامع عنوان کنند. پس، جز گمانه‌هایی، نظریه‌ای راجع به این جوامع

۳. مثلاً، رجوع شود به

Kimio Shiozawa, «Marx's View of Asian Society and His Asiatic Mode of Production», *The Developing Economies*, Vol. IV, No. 3, Sept. 1966, PP. 299 - 315.

شیوزاوا دقیقاً تولیدکننده این نظام و نیز رابطه‌ی را با فهرست تولیدکننده مشخص نمی‌سازد و برغم تأکید بر وجود جماعت‌های روستایی و اهمیت مؤسسات عظیم آبیاری به این نتیجه‌گیری می‌رسد که رشد باروری کل خانوارهای جماعت‌های روستایی باعث استقلال آنان از جماعت، و در نتیجه، تجزیه جماعتها، می‌گردد. در این پویش، نظام آسیایی به‌نظام برده‌داری تبدیل می‌گردد (همان، ص ۱۵-۳۱۴).

۴. مهم‌ترین این کتابها عبارت بودند از،

François Bernier, *Voyages Contenant La Description Des Etats du Grand Mogol*, T.S. Raffles, The History of Java, C. Foster, *A Historical Geography of Arabia*, G. Campbell, *Modern India*, J. Child, *Treatise on The East India Trade*, James Miu, *History of British India*, W. F. Hegel, *Philosophy of History*, and R. Jones, *An Essay on The Distribution of The Wealth and on The Sources of Taxation*.

در این مورد رجوع شود به همان، ص ۳۰۱ و مقدمه اریک هابزبام (E. Hobabawm) بر کتاب *Pre-Capitalist Economic Formations*, 1965.

ارائه نداشتند.

بهرگونه، در فصل مربوط به علم اجتماعی به این امر اشاره گردید که شیوه تولیدی که با نظام آسیایی قابل تطبیق باشد، هنوز مورد بحث و گفتگو است. و در واقع، تاکنون طرفداران مفهوم «شیوه تولید آسیایی» به ذکر خصایص ویژه این «نظام» اکتفا کرده‌اند، و این خصایص را در جوامع آسیا، آفریقا و امریکای لاتین پیش از ورود غرب کاربردپذیر دانسته‌اند، بدون این که به بحثی نظام‌پذیر و علمی راجع به این شیوه تولید از نظر علم اجتماعی بپردازند. خصایص ویژه و اساسی مفهوم «شیوه تولید آسیایی» را که مورد توافق طرفداران این مفهوم است، می‌توان بدینگونه خلاصه کرد:

۱. مهم‌ترین خصیصه «شیوه تولید آسیایی» فقدان مالکیت خصوصی است: مالکیت یا دولتی و یا اشتراکی است. به سبب وجود مالکیت اشتراکی زمین (فقدان مالکیت خصوصی) که عدم تکامل تقسیم اجتماعی کار در درون جماعت ده را باعث می‌گردد، جماعت ده وحدت درونی خود را حفظ می‌کند. از اینرو جوامع آسیایی را که باقی می‌مانند و تکامل نمی‌یابند. عبارت دیگر، تقسیم کار تکامل نیافته، بهم پیوستگی درونی جماعت را از طریق حفظ وحدت کشاورزی و صنایع دستی، تقویت می‌کند.*

۲. کشاورزی به سبب عوامل جغرافیایی و آب و هوایی در تمامی جوامع شرقی بدون وجود مؤسسات عظیم آبیاری اسکان‌پذیر نیست.^۶ چنین مؤسساتی متضمن وجود قدرتی مرکزی است تا این مؤسسات را بسازد، آب آنها را توزیع کند و آنها را تعمیر و نگهداری کند. و آن قشر دیوانسالاری که این قدرت را اعمال می‌کند، و به سبب تخصص و تسلط بر این مؤسسات، بخش بزرگی از مازاد اجتماعی تولید را به خود اختصاص می‌دهد، «استبداد شرقی» را پدید می‌آورد. مستند شرقی از قدرت بسیاری برخوردار است چرا که او نقش سازمان دهنده تولید را به رغم این واقعیت که وی مالک وسایل تولید نیست، ایفا می‌کند.^۷

۳. دولت مازاد تولید را در دست خویش قرار می‌دهد، و میان متخصصان آبیاری و دیگر اعضای دیوانسالاری که در شهرها می‌زیند، توزیع می‌کند. از این روی شهرهای آسیایی کاملاً تابع قدرت مرکزی هستند. عبارت دیگر، شهرها بعنوان مراکز مصرف، به ضرر نواحی روستایی گسترش می‌یابند. چرا که شهرها در عوض دریافت مازاد کشاورزی چیزی با روستا مبادله نمی‌کنند، و تولید به صورت غالب تولید ارزش استفاده باقی می‌ماند.

۴. در نتیجه، این جوامع قرن‌ها در این نظام باقی می‌مانند تا این که با ورود کشورهای سرمایه‌داری غرب، «شیوه تولید آسیایی» انسجام خود را از دست داده متحول می‌گردد. عبارت

۵. «بر تپه به حق شالوده تمام پدیده‌های موجود در شرق را - که وی به ترکیه، ایران و هندوستان نظر دارد - فقدان مالکیت خصوصی زمین می‌داند.» *Selected Correspondence, 1965, P. 80*

۶. «نخستین شرط کشاورزی در آسیا، آبیاری مصنوعی است» (همان، ص ۸۲).

۷. بدین ترتیب، در «شیوه تولید آسیایی» این دولت است که مازاد را به خود اختصاص می‌دهد. چرا که در این «نظام»، طبقه‌ای ممتاز و مستقل از دولت، وجود ندارد. در واقع، دولت در این «نظام» در رابطه با کارکرد تخصصی آن بوجود آمده است. آیا می‌توان شیوه‌ای یافت که نحوه تخصیص مازاد آن با چنین شرایطی - تصاحب مازاد توسط دولت، فقدان مالکیت خصوصی و تولید غیر کالایی کشاورزی (تولید برای مصرف) - مطابقت داشته باشد؟

دیگر، جوامع آسیایی تا قبل از ورود غرب فاقد تاریخ اند. آیا می‌توان کاربردپذیری خصایص ویژه فوق را در تاریخ ایران، چه در دوره سورد مطالعه و چه پیش از آن، پذیرفت؟ برای جواب دادن به چنین سؤالی باید به بررسی هر یک از این خصایص در تاریخ ایران پرداخت.

شکلهای مالکیت زمین

اکثر طرفداران نظریه «شیوه تولید آسیایی» فقدان مالکیت خصوصی زمین را مهمترین خصیصه جوامع آسیایی می‌دانند.^۸ معمولاً چنین عنوان می‌شود که زمینداری در شرق باستان، بویژه در چین، هند، بین‌النهرین و مصر از چنین خصیصه‌ای برخوردار بوده است. البته، در اینجا هدف این نیست که کاربردپذیری «شیوه تولید آسیایی» در تاریخ چین، هند و مصر مورد مطالعه قرارگیرد. اما تا آنجا که این مسئله به ایران و بین‌النهرین مربوط می‌گردد، مطالبی که در فصل مربوط به شکلهای گوناگون مالکیت زمین عنوان شدند، رد چنین انگاری را اسکان‌پذیر می‌سازد.

شکی نیست که جوامع ابتدایی در تاریخ تکامل جوامع فلات ایران و بین‌النهرین وجود داشته‌اند. لیکن بسیاری از این جوامع، بویژه در غرب فلات ایران، در دوره ماد، هخامنشیان و اشکانیان متلاشی می‌شوند، و مالکیت‌های خصوصی بزرگان و افراد معمولی جایگزین آنها می‌گردند. در واقع، وجود مالکیت خصوصی زمین در نواحی تکامل یافته‌تر امپراتوری هخامنشیان واقعیت غیرقابل انکاری است. در نواحی غربی این امپراتوری زمین بصورت غالب در مالکیت دولت، شاهان و یا جماعت‌های ابتدایی قرار نداشته است. البته، شاهان هخامنشی، مانند شاهان و حاکمان نواحی مختلف جهان، در آن دوره و پس از آن، اسلاک وسیعی در اختیار داشته‌اند، اما آنان مالک اصلی تمامی اراضی امپراتوری نبودند. مالکیت جمعی جماعت‌ها نیز، در مناطقی که سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی آنها پایین بود، وجود داشتند. لیکن این جماعت‌ها در مناطقی پیشرفته‌تر رویه تلاشی و تجزیه داشتند.^۹ در واقع، مفهوم مالکیت خصوصی آنچنان در ساخت اقتصادی - اجتماعی جوامع خاورمیانه ریشه‌دار بوده است که حتی «مستبد‌های قدرتمند شرقی» نیز نمی‌توانسته‌اند آن را نادیده بگیرند. مثلاً، می‌دانیم که شاهان سومر سجبور بوده‌اند زمین را از مالکان آن بخرند.^{۱۰} یا این که پادشاهان هخامنشی اسلاک

۸. مثلاً، رجوع شود به Mandel، پیشین، ص ۱۲۱ و Lichtheim، پیشین، ص ۹۳. لیکن ویغفوکل در نظریه خود اگرچه بر مالکیت دیوانی و جمعی جماعت‌ها تأکید می‌ورزد، اما آن را خصیصه اساسی «نظام هیدرولیکی» نمی‌داند. او بر این اعتقاد است که مؤسسات عظیم آبیاری موجب پیدایش ساخت‌های سیاسی دیوانسالارانه - استبدادی می‌گردند که مانع توسعه و تکامل مالکیت خصوصی می‌شوند (Wittfogel، پیشین، ص ۲۷۱-۲۹۳).

۹. محققان چنین پویی را از طریق وجود تعداد بسیاری از کشاورزان بی‌زمین در سوریه و فلسطین نشان داده‌اند. اکثر این کشاورزان مستأجر زمینی بودند که پیش از آن یا بصورت جمعی و یا به شکل فردی، در مالکیت ایشان بوده

I. Mendelsohn, *Slavery in The Ancient Near East*, 1949, P. III

۱۰. همان، ص ۱۰۶.

واقع در سرزمینهای مفتوحه را به نحوی اختیاری غصب نمی کرده‌اند. آنان تنها اسلاک متعلق به شاهان پیشین و نجبای وابسته به ایشان را به نام خود ضبط می کردند.^{۱۱}

شواهد مستند و اکتشافات باستانشناسانه در بابل، آشور، سوریه و فلسطین جملگی بر آنند که اگر چه در عهد باستان اسلاک بزرگ معمولاً در دست دربار، معابد و نجبا بوده‌اند، لیکن بقیه اراضی در مالکیت افراد خصوصی قرار داشته‌اند. در این مرحله بسیاری از روستاییان نیز مالک زمینی کوچک بوده‌اند که خود آن را کشت می کرده‌اند. و آنان مالکیت این اراضی را نه به سبب رأی حاکمی مستبد، بلکه به سبب تجزیه درونی نظام جماعت‌های ابتدایی در اختیار داشتند. با اینهمه، اسلاک بزرگ خصوصی نیز که با کاربرد یا کارگران اجیر شده کشت می شده‌اند، وجود داشته‌اند. مثلاً، منابع موجود بر آنند که شاهزادگان هخامنشی اسلاک وسیعی در نقاط مختلف امپراتوری داشته‌اند. برای نمونه، می‌دانیم که اراضی اطراف شهر اویس^{۱۲} در بابل در مالکیت همسر داریوش دوم بوده. می‌توان از نوشته گزنفون چنین برداشت کرد که این زمینها توسط بردگان کشت می شده‌اند.^{۱۳} ساتراپها و مأموران عالیرتبه هخامنشیان نیز اسلاک بسیاری در ایران، آسیای صغیر، سوریه و فنیقیه و غیره، داشته‌اند، و از کار بردگان بهره می‌جسته‌اند. گزنفون همچنین درباره اسلاک یک ایرانی در مایسیا^{۱۴} گفتگو می‌کند که بر روی آنها برده کار می کرده است.^{۱۵} اسناد به زبان آرامی متعلق به قرن پنجم پیش از میلاد نیز نشان می‌دهند که آرشام شاهزاده‌ای ایرانی و عمده‌ای از مأموران عالیرتبه هخامنشیان اسلاک بسیاری در مصر داشته‌اند.^{۱۶}

بهرگونه، در پاره‌ای از اراضی آن دوره نیز روستاییانی که از جماعتها جدا شده بودند، کار می کرده‌اند. در دوره جدید بابل حتی بردگانی وجود داشته‌اند که خارج از خانه ارباب خود زندگی می کرده‌اند و صاحب کسب و کاری از آن خود بوده‌اند و از ارباب خود و یا دیگران، زمین اجاره می کرده‌اند. در اواخر دوره امپراتوری آشور نیز تعداد بسیاری برده کشاورزی وجود داشته‌اند که به اراضی خصوصی اربابان وابسته بوده‌اند. تعداد آنان بسیار بود، و بطور متوسط هر سزرعه ۵ تا ۱۰ برده داشته است.^{۱۷} در پاره‌ای از اوقات نیز اسلاک شاهان هخامنشی و نجبا به اجاره داده می شده‌اند.^{۱۸} بهرگونه، در چنین اوضاع و احوالی نفی وجود مالکیت خصوصی زمین در خاورمیانه عهد باستان مشکل به نظر می‌رسد.

۱۱. *Ancient Mesopotamia*. پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۱۲. Opis

۱۳. *The Works Of Xenophon*, Vol I, 1890, P. 133

۱۴. Mysia

۱۵. همان، ص ۸-۳۱۶.

۱۶. در نامه‌ای که آرشام به مباشرش می‌فرستد، به وی دستور می‌دهد که بهره اراضی را جمع‌آوری کند و از بردگان وی مراقبت بعمل آورد. این استاد همچنین نشان می‌دهد که این اراضی توسط اسپرانی که برده شده بودند، کشت می شده‌اند. آرشام گذشته از املاکی که در شمال و جنوب مصر داشته، در نیهور (Nippur) نیز صاحب زمین و برده بوده است (Driver، پیشین، ص ۲۲-۳۷، ۹۰).

۱۷. Mendelsohn، پیشین، ص ۱۰۷-۱۱۷، ۱۵۴.

۱۸. Ghirshman، پیشین، ص ۱۸۳-۱۸۴ و *Ancient Mesopotamia*، پیشین، ص ۳۰۶.

وجود مالکیت خصوصی زمین در کنار مالکیت جماعتها تا دوره اشکانیان و اوایل ساسانیان به سبب تکامل خاص روابط اقتصادی - اجتماعی فلات ایران ادامه یافت.^{۱۹} همانگونه که قبلاً اشاره شد، در ایران پیدایی فتودالیم از خلال دو پوییش تجزیه برده داری و تلاشی جماعتها روستایی از بیرون و از درون رخ نمود. لیکن وجود جماعتها اشتراکی در قسمتهای شرقی فلات ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان پدیده‌ای خاص جوامع شرقی نیست. قبایل ژرمن نیز که بدون گذر از برده داری کامل وارد نظام فتودالی شدند، در کنار نظام برده داری متکامل روم همزیستی داشته‌اند. تحت شرایط مادی مختلف، چنین تکامل نامتساوی بوقوع می‌پیوندد، و تحت تأثیر نظام تکامل یافته‌تر، نظامهای پست‌تر روابط تکامل یافته را می‌پذیرند.

بهرگونه، وجود مالکیت خصوصی در زمان ساسانیان صریحاً در کتاب حقوقی آن دوره، یعنی ماتیکان هزاد دادستان، به رسمیت شناخته شده، در حالی که ذکر از اراضی دیوانی به میان نمی‌آید.^{۲۰} در واقع، هنگامی که اعراب بر نواحی غربی امپراتوری ساسانی مسلط گشتند، هرگز با مالکینهای دیوانی و جمعی سواحه نگردیدند. بلکه آنان تنها با اراضی سلطنتی، املاک نجبا و تعداد بسیاری املاک خصوصی دهقانان روبرو شدند.^{۲۱}

منابع مربوط به دوره مورد مطالعه نیز به‌لدت به مالکیت جمعی زمین و جماعتها ابتدایی اشاره می‌کنند. متون تاریخی موجود تنها در چند مورد اشاراتی راجع به مالکینهای عمومی چراگاه و جنگل و جماعتها روستایی دارند.^{۲۲} از سوی دیگر، مالکیت دیوانی در دوره اعراب نه به سبب وجود مؤسسات عظیم آبیاری و شرایط طبیعی خاص فلات ایران، بلکه به دلایل سیاسی در ایران بوجود آمد، و آن نیز همراه با تکامل مالکینهای مشروط فتودالی اهمیت خود را نسبت به انواع دیگر زمینداری ازدست داد. در عین حال، همانگونه که در فصل مربوط به زمینداری بدان اشاره شد، مالکیت خصوصی زمین چه در دوره اعراب و چه پس از آن همواره اهمیت داشته و این حق به رسمیت شناخته می‌شده است.^{۲۳}

در واقع، طی قرنهای هشتم و یازدهم هجری قمری اکثر اراضی ایران در اختیار فتودالهای کوچک و بزرگ قرار داشته است، و نه در دست دولت و جماعتها روستایی، بدیهی است که چنین شرایطی با مالکیت ارضی «شیوه تولید آسیایی» مطابقت ندارد.

۱۹. رجوع شود به فصلهای مربوط به مالکیت زمین و تقیدات روستایی در ایران.

۲۰. Bogdanov، پیشین، No. 30، ص ۴۲.

۲۱. قادیخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۳۷۴ و اخبار ایران، پیشین، ص ۲۱۶-۳۱۸.

۲۲. باید توجه داشت که مالکیت اشتراکی جنگل و مراتع تا زمان گسترش سرمایه داری در اروپا نیز وجود داشته است.

۲۳. حتی در دوره ناسامان مغولها نیز این حق مورد احترام بوده است. چنان که به گفته رشیدالدین - فضل الله، غازان خان «فرمود تا تفحص نموده تمامت املاک اینچو اوقاف و ارثانی که از مدت سی سال باز بی منازع در تصرف ایشان بوده باشد مشروح با سامی مصرفان بنویسد و در دفاتر قانون ثبت گرداند تا اگر کسی را نیز قبالة ضایع شود یا دیگری خواهد که بدست فرو گیرد رجوع با آن قانون کنند» (قادیخ مهارک غازانی، پیشین، ص ۲۵۳). غازان خان همچنین مقلمان لشگری را از دست اندازی بر «مواضع آب وزمین» دیگران بر حذر می‌دارد (همان، ص ۳۰۹).

اهمیت آبیاری در ایران

بدرغم طرفداران مفهوم «شیوه تولید آسیابی» آبیاری در سرزمینهای شرقی تقریباً در همه جا نیاز به یک قدرت مرکزی برای ایجاد و حفظ مؤسسات عظیم آبیاری دارد.

شکی نیست که کشاورزی در ایران در اغلب موارد به آبیاری نیاز دارد. اندازه ریزش باران در فلات ایران که بطور کلی بین مدار ۲۵ درجه و ۴۰ درجه شمال قرار گرفته است و از اینرو از خواص سرزمینهای نیمه حاره برخوردار است، بطور متوسط از دویست میلیمتر در سال بیشتر نیست. و در اثر فقدان یا ناسنظم بودن بارندگی اغلب رودخانه‌های فلات ایران موسمی است. در بسیاری از نقاط ایران نیز اصولاً رودخانه‌ای وجود ندارد. تعداد رودخانه‌های دائمی نیز بسیار اندک بوده و بزرگترین آنها رود کارون است. از اینرو، در بسیاری از نقاط ایران کشاورزی بدون آبیاری مصنوعی امکان پذیر نمی‌باشد، و مردم این سرزمین از روزگاران دور برای اسکان پذیر ساختن کشاورزی به شیوه‌های گوناگونی از آب رودخانه‌ها، چشمه‌ها و آبهای زیرزمینی بهره جسته‌اند.

ایرانیان عهد باستان ناهید را، که در آیین زرتشت نگهبان آب بوده، ارج می‌نهادند و می‌ستاییدند. در اوستا نیز ساختن هرگونه وسیله آبیاری مورد تمجید قرار گرفته است. بدین سبب هخامنشیان مالکاتی را که زمین را از طریق آبیاری قابل کشت می‌ساختند، تا پنج نسل از پرداختن خراج ارضی معاف می‌داشتند. در دوره‌های ساسانیان، اعراب و پس از آن نیز همواره قوانین و مقررات و رسوم برای ساختن، حفظ و توزیع آب مؤسسات آبیاری وجود داشته‌اند.^{۲۴} بااینهمه، همه اراضی زیرکشت ایران به طریق مصنوعی آبیاری نمی‌شده‌اند، و کشاورزی دیمی، که به ریزش باران متکی است، در پاره‌ای از نقاط ایران به سبب اوضاع و احوالی طبیعی گوناگون آن، رواج داشته است. بطور کلی، سرزمین ایران را می‌توان از نظر زراعت و آبیاری به پنج منطقه تقسیم کرد: نخست زمینهای مرتفع که زراعت در آنها به آبیاری مصنوعی نیاز ندارد، مانند اراضی آذربایجان؛ دوم، نواحی مرتفع دیگری که به علت باران ناکافی نوع زراعت در آنها از نوع زراعت معمول در واحه است، مانند اراک و اصفهان؛ سوم، زمینهای پست، مانند سیستان؛ و سرانجام دو حاشیه باریک و پست ساحلی که یکی در جنوب سواحل بحر خزر قرار دارد و در آنجا بارانهای سنگین می‌بارد، و دیگری بمسوازلت شمالی خلیج فارس و بحر عمان واقع شده که دارای آب و هوای سوزان و زمینهای ناساعد ساحلی است.

در دوره مورد مطالعه و نیز پیش از آن، پاره‌ای از اراضی دیمی (بمعربی بخش) و بخشی دیگر آبی بوده‌اند. در واقع باستان‌شناسان ثابت کرده‌اند که کشاورزی پیش از آن که در اراضی پست آبیاری شده توسعه یابد، در فلات ایران آغاز گردیده.^{۲۵} متون تاریخی نیز همواره به وجود اراضی دیمی و آبی اشاره کرده‌اند، و بسیاری از اراضی را دیمی خوانده‌اند. مثلاً، به گفته اصطخری در قرن چهارم هجری قمری در شیراز و اصطخر پاره‌ای از زمینها دیمی و بقیه آبی بوده‌اند.^{۲۶} در

۲۴. Wulff, پیشین، ص ۲۴۵ و مالک و زارع در ایران. پیشین، ص ۳۸۰-۴۱۱.

۲۵. Wulff, پیشین، ص ۲۴۲.

۲۶. مالک و همالک. پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۷.

قزوین نیز «کشت برآب باران [بوده]، و با بی‌آبی شهری پرنعمت است».^{۲۷} به قول اصطخری در سرخس نیز «کشاورزی همه بخش باشد».^{۲۸} در دهستان و کوه‌ناباد و جاذوی و بغشور از توابع خراسان نیز کشت دیمی رواج داشته است.^{۲۹}

این بلخی نیز که در قرن ششم هجری قمری می‌زیسته، اراضی جنوب و مرکز فارس را دیمی می‌خواند. به گفته وی «غله [غندجان از کوره‌شاپور خوره] بخش باشد».^{۳۰} یا این که «غله [خشت و کمارج در میان قهستان] بعضی بخش است و بعضی پاراب».^{۳۱} وی درجایی دیگر می‌گوید «همه غله [کازرون] بخش باشد و اعتماد بر باران دارند».^{۳۲} در مانستان از کوره اردشیر خوره نیز «از یک من تخم هزار من دخل باشد و همه بخش است و جز آب باران هیچ آبی دیگر نبود».^{۳۳}

به گفته ظهیرالدین سرعشی درگیلان و مازندران نیز گندم‌زارها دیمی بوده است. اما برنجزارها به آبیاری مصنوعی نیاز داشته‌اند.^{۳۴} حمدالله مستوفی نیز برخی از اراضی فارس را دیمی می‌خواند. مثلاً، به گفته وی در خشت و کمارج «غله‌اش هم دیمی و هم آبی باشد».^{۳۵} در ناحیه تیرسردان و خویدان نیز که دیه‌های بزرگ داشته است، و منطقه‌ای «سردسیر» بوده، «اکثر غله ایشان دیمی [بوده] و اندکی آبی».^{۳۶}

بهرگونه، امروزه نیز در شمال غربی آذربایجان، کردستان، فارس و مناطق کوهستانی، کشت دیمی رواج دارد و زراعت آبی در کنار زراعت دیمی در بقیه نواحی ایران مرسوم است.^{۳۷} با این ترتیب، کشاورزی در پاره‌ای از نقاط ایران به آبیاری نیاز داشته است. لیکن مسئله «شیوه تولید آبیاری» تنها وابستگی کشاورزی به آبیاری نیست. در واقع، باید دید که تا چه اندازه مؤسسات آبیاری عظیم بوده‌اند و در مقیاس وسیع عمل می‌کرده‌اند. گذشته از این، وابستگی این مؤسسات به دیوانسالاری برای ساختن، حفظ، تعمیر و توزیع آب آنها، باید مشخص گردد. از این روی، آنچه در رابطه با مفهوم «شیوه تولید آبیاری» باید مورد بررسی قرارگیرد، اینست که این مؤسسات بطور غالب توسط چه کسانی یا چه نهادهایی ساخته شده‌اند، و مالکیت آنها در دست چه کسانی بوده است. چراکه اگرچه مؤسسات آبیاری جزئی از وسایل تولیداند و بیانگر تکامل نیروهای عامل در تولید می‌باشند، اما این وسایل در چهارچوب روابط انسانها

۲۷. همان، ص ۱۷۲.

۲۸. همان، ص ۲۱۵.

۲۹. همان، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۳۰. فارسنامه. پیشین، ص ۱۹۳. پاراب به معنای زراعت آبی است.

۳۱. همان.

۳۲. همان، ص ۱۹۸.

۳۳. همان، ص ۱۷۹.

۳۴. تاریخ طبرستان و دیوان دماوندان. پیشین، ص ۴۱۲-۴۱۳.

۳۵. نزهة القلوب. پیشین، ص ۱۵۳.

۳۶. همان، ص ۱۵۲.

۳۷. Wulff، پیشین، ص ۲۴۲ و *The Cambridge History of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۵۷۱ و

در تولید بکارگرفته می‌شوند، و شناخت ساخت اقتصادی - اجتماعی یک جامعه بدون بررسی هر دو جنبه جدایی ناپذیر پویش تولید، یعنی روابط انسانیها در تولید و نیروهای عامل در تولید، امکان ناپذیر و نادرست است. مؤسسات آبیاری نمی‌توانند به‌خودی خود ملاک تعیین‌کننده‌ای برای مشخص کردن یک نظام تولیدی باشند. لیکن قبل از این که به بررسی شیوه‌های مختلف آبیاری در ایران و نیز مالکیت مؤسسات آبیاری پردازیم، ذکر این نکته ضروری است که همانگونه که پیش از این بدان اشاره شد، پاره‌ای از محققان طرفدار مفهوم «شیوه تولید آسیایی» بر این عقیده‌اند که وابستگی کشاورزی به آبیاری باعث بوجود آمدن دیوانسالاریهای بزرگی شده‌است که دولتهای «هیدرولیکی» و استبدادی را بوجود آورده‌اند. لیکن بررسیهای باستانشناسانه در بین‌النهرین ضرورت چنین ارتباطی را نفی می‌کنند، و نشان می‌دهند که هنگام بوجود آمدن نهاد دولت مؤسسات آبیاری عظیم وجود نداشته‌اند، و این که برای ایجاد، حفظ و تعمیر شبکه‌های آبیاری در مراحل اولیهٔ تکوین نهاد دولت هیچگونه دیوانسالاری متمرکز ضروری نبوده‌است. گذشته از این، منابع مربوط به اواسط هزاره سوم در بین‌النهرین شالودهٔ تکثرگرایی^{۳۸} را حتی پس از گذشت چند قرن از تحکیم قدرت سیاسی در دولت-شهرهای بین‌النهرین، برای مدیریت کشاورزی نشان می‌دهند، و از هیچ روی تصویری از دولتی که ریشه‌اش در تسلط بر شبکه‌های آبیاری عظیم قرار داشته باشد، به‌دست نمی‌دهند.^{۳۹}

در بین‌النهرین جنوبی، مصر و دره هند که کم‌وبیش از شرایط طبیعی یکسانی برخوردار بوده‌اند، نیز کشاورزی نیاز به آبیاری در سطح وسیع و مؤسسات آبیاری عظیم نداشته‌است. در این نواحی منابع محلی آب مورد نیاز کشاورزی را برآورده می‌ساخته‌است. بنا به نظر متخصصان آبیاری، در سومر نیز برای ساختن مؤسسات آبیاری نیاز به یک «مستبد شرقی» نبوده‌است. در واقع، نیاز به آبیاری از طریق شبکه‌های کوچک و ابتدایی که از رودخانه‌ها منشعب می‌گردیده‌اند، برآورده می‌شده‌است. تمدنهای دیگر عهد باستان نیز در مناطقی که به مؤسسات عظیم آبیاری و قشر بزرگ دیوانسالارستانی باشند، بوجود نیامده‌اند. حفاریات باستانشناسی که در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ در زمینهای رسوبی بین‌النهرین در دیالهٔ سفلی انجام گرفته‌اند، نیز این امر را آشکار می‌سازند که کشاورزی در این ناحیه به‌هنگام آغاز آن (در اواخر هزاره پنجم تا اوایل هزاره اول پیش از میلاد)، به آبیاری بسیار محدودی نیاز داشته‌است. کشاورزی این منطقه به‌اراضی تقریباً باریک یا زمینهایی که به‌وسیلهٔ شاخه‌هایی از نهرهای طبیعی یا توسط نهرکشیهای کوچک محلی، آبیاری می‌شده‌اند، محدود می‌گشته.^{۴۰} ظاهراً در این دوره آب‌کشی توسط سطل و بصورت دستی انجام می‌شده‌است، اگرچه این امر نقش کوچکی در آبیاری بازی می‌کرده. از دجله و فرات نیز در این دوره بعنوان منبعی برای آبیاری استفاده نمی‌شده‌است.^{۴۱} با این ترتیب، ایجاد شبکه‌های آبیاری بزرگ بیشتر نتیجهٔ پیدایی دولتهای عهد باستان بوده‌است، تا علت آن.

38. Pluralistic

39. R. M. Adams, «Historic Patterns Of Mesopotamian Irrigation Agriculture,» in *Irrigation's Impact On Society*, Anthropological Papers of The University of Arizona, No. 25, 1974, PP. 1-3.

۴۰. Land Behind Baghdad, پیشین، ص ۱۱۳.

۴۱. همان.

شيوه‌های آبیاری در ایران

بطور کلی چهار نوع آبیاری مصنوعی در ایران مورد استفاده قرار گرفته‌اند: آبیاری دستی، آبیاری توسط رودخانه‌ها و چشمه‌ها (به کمک نهرها، جویها و مخازن آب سدها و بندها)، آبیاری به وسیله قنات و آبیاری به کمک چاه. متون جغرافیایی ایران و سیاحتنامه سیاحان خارجی نیز از این چهار نوع آبیاری در دوره‌های مختلف سخن گفته‌اند.^{۴۲}

البته، در ایران در دوره بسیار کهن و عصر نوسنگی هر جا که استفاده از آبهای کوهستانی مقدور بوده، زراعت پدید آمده است و مزارع با آب جویباری کوهستانی و چشمه‌ها آبیاری شده‌اند. مثلاً، می‌دانیم که اماکن اولیه زندگی در فلات ایران در نقاطی بوده که تهیه آب برای ساکنان آن نقاط مشکل زیادی فراهم نمی‌کرده است. مثلاً، ساکنان تپه سیالک، که در نزدیکی چشمه فین کاشان قرارداد، از این چشمه برای آبیاری استفاده می‌کرده‌اند.^{۴۳} بتدریج مراکز تمدن در کنار رودخانه‌های کوچک و بزرگ پا گرفتند، و بعدها مؤسسات آبیاری از نوع کاریز یا قنات متداول گردیدند و تکامل یافتند. لیکن مؤسسات عظیم آبیاری که مستلزم وحدت سازمانی جامعه‌های موجد آن است، در هیچ نقطه ضرورت نیافت. در واقع، در این مراکز آب چشمه‌ها که اغلب در نواحی کوهستانی و مرتفع فراوان‌اند و در زیر دست آنها اراضی قابل کشت قرار دارند، شرایط اقلیمی مناسبی برای سکونت در اطرافشان فراهم می‌آورد. از اینرو، مردم، این مناطق را برای سکونت مناسب یافتند. در دوره‌های بعدی نیز چشمه‌ها نقش نسبتاً مهمی در آبیاری فلات ایران داشته‌اند. مثلاً، به گفته ابن بلخی در بسیاری از نقاط کوره اصطخر «آب روان و چشمه باشد»،^{۴۴} و او در بزرگ و کوچک «سرغزاری است طول آن سی فرسنگ در عرض سه فرسنگ و ناحیتی است درین سرغزار همه دیه‌ها ملکی... و در صحرا و کوه همه چشمه‌هاست». ^{۴۵} به قول حمدالله مستوفی نیز در همدان «یک هزار و ششصد و چند چشمه از آن کوه [الوند] روانست.»^{۴۶} آب این چشمه‌ها باغستانهای همدان و حومه آن را آبیاری می‌کرده است.^{۴۷} در زابل، نیشابور، لاهیجان، رودراور، نهاوند، طالش و اشکور، داسغان و گرگان نیز برای آبیاری از جوی و چشمه‌های کوهستانی بهره می‌جسته‌اند.^{۴۸} در ترکستان نیز تا اندازه‌ای از آب چشمه‌ها برای زراعت استفاده می‌شده.^{۴۹}

چاهها و آب انبارها - چاههای معمولی که بصورت قائم‌کننده می‌شده، با ابزارهای دستی حفر می‌گردیده‌اند و آب آن را به وسیله دلو یا چرخ چاه آب کشی می‌کرده‌اند. پاره‌ای از اوقات نیز برای بالا کشیدن آب، از شکهای مخصوص، نیروی انسانی، و نیز از شتر، گاو و اسب بهره

۴۲. مثلاً رجوع شود به نزهة القلوب. پیشین و سیاحتنامه هارون. جلد چهارم، پیشین.

۴۳. فریدون شایان، سیری در تاریخ ایران باستان. ۱۳۵۱، ص ۱۲.

۴۴. فادنامه. پیشین، ص ۱۴۵ و نیز ص ۱۴۴، ۱۴۸.

۴۵. همان، ص ۱۴۴.

۴۶. نزهة القلوب. پیشین، ص ۷۹.

۴۷. همان.

۴۸. همان، ص ۶۵، ۸۲، ۸۳، ۹۸، ۱۷۸، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۰.

۴۹. و. و. بارتولد، آبیاری در ترکستان، ۱۳۵۰، ص ۴۸، ۵۱، ۱۹۴.

می‌جسته‌اند.^{۵۰} شاردن به تفصیل از طرز کار آبکشی از چاه به وسیله نیروی حیوانی سخن گفته است.^{۵۱} در احیاء الملوک نیز آمده است که در سیستان در «بعضی محال چرخ بر سر چاه آب دایر ساخته‌اند و به شکل آسیای بادی تعبیه کرده‌اند که آسیا می‌گردد و آب از چاه بیرون می‌آید و زراعت می‌نمایند».^{۵۲} حمدالله مستوفی نیز به وجود چاه در اصفهان و قم، در پارهای از نقاط فارس و قهستان و سلطانیه اشاره می‌کند.^{۵۳} به گفته وی در اصفهان آب چاه بطور کلی «در پنج و شش گزی بود».^{۵۴} در قم «آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی بشوری‌سایل بود».^{۵۵} و در سلطانیه «از دوسه گزی است تا پنده گزی».^{۵۶} و در تبریز چاه سی‌گزی کمابیش با آب رسد و در شام به گزی برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گزی بگذرد».^{۵۷} در سراسر ترکستان نیز از آب چاه برای کشاورزی و مصرف شهرها استفاده می‌کرده‌اند.^{۵۸}

بهرگونه، در دشتهای رسوبی فلات ایران سطح آب زیرزمینی در طول سال تغییر می‌کند، اما به ندرت خشک می‌شود. سطح آب نیز کم و بیش در اصفهان، سواحل بحر خزر به سطح زمین نزدیک است، و از اینرو بسیاری از خانه‌ها و باغستانها از چاه استفاده می‌کنند.^{۵۹} گذشته از این، مردم ایران علل پیدایی چاههای آرتزین و طرز مهار کردن آن را می‌دانسته‌اند. اما کمتر از این امر استفاده می‌کرده‌اند. مثلا، به گفته ابوبکر محمد بن العاصب الکرچی:

«اگر اتفاق افتد که در ته چاهی منبجی نیرومند و پرمایه وجود داشته باشد و محل منبع از دهانه چاه بلندتر باشد، در چنین حالتی اگر برای جمع شدن آب همانطور که گفتیم عمل شود، آب از دهانه چاه بیرون می‌آید، و این امر نادر و کمیاب است. پس اگر چنین چاهی یافت شود و بیرون آمدن آب از دهانه ممکن باشد باید در ته چاه دیراهای با آجر و آهک بنا کنند و روی این دایره سنگی مانند سنگ آسیا که در وسط دارای سوراخی تنگ باشد، قرار دهند و روی سوراخ سنگ لوله‌ای سربی نصب کنند که ارتفاعش به اندازه کودی چاه باشد و اطراف لوله را با گل و آهک قالب چاه پر و محکم کنند».^{۶۰}

۵۰. به گفته خوارزمی از شتر برای بالا کشیدن آب استفاده می‌کرده‌اند (مفاتیح العلوم، پیشین ص ۷۱).

۵۱. سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۵۲. احیاء الملوک، پیشین، ص ۱۳.

۵۳. نزهة القلوب، پیشین، ص ۵۳، ۶۰، ۷۴، ۱۵۰، ۱۷۷.

۵۴. همان، ص ۵۳.

۵۵. همان، ص ۷۴.

۵۶. همان، ص ۶۰.

۵۷. همان، ص ۸۷.

۵۸. آبیاری در ترکستان، پیشین، ص ۸۰، ۷۷، ۷۵، ۱۲۳، ۱۸۰، ۲۰۶.

۵۹. Wulff، پیشین، ص ۲۵۸.

۶۰. ابوبکر محمد بن الحسن العاصب الکرچی، استخراج آبیاری پنهانی، ۱۳۲۵، ص ۴۰.

در اغلب اوقات نیز ایرانیان به سبب کمبود آب مازاد آب باران را در آب انبارهای بزرگ و کوچک در صحراها یا دهات و شهرها ذخیره می کرده‌اند. مخازن آبیگر نیز در کنار کویرها، بیابانها، دشتهای خشک و گرم جنوب ایران بصورت سرپوشیده‌ای برای تأمین نیازهای کاروانها، دهات، قراء و غیره، ساخته می شده‌اند.

یکی از نمونه‌های اولیه این نوع مخازن در شهر اصطخر نزدیک تخت جمشید قرار دارد که ساختمان آن را به دوره آل بویه نسبت می دهند. حمدالله مستوفی نیز در نزهةالقلوب به وجود این مخازن اشاره می کند. جان فرایر سیاح انگلیسی در سال ۱۶۷۲ میلادی که تحت تأثیر آب انبارهای شهرهای ایران واقع شده، ساختمان آنها را به ثروتمندان و حکومت‌های محلی نسبت می دهد.^{۶۱}

آبیاری بوسیله قنات - مهمترین شیوه آبیاری در بسیاری از نقاط فلات ایران قنات بوده است.^{۶۲} از آنجا که در بسیاری از نقاط ایران رودخانه‌ای وجود ندارد و تعداد رودخانه‌های دائمی بسیار اندک است، و آبکشی به وسیله چاههای معمولی نیز در همه نقاط نیاز کشاورزی را برآورده نمی ساخته است، مردم ایران حداقل در حدود سه هزار سال پیش به ابتکار نوین و تحسین انگیزی دست یافتند که به قنات یا کاریز مشهور است. بدین ترتیب که آنان باروش ساختمانی خاصی آبهای زیرزمینی را جمع آوری کرده، تحت قوه ثقل به سطح زمین می رسانیده‌اند. با این ابتکار فنی بی نظیر، مردم ایران از آب زیر زمینی مانند چشمه‌های طبیعی در تمام ایام سال استفاده کرده‌اند.

ظاهراً مردم برای حفر قنات از چشمه‌های طبیعی که آب مورد نیاز ساکنان اولیه فلات ایران را تأمین می کرده است، الهام گرفته‌اند. لیکن بدون شک نخستین قدم در راه حفر قنات مطالعه درباره وجود جریان آبهای زیرزمینی بوده است. کرجی که در حدود هزارسال پیش اصول و مبانی مربوط به جریان آبهای سطح الارضی را مورد مطالعه قرار داده، به شناخت درستی از علل جریان آب، یعنی سطح شیب دار و قوه جاذبه زمین، رسیده بود.^{۶۳}

بهرگونه، مردم ایران با آگاهی از وجود جریانهای آبهای زیرزمینی ب فکر افتادند که بجای چاههای عمودی، چاههای افقی حفر کنند تا بدین ترتیب به منابع آبهای زیرزمینی راه یابند، و با ایجاد شیب ملایم آب را به خودی خود به سطح زمین رسانند. آنان از این طریق خود را از بکارگرفتن نیروی انسانی و حیوانی برای آبکشی آزاد ساختند و از آب قنات برای زراعت بهره برداری کردند.^{۶۴}

این اختراع مهم و بی نظیر بعدها از خاورمیانه به شمال افریقا، اسپانیا و سیسیل در زمان

۶۱. Wulff, ص ۲۵۸-۲۵۹.

۶۲. رجوع شود به

Henri Goblet, «Dans L'ancien Iran: Les Techniques De L'eau et La Grande Histoire», *Annales E. S. C.*, No. 3, 1963, PP. 500- 20.

۶۳. استخراج آبهای پنهانی، پیشین، ص ۳-۳۷.

۶۴. آب و فن آبیاری در ایران، پیشین، ص ۱۴۴. برای مطالعه راجع به طرز ساختن، وسایل حفر، لارویی و تمعیر قنات رجوع شود به همان، ص ۱۴۴-۱۶۵.

امپراتوری روم التقال پیدا کرد و مورد استفاده مردم مناطق دیگر قرار گرفت.^{۶۰} ایرانیان پیش از دوره هخامنشیان قنات را می‌شناخته و طرز استفاده از آن را می‌دانسته‌اند. مثلاً، می‌دانیم که سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ پیش از میلاد) پادشاه آشور اسرار دست یافتن به آبهای زیرزمینی را در جنگی با قبایل اطراف دریاچه رضائیه فرا گرفته است. در عین حال، می‌دانیم که در زمان هخامنشیان یک درباردار ایرانی طرز ساختن قنات را برای نخستین بار به مصریان می‌آموزد.^{۶۱} پولی بی مورخ یونانی نیز از قناتهای ایران در زمان هخامنشیان که توسط افراد خصوصی ساخته می‌شدند، سخن گفته است.^{۶۲} در زمان اشکانیان نیز قنات وجود داشته است. مثلاً، می‌دانیم که اشک سوم اشکانی (۲۱۲-۲۰۵ پیش از میلاد) به هنگام عقب‌نشینی در مقابل نیروهای روسی قناتهای منطقه پارت را خراب می‌کند تا روسی‌ها گرفتار بی‌آبی گردند.^{۶۳} طبری نیز به «که‌ریزها و قنات» دوره ساسانی اشاره می‌کند، اما محل آنها را مشخص نمی‌سازد.^{۶۴} در سال ۷۲۸ میلادی نیز هاشم خلیفه عباسی باغی در نزدیکی بغداد برای خود برپا می‌کند که بوسیله قنات آبیاری می‌شده. خلیفه متوکل نیز قناتی برای محل مسکونی خود در سامره می‌سازد. ظاهراً متوکل برای ساختن این قنات از مقنیه‌های ایرانی بهره‌جسته است.^{۶۵}

بسیاری از ستون تاریخی مربوط به دوره اسلامی از وجود قنات در نقاط مختلف ایران سخن گفته‌اند. البته، قنات در مناطقی که کشاورزی به آب باران، رودخانه‌ها و چشمه‌های کوهستانی بستگی داشته است، وجود نداشته‌اند. از این روی، قنات در خوزستان، قسمتی از شمال غربی ایران، در پاره‌ای از نقاط کوهستانی غرب ایران و فارس، در شمال خراسان و مازندران کمتر وجود داشته است.^{۶۶}

قمی در تاریخ قم به قناتهای دوره ساسانی که در زمان او خراب شده بودند، اشاره می‌کند. به گفته وی اعراب کوفه که در قم ساکن بوده‌اند، بیش از بیست قنات می‌سازند.^{۶۷} ابن اثیر نیز از وجود قنات در کرمان به هنگام فتح آنجا توسط اعراب، سخن می‌راند.^{۶۸} به گفته اصطخری «سیرگان آبهای که‌ریز دارد و روستا آب از چاه بردارند.»^{۶۹} در قاین نیز «آب از کاریز

۶۵. برای آگاهی از قناتهای خاورمیانه و نزدیک، شمال افریقا، امریکای جنوبی و مرکزی،

اروپا و بویژه آلمان، رجوع شود به همان، ص ۱۶۷-۱۷۲.

۶۶. همان، ص ۱۶۵-۱۶۷ و Wulff، پیشین، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۶۷. آبیاری در ترکستان، پیشین، ص ۶۵.

۶۸. Wulff، پیشین، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۶۹. تاریخ الرسل والملوک، پیشین، ص ۱۷۸.

۷۰. Wulff، پیشین، ص ۲۵۱.

۷۱. ایرانشهر، پیشین، ص ۱۵۷۵-۱۵۷۶.

۷۲. تاریخ قم، پیشین، ص ۴۰-۴۳.

۷۳. اخبار ایران، پیشین، ص ۳۰۷.

۷۴. مسالك وممالك، پیشین، ص ۱۴۳.

خوردند،^{۷۵} و در طبس «آب کاریز دارند.»^{۷۶} اصطخری نیز در مورد آب نیشابور چنین می‌گوید:

«[آبهای نیشابور] در زیر زمین می‌رود. چون از شهر بگذرد به صحرا افتد. و کاریزها هست کی در شهر پیدا گردد، در سراها و بوستانها می‌رود. و رودی بزرگ هست کی شهر و روستاها را آب دهد.»^{۷۷}

قناتهای نیشابور را مالکان آن شهر برای آبیاری اسلاک خویش ساخته بودند.^{۷۸} ابن بلخی نیز از کاریزهای ابرقوه در کوره اصطخر، شق رودبال و شق میشانان، جهرم، شیراز و کازرون سخن می‌گوید.^{۷۹}

به گفته حمدالله مستوفی برای آبیاری زراعت و مصرف شهرها در اصفهان، قزوین، سلطانیه، زنجان، ساوه و آوه، ساوجبلاق، کاشان، جریادقان، فراهان، اسدآباد، یزد، اهر، بلوک بیات در عراق عرب، شیراز، ابرقوه و قمسه در کوره اصطخر، جهرم، در کوره دارابجرد، کازرون در کوره شاپور، طبس، قاین و جناباد، نیشابور، اسفراین، بیهقی، جون، بادغیس، جام و جوزجان در خراسان، از قنات استفاده می‌شده است.^{۸۰}

ذکر این نکته نیز ضروری است که در تماسی دوره مورد مطالعه، دیوالی برای ساختن تعمیر و توزیع آب قنات وجود نداشته است، چرا که قنات، برخلاف نهرکشی، بند و سد سازی؛ به دستور و تحت نظارت اربابان محلی، توسط روستاییان ساخته می‌شده است. تنها در زمان طاهر ذوالیمینین از قناتهای خراسان دعوت شد که کتابی درباره قوانین توزیع آب قنات بنویسند.^{۸۱} آبیاری بوسیله نهرکشی — در ایران از آب چشمه‌ها و رودخانه‌های بزرگ و کوچک به وسیله حفر نهرهای کوچک و بزرگ (کانال)، بهره می‌جسته‌اند. این شیوه آبیاری از روزگار باستان مورد استفاده قرار گرفته است. لیکن استفاده از این شیوه تنها در مسیر رود کارون، دجله و فرات، و در شرق ایران در مسیر رود هیرمند، و تا حدی حوزه هیرود و مرغاب نهرهای بزرگ و شبکه‌های وسیع آبیاری وجود داشته‌اند. در مسیر رودهای دیگر فلات ایران، در سواحل بحر خزر، ماوراءالنهر و اصفهان نهرهای ساده و کوچک مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته‌اند.^{۸۲} مردم در ساختن نهرهای آبیاری دقت بسیار می‌داشتند، و اگر مجرای آب سست و آبکش بوده، کف نهرها را آجر فرش می‌کرده‌اند، و ملات یا آهک آب‌بند بکار می‌برده‌اند. برای

۷۵. همان، ص ۲۱۵.

۷۶. همان، ص ۲۱۶.

۷۷. همان، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۷۸. Bosworth، پیشین، ص ۱۵۷.

۷۹. طاسنامه، پیشین، ص ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۸.

۸۰. زهة القلوب، پیشین، ص ۴۱، ۵۵، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۹۵.

۱۳۷، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱.

۸۱. گردیزی، زمین‌الایجاد، ۱۳۴۷، ص ۱۳۷.

۸۲. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مملوک. جلسه اول، پیشین، ص ۲۰۵-۲۰۹.

Bukhara، پیشین، ص ۳۱-۳۲.

کوبیدن قشر خاک رس در کف نهرها نیز از چارپایان استفاده می‌کرده‌اند.^{۸۳} یکی از نهرهای بزرگ ایران نهر تیران در نزدیکی شهر گرگر متفرع از رود دجله بوده که بسوی جنوب شرقی روان می‌شده و زمینهای جنوب غربی خوزستان را از طریق جویهای بسیار که از آن جدا می‌شده، آبیاری می‌کرده است. این شبکه سرانجام در شمال خرمشهر کنونی به دجله می‌ریخته است. کانال شاور نیز در نزدیکی شهر کرخ شاپور از رود کرخ جدا می‌شده است و از شوش می‌گذشته. از رود دز نیز چندین نهر در دو طرف آن جدا می‌شده است. آب این رود از طریق این نهرها کشتزارهای پیرامون شهر جندیشاپور را آبیاری می‌کرده است. از کارون نیز چندین کانال منشعب می‌شده، از جمله کانال مشرگان در شوشتر، کانال داریون که طول آن چهل کیلومتر بوده است. ظاهراً ساختمان اولیه این شبکه آبیاری در زمان هخامنشیان آغاز شده، سپس در عهد ساسانیان که بند شادروان بر پایه‌های قدیمی ساخته می‌شود، شبکه‌های آبیاری وسیعتر می‌گردند.^{۸۴}

مطالعات باستانشناسی که در دیاله سفلی در جنوب عراق انجام گرفته‌اند، نشان می‌دهند که در دوره هخامنشیان آبیاری در این منطقه بصورت ساده‌ای انجام می‌گرفته است و نهرهای کوچکی که توسط مردم محلی ساخته می‌شده‌اند، نیازهای کشاورزی را تأمین می‌کرده‌اند. لکن در دوره سلوکیان و اشکانیان جمعیت این ناحیه افزایش می‌یابد و آبکشی توسط چارپایان در مسیر دجله آب مورد نیاز اطراف رود را تأمین می‌کرده. به هرگونه، افزایش جمعیت منجر به افزایش سطح زیرکشت گردید، و این امر به نوبه خود گسترش شبکه‌های آبیاری را ایجاب کرد. اما این کار در بسیاری از موارد تنها با وسیعتر کردن نهرهای موجود انجام گرفت. تنها در زمان ساسانیان نقش دولت مرکزی در زمینه آبیاری در این منطقه که مرکز حکومت نیز بود، افزایش یافت. از این روی، کانال نهروان در قرن ششم میلادی ساخته شد. در واقع، در زمان ساسانیان منطقه دیاله که پایتخت نیز در آن واقع شده بود، به مرکز امپراتوری ساسانی مبدل گردید. البته، پس از سقوط ساسانیان این منطقه به سبب عدم نگهداری و تعمیر کانالها، اهمیت سابق خود را از دست داد.^{۸۵} در اوایل دوره اعراب نیز نهرهای کوچکی در این منطقه ساخته شدند، اما دیگر از نهرهای بزرگ خبری نبود.^{۸۶}

نه نهر نسبتاً بزرگ نیز از هریرود منشعب می‌شده‌اند و مزارع بسیاری از نقاط پیرامون رود را مشروب می‌ساخته‌اند.^{۸۷} در ترکستان نیز نهرهای بزرگی از شمال زرافشان منشعب می‌شده‌اند و از میان آنها نهر شاپور-کام شایان توجه بوده است. ظاهراً این نهرها را یکی

۸۳. استخرج آبهای پنهانی. پیشین، ص ۶۰-۶۲.

۸۴. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۱۹۱-۲۰۱، ۲۸۲-۲۸۵.

۸۵. *Land Behind Baghdad*. پیشین، ص ۵۸-۸۹، ۱۱۳.

۸۶. *Baladhuri*. پیشین، جلد اول، ص ۳۳۲ و *Baladhuri* پیشین جلد دوم، ص ۷۷-۹۸. نهرهای بزرگ خوزستان و دیاله را می‌توان با پهلوسای آب رسانی عظیم رومیان مقایسه کرد.

(J. D. Bernal, *Science in History*, Vol. I, 1969, PP. 227-8)

۸۷. کشاورزی و مناصبات ارضی در ایران عهد مملوک. جلد اول، پیشین، ص ۲۰۴-۲۰۵.

از شاهزادگان ساسانی به نام شاهپور احداث کرده است.^{۸۸}

بقیه نهرهای ایران کوچک بوده‌اند و توسط افراد محلی ساخته می‌شده‌اند. مثلاً، در قرن چهارم هجری قمری بیست نهر از رودخانه قم منشعب می‌شده است که ناحیه قم را آبیاری می‌کرده.^{۸۹} گزارشی نیز که در تاریخ ۱۲۹۶ ه.ق. نوشته شده است، تعداد این نهرها را ده نهر می‌آورد که نه تا از این نهرها متعلق به افراد خصوصی و بقیه خالصه بود است.^{۹۰}

ابن بلخی، اصطخری و حمدالله مستوفی نیز از نهرهای کوچکی که از رودخانه‌ها و چشمه‌ها منشعب می‌شده‌اند، سخن گفته‌اند. مثلاً، به گفته حمدالله مستوفی نهرهای کوچک و منشعب از رودخانه‌ها در بسیاری از نقاط ایران مزارع را آبیاری می‌کرده‌اند. این نقاط عبارت بودند از: اشکور، دیلمان، خرکان، خستجان، زنجان، ساوه، آوه، سجاس و سهرورد، قم، کاشان، جریادقان، کرج و گرم‌رود، همدان، خلخان، اوجان طسوح، مشکین، سلماس، مراغه، در تمامی لرستان و کردستان، در غالب نقاط خوزستان، بسیاری از نقاط کوره اردشیر، اصطخر، شاپور و قباد در فارس، سیستان، نیشابور، کلات و جرم، مرسن، هرات و ربع آن، ربع مرو، قوس و طبرستان.^{۹۱} بندها و سدعا — بر خلاف فن قنات سازی، انگار ذخیره کردن آب با احداث بندهای کوچک و سدهای بزرگ تنها به مردم ایران تعلق نداشته، بسیاری از کشورهای متمدن عهد باستان از اینگونه مؤسسات آبی بهره‌برده‌اند. نخستین سد مهم در تاریخ در حدود سال ۲۹۰۰ پیش از میلاد به روی رود نیل بسته شده. پس از آن بتدریج تا قرن هیجدهم میلادی در خاور میانه، هند، چین، اروپا، امریکای شمالی و مرکزی سدهای مهمی بر رودخانه‌های بزرگ بسته شده‌اند. از میان چهل و چهار سد تاریخی جهان تا قرن هیجدهم میلادی، سه سد شادروان (قرن سوم میلادی) کبار و ساوه (قرن چهاردهم هجری قمری) در ایران وجود داشته‌اند، و نه سد در اروپا برپا شده‌اند. نخستین سد مهم اروپا در قرن اول میلادی در اسپانیا ساخته شده. گذشته از این، روسیه در شمال افریقا، آسیای صغیر و بیژانس چهار سد مهم تاریخ را ساخته‌اند. دو سد مهم جهان نیز در قرنهای سوم پیش از میلاد و شانزدهم میلادی ساخته شده‌اند. دوسد بزرگ جهان نیز در حدود سالهای ۱۶۲ میلادی و ۱۱۲۸ میلادی در ژاپن برپا شده‌اند.^{۹۲}

به هرگونه، مردم سرزمین فلات ایران برای ذخیره کردن سازاد آب در بهار از آب رودخانه‌ها که یا در تمام سال آب ندارند و یا دارای آب دهی متوسطی هستند، بهره‌برده‌اند. بندها صرفاً برای بالا آوردن سطح آب، رودخانه به منظور سوار شدن آب به سواحل چپ و راست ساخته شده‌اند. مثلاً، مؤسسات آبیاری دوره ساسانیان غالباً از این نوع بوده‌اند. لیکن هدف از احداث سد ذخیره آب بوده است. در اینگونه مؤسسات آبیاری بستر رودخانه را که عبارت از

۸۸. آبیاری در ترکستان. پیشین، ص ۱۶۳.

۸۹. تاریخ قم. پیشین، ص ۴۸-۴۹.

۹۰. مالک و ذاع در ایران. پیشین، ص ۳۸۷.

۹۱. زهقه القلوب. پیشین، ص ۵۵، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۳۰۰.

۲۰۱

۹۲. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۲۳-۲۲۷.

دوره باشد تا ارتفاع معینی مسدود می‌سازند.

ظاهراً در دوره هخامنشیان یک سد در سرچشمه دجله واقع در سوریه احداث گردیده است، و چند بند و پل بند نیز در زمان داریوش اول بر روی رودخانه کر بسته شده است که نهر بزرگی نیز از پشت یکی از این بندها منشعب می‌شده. بند بهمین در فارس نیز احتمالاً در دوره هخامنشیان احداث شده است. احتمالاً، در این دوره بندهایی نیز در خوزستان بنا شده که یا از بین رفته و یا توسط پادشاهان ساسانی تعمیر شده و در تاریخ به نام آنان به ثبت رسیده است.

در دوره ساسانیان نیز چندین بند و پل بند در جنوب ایران بنا شده‌اند. مهم‌ترین این بندها بند شادروان شوشتر است. این بند در زمان شاپور اول توسط اسیران رومی ساخته شده. بسیاری از بندهای این دوره چند منظور را برآورده می‌ساخته‌اند. از آنها برای مشروب ساختن زمینهای دوطرف رودخانه، عبور از رودخانه و بهره‌برداری از نیروی آب برای چرخاندن سنگهای آسیا استفاده می‌شده است. ظاهراً بسیاری از این بندها نیز بر روی نایه‌های قدیمی بنا می‌شده‌اند.

در دوره ساسانیان شرایط ضروری برای ایجاد چند پل بر روی سه رودخانه مهم دشت خوزستان احساس می‌شده. دوسرکز مهم حکومتی در این دوره، پاسارگاد و تیسفون بوده است. شاهراهی که این دوسرکز را به یکدیگر متصل می‌ساخت از بختیاری، رامهرمز، شوشتر، دزفول و پای پل گذشته، پس از عبور از کوه حمزین در نزدیکی بلوک بیات وارد دجله می‌شده است. از این روی، فرمان شاپور اول پلی بر روی رودخانه کارون در شوشتر، بر روی دز در دزفول و بر روی کرخه در پای پل احداث گردید، بدین ترتیب شاهراه مهم سیاسی و اقتصادی آن دوره تکمیل گردید.^{۹۳}

در دوره ساسانیان تا آنجا که مطالعات انجام شده نشان می‌دهند، نوزده بند بزرگ و کوچک ساخته شده‌اند که به جز چند بند که در جزایر خلیج فارس مانند قشم، احداث شده‌اند، بقیه بر روی کارون بنا گردیده‌اند.^{۹۴} بنابراین، در این دوره دولت مرکزی در مرکز حکومت امپراتوری، یعنی محله سواد و خوزستان، تأسیسات آبیاری متمرکزی ایجاد کرده بود. لیکن منشاء به قدرت رسیدن ساسانیان از هیچ روی رابطه‌ای با مؤسسات آبیاری متمرکز نداشته است. در این دوره پدیده‌های نوین اقتصادی تولید را گسترش دادند، پیشه‌های نو پدید آمدند و تعداد کسانی که به کار صنعت دستی و کشاورزی می‌پرداختند، افزایش یافت. این امر به گسترش شهرها و توسعه پیشه و حرف و بازرگانی کمک کرد. در نتیجه، ضروت افزایش سطح زیرکشت، و بنا بر این احداث بندهای جدید و نهرکشی، احساس گردید. از این روی، تنها پس از به حکومت رسیدن ساسانیان، و یا دیگر حکومت‌های پیش و پس از آنان، بوده است که این مؤسسات گسترش یافته‌اند و احداث شده‌اند.

در دوره تسلط اعراب تازمان تأسیس حکومت‌های مستقل محلی، بند و سدی در ایران احداث نشده‌اند، و پاره‌ای از بندها و نیز بر اثر عدم مراقبت و تعمیر، و نیز طغیان آب، می‌شکنند

۹۳. همان، ص ۱۸۶-۲۰۳.

۹۴. همان، ص ۲۲۸-۲۲۹.

و یا بتدریج از کارآیی آنها کاسته می‌گردد.^{۹۰}

در زمان عزنویان پل بند طوس و سد شش طراز در کاشمر احداث شدند. و در دوره آل بویه هفت بند بر روی رودخانه کرد در فارس احداث گردید که مهم‌ترین آنها بند امیر بود. بند امیر که بر پایه‌های قدیمی ساخته شد، در زمان عضدالدوله دیلمی احداث گردید و دهات پیرامونش را از طریق نهرهای منشعب‌شده از رود، آبیاری می‌کرد.^{۹۱} ابن بلخی درباره رود کر و بندهای آن چنین می‌نویسد:

«منبع [رود کر] از نواحی کلار است و رودی عاصی است کی هیچ جای را آب ندهد الا جایها کی بند کرده‌اند تا آب در نیافته است ویر نواحی افتاده و بندها کی برین رود کر ساخته‌اند اینست: بند را مجرد. از قدیم باز بودست و نواحی قریه را مجرد آب از آن می‌خورد و ویران شده بود، پس اتابک چاولی آنرا عمارت کرد و فخرستان نام نهاد. بند عضدی هم آنست کی در جهان مانند آن نیست و صفتش آنست کی این نواحی کربال پیش ازین بند صحرا بود بی آب و عضدالدوله تقدیر کرد کی چون این بند می‌ساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم میگرفت. پس مقدران را و صانعانرا بیاورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرفهای آب بساختند از چپ و راست رود کرد. پس شادروانی عظیم کرد از سنگ و [ساروج] در پیش و پس بند و آنکه این بند بر آورد از معجون [ساروج] و ریگ ریزه چنانکه آهن بر آن کار نکند و هرگز آنرا خللی نرسد و نواحی سر بند چند آنست کی دوسوار بر آن برود و آب در نیافته شد و جویها ساخته‌اند بر آن و جمله نواحی کربال بالا این آب ازین بند می‌یابد و بند قصار بر کربال زیرین ساخته‌اند و مختل شده بود و اتابک چاولی عمارت آن کرد و این رود کر در بعیره بختگان می‌افتد.»^{۹۲}

در دوره مغول مؤسسات کوچک آبیاری ایران در سطح وسیعی ویران شدند، و تنها در دوره ایلخانان که تا اندازه‌ای کوشش برای احیای این مؤسسات بعمل آمد، سه سد بزرگ در ایران احداث شدند. این سدها شامل سد ماوه، سد کبار در قم و سد طیس می‌باشند.^{۹۳} در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در سیستان نیز «از هیرمند بندها بسته، آب شرقی شهر بردند... و از هیرمند جوی بزرگی جدا کردند.»^{۹۴}

در دوره صفویه، بویژه در زمان شاه‌عباس اول و دوم، که اقتصاد ایران از اعتلایی نسبی برخوردار گردید، بندها و سدهایی در نقاط مختلف احداث گردیدند. سد قهرود در کاشان و بند اشرف در بهشهر در زمان شاه‌عباس اول بنا شدند. سد اخمد و سد فریمان در نزدیکی مشهد و پل بند خواجو در اصفهان نیز در عهد شاه‌عباس دوم احداث شدند. گذشته از این، سد قصیر، سد سلامی در نزدیکی خواف، سد گلستان، طرق، کلات و کریت در اطراف مشهد و

۹۵. دنیث، پیشین، ص ۵۳.

۹۶. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۲۹-۲۳۰.

۹۷. فارسنامه. پیشین، ۲۰۸-۲۱۳.

۹۸. آب و فن آبیاری در ایران. پیشین، ص ۲۳۰.

۹۹. احیاء الملوك. پیشین، ص ۸۴.

سد قزوین نیز از سدهای دوره صفویه‌اند. بدیهی است که این سدها در افزایش اراضی زیر کشت و رونق کشاورزی این دوره مؤثر بوده‌اند.^{۱۰۰}

مالکیت و نظارت بر شبکه‌های آبیاری

از آنجا که مهمترین مؤسسه آبیاری در ایران قنات و نهر کشیهای ساده از چشمه‌های کوهستانی و رودهای کوچک بوده است، مالکیت آنها غالباً در دست افراد خصوصی یا فئودالهای محلی قرار داشته است. اکثر این تأسیسات نیز از هیچ روی نیاز به مداخله دولت نداشته‌اند و توسط روستاییان احداث می‌شده‌اند. تنها در مورد آبیاری به‌وسیله بندها، نهرهای بزرگ و سدهاست که ساختمان و نظارت بر شبکه‌های آبیاری در دست دولت بوده است. در پاره‌ای از قطعی نیز که قنات در اراضی دیوانی بنا می‌شده است، مالکیت آن در اختیار دیوان بوده. لیکن مالکیت دیوانی تنها در دوره اعراب بوجود آمد و آن نیز هیچگاه نوع غالب مالکیت در ایران نبوده است.

بهرگونه، می‌دانیم که در دوره هخامنشیان چندین نهر آبیاری در بابل در مالکیت شاهان ایران بوده است و آنان آب نهرها را به مالکان اطراف می‌فروخته‌اند و مباشرانشان آب بها را از مالکان اراضی دریافت می‌داشته‌اند. در نواحی نپور، آسیای مرکزی و سوریه نیز نهرهای شاهی وجود داشته‌اند که در مالکیت شاهان هخامنشی بوده‌اند. در نپور یکی از خانواده‌های درباری آب نهرها را در اجاره خود داشته است و آب آن را به مالکان اراضی اطراف می‌فروخته.^{۱۰۱} در دوره ساسانیان که اطلاعات ما راجع به حقوق مالکیت بیشتر است، می‌دانیم که مالکیت خصوصی زمین و آب کاملاً به رسمیت شناخته می‌شده است. مثلاً، در کتاب حقوقی ساسانیان، یعنی هاتیکان هزار دادستان، اختصاص داده شده. از آنجا که آب نهرها و قنات‌ها اراضی گوناگونی را مشروب می‌ساخته‌اند، بروز اختلاف میان مالکان اراضی اجتناب ناپذیر بوده است. از اینرو، قوانین حقوقی برای حل این اختلافات وضع شده‌اند. مثلاً، در کتاب هاتیکان... در یک مورد اشاره به ملکی می‌رود که مالکیت زمین و آب به طور مساوی بین دو نفر تقسیم شده است.^{۱۰۲}

به‌گفته بلادزی در دوره اسویان و عباسیان اغلب نهرهای املاک ناحیه دجله در مالکیت زمیندارانی بوده است که این اراضی را به این شرط که در آنها زراعت کنند، به‌سست آورده بودند. ظاهراً صاحبان این اراضی در دوره عباسیان خود را به‌التجاء خانواده‌های عباسیان در می‌آوردند و با از دست دادن مالکیت اراضی، مالکیت این نهرها نیز در دست خلفا و خانواده سلطنتی قرار می‌گیرد.^{۱۰۳} در همان ناحیه نهرهای کوچکی نیز وجود داشته‌اند که بنا به

۱۰۰. آب و فن آبیاری در ایران باستان. پیشین، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۱۰۱. *Ancient Mesopotamia* پیشین، ص ۳۰۷.

۱۰۲. Bogdanov، پیشین، NO. 30، ص ۵۹-۶۱.

۱۰۳. Baladhuri، پیشین، جلد دوم ص ۸۷-۸۹، ۹۱-۹۸ و ۹۳.

تقاضای مالکان اراضی توسط حکام محلی کنده شده بودند. ۱۰۴ پاره‌ای از این نهرها نیز در زمینهایی حفر شده بودند که بعدها به بزرگان عرب واگذار شدند، و بدین ترتیب، مالکیت زمین و نهرها در اختیار آنان قرار گرفت. در سواردی نیز که حکام محلی نهرهایی احداث می‌کردند، مسئولیت نگهداری و تعمیر آنها با مالکان مجاور نهرها بوده است و نه حکومت. ۱۰۵

همراه با گسترش مالکیت مشروطه زمین، یعنی اقطاع، حق استفاده، نظارت، و در سوارد اقطاع التملیک مالکیت آب اراضی به مقطعان واگذار گردید. به گفته قمی در قم عده‌ای از مالکان نهرهایی در اراضی خویش ساخته بوده‌اند و قسمتی از مازاد آب را به مالکان دیگر می‌فروخته‌اند. آب بیست نهر منسحب از رود قم نیز به سهمهایی موسوم به مستقه تقسیم می‌شده است، و توزیع آن تحت نظارت دیوان بوده. پس از آن که دیالمه بر آن ناحیه مسلط شدند، این اراضی به اقطاع تبدیل شدند و آب این ناحیه از نظارت «دیوان آب» خارج گردید. ۱۰۶

در اسناد مربوط به سیورغالها و اقطاعهای سوروئی نیز مالکیت آب قناتهای قدیم و جدید به صاحبان سیورغال و مقطعان واگذار می‌شده است، و در واقع بین قرنهای پنجم و نهم هجری قمری دیگر در ایران به وجود دیوان آب اشاره نمی‌شود.

در دوره ایلخانان اقطاعهای لشکری شامل آب و زمین می‌شده‌اند. ۱۰۷ در واقع، در اقطاع التملیک زمین و آب «سلک طلق» مقطعان می‌شده است. مثلاً، در فرمانی راجع به اقطاع التملیک در زمان رستم آق‌قویونلو چنین می‌آید:

«همگی و تمامی ثلثان ششاع از جمیع موضع اندوان... و همگی و تمامی موضع فیروزآباد... با سایر توابع و لواحق و مزارع و مضافات و منسوبات از صحراری و اراضی وجداول و قنات و انهار و آبار عسراً و غاسراً به طریق شرعی اقطاع تملیکی اعلی جناب... فرمود.» ۱۰۸

در فرمان مورخ ۱۱۲۰ ه.ق. مربوط به عهد شاه سلطان حسین نیز مالیات و عوارض دیوانی قناتهای قدیمی و هر قنات جدید دیگری که اسکان داشت در محل احداث شود، بعنوان سیورغال سوروئی به موسی بیگ قوللر آقاسی واگذار می‌گردد. ۱۰۹

قناتهای اراضی اینجوی ایلخانان و خانواده ایشان نیز که غالباً آبی بوده‌اند، در مالکیت ایلخانان بوده است. ۱۱۰ مالکیت قناتها و نهرهای کوچک در اراضی ملکی در دست مالکان

۱۰۴. همان، ص ۷۷-۹۷ و همان، جلد اول، ص ۴۳۲-۴۳۳.

۱۰۵. Lokkegaard، پیشین، ص ۱۶۱.

۱۰۶. تاریخ قم. پیشین، ص ۳۳-۵۳. خوارزمی دیوان آب را دیوان‌الماه می‌خواند. به گفته وی «در شهر مرو رسم چنین است که در این دفتر مقدار آب هر مالکی ثبت می‌شود و قیمت خرید و فروش آب تعیین می‌گردد» (مفاتیح‌المعلوم. پیشین، ص ۶۹).

پیش از اسلام این دیوان به نام کستیزود مشهور بوده. به قول خوارزمی «[کستیزود] دیوانی است که خراج تمام کسانی که مالک آب هستند در آن ثبت می‌شود» (همان).

۱۰۷. جامع‌التواریخ. پیشین، ص ۱۷۰۲-۱۰۷۳.

۱۰۸. فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو. پیشین، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۱۰۹. مالک و زراع در ایران. پیشین، ص ۲۳۰.

۱۱۰. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول. جلد دوم، پیشین، ص ۱۸-۱۹.

این اراضی بوده است، و خود آنها بر توزیع آب آنها نظارت داشته‌اند.^{۱۱۱} اگرچه در پاره‌ای از موارد مالکیت آب و زمین از یکدیگر جدا بوده‌اند، لیکن مالکیت آنها در هر صورت خصوصی بوده است. در بعضی از نواحی نیز که زمین بر اساس مزارعه کشت می‌شده است، زمینهایی که از آب قنات مشروب می‌شده‌اند، سهم معینی از آب را در اختیار داشته‌اند.^{۱۱۲}

وصاف قناتهای شیراز را خصوصی می‌خواند،^{۱۱۳} و به‌گفته حمدالله مستوفی در اطراف تبریز «نهد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند در آن باغات صرف می‌شود و هنوز کافی نیست و آب این کاریزها ورود همه ملک است الا کاریز زاهد بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه ناربستان».^{۱۱۴}

البته، در مواردی که از آب سدها، نهرها و رودهای مهم برای آبیاری استفاده می‌شده است، دولت بر توزیع آب نظارت داشته و این مؤسسات در سالکیت دولت بوده‌اند. در این موارد عواید بسیاری نیز نصیب خزانه می‌شده است.^{۱۱۵}

بهرگونه، مؤسسات آبیاری معمولاً توسط روستاییان ساخته می‌شده‌اند، و لارویی، تقیه و تعمیر آنها نیز به‌عهده روستاییان بوده است. البته، تخصصی در این زمینه وجود داشته است، اما توده وسیع سازندگان این مؤسسات را روستاییان تشکیل می‌داده‌اند که از طریق کار اجباری بکار واداشته می‌شده‌اند.^{۱۱۶} مثلاً، می‌دانیم که رشیدالدین فضل‌الله برای حفر نهر بزرگی در عراق برای آبیاری املاک شخصی خود از کار اجباری دوهزار روستایی که مزد روزانه به‌ایشان پرداخت می‌شده، بهره‌جسته است. در املاک شیخ احرار نیز از کار اجباری سه‌هزار روستایی برای تقیه کاریزها و نهرها استفاده می‌شده است.^{۱۱۷}

با این ترتیب، می‌توان به‌این نتیجه‌گیری رسید که آبیاری متمرکز در فلات ایران تنها به‌نقاط خاصی، و آن نیز در دوره‌های معینی، محدود می‌شده است.

قنات و آب چشمه‌ها و نهرهای متفرع از رودهای کوچک عمومی‌ترین وسیله آبیاری در ایران بوده‌اند. مالکیت قنات غالباً خصوصی بوده است، و احداث تعمیر و توزیع آب آن نیازی به یک قشر دیوانسالار متخصص نداشته است.^{۱۱۸}

۱۱۱. تاریخ قم. ص ۴۱-۴۷، Bosworth، پیشین، ص ۱۵۷ و مالک‌وزادع در ایران. پیشین، ص ۳۹۷.

۱۱۲. همان.

۱۱۳. تحریر تاریخ وصاف. پیشین، ص ۹۵.

۱۱۴. نزهة القلوب. پیشین، ص ۸۷.

۱۱۵. اطلاعات مسا در این زمینه بیشتر مربوط به دوره صفویه است. مثلاً رجوع شود به سیاحتنامه شاردن. جلد چهارم، پیشین، ص ۳۰۵ و همان، جلد هشتم، ص ۱۲۸۱ که پفر،

پیشین، ص ۱۱۷ و ۱۸۷-۱۸۸ نیز تذکرة الملوك. پیشین، ص ۵۰.

۱۱۶. مالک‌وزادع در ایران. پیشین، ص ۵۷۵-۵۸۰.

۱۱۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۲۰۸، ۲۱۶-۲۱۷.

۱۱۸. همان، ص ۲۱۶-۲۱۷. مثلاً رجوع شود به مقاله اسپونسر (B. Spooner) راجع به آبیاری

در فلات ایران در *Irrigation's Impact on Society*، پیشین، ص ۵۵-۴۳.

توسعه و تکامل شهرها و نقش اقتصادی آنها

بر طبق نظر طرفداران مفهوم «شیوه تولید آسیایی» یکی از خصایص این نظام تولیدی پدید آمدن شهرهای «مصرف کننده» است. چنین گفته می شود که شهرهای آسیا تحت تسلط حاکمان و مأموران دولتی که مازاد تولید را در این شهرها مصرف می کنند، بوده اند. در نتیجه، آنچه در این شهرها، و نیز روستاها، تولید می شود، ارزش استفاده است و نه ارزش مبادله. گذشته از این، رابطه متقابلی بین شهر و روستا از نظر مبادله کالا وجود ندارد. بلکه در جوامع «آسیایی» کالاها مستقیماً از واحدهای کشاورزی و صنعتی به طرف حکومت مرکزی در حرکتند. برای بررسی صحت چنین حکمی بررسی تکامل شهرها و نقش اقتصادی آنها ضروری است.

پیش از این در فصل مربوط به تکامل نیروهای عامل در تولید شهرها، درباره رشد تولیدات کالایی ساده و تکامل شهرنشینی سخن رفته است. از اینجاست که در اینجا بصورتی خلاصه پویای عمومی تحول شهرنشینی و تولید کالایی ساده را از نو بیان می کنیم.

یکی از مهمترین پدیده هایی که در غرب امپراتوری سلوکیان و اشکانیان، یعنی در بخشی از امپراتوری که برده داری رواج داشته است، رخ نموده تکامل و ظهور شهرهاست. در دوره سلوکیان تمدادی شهر خود مختار در بابل، نپور، اور^{۱۱۱}، اریدو^{۱۱۲}، انطاکیه، پرسیس^{۱۱۳}، نهاوند و شوش پدید می آیند. حکومت این شهرهای خودمختار در دست شورای شهروندان بوده است. شاهان سلوکی و اشکانی در این شهر نظرات و فرمانهای خود را به وسیله مأموران سلطنتی مستقر در شهرها به شورای شهروندان ابلاغ می کرده اند^{۱۱۴}. شالوده اقتصادی این شهرها برده داری بوده است. شهرها اراضی وسیعی در اختیار داشته اند که بر روی آنها برده و رعیت کاری کرده اند. حکومت مرکزی نیز از دخالت در امر مالکیت شهروندان برده داران توان بود. در عوض، این شهرها قدرت حکومت مرکزی را با پرداخت مالیات به خزانه سلطنتی سلوکیان افزایش می دادند. در پاره ای از موارد نیز امتیاز شهرهای خود مختار به کلنی های نظامی، یعنی کاتوئیکیا، اعطاء می گردید. این کلنی ها بر روی اراضی سلطنتی مستقر می گشتند و افراد آن موظف به انجام خدمت نظامی بودند. بعضی از کلنی های نظامی نیز که از لحاظ

119. Ur

120. Eridu

121. Persis

۱۲۲. البته، در زمان هخامنشیان نیز چند شهر مستقل که از امتیازات سیاسی برخوردار بوده اند، وجود داشته اند. در واقع، این شهرها مسئله سیاسی حادی نیز برای حکومت مرکزی پیش آورده بودند. از این روی، شاهان هخامنشی همواره در مورد اعطای امتیاز به شهرهای مستقل و عدم اعطای امتیاز به شهرها تردید داشته اند و واگذاری امتیاز را منافی با ثبات امپراتوری می دانسته اند. مثلاً می دانیم که هخامنشیان پس از احیای مجدد اورشلیم، به این شهر خودمختاری اعطاء کردند.

I. M. Diakonov, «Main Features Of The Economy In The Monarchies Of Ancient Western Asia» *Third International Conference Of Economic History*, 1965, P. 31.

۱۲۳. اشکانیان، پیشین، ص ۶۶-۶۸.

۱۲۴. Lukonin, پیشین، ص ۱۸-۲۰.

اقتصادی در شرایط مساعدی قرار داشتند، رسماً بصورت دولت-شهر درسی آمدند. مثلاً، دورا—اوروپوس در ابتداء یک کلنی بوده که به شهر تبدیل می‌گردد.^{۱۲۰}

در دوره اشکانیان نیز تعداد دولت—شهرها افزایش یافت، و شهرهایی از قبیل فرااسپا^{۱۲۱} و ولوگزیا^{۱۲۲} ساخته شدند. البته، سازمان داخلی شهرهای این دوره، به‌جز شهرنسا، برماشکار نیست. ظاهراً دولت—شهرهای قدیم در این دوره سازمان داخلی و خودمختاری خود را حفظ می‌کنند. حفريات دورا—اوروپوس نشان داده که این شهر در دوره اشکانیان نیز نقش مهمی در بازرگانی با غرب ایفاء می‌کرده است. باگذشت زمان نیز نفوذ نمایندگان شاهان اشکانی در امور داخلی شهرهای خودمختار افزایش می‌یابد، اما کامل نمی‌گردد.^{۱۲۳} در واقع، دخالت شاهان در امور داخلی شهرها در اواخر دوره اشکانیان و اوایل دوره ساسانیان هنگامی گسترش یافت که شالوده اقتصادی این شهرها، یعنی برده‌داری، رویه انحطاط گذاشته بود. با اینهمه، برخی از این شهرها، مانند شوش، تا قرن چهارم میلادی استقلال خود را حفظ کردند. سرانجام، تلاشی برده‌داری در غرب ایران باعث بوجود آمدن شهرهای جدیدی شد. بسیاری از شهرهای جدید این دوره که به «شهرهای شاهی» معروف بودند، در اراضی سلطنتی بنا شدند، و در واقع تکیه‌گاههای حکومت ساسانیان بر متصرفات ملکی بزرگ آنها بودند. اما از آنجا که بازرگانی بین‌المللی در این دوره رونق داشت، به‌رغم گرایش به روستائیشینی در نزد مالکان بزرگ، شهرنشینی، بویژه در قرن ششم میلادی، گسترش یافت. در عین حال، شهرهای قدیمی بین‌الهنرین و نواحی غربی ایران همچنان موقعیت بازرگانی خود را حفظ کردند. رونق بازرگانی و صنعت پیشه‌وری، همچنین گسترش راههای مبادلات بازرگانی موجب رونق شهرهای قدیمی و جدید شدند، و حرفه‌های گوناگون در شهرها پدید آمدند. روابط ارضی جدید نیز بتدریج در این دوره مستقر گردیدند. بسیاری از مالکان در روستاها مقیم شدند، و قسمتی از بهره مالکانه را به‌خرید کالاهای شهری مانند ظروف فلزی، پارچه‌های ابریشمی و غیره، اختصاص می‌دادند. قسمتی ازمازاد کشاورزی روستاهای اطراف شهرها نیز غذای این شهرها را تأمین می‌کردند.^{۱۲۴} از این روی، به‌رغم استقلال نسبی روستاها، مبادله‌ای متقابل، اگرچه محدود، بین شهرها و روستاها وجود داشت. لیکن بدیهی است که در مراحل اولیه تکامل فنودالیزم نمی‌توان بیش از این التظار داشت. چراکه در آن دوره اقتصاد طبیعی مسلط بود، و اکثر تولید به‌مصرف می‌رسید و برای فروش عرضه نمی‌شد.

در اوایل تسلط اعراب در وضع شهرنشینی و شهرها تغییر چشمگیری بوجود نیامد، و قرن سوم هجری قمری رشد شهرها و توسعه تولید کالایی ساده از اهمیت زیادی برخوردار نبود.^{۱۲۵} پس از سقوط نفوذ خلفای عباسی در ایران، و مصرف خراج و عوارض مأخوذ از روستاییان و

۱۲۵. همان، ص ۲۰ و اشکانیان. پیشین، ص ۱۹-۲۰.

126. Fraaspa

127. Vologesia

۱۲۸. همان، ص ۶۳-۶۸.

۱۲۹. رجوع شود به Ghirshman، پیشین، ص ۳۴۴، مروج الذهب، پیشین، ص ۲۴۱-۲۴۴، ۲۵۵ و تاریخ ایران باستان، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۷.

۱۳۰. Barthold، پیشین، ص ۳۰۷-۳۰۸ و Bukhara، پیشین، ص ۹۱، ۱۱۹.

شهریان در ایران، نیروهای عامل در تولید پیشرفت کردند، و این پیشرفت کم و بیش تا حمله مغول دوام یافت. در این دوره بازرگانی خارجی و داخلی اهمیت بسیار یافت، و رشد بازرگانی به گسترش تولیدات کشاورزی، پیشه‌وری و توسعه شهرها کمک کرد. شهرها مراکز پیشه، هنر و بازرگانی شدند و جمعیت آنها افزایش یافت، بطوری که شهرهای ایران در این دوره از لحاظ تعداد جمعیت و وسعت تولیدات کالایی ساده بسیار پیشرفته‌تر از شهرهای اروپا در قرون وسطی بودند. این شهرها در تولید کالاهای خاصی تخصص یافتند و جریان کالا بین شهرها از یکسوی میان شهر و روستا از سوی دیگر، فزونی گرفت. اما زمام امور این شهرها به سبب دوام کم و بیش حکومت‌های مرکزی و بزرگ در دوره‌های مختلف، در دست فنودالها باقی ماند. بسیاری از فنودالهای کوچک، یعنی دهقانان، بتدریج در شهرها اقامت گزیدند، و اقطاع داران بزرگ نیز که از خود زراعت اربابی نداشتند، از شهرها براسلاک وسیع خود نظارت می‌کردند.

در دوره مغولها نیز به سبب حملات بی‌دری صحرائشینان نیروهای عامل در تولید سقوط کردند، شهرهای بزرگ و پررونق ویران شدند، و اقتصاد طبیعی از نو نقش سهمی در اقتصاد ایران کسب کرد. پاره‌ای از این شهرها از نو بازسازی شدند، برخی از آنها بده تبدیل گردیدند و بعضی از آنها برای همیشه مخروبه باقی ماندند. در چنین اوضاع و احوالی تکامل اقتصادی-اجتماعی ایران دچار رکود گردید تا اینکه در قرن دهم اعتلایی نسبی در وضع اقتصاد شهر و روستا و نیز شهرنشینی پدید آمد. اما بتدریج عناصر ارتجاعی بر نظام اقتصادی-اجتماعی غالب آمدند و اقتصاد ایران رویه انحطاط گذارد.

شهرهای ایران را در قرون وسطی می‌توان از نظر اقتصادی به چند دسته تقسیم کرد. نخست، شهرهای کوچک و متوسطی بودند که به بازرگانی و تولیدات صنعتی می‌پرداختند و نیازهای بازارهای محلی و محدودی را ارضاء می‌کردند. لیکن شهرهای دیگری نیز وجود داشتند که نسبتاً بزرگ بودند. محصول کار پیشه‌وران چنین شهرهایی به بازارهای شهرها و جوامع دیگر صادر می‌شد. مثلاً، کازرون که معروفیت خود را مدیون کف بافی بود، یزد که برای ابریشم-بافی مشهور بود و کاشان که در سفالسازی، قالبیافی و ابریشم بافی تخصص داشت، نمونه‌های بارز چنین شهرهایی بودند. در عین حال، پاره‌ای از شهرها بر سر راه کاروانها و راههای دریایی قرار داشتند و محل انبار و ترانزیت کالا بودند. تبریز، همدان، قزوین، اصفهان، شیراز و بندر سیراف نمونه‌هایی از این نوع شهرها هستند. بسیاری از این شهرها نیز در تولید کالاهای خاصی تخصص داشته‌اند و برای بازارهای محلی و بین‌المللی تولید می‌کرده‌اند. مثلاً، در اصفهان ابریشم بافی و تولید پارچه‌های پنبه‌ای و در شیراز تولید کالاهای فلزی، پشم بافی، تولید روغن گل و عطر رواج داشته است. بدون شک وسعت فعالیت اقتصادی و جمعیت این شهرها به مراتب بیش از فعالیت اقتصادی و جمعیت شهرهای اروپای غربی طی قرنهای دهم و سیزدهم میلادی بوده است. در واقع، تکامل اقتصادی-اجتماعی ایران پیش از حمله مغولها پیشرفته‌تر از تکامل اقتصادی-اجتماعی اروپای غربی بوده. البته، در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران فعالیت کشاورزی نیز وجود داشته است، اما این امر در مورد بسیاری از شهرهای اروپایی قرون وسطی نیز صادق است.

با این ترتیب، پیش از حمله مغولها بسیاری از شهرهای ایران مراکزی بودند که در آنها تقسیم اجتماعی کار تکامل یافته بود، صنایع دستی و تولیدات پیشه‌وری شکوفا شده بودند،

و مبادله بین شهرها و میان شهرها و روستاهای اطراف آنها، گسترش یافته بودند. لیکن رونق پاره‌ای از این شهرها به‌سجل آنها، یعنی واقع شدن آنها در مسیر راههای بازرگانی، بستگی داشت. در طول تاریخ ایران، راههای مختلفی شهرهای گوناگون را به یکدیگر و شهرهای کشورهای مجاور مربوط ساخته‌اند. با تغییر این راهها، پاره‌ای از شهرهایی که برسر این راهها قرار داشته‌اند، رویه ویرانی‌گذاشته‌اند. مثلاً، چنین وضعی برای بندر سیراف پیش آمده است. البته، چنین شهرهایی اثر مهمی بر توسعه اقتصادی جامعه نداشته‌اند، اما از بین رفتن آنها بر اقتصاد نواحی مجاورشان بی‌تأثیر نبوده است.

معدودی از شهرهای ایران نیز از نوع شهرهای مصرفی بوده‌اند، اما چنین شهرهایی اغلب در دوره مغول بوجود آمدند و تعداد آنها بسیار محدود بوده است. این شهرها معمولاً پایتخت سلسله‌های محلی، و یا در دوره مغول شهرهای بیلاقی و قشلاقی ایلیخانان، بوده‌اند. البته، در ایران قرون وسطی شهرهای مستقلی از نوع شهرهای مستقل واسط و ویژه اواخر دوره فتودالیسم در اروپا بوجود نیامدند. در شهرهای ایران زمام امور در دست اقطاع داران بود، و از آنجا که اقطاع وسیع و پراکنده بوده‌اند و مقطعان از خود زراعت اربابی نداشته‌اند، آنان برای نظارت بر اراضی خویش در یک ده مستقر نمی‌شدند. در عین حال، به‌سبب وجود حکومت‌های مرکزی قدرتمند در غالب دوره‌های تاریخ ایران، فتودالهای بزرگ اراضی اقطاعی خود را از حکومت‌های مرکزی دریافت می‌داشته‌اند و بعنوان حاکم یا فرمانده نظامی در شهرها می‌زیسته‌اند. از این‌روی فتودالهای بزرگ با تجار عمده که به‌عمده‌فروشی و بازرگانی خارجی مشغول بودند، ارتباط داشتند. در واقع، از آنجا که فتودالها قدرت اقتصادی و نظامی را در دست داشتند، تجار را تابع خود می‌ساختند. آنان قسمتی از بهره‌مالکانه خود را در اختیار تجار قرار می‌دادند، و تجار نیز سهم سود ایشان را بصورت جنسی و پولی می‌پرداختند.^{۱۳۱} در نتیجه، تجار بزرگ در مقابل فتودالها بی‌اختیاری، برعکس، باتفاق آنان علیه نهضت‌های پیشه‌وران، فقیران شهری و روستاییان به مبارزه پرداختند. اما سازش تجار با فتودالها به‌سبب عدم وجود مالکیت خصوصی زمین و با گسترش شبکه‌های عظیم آبیاری و فقدان وجود تقسیم اجتماعی کار در دوران شهرها و میان شهر و روستا نبوده است.

صف‌آرایی نیروهای اجتماعی بشکلی که بیان‌گردید، خواه‌ناخواه مانع رشد قدرت سازمان‌های صنفی پیشه‌وران شهرهای ایران گردید. البته، صنف‌های پیشه‌وری وجود داشتند، اما نمی‌توانستند نرخ محصولات را به‌میل خود تعیین کنند. لیکن، این امر به‌معنای نفی رشد تولید کالایی ساده در ایران نیست. در واقع، پیش از حمله مغولها به ایران پدیده‌هایی مانند رشد بازرگانی، افزایش تراکم سرمایه تجاری، توسعه تولید کالایی ساده، افزایش محصولات کشاورزی، گسترش مبادله شهر و روستا، افزایش قشربندی در روستاها و تخصص شهرها در تولید، همگی اسکان بوجود آمدن روابط جدید و تکامل یافته‌تری در تولید را نوید می‌دادند. لیکن با ورود مغولها و سقوط نیروهای عامل در تولید، تکامل اقتصادی - اجتماعی ایران به‌عقب رانده شد.

۱۳۱. باید در نظر داشت که در قرن چهاردهم میلادی چنین ارتباط نزدیکی بین تجار و فتودالهای دولت - شهرهای ایتالیا نیز وجود داشته است.

مسأله ایلات در تاریخ ایران

این که سیر تاریخ ایران را همواره همزیستی و تقابل دو «شیوه تولید چادرنشینی» و «شیوه تولید آسیایی» تعیین کرده است، و تنها با در نظر گرفتن این همزیستی و تقابل می توان چنین سیری را بازشناخت، بحث تازه ای نیست. بنا بر این ادعا، ترکیب «شیوه های تولید» مذکور بوده است که اشکال خاص حیات اجتماعی را در این سرزمین بوجود آورده است. صاحب نظرانی که این مسأله را عنوان می کنند، معمولاً چنین نتیجه می گیرند که در پایان امر، غلبه از آن «شیوه تولید آسیایی» است.

بدنبال بررسی «شیوه تولید آسیایی» و کاربرد پذیری آن در تاریخ ایران در دو فصل گذشته، اکنون بررسی منشاء، تکامل و اهمیت چادرنشینی در تاریخ این سرزمین را طی دوره مورد نظر وجهه همت قرار می دهیم.

نکته حایز اهمیت آن است که حیات ایلی از چه اهمیتی در نظام اقتصادی - اجتماعی و تکامل آن برخوردار بوده است. در این مسیر است که می توان دریافت در چه دورانی و به چه دلایلی، ایلات اهمیت می یابند. نتیجه گیری و تأکید این بحث بر آن است که با همه اهمیت نقش ایلات در مرحله خاصی از تکامل اقتصادی - اجتماعی ایران و روشنی ویژگیهای ناشی از وجود حیات چادرنشینی و تناقضاتی که این پدیده در تکامل اقتصادی - اجتماعی این سرزمین ایجاد کرده است، نقش ایلات در این سیر تحولی باید بدروستی درک و ارزیابی گردد تا از هرگونه یک جانبگی نتیجه گیریها در تبیین تکامل تاریخی این جامعه پرهیز شود.

انواع اقتصاد شبانی

واژه ایل که در متون تاریخی نخستین بار به هنگام حکومت ایلخانان بکار برده شده، بر اقوام کوچ-نشین^۱ و نیمه کوچ نشین^۲ شبان دلالت می کند. در متون تاریخی پیش از عهد مغول، و تا آنجا که به سرزمین ایران مربوط می گردد، معمولاً از عشیره، قبیله و طایفه صحبت به میان می رود که در این حالت هم معرف کوچ نشینان و هم نماینده یکجانشینان بوده اند.

در بحث حاضر، به سبب آن که آن جنبه از حیات ایلی مورد نظر است که زائیده تحرک آن

1. Nomadic Tribes

2. Semi Nomadic.

می باشد، پس ناگزیر از آنیم که از بررسی آن دسته از اقوام یکجانشین که هنوز متأثر از وجود بقایای شبکه روابط ایلی هستند، پرهیز کنیم. بنابراین، ایل از این دیدگاه تاریخی معرف سرد-می خواهد بود که نحوه سکونت آنان چادرنشینی متحرک است و حیات آنان اساساً بر نگاهداری و پرورش دام مبتنی می باشد. از اینرو خصیصه عمده این نمونه معیشت تحرک و جابجایی ایل برای استفاده از مراتع است. در اینجا ضروری است که به این نکته اشاره کنیم که حیات اقتصادی این اقوام را با دامداری ساکن نباید یکی گرفت، چرا که مردم ساکن فلات ایران، در بسیاری از نقاط آن، از روزگاران قدیم به دامداری مبادرت می ورزیده اند و حیاتی ساکن، ونه کوچ نشین، داشته اند.

مضمون کوچ نشینی، در شرایطی که ما از آن گفتگو می کنیم، گله داری است. اقتضای اقتصاد این کوچ نشینان استفاده وسیع از مراتع است. از آنجا که پیدایش و بقای مراتع از ویش و بقای «علف» نشأت می گیرند و به سبب آن که این امر خود تابع تغییرات فصلی و عبارت دیگر موسمی است، در شرایط رشد محدود نیروهای عامل در تولید در یک اقتصاد شبانی، حرکت فصلی دام در جهت دست یافتن به چراگاه، یعنی ییلاق و قشلاق، اجتناب ناپذیر می نماید. با اینحال، و تا آنجا که بر ما روشن است، در غالب موارد فعالیت تولیدی اقوام مذکور به دامداری محدود نمی گشته است و حاشیه شکار و ماهیگیری و یا کشاورزی را—گرچه بصورتی ابتدایی—در برمی گرفته. از این گذشته «شبانای محض»، مستقل از تولید کشاورزی اقوام ساکن، هیچگاه در دوره مورد نظرم، در فلات ایران وجود نداشته است.

در اینجا باید به سیمای عمده این اقتصاد که برای درک روابط اجتماعی جوامع کوچ نشین از اهمیت بسیاری برخوردار است، اشاره کرد. اقتصاد شبانی، دست کم در مراحل نخستین تکامل آن، تا حدودی به اقتصاد مبتنی بر گردآوری خوراک شباهت دارد. در چنین مرحله ای، تا آنجا که اجتماع به دنبال علف از جایی به جایی دیگر نقل مکان می کند، جلوه ای از وابستگی شدید به طبیعت را بر ملا می سازد که وجه مشخصه مرحله پیش از تولید خوراک است. البته دامداری بدینسان خود نوعی تولید است، لیکن تولیدی که هنوز جنبه ای، نه چندان کم اهمیت، از گردآوری را با خود همراه دارد. با این ترتیب، ییلاق و قشلاق کردن این اقوام اگرچه جلوه ای از «هوشیاری» آنهاست، سیمایی از زبونی آنها در مقابله با طبیعت نیز می باشد. همچنان که بعداً خواهیم دید، سطح کمتر تکامل یافته روابط انسانها در میان اقوام کوچ نشین از طریق چنین سطحی از تکامل نیروهای عامل در تولید به روشنی تبیین می گردد.

پس اقوام کوچ نشین دامدار به اقتضای محدودیت حیات گیاهی محیط، که پرورش دام متکی بدان است، در طی گردش از جایی به جایی دیگر می کوچند تا از مراتع و بطور کلی اقلیم مساعد هر محیط بهره گیرند. بطور کلی، اقوام مذکور ناگزیرند که در دراز مدت خود را با محدودیت پراکندگی چراگاهها که در وهله نخست به وسیله طبیعت، و در مراحل بعد توسط شرایطی که زاده وجود اقوام دیگر—و عبارت دیگر غیر طبیعی—می باشند، تطبیق دهند. در این شرایط پرورش دام منبع اصلی تأمین معاش اعضای جوامع کوچ نشین خواهد بود. با این حال این که پرورش دام، بویژه در مراحل متأخرتر تکامل تاریخی ایران، منبع منحصر بفرد ادانه حیات اعضای کوچ نشین نبوده، اسری روشن است. در واقع، همچنانکه پیش از این بدان اشاره کردیم، مدارکی که امروزه در اختیار ما قرار دارند، در اکثر موارد با وجود دامداری محض منافات دارند.

اگرچه جای تردید نیست که درهرحال دامداری نقشی مسلط در تولید وسایل ارضای نیازهای افراد این اجتماعات، برای مدت‌های طولانی و در بسیاری از نقاط، داشته است. بااین حال، ذکر این نکته ضروری است که تقسیم کار در تولید، و در نتیجه تخصص در فعالیت‌های تولیدی گوناگون (دامداری، زراعت و تولید پیشه‌وری) بین جوامع چادرنشین و جوامع ساکن بوجود می‌آید و رشدی روزافزون داشته است. بر همین سیاق است که یافتن سواردی از اقتصاد و جامعه «شبان‌ی محض»، دست کم در دورهٔ مورد نظر ناممکن می‌نماید.

یکی از شکلهایی که این نحوهٔ معیشت می‌تواند بخودگیرد، نیمه کوچ‌نشینی است. محتوای این شکل از تأمین معاش دامداری آمیخته با کشاورزی است که از عصر مفرغ در برخی از نقاط خاورمیانه، و مدتها پیش از آن در آسیای مرکزی، وجود داشته است. باید خاطر نشان ساخت که زراعت در چنین اقتصادی شکلی ابتدایی دارد و از هیچ روی با تولید زراعی نسبتاً قابل اطمینان و پربار اقوام ساکن کشاورز قیاس پذیر نیست. بااینحال وجود فعالیت زراعی بعنوان عاملی در حیات اقتصادی اینگونه جوامع بر فعالیت دامداری که همچنان فعالیت اصلی تولیدی جامعه است، اثر می‌گذارد. روشن است که بر حسب وسعت نقش کشاورزی در اقتصادی منکی به پرورش دام، شکلهای متنوعی در میان اقوام مذکور پدید خواهد آمد. در این حالت بخشی از جمعیت تنها به دامداری، پاره‌ای از آنها هم منحصرأ به زراعت، و دسته‌ای دیگر نیز این دو فعالیت را توأمان انجام می‌دهند. این که تناسب فعالیت، بگونه‌ای که ذکر آن رفت، بین بخشهای مختلف در هر اجتماع نیمه کوچ‌نشینی چگونه است، بستگی به تکامل اقتصادی اجتماع فوق دارد، و همانست که شکلهای متنوع نیمه کوچ‌نشینی را پدید می‌آورد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که حیات شبانی اگرچه به نواحی خشک خاورمیانه، آسیای مرکزی، و شمال و شرق افریقا، محدود نمی‌گردد، لیکن حیطة رواج آن اساساً در این محدوده قرار می‌گیرد. پیدایی و گسترش چنین نحوهٔ معیشتی هم با توسل به اوضاع و احوال خاص تاریخی و هم با در نظر گرفتن تولید شبانی در رابطه با تنگناهای شرایط طبیعی تبیین پذیر است. اگر چه مقتضیات طبیعی برای گسترش و پیدایش چنین نحوهٔ معیشتی در این نواحی وجود داشته‌اند، لیکن صرف وجود این مساعدت طبیعی تبیین پیدایش این شیوهٔ معیشت و زیست نیست. چرا که شرایط تاریخی خاص، یعنی حرکت اقوام کوچ‌نشین از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر، و تحمیل زندگی چادرنشینی شبانی بر اقوام ساکن، و نیز تنگناهای سیاسی دیگر، سوجد گسترش زندگی کوچ‌نشینی در یک منطقهٔ جغرافیایی خاص می‌گشته است.

کوچ نشینی در سرزمین ایران در دورهٔ قبل از اسلام

در هنگامهٔ پیش از تاریخ، و مدتها پس از پیدایی حیات یکجا نشینی به اتکای اقتصاد مبتنی بر تولید خوراک، یعنی، پس از وقوع «انقلاب نوسنگی» در فلات ایران، زندگی یکجانشینی در مقایسه با میزان اشاعهٔ آن در دو قرن پیش، از رواج بیشتری برخوردار بوده است. به گفتهٔ استاین^۳ لرها، که در چند قرن اخیر نیمه کوچ‌نشین بوده‌اند، در هزارهٔ پیش

از میلاد حیات کاملاً اسکان یافته‌ای داشته‌اند. پژوهشگر دیگری — بوبک^۴ — که دست‌اندرکار مطالعه سکونت‌های ما قبل تاریخ ایران بوده است، نیز بر این نظر می‌باشد که یکجانشینی زمانهای پیشین در بسیاری از نقاط فلات ایران، حتی در مناطق نیمه‌کوبیری و خشک، بر کوچ‌نشینی در طول چند قرن اخیر در آن نقاط فزونی داشته است.^۵

پاره‌ای از شواهد بوم‌شناسانه^۶ مانند وجود علفهای خاصی چون فلومیس پرسیکا^۷، در بسیاری از نقاط رشته‌کوههای زاگرس بر وجود و رواج کشتکاری در زمانهای پیشین دلالت دارند. این شواهد همچنین مؤید آنند که در برخی از نقاط کوچ‌نشینی از درون نیمه‌کوچ‌نشینی پدید آمده است.^۸

مسئله اساسی در تعالیم زرتشت‌نیز توجه به کشاورزی و دامداری ساکن بوده، چنان که در یکی از سرودهای زرتشت «روح‌گاو می‌غرد و از خدا درخواست می‌کند که «به من رحمت زراعت، ببخشای» و خدایش پاسخ می‌دهد: «آفریدگار ترا از بهر دامپروران و کشتکاران آفریده است.»^۹ در تعالیم زرتشت یما^{۱۰} یا سرد فراوان‌گله مورد تنفر قرار می‌گیرد، و کشاورزان نیک و کوچ‌نشینان بدخوانده می‌شوند.^{۱۱} در اوستا ضمن ستایش از اقوام آریایی که به زراعت اشتغال داشتند و نیز از سودمندی حیوانات برای کشاورزی، یعنی گاو، از اقوام بیابانگرد، و بطور کلی، «بیگانگان»، یعنی ساکنان آسیای میانه، و ویژه ترک زبانان چادرنشین، به بدی یاد می‌شود.^{۱۲} در قطعه دوازدهم گاتها چنین آمده است: «از این دو او (ستور) برزیگر کوشا را که دوستارمنش پاک است سرور دادگر خویش برگزید. غیر برزیگر (چادرنشین) هر چند که در جستجوی آن خویش رنجه کند از پیام ستوده تو بهره مند نگردد.»^{۱۳} بدیهی است که چنین ستایش و مذمتی بر اصلیت شیوه سکونت دایم و بر فرعیت کوچ‌نشینی دلالت دارند.

تصویری که هرودوت به هنگام بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی فلات ایران به دست می‌دهد از جامعه ساکنی حکایت می‌کند که در آن کوچ‌نشینی از رواجی بسیار محدود برخوردار است. در این سیروی تنها قبایلی را نام می‌برد که تقریباً ساکن بوده‌اند.^{۱۴}

چنین می‌نماید که در زمان کورش حفظ و حراست اقوام ساکن در بلخ، سغد و خوارزم در برابر حمله و هجوم کوچ‌نشینان اهمیتی بسزا داشته است؛ کورش خود در نبرد با کوچ‌نشینان از پای درآمد.^{۱۵} در این دوره قبایل نیمه ساکن منطقه زاگرس نیز عملاً در امپراتوری هخامنشی

4. Bobek

۵. *The Cambridge History of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۰.

6. Ecological

7. Phlomis Persica

۸. همان، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۹. میخائیل ای. زند، نود و ظلمت در قادیخ ادبیات ایران، ۱۳۵۱، ص ۱۳.

10. Yema

۱۱. همان.

۱۲. قادیخ ماد، پیشین، ص ۷۳.

۱۳. آب و فن آبیاری در ایران، پیشین، ص ۴.

۱۴. *The Cambridge History of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۱.

۱۵. ایران باستان، پیشین، ص ۱۱۳.

مستحیل گشته بودند.^{۱۶} بنابر این، از شواهدی که ما از دوره هخامنشیان در دست داریم چنین بر می آید که کوچ نشینی در آن هنگام محدودتر از سه قرن اخیر بوده است، و تنها در حواشی فلات ایران اسکان وجود می یافته است.

اطلاعاتی که مادر مورد زندگی کوچ نشینی در دوره بین اقتدار هخامنشیان و ساسانیان داریم، محدود است. همینقدر می دانیم که در دوره ساسانیان نیز حیات کوچ نشینی از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است. یکی از مسایل مبتلا به دولت ساسانی از قرن چهارم میلادی به اینسوی مقاومت در برابر یورش ایلات عرب است.^{۱۷} دولت فوق در قرن پنجم میلادی از جانب دشمن خارجی، یعنی کوچ نشینان آسیای میانه، مورد تاخت و تاز قرار گرفت.^{۱۸}

کوچ نشینی از ابتدای اسلام در ایران تا پایان قرن هفدهم

پس از شکست دولت ساسانی، اعراب از جمله نخستین کوچ نشینان بودند که وارد فلات ایران گشتند. اگر چه جمعیت کوچ نشینی مذکور تنها در نواحی گرمسیر جنوب ایران و سواحل خلیج فارس از کمیت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است. با اینهمه، تصویر کلی که ابن حوقل و اصطخری از جامعه ایران در قرن چهارم هجری قمری به دست می دهند، جامعه ای پر رونق و مبتنی بر کشاورزی ساکن است که مردم روستانشین آن به کشاورزی و دامداری، و شهرنشینان آن به تولیدات پیشه‌وری اشتغال داشته‌اند. در آثار آنان از ایل خاصی سخنی به میان نمی آید، مگر ایلاتی که در آسیای مرکزی ساکن بوده‌اند، و نیز اعرابی که در جنوب ایران، و نواحی محدود دیگری سکنی گزیده بودند.^{۱۹} در کتاب حدود العالم که در سال ۳۷۲ ه.ق. تألیف شده است، جز در مورد بلوچها که مؤلف ناشناخته کتاب آنان را «نشسته بر صحرا و... شبان» می خواند، و نیز ساکنان غرچستان که از نظر وی مردمان آن «شبانان و برزگر» اند، از زندگی کوچ نشینی سخن دیگری به میان نمی آورد.^{۲۰}

در دوره رواج اسلام جمعیت کردها بیش از قبایل دیگر بوده است. بعضی از این قبایل در دهات ساکن بوده‌اند و حیاتی یکجانشین داشته‌اند، و پاره‌ای هم نیمه کوچ نشین بوده‌اند. چنین می نماید که لرها نیز تا زمان تیموریان اساساً ساکن بوده‌اند. بخشهایی از این دو قبیله نیز در مصر، سوریه و شمال بین النهرین زندگی می کرده‌اند.^{۲۱}

تاریخ‌نویسان و جغرافیا دانان دوره اسلام از ایلات ایران معمولاً تحت عنوان اکراد نام می بردند که البته تنها کردها را در بر نمی گیرد و شامل همه چادرنشینان غیر عرب و غیر

۱۶. *The Cambridge History of Iran*. جلد اول، پیشین ص ۴۱۲.

۱۷. «Ilat» Lambton. پیشین، ص ۱۰۹۶.

۱۸. ایران باستان. پیشین، ص ۳۹۱.

۱۹. مسالك و ممالك. پیشین و حدود الارض. پیشین.

۲۰. حدود العالم. پیشین، ص ۲۳-۱۲۷.

۲۱. «Ilat» Lambton. پیشین، ص ۱۰۹۶. در مورد لرها رجوع شود به

V. Minorsky, «Lur» and «Lur-i Buzurg», *The Encyclopaedia of Islam*, Vol. III, 1936.

ترک نیز می‌گردد. شاید از این روی است که در زبان فارسی لفظ کرد بر چویان و شبان نیز دلالت می‌کرده است.^{۲۲} طبری نیز به هنگام گفتگو از قبایل زاگرس در سال ۲۳، ۲۹ ه. ق. از آنها بعنوان اکراد یاد می‌کند. به گفته ابن حوقل در فواصل بین شهرها و دهات قوهستان که پوشیده از کویر بوده است، کردها و مالکان گله گوسفند و شتر فراوان بوده‌اند.^{۲۳} قمی در تاریخ قم نیز از اکراد طبرستان که دیلمی بوده‌اند، نام می‌برد.^{۲۴}

در دوره رواج اسلام کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان فلات ایران اساساً بین نواحی خوزستان، اصفهان و فارس متمرکز بوده‌اند.^{۲۵} اصطخری و ابن حوقل از کردهایی که در فارس و حدود آباده امروز، تا شبانکاره و بهبهان، زندگی می‌کرده‌اند، یاد می‌کنند، و پنج ناحیه را بوم آنان می‌دانند. اصطخری هنگامی که به واژه پارسی رم می‌پردازد، که جمع آن رسوم است و بر محل سکونت قبایل چادرنشین در فارس اطلاق می‌گشته است، و ظاهراً با کلمه فارسی ربه مربوط است،^{۲۶} با کمی اغراق چنین می‌گوید:

«و پیش از این گفتیم کی این طایفه قرب پانصد هزار خانه باشند، و از یک قبیله باشند کی دوهزار سوار بیرون آمد، و هیچ قبیله کم از صد سوار نبود. و تابستان و زمستان بر چرا خوارها گردند و اندک مایه مردم از ایشان به حدود و جروم مقام دارند کی از آنجا نروند و آلت و عدت و ستور و لشکر ایشان چنان است کی بر پادشاهان باز توانند کوشیدن و گویند کی اصل ایشان از عرب است. ایشان را گوسفند و مادیان باشد و اشتر کم دارند، و شونده‌ام که این سردمان صد قبیله زیادت باشند و ما را سی و اند قبیله بیش معلوم نبود.»^{۲۷}

ارزیابی ابن حوقل نیز به همین گونه است: «این طوایف جز گروه‌اند کی در نواحی سردسیر سکونت دارند. در زمستان و تابستان به چراگاهها و قشلاقها و بیلاقها می‌روند، اما سردمان نواحی گرمسیر ثابت می‌مانند و منتقل نمی‌شوند و فقط در نواحی خودشان رفت و آمد می‌کنند.»^{۲۸} همچنین وی اضافه می‌کند که «این درید در حماسه خود آورده است که آنان از نژاد عرب‌اند.»^{۲۹} با این ترتیب، چنین نظری موجه می‌نماید که منشاء اغلب «اکراد» فارس بوده است.^{۳۰} بهرگونه، قلمرو زیست کوچ‌نشینان فارس چهار یا پنج ناحیه مشخص بوده است. در واقع، این کوچ‌نشینان نیز به جز بخشی از آنان، یعنی صحرائشینان ساکن ناحیه بازنجان، در شمال

۲۲. تاریخ خاندان طاهری. پیشین، ص ۳۵۰.

۲۳. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۶.

۲۴. تاریخ قم، ص ۲۶۱.

۲۵. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۶.

۲۶. تاریخ خاندان طاهری. پیشین، ص ۳۵۱.

۲۷. مسالك وممالك. پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲۸. هودة الارض. پیشین، ص ۴۰.

۲۹. همان.

۳۰. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۷.

غربی شیراز، حیاتی نیمه کوچ نشین داشته‌اند.^{۳۱}
 در شرق فارس، در جنوب شرقی جیرفت، سردسی که قفص (کوچ) خوانده می‌شدند، بسر می‌برده‌اند. اصطخری آنجا که از بلاد کرمان سخن می‌راند به ذکر این نکته می‌پردازد که قوم «بلوچ در پایان کوه قفص باشد. و قفص به پارسى کوچ باشد. و این دو قوم را کوچ و بلوچ خوانند. و کوچ از کسی نترسد الا از بلوچ و مردمانی صحرائشین باشند.»^{۳۲} به گفتهٔ ابن حوقل نیز «بلوچ طایفه‌ای است در دامنهٔ کوه قفص (کوچ)... و اینان اغنام و احشام دارند و چون چادر نشینان خیمه‌هایی از مو ترتیب می‌دهند.»^{۳۳} به گمان وی منشاء قوم بلوچ عرب است.^{۳۴}
 در حدود العالم نیز در مورد بلوچها چنین آمده است: «[بلوچ] مردمانی‌اند میان [جیرفت و بافت] و میان کوه کوفج نشسته بر صحرا و... شبان... [ساکنان کوفج] هفت گروه‌اند، و هر گروهی را سهرتیبست، و این کوفجان نیز مردمانی دزدپیشه و شبان و برزبگر»^{۳۵} اند.
 پاره‌ای از کردهای ساکن در کوه‌های آذربایجان نیز در دامنهٔ این کوه‌ها به مهاجرت می‌پرداختند. کردها که در نتیجهٔ حملهٔ اعراب به منطقهٔ زاگرس، به کوچ نشینی روی آوردند، در قرن چهارم هجری قمری از یک زندگی کوچ نشینی نیز برخوردار بودند. با اینهمه، گرایش آنان به زندگی یکجانشینی در قرن چهارم هجری قمری نیز مشهود است چنان که سنای وجودی پاره‌ای از شهرها گشتند و حتی بخشهای از آنان در شهرها زندگی می‌کردند.^{۳۶}
 از نظر اصطخری اسلاکی در فارس به رؤسای ایلات، و شاید اعضای قبیله، تعلق

۳۱. *The Cambridge History Of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۳.

۳۲. *مسالك وممالك*. پیشین، ص ۱۴۱.

۳۳. *حدود العالم*. پیشین، ص ۷۵.

۳۴. همان. پاره‌ای از صاحب نظران بر آنند که بلوچها از شمال ایران سرچشمه گرفته‌اند، بدین معنی که از شمال کویر لوت به کرمان و سپس به بلوچستان آمده‌اند. (*The Cambridge History Of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۴). از سوی دیگر عده‌ای از بلوچها خود اعتقاد دارند که منشأ آنها عرب است.

Mir Khuda Bakhsh Marri, *Searchlights on Baloches and Balochistan*, 1974, PP. 53-63
 فردوسی نیز از بلوچهایی که در ارتش کیخسرو تحت فرماندهی اشکش خدمت می‌کرده‌اند، نام می‌برد. به گفتهٔ فردوسی:

پس گستم اشکش تیزهش
 سپاهی زگردان کوچ ر بلوچ

که بارای دل بود بامغز خوش
 سگالیدهٔ جنگ مانند غوج

شاهنامه. پیشین، ص ۱۶۴). وی از جنگ نوشیروان با بلوچها و گیلانها نیز یاد کرده، علت این جنگ را چنین می‌داند:

همی رفت و آگاهی آمد بشاه
 که گشت از بلوچی جهانی تباہ

همان، ص ۴۳۷).

۳۵. *حدود العالم*. پیشین، ص ۱۲۷.

۳۶. *The Cambridge History of Iran*. جلد اول، پیشین، ص ۴۱۳-۴۱۴. احمد بن ابی یعقوب در کتاب البلدان، که در اواخر قرن سوم هجری قمری تألیف شده، مردم شهر حیمه، حلوان و روستاهای اطراف اصفهان را مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم، از فارس و کرد... (می‌خواند. البلدان. پیشین، ص ۴۴، ۴۵، ۵۰).

داشته‌اند، و مالیات بحصول این اسلک به شکل مقاسمه پرداخت می‌شده است.^{۳۷} این بلخی در گفتگو از «کردان» فارس، آنان را بخشی از سپاهیان ساسانی می‌داند که باقی ماندگان کسانی هستند که در حمله اعراب کشته شده‌اند. وی در فارستامه ادعا می‌کند که صحرانشینان فارس را، که وی آنان را شبانکارگان می‌خواند، عضدالدوله از اصفهان به فارس آورده بود. ظاهراً این شبانکارگان یا جایگزین رسوم اولیه، یا زائیده اختلاط با آنان بودند. طبق نظر ابن بلخی شبانکارگان از پنج طایفه تشکیل می‌گشته‌اند. وی طایفه اسماعیلی را که بعد از تسلط اعراب به‌شبانی و دامداری روی آوردند، از طوایف دیگر از نظر اصل نسب «نحیب‌تر» قلمداد می‌کند.^{۳۸} کرزویان نیز شبانانی بودند که در اواخر دوره آل بویه کارزون و اطراف آن را در اختیار گرفتند تا آنکه اتابک چاولی در اوایل قرن ششم هجری حمری آنجا را از دست آنان خارج ساخت. مسعودیان نیز یکی دیگر از این طوایف بودند که در زمان رکن‌الدوله حمارتگین، حاکم سلجوقی در فارس، اقطاع دریافت داشتند. شکانیان نیز در کوهسنانهای گرمسیر زندگی می‌کردند و به راهزنی مشغول بوده‌اند. رامانیان شبان پیشگانی بودند که «نان پاره و قلاع» در اختیار داشته‌اند.^{۳۹} اکثر این طوایف در زمان اتابک چاولی آزادی خود را از دست دادند، و بتدریج یا طریق یکجانشینی اختیار کردند و یا در طوایف لر که در قرن ششم هجری قمری صاحب نفوذ و اعتبار گشتند، ادغام شدند.^{۴۰}

از قرار، نیای لر بزرگ کردی بوده که در سوره بسر می‌برده است. پاره‌ای از اخلاف این‌تبار در حدود سال ۵۰۰ ه. ق. از طریق آذربایجان به ایران آمدند و در کوه اشتران مقیم شدند. سر کرده آنان، ابوطاهر بن علی بن محمد، تابعیت حکومت سلجوقیان را پذیرفت. این طایفه پس از آنکه اقتدار شبانکارگان را از میان برداشت و سلطه خود را در کهگیلویه تحکیم کرد، ادعای استقلال کرد.^{۴۱} در آغاز قرن هفتم هجری قمری قبایل دیگری، از جمله بختیارها، که خاستگاه آنان سوره بود به پسر ابوطاهر پیوستند. بدلیسی در این باره چنین می‌نویسد: «[پسر ابوطاهر] باتفاق برادران و اعیان حاکم با استقلال لرستان گشت و در عهد او سلطنت لران رشک خلدچنان شد بنا بر آن اقوام بسیار از جبل السحاق شام بدو پیوستند چون کسروه عقیلی... و طایفه هاشمی... و دیگر طوایف متفرق چون استرکی و سماکویه و بختیاری و جوانکی و بیدانیان و لوتوند... و دیگر عشایر که انساب ایشان معلوم نیست»^{۴۲}

۳۷. مه‌الک و مه‌الک. پیشین، ص ۱۳۷.

۳۸. به گفته ابن بلخی «در عهد اسلام چون لشکر عرب پارس بگرفتند این قوم [اسمعیلیان] را چون دیگر پارسیمان قهر کردند و آواره شدند و شبانی و گوسپندداری افتادند...» (فارستامه.

پیشین، ص ۲۳۵).

۳۹. همان، ص ۲۳۴-۲۳۹.

۴۰. Lambton, «Ilab», پیشین، ص ۱۰۹۷.

۴۱. همان.

۴۲. شرفنامه. پیشین، ص ۳۷-۴۸. البته، روایات گوناگونی راجع به منشاء بختیارها وجود دارد.

رجوع شود به

ایلات در دوره سلجوقیان و مغولها

قبایل غز که بعدها خاستگاه فرمانروایان سلجوقی گشتند، در اواخر قرن چهارم هجری قمری/ دهم میلادی از آسیای مرکزی به طرف غرب، و در دهه چهارم قرن پنجم بسوی ایران حرکت کردند.^{۴۳} پس از آن، و بویژه در عهد مغولها، ایجاد تعادل بین عناصر ساکن و غیر ساکن جمعیت حایز اهمیت بسیار می گردد. حمله سلجوقیان، مغولهاو تیموریان به ایران اساساً یورش بود از جانب اقوامی چادرنشین و دامدار به سردسی ساکن و کشاورز. دسته ای از این اقوام چادرنشین پس از آن که فلات ایران را در نور دیدند و به آسیای صغیر و سوریه رسیدند، از نو همراه با قبایل آق قویونلو، قراقویونلو و هنگاسی که سلسله صفوی پای می گرفت، به فلات ایران بازگشتند. قبایل مذکور ترک و ترکمن بودند.^{۴۴}

سکونتگاه قبایل چادرنشین اغوز از دیرباز صحراهای وسیع بخش سفلی رود سیحون بود این قبایل را بعدها ترکمن خواندند و مصنفان عرب آنان را غزن نام نهادند. در قرن چهارم هجری قمری هر خانوار غز مالکیت خویش را در دست داشت، لیکن همین خانوارها سراتع را بصورت جمعی سورد بهره برداری قرار می دادند. با این ترتیب، روشن است که در دوره مذکور سازمان اقتصادی- اجتماعی غزان از نوع جماعتهای ابتدایی نبوده است و در مرحله متکاملتری از آن قرار داشته است. جنگها و تحصیل غنایم جنگی اشی از آن نیز باعث تمرکز دام در دست چادرنشینان نروتمندگشت، و برنا برابریهای درونی قبایل مذکور افزود، و به ایجاد قشراعیان میان چادرنشینان کمک کرد. که سبب افزایش نفوذ اعیان مذکور می گشتند، نظارت آنان بر نقل و انتقال چادرنشینان و گله های ایشان توزیع، چراگاههایین بخشهای مختلف هر قبیله، مسؤولیت سراتع از داسها در مقابل همسایگان و نیز غارت قبایل همسایه و واحدهای کشاورزی، بودند. تمامی این عوامل زمینه ای مساعد برای رشد طبقات و سلسله سراتع طبقه ای فراهم آوردند. لیکن نابرابریهای مذکور و بطور کلی بهره کشی اعیان از بقیه افراد چادرنشین در زیر پوششی از آداب و رسوم پدر شاهی و عشیرتی صورت می گرفتند.^{۴۵}

در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری مبانی اقتصادی- اجتماعی تشکیل دولت در میان غزان و قرلقان و دیگر چادرنشینان ترک پدید آمد، و دولتهایی پدید آمدند که از همه آنها مهمتر دولت سلجوقیان بود.^{۴۶}

اشراف چادرنشین قبایل مذکور و نیز صاحبان گله های بزرگ دام که از لحاظ چراگاه در مضیقه بودند، در جهت کسب چراگاه و کسب غنایم جنگی و فتح واحدهای کشاورزی به نواحی ایران و خاورمیانه حرکت کردند. ظهیرالدین نیشابوری علل این حرکت را بدینصورت توضیح می دهد:

۴۳. Ilat, Lambton, پیشین، ص ۱۰۹۸.

۴۴. همان.

۴۵. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ۲۹۱-۲۹۳.

۴۶. همان، ص ۲۹۲.

«از اصحاب اخبار و ارباب آثار چنان معلوم شد که سلجوق بن لقمان از نژاد طوقشورمیش بود پسر گوججوخواجه که خرگاه تراش پادشاهان ترک بود از اوروق و استخوان قیق (قویوق) و ایشان دودمانی بزرگ و عدد بسیار و خواسته بشمار و عدد و عدتی تمام و خیل وحشی بانظام از زمین ترکستان بحکم غلبه و تنگی چراخور بولایت ماوراءالنهر تحویل نمود. زمستانگاه ایشان نور بخارا بود و تابستانگاه سغد سمرقند...»^{۴۷}

غزن سلجوقی نخست به قسمت سفلی رود سیحون کوچ کردند. و در اواخر قرن چهارم هجری قمری از نو از آنجا به ماوراءالنهر و ناحیه کوههای نور بخارا مهاجرت کردند. آنگاه استقرار حکومت ترکان قره‌خانی در ماوراءالنهر تصادسی بین آنان و غزان بوجود آورد. از اینرو در اوایل قرن پنجم پس از اینکه بین ترکان قره‌خانی و غزان اختلاف رخ داد، غزان به اجبار به مهاجرت دست زدند، و از محمود غزنوی تقاضا کردند که درازای خدمت نظامی به آنان اجازه اقامت در اراضی خراسان داده شود. سلطان محمود به چهار هزار خانوار از غزان اجازه داد تا در شمال خراسان اقامت کنند، لیکن گروهی دیگری نیز به دنبال دسته نخست به کشور غزنویان وارد شدند.^{۴۸} مؤلف سلجوقنامه در این باره می‌نویسد:

«[غزان] کسی بمحمود فرستادند که ما را مردم و حواشی و مواشی بسیار شد و از کثرت گروه و ازدحام انبوه مواضع بارح و مراعی برمانتنگ شد و این مراعی بمواشی و فوفور حواشی ماوفا نمیکند. توقع بکرم عمیم سلطان آنست که دستوری دهد تا ما از آب جیحون بگذریم و بخراسان میان نسا و باورد مقام سازیم... سلطان برای استظهار توفیر خزانه و شغف حرص و طمع ایشان را اجازه داد که از آب عبور کنند... و تا محمود زنده بود و هیچ حرکت و جرأت نکردند و عناد و مخالفت نمودند...»^{۴۹}

پس از مرگ محمود غزنوی گروهی دیگر از ترکان نیز در شمال خراسان اقامت گزیدند. تصادمات میان چادر نشینان و مردم کشاورز محلی شدت یافت، و اعیان سلجوقی اراضی تازه‌ای از سلطان مسعود کسب کردند. از اینرو چندین جنگ بین غزان سلجوقی و سلطان مسعود رخ داد. تا اینکه در فاصله بین سالهای ۴۳۰ ق.ه. و ۴۴۲ ق.ه. سلجوقیان بر فلات ایران مسلط شدند.^{۵۰}

دسته‌ای از غزان نیز در قرن پنجم هجری قمری از طریق دریای سیاه به بالکان کوچ کردند، و گروهی دیگر از آنان در ناحیه رود سیحون باقی ماندند و نیمه کوچ نشین شدند.^{۵۱}

غزان به ۲۴ قبیله تقسیم می‌شدند. از میان این ۲۴ قبیله تنها سلجوقیان و افشارها به سلطنت رسیدند. اگرچه سلجوقیان رهبری مهاجرت کوچ نشینان را به عهده داشتند، لیکن به سبب

۴۷. سلجوقنامه. پیشین، ص ۱۰.

۴۸. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۹۳.

۴۹. سلجوقنامه. پیشین، ص ۱۳-۱۴.

۵۰. تاریخ ایران. جلد اول، پیشین، ص ۲۹۳-۲۹۷.

۵۱. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۰۹۸.

آن که مدت‌ها در تماس با اقوام ساکن آن سوی رود سیحون بودند، با زندگی شهرنشینی و تمدن اسلامی آشنایی داشتند.^۲ در نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری قمری اسلام در میان آنان و دیگر قبایل ترک زبان آسیای مرکزی رخنه کرده بود. در واقع، سلجوقیان از همان آغاز در پایتخت زندگی می‌کردند، و بر خلاف ایلخانان مغول، کمتر در اردو و چادر اقامت داشتند.^۳

پیش از تسلط سلجوقیان بر خراسان اکثر گروه‌های غزان نیمه مستقل و مستقل به نحوی نامنظم به حرکت درآمده بودند، و تنها پس از فتح خراسان بود که آنان تحت لوای سلجوقیان تشکل یافتند و حرکتشان نظمی یافت. لیکن به‌رغم ورود و جابجایی ده‌ها هزار غز به ایران و لشکرکشی‌های آنان به نقاط مختلف، اقتصاد ایران دچار صدمات و تغییر فاحشی نگشت. در واقع، گله‌های دام قبایل کوچ‌نشین به تأمین شیر و گوشت شهرها کمک کردند، مازاد پوست و پشم گله‌های آنان در شهرها به فروش می‌رسید، فضولات حیوانات ایشان چراگاه‌ها را قوت می‌بخشید، و گله‌های شتر آنان نیز وسیلهٔ بیشتری برای حمل و نقل بازرگانی فراهم می‌آوردند. از این گذشته، سلاطین سلجوقی برای ادارهٔ کشورهای بزرگ با تمدن‌های قدیمی تجربهٔ لازم را نداشتند، و به‌ناچار دستگاه اداری و مالی خویش را به یاری ایرانیان سروسامان دادند. از این‌روی، در این دوره تغییری اساسی در روابط اقتصادی - اجتماعی ایران بوجود نیامد. درگیری غزان با دیگر قبایل و گروه‌های نیمه کوچ‌نشین فلات ایران نیز ناچیز بوده است. آنان جز با کردان و نیمه کوچ‌نشینان آذربایجان غربی و شمال بین‌النهرین تصادمی پیدا نکردند. تنها در اواسط و اواخر دورهٔ سلجوقیان بود که بین حکومت مرکزی و شبانکارگان و مردم قفقز برای اعمال نظر حکومت که اینک در دست سلجوقیان بود، درگیری پدید آمد. اما این درگیری‌ها برای کسب چراگاه‌ها نبود. در واقع، قبایل غز در نواحی فارس، لرستان، کوه‌های قفصی، طبرستان یا کردستان مستقر نشدند، و بنابر این چنین می‌نماید که ورود آنان کمتر از ورود مغول‌ها کاهش زمینهای زیرکشت را موجب شده. هنگامی که سلجوقیان امپراتوری خود را پدید آوردند و بر منطقهٔ وسیعی از خاورمیانه مسلط شدند، به‌ناچار وابستگی خود را به قبایل غز کاهش دادند. اگر چه هنوز گروه‌های بسیاری از غزان در این منطقه وجود داشتند، لیکن بسیاری از آنان به سوریه و آسیای صغیر کوچ کردند، و بقیه در شمال بین‌النهرین، گرگان، مرو، آذربایجان، و در بخش کوچکی از خوزستان و فارس متمرکز شدند. بسیاری از سرکردگان آنان نیز با رواج نهاد اقطاع تمایلات گریز از مرکز پیدا کردند و بسرعت حکومت‌های محلی را بوجود آوردند. در زمان سنجر نیز ترکمانان در گرگان، دهستان و مرو تحت نظارت دولت قرار داشتند، و از طریق دولت سرکردگان قبایل بر مبنای تعداد چادرنشینان، چراگاه، آب و «نان‌پاره» یا اقطاع دریافت می‌داشتند.^۴

با این‌همه، مهاجرتهای غزان موجب ویرانی نقاط مختلف نیز گردید. آنان در پاره‌ای از نقاط اراضی مزروع را به چراگاه تبدیل کردند و زندگی چادرنشینی را در آن نقاط رواج دادند. مثلاً، ابن‌حوقل و اصطخری مغان را شهری کوچک می‌نامند، اما یاقوت مؤلف معجم‌البلدان

۵۲. همان.

۵۳. همان و تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۲۹۲-۲۹۵.

۵۴. Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۰۹۹.

سغان را ناحیه‌ای ایلیاتی می‌خواند که چراگاه‌های خوبی داشته است و محل اقامت ترکان بوده است.^{۵۵} پیش از تسلط سلجوقیان بر فلات ایران، درگیری غزان با سپاهیان غزنویان نیز موجب ویرانی و غارت شهرهای شمال خراسان شده بود. به گفته ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقیان پس از شکست سلطان مسعود «چون جراد منتشر و پراکنده شدند و دست تطاول و راهزدن و شور و فتنه و آشوب بگسترده و جمله دیار خراسان آشفته و مخبط کردند.»^{۵۶} فخرالدین گرگانی در آغاز داستان ویس و رامین نیز از احوال ناساعده‌نشینان حومه اصفهان به هنگام حمله سلجوقیان به این شهر، سخن گفته است.^{۵۷}

در اواسط قرن ششم هجری قمری بین سنجر و قره‌خانیان از یکسوی، و چادرنشینان تازه‌ای به نام قره‌ختایی که از شمال چین به ساوراءالنهر رانده شده بودند، و برای غزان ساکن ساوراءالنهر و مردم یکجانشین این منطقه در دسر فراهم کرده بودند، از سوی دیگر، تصادم روی داد. این تصادم منجر به شکست لشکریان سنجر و قره‌خانیان شد و ساوراءالنهر از دست سلجوقیان خارج گردید. در حدود سال ۵۴۰ ه. ق نیز تعداد کثیری از قبایل کوچ‌نشین غز در سرز شرقی خراسان و بویژه در نواحی مجاور مسیر علیای جیحون متمرکز شده بودند. این غزان مجبور بودند سالی ۴۰۰۰ گوسفند برای حوایج مطبخ سلطان تحویل دهند و ستمگری و رشوم خواری مأسوران در سال ۵۵۱ ه. ق. منجر به قیام عمومی قبایل غز در ناحیه بلخ گشت. در این قیام غزان موفق شدند و به خراسان سرازیر گشتند و آنجا را به نجو و حشتناکی غارت کردند. آنان شهرهای سرو و نیشابور را ویران کردند و عده کثیری از ساکنان این دو شهر را کشتند.^{۵۸}

ظهیرالدین نیشابوری درباره علت این شورش می‌نویسد:

«این اغوزان خیلی بسیار بودند بترکمانان منسوب و مقام چرا خورایشان بختلان بود از اعمال بلخ و ختانیان ولایت وحش هر سال بیست و چهار هزار سرگوسفند وظیفه بمطبخ خانه سلطان دادندی و آن در اهتمام مجموع خانسالار بودی و کس او رفتی بقبض و استیفاء آن و چنانکه عادت بجبر و تسلط حاشیه سلطان بود شخصی که از قبل خانسالار بمطالبه اغنام میرفت بریشان تعدی وزور میکرد و در استرداد و استبدال گوسفند ماکسر میرفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان مینمود و بزبان سفاهت میکرد و در میان ایشان سردمان بزرگ بودند و معروفان با تجمل و زحمت و حشمت احتمال آن مذلت و خواری نمیتوانستند کرد این شخصی را در خفیه هلاک کردند.»^{۵۹}

مؤلف سلجوقنامه کشتار مردم و ویرانی شهرهای سرورو نیشابور را نیز چنین توصیف می‌کند: «غزان» بیک صدمه و حمله لشکر سلطان بشکستند و بهزیمت برقتند... و بهر

۵۵. *The Cambridge History of Iran*، جلد اول، پیشین، ص ۴۱۳.

۵۶. سلجوقنامه، پیشین، ص ۱۵.

۵۷. برتلس، پیشین، ص ۴۵-۴۶.

۵۸. تاریخ ایران، جلد اول، پیشین، ص ۳۰۰-۳۰۱ و Lambton «Ilat» پیشین، ص ۱۰۹۹.

سلجوقنامه، پیشین، ص ۴۸.

۵۹. سلجوقنامه، پیشین، ص ۴۸.

هفته تغییر و تبدیل مینمودند و شهر سرو که دارالمک بود... بغارتیدند سه روز متواتر روز اول زربینه و سیمینه و ابریشمینه روز دوم روئینه و طرح و فرش روز سیم در همه شهر هیچ چیز از اقمشه و استمه نمانده بود مگر حومه‌ها و لینها و بالشها و خم و خمره و چوبینه آن نیز هم ببرند و بسوختند و اغلب مردم شهر را اسیر گرفتند و بعد از آن مردم را با نواع شکنجه و عذاب رنجه میداشتند تا خفایا و خبایاه نهانی نمودند تا بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند و متوجه نیشابور شدند با سه چندان که عددایشان بود از رنود و اویاش خراسان و اتباع لشکریان بایشان باز پیوسته و مردم نیشابور نخست کوشی بکردند و قومی از غوزان در شهر کشیدند چون ایشان را خبر شد بیکبار حشر آوردند و اغلب خلق از زن و مرد و اطفال بمسجد جامع گریختند و غوزان تیغها کشیدند و چندان مردم را در مسجد بکشیدند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند... تا چند روز بر در شهر بماندند و همه روز بامداد بغارت اعاده نمودندی... در شمار نیاید که در آن چند روز چند هزار آدمی بقتل آمده بودند و چند هزار دینار زیان و خسارت کرده... چون غوزان برقتند میان مردم شهر سبب اختلاف مذهب عقاید قدیم و ضفاین عظیم هر شیئی فرقه‌ای از محلی حشر میکردند و آتش در محله مخالفان میزدند تا خرابهائی که از غوزان مانده بود اطلال شد و قحط و غلا و ویا ظاهر شد تا بازماندگان تیغ و شکنجه غوزان اینبار بردند... و غزان با جمله بلاد خراسان این معامله کردند مگر شهر هرات...»^{۶۰}

در آغاز قرن هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی قبایل کوچ نشینی که در آسیای مرکزی زندگی می کردند، یعنی مغولها، در مدت کوتاهی بر اراضی وسیعی در آسیا، یعنی چین و تبت و ترکستان شرقی و کشورهای آسیای میانه و ایران و کشورهای قفقاز و آسیای صغیر و دشت قپچاق و قسمتی از کشورهای اروپای شرقی و خاک روس تسلط یافتند.^{۶۱} این فتوحات برای کشورهای مفتوحه، بویژه ایران، بلای عظیمی بود و موجب ویرانیهای بسیار و سقوط شدید سطح نیروهای عامل در تولید شد و تکامل اقتصادی - اجتماعی جوامع مفتوحه را دچار وقفه ساخت.

در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی قبایل گوناگونی که به لهجه‌های مختلف یک زبان مشترک سخن می گفتند و بعدها آن زبان مغولی نامیده شد، در اراضی وسیعی در فاصله بخشهای علیای رود ابرتیش، در غرب، تا بخشهای علیای رود جیحون و قله خینگان بزرگ زندگی می کردند. همسایگان این قبایل آنها را به نام نیرومندترین قبیله این منطقه، یعنی تا تارها، «سیاه تاتار» می خواندند تا از تاتاران اصلی یا «تاتار سفید» متمایز سازند. پس از تأسیس امپراتوری چنگیزخان تمامی این قبایل بطور رسمی مغول نامیده شدند. قبایل مغول به دو دسته جنگلی، که کارشان ماهیگیری و صید حیوانات بود، و صحرائی، که چادر نشین بودند و به دامداری می پرداختند، تقسیم می شدند. صحرائشینان باگله‌های خود

۶۰. همان، ص ۴۹-۵۱.

۶۱. تاریخ ایران، جلد دوم، پیشین، ص ۳۴۷-۳۵۹.

زستان را در صحراها و تابستانها را در سراتع کوهستانی می‌گذراندند، و سالی چندبار مرتع عوض می‌کردند. میان قرنها یازدهم و دوازدهم میلادی پویش تلاشی جماعتی ابتدایی در میان مغولها شدید شده در این پویش اعیان چادر نشین وجود آمدند و بین آنان و اعضای دیگر قبیله تفاوت پدید آمد. در نتیجه، تعداد زیادی دام در دست چادر نشینان ثروتمند گرد آمد، و توزیع اراضی سراتع و حفظداسها و چادر نشینان جزء وظایف اشراف مغول شد. فرد معمولی مغول برای اشراف قبیله بیگاری انجام می‌داد، اما بهره‌کشی زیر پوشش آداب و رسوم عشیرتی و پدر شاهی صورت می‌گرفت. این بیگاری شامل چرانیدن دام اشراف مغول (پرداخت بهره بوسیله کار) می‌شد. گذشته از این، چادر نشینان ساده که آنها را «آراتها» می‌خواندند، داسهای کوچک برای کشتار به ارباب می‌دادند، برای مدتی تعدادی مادیان شیرده برای ارباب می‌فرستادند، و هنگام شکار برای خان خدساتی انجام می‌دادند.

به تدریج، در قرنها یازدهم و دوازدهم اتحادیه‌های قبیله‌ای (اولوس) پدید آمدند، و در این دوره این اتحادیه‌ها به واحدهای دولتی مبدل شدند. سرانجام در آغاز قرن سیزدهم مبارزه داخلی مغولها به پیروزی دسته‌ای از اعیان چادر نشین منجر گردید، و درکنگره اعیان چادر نشین در سال ۶۰۳ ه.ق. / ۱۲۰۶ م، تموجین، ملقب به چنگیزخان، به سمت خان بزرگ سراسر مغولستان اعلام شد.^{۶۲}

پس از وحدت مغولستان جنگهای داخلی بین مغولها که غنایم حاصل از آن قسمتی از درآمد اعیان چادر نشین را تشکیل می‌داد، متوقف گردید. از این روی، اعیان چادر نشین به فتوحات خارجی گرایش یافتند. و برای زندگی بهتر بسوی کشورهای همسایه حرکت کردند. هجوم مغولها به ایران همراه است با ورود قبایل مختلف ترک زبان به این منطقه. سرگردگان این قبایل که برای جنگ سازمان داده شده بودند، حکومت سیاسی را در دست خود گرفتند و اشرافیت نظامی چادر نشینان را در جوامع مفتوحه رواج دادند. آنان با زندگی یکجانشینی مخالف بودند و از مردم شهر نشین و روستا نشین بهره‌کشی می‌کردند. حمله آنان شهرها، روستاهای آباد و مؤسسات آبیاری را ویران کردند، و صدها هزار مرد و زن و کودک، پیشه‌ور و رعیت را یا کشتند و یا به بردگی بردند. بسیاری از روستاها خالی از سکنه شد و ساکنان آنها به کوهها روی آوردند و برای تأمین زندگی خویش به اقتصاد شبانی و نیمه کوچ نشینی پرداختند. بسیاری از اراضی نیز بدون استفاده افتادند و بسیاری دیگر به چراگاه قبایل مغول مبدل گشتند. هجوم چادر نشینان اعم از اعراب بدوی و یا ترکان غز به سرزمینهای زراعتی و شهرها بطور کلی همواره موجب ویرانی و فقر بوده است، لیکن هرگز تخریب سرزمینهای کشاورزی و شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به شدت ویرانی که مغولها به بار آوردند، نبوده است. خواجه رشید الدین فضل‌الله در این باره می‌نویسد:

«از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معتقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب تر از آنکه درین سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مغول آنجا رسیده چه از ابتداء ظهور بنی‌آدم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیزخان و اوروغ اوسخر کرده‌اند... و چندان خلقی که ایشان کشته‌اند کس نکشته... خلق ولایات

با طول و عرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند مانند بلخ و شیورغان و طالقان و مرو و سرخس و هرات و ترکستان و ری، و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و اردبیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات بواسطه آنکه سرحد بود و عبور لشکر بسیار بکلی خلق آنجا گشته شدند یا بگریختند و باثربانند چون ولایات ایغورستان و دیگر ولایات که میان قان و قاید و سرحد شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست و بعضی ایلستان دیار بکر مانند حران و روجه و سروج و رقه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت باثرو معطلت و آنچه در میان ولایات دیگر خراب گشته بواسطه کشش چون باثربانند بغداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها و دیهه‌ها خراب که خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب...»^{۶۳}

مارکوپولو نیز شواهد پرارزشی در مورد وضع اقتصادی روستاها و شهرها پس از حمله مغولها ارائه داده است. به گفته وی رعایای روستاهای جنوب کرمان از دهات خود فرار کرده بودند و به زندگی شبانی پرداخته بودند.^{۶۴}

در منتخب التواریخ معینی نیز گسترش زندگی کوچ نشینی در لرستان بدینگونه تصویر

شده:

«هلاکوخان حکومت لرستان را به اتابک شمس‌الدین الب ارغون (هزارسب) تفویض فرموده. چون شمس‌الدین بلرستان آمد ولایت خراب و رعایا آواره شده دید، تا یک دو سال از خراج و جهات قطع تمع کرد و بحسن تدبیر بزراعت و عمارت اشتغال نمود... و یک سبب آبادانی ولایت آن شد که اتابک شمس (الدین) برسم مغول قاعده بیلاق و قشلاق پیش گرفت، چنانچه زمستان را به ایدج و شوش قیشلا میشی که کردی و تابستان بکوه زردک منبع زنده رود است پیامدی...»^{۶۵}

به گفته مؤلف تاریخ و صاف مغولها «می‌زدند و می‌کشتند و می‌کندند و می‌سوختند. تا دیناری زر و یک من غله اگر نزد کسی می‌یافتند، به زجر و شکنجه می‌گرفتند. چنانکه از خوردنی و پوشیدنی هیچ باقی نگذاشته و هفت سال آن سرزمین‌ها [ساوراء النهر] از سکان خالی بود.»^{۶۶}

بهرگونه، آذربایجان مرکز حکومت ایلخانان شد، و قبایلی که با ایلخانان به ایران کوچ کردند، اکثراً در آذربایجان، اران و تا اندازه‌ای در آسیای صغیر تمرکز یافتند.^{۶۷} حمدالله

۶۳. تاریخ مبارک غازانی. پیشین، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۶۴. *The Cambridge History Of Iran* جلد اول، پیشین، ص ۴۱۴ و کشاورزی و مناسبات ارضی در

ایران عهد مغول. جلد اول، پیشین، ص ۱۳۰.

۶۵. منتخب التواریخ معینی. پیشین، ص ۴۳-۴۴.

۶۶. تهریر تاریخ و صاف. پیشین، ص ۹۵.

۶۷. Lambton «Ilat»، پیشین، ص ۱۰۹۹-۱۱۰۰.

مستوفی نیز به وجود ایلات مغول در سلطانیه، دشت مغان و ساوج بلاغ نزدیک ری، اشاره می‌کند.^{۶۸}

ایل افشار از جمله قبایلی بودند که با ایلخانان به ایران آمدند. اگر چه بخشی از افشارها با سلجوقیان به ایران کوچ کرده بودند. افشارها اکثراً در آذربایجان قامت گزیدند. و به تدریج تعداد و قدرت ایشان در این منطقه افزایش یافت.

ایل بگدلو که یکی از قبایل ترکان غز بودند، نیز با مغولها به ایران آمدند و پس از گذر از فلات ایران به سوریه رفتند. بخشی از آنان که به سوریه رفتند و با صفویها به ایران باز گشتند، به ایل شاملو مشهور گشتند. آنان در دوره صفویه و افشاریه از قدرت بسیاری برخوردار بودند، و در دوره قاجار مرکز اقامت آنان در مزدقان نزدیک تهران و مراغه قرار داشت. ایل قاجار نیز با مغولها وارد ایران شدند و پس از حرکت به سوریه، با تیمور به ایران باز گشتند. ایل هزاره که در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری در اطراف هرات پراکنده بودند نیز همراه مغولها به ایران آمدند.^{۶۹} قشقایها نیز بر این عقیده‌اند که هلاکوخان آنان را از کاشغر به ایران رانده است. پاره‌ای از تیره‌های قشقای نیز خود را به یکی از قبایل ترکان غز به نام خلیج نسبت می‌دهند.^{۷۰}

خانهای قبایل ترک و مغول پس از ورود به ایران قسمتی از سراتع را به جبر تصاحب کردند. پاره‌ای از آنان نیز چراگاههایی (یورت) از ایلخانان دریافت کردند. در عین حال ایلخانان به بسیاری از خانها اقطاع واگذار کردند و بعضی از خانها اقطاع‌های واگذاری را به‌ملک شخصی خویش مبدل ساختند.^{۷۱}

به گفته حمدالله مستوفی در این دوره قبایل کوچ‌نشین کرد در ناحیه نهاوند و ملایر زندگی می‌کردند. اگر چه امکان دارد که مقصود مستوفی از «خیل اکراد صحرانشین»، قبایل غیر ترک و غیر عرب باشد.^{۷۲} در دوره مغولها زندگی کوچ‌نشینی در لرستان نیز گسترش یافت.^{۷۳} در اوایل دوره ایلخانان مغول ندراسیون ایلات مختلف ترک و مغول تحت نامهای جدیدی مانند آق‌قویونلو، پدید آمدند. در اواسط قرن هشتم هجری قمری نیز کوچ‌نشینی از نو در خراسان گسترش یافت. در عین حال، در همین دوره بعضی از کوچ‌نشینان مغولستان بسوی ترکستان غربی به حرکت درآمدند. لیکن این دسته از کوچ‌نشینان با مقاومت ایلاتی که توسط تیمور متحد شده بودند روبرو گردیدند. تیمور پس از منهدم ساختن موقعیت نظامی ایلات مهاجم به لشکرکشی در داخل ایران پرداخت. در نتیجه، حرکت ایلات مختلف در فلات ایران از سر گرفته شد. در این لشکرکشیها اشرافیت قبیله‌ای—نظامی همراه با اعضای قبیله، فرزندان و

۶۸. نزهة القلوب. پیشین، ص ۵۹-۶۰، ۶۹.

۶۹. Lambton «Ilat»، پیشین، ص ۱۱۰.

70. Oliver Garrod, «The Qashqai Tribe Of Fars», *Journal Of The Royal Central Asian Society*. 1446, PP. 294-60

۷۱. Lambton «Ilat»، پیشین، ص ۱۰۹۹ نیز رجوع شود به فصل مربوط به زمینداری در ایران.

۷۲. نزهة القلوب. پیشین، ص ۸۳.

۷۳. منتخب التواریخ معینی. پیشین، ص ۴۳-۴۴.

زنان خویش از یک چراگاه به چراگاه، دیگر حرکت می کردند.^{۷۴}

تیموراز پشتیبانی قشربانی از فئودالها، بزرگان بویژه چادرنشین مغول و ترک که به تنهایی توانایی سرکوب کردن نهضت‌های مردم در این دوره را نداشتند برخوردار بود. فتوحات و سلطنت وی در ایران ویرانها و غارت‌های بسیار به بار آورد، و موجب گسترش زندگی چادرنشینی گردید. لیکن تیمور نیز مانند ایلخانان به فئودالها متکی بود و اراضی بسیاری را به رسم سیورغال میان سران نظامی خود و نیز فئودالهای بزرگ ایرانی که از وی حمایت می کردند، تقسیم کرد. در واقع، تیمور می کوشید منافع طبقه فئودال چادرنشین و اسکان یافته را تأمین کند.^{۷۵} پس از مرگ تیمور حکومت مرکزی تضعیف گردید و امپراتوری وی که از شالوده اقتصادی یکسستی برخوردار نبود، فرو ریخت. جنگ‌های خانگی فئودالها افزایش یافت، در اوایل قرن نهم هجری قمری ترکمانان قراقویونلو که توسط تیمور به ارمنستان رانده شده بودند، به آذربایجان حمله کردند. اما آنان با مقاومت گروهی دیگر از غزان، یعنی ایلات آق‌قویونلو که محل کوچشان در بخش علیای دجله و بین دیاربکر و سیواس بود، روبرو شدند.

در دوره تسلط سلسله‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو که بر غرب و شمال غربی و سرانجام بر مرکز و جنوب ایران فرمان می راندند، حرکت کوچ‌نشینان آسیای مرکزی به سرزمین ایران تشدید گردید.^{۷۶} دولت فئودالی آق‌قویونلو و بیشتر به بزرگان چادرنشین متکی بود، اما می کوشید حمایت اعیان اسکان یافته ایرانی را نیز به دست آورد. از این روی، تضاد بین چادرنشینان از یکسوی، و درگیری چادرنشینان و فئودالهای اسکان یافته از سوی دیگر، منجر به پاشیدگی فئودالی گردید. جنگ‌های خانگی فئودالها پس از مرگ اوزون حسن آغاز شدند، و تاخت و تاز ایلات در فلات ایران شدت گرفت. تا اینکه صفویان با ایجاد جبهه متحدی از ایلات بر ایران مسلط شدند، و اتحاد سیاسی کشور را در چهارچوب دولت خویش فراهم آوردند.

حامیان عمده صفویان را قبایل چادرنشین ترک تشکیل می دادند. بخش اعظم این قبایل از آسیای صغیر به آذربایجان و ایران کوچ کرده بودند، و منشاء قسمتی دیگر از قبایل سوریه، ارمنستان و ایلات جدا شده از آق‌قویونلو و قراقویونلو بود.^{۷۷} در آغاز این قبایل عبارت بودند از شاملو، روملو، اوستا جلو، تکولو افشار، قاجار و ذوالقدر.^{۷۸} سپس قبایل بهارلو، ترکمن و خنسلو نیز به قبایل نام برده پیوستند.^{۷۹} تمام این قبایل در نیمه دوم قرن نهم هجری قمری به نام مشترک قزلباش خوانده شدند. قبایل قزلباش و امیران چادرنشین فئودال ایشان از لحاظ مذهبی و سیاسی تابع صفویه بودند. آنان شیخ صفوی را رئیس روحانی خویش می شناختند و دست نشانده وی بودند و سپاهیان فئودالی او را تشکیل می دادند. در سال ۹۰۰ ه. ق. اسماعیل فرزند کوچک شیخ حیدر در رأس قزلباشا قرار گرفت، و پس از شکست سلسله آق‌قویونلو

۷۴. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۱۰۰.

۷۵. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۵۸-۴۶۲.

۷۶. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۱۰۰.

۷۷. همان، ص ۱۱۰۱.

۷۸. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۰۱.

۷۹. Lambton, «Ilat», پیشین، ص ۱۱۰۱.

در سال ۹۰۷ ه.ق. وارد تبریز شد و آن شهر را پایتخت خویش ساخت.^{۸۰} از این روی، تا پایان قرن دهم میلادی زمام امور دولت صفوی به دست بزرگان چادر نشین ترک (قزلباش) بود و مأموران عالی مقام درباری و حکام ایالات و امیران سپاه از میان آنان انتخاب می شدند. ارتش از افراد سپاهی قبایل چادر نشین مزبور تشکیل می شد و افراد لشکری اسکان یافته در اقلیت بودند.^{۸۱}

ایلات و سرکردگان شان در الکاهای خود که از شاهان صفوی دریافت داشته بودند، زندگی می کردند. به سران ایل گذشته از اراضی مزروع و رعایای اسکان یافته مقیم آن، مراتع بیلاتی و قشلاقی نیز واگذار می شد. این اراضی بصورت مشروط اسماً به ایل داده می شدند اما در واقع در اختیار سران قبایل قرار می گرفتند. گذشته از الکاهای ایلات، انواع مالکیت های فتودالی زمین و آب، مانند تیول، سیورغال و ملک نیز وجود داشتند. لیکن از آنجا که پس از تأسیس دولت صفوی بزرگان قزلباش اراضی وسیعی به دست آوردند، در اوایل دوره صفوی تناسب میان انواع اراضی فتودالی تغییر کرد. مقدار اراضی خاصه سلطنتی و الکاهای چادر نشینان به قیمت کاهش اراضی ملکی و سیورغال افزایش یافتند.^{۸۲}

پیش از مرگ شاه اسماعیل اول تضاد میان ایلات قزلباش و بزرگان ایرانی دولت فتودالی صفوی افزایش یافت، و در زمان شاه طهماسب اختلاف میان ایلات نیز شدت یافت. قزلباشان بارها قیام کردند و حکومت شاه طهماسب ناگزیر از طریق تقسیم اراضی و شغال پر درآمد میان بزرگان چادر نشین تابعیت آنان را به دست می آورد. تا اینکه شاه عباس اول با ایجاد سواره نظامی از اسرای گرجی و ارمنی و نیز با اتکای بیشتر به عناصر ایرانی اسکان یافته، از قدرت قزلباشان کاست. وی همچنین با سپردن امور ایالات به امیران غیر ایلی و کوچ دادن پاره ای از ایلات به سرحدات ضعف بیشتر قدرت ایلات را باعث گردید.^{۸۳} از این روی، در قرن یازدهم هجری قمری، بویژه در عهد شاه عباس، تناسب میان انواع اراضی فتودالی تغییر کرد و مقدار اراضی وقف، خاصه، سیورغال و تیولی افزایش یافتند. با این همه، اهمیت چادر نشینان در حیات اقتصادی - اجتماعی ایران تقریباً همانند دوره های ایلخانان و تیموریان بود. آساری درباره تعداد جمعیت چادر نشین بین قرنهای هفتم و یازدهم هجری قمری در دست نیست. لیکن از آنجا که تخمین زده می شود که در سال ۱۸۸۴ م. کمی بیش از یک چهارم جمعیت ایران را ایلات چادر نشین تشکیل می داده، می توان ادعا کرد که در قرن یازدهم هجری قمری جمعیت ایلات بیش از میزان فوق بوده است.^{۸۴}

پس از مرگ شاه عباس اول، قدرت مرکزی رو به ضعف گذاشت و ایلات به غارت و شورش پرداختند. در زمان شاه عباس دوم نافرمانی ایلات تا اندازه ای تحت تسلط حکومت

۸۰. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۴۹۹-۵۰۳.

۸۱. همان، ص ۵۰۷-۵۰۸.

۸۲. رجوع شود به فصل مربوط به زمینداری در ایران.

۸۳. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشین، ص ۵۶۰-۵۵۶، Lambton، «Ilat»، پیشین، ص ۱۱۰۱.

۸۴. رجوع شود به فرهاد نعمانی، یادداشت هایی از درس تاریخ اقتصادی ایران. ۱۳۵۱-۱۳۵۲ ص ۴۷-۵۴.

مرکزی درآمد. اما در عهدشاه سلیمان حمله خوانین ازبک به خراسان فزونی گرفت.^{۸۵} در زمان شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۷ ه.ق/ ۱۷۱۵ م. کردها دست به شورش بردند، همدان را متصرف شدند و تا نزدیکی اصفهان به غارت پرداختند. در سال ۱۱۲۹ ه.ق نیز ایل افغان ابدالی که با ازبکان متحد شده بودند، در هرات شورش کردند. ایلات شاهشون نیز در سال ۱۱۳۰ ه.ق در سفغان عاصی شدند. در سال ۱۱۳۴ ه.ق بلوچها تا بم و کرمان پیش رفتند و به غارت این نواحی پرداختند. لرها و بختیاریها نیز در همین دوره عاصی شدند.^{۸۶} لیکن بزرگترین قیام اقواسی که تحت تسلط صفویه درآمد بود، قیام ایل نیمه چادرنشین افغانی به نام غلجه زائی بود. غلجه زائیاها در اطراف هرات میزیستند و سنی بودند. طبق نظر برخی از محققان منشاء این ایل از قبیله چادرنشین ترکک به نام خلیج بوده است. بخشی از این خلیجان که در افغانستان اقامت گزیدند، با افغانان در آمیختند و به نام غلیج و غلجه مشهور شدند. غلجه زائیاها در سال ۱۱۲۱ ه.ق خروج کردند، و سرانجام محمود قائد آنان در سال ۱۱۳۵ ه.ق. اصفهان را متصرف گردید.^{۸۷}

در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری توزیع کلی ایلات بر مبنای یکی از اسناد مربوط به دوره شاه سلطان حسین بدین شرح بوده است: لرها که شامل خیلی (در خرم آباد)، لک و وزند (در کرز)، بختیاری (بین کهکیلویه، اصفهان، شوشتر و بهمان) و مسنی بودند؛ گروس، کلههر و سکری (بین همدان و سراغه)؛ چهار ایل عمده کرد در خراسان که زعفرانلو (در اخلمد) سعدانلو (در خابوشان)، قوانلو (در رادکان)، دوانلو (در جاجرم) را در بر می گرفت؛ جلایر (در خراسان، قرائی (در تربت جام) و جلائی؛ شقاقی بین آذربایجان و گیلان) و زنگنه (اطراف کرمانشاه) که کرد بودند؛ قبایل ترک قاجار، قره گوزلو (در اطراف همدان، بروجرد و نهاوند)، شاهسون (پاره ای از آنان در آذربایجان و بقیه در فارس و گیلان)، افشارها که شامل ایلات شاملو، قرکلو و شیروانلو (در طوس و ارومیه آذربایجان)، بیات و و دنبلی (در نیشابور خوی و سلماس) که دیگر جزء ایلات افشار بحساب نمی آمدند، می شدند؛ قبایل عرب که کعب و مولائی را که در جنوب بغداد پراکنده بودند، و نیز ایل عرب (در شیراز، اصفهان و یزد)، بانو شیبان (در طبس) و میشهست (در ترشیز و قائن) را شامل می شدند.^{۸۸} آشکار است که قبایل نام برده تمامی ایلات آن دوره را در بر نمی گیرند.

بدین ترتیب، از اوایل قرن چهارم هجری قمری، بویژه پس از قرن هفتم به اینسوی، اصول اجتماعی و سیاسی تشکیلات حکومتی حاکم بر سرزمین ایران تابع مختصات دوگانگی ساکنان این سرزمین، یعنی ضدیت و مخالفت موجود میان ایرانیان اعم از ساکنان شهرها و روستاها و نیمه کوچ نشینان از یکسوی، و ترکان از سوی دیگر، بوده است. لیکن به رغم چیرگی نیروی نظامی ترکان، به تدریج ایرانیان که دارای ساخت اقتصادی - اجتماعی تکامل یافته تری بودند، بر آنان غالب آمدند و آنانرا در خود استحیل ساختند. با اینهمه، ورود ترکان

۸۵. تاریخ ایران. جلد دوم، پهلوی، ص ۵۹۵-۵۹۶.

۸۶. همان، ص ۱۱۵ و Lambton «Ilat»، پیشون، ص ۱۱۰۲.

۸۷. تاریخ ایران. جلد دوم، پیشون، ص ۶۱۵-۶۲۰.

۸۸. Lambton «Ilat»، پیشون، ص ۱۱۰۲-۱۱۰۳.

چادرنشین بر ساخت اقتصادی ایزان از طریق نابودی نیروهای عامل در تولید، یعنی کشتار نیروی انسانی در شهرها و روستاها، تبدیل زندگی ساکن بعضی از آنان به حیات نیمه کوچ-نشینی، تبدیل اراضی مزروع به چراگاه، اشغال مناسبترین نواحی دامداری، از بین رفتن مؤسسات آبیاری به سبب عدم رسیدگی به آنها، و تاخت و تاز دائمی و حرکت‌های ایلات که با غارت مردم و ایجاد ناامنی توأم بود، اثر منفی گذارده است، و از سرعت تکامل طبیعی این نیروها کاسته است. لیکن این امر تضاد دو «شیوه تولید چادرنشینی» و «شیوه تولید آسیایی» را توجیه نمی‌کند: نخست از آن روی که، همچنان که پیش از این در بحث از کاربرد پذیری «شیوه تولید آسیایی» در ایران دیدیم، این مفهوم در تحلیل سیر تاریخ ایران مصداق ندارد؛ و دوم به این دلیل که گفتگوی شیوه تولید چادرنشینی، در مقابل شیوه تولید فنودالی و ابتدایی، از لحاظ علمی خالی از ابهام و اشکال نیست.

در واقع، می‌توان بر اساس یافته‌های تاریخی مربوط به ایلات پس از قرن پنجم هجری قمری به این نظر رسید که روابط انسانها در تولید در جوامع ایلی در ایران ساختی فنودالی داشته است. چراکه باید در نظر داشت که نوع محصول که برای تأمین زندگی آنان ضروری است، و نیز تکنولوژی مورد استفاده انسانها، در روابط خاصی بین افراد در تولید تحقق می‌پذیرد. این روابط در جوامع ایلی مورد بحث ما، بر سبناي شواهد موجود، اساساً فنودالی می‌نمایند. کرارا به این نکته اشاره کرده‌ایم که سراتع یا چراگاهها از دوره سلجوقیان به اینسوی توسط سلاطین، ایلخانان و شاهان به‌خان یا بزرگ ایلات بصورت مشروط و غیر مشروط واگذار می‌شدند. در عین حال، خان ایل اقطاع یا تیول نیز دریافت می‌داشت، و بدین وسیله موقعیت ممتاز خود را در مقابل افراد معمولی ایل تحکیم می‌کردند. با این ترتیب، روشن است که عشیره خان به سبب تسلط بر چراگاه و اراضی کشاورزی موقعیتی برتر از سایر افراد ایل داشته است. وی می‌توانست با تکیه بر چنین موقعیت مسلطی تقیدات اقتصادی و غیر اقتصادی را بر سایر افراد ایل تحمیل کند. البته اعضای معمولی ایل قسمتی از وسایل تولید را مانند روستاییان - در اختیار داشتند، اما وسیله اصلی تولید، یعنی چراگاه، در مالکیت آنان نبودند. در نتیجه، برای بهره‌برداری از سرتع، وی ناگزیر از انجام بیگاری به شکل چرانیدن دام خان، بود و قسمتی از محصول دام خویش را به آنان منتقل می‌ساخت و عوارض گوناگونی به ایشان می‌پرداخت.^{۸۹}

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت: نخست آنکه وجود کوچ‌نشینی شبانی در دوره تاریخی مورد بحث در جامعه ایران نه‌زاده مقتضیات طبیعی، بلکه عمدتاً ناشی از حرکت ایلات ترک و مغول بین قرنهای پنجم و هفتم از نواحی آسیای مرکزی به‌فلات ایران است؛ دوم؛ به‌رغم ورود ایلات سذکور و ابعاد جمعیتی آن، و نیز اثرات گوناگون اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ناشی از آن، مانند پایین آمدن سطح نیروهای عامل در تولید و در روستاها و شهرها، و تسلط سران جامعه ایلی بر سازمان سیاسی، جامعه ایران کماکان بصورتی غالب جامعه‌ای کشاورز و

۸۹. برای مطالعه چند مثال متأخرتر در مورد عوارض بیگاریها و پرداختهای جنسی و پولی که به وسیله خوانین از افراد معمولی ایل اخذ می‌شده، رجوع شود به جواد صفی نژاد، «خان نامه»، دانشکده، سال اول، شماره ۲، ۱۳۵۴.

ساکن باقی ماند؛ سوم، با وجود تأثیرات گوناگون کوچ‌نشینی شبانی بر نظام مسلط در دوره مورد بحث، کل نظام اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران را نظامی فنودالی می‌توان تعریف کرد؛ چهارم، باید تأکید کرد که نحوهٔ سعیش چادرنشینی شبانی خود از خصایص یک شیوهٔ فنودالی برخوردار بوده است، بویژه که بر اثر ارتباط جامعهٔ کوچ‌نشین با نظام فنودالی جامعهٔ ساکن، نهادهای اقتصادی و سیاسی فنودالی، مانند واگذاری یورت یا الکا و وابستگی خانها به سلاطین و شاهان، کالبد جوامع کوچ‌نشین را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

فهرست مآخذ

الف. مآخذ فارسی

- آب و فن آبیاری در ایران باستان، وزارت آب و برق، تهران.
آرونووا، م. روك ز. اشرافیان: دولت نادرشاه افشار ترجمه حمید مؤمنی، تهران، دانشگاه تهران
۱۳۵۲.
- آیتی، عبدالمحمد: تهریز قادیخ و صاف. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
ابن اثیر: انخباد ایران از الکامل جداول. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، دانشگاه
تهران، ۱۳۴۹.
- ابن اثیر: کامل جلد اول و یازدهم و سیزدهم، ترجمه عباس خلیلی، تهران، شرکت سهامی چاپ
و انتشارات کتب ایران.
- ابن الندیم: الفهرست. ترجمه رضا تجدد، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ابن بلخی: فادنامه. به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳.
- ابن حوقل: صوذة الادبی. ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه. جداول، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، نگاه ترجمه
و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی: قادیخ بیهق به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، وزارت معارف،
۱۳۱۷.
- ابوالحسن هلال بن محسن: (سوماد الخلافه). ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد
فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب الکرچی، استخراج آبهای پنهانی. ترجمه حسین خدیو جم، تهران،
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲.
- احمد بن ابی یعقوب: البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۴۷.
- احمد بن ابی ابی یعقوب: ترجمه مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران،
۱۳۴۹.
- اسفندیار کاتب، بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار: قادیخ طبرستان. به تصحیح عباس
اقبال، تهران، ۱۳۲۰.
- اسکندر بیگ ترکمان: قادیخ عالم آدای عباسی. دو جلد، به کوشش ایرج افشار، تهران،

- امیر کبیر، ۱۳۳۴.
- اشپولر، برتولد: قادیخ مفول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- اشرف، احمد: «ویژگیهای شهرنشینی در ایران»، نامه علوم اجتماعی. دوره یک، شماره ۴، ۱۳۵۳.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم: ممالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- البلاذری، احمد بن یحیی: فتوح البلدان. ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- الجهشیری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس: کتاب الوزداء و الکتاب. بغداد، ۱۳۵۷ هجری قمری.
- کتاب الوزداء و الکتاب. ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، تابان، ۱۳۴۸.
- الراوندی، محمد بن علی بن سلیمان: (احق الصدور و آیه السور) به تصحیح محمد اقبال، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۳.
- القمی، حسن بن محمد بن حسن: قادیخ قم. به کوشش جلال الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳.
- النریشی، ابوبکر محمد بن جعفر: قادیخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- ایران شهر. جلد دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- باران، پل و موریس داب و اسکار لانگه، اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی و دهد. ترجمه و تألیف فرهاد نعمانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴.
- بارتلد، و.و: المگ بیک و زمان وی. ترجمه حسین احمد بن پور تبریزی، تبریز، ۱۳۳۶.
- بارتلمه، کریستیان: زن در حقوق سامانی. ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران، عطائی، ۱۳۴۲.
- بارتولد و.و: آبیادی در ترکستان. ترجمه کریم کشاورز، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- بارتولد، و.و: قادیخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده. ترجمه علی محمد زهما، کابل، پوهنجه ادبیات، ۱۳۴۴.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران، بنگاه مطبوعاتی صغیعلیشاه، ۱۳۴۸.
- بدلیسی، شرف الدین بن شمس الدین: شرفنامه. به کوشش محمد عباسی، تهران، علمی، ۱۳۴۴.
- برتلس، آ.ی.: ناصر خسرو و اسماعیلیان. ترجمه ی. آرین پور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- بحرالغوائد. به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- بهراسی، تقی: قادیخ کشاورزی در ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: قادیخ بیهقی. به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.
- پطروشفسکی، ای. پ.: اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۰.

- پطروشفسکی، ای. پ. کشاورزی و مناسبات ادبی در ایران عهد مفلول. [دو جلد]، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
- پوپر، کارل ر.؛ فقوفا دیخیگری. ترجمه احمد آرام، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.
- پیروزیان، سهراب (ویراستار): کومانشاهان باستان. تهران، وزرات فرهنگ و هنر.
- پیگو لوسکایا، ن. و. و دیگران: تاریخ ایران. [دو جلد]، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹.
- قادیخ میستان، به اهتمام و تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، زوار، ۱۳۱۴.
- تذکره الملوك. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۲.
- ترجمه قادیخ یمنی. ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- جونبی، علاءالدین عطاسلک بن بهاءالدین: قادیخ جهانگشا. جداول و دوم، چاپ به تصحیح میرزا محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۱۱ و ۱۹۳۷.
- حافظ ابرو: ذیل جامع التواریخ (شیدی). به تصحیح خانابا بیانی، تهران، علمی، ۱۳۱۷.
- حدود العالم. به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- حسن، زکی محمد: صنایع ایران بعد از اسلام. ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران، اقبال، ۱۳۲۰.
- حسن، محمد عبدالغنی: ابومسلم خراسانی. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- حمدالله مستوفی قزوینی: تاریخ گزیده. جلد اول، به کوشش ادوارد براون، لیدن، لوزاک، ۱۹۱۰.
- حمدالله مستوفی قزوینی: نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
- خسروی، خسرو: «مزارع»، (اهنمای کتاب، شماره ۷ و ۸ و ۹ و ۱۳۵۳).
- _____ : نظامهای بهره برداری از زمین در ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۲.
- خواجه نصیرالدین طوسی: مجموعه (سائل). تهران، دانشگاه تهران.
- خواجه نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی: سیاست فامه. به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، زوار، ۱۳۴۴.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب: مفاتیح العلوم. ترجمه حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- داب، سوریس، اسکار لانگه، ای. ک. هانت: سرمایه داری چیست؟ ترجمه و تحلیل فرهاد نعمانی، تهران، نمونه، ۱۳۵۲.
- دالمانی، هانری رنه: سفرونامه از خراسان تا بختیادی. ترجمه فرهوشی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵.
- دنبت، دانیل: جزیه در اسلام، ترجمه محمدعلی سوجد، تبریز، سروش، ۱۳۴۰.
- دولت شاه سمرقندی: تذکره الشعراء. به کوشش محمدعباسی، تهران، بارانی، ۱۳۳۷.
- دیاکونوف، و. س. کووالف (ویراستار): قادیخ جهان باستان، جلد اول، ترجمه صادق انصاری، علی الله همدانی و محمدباقر مؤمنی، تهران، اندیشه، ۱۳۵۰.
- دیاکونوف، ا. م.: قادیخ ماد. ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

- دياکونوف، م. م.: تاريخ ايران باستان. ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- دياکونوف، م. م.: اشکانيان. ترجمه کریم کشاورز، تهران، انجمن فرهنگ ايران باستان، ۱۳۴۴.
- ديماند، م. س.: راهنمای صنایع ايران. ترجمه عبدالله فریاز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: اخبار الطوال. ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ايران، ۱۳۴۶.
- رحیمی، مصطفی: دیدگاهها. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- رشیدالدین فضل الله: تاریخ مبارک غازانی. چاپ کارل یان، هرتفورد، انگلستان، ستفن اوستین، ۱۹۴۰.
- رشیدالدین فضل الله: جامع التواریخ. جلد دوم، به اهتمام بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸.
- رهر برن، کلسوس میخائیل: نظام ایالات در دوره صفویه. ترجمه کیکاویوس جهاندار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- زرین کوب، عبدالحسین: دو قرن سکوت. تهران، دنیا، ۱۳۳۶.
- زند، میخائیل، ای.: نود ظلمت در تاریخ ادبیات ایران. ترجمه ح. اسدپوریانفر، تهران، پیام، ۱۳۵۱.
- زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- سعدی: گلستان. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه.
- سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی سوجد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- سفرنامه کلادویخو. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- سفرنامه مادکوپولو. ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- سفرنامه های ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.
- میا حنانه شاردن، جلد سوم، چهارم و هشتم، ترجمه محمدعباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۱۳۴۵ و
- شایان، فریدون: سیری در تاریخ ایران باستان. تهران، رز، ۱۳۵۱.
- شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه. به کوشش عصام الدین ارو بناویوف، تاشکند، انتشارات فن، ۱۹۷۲.
- شهبانی، محمود: ادواد فقه. جلد اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۹.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم: الملل والنحل. به تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۵۰.
- صفی نژاد، جواد: بنه. تهران، توس، ۱۳۵۳.
- _____: «خان نامه»، دانشکده، سال اول، شماره ۲، ۱۳۵۴.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر: تاریخ الرسل والملوک. ترجمه صادق نشأت، تهران، بنگاه ترجمه

- و نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری. جلد دهم و چهاردهم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴.
- ظهیرالدین نیشابوری: سلجوقنامه. تهران، خاور، ۱۳۳۲.
- عالم آرای شاه اسماعیل. به تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- فردوسی: شاهنامه. تهران، اسیرکبیر، ۱۳۴۶.
- فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو. به تصحیح مدرس طباطبائی، قم، حکمت، ۱۳۵۲.
- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه‌عباس اول. جلد سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- سیاست خادجی ایران در دوره صفویه. تهران، جیبی، ۱۳۳۷.
- قابوس بن وشمگیر بن زیار: قابوس‌نامه. به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- قاسم بن یوسف ابونصری هروی: اشداد الزداعه. چاپ محمد شیرینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- کادنامه اددشیر با بکان. به کوشش محمد جواد شکور، تهران، دانش ۱۳۲۹.
- کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشیدیاسمی، تهران ابن سینا، ۱۳۵۱.
- کریستن سن، آرتور: وضع ملت و دولت و دبداد در دوره شاهنشاهی ساسانیان. ترجمه مجتبی سینی، تهران، کمیسیون معارف، ۱۳۱۴.
- کمپفر، انگلبرت: دد دبداد شاهنشاه ایران. ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
- گربر، ه. ا.: حماسه یک انقلاب. ترجمه م. ا. سپهری، تهران، نشر آبی، ۱۳۵۳.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک: ذین الاخبار. به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- لکه‌هارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه. ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۲.
- لمبتون، آن: جامعه اسلامی در ایران. ترجمه حمید حمید، اصفهان، نیما، ۱۳۵۱.
- لمتون، ا. ک. س.: مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر اسیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- لوبون، گوستاو: تاریخ تمدن اسلام و عرب. ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، علمی، ۱۳۳۴.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ: تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ماسه، هانری (ویراستار): تمدن ایرانی. ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- محقق حلّی: شرایع السلام. چاپ محمد تقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

- مرزبان بن رستم بن شروین: مرزبان نامه. به تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، تهران، بارانی، ۱۳۲۶ هـ. ق.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب. جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- سرعی ظهیرالدین: تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران. به اهتمام برنهارد دارن، پتربورگ، آکادمیه سینه امپراطوریه، ۱۸۵۰.
- تاریخ گیلان و دیلمستان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- مقدمی، مطهرین طاهر: آفرینش و تاریخ. جلد ششم، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ملا عبدالفتاح فومی گیلانی: تاریخ گیلان. به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ملک شاه حسین سیستانی: احیاء الملوك. به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- مؤید الدوله منتخب السیدین بدیع اتابک الجونی: عتبه المکتبه. با مقدمه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۹.
- میرخواند: روضه الصفاة. جلد اول و پنجم و هشتم، چاپ رضا قلی هدایت، تهران، خیام، ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹.
- مینورسکی، ولادیمیر: بیست مقاله مینورسکی. تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۶۴.
- سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکره الملوك. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، زوار، ۱۳۳۴.
- ناصر خسرو: سفرنامه. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، ۱۳۳۵.
- نامه تنسر. به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۱.
- لجم رازی: موهبات العباد. به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- لخجوانی، محمد بن هندوشاه: دستور الکاتب فی تعیین المراقب. جزء دوم از جلد اول، چاپ عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، انستیتوی ملل خاورمیانه و نزدیک، ۱۹۷۱.
- نظری، معین الدین: منتخب التواریخ معینی. به تصحیح ژان اوین، تهران، خیام، ۱۳۳۶.
- نقیسی، سعید: با یک خرم‌دین. تهران، فروغی، ۱۳۴۸.
- _____، تاریخ اجتماعی ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- _____، تاریخ خاندان طاهری. جلد اول، تهران، اقبال، ۱۳۴۵.
- نعمانی، فرهاد: یادداشتهایی از درس تاریخ اقتصادی ایران. تهران، دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد، ۲-۱۳۵۱.
- ولادیمیرتسف، ب.: نظام اجتماعی مغول. ترجمه شیرین بیانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ولسن، ج. کریستی: تاریخ صنایع ایران. ترجمه عبدالله فریار، تهران، وزارت معارف، ۱۳۱۷.

ب. ماخذ خارجی

- Abu Yusuf' s *Kitab al - Kharaj, Taxation in Islam*, Vol. III, A. Ben Shemesh (Trans), Leiden, E. J. Brill, 1969.
- Adams, Robert M. , *Land Behind Baghdad*, Chicago, University of Chicago Press, 1965.
- Al - Baladhuri, *Futuh al - Bulden*, Vol. I, D. K. Hitti (trans.) New York, Columbia University Press, 1916.
- Vol. II, F. C. Morgotten (trans.) New York, Columbia University Press, 1924.
- Amin, Abdul Amir, *British Interest in the Persian Gulf* Leiden E. J. Brill, 1967.
- Amminus Marcellinus*, Vol. II, London, William Heinemann, 1963.
- Anderson, Perry, *Passages From Antiquity to Feudalism*, London, NLB, 1975.
- Barthold, W, *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, London, Luzac and Company, 1968.
- Bausani, Alessandro, *The Persians*, London, Elek Books, 1962.
- Belyaev, E. A., *Arabs, Islam and the Arab Caliphate* New York, Frederick Praeger, 1659.
- Bernal, J. D., *Science in History*, Vol. I and IV, London, Penguin, 1969.
- Block, Marc, *Feudal Society*, 2 Vols, London, Routledge and Kegan Paul, 1967.
- Bogdanov, L., «Notes on a Sassanian Law - Book», *The Journal of The K. R. Cama*, No. 18, 1931
- Bogdanov, L., «Notes on a Samanian Law - Book» *The Journal of The K. R. Cama*, No. 30, 1936.
- Bosworth, C. E. *The Ghaznavids*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 1963.
- Boulnois., *The Silk Road*, London, George Allen and Unwin, 1966.
- Boyle, J. A. (ed.)' *The Cambridge History of Iran*, Vol. V, Cambridge, Cambridge University Press, 1968.
- Bulliet, Richard W., *The Patricians of Nishapur*, Cambridge Massachusets, Harvard University Press, 1972.

- Calen, C., «L' Evolution de L'iqta' du ix^e au xiii^e siècle» *Annale E.S.C.* 1953.
- Cam, Helen M., «The Decline and Fall of English Feudalism» *History*, XXV, 1941.
- Childe, Gordon V., *Social Evolution*, London, Penguin, 1963.
- Cleave, F. W. «The Mongolian Documents in the Musée de Téhéran» *Harvard Journal of Asiatic Studies*, Vol. 16, Nos. 1 and 2, June 1953.
- Clough, Shepard B., *European Economic History*, Tokyo, Mc Graw - Hill Book, 1968.
- Dandamayev, M., «Foreign Slaves on The Estates of The Achaemenid Kings and Their Nobles» *International Conference of Orientalists*, 1960.
- Diakanoff, I. M. (ed.) *Ancient Mesopotamia*, Moscow, Nauka Publishing House, 1969.
- Diakanov, I. M., «Main Features of The Economy in The Monarchies of Ancient Western Asia». *The Third International Conference of Economic History*, 1965.
- Diakanov, I. M., «The Commune in the Ancient East as Treated in the Works of Soviet Researchers» *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. II, No. 1, Summer 1963.
- Dobb, Maurice, *Studies in the Development of Capitalism*. London, Lawrence and Wishart, 1972.
- Dopsch, A., *The Economic and Social Foundations of European Civilization*. New York, Howard Fertig, 1969.
- Downing, E. and Gibson, Mc Guire (eds.), *Irrigation's Impact on Society*, Anthropological papers of the University of Arizona, No. 25, 1974.
- Driver, R. G., *Aramic Documents of the Fifth Century, B. C.*, London, Oxford University Press, 1965.
- Encyclopaedia Britannica*, Vol. IX, and XX, 1968.
- Encyclopaedia of the Social Sciences*, Vols IX-X, 1967.
- Encyclopaedia of the Social Sciences*, Vol. VI, 1931.
- English, Paul Word, *City and Village in Iran*, Madison, Wisconsin, the University of Wisconsin Press, 1966.
- Fisher, W. B. (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol. I, Cambridge, Cambridge University Press, 1968.
- Frye, Richard N., *Bukhara*, Norman, Oklahoma, University of Oklahoma press, 1965.
- Frye, Richard N. ed. I, *The Cambridge History of Iran*, Vol. IV, Cambridge, Cambridge University Press, 1968.
- Frye, Richard N., *The Heritage of Persia*, Cleveland, Ohio, the World Publishing Company, 1963.
- Ganshof, F.L., *Feudalism*. New York, Harper and Row Publishers, 1964.

- Garaudy, Roger (ed.) *Sur le "mode de Production asiatiques"*, Paris, CERM, 1969.
- Gardiner, Patrick (ed.) *Theories of History*, New York, Free Press, 1959.
- Garrod, Oliver, "The Qashqai Tribe of Fars" *Journal of the Royal Central Asian Society*, 1946.
- Ghirshman, Roman, *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, Baltimore, Penguin 1961.
- Goblet, Henri, "Dans l'ancien Iran: les techniques de l'eau et la grande histoire," *Annale ESC*, No.3, 1963.
- Herlily, David (ed.), *The History of Feudalism*, London, Macmilan, 1970.
- Herzfeld, E.E., *Iran in the Ancient East*, London, Oxford University Press, 1944.
- Hill, Christopher, *Reformation to Industrial Revolution*, London, Penguin, 1971.
- Hilton, Rodney, "The Manor," *The Journal of Peasant Studies*, Vol. I, No.1, Oct. 1973.
- Hil lov, Rodney (ed.), *The Transition from Feudalism to Capitalism*, London, NLB, 19.
- Hobsbawm, Eric J., *Industry and Empire*, London, Penguin, 1971.
- Hodgett, Gerald A. J., *A Social and Economic History of Medieval Europe*, London 'Methuen and Company, 1972.
- Huart, C., *Ancient Persia and Iranian Civilization*, New York, Alfred A. Knopf, 1927.
- Huberman, Leo, *Man's Worldly Goods*, New York, Monthly Review Press, 1968.
- Khondamir, *A History of the Minor Dynasties of Persia*, London, 1910.
- Klausner, Carla L., *The Seljuk Vezirate*, Cambridge Massachusetts, Harvard University Press, 1973.
- Lambton, Ann K. S., "The Evolution of the Iqtâ in Medieval Iran, *Iran*, Vol. V, 1967.
- Lambton, Ann K. S. (ed.) *The Cambridge History of Islam*, Vol. II, Cambridge, Cambridge, University Press, 1970.
- La Pensée*, No. 114, April 1944.
- Lichtheim, George, «Marx and Asiatic Mode of Production,» *St. Antony's Paper*, No 14.
- Levy, Reuben, *The Social Structure of Islam*, Cambridge, Cambridge University Press, 1957.
- Lohkegaard, Frede, *Islamic Taxation in the Classic Period*, Copenhagen. Branner and Korch, 1950.
- Lukonin, Vladimir G., *Persia II*, Cleveland, Ohio, World Publishing Company, 1967.
- Mandel, Ernest, *The Formation of the Economic Thought of Karl Marx*,

- New york, Monthlg Review Presa, 1971.
- Manfred, A.Z. (ed.), *Asbort History of the World*, Vol. I, Moscow, Progress Publishers, 1974.
- Masson Smith, John Jr., *The History of the Sarbadar Dynasty*, the Hague, Mouton, 1970.
- Mc Evedy, Colin, *The Penguin Atlas of Medieval History*, Manchester, Penguin, 1971.
- Marri, Mir khuda Bakhsh, *Searchlights on Baloches and Balochistan*, Karachi, 1974.
- Mendelsohn, I., *Slavery in the Ancient Near East*, New york, Oxford University Press, 1949.
- Needham, Joseph, *Science and Civilization in China*, Vol.I, Cambridge, Cambridge University Press, 1954.
- Newman, Joseph, *The Agricultural Life of the Jews in Babylonia*, London, Oxford University Press, 1932.
- Perikhanian, A. G. «Agnatic Groups in Iran,» *Soviet Anthropology and Archeology*, Vol. IX, No. 1, Summer 1970.
- Poliak, A. N. , *Feudalism in Egypt, Syria, Palestine, and the Lebanon*, London, The Royal Asiatic Society, 1939.
- Popper, Karl R., *Conjectures and Refutations*, London, Routledge and Kegan Poul, 1969,
- Popper, Karl R. *The Poverty of Historicism*, London, Routledge and Kegan Paul, 1960.
- Postam, M. M. (ed.) *The Cambridge Economic History of Europe*, Vol. I, Cambridge, Cambridge University Press, 1966.
- Pre-Capitalist Economic Formations*, New york, International Publishers, 1950.
- Qudam B. Jāhar's *Kitab al - Kharaj, Taxation in Islam*, Vol. II, A. Ben Shemesh (trans.) Leiden, E. J. Brill, 1965.
- Sanaullah, M. F., *The Decline of the Seljuqid Empire*, Calcutta, Calcutta University Press. 1938.
- Selected Correspondence, New york, International Publishers, 1665.
- Shaban, M. A. , *Islamic History: 600-750 A.D.*, Cambridge, Cambridge University press, 1971.
- Shiozawa, Kimio, «Marx's View Of Asian Society and His Asiatic Mode of Production,» *The Developing Economies*, Vol. IV, No. 3, Sept. 1966.
- Siddiqi, M., *Development of Islamic State and Society*, Lahore Institute of Islamic Culture, 1956.
- Stern, S. M. (ed.), *Documents from Islamic Chanceries*, Oxford, Bruno Cassierer, 1965.
- Strayer, Joseph R. and Coulborn, Rushton, *Feudalism in History*, Hamden,

- Connecticut, Archon Books, 1965.
- Tappen, E. M., *In Feudal Times*, London, George G. Harrap and Co., 1943.
- The Encyclopaedia of Islam*, Vol. I, 1960.
 _____ Vol. II, 1965.
 _____ Vol. III, 1936.
 _____ Vol. III, 1970.
- The Travels of Marcopolo*, Ronald Lathan (trans.) London, Penguin, 1958.
- The Works of Xenophon*, Vol. I, H. G. Dakyns (trans.), London, Macmillan, 1890.
- Varga, y., *Politico- Economic Problems of Capitalism*, Moscow, Progress Publishers, 1968,
- Verlinden, Charles, *L'Esclavage dans l'Europe medievale*, Bruges, De Temple, 1955.
- Weber, Max, *The Theory of Social and Economic Organization*, London Collier-Macmillan, 1947.
- Wilson, Arnold T., «The Bakhtiaris», *Journal of the Royal Central Asian Society*, 1926.
- Wittfogel, Karl A., *Oriental Despotism*, New Haven, Yale University Press, 1959.
- Wulf, Hans E. *The Traditional Crafts of Persia*, Cambridge, Massachusetts, The MIT Press, 1966.
- Yahya Ben Adam's *Kitab al Kharaj, Taxation in Islam*, Vol. I, A. Ben Shemesh (Trans.), Leiden, E. J. Brill, 1967.

فهرست موضوعی

- آباقاخان: ۱۸۳، ۳۰۲، ۳۰۴
 آبیاری: ۴۳۱، ۴۴۳، ~ به وسیله قنات: ۴۳۸
 ~ ۴۳۶ به وسیله نهر کشی: ۴۴-۴۳۸
 اهمیت ~ در ایران: ۴۳۴-۴۳۱ شیوه های
 ~ در ایران: ۴۳۴ مالکیت و نظارت
 پر شبکه های ~: ۴۴۳-۴۴۶
 آذربایجان: ۱۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۶۲، ۴۳۲،
 ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۹
 آریان پور، امیر حسین: ۷۰
 آسیا: ۴۲۶
 آسیای صغیر: ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۹۰،
 ۴۴۰
 آشور: ۴۲۹
 آق قویونلو: ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۵۳، ۳۱۲،
 ۴۱۴، ۴۱۴، ۴۶۷ فتودالهای صحرائشین
 ~: ۴۱۴
 آل ابوزهیر: ۱۷۹
 آل ارسلان: ۲۱۵
 آل بویه: ۱۵۸، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۴۳، ۲۷۶،
 ۳۴۶، ۳۹۸، ۴۴۲، ۴۵۸، خاندان
 ~: ۲۱۳ وابستگی روستاییان در برابر
 فتودالها در عهد ~: ۲۴۳
 آلتون تمغاسهر (نشان زرین): ۱۸۵
 آل حنظله بن تمیم: ۱۷۹
 آل زیار: ۳۹۸، ۳۹۹
 آل سیمجور: ۲۱۱
 آل عماره: ۱۷۹
 آلمان: ۵۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵،
 ۱۳۸، قیامهای روستاییان در ~: ۱۳۸
 نظامهای مانوری در ~: ۱۳۹ وابستگی
 کشاورزان به اربابان در ~: ۱۱۰ وضع
 زمینداری در ~: ۱۳۸ هدف نهضت دهقانی
 ~: ۱۱۵
 آل مظفر: ۴۱۱ قلمرو حکومت ~: ۴۱۱
 آلو (آلود): ۱۹۹، ۱۰۳-۱۰۱، ۱۲۲
 آمل: ۳۳۷
 آنتردوسر: ۱۱۳
 آوه: ۲۰۰
 ابدال بئی: ۴۱۳
 ابراهیم بن محمد: ۳۹۱
 ابراهیم بن محمد الطیبی: ۱۶۷
 ابن ابی الحدید: ۱۵۳
 ابن اثیر: ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۸۷، ۳۹۹
 ابن بطوطه: ۳۷۹

احياءالملوک: ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۷، ۲۳۵
 ۲۳۶، ۴۳۵
 اخبارایطوال: ۲۰۵
 اخبارایران: ۱۵۰، ۱۶۲
 اخوان آمی: ۳۷۸
 ادواد فقه: ۱۵۴
 اراضی اشتراکی: ۱۴۶ ~ روستاییان: ۱۵۰-
 ۱۴۶
 اراضی دیوانی: ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۵۸
 ۲۶۹ تکامل: ~ ۱۵۲
 اراضی سلطنتی: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۰،
 ۱۷۲، ۲۵۸ ~ ساسانیان: ۱۶۲ تکامل:
 ~ ۱۶۱
 اراضی ملکسی: ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۵۸، ۲۶۹
 ~ خراسان: ۱۷۷ تکامل: ~ ۱۷۵
 اراضی وقفی: ۱۴۶، ۱۸۷
 اردبیل: ۱۶۶، ۳۰۴، ۳۷۲، ۴۶۵
 ارسلان ارغون: ۲۱۵
 ازشادالزواجه: ۱۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹،
 ۳۲۰، ۳۲۲
 ارغون خان: ۱۶۸، ۱۸۳، ۳۰۴
 ارستان: ۱۶۹
 اروپا: ۹۱، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۳
 انواع مالکیت‌های فنودالی زمین در: ~
 ۹۷ بهره فنودالی در: ~ ۱۲۷ بهره کشی
 فنودالی در: ~ ۱۱۹، تحول فنودالیسم در
 ~: ۱۳۳ تقیدات روستایی در: ~ ۱۰۵،
 ۱۰۶ تکامل فنودالیسم در: ~ ۱۰۹
 زمینداری در: ~ ۱۷۱ سرفهای حقوقی و
 غیرحقوقی ~: ۱۲۳ سرمایه‌داری در: ~
 ۱۳۳ فنودالیسم ~: ۱۰۲ نظام فنودالی
 در: ~ ۹۷، ۱۰۱ نهادهای فنودالی: ~
 ۹۱
 اریدو: ۴۴۶
 اسامه بن زید: ۱۵۶، ۲۰۶

ابن بلخی: ۲۱۲، ۳۴۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۸
 ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۸
 ابن حوقل: ۱۹۷، ۲۰۴، ۴۵۶
 ابن طقطقی: ۱۸۳
 ابن فندق: ۱۸۰
 ابن یمین: ۱۸۴
 ابوالحسن هلال بن محسن: ۲۱۰
 ابوالغرا: ۳۹۴
 ابوبکر: ۲۶۲
 ابوجعفر المنصور ← ابومنصور
 ابوحنیفه: ۱۵۴، ۲۵۴
 ابوسعید بهادر: ۱۵۹، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۲۹
 مرگ: ~ ۳۵۳
 ابوطاهر بن علی بن محمد: ۴۵۸
 ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب
 خوارزمی: ۲۰۷
 ابوعلی بلعمی: ۳۹۶
 ابوعلی حسن بن علی ← نظام الملک
 ابومحمد عبدالله بن محمد الناصی: ۱۸۹
 ابومسلم خراسانی: ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴
 قیام: ~ ۳۹۳
 ابومسلمه ← خرمدینان
 ابومنصور: ۲۹۷، ۳۹۳، ۳۹۶
 ابویوسف انصاری: ۱۱، ۲۰۷، ۲۶۲
 ابی‌الحسین احمد بن سعد: ۲۰۸
 ایبورد: ۲۴۶
 اتابکان: ۲۱۹
 اتابک سعد ابوبکر: ۲۵۲
 اتابک سعید سعد بن زنگی: ۲۶۲
 اتابک شمش الدین البارغوان (هزارسف):
 ۴۶۵
 اتابک قراستقور: ۲۱۸
 احمد بن ابی یعقوب: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۹۷
 احمدخان: ۴۱۴
 احمدسلطان: ۲۲۷

اصطخر: ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۴۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۸، ۴۴

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم: ۱۱، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۷۶، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۱، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴، ۴۵۶، ۴۵۷
نظر~ درباره آبیاری در ایران: ۴۳۱
نظر~ درباره بازارهای نیشابور: ۳۷۷

اصفهان: ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۳۰، ۲۳۴، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۶۵، ۴۹۶
پیوستن مردم~ به نهضت خردینان: ۳۹۶
چاهدر~: ۴۳۵
اطراوش: ۳۹۹ رهبری~: ۳۹۹ سرگ~: ۳۹۹
اطریش: ۱۱۵، ۱۳۹ انقلاب روستاییان~: ۱۳۹
روستاییان امپراتوری~: ۱۱۵
اعراب: ۳۸۹ نهضتهای مردم در دوره تسلط~: ۴۰۴-۳۸۹
اغوز: ۴۵۹، ۴۶۲ قبایل چادرنشین~: ۴۵۹
نظرظهرالدین نیشابوری درباره~: ۴۶۲
افریقا: ۴۲۶، ۴۳۶
افشار: ۲۹۰
افشاریه: ۱۴۵ تکامل مالکیتهای فئودالی در دوره~: ۱۴۵
افشین: ۳۹۷
افضل النوادیح: ۲۲۶
افغانستان: ۳۰۶
اقطاع: ۹۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۸۶، ۴۱۱، ۴۴۸ اصطلاح~: ۲۰۶
~الارفاق (اجاره): ۲۰۷ ~الارفاق در دورهعباسیان: ۲۲۴ ~الاستغلال: ۹۹

اسپانیا: ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۰، ۴۳۶
قیامهای دهقانی در~: ۱۱۴
اسبیدجامسکيه [سبید جامگان]~خرمدینان
استادسیس: ۳۹۴ رهبری~: ۳۹۴ نظرمقدسی درباره قیام~: ۳۹۴ استخر~اصطخر~
استرآباد: ۱۹۴، ۲۲۵
استریر، جوزف: ۹۰، ۹۱، ۹۲
استولینیک، ایسوس: ۲۹۵
استوناوند: ۴۰۲
استیل، ریچارد: ۳۶۲
استینیا: ۱۵۵
اسحاق بن قبیصه بن ذؤیب: ۱۶۳
اسدآباد: ۴۳۸
اسفندیارکاتب: ۱۸۱، ۲۱۱
اسکاتلند: ۱۲۵
اسکندرانی: ۳۳۰
اسکندریبیک ترکمان: ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۶
اسکندریه: ۳۳۶
اسکواترها: ۱۱۶
اسماعیل سامانی: ۳۹۹
اسماعیلیان: ۲۱۳، ۳۰۳، ۳۹۳، ۴۰۲
~: ۴۰۳ نهضت~: ۴۰۲
اسماعیلیه: ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱ پیدایش فرقه~: ۴۰۱
~فاطمیه: ۴۰۲
اشپولر، برتولد: ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۳۱۱
اشکانیان: ۱۴۹، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۳۷، ۳۳۱، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۷ انحطاط
امپراطوری~: ۴۱۹ بردهداری دردوره~: ۲۰۲
تحول نیروهای اقتصادی شهرها در دوره~: ۳۳۵-۳۲۷ صنایع در دوره~: ۳۲۸
مالکیت دردوره~: ۴۳۰ نسوجات در عهد~: ۳۲۹
اشکور: ۴۴۰

۳۹۲: امامیه:
 اموی ← امویان
 ۴۴۳، ۳۹۰، ۲۴۱، ۱۶۳، ۱۵۷: امویان
 اقطاع در عهد: ۲۸۶ درآمد از جزیه
 ۲۷۵ ضرابخانه عهد: ۳۴۵ طرفداران
 ~: ۳۸۹
 امیر آخو رباشی: ۲۰۱
 امیرالوند قراقویونلو: ۲۳۲
 امیر تیمور: ۱۸۶
 امیر جلال الدین ترخان: ۲۳۰
 امیرشاهی سبزواری: ۱۸۴
 امیر طغاتی تیمور: ۲۲۳
 امیر علی: ۲۲۵
 امیر مسعود ← سلطان مسعود
 امیر ناصرالدین ← سبکتکین
 امیریمین الدین طغرای: ۱۸۴
 انطاکیه: ۴۴۶
 انگلستان: ۲۵، ۴، ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۳،
 ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲
 تغییرات ساخت اجتماعی در: ۲۵ فرار
 روستاییان در: ۱۲۸ قیاسهای دهقانی
 در: ۱۱۴ وابستگی کشاورزان به اربابان
 در: ۱۱۰ وضع زمینداری در: ۱۳۸
 انوار، قاسم: ۴۱۲ اخراج ~ به دستور شاه رخ:
 ۴۱۲
 انوشیروان: ۱۵۱، ۲۷، ۲۹۶
 اوجان طسوح: ۴۴
 اورامان: ۱۴۹
 اورپوس: ۱۶۲، ۳۲۷
 اورشلیم: ۴۴۶
 اوزون حس: ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۵۳
 ۴۶۷ فرمان ~: ۱۹۲ مرگ ~: ۴۶۷
 اوستا: ۱۴۷، ۲۰۲
 اوستا جلوس: ۲۹، ۴۶۷
 اولئاریوس، آدام: ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱

۲۰۷، ۲۱۲، ۲۷، ۲۸۶ ~ التملیک:
 ۴۴۴، ۲۸۶، ۲۷۷، ۲۷، ۲۰۷، ۹۹ ~
 در دوره سلجوقیان: ۲۲۲ ~ در دوره مغول:
 ۲۲۲ ~ لشکری: ۲۱۶ ~ موروثی: ۱۸۱
 ~ نظامی: ۲۱۲، ۲۲۳، ۴۲۰ اهدای
 ~: ۲۰۹ پیدایی فنودالی ~ داری:
 ۲۲۱ تشکیل ~: ۱۵۵ تکامل ~ در
 دوره خلفای عباسی: ۲۱۴، ۲۰۶ تکامل
 ~ در دوره سلجوقیان: ۲۱۹، ۲۱۴
 تکامل ~ در دوره صفویه: ۲۲۹، ۲۲۴
 تکامل ~ در دوره مغول: ۲۲۴، ۲۱۹
 رسم و آگذاری: ~: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰ رواج
 ~ داری: ۱۷۷ سیاست راجع به ~: ۲۲۲
 گسترش ~ داری: ۱۸۱ گسترش ~ نظامی
 و اداری: ۲۴۳ مراحل نخستین ~ داری:
 ۲۰۹ منع ورود به قلمرو: ۲۲۳ و آگذاری
 ~: ۱۷۸
 الانبیه عن حقایق الادویه: ۲۹۷
 الاتاغ: ۳۰۴
 الاحیاء والاموات: ۳۱۹
 الب: ۱۳۵
 البتکین: ۲۱۱
 البلدان: ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۹۷، ۳۳۷
 العجایب: ۲۴۶ فرار روستاییان در دوره ~: ۲۴۶
 الخراج: ۱۱
 القادباقه: ۲۱۲
 الکاه [چراگاه]: ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۴۷۱
 اصطلاح: ~: ۱۹۹
 الله قلی بک اوستاجلو: ۴۱۵
 الله وردی خان: ۲۲۶
 الملل والنحل: ۳۸۹
 الموت: ۴۰۲ تسخیر دژ ~: ۴۰۲
 الموزاء الکتاب: ۱۶۳، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۰
 امام جعفر صادق [ع]: ۲۵۹

- اهر: ۴۳۸
 اهل الفتوه: ۳۷۸
 اهل حق: ۴۱۳
 اهواز: ۳۹۴، ۳۸۹، ۱۷۶
 ایتالیا: ۱۱۴، ۱۲، ۱۲۲، ۲۵ اقیامهای
 دهقانی در: ۱۱۴
 ایدج: ۴۶۵
 ایرلند: ۱۲۵
 ایلاق: ۳۸۹
 ایلیخانان: ۱۹۸، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۵۸،
 ۳۰۲، ۲۷۹، ۲۷، ۲۴۶، ۲۲۹، ۲۲۲،
 ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۵۱، ۴۰۹ انقراض: ~
 ۲۷۹ ~ سلیمان: ۱۹۰ حکومت: ۳۰۲
 زارعان در دوره: ~ ۲۴۶ صنعت قدرت
 مرکزی: ۴۰۶
 ایلدگریان: ۲۱۹
 اینجو: ۴۴۴، ۱۸۵، ۱۷۰
 ایوان مهیب: ۳۶۱
 بابک خرمدین: ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰
 به قتل رسیدن: ~ ۳۹۷ رهبری: ~ ۳۹۶
 قیام: ~ ۳۹۷ مذهب: ~ ۴۰۰ نظر
 علی بلعمی درباره شیوه جنگهای: ~ ۳۹۶
 بابل: ۴۲۹، ۴۴۶
 باذغیس: ۳۹۴
 باران، پل: ۵۳
 باربارو، جوزافا: ۱۹۸
 بارتولد، واسیلی ولادیمیریویچ: ۱۷۸
 بارون: ۹۹
 باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: ۲۲۷، ۲۰۱
 بال، جان: ۱۱۴
 بالتیک: ۱۳۳
 باوندیان: ۴۰۹
 بایسنغر: ۴۱۲
 بحوالفوائد: ۲۰۶
 بحرین: ۱۷۹، ۴۰۰
 بخارا: ۲۱۱، ۳۵۱
 بدلیس: ۲۳۱ اسرای: ~ ۲۳۱ سیورغال
 ~ ۲۳۱
 بدلیسی، شرف‌الدین شمش‌الدین: ۱۹۶، ۴۵۸
 بردع: ۴۶۵
 برده‌داری: ۲۳۷ اضحلال: ~ ۲۴۰، ۲۳۷
 برزیل: ۳۷۱
 برکیارق: ۲۱۵
 برسکی، یحیی: ۱۶۴
 برنیه: ۴۲۷
 بسطام: ۲۴۴، ۲۱۵، ۱۶۳
 بصره: ۱۵۴
 بغداد: ۳۹۳، ۴۰۰
 بگدلو [ایل]: ۴۶۶
 بلاذری، احمد بن یحیی: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۲۰۶، ۲۴۱، ۴۴۳
 بلاش: ۳۸۵
 بلخ: ۳۰۳، ۴۶۵
 بلژیک: ۱۳۵
 بلوک، مارک: ۹۱ تعریف ~ از فتووالیسم:
 ۹۱
 بنفیس: ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۲۱۶
 بنی امیه: ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۳۶، ۳۸۹، ۳۹۰
 تبلیغ علیه: ~ ۳۹۰ جزیه در دوره: ~
 ۲۷۵ مالیاتهای غیرقانونی در عهد: ~
 ۲۷۵
 بنی عباس: ۳۹۰ طرفداران: ~ ۳۹۰
 بوئیک: ۴۵۴
 بویلال: ۴۰۰
 بوردیر: ۱۱۶
 بورگاندی: ۱۱۳
 بوسهل: ۱۸۰، ۱۶۶

۶۳، ۶۵ تحول جدلی تاریخ از نظر:~
 ۷۲ عقیده~ درباره پنداشت علمی تاریخ:
 ۶۸ علم اجتماعی و انتقاد~ از آن: ۷۷-
 ۶۲ قانون تکامل از نظر:~ ۶۴ کشف
 قوانین تکامل اجتماعی از نظر:~ ۶۹
 کس‌گرایان از نظر:~ ۶۷ مخالفت~
 با پیش‌بینی تاریخی: ۶۵ نام‌گرایی از نظر
 ~: ۶۹

پولی‌بی: ۴۲۷ نظر~ درباره قنات ایران:
 ۴۳۷
 پیروز: ۳۸۴ بروز قحطی در عهد:~ ۳۸۴
 پیروزیان، سهراب: ۱۶۳
 پیگولوسکایان، و: ۱۰

تاریخ‌المرسل والملوک: ۲۰۴

تاریخ ایران: ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴،
 ۲۲۵

تاریخ بخارا: ۱۶۵، ۱۷۷

تاریخ بیهمی: ۲۱۰

تاریخ خاندان طاهری: ۲۰۸

تاریخ سیستان: ۲۱۱

تاریخ طبرستان: ۱۶۳، ۲۱۲، ۲۱۳

تاریخ عالم‌آرای عباسی: ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۶

تاریخ قم: ۱۶۴، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۳

۲۸۲، ۴۳۷، ۴۵۶

تاریخ گزیده: ۲۱۳

تاریخ مبارک‌غازانی: ۱۱، ۲۲، ۲۲۱

۲۲۲، ۳۰۷

تاریخ وهاب: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۰

۴۶۵

تاریخ یمینی: ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۲

تاسیت: ۱۰۹

تالاز [نوعی مالیات]: ۱۱۱~ در فرانسه:

بوشی: ۹۱

بوندیشن: ۲۹۴

بوهیما: ۱۱۵

بهبهان: ۱۶۰

بهرام شاه‌غزنوی: ۱۵۰، ۲۱۴

بهرام‌گور: ۱۷۵

بهرام‌میرزا: ۲۰۰

بینکچی عارض: ۲۲۱

بیزانس: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۸۸، ۲۹۵، ۳۳۰

قلمرو امپراتوری:~ ۱۰۹

بیلقان: ۱۶۶، ۱۶۷

بین‌النهرین: ۱۴۷، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۶۲

۲۹۳، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۵، ۴۲۸، ۴۳۳

۴۵۵، ۴۶۱

بیهمی: ۱۸۰، ۱۸۴

بیهمی، ابوالفضل محمدبن حسین: ۱۶۶، ۱۸۱

بادوا: ۱۰۳

پارشن: ۳۳۱ دوره~: ۳۳۱

پارویکویی: ۱۲۵

پاللوگتا: ۳۷۷ دهکده~: ۳۷۷

پالیکا: ۱۴۹

پرتغال: ۱۳۳

پرسیس: ۴۴۶-

پروس: ۱۲۷

پرونوینا: ۱۲۵

پطروشفسکی، ای.پ: ۱۱، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۸۸

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۲

پلوتارخس: ۲۰۲

پوپر، کارل ریموند: ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۳

۷۴، ۷۵، ۷۶ انتقاد~ از تاریخ‌گرایی:

۶۹، ۷۰ و اثبات‌گرایان: ۷۱~ و تبعیت

از پدیده‌گرایی: ۶۹ تاریخ‌گرایی از نظر~:

- تبریز: ۱۹۴، ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۹
 تپه حصار: ۱۴۶
 تپه گیان: ۱۴۶
 تحریر قادیخ و صاف: ۱۷.
 تذکره الشعرا: ۱۱، ۱۸۳
 تذکره الملوک: ۲۰۱، ۲۶۱، ۳۸۰
 ترجمه قادیخ یمنی ← قادیخ یمنی
 ترشیز: ۳۰۹
 ترکستان: ۳۰۴، ۳۶۵
 تفنگچی آقاسی: ۲۲۷
 تکامل اجتماعی: ۵۱
 تکلو: ۲۹، ۳۶۷
 تگودار: ۱۸۳
 تمدن ایرانی: ۲۱۱
 تموچین: ۳۶۳
 توسکانی: ۱۴۰
 توقنای: ۱۹۸
 تولستوف: ۱۴۷
 توین بی، آرنولد: ۹۲
 تیمورلنگ: ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۳۰، ۲۵۲
 ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۵۷، ۳۷۹، ۴۱۱، ۴۱۳
 ۴۶۶، ۴۶۷ قتل عام فجیع سربداران
 به دست: ۴۰۷ مرگ: ~: ۴۱۱ وضع
 ناساعد روستایان در عهد: ۳۵۳
 تیموریان: ۲۲۲، ۲۲۹، ۳۵۶ صنعت نساجی در
 دوره: ~: ۳۵۶
- جامع التوادخ: ۱۹۸
 جامع مفیدی: ۲۲۷
 جبل السحاق: ۳۵۸
 جربادقان: ۴۳۸، ۴۴۰
 جریان: ۲۱۵
- جره کاخی [رستاق]: ۱۷۵
 جلال الدین جوینی: ۱۸۶
 جلال الدین محمد یزدی: ۱۹۴
 جلابریان: ۲۲۹، ۲۴۷ سیورغال در عهد: ~:
 ۲۲۹ وابستگی روستایان در عهد: ~:
 ۲۴۷
 جوبی خان: ۱۹۸
 جوزجان: ۳۳۸
 جوشقان: ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۳۳
 جهان شاه: ۲۳۰
 جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس: ۱۶۳،
 ۲۱۰
- چایلد، کوردون: ۵۱
 چنگیز خان: ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۶۳ فتوحات: ~:
 ۳۰۱
 چین: ۴۲، ۴۸، ۴۲۸ رهایی: ~ از نظام
 برده داری: ۴۲
- حاتم طائی: ۳۴۲
 حافظ ابرو: ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۵
 حجاج بن یوسف: ۱۵۷
 حداد، علی: ۲۳۴
 حدود العالم: ۱۷۸، ۱۹۷، ۳۵۵
 حروفیون: ۴۱۲
 حسن بن زید: ۳۹۹
 حسن بن صباح: ۴۰۲ نظر نظام الملک درباره: ~:
 ۴۰۲
 حسن بن علی ← اطروش
 حسن بن محمد بن حسن القمی: ۱۶۴
 حسن جوری: ۴۰۷، ۴۰۸ درویشان طریقت

شیخ: ۴۰۸

حسنک: ۱۸۹

حلی [علامه]: ۲۵۹

حمدالله مستوفی: ۲۱۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰

۳۱۱

حمزه بن اترک (آذرک): ۳۹۷ رهبری: ~

۳۹۷

اقطاع در دوره: ~ ۲۱۴-۲۰۶ مقوط: ~

۴۴۷ نهضت مردم در عهد: ~ ۳۹۵

خلیج فارس: ۳۶۲، ۳۶۳

خلیل خان: ۲۰۰

خواجه جلال‌الدین: ۲۳۲

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی: ۱۱

۱۵۸، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۵۰

۲۶، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۵۷

۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۵

خواجه شمس‌الدین علی: ۴۰۸

خواجه ظهیرالدین نیشابوری: ۱۹۷

خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی: ۱۹۰

خواجه علی‌سؤید [حاکم سربدار]: ۱۸۴

خواجه نجم‌الدین: ۲۲۴، ۴۰۹

خواجه نصیرالدین طوسی: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱

۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۹، ۲۸۰

خواجه نظام‌الملک: ۱۱

خوارج: ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۸ سرکوبی

~ ۳۸۹ قیاسهای: ~ ۳۸۹ مذهب: ~

۴۰۱ نهضت: ~ ۳۸۹، ۳۹۰

خوارزم: ۲۰۳، ۲۱۵، ۳۰۳

خوارزمشاهیان: ۱۶۶، ۳۴۴

خوزستان: ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۲۵، ۲۹۴، ۲۹۸

۳۰۰، ۳۱۰، ۳۴۵، ۳۹۹، ۴۳۹ اسلاک

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در: ۱۸۳

خاندانهای محلی در: ۲۲۵ محصول

پنبه در: ~ ۳۱۰

خوجه‌وند: ۴۱۳

خیوه: ۳۰۲

داب، موریس: ۲۰

دارالهجره: ۴۰۰

داروین، چارلز: ۷۴ نظریه ~ درباره انتخاب

خالد بن برمک: ۳۹۱، ۴۱۰

خالد بن ولید: ۱۵۶

خیابک بن الارث: ۱۵۵، ۲۰۶

خجند: ۲۲۲

خداش: ۳۹۱

خراج: ۱۵۳

خراسان: ۱۶، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۹۸، ۳۰۳

۳۰۶، ۳۴۵، ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۳۷

خرکان: ۴۴۰

خرمیدینان: ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶

۳۹۷ اقدامات اجتماعی: ~ ۳۹۷ پیوستن

بابک به: ~ ۳۹۶ پیوستن مردم اصفهان

به: ~ ۳۹۶ سیاست در زمینه اقتصادی

و اجتماعی: ۳۹۷ شورش طرفداران: ~

۳۹۷ عقاید: ~ ۳۹۷ نظر نظام‌الملک

درباره: ~ ۳۹۵ نهضت: ~ ۳۸۹، ۳۹۷

۴۰۳ نهضت ~ از نظر ابوعلی بلعمی: ۳۹۶

خستجان: ۴۴۰

خسرو اول: ۱۵۳، ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۰۵

۲۷۱، ۲۷۲، ۳۸۷، ۳۸۸

خسروی، خسرو: ۲۰۷

خلفای راشدین: ۲۰۶

خلفای عباسی: ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۹

۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۱، ۲۵۹، ۲۶۲

۲۷۶، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۴۷ تکامل

طبیعی: ۷۵ نظریہ ~ درباره اورگانیک:

۷۴

داعی کبیر: ۲۱۱

داغستان: ۳۰۶، ۲۲۵

دالساندری: ۴۱۵

دالمانی، ہانری رنہ: ۳۶۸

دامغان: ۱۴۶

دانشناہ جہان: ۳۱۹

دانمارک: ۱۳۵

داود دبیر — زبیدہ

دایہو: ۱۴۷

دایمیو: ۹۱

دد درباد شاہنشاہ ایران: ۱۱

دستورالکاتب فی تعیین المراتب: ۱۱۶۸، ۱۱۶۷

۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹

۳۰۷، ۲۴۷

دنبت، دانیل سی: ۱۷۷

دورا اوروبوس: ۴۴۷

دولتشاہ سمرقندی: ۱۱، ۱۱۸۴، ۴۰۸

دومان، رافائل: ۳۲۴

دومیتوس فرنڈی: ۱۲۱

ویاریکز: ۳۰۴، ۴۶۷

دیا کوف، و: ۵

دیا کوف، ا.م.: ۴۶، ۱۴۹

دیرہ: ۴۰۲

دیلم: ۳۹۸ قیام روستایان در: ۳۹۹

دیلمان: ۴۴

دیلمستان: ۳۳۸

دینوری، ابوحنیفہ: ۲۰۵

زابل: ۴۳۴

زاگرس: ۴۵۶ قبایل ~: ۴۵۶

زانتو (قبیلہ): ۱۴۷

زاینده رود: ۳۱۵

زبیدہ: ۱۶۵

زرین کوب، عبدالحسین: ۱۶۱

زنجان: ۴۴، ۴۳۸، ۱۶

زندگانی شاہ عباس اول: ۱۷۳، ۱۹۴

زندگیان: ۳۹۹ سران ~: ۴۰۰ قتل عام ~:

۴۰۰ قیام ~: ۳۹۹، ۴۰۰ قیام ~ پد:

رہبری علی بن محمد یرقعی: ۳۹۹

ذوالقدر: ۲۹۰، ۴۶۷

ذیل جامع التواریخ رشیدی: ۲۲۵

داحۃ الصدور و آیہ المرود: ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۱۹

رافضیان: ۳۹۳

رافع بن لیث: ۳۹۸ رھبری ~: ۳۹۸

راسھرسز: ۱۵۶، ۴۴۱

راوبا [اسقف]: ۱۰۳

راوندی، نجم الدین ابوبکر محمد: ۲۱۷، ۲۱۸

راین: ۱۲۰، ۱۳۹

دسائل اخوان الصفا: ۳۷۸

رستم آق قویونلو: ۴۴۴

دسوم داد الخلافہ: ۲۱

رشید الدین فضل اللہ — خواجہ رشید الدین

فضل اللہ ہمدانی

روسیہ: ۱۰۵، ۱۲۷

دوۃ الصفا: ۱۹۳، ۳۸۸

روم: ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۳ سقوط

امپراتوری ~: ۱۰۸، ۱۰۹

روسلو [قبیلہ]: ۲۹۰، ۴۶۷

رھبرن، کلوس میخائیل: ۱۵۹، ۱۶، ۱۷۱

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۲۶

ری: ۱۵۷، ۱۷۶، ۴۶۵

زیدیه: ۲۹۲ پیروان فرقه: ۲۹۳

ژاپن: ۴۲، ۳۷۱ انقلاب میجی در: ۴۸
تکامل اتحاد قبیله‌ای در: ۴۲ جنگ

و روسیه: ۶۰

ژوزف دوم: ۱۳۹

ژوستینین: ۱۰۸ فرمان: ۱۰۸

سارگون دوم: ۳۳۷

ساسانیان: ۴۹، ۱۱، ۴۵، ۴۶۹، ۴۱۵۲، ۱۶۲

، ۱۷۵، ۴۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۳

۲۹۴، ۳۲۵، ۴۲۰، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۲

ابزار شخم در عهد: ۲۹۵ اسلحه‌سازی

در عهد: ۳۳۴ انقراض حکومت: ۳۳۴

۲۹۶ پیشه‌وران در دوره: ۳۳۷ تجزیه

قدرت: ۲۰۳ تحول نیروهای اقتصادی

شهرها در دوره: ۳۳۵-۳۲۷ تکامل

روابط نوین فنودالی در دوره: ۳۳۴

تمدن ایران در عهد: ۳۳۳ روستاییان

در دوره: ۲۴۴، ۲۴۸ عوارض در عهد

: ۲۴۹ فلزکاری در عهد: ۳۴۵

کشت برنج در زمان: ۲۹۸ مالکیت

مشروط و زمینداری بزرگ در دوره: ۳۰۶-۲۰۱

۲۰۶-۲۰۱ مالیات ارضی در دوره: ۲۶۱

۲۸۲ وضع مزارعه در دوره: ۲۶۱

سالاریان: ۳۹۸

سامانیان: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۱۲

۳۴۶، ۳۹۸، ۴۰۰ سلطه فنودالی: ۳۹۹

۳۹۹

سامنه بن لوی: ۱۷۹

سامره: ۳۴۷

سامورایی: ۹۱

ساوجبلاق: ۴۳۸، ۴۶۶

ساووی: ۱۴۰

ساوه: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۰۰، ۴۳۸ اصلاحات

روستایی در منطقه: ۱۴۰

سیکنتکین: ۲۱۱، ۲۱۲

سرخس: ۳۰۴

سربداران: ۳۱۲، ۴۰۶، ۴۱۱ حکومت: ۳۰۴

۴۰۹، ۴۱۱ خروج: ۴۰۷ قیام: ۳۰۴

۴۰۸ نظر می‌خواند درباره قیام: ۴۰۷

نهضت: ۳۱۲، ۴۰۷

سربداران سبزوار: ۴۱۱ قیام: ۴۱۱

سرف: ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲ محدودیتهای

اقتصادی-اجتماعی: ۱۱۰ منشأ طبقه

: ۱۰۹-۱۰۷

سرمايه‌داری چیست؟: ۲۰

سرواژ: ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۸ الغای: ۱۱۵

جنبه‌های اقتصادی-اجتماعی: ۱۰۷-۱

۱۰۶ حکم لغو: ۱۳۹ در دانمارک:

۱۳۹ در دوره استیلای ناپلئون: ۱۴۰

در مرحله تکامل فنودالیسم در اروپا:

۱۰۹-۱۱

سعد بن ابی وقاص: ۱۵۵

سعدی: ۳۴۲

سعد: ۳۸۹

سفرنامه ابن بطوطه: ۳۷۹

سفیان سعید: ۱۵۴

سفیدنج: ۳۹۱

سقاباشی: ۲۲۷

سقورلوق: ۳۰۴

سلت: ۱۲۱، ۱۲۲ اقوام: ۱۲۱

سلجوقیان: ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۶

۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۰

۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۹۸

قیام: ~: ۳۹۳ کشته شدن ~: ۳۹۳ نظر

نظام الملک درباره قیام: ~: ۳۹۳

سنجاولیا: ۱۲۳

سنقر باورچی: ۱۸۴

سندج: ۳۷۲

سنیور: ۹۸، ۹۰

سوخر: ۲۰۴

سورن: ۲۰۱، ۲۰۳

سوریه: ۱۸۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۴۰۰

سوزرینها: ۹۰

سویس: ۱۱۳

سیاحتنامه شاردن: ۱۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۳

سیامت نامه: ۱۱، ۱۷، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۶

۲۴۳

سید رشیدالدین رشیدالاسلام: ۱۹۳

سید رفیع الدین عبدالغفار: ۲۳۲

سید شرف الدین ابراهیم: ۴۰۵

سید عزالدین مرعشی: ۴۰۹

سید قوام الدین: ۴۰۹، ۴۱۰

سید کمال الدین مرعشی: ۴۱۰

سید محمد کوثری: ۲۳۵

سید محمد مشعشع: ۴۱۳ پیروان ~: ۴۱۳

قیام: ~: ۴۱۳

سیراف: ۳۳۹

سیستان: ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۰۴

۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۹۴

۳۹۸ اشراف: ~: ۱۷۲ دهقانان ~: ۱۸۴

سیسیل: ۱۴۰، ۳۳۶

سیف الدین: ۲۱۷

سیفی هروی: ۳۰۵

سیلک: ۱۴۶، ۴۳۴ تپه ~: ۱۴۶، ۴۳۴

سیمجوری، ابوالحسن: ۲۱۱

سیمجوریان: ۱۸۱، ۲۱۱

سیواس: ۴۶۷

سیور غاتمیش: ۱۶۹

۳۱۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۵۸

۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲ اسلحه سازی در

دوره ~: ۲۴۵ اقطاع های دیوانی در دوره

~: ۲۲۵ ایلات در دوره ~: ۴۷۱-

۴۵۹ پرداخت خراج ارضی روستاییان در

عهد: ~: ۲۴۹ پیشرفت صنایع نساجی در

دوره ~: ۳۴۹-۳۴۸ تسلط ~: ۴۶۱

تکامل اقطاع در دوره ~: ۲۱۹-۲۱۴

روفق بازرگانی در زمان ~: ۳۴۰ سقف-

سازی در عهد ~: ۳۴۶ کشت خشخاش

در دوره ~: ۳۱۷ نظام سهم بری در دوره

~: ۲۶۱ وابستگی روستاییان در برابر

فتوئدالها در عهد: ~: ۲۴۳ وضع خراج در

دوره ~: ۲۷۷

سلجوقنامه: ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۴۶۲

سلطان ابواسحاق: ۲۳۰

سلطان ابوسعید: ۱۹۰، ۲۵۲، ۴۰۶ مرگ ~:

۴۰۶

سلطان بایزید: ۱۷۲

سلطان جلال الدین خوارزمشاه: ۱۶۶

سلطان سنجر: ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۴۴

۲۶۱، ۴۶۲

سلطان شاهرخ: ۴۱۱، ۴۱۲

سلطان محمد خدا بنده: ۱۸۴

سلطان محمود غزنوی: ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۲

۲۱۶، ۲۴۹، ۴۰۰ مرگ ~: ۴۶۰

سلطان مسعود غزنوی: ۴۶۰، ۴۶۲

سلطانیه: ۴۶۶

سلفوریان: ۲۱۹

سلماتس: ۴۴۰

سلوکیان: ۱۶۲، ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۳۹، ۴۴۶

صنایع در دوره ~: ۳۲۸

سمرقند: ۲۱۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۹

۳۸۹

سنباد: ۳۹۲، ۳۹۴ رهبری ~: ۳۹۴، ۳۹۶

۱۹۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹
 ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۴۲، ۳۲۵، ۳۶۱
 ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۱۶
 ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۴۲، ۴۶۸ مرگ ~:
 ۴۱۶، ۴۶۸
 شاه محمود سیستانی: ۱۸۶
 شبلی بن سقّی ازدی: ۳۹۶
 شپورغان: ۴۶۵
 شرف‌الدین علی یزدی ← بدلیسی
 شمس‌الدین محمد جوینی: ۱۸۳، ۱۸۶
 شوش: ۱۷۶، ۴۶۵
 شوشتر: ۱۵۶، ۱۶۹
 شهابی، محمود: ۱۵۴
 شهرزور: ۳۸۹، ۳۹۴
 شهرستانی، ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم: ۳۸۹
 ۳۹۰، ۳۹۴
 شیخ حسن امیر چوپان: ۴۰۶ خروج ~:
 شیخ حسن جلایر: ۴۰۶ خروج ~:
 شیخ حیدر: ۲۳۵، ۴۶۷
 شیخ زاهد گیلانی: ۴۱۴
 شیخ صدرالدین: ۱۸۶
 شیخ صفی‌الدین اردبیلی: ۱۵۱، ۱۸۴، ۴۱۴
 شیخ علی: ۲۲۲، ۲۲۳
 شیخ یعقوب: ۴۰۵، ۴۰۶ پیروان ~:
 قننه ~: ۴۰۵
 شیراز: ۱۶، ۱۷۳، ۲۳، ۳۷، ۳۷۲
 دارالسلطنه ~: ۲۳
 شیروان: ۱۶۹، ۱۹۴
 شیروانشاه: ۴۱۴
 شیعه: ۳۹۴ اصول عقاید ~: ۳۹۴ ~ اسامیه:
 ۴۱۳
 شیعیان: ۳۸۹، ۴۱۴ شورش ~: ۳۸۹ ~
 آسیای صغیر: ۴۱۴ کشتار ~: ۴۱۴
 نهضت ~: ۳۸۹
 شیوزاوا: ۴۲۶

سیورغال: ۱۸۶، ۲۲۹-۲۳۷، ۲۵۳، ۲۷۸
 ۲۷۹، ۳۰۴، ۴۱۱، ۴۴۴، ۴۶۸ اصحاب
 ~: ۲۳۶ تکامل ~ در دوره مغول:
 ۲۳۲-۲۲۹ ~ بدلیس: ۲۳۱ صاحبان ~:
 ۲۵۴، ۲۷۹ معافیت مالیاتی صاحب ~:
 ۲۵۳ نظر شاردن درباره ~ مذهبی: ۲۳۴
 شادروان: ۴۳۹، ۴۴ بند ~: ۴۳۹، ۴۴۱
 شاردن، ژان: ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۲۶
 ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۱۳، ۳۱۴
 ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۴
 ۳۲۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۳۵ نظر ~ درباره
 سیورغال مذهبی: ۲۳۴
 شارلمان: ۲۱۳، ۲۱۶
 شاش: ۳۸۹
 شامیین: ۱۱۳
 شاملو [ایل]: ۲۹۰، ۴۶۷
 شاه اسماعیل اول: ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۸۰
 قرلباشان ~: ۴۱۴ کاهش خراج
 روستاییان در زمان ~: ۳۵۷ مرگ ~: ۱۹۹
 شاهپور اول: ۱۶۲، ۲۰۳
 شاهرخ: ۳۱۲
 شاه سلطان حسین: ۲۳۳، ۲۵۵، ۳۲۵، ۳۶۴
 ۳۶۶، ۴۱۷، ۴۴۴
 شاه سلطان محمد: ۲۳۴، ۲۳۵
 شاه سلیمان: ۱۷۲، ۱۹۵، ۳۲۴، ۳۲۵
 ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۶۹
 شاه شجاع: ۲۲۲، ۲۳، ۴۱۱
 شاه صفی: ۱۹۴، ۴۱۶
 شاه طهماسب: ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۵
 ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۷، ۳۵۸
 ۳۷۱، ۴۱۴، ۴۱۵
 شاه عباس اول: ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۳

- شيوه توليد آسيايي: ۹، ۲۹، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۵۱
 خصيصه: ۴۲۷ طرفداران نظريه:~
 کاربرد پذيري: ۴۲۸، ۴۲۵-۴۲۸
 مفهوم: ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۶
 شيوه توليد چادر نشيني: ۴۵۱
 شيوه توليد فتودالي: ۷۹
- صوفاي: ۱۵۵
- صافره خان: ۲۰۰
 صعبنا: ۱۵۵
 صفاريان: ۱۷۸، ۲۱۱
 صفوي - صفويه
 صفويه: ۹، ۱۰، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۴۳ پرداخت عوارض در دوره:~ ۲۵۴ پرداخت ماليات روستاييان در دوره:~ ۲۶۱ پيشرفت صنعت نساجي در دوره:~ ۲۷۲ تحول نيروهاي اقتصادي شهرها در دوره:~ ۳۵۷-۳۶۰ تکامل اقطاع در دوره:~ ۲۲۴-۲۲۹ تکامل سيورغال در دوره:~ ۲۳۲-۲۳۷ توليدات شهري و تحول آنها در دوره:~ ۳۶۸-۳۷۴ جنگهاي فتودالي در اواخر دوره:~ ۲۹۱ روابط اقتصادي ايران با اروپا در دوره:~ ۳۶۸، ۳۶۰ صنايع پيشه‌وري دراوايل:~ ۳۷۳ صنعت قابلياني در دوره:~ ۳۷۲ عايدات شاهان:~ ۱۶۰ کشت خشخاش در زمان:~ ۳۱۷ مزارعه در دوره:~ ۲۶۲ مشاغل ديواني در دوره:~ ۲۰۰ نجاري در اوایل دوره:~ ۳۷۱ نهضت‌های مردم در دوره:~ ۴۱۷، ۴۱۳
- طالش: ۱۹، ۴۱۶، ۴۳۴ قياسهای مردم ۴۱۶:
 طالقان: ۳۰۴، ۴۶۵
 طاهر ذواليمينين: ۴۳۸
 طاهريان: ۱۵۱، ۱۷۸، ۳۴۶
 طبرستان: ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
 قيام روستاييان در:~ ۳۹۹
 طبري، ابوجعفر محمد بن جرير: ۱۵۰، ۱۵۱
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۶، ۲۰۳، ۳۸۴، ۳۸۶
 ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۳۷، ۴۵۶ نظر~
 درباره مزدکيان: ۳۸۶
 طبرس: ۳۱۱، ۴۳۸، ۴۶۹
 طغرل بيگ سلجوقي: ۲۱۳
 طلحة بن عبدالله: ۱۵۶، ۲۰۶
 طوس: ۳۳۷
- ظفرنامه: ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۹
 ظهيرالدين مرعشي: ۱۸۹، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۳۲
 ظهيرالدين نيشابوري: ۲۱۸، ۴۵۹، ۴۶۲
- عادل شاه: ۲۲۲

عمرین ابراهیم: ۱۷۹
 عمرین خطاب: ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۲۶۲
 عمروین لیث صفاری: ۱۶۴، ۱۸۶
 غازان خان: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۸۴
 ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۹
 ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۵۰، ۳۵۳
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۳۰
 اصلاحات: ۳۵۳ پیشرفت قالبیابی در
 عهد: ۳۵۶ فرار روستاییان در زمان: ~
 ۴۰۴ یرلیغ: ~ ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۴۵
 غزان: ۳۱۲، ۴۵۹، ۴۶۰ سازمان اقتصادی-
 اجتماعی: ۴۵۹
 غزنویان: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۲۱۲، ۳۴۶
 ۴۰۰، ۴۴۲ عوارض در عهد: ~ ۲۴۹
 لغو عوارض اضافی در عهد: ~ ۲۴۹
 غزنین: ۲۱۴
 غلات شیعه: ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۱۴
 غیاث‌الدین رشیدالدین: ۱۹۴
 فارس: ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۳، ۲۱۲، ۴۳۲
 تقویم خراج در: ۲۸۳
 فارسنامه: ۲۱۲، ۲۱۷
 فارقا: ۱۲۳
 فتودالیم: ۱۹، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳
 ۱۱۵، ۱۳۵، ۲۵۸، تحلیل: ~ ۹۱
 تحولات روابط ارضی در دوره تلاش: ~
 ۱۴۱-۱۳۵ تحول نظام ~ به سرمایه‌داری:
 ۱۳۹ تعریف: ~ ۱۷۹، ۹۳ تکامل ~ در
 اروپا: ۱۰۹ خصایص نیروهای عامل در

عالم آرای شاه اسماعیل: ۱۹۹، ۲۳۲
 عالم آرای عباسی - تاریخ عالم آرای عباسی
 عباسیان: ۱۵۷، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۳۶
 ۳۴۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶
 ۳۹۹، ۴۲۰، ۴۴۳ ارکان حکومت: ~
 ۳۸۹ ارکان خلافت: ~ ۳۹۹ استحکام
 نظام فتودالی در دوره: ~ ۳۹۱ بالا
 گرفتن کار ~ در خراسان: ۳۹۱ پیروزی
 ~: ۴۲۰ قیاسهای عهد: ~ ۴۰۰
 عبدالرزاق: ۴۰۷ رهبری: ~ ۴۰۷
 عبدالفتاح قومی: ۴۱۵
 عبدالله بن طاهر: ۱۷۸
 عبدالله بن سعود: ۱۵۵، ۲۰۶
 عبدالملک بن مروان: ۳۴۵
 عتبه‌الکعبه: ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹
 ۲۴۴، ۲۶۰
 عثمان بن حنیف: ۲۴۱
 عثمان بن عفان: ۱۵۷، ۲۰۶
 عجم: ۱۷۲
 عراق: ۴۰۰
 عزالدین محمود: ۱۶۹
 عضدالدوله دیلمی: ۲۱۰، ۲۳۰، ۴۴۲
 عطاسلک جوینی: ۱۸۳
 علاءالدوله ذوالقدر: ۲۰۰
 علاءالدین محمد هندو: ۴۰۷
 علاءالدین منصور: ۱۸۶
 علم فلاحت و باغبانی: ۳۱۹
 علم فلاحت و زراعت: ۳۲۴
 علویان: ۳۹۹ شکست ~ به وسیله اسماعیل
 سامانی: ۳۹۹ ~ درگیلان: ۳۹۹
 علی بن عیسی: ۲۰۸
 علی بن محمد برقی: ۳۹۹، ۴۰۰ به‌دار کشیدن
 ~: ۴۰۰ خروج: ~ ۳۹۹
 علی کیا: ۱۹۹ ~ والی مازندران: ۱۹۹
 عمارین یاسر: ۱۵۵، ۲۰۶

- تولید ~: ۸۱ رشد و توسعه نظام ~: ۱۲۳ روستاییان اروپا در دوره ~: ۱۱۲ زمینهای سلطنتی در دوره ~: ۱۰۳ عصر ~: ۱۷۰ ~ به عنوان یک شیوه تولید: ۷۹ ~ و تکامل آن در ایران: ۹ قشر بندی روستاییان اروپا در دوره ~: ۱۱۷-۱۱۵ نظام اقتصادی- اجتماعی ~: ۱۱۵ نقدی بر پاره ای از نظریه های متعارف درباره ~: ۸۹ نوع آرمانی ~: ۹۰ نهادهای اقتصادی و سیاسی ~: ۱۲۲ ویژگیهای ~: ۲۵۸
- فتوودالمسم در تاریخ: ۹۲ فتوح البلدان: ۲۰۶ فخرالدین احمد باقی: ۲۲۷ فرا اسپا: ۴۴۷ فرات: ۱۶۲ فرانسه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۸، ۳۵۹، ۳۶۶ انقلاب کبیر ~: ۱۳۹، ۱۴۰ تالار در ~: ۱۱۱ ضمیمه اقتصاد فتوودالی ~: ۳۶۶ قیاسهای دهقانی در ~: ۱۱۴ نظام سانوری در ~: ۱۳۹ وابستگی کشاورزان به اربابان در ~: ۱۱۰ وضع زمینداران در ~: ۱۳۸ فرانک کومته: ۱۱۳ فرانکونی: ۱۱۳ فرانکها: ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۱ فراهان: ۳۷۲، ۴۳۸ فرایره جان: ۴۳۶ فروخ: ۲۳۹ فردوسی، ابوالقاسم: ۲۹۵ فروخ: ۱۶۳ فضل الله استرآبادی: ۴۱۳ مؤسس حروفیون: ۴۱۳ فقرتاریخیگری: ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۳، ۷۲
- فلسفی، نصرالله: ۱۷۳ فیف: ۹۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۲۱۶ موروثی: ۱۲۷ وسعت زمین ~: ۱۰۰ فین: ۴۳۴ چشمه ~: ۴۳۴ قائم با سرالله: ۲۱۰ قابوس بن وشمگیرین زیار: ۲۱۲ قابوسنامه: ۲۱۲ قارن: ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴ خاندان ~: ۲۰۴ قاسم هروی: ۱۱ قاین: ۴۳۷ قباد: ۳۸۵، ۳۸۷ بحران اقتصادی- اجتماعی در زمان ~: ۳۸۵ پادشاهی ~: ۳۸۵ پشتیبانی ~ از نهضت مزدکیان: ۳۸۷ قداته بن جعفر: ۱۵۳، ۲۰۷، ۲۴۲ قراجه داغ: ۲۳۵ قراخانیان: ۱۷۸ قراقس: ۳۰۲ قراقویونلو: ۱۹۲، ۲۳۰، ۲۵۳، ۳۱۲، ۴۶۷ قرامطه ← قمرطیان قرقان: ۴۵۹ قمرطیان: ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳ برده داری در دوره ~: ۴۰۱ سرکوبی ~ خراسان: ۴۰۰ سیاست اقتصادی- اجتماعی ~: ۴۰۰ ~ بحرین: ۴۰۰، ۴۰۱ ~ لجه: ۴۰۱ و مزدکیان: ۴۰۰ نخستین قیام ~: ۴۰۰ نظر ناصر خسرو درباره ~: ۴۰۱ نهضت ~: ۴۰۰، ۴۰۳ قره خانی: ۴۶۰ قره قویونلو: ۴۱۳ شاهزادگان ~: ۴۱۳ قزلباش: ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۹۰، ۲۹۱ قزوین: ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۳۸ ۴۳۸

کشاودزی و مناسبات ادبی ایران عهد مغول:

۱۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹

۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴

۲۲۵

کلات تنبور: ۴۰۲

کلاویخو: ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۷۹ نظر ~ درباره

رسم نزل: ۲۵۳ - ۲۵۲

کمال الدین محمد: ۲۱۸

کمپفر، انگلبرت: ۱۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۵

۲۲۸، ۲۶۴، ۳۱۵

کودکیه ← خرم‌دینان

کول بورن: ۹۰، ۹۱، ۹۲

کولون: ۱۰۳، ۱۰۷

کومنده: ۱۱۶

کونستانین: ۱۰۸ قانون اساسی ~: ۱۰۸

کووالف، و. س.: ۵۰

کیسانیه: ۳۹۲

کریز، ا. ه.: ۷۰

کرگان: ۱۵۷، ۱۷۶، ۲۱۵، ۳۰۲، ۳۳۷

۴۶۱

کریگوریوس: ۲۰۴

کمبرون: ۳۶۲ حقوق گمرگی در بندر ~: ۳۶۲

کنديشاپور: ۱۵۶، ۱۷۶

کن شاف، ف. ل.: ۹۰، ۹۱ تعریف ~ از فنوداليسم:

۹۰

گورنلر: ۴۱۳

گوی تپه: ۱۴۶

گیخاتو: ۳۰۴

گیرشمن، رمان: ۲۹۳

گیلان: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۳۰۹

۳۱۱، ۳۵۸، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۶

۴۳۲، ۴۶۹ درویشان ~: ۴۱۱ علویان

قم: ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۳۰۴

۴۳۵، ۴۳۷، ۴۶۵ چاه در ~: ۴۳۵

قمی: ۴۳۷، ۴۵۶ نظر ~ درباره قناتهای

ساسانی: ۴۳۷

قنات: ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۵ آبیاری

به وسیله ~: ۴۳۸ - ۴۳۶ نظر قمی درباره

~ عصر ساسانی: ۴۳۷

قندهار: ۱۶۰، ۲۲۵

قورچی باشی: ۲۲۷

قولر آقاسی: ۲۲۷

قوسس: ۴۴۰

قیشلاییشی: ۴۶۵

کابل: ۲۰۳، ۳۳۷

کاتالونی: ۱۲۰، ۱۲۶

کاترها: ۱۱۶

کاتونیکیا: ۴۴۶

کادنامه اددشیر بابکان: ۲۰۲

کارولینژین: ۹۰، ۱۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹

کازرون: ۳۱۰، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۵۸

کاسکل کومب: ۱۱۷

کاشان: ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۳۵۶

صنعتگران ~: ۳۴۴

کا کاوند: ۴۱۳

کالنجار سلطان: ۴۱۶

کتالونی: ۱۱۴ قیاسهای دهقانی ~ در: ۱۱۴

کردستان: ۱۸۳، ۲۲۵، ۳۱۶، ۴۳۲

کرزویان: ۴۵۸

کرمان: ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۳

کرمانشاه: ۱۶۰، ۱۶۳

کرمانشاهان باستان: ۱۶۳

کریستسن، آرتور: ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۴۸

کسری ← انوشیروان

مالک و ذاد دایران: ۱۰، ۱۱، ۱۵۵، ۲۵۸
 مأسون [خلیفه]: ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۱۱، ۳۹۶
 ۳۹۸ شورش در زمان خلافت: ۲۸۳
 مانور: ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۵ تحول تاریخی:~
 ۱۳۱-۱۳۵ تشکیل~ در اروپا: ۱۲۱
 سابقه تاریخی:~: ۱۲۱-۱۲۲ گسترش
 املاک~ در اروپا: ۱۲۵~ در آلمان:
 ۱۱۹~ در انگلستان: ۱۱۹~ در فرانسه
 : ۱۱۹~ پاپرینگ: ۱۲۵~ سن ژرمن
 ویره: ۱۲۵ مشخصات:~: ۱۲۲-۱۲۴
 مانی: ۳۸۵ آیین:~: ۳۸۵
 مانویان: ۳۸۵
 ماوراءالنهر: ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۳۴۵،
 ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۳۸، ۴۶۰
 ماوردی: ۲۷۴
 ماهان: ۳۹۱
 ماهانیه ← خرمیدینان
 متایاز [نظام سهم‌بری]: ۱۳۷
 متسخی: ۳۷۷
 متوکل [خلیفه]: ۳۳۷
 مجارستان: ۱۱۵
 مجموعهٔ مسائل: ۱۸۵
 مجوسیان دهقان: ۱۸۴
 محمدآباد: ۱۸۱
 محمدالجایتو: ۱۶۹
 محمدبن اسماعیل: ۴۰۲
 محمدبن الحنیفه: ۳۸۹
 محمدبن روادزدی: ۳۹۶
 محمدبن هندوشاه نخجوانی: ۱۶۸
 محمدحسین میزرا بایقرا: ۲۰۰
 محمدخان استجلو: ۲۰۰
 محمود غزنوی ← سلطان محمود
 مدوک: ۱۱۳
 مرداس بن عمر: ۱۷۹

~: ۳۹۹ فتودالهای:~: ۴۱۶ قیام
 در:~: ۴۱۱ کاشتن کتان در:~: ۳۱۷
 نظر شاردن دربارهٔ ابریشم خام:~: ۳۱۸
 گیوکه‌خان: ۲۸۰ مالیات سرانه در دوره:~:
 ۲۸۰
 لائون: ۱۱۳
 لاز: ۱۶۰
 لافرانگ: ۴۰۵
 لاهیجان: ۲۳۵، ۳۰۹، ۴۳۴ صوفیان قراجه-
 داغ در:~: ۲۳۵ فرار اعیان بدقلعه:~:
 ۴۱۶ قلعه:~: ۴۱۶
 لخصاء: ۴۰۰
 لرستان: ۴۱۶ قیام مردم:~: ۴۱۶
 لشته‌نشا: ۴۱۶ کلانتر:~: ۴۱۶
 لمبسر: ۴۰۲
 لمتون، ا.ک.س: ۱۰، ۱۱، ۲۴۳، ۲۵۸
 لهستان: ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷
 هاتیکان هزار دادستان: ۱۷۵، ۱۸۸، ۲۳۹،
 ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۲
 مارتل، شارل: ۹۷، ۲۱۳
 مارسلن، آمین: ۲۹۵، ۳۳۴
 مارکوپولو: ۳۰۳، ۳۵۴، ۳۵۵
 مازندران: ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۲۵، ۳۷۳
 ۴۱۳، ۴۳۷ حکومت سادات:~: ۴۱۱
 قیام مردم~ علیه ماوندیان: ۴۰۹
 مازیار: ۳۹۷
 ماساری: ۱۰۳
 ماسه، هانری: ۲۱۱
 مالک بن انس: ۱۵۳، ۱۵۴

مراغه: ۳۰۴، ۴۶۵
 مرزبان بن رستم بن شروین: ۱۷۶
 مرصادالعباد: ۱۸۲، ۳۰۳
 سرو: ۲۴۶، ۳۳۷، ۳۹۱
 مروج الذهب: ۲۰۴
 مروینژین: ۱۰۸، ۳۴۸
 سزادریا: ۱۲۶، ۱۴۰
 سزارعه: ۲۶۱-۲۵۷ شیوه: ۳۲۲
 سزدک: ۱۵۱، ۳۹۳، ۴۰۰ العاده: ۳۹۳
 سزایم: ۳۹۳ عقاید: ۳۹۴
 قتل: ۱۵۱ مذهب: ۴۰۰
 سزکیان: ۱۷۶، ۲۹۶، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۶
 آیین: ۳۸۵، ۳۸۷ پشتیبانی قباد از
 نهضت: ۳۸۷ سرکوبی نهضت: ۳۸۷
 شرکت روستاییان در نهضت: ۲۹۶
 عقاید: ۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۷
 فرونشاندن نهضت: ۱۷۶ قریطیان و
 ~: ۴۰۰ کشتن: ۳۸۸ نظر طبری
 درباره: ۳۸۶ نظر طبری راجع به
 سرکوبی: ۳۸۷ نهضت: ۳۸۶، ۳۸۷
 مسالک و ممالک: ۱۱
 مستعین: ۲۸۳ شورش در زمان خلافت: ۲۸۳
 ۲۸۳
 مستوفی، حمدالله: ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰
 ۴۴۵، ۴۴۶ نظر ~ درباره آبیاری: ۴۳۸
 مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: ۱۴۹،
 ۲۰۴، ۱۵۰
 مسعودیان: ۲۱۷ خاندان: ۲۱۷
 مسگرباشی: ۲۲۷
 مشکین: ۴۴۰
 مشهد: ۳۷۰
 مظفر حسین: ۲۰۰
 معاذ بن جبل: ۱۵۳
 معاویه: ۲۷۵
 معتصم [خلیفه]: ۲۸۳ شورش در زمان

خلافت: ۲۸۳

معتضد [خلیفه]: ۱۶۶، ۲۸۳، ۴۰۰ شورش
 در زمان خلافت: ۲۸۳
 معجم البلدان: ۱۶۶، ۳۰۳، ۴۶۱
 معین الدین نظری: ۱۶۸
 مغول: ۱۶۷، ۲۴۴، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۰
 ۴۰۴، ۴۰۶ ایلات در دوره: ۴۷۱-
 ۴۵۹ ایلخانان: ۱۶۷ تحول نیروهای
 اقتصادی شهرها در دوره: ۳۵۴-۳۵
 تکامل اقطاع در دوره: ۲۲۴-۲۱۹
 تولیدات شهری در دوره: ۳۵۷-۳۵۴
 سیاست مالیاتی: ۲۴۴ شیشه‌سازی
 عهد: ۳۷۰ شیوه برده‌داری در دوره
 : ۳۵۱ ظروف جلا دار در دوره: ۳۵۶
 قالیبافی در دوره: ۳۵۶ نهضت‌های
 مردم در دوره تسلط: ۴۱۳-۳۰۴
 نهضت‌های: ۴۰۶ هجوم: ۲۴۴
 مغولستان: ۴۲۰ اعزام پیشه‌وران به:
 ۴۲۰
 مفاتیح العلوم: ۲۰۷، ۲۰۸
 مقدسی، مطهر بن طاهر: ۳۹۴
 مقنع: نظر ابوریحان بیرونی درباره: ۳۹۴
 نظر شهرستانی درباره: ۳۹۴
 نظر نرشخی درباره: ۳۹۴ نهضت
 عمومی به رهبری: ۳۹۴
 مکران: ۲۲۵
 ملک الرحیم بویی: ۲۱۳
 ملک‌شاه حسین سیستانی: ۱۸۴، ۲۲۷
 ملک عبدالله: ۲۳۶
 ملک محمود سیستانی: ۲۳۶
 منتخب التواریخ معینی: ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۳۰
 ۳۰۶، ۴۶۵
 منتخب الدین مؤید الملک یمین الدوله: ۲۴۴
 منتخب الدین یمین الدوله: ۲۱۶
 منصور [خلیفه]: ۱۶۱، ۲۱۱، ۲۸۲

منکوبار: ۳۷۸
 منکوبیان: ۱۹۸، ۲۸۰
 موراویا: ۱۱۵
 موسی بیک قولر آقاسی: ۲۳۳، ۴۴۴
 موصل: ۳۰۴
 مولانا حسین اردبیلی: ۲۳۵
 مؤیدالدوله منتخب‌الدین بدیع اتابک
 الجوینی: ۱۸۱
 مهدی [خلیفه]: ۱۹۷، ۱۹۶، ۲۱۰، ۳۹۴
 مهرا م‌گشنسب: ۱۷۵
 مهرنرسی: ۱۷۵
 میرانشاه: ۴۱۳
 میرحیدر: ۲۳۴
 میرخواند: ۱۵۱، ۱۹۳، ۴۰۷
 میرزا ابراهیم همدانی: ۲۳۴
 میرشمس‌الدین علی: ۲۳۴
 میرضیاء‌الدین فندرسکی: ۲۳۴
 میرسیران یزدی: ۲۳۴
 میکائیلیان: ۱۸۰، خاندان ~: ۱۸۰
 میمون‌دز: ۴۰۲
 مینورسکی، ولادیمیر: ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۳
 ناپلئون: ۱۳۵ اصلاحات ارضی در دوره ~:
 ۱۳۹ سقوط ~: ۱۳۵
 نامه قنسر: ۲۰۲، ۳۰۴
 نجم‌رازی: ۱۸۲
 نخجوانی - محمد بن هندوشاه
 نرشخی، ابوبکر محمد جعفر: ۱۶۵، ۳۹۴ نظر
 ~ درباره مقنن: ۳۹۴
 نزهة القلوب: ۲۲۲، ۳۰۸
 نزهت نامه علایی: ۳۱۹، ۳۲۴
 نستوری: ۳۷۷ مجامع روحانیون ~: ۳۷۷
 نشاسته: ۱۵۶
 نصر بن الحسن: ۲۱۲
 نطنز: ۱۷۴، ۱۹۳
 نطنزی: ۱۶۹، ۱۹۸
 نظام آسیایی: ۴۲۶، ۴۲۷ تبدیل نظام برده -
 داری به ~: ۴۲۶
 نظام‌الدین سلطان احمد رضوی: ۱۹۳
 نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی: ۲۰۵،
 ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۳، ۳۹۳، ۳۹۵
 ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، نظر ~ درباره سرخ
 علمان: ۳۹۴
 نظامهای بهره‌برداری در ایران: ۲۰۷
 نفیسی، سعید: ۱۵۷، ۳۹۷
 نوقای: ۱۹۸
 نهاوند: ۱۴۶، ۲۰۳، ۲۷۶، ۴۳۴
 نهضت حصارکشی: ۱۳۶
 نیشابور: ۱۸۰، ۲۰۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۰
 ۳۵۶، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۶۲، ۴۶۳
 نیورنه: ۱۱۳
 واسال: ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۲۱، ۲۱۶
 رابطه ~ از طریق بیعت: ۹۸ و آگذاری
 زمین به ~: ۹۸
 واقدین عمرو: ۳۹۶
 ویر، ساکس: ۹۰ فتودالیزم از نظر ~: ۹۰
 وصال‌الحضرة: ۲۶
 وضع دولت و ددبار در دوره شاهنشاهی ساسانیان
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶
 ولوگزیبا: ۴۴۷
 ویتفولگل: ۴۲۸ نظریه ~ درباره مالکیت
 دیوانی: ۴۲۸
 ویلانی: ۱۰۳
 هایزبام، اریک: ۴۲۶

منکوبار: ۳۷۸
 منکوبیان: ۱۹۸، ۲۸۰
 موراویا: ۱۱۵
 موسی بیک قولر آقاسی: ۲۳۳، ۴۴۴
 موصل: ۳۰۴
 مولانا حسین اردبیلی: ۲۳۵
 مؤیدالدوله منتخب‌الدین بدیع اتابک
 الجوینی: ۱۸۱
 مهدی [خلیفه]: ۱۹۷، ۱۹۶، ۲۱۰، ۳۹۴
 مهرا م‌گشنسب: ۱۷۵
 مهرنرسی: ۱۷۵
 میرانشاه: ۴۱۳
 میرحیدر: ۲۳۴
 میرخواند: ۱۵۱، ۱۹۳، ۴۰۷
 میرزا ابراهیم همدانی: ۲۳۴
 میرشمس‌الدین علی: ۲۳۴
 میرضیاء‌الدین فندرسکی: ۲۳۴
 میرسیران یزدی: ۲۳۴
 میکائیلیان: ۱۸۰، خاندان ~: ۱۸۰
 میمون‌دز: ۴۰۲
 مینورسکی، ولادیمیر: ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۳
 ناپلئون: ۱۳۵ اصلاحات ارضی در دوره ~:
 ۱۳۹ سقوط ~: ۱۳۵
 نامه قنسر: ۲۰۲، ۳۰۴
 نجم‌رازی: ۱۸۲
 نخجوانی - محمد بن هندوشاه
 نرشخی، ابوبکر محمد جعفر: ۱۶۵، ۳۹۴ نظر
 ~ درباره مقنن: ۳۹۴
 نزهة القلوب: ۲۲۲، ۳۰۸
 نزهت نامه علایی: ۳۱۹، ۳۲۴
 نستوری: ۳۷۷ مجامع روحانیون ~: ۳۷۷
 نشاسته: ۱۵۶

همدان: ۱۷۶، ۱۹۰، ۳۰۴، ۳۳۷، ۳۳۹
 ۳۴۵، ۳۷۲، ۴۶۵
 هند— هندوستان
 هندوستان: ۱۸۳، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۲۷
 ابریشم: ۳۶۷
 هوریکتها: ۱۱۳
 هوسیتها: ۱۲۷ جنگهای ~ در بوهیما: ۱۲۷
 هولاکوه— هلاکوخان
 یحیی بن آدم: ۲۶۲
 یزد: ۱۷۳، ۳۷۲
 یزیدین معاویه: ۱۵۶
 یعقوب لیث: ۳۹۸
 یمن: ۱۸۳
 یورت [چراگاه]: ۱۹۶
 یوستی نوس: ۲۰۲

هارون الرشید: ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۱۰، ۳۹۵
 ۳۹۸
 هاشم [خلیفه]: ۳۲۷
 هانزی هشتم: ۲۴ مسئله طلاق همسر: ~
 ۲۵
 هخامنشیان: ۱۶۲، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۴۱
 ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۵
 هرات: ۱۶۰، ۲۴۶، ۳۳۹، ۳۷۲، ۳۹۴
 ۴۶۵
 هرتسلفد: ارنست: ۱۴۷
 هرمز [جزیره]: ۳۶۱
 هرمز اول: ۲۰۳
 هکسلی: ۷۳
 هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش: ۶۲
 هلاکوخان: ۱۸۳، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۰۶، ۴۶۵
 هلاکویان: ۲۸۸
 هلند: ۵۳، ۱۲۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲

کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

- آلبر کامو
(چاپ دوم)
انقلاب یا اصلاح
(چاپ دوم)
تحلیل ذهن
تیمائوس
خدایگان و بنده
(چاپ دوم)
ژان پل سارتر
فانون
فلسفه تحلیل منطقی
کارناپ
مار کوزه
(چاپ دوم)
مسائل فلسفه
(چاپ دوم)
منطق سمبلیک
ویتگنشتاین
دوره آثار افلاطون (۷ جلد)
فلسفه چیست؟
(چاپ دوم)
- نوشته کانر کروز اوبراین
ترجمه عزت الله فولادوند
گفتگو با هربرت مار کوزه و کارل پوپر
نوشته برتراند راسل
ترجمه منوچهر بزرگمهر
نوشته افلاطون
ترجمه محمدحسن لطفی
نوشته هگل
ترجمه دکتر حمید عنایت
نوشته موریس گرنستن
ترجمه منوچهر بزرگمهر
نوشته دیوید گات
ترجمه رضا بر اهنی
نوشته منوچهر بزرگمهر
نوشته آرن فائس
ترجمه منوچهر بزرگمهر
نوشته السدر مک اینتایر
ترجمه حمید عنایت
نوشته برتراند راسل
ترجمه منوچهر بزرگمهر
نوشته سوزان لنگر
ترجمه منوچهر بزرگمهر
نوشته یوستوس هارت ناک
ترجمه منوچهر بزرگمهر
نوشته افلاطون
ترجمه محمدحسن لطفی - رضا کاویانی
ترجمه منوچهر بزرگمهر

دین

- تاریخ طبیعی دین
(چاپ دوم)
نوشته دیوید هیوم
ترجمه دکتر حمید عنایت

حقوق

مجموعه قوانین و مقررات شهرداریها

گردآورنده هوشنگ زندی

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی (برای
نوآموزان زبانهای لاتین)
علی و آذر (کتاب آموزش انگلیسی
برای نوآموزان)
هدیه (کتاب آموزش انگلیسی برای
نوآموزان)

تبرستان
www.tabarestan.info

ریاضیات

استقراء ریاضی

نوشته سومینسکی گولووینا یا گلوم
ترجمه پرویز شهر یاری
نوشته یا کوف اسموویچ دوبنوف
ترجمه پرویز شهر یاری
نوشته م. ه. شفیعیا

اشتباه استدلالهای هندسی (۴)

اصول خط کش محاسبه (۱)
(چاپ دوم)
انعکاس (۵)

نوشته ایلیا یا کولوویچ باکلمان
ترجمه پرویز شهر یاری
نوشته ایزائیل سالامونوویچ گرادشتین
ترجمه پرویز شهر یاری
نوشته محمد بن موسی خوارزمی
ترجمه حسین خدیو جم
نوشته محمود مهدی زاده - مصطفی

ورودی به منطق ریاضی

جبر و مقابله خوارزمی

حساب استدلالی
(چاپ دوم)

۲۵۰ مسئله حساب

رنگچی
نوشته واتسلاو سرینسکی
ترجمه پرویز شهر یاری
نوشته امیر منصور صدری - جواد افتخاری
نوشته س. بوگولیوبف - ا. وینف
ترجمه باقر رجالی زاده

رسم فنی (دبیرستانی)

رسم فنی (دانشگاهی)

نوشته پرویز شهر یاری، احمد فیروزنیا
نوشته ریچارد کورانت و هربرت رابینز
ترجمه حسن صفاری

روشهای مثلثات

ریاضیات چیست؟

هیروشیما
(چاپ دوم)
۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰ مردم چین
(چاپ دوم)

یادداشت‌های روزانه
(چاپ سوم)
سرمایه‌داری امریکا

هائیتی و دیکتاتور آن

سیمای پنهان برزیل
(چاپ دوم)

تاریخ اجتماعی سیاهان امریکا

نیه‌ره
(چاپ دوم)
آنگولا

سیاهان امریکا را ساختند

پرتغال و دیکتاتوری آن

استعمار میرا

بیست کشور امریکای لاتین (۳ جلد)

وحشت در امریکای لاتین

اقتصاد

نوشته ر. تریفین - ژان دوئیزه -
فرانسوا پرو

ترجمه دکتر امیرحسین جهان‌بگلو
نوشته پیترو اودل

ترجمه دکتر امیرحسین جهان‌بگلو
نوشته دکتر محمدعلی موحد

نوشته آنجلو آنجلو پولوس
ترجمه امیرحسین جهان‌بگلو

بحران دلار
(چاپ دوم)

نفت و کشورهای بزرگ جهان
(چاپ دوم)

نفت ما و مسائل حقوقی آن
(چاپ سوم)

جهان سوم در برابر کشورهای غنی
(چاپ دوم)

نامه به پدر

نامه تنسر به گشنسب

اخلاق ناصری

دربارهٔ ثقات

در کوی دوست

شعر

گلی برای تو (مجموعهٔ شعر)

نمایشنامه‌ها

آدم آدم است

(چاپ چهارم)

افسانه‌های تباہی

(چاپ دوم)

تمثیلات (شش نمایشنامه و یک داستانتان)

(چاپ دوم)

قضیهٔ رابرت اوپنهايم

(چاپ دوم)

مرد سر نوشت

عروسی کریچینسکی

رمانها

آزادی یا مرگ

(چاپ سوم)

آقای رئیس جمهور

(چاپ چهارم)

نوشتهٔ فرانتس کافکا

ترجمهٔ فرامرز بهزاد

به تصحيح مجتبی مینوی

و تعليقات مجتبی مینوی - محمد اسماعیل

رضوانی

نوشتهٔ نصیرالدین طوسی

به تصحيح مجتبی مینوی - علیرضا

حیدری

نوشتهٔ برتولت برشت

ترجمهٔ فرامرز بهزاد

نوشتهٔ شاهرخ مسکوب

از مجدالدین میرفخرانی

(گلچین گیلانی)

نوشتهٔ برتولت برشت

ترجمهٔ شریف لنگرانی

نوشتهٔ سوفو کلس

ترجمهٔ شاهرخ مسکوب

نوشتهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده

ترجمهٔ میرزا جعفر قراجه‌داغی

نوشتهٔ هاینر کیپهارت

ترجمهٔ نجف دریابندری

نوشتهٔ برناردشا

ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی

نوشتهٔ الکساندر واسیلیوسوخوو-

کابیلین

ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی

نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس

ترجمهٔ محمد قاضی

نوشتهٔ میگل انخل استوریاس

ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا)

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین
(چاپ سوم)

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده و خویشاوندی
در ایران
(چاپ دوم)

مقدمه بر جامعه‌شناسی

امریکای دیگر
(چاپ دوم)

سیاست

امریکای لاتین «دنیای انقلاب»
(چاپ چهارم)

انقلاب آفریقا
(چاپ چهارم)

پوست سیاه صورتکهای سفید
(چاپ دوم)

ایالات نامتحد
(چاپ دوم)

جنگ ویتنام
(چاپ سوم)

چهره استعمارگر، چهره استعمارزده
(چاپ سوم)

در جبهه مقاومت فلسطین

روزهای سیاه غنا

سفری در گردباد

عرب و اسرائیل
(چاپ سوم)

مسئله فلسطین

نوشته ایوان ایلیچ
ترجمه هوشنگ وزیری

نوشته دکتر جمشید بهنام

نوشته دکتر شاپور راسخ و دکتر
جمشید بهنام

نوشته مایکل هرینگتن
ترجمه ابراهیم یونسی

نوشته ك. بیلز

ترجمه و. ح. تبریزی

نوشته فرانتس فانون

ترجمه محمدامین کاردان

نوشته فرانتس فانون

ترجمه محمدامین کاردان

نوشته ولادیمیر پوزنز

ترجمه محمد قاضی

نوشته برتراند راسل

ترجمه صمد خیرخواه

نوشته آلبرمی

ترجمه هما فاطق

نوشته روزه کودروا - فایض ا. سائق

ترجمه اسدالله مبشری

نوشته قوام نکرومه

ترجمه جواد پیمان

نوشته یوگنیا. س. گینزبرگ

ترجمه دکتر مهدی سمسار

نوشته ما کسیم رودنسون

گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در
الجزایر

ترجمه اسداله مبشری

ریاضیات نوین
(چاپ دوم)
سرگرمیهای هندسه

فلسفه ریاضی

نگاریم

مسائل عمومی ریاضیات
معادلات دیفرانسیل
نامساویها (۳)

نظریه مجموعهها (۲)

ریاضیات در شرق (۶)
روش مختصاتی و هندسه چهار بعدی

علوم طبیعی

آموزش حل مسائل شیمی آلی
(چاپ دوم)
آموزش شیمی
(چاپ پنجم)
اشعه لزر

روش حل مسائل فیزیک

سرگرمیهای شیمی

مبانی زمین شناسی

مسائل مسابقات شیمی
مسائل مسابقات فیزیک و مکانیک

مردم شناسی

لوی استروس

نوشته سرژ برمان ورنه بزار
ترجمه احمد بیرشک

نوشته یاکوب ایسیدورویچ پرلمان

ترجمه پرویز شهر یاری

نوشته استیفن س. بارکر

ترجمه احمد بیرشک

نوشته گ. ک. استاپو

ترجمه پرویز شهر یاری

نوشته باقر امامی

نوشته محمد جواد افتخاری

نوشته پاول پتروویچ کارو کین

ترجمه پرویز شهر یاری

نوشته واتسلاو سرپینسکی

ترجمه پرویز شهر یاری

ترجمه پرویز شهر یاری

نوشته گلفاند - گلاگولهوا -

کیریلوف

ترجمه پرویز شهر یاری

نوشته دکتر پرویز ایزدی

نوشته دکتر پرویز ایزدی

نوشته گریبوفسکی - چکالینسکایا

ترجمه غضنفر بازرگان

نوشته م. اسپرانسکی

ترجمه غضنفر بازرگان

نوشته ولامف - ترینوف

ترجمه باقر مظفرزاده

نوشته ابروچف

ترجمه عبدالکریم قریب

ترجمه باقر مظفرزاده

نوشته س. او. گونچارنکو

ترجمه غضنفر بازرگان

نوشته ادموند لیچ

ترجمه دکتر حمید عنایت